

سیرهٔ نبوی

((منطق عملی))

دفتر دوم : سیرهٔ اجتماعی

مصطفی دلشاد تهرانی



بخش: ج 2

از صفحه 1 تا صفحه 732 (معادل 732 صفحه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

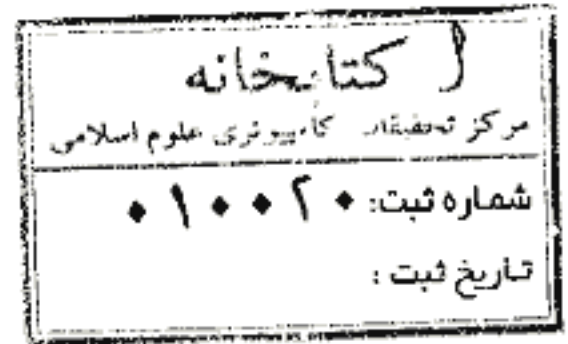
سیرهٔ نبوی

«منطق عملی»



سیرهٔ اجتماعی

مصطفی دلشاد تهرانی



انتشارات دریا

تهران، خیابان دکتر شریعتی، پل رومی، خیابان قیصریه،
نرسیده به بلوار کاوه، شماره ۲۸۰، تلفن: ۲۲۶۷۰۲۳۳

سیره نبوی (منطق عملی)
دفتر دوم: سیره اجتماعی
ویرایش دوم

مؤلف: مصطفی دلشاد تهرانی

حروفچینی: محمد ملک‌زاده • طراحی جلد: علی دلشاد تهرانی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سنا

نوبت چاپ: چاپ دوم (اول ناشر)، بهار ۱۳۸۵

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه • قیمت: ۵۵۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۳۱۳-۱۳-۶ ISBN: 964-7313-13-6

دلشاد تهرانی، مصطفی (۱۳۳۴ -)

سیره نبوی: منطق عملی / مصطفی دلشاد تهرانی، (ویراست ۲)، تهران: دریا، ۱۳۸۵، ج ۲

ISBN : 964-7313-13-6 ۵۵۰۰ ریال (ج ۲)

فهرستفهرستی براساس اطلاعات فیفا.

چاپ قبلی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، کتابخانه.

مترجمان: ج ۱. سیره فردی. ج ۲. سیره اجتماعی. ج ۳. سیره مدیریتی. ج ۴.

ج ۴. سیره خانوادگی. ج ۵. سیره سیاسی. ج ۶. سیره نظامی. ج ۷. سیره

اقتصادی. مترجمان: دفتر دوم، سیره اجتماعی.

۱. محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت. ۱۱ ق. سرگذشتنامه. الف، عنوان.

۲۹۷/۹۴

س ۹ ۲۲/۹/۵۸ BP

۱۳۸۲

کتابخانه ملی ایران

فهرست مطالب

۱۱	 مقدمه
۱۳	 اصل رفق و مدارا
۱۵	 جایگاه و اهمیت رفق و مدارا
۲۵	 نقش رفق و مدارا در اصلاح امور و تنظیم روابط اجتماعی
۳۳	 راه و رسم پیامبر اکرم (ص)
۴۰	 مدرسه قرآنی - نبوی
۴۰	 الگوی قرآنی
۴۱	 ریشه رفق و مدارا
۴۴	 تربیت قرآنی - نبوی
۴۷	 نفی تنفیر و تأکید بر تألیف
۵۱	 کانون رحمت و ملایمت و مدارا
۶۷	 اصل تکریم
۶۹	 جایگاه و اهمیت تکریم در روابط اجتماعی
۷۳	 راه و رسم پیامبر اکرم (ص)
۸۳	 مشی امیرمؤمنان علی (ع)

۸۸	پیامدهای تکریم و یا تحقیر
۸۸	آزاد شدن از دنیای نکوهیده و یا گرفتار شدن در چنگال آن
۸۹	نفاق و دورویی
۸۹	فضایل و رذایل اخلاقی
۹۳	اصل عدم مداهنه
۹۵	جایگاه و اهمیت عدم مداهنه
۹۸	راه و رسم هدایتگران و مصلحان اجتماعی
۱۰۴	تأکید قرآن کریم بر عدم مداهنه
۱۰۷	عدم مداهنه در راه و رسم پیامبر اکرم (ص)
۱۱۱	سازش ناپذیری پیشوایان حق
۱۲۱	حرمت یاری ستمگر و همکاری در ستم
۱۴۲	ریشه و اساس مداهنه
۱۴۹	اصل عدم استرحام
۱۵۱	جایگاه و اهمیت عدم استرحام
۱۵۷	راه و رسم پیامبر اکرم (ص)
۱۶۱	مشی پیشوایان حق
۱۶۹	قطع ریشه‌های استرحام
۱۷۲	استرحام و تکدی
۱۷۳	مذمت گروه اول متکذبان
۱۷۷	کیفر گروه دوم متکذبان
۱۷۸	پیامدهای تکدی
۱۷۹	ستم به خویش
۱۸۰	رذایل اخلاقی
۱۸۲	سستی و تن‌پروری
۱۸۴	فقر و پریشانی
۱۸۶	چاره‌اندیشی برای بیماری استرحام
۱۸۹	اصل عدم انظلام

جایگاه و اهمیت عدم انظلام.....	۱۹۱
مقابله با ستم و ستمگران.....	۲۰۰
توجیه انظلام.....	۲۰۹
خروج بر زمامداران خودکامه و قیام بر ضد ستم.....	۲۱۸
ریشه ستم‌پذیری.....	۲۳۱
اصل عدالت اجتماعی.....	۲۴۷
جایگاه و اهمیت عدالت اجتماعی.....	۲۴۹
عدالت و ارزش‌های اجتماعی.....	۲۵۹
عدالت و عبودیت.....	۲۶۶
پیامبر عدالت.....	۲۷۲
پیشوایان عدالت.....	۲۷۶
عدالت اجتماعی و خدمات اجتماعی.....	۲۹۴
عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی.....	۲۹۹
حکومت و عدالت.....	۳۰۴
آثار و نتایج عدالت اجتماعی.....	۳۱۶
اصل شورا.....	۳۲۳
جایگاه و اهمیت شورا.....	۳۲۵
راه و رسم پیامبر اکرم (ص) و اوصیایش.....	۳۳۲
تعلیل پاسداشت مشورت در سیره نبوی.....	۳۴۸
مرزشناسی و آداب‌ورزی مشورت.....	۳۵۱
با چه کسانی باید مشورت کرد.....	۳۵۱
خداترسی.....	۳۵۲
تقوای الهی.....	۳۵۲
تعقل.....	۳۵۳
تجربه.....	۳۵۴
علم.....	۳۵۵
با چه کسانی نباید مشورت کرد.....	۳۵۵

۳۵۶	 ترس از غیر خدا
۳۵۷	 بخل
۳۵۷	 حرص
۳۵۷	 دروغ‌گویی
۳۵۸	 حماقت و جهل
۳۵۸	 وظیفه مشورت‌کننده و مشاور
۳۶۳	 اصل اهتمام برای مستضعفان
۳۶۵	 جایگاه اهتمام برای مستضعفان
۳۷۸	 جهت‌گیری اسلام
۳۸۲	 خاستگاه اجتماعی پیامبران
۳۸۸	 مشی پیامبر اسلام
۳۹۲	 کرامت و عزت مستضعفان
۳۹۸	 دفاع از مستضعفان و یاری و نجات آنان
۴۰۳	 حکومت مستضعفان
۴۱۳	 اصل مقابله با مستکبران
۴۱۵	 جایگاه و اهمیت مقابله با استکبار و مستکبران
۴۲۱	 پیشوای مستکبران
۴۲۷	 پرهیز از تأسی به پیشوای مستکبران
۴۳۴	 مقابله با خوی استکبار
۴۴۵	 جهت‌گیری دین
۴۴۶	 مقابله دائمی پیامبران با مستکبران
۴۵۴	 مقابله پیامبر اکرم (ص) با مستکبران
۴۶۱	 اصل مساوات
۴۶۳	 خاستگاه مساوات
۴۶۹	 اعلام مساوات همگانی و نفی اختلاف‌های طبقاتی
۴۸۹	 سیره مساوات
۵۰۰	 اقسام مساوات

۵۰۱	 مساوات اجتماعی
۵۰۹	 برهم خوردن مساوات اجتماعی
۵۱۲	 مساوات در برابر قانون
۵۱۹	 مساوات در تقسیم سرانه بیت‌المال
۵۳۷	 مساوات در مالیات‌های اسلامی
۵۳۷	 مساوات در تحصیل علم
۵۴۵	 مساوات در تصدی امور و انجام دادن مسئولیت‌ها
۵۵۷	 اصل اخوت
۵۵۹	 جایگاه اخوت ایمانی
۵۶۲	 پیمان اخوت
۵۶۷	 حقوق اخوت ایمانی
۵۶۷	 اهمیت شناخت حقوق مؤمنان بر یکدیگر و ادای این حقوق
۵۷۱	 وظایف مؤمنان نسبت به یکدیگر
۵۷۷	 عوامل دوستی، محبت، مسئولیت و پیوستگی
۵۷۷	 مهرورزی، عفو و گرامی داشتن یکدیگر
۵۷۹	 برآوردن نیازهای یکدیگر و تلاش در راه آن
۵۸۰	 مواسات
۵۸۲	 فریادرسی و گشودن گرفتاری یکدیگر
۵۸۴	 شاد کردن مؤمن
۵۸۵	 دیدار اهل ایمان
۵۸۹	 گرد آمدن و مذاکره و گفتگوی اهل ایمان
۵۹۱	 دست دادن با یکدیگر
۵۹۴	 دست به گردن یکدیگر انداختن
۵۹۵	 بوسیدن یکدیگر
۵۹۵	 عوامل کینه، دشمنی، پراکندگی و گسستگی
۵۹۵	 دوری و کناره‌گیری از یکدیگر
۵۹۷	 عدم همکاری و یاری یکدیگر

۶۰۰	ستم به یکدیگر.....
۶۰۲	ارهاب و ترساندن یکدیگر.....
۶۰۲	آزار دادن و خوار شمردن دیگران.....
۶۰۵	بدگمانی و بددلی.....
۶۰۶	بی‌وفایی و فریبکاری.....
۶۰۸	دروغ.....
۶۱۰	تجسس و عیبجویی.....
۶۱۴	سرزنش دیگران.....
۶۱۵	سخن‌چینی.....
۶۱۶	استهزاء و مسخره کردن.....
۶۱۷	حسادت.....
۶۱۹	غیبت.....
۶۲۰	تهمت.....
۶۲۱	مجادله و ستیزه.....
۶۲۲	خشم.....
۶۲۴	دشنام.....
۶۲۵	خلف وعده.....
۶۲۶	فخر فروشی و برتری‌جویی.....
۶۲۷	خانواده اسلامی.....
۶۳۱	اصل تعاون، تکافل و مواسات.....
۶۳۳	جایگاه و اهمیت تعاون، تکافل و مواسات.....
۶۵۰	پیام‌آور تکافل و مواسات.....
۶۶۲	مواسات اهل ایمان.....
۶۷۲	مواسات علی (ع).....
۶۷۵	مواسات انصار با مهاجران.....
۶۷۷	مواسات اصحاب حسین (ع).....
۶۸۲	اقسام و وجوه تکافل و مواسات.....
۶۹۱	منابع و مأخذ.....



مرکز تحقیق و توسعه علوم اسلامی

مقدمه

در ابتدای این مجموعه در دفتر اول هدف و ضرورت پرداختن به «سیره نبوی» بیان شد. این که «سیره انبیا، سیره تربیت عملی انسان است» و این تربیت در برترین و کامل ترین جلوه اش در قرآن کریم و در طول آن در گفتار و رفتار پیامبر خدا (ص) و ائمه هدی (ع) - که غیر قابل تفکیک اند - تجلی کرده است. در این مجموعه «سیره» به معنای «سبک سیر و کردار و رفتار» است. «سیره» همان «منطق عملی» است که دارای اصولی ثابت و استوار است. اصولی که راهنمای عمل ایمانی و جهت گیری زندگی است. اصولی برگرفته از «کتاب» و «سنت»، برگرفته از بیست و سه سال «عصر نبوت» و در امتداد آن دویست و پنجاه سال «عصر امامت» یعنی دویست و هفتاد و سه سال «عصر عصمت».

در این دفتر به اصول سیره اجتماعی پرداخته شده که اسلام اساس آیین خود را بر پایه اجتماع قرار داده است و التزام به منطق عملی پیام آور آن، ضامن کرامت و عزت مردمان، رهایی و سیادت مستضعفان، زوال و شکست مستکبران، و سلامت و عدالت برای همگان است.

اللهم أحييني وأمتني على الكتاب والسنة

و اجعل محياي محيا محمّد و آل محمّد و مماتي مماتي

مصطفی دلشاد تهرانی



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

اصل رفق و مدارا

«أَمَرَنِي رَبِّي بِمُذَازَةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِذَاءِ الْفَرَائِضِ.»^۱

پروردگارم مرا به مدارا با مردم فرمان داد، آن سان که مرا به انجام دادن واجبات فرمان داد.

پیامبر اکرم (ص)



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی

^۱ أبو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی، الکافی، صححه و علّق علیه علی اکبر الغفاری، دارالکتب الاسلامیة، طهران، ۱۳۸۸ ق، ج ۲، ص ۱۱۷؛ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، بتصحیح و تحقیق و تذیل عبدالرحیم الرّبّانی الشیرازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۸، ص ۵۴۰.



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

جایگاه و اهمیت رفق و مدارا

رفق در لغت به معنی نرمی و ملاحظت و مهربانی است، و مدارا هم به معنی نرمی و ملایمت و مهربانی و تحمل و بردباری است؛^۱ و در این بحث نیز رفق و مدارا به معنی ملایمت و نرمی، و وسعت نظر و گشادگی، و گذشت و تحمل اجتماعی آمده است.

رفق و مدارا در هرگونه رابطه و تعامل انسانی، چه رابطه و تعامل دو فرد، چه روابط خانوادگی، و چه روابط و مناسبات یک مجتمع بزرگ انسانی، مهم‌ترین قاعده در ساماندهی و تنظیم درست روابط و تعامل‌هاست؛ و این امر به صورت یک اصل اجتماعی در زندگی پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت مشهود است. رفق و مدارا در سیره اجتماعی رسول خدا (ص) نقشی مبنایی داشته و مایه قوام و دوام روابط و مناسبات صحیح اجتماعی بوده است. برخوردهای از سر رفق و ملایمت، و به دور از درشتی و خشونت آن حضرت در عرصه جامعه و در معاشرت، سازنده‌ترین عنصر در اصلاح جامعه و روابط و مناسبات اجتماعی بود. سیره‌نویسان از حسین بن علی (ع) از قول امیرمؤمنان علی (ع) در توصیف برخوردهای اجتماعی رسول خدا (ص) چنین آورده‌اند:

«كَانَ دَائِمَ الْبَشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ، لَيْسَ بِفُظٍّ وَلَا غَلِيظٍ».^۲

۱. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه، چاپ اول، سازمان لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۲۵ - ۱۳۵۲ ش. ذیل واژه‌های

«رفق» و «مدارا».

۲. أبو عبد الله محمد بن سعد، الطبقات الکبری، دار بیروت للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۱،

ص ۴۲۴؛ أبو الحسن احمد بن یحیی البلاذری، أنساب الاشراف، تحقیق محمد حمیدالله، الطبعة الاولى،

دارالمعارف، القاهرة، ١٩٥٩ م. ج ١، ص ٣٨٨؛ أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذی، *الشماثل النبویة*، الإدارة الدينية لمسلمی آسیا الوسطی و قازاقستان، طشقند، ١٤٠٠ ق. ص ١٧٧؛ أبو محمد عبد الله ابن محمد بن جعفر بن حیّان الاصبهانی المعروف بأبی الشیخ، *اخلاق النبی و آدابه*، حققه و كتب حواشیه أبو الفضل عبد الله محمد الصديق الغماری، الطبعة الاولى، مطابع الهلالی، القاهرة، ١٣٧٨ ق. ج ١، ص ٢٩١؛ أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابويه القمی (الصدوق)، *عیون اخبار الرضا*، عنی بتصحيحه و تذييله مهدي الحسيني اللاجوري، انتشارات جهان، ج ١، ص ٣١٨؛ أبو بكر أحمد بن الحسين البیهقي، *دلائل النبوة*، وثق اصوله و خرج حديثه و علّق عليه عبد المعطي قلعجي، الطبعة الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٥ ق. ج ١، ص ٢٩١؛ أبو الفضل عیاض بن موسى بن عیاض (القاضي عیاض)، *الشفاء بتعريف حقوق المصطفى*، تحقيق علی محمد البجاوی، دار الكتب العربي، بيروت، ج ١، صص ١٥٦، ٢٠٦ - ٢٠٧؛ أبو الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی، *صفة الصفوة*، حققه و علّق عليه محمود فاخوري، خرج أحاديثه محمد رؤاس قلعه جي، الطبعة الرابعة، دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٦ ق. ج ١، ص ١٥٩؛ همو، *كتاب الحدائق في علم الحديث والزهديات*، حققه و علّق عليه مصطفى السبكي، الطبعة الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٨ ق. ج ١، ص ٢٦٣؛ همو، *الوفاء بأحوال المصطفى*، تحقيق مصطفى عبد الواحد، الطبعة الاولى، دار الكتب الحديثة، مصر، ١٣٨٦ ق. ج ٢، ص ٤٧٠؛ رضی الدين أبو نصر الحسن بن الفضل الطبرسي، *مكارم الاخلاق*، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٢ ق. ص ١٢؛ عز الدين أبو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثير، *اسد الغابة في معرفة الصحابة*، دار احیاء التراث العربي، بيروت، ج ١، ص ٢٦؛ جمال الدين أبو الحجاج يوسف المزی، *تهذيب الكمال في أسماء الرجال*، تحقيق بشار عوّاد معروف، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٦ ق. ج ١، ص ٢١٩؛ شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي، *تاريخ الاسلام و طبقات المشاهير و الأعلام*، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، الطبعة الثانية، دار الكتاب العربي، ١٤٠٩ ق. ج ١، ص ٤٤٨؛ أبو محمد عبد الله بن اسعد اليافعي، *مرآة الجنان و عبرة اليقضان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان*، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٣٩٠ ق. ج ١، صص ٢٨ - ٢٩؛ أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي، *شماثل الرسول*، شرح و تحقيق مصطفى عبد الواحد، دار التراث العربي، بيروت، ١٤٠٧ ق. ص ٦٨؛ همو، *البداية و النهاية*، تحقيق علی شیری، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٨ ق. ج ٦، ص ٣٧؛ نور الدين علی بن أبي بكر الهيثمي، *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٢ ق. ج ٨، ص ٢٧٥؛ محمد باقر المجلسي، *بحار الانوار لعلوم الانسة*

[پیامبر] گشاده‌رو و خوش اخلاق و نرم‌خو بود و نه خشن و درشت‌خو.

پیامبر اکرم - آن رسول رفق - از غلظت‌های بی‌مورد و شدت‌های نابجا سخت پرهیز داشت و هرگز برای پیشبرد مقاصد اجتماعی خویش از حرکت‌های تند و عاری از رفق بهره نگرفت. او همان‌طور که مأمور به برپایی واجبات بود، مأمور به رفتاری از سر مدارا بود و خود می‌فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ»^۱

خدای متعال همان‌گونه که مرا به برپایی واجبات فرمان داده، به مدارا با مردمان فرمان داده است.

هنر بزرگ آن پیام‌آور الهی در هدایت آدمی بر این اصل اساسی استوار بود، و آن حضرت با رفق و مدارا توانست جامعه را متحول سازد. در حقیقت خوی نرم پیامبر بود که دل‌ها را جذب کرد و الفت بخشید و جان‌های گریزان را گرد آورد؛^۲ و اگر این روحیه نبود، و این اصل مهم اجتماعی اعمال نمی‌گشت، قطعاً پیوند میان دل‌ها و وحدت در جامعه و آن حرکت بزرگ اصلاحی میسر نمی‌شد.

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾^۳

به لطف رحمت الهی، با آنان نرم‌خوی و پرمهر شدی، و اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی بی‌شک از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه.

الأطهار، الطبعة الثالثة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۱۶، ص ۱۵۲.

۱. أبو الفداء اسماعیل بن کثیر الدمشقی، تفسیر القرآن العظیم، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ج ۲، ص

۱۴۲؛ جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، کفاية الطالب اللیب فی خصائص الحبيب (الخصائص

الکبری)، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۲، ص ۲۳۰؛ همو، الجامع الصغیر فی

أحادیث البشیر النذیر، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ج ۱، ص ۲۵۹؛ محمد عبدالرؤف

المنأوی، فیض القدیر، شرح الجامع الصغیر للسیوطی، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۱ ق. ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. محمد أبوزهرة، الوحدة الإسلامية، دارالرائد العربی، بیروت، ص ۷۹.

۳. قرآن، آل عمران / ۱۵۹.

اگر رفق و مدارای پیامبر نبود، اساساً فرصت هدایت حاصل نمی‌شد، و سدّ سکندری میان او و مردم حجاب می‌گشت و زمینه اصلاح اجتماعی را مسدود می‌ساخت.^۱

بنابراین رسول خدا (ص) با رفق و مدارا رسالت خود را پیش برد و این اصل در تحوّل انسان و جامعه به سوی کمال و اصلاحات اجتماعی‌ای که پیامبر مأمور بدان بود نقشی کلیدی داشت. به همین سبب آن وجود گرامی، برای تحقق رسالت خویش مأمور به رفق و مدارا بود، چنان‌که خود فرمود:

«أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَاوَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِتَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ»^۲

پروردگارم مرا به مدارا با مردم فرمان داد، همان‌گونه که مرا به تبلیغ رسالت فرمان داد.

رسول خدا (ص) پیام الهی خود را با رفق و مدارا به جان مردمان نشاناد و دل آنان را نرم کرد و ایشان را با حق همراه نمود. امام صادق (ع) در این باره فرمود:

«جَاءَ جِبْرِئِيلُ إِلَى النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! رَبُّكَ يُفَرِّقُكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ لَكَ دَارِ خَلْقِي»^۳

جبرئیل به نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: با خلق من مدارا کن.

۱. قُرْطُبِي در ذیل آیه فوق در معنای آن چنین می‌نویسد: «يَا مُحَمَّدُ! لَوْلَا رِفْقُكَ لَمَنْعَهُمُ الْإِخْتِسَامُ وَ الْهَيْبَةُ مِنَ الْقُرْبِ مِنْكَ بَعْدَ مَا كَانَ مِنْ تَوَلِّيهِمْ». أبو عبد الله محمد بن احمد القُرْطُبِي الانصاري، الجامع لاحكام القرآن، تصحيح أبو اسحاق ابراهيم اطفيش، دارالكتب المصرية، ۱۳۷۶ ق. افست دار احياء التراث العربی، بیروت، ج ۴، ص ۲۴۹.

۲. رضی الدین أبو الفضل علی بن أبی نصر الطَّبْرَسِي، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، الطبعة الثالثة، مؤسسة النور للمطبوعات، بیروت، ص ۱۷۸؛ حسین بن محمد تقی النوری الطَّبْرَسِي، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الطبعة الثانية، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۹، ص ۳۵؛ و قریب به همین: أبو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرّانی، تحف العقول عن آل الرسول، مكتبة بصيرتی، قم، ۱۳۹۴ ق. ص ۳۴.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۷؛ مشکاة الانوار، ص ۱۷۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۵.

پیامبر اکرم (ص) در تمام دوران رسالت خویش بر این مبنا حرکت کرد و استواری در حق را با مدارای با خلق جمع نمود. آن حضرت در عین آنکه هرگز با باطل سازش نکرد، با همه مردمان و با پیروان از سر رفق و مدارا رفتار کرد، چنانکه وقتی فرمان آشکار شدن دعوت و انذار خویشاوندان نازل شد، فرمان رفق و مدارا با پیروان نیز مطرح شد:

﴿ فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. ^۱﴾

پس آنچه دستور یافته‌ای آشکار کن و از مشرکان روی برتاب.

﴿ وَانْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَخِيفْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. ^۲﴾

خویشاوندان نزدیکت را انذار کن و در برابر مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند مهربان و فروتن باش.

در این آیات عدم مدهانه و سازش‌ناپذیری با مهربانی و رفق‌ورزی جمع شد و این مطلب افاده گردید که در دعوت دینی استثنا و خاصه خرجی راه ندارد و این دعوت خویش و بیگانه نمی‌شناسد و میان هیچ‌کس فرق نمی‌گذارد و در آن جایی برای مدهانه و سازش‌پذیری وجود ندارد، بلکه در این دعوت حتی میان پیامبر و امتش فرقی نیست؛ و البته برای هدایت مردمان و متحول کردن آنان از ساحت دنیا به ساحت حق مبنای امور، رفق و مداراست و پیامبر فرمان یافته است که در روابط اجتماعی و مناسبات هدایتی خویش چنین باشد و پر و بال رحمت و محبت خود را بر مردمان و اهل ایمان بگستراند. این تعبیر، کنایه‌ای زیبا از تواضع و رفق توأم با مهر و ملاطفت است. همان‌گونه که پرندگان برای رشد دادن جوجه‌های خود و به‌منظور اظهار محبت، بال‌های خود را می‌گسترانند و پایین می‌آورند و آنان را زیر بال و پر می‌گیرند، پیامبر نیز مأمور به چنین رفق و محبتی گردید. ^۳ بدین ترتیب بود که آن حضرت در عین ایستادگی بر حق، با

۱. قرآن، حجر / ۹۴.

۲. قرآن، شعراء / ۲۱۴ - ۲۱۵.

۳. أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۸، ص ۶۷؛ جار الله محمود بن عمر الزمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و صیون الاقاریل فی وجوه التأویل، نشر ادب الحوزة، ج ۳، صص ۳۴۰ - ۳۴۱؛ امین الاسلام أبوعلی الفضل بن الحسن

رفق و مدارا نسبت به مؤمنان، توانست آنان را حفظ کند و از پراکندگی به دور دارد و در مسیر هدایت پیش بَرَد. پس پیامبر مأمور به رفق و مدارا بود و با چنین اخلاقی مردمان را هدایت نمود و اهل ایمان را راهبری کرد.

﴿ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ. ﴾^۱

با مؤمنان فروتنی کن [و آنان را بر این اساس هدایت کن].

رسول خدا به تمام معنا اهل رفق و مدارا بود و تربیت الهی آن حضرت چنین اقتضا می نمود. از عایشه سؤال شد که اخلاق پیامبر چگونه بود؟ او پاسخ داد: «كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ»^۲ (اخلاق پیامبر

الطَّبْرَسِي، مجمع البيان في تفسير القرآن، مكتبة المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۳ ق. ج ۴، ص ۲۰۶؛ فخرالدین محمد بن الخطيب الرازي، التفسير الكبير، الطبعة الثالثة، ج ۲۴، ص ۱۷۳؛ السيد محمد حسين الطباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، دارالكتاب الاسلامي، قم، ۱۳۹۳ ق. ج ۱۵، صص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ ناصر مكارم شيرازي، با همكاري جمعي از نويسندگان، تفسير نمونه، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ج ۱۵، ص ۳۶۷.
۱. قرآن، حجر / ۸۸.

۲. أبو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل شيباني، المسند، دار احياء التراث العربي، بيروت، ج ۶، ص ۱۶۳؛ أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، البيان والتبيين، تحقيق علي أبو ملحم، الطبعة الثانية، دار مكتبة الهلال، بيروت، ۱۴۱۲ ق. ج ۲، ص ۲۰؛ اخلاق النبي وآدابه، ص ۱۹؛ أبو نُعَيْم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهاني، دلائل النبوة، تحقيق محمد رؤاس قلعه جعي، عبدالبر عباس، الطبعة الثانية، دارالنفائس، بيروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، ص ۱۸۱؛ أبو حامد محمد بن محمد الغزالي، احياء علوم الدين، صحح باشراف عبدالعزيز عز الدين السيروان، دارالقلم، بيروت، ج ۲، ص ۳۲۹؛ جلال الله محمود بن عمر الزمخشري، ربيع الابرار و نصوص الاخبار، تحقيق سليم النعيمي، افست دارالذخائر للمطبوعات، قم، ۱۴۱۰ ق. ج ۲، ص ۳۱۷؛ أبو الحسين وزام بن أبي فراس المالكي، تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة وزام)، دار صعب، دارالتعارف، بيروت، ج ۱، ص ۸۹؛ مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري، النهاية في غريب الحديث والاثر، تحقيق طاهر احمد الزاوي، محمود محمد الطناحي، چاپ چهارم، افست انتشارات اسماعيليان، قم، ۱۳۶۴ ش. ج ۲، ص ۷۰؛ محمد بن عبدالله بن يحيى بن سيد الناس، هيون الاثر في فنون المغازي والشمائل والتسير، دارالحضارة، بيروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۲، ص ۴۲۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۶۴؛ دلائل النبوة البيهقي، ج ۱، صص ۳۰۸ - ۳۰۹؛ الشفا بتعريف حقوق

قرآن بود). آن حضرت تجلّی قرآن بود و اخلاقش، اخلاق قرآنی. عایشه در ادامه سخن خویش، در تبیین اخلاق اجتماعی پیامبر، این آیه را خواند:

﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. ۱﴾

گذشت پیشه کن، و به نیکی فرمان ده، و از نادانان روی برتاب.

پیامبر اکرم مأمور اصلاح زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی مردم بود و این امر و تحوّل جامعه به سوی کمال، در پرتو رفق و مدارا حاصل شد. پیامبر اکرم (ص) بهره‌مندی صحیح از زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی را بر این اصل استوار می‌دید و از این رو فرمود:

«مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ فَقَدْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَ مَنْ حُرِمَ حَظَّهُ مِنَ الرِّفْقِ فَقَدْ حُرِمَ حَظَّهُ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»^۲

المصطفی، ج ۱، ص ۱۲۶؛ البداية والنهاية، ج ۶، ص ۴۰؛ شمائل الرسول، صص ۷۲ - ۷۳؛ أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، السيرة النبوية، ضبط نصّه و صحّحه احمد عبدالشافی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ج ۲، ص ۶۰۵؛ شهاب الدین محمد بن احمد الابشهی، المستطرف فی کل فن مستطرف، دارالندوة الجديدة، بیروت، ج ۱، ص ۱۷۷؛ محمد بن علان الصدیقی الشافعی، دلیل الفالحین لطرق ریاض الصالحین، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۵، ص ۹۶؛ محمد بن المرتضی المدعو ملا محسن الفیض الکاشانی، المحجّة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، صحّحه و علّق علیه علی اکبر الغفّاری، الطبعة الثانية، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۴، ص ۱۲۰؛ محمد یوسف الکاندهلوی، حیاة الصحابة، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۲، ص ۴۳۳.

۱. قرآن، اعراف / ۱۹۹.

۲. أبو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری، الادب المفرد، نشره قصی محب الدین الخطیب، القاهرة، ۱۳۷۹ ق. ص ۱۶۵؛ نصر بن محمد بن ابراهیم السمرقندی، تنبیہ الغافلین بأحداث سید الانبیاء والمرسلین، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ص ۲۰۵؛ أبو عبد الله محمد بن سلامة القضاعی، مسند الشهاب، بتحقیق عبد الحمید السلفی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۱، صص ۲۷۴ - ۲۷۵؛ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۳۱۱ [قسمت اول حدیث]؛ عزالدین عبد الحمید بن هبة الله ابن أبي الحديد المعتزلی، شرح نهج البلاغه، بتحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، الطبعة الاولى، دار احیاء الکتب العربیة، مصر،

به هرکس که بهره‌اش از رفق عنایت شده است، بهره‌اش از خیر دنیا و آخرت داده شده است؛ و به هرکس که بهره‌اش از رفق عنایت نشده است، بهره‌اش از خیر دنیا و آخرت داده نشده است.

رفق و مدارا کلید توفیق در زندگی است، و روابط اجتماعی بدون آن خشک و غیرانسانی است. امام خمینی در این باره می‌نویسد:

«بدان که رفق و مدارا را در انجام امور مدخلیت کامل است، چه در باب معاشرت با خلق و انجام امور دنیاوی، و چه راجع به امور دینی و هدایت و ارشاد خلق و باب امر به معروف و نهی از منکر، و چه راجع به ریاضت نفس و سلوک الی‌الله تعالی. و شاید این‌که در حدیث شریف است که "رفق میمنت دارد و خُرق و عُنْف شوم است"^۱، اشاره به بعض این امور باشد. مثلاً در باب انجام امور دنیاوی آن‌طور که با رفق و مدارا ممکن است انسان تصرف در قلوب مردم کند و آن‌ها را خاضع و رام کند، ممکن نیست با شدت و عُنْف، موفق به امری از امور شود. فرضاً که با شدت و سلطه، کسی اطاعت از انسان کند، چون قلب او همراه نشود، از خیانت، انسان مأْمون نخواهد شد. ولی رفق و دوستی، دل را رام کند که با رام شدن آن، تمام قوای ظاهره و باطنه رام شود، و فتح قلوب از فتح ممالک بالاتر است. خدمت‌های از روی صداقت و جانفشانی‌ها، همه از فتح قلوب است، با فتح قلوب، فتح ممالک نیز شود. فتوحات اسلامی در اثر فتح قلوب نظامی اسلامی بود، و الا با آن عِدّه و عُده، این پیشرفت‌ها غیر ممکن بود.

بالجمله، رفق و مدارا در پیشرفت مقاصد، از هر چیز مؤثرتر است، و چنان‌چه در مقاصد

۱۳۷۸ ق. ج ۶، ص ۳۳۹ [قسمت اول حدیث]؛ علاءالدین بن حسام‌الدین المتقی الهندی، کنزالعقوال فی احادیث الأقوال والأفعال، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ج ۳، صص ۴۵ - ۴۶؛ قریب به همین: أبو عمر احمد بن محمد بن عبد ربّه الاندلسی، العقد الفرید، شرحه و ضبطه و عنون موضوعاته احمد امین، احمد الزین، ابراهیم الایباری، الطبعة الاولى، دارالاندلس، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱، ص ۵۰؛ مجدالدین أبو السعادات المبارك بن محمد المشهور بابن الاثیر الجزری، جامع الاصول من احادیث الرسول، تحقیق محمد حامد الفقی، الطبعة الرابعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ ق. ج ۵، ص ۲۸۰.

۱. حدیث نبوی: الکافی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ مشکاة الانوار، ص ۱۱۸؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۵؛

کنزالعقوال، ج ۳، ص ۵۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۳.

دنیاپی چنین است، در مقاصد دینی از قبیل ارشاد و هدایت مردم رفق و مدارا از مهمّات است که بدون آن، این مقصد شریف عملی نخواهد شد. خدای تبارک و تعالی پس از آنکه حضرت موسی و هارون - علیهما السلام - را مأمور فرمود که پیش فرعون بروند و او را دعوت و ارشاد کنند، از جمله دستوراتی که به آنها می‌دهد، می‌فرماید: ﴿إِذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ﴾^۱. دل سخت فرعون را - که آنانیّتش به جایی رسیده بود که به دعوی الوهیّت برخاسته بود - باز با رفق و مدارا بهتر می‌توان به‌دست آورد. از این جهت می‌فرماید: "بروید پیش فرعون سرکش یاغی، و با او با نرمی و رفق سخن بگویید، شاید این سخن نرم او را متذکر خدا کند و از روز جزا بترسد".

و این دستور کلی است از برای هدایت‌کنندگان راه حق که راه فتح قلوب را باز می‌کند. چنانچه خدای تعالی پیغمبر بزرگ خود را ستایش می‌فرماید که "تو بر خُلق بزرگ هستی"^۲. البته برای چنین مقصد بزرگ، خُلق بزرگ لازم است که قوّه مقاومت با تمام ناملایمات را داشته باشد، و با هیچ چیز از میدان ارشاد خلق در نرود.

بزرگتر [این] زحمت و سخت‌ترین رنج و تعب هادیان راه حق، معاشرت با جاهلان و دعوت بی‌خردان بوده و هست؛ و از این جهت، این‌ها باید متصف به بزرگ‌ترین اخلاق حسنه باشند، و باید قوّه رفق و مدارا و حسن عشرت، در آنها به طوری باشد که با تمام جهالت جاهلان، مقاومت کنند. زودرنجی و کدورت و امراض عصبی، به کلی با این شغل شریف منافی است. شدّت و عنف و عجله، مخالف وظیفه هادیان الی‌الله است، چنانچه در روایات شریفه اشاره به این معنی بسیار است.^۳

در باب امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مهمّات، همین رفق نمودن و مدارا کردن است.^۴ ممکن است اگر انسان مرتکب معصیت یا تارک واجبی را با شدّت و عنف بخواهد جلوگیری کند، کارش از معصیت کوچک به معاصی بزرگ یا به رده و کفر منتهی شود. در ذائقه انسان امر و نهی تلخ و ناگوار است و غضب و عصبیت را تحریک می‌کند. امر به معروف و ناهی

۱. قرآن، طه / ۴۳ - ۴۴.

۲. ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ قرآن، قلم / ۴.

۳. نک: الکافی، ج ۲، صص ۱۱۶ - ۱۲۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، صص ۲۱۳ - ۲۱۵.

۴. نک: مستدرک الوسائل، ج ۱۲، صص ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶.

از منکر، باید این تلخی و ناگواری را با شیرینی بیان و رفق و مدارا و حسن خلق جبران کند تا کلامش اثر کند و دل سخت معصیتکار را نرم و رام نماید.

در روایت خصال شیخ صدوق - علیه الرحمه - است که حضرت خضر - علیه السلام - وقتی می خواست از حضرت موسی - علیه السلام - مفارقت کند، آخر کلامش این بود که: "سرزنش و تعبیر مکن البته کسی را به گناهی. و محبوب ترین امور نزد خدای تعالی سه چیز است: میانه روی و اقتصاد در وقت بی نیازی و دست یازی، و دیگر عفو و بخشش در حال قدرت، و سوم رفق و مدارا با بندگان خدا. و هیچ کس رفق نکند با کسی در دنیا مگر آن که مرافقت کند خدای تعالی با او در آخرت. و رأس حکمت، ترس از خدای عز و جل است."^۱...

رفق و مدارا، و مصاحبت و رفاقت از جلوات رحمت رحمانیه و شئون آن است. قلبی که در آن جلوه رحمت افتاده باشد و به بندگان خدا با نظر رحمت و عطوفت بنگرد، البته چنین قلبی در تمام شئون و مراحل که مذکور شد، با رفق و مدارا رفتار می کند در معاشرت با نوع خود، بلکه در سلوک با غیر نوع خود از حیوانات که در تحت اراده او هستند و او در آنها تصرف دارد ... و در سلوک با ارحام و همسایگان خصوصاً و بالجمله با تمام اصناف مردم، معاشرت با رفق و رحمت و عطوفت و رفاقت کند. و همین طور در باب ارشاد و تعلیم خلق و اجرای امر و نهی الهی، رحمت و عطوفت، آنها را دعوت به این شغل شریف کند؛ و البته چیزی که از پرتو نور رحمت رحمانیه پیدا شد، با رفاقت و مدارا انجام می گیرد، و شدت و عنف و امثال آن از آن دور است.

و چون این مقدمه واضح شد، معلوم شود که رفق و مدارا از فطریات مخموره است و از لوازم فطرت الله است، زیرا که تمام قلوب عائله بشری به حسب فطرت، مخمور به رحم است، و عالم نقشه رحمت رحمانیه است. و از این جهت، اهل معرفت فرمایند: "ظَهَرَ الْوُجُودُ بِبِسْمِ اللَّهِ

۱. از امام سجّاد (ع) چنین روایت شده است: «كَانَ آخِرُ مَا أَوْصَى بِهِ الْخِصْرُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنْ قَالَ لَهُ: لَا تُعَيِّرَنَّ أَحَدًا بِذَنْبٍ، وَإِنْ أَحَبَّ الْأُمُورَ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - ثَلَاثَةٌ: الْقَصْدُ فِي الْجِدَّةِ، وَالْعَفْوُ فِي الْمَقْدِرَةِ، وَالرِّفْقُ بِعِبَادِ اللَّهِ، وَ مَا رَفِقَ أَحَدٌ بِأَحَدٍ فِي الدُّنْيَا إِلَّا رَفِقَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.» أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق)، الخصال، صححه و علّق عليه على أكبر الغفّاري، مكتبة الصدوق، طهران، ۱۳۸۹ ق. ج ۱،

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ".^۱ و رحمت رحمانیه و رحیمیه مفتاح باب وجود است، چنانچه مفتاح کتاب تدوین است.

و آن قلبی که آلوده به بغض و عداوت با بندگان خدا باشد، و با عنف و خرق با آن‌ها رفتار کند، از فطرت الهیه خارج، و به واسطه آلودگی به دنیا و زخارف آن و آلودگی به حب نفس و خودخواهی و خودپسندی، از اصل فطرت محتجب شده است. و نیز لازمه محبت به حق تعالی که از فطریات اصلیه است، محبت به آثار و خلائق است، و لازمه محبت، رفق و مدارا است ...^۲

نقش رفق و مدارا در اصلاح امور و تنظیم روابط اجتماعی

هیچ چیز مانند رفق و مدارا در اصلاح روابط اجتماعی و مناسبات انسانی و تنظیم آن‌ها مؤثر نیست، و پیامبر اکرم (ص) آن را به زیبایی تمام به کار بست و جامعه را در جهت حق متحول ساخت. آن حضرت می‌فرمود:

«إِنَّا أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُذَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أُمِرْنَا بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ».^۳

ما جمعیت پیامبران، همان‌طور که به برپا کردن واجبات فرمان یافته‌ایم، به مدارا با مردمان فرمان داده شده‌ایم.

سیاست^۴ الهی پیامبران و راه و رسم آنان در هدایت مردمان بر رفق و مدارا استوار بود که هیچ

۱. محیی‌الدین أبو عبد الله محمد بن علی المعروف بابن عربی، الفتوحات المکیة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۱، ص ۱۰۱.

۲. امام روح‌الله موسوی خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷ ش. صص ۳۱۵ - ۳۲۰.

۳. أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، الامالی، قدّم له السید محمد الصادق بحر العلوم، المطبعة الحیدریة، النجف، ج ۲، ص ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۳ [بأداء الفرائض] آمده است.

۴. «السِّيَاسَةُ اسْتِصْلَاحُ الْخَلْقِ بِإِشَادِهِمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُنْتَجِي فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ» (سیاست سامان دادن مردمان است با راهنمایی و هدایت آنان به سوی راه نجات در دنیا و آخرت). سعید الخوری الشرتونی، اقرب الموارد، افست مكتبة المرعشي النجفی، قم، ۱۴۰۳ ق. ج ۱، ص ۵۵۷؛ لويس معلوف اليسوعي،

سیاستی بدون این امر راه به جایی نمی برد. امیرمؤمنان علی (ع) فرمود:

«رَأْسُ السِّيَاسَةِ اسْتِعْمَالُ الرَّفْقِ»^۱

سر سیاست به کار بردن رفق و مدارا است.

تدبیر صحیح امور و سیاست درست، بهره‌مند از رفق و مدارا است و چنین تدبیر و سیاستی راه‌گشا است. از علی (ع) چنین نقل شده است:

«نَعْمَ السِّيَاسَةُ الرَّفْقُ»^۲

رفق و مدارا خوب سیاستی است.

در نگاه پیشوایان حق، رفق و مدارا اصلی کارا در روابط اجتماعی و مدیریت و رهبری است، چنان‌که در آموزه‌های امیر بیان، علی (ع) آمده است:

«إِذَا مَلَكَتْ فَارُوقُ»^۳

هرگاه زمامداری شدی، باید رفق و مدارا پیش‌گیری.

سیاست، حکومت و مدیریت فارغ از رفق و مدارا راه به جایی نمی‌برد و گرفتار آسیب‌های جدی و اساسی می‌گردد.

با همین جهت‌گیری است که امیرمؤمنان علی (ع) کارگزاران خود را به رفق و مدارا با مردمان فرمان می‌داد و از آنان می‌خواست تا آن‌جا که جا دارد این‌گونه عمل کنند و از شدت عمل پرهیزند، چنان‌که وقتی قیس بن سعد بن عباده را به استانداری مصر گماشت، به وی چنین نگاشت:

المنجد، الطبعة الحادية والعشرون، دارالشرق، بیروت، ۱۹۷۳ م. ص ۳۶۲.

۱. عبدالواحد التمیمی الأمدی، غررالحکم و دررالکلم، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت،

۱۴۰۷ ق. ج ۱، ص ۳۷۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۷۵.

«وَأَرْفُقْ بِالْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ، فَإِنَّ الرِّفْقَ يُمْنٌ»^۱

نسبت به خواص و عموم مردم رفق پیش گیر که رفق میمنت دارد.

همچنین در نامه‌ای خطاب به مالک اشتر^۲ نوشت:

«فَاسْتَعِزْ بِاللَّهِ مَا أَهَمَّكَ، وَ اخْلُطِ الشَّدَّةَ بِضَعْفٍ مِنَ اللَّيْنِ، وَأَرْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقُ. وَاعْتَزِمِ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ. وَ اخْفِضِ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ، وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ»^۳

در آن چه تو را مهم می‌نماید از خدا یاری جوی، و سخت‌گیری را با لختی نرمی بیامیز، و تا آن‌جا که رفق و مدارا جا دارد، راه رفق و مدارا را پیوی، و هنگامی که جز سخت‌گیری به کار نیاید، بدان روی آر. با مردمان فروتنی پیش گیر و آنان را با گشاده‌رویی بپذیر و با نرم‌خویی با ایشان رفتار نما.

هیچ چیز مانند رفق و مدارا روابط اجتماعی را در جهت مطلوب تسهیل نمی‌کند، که انسان به فطرتش متمایل به رفق و مدارا و منزجر از درشتی و خشونت است. از این‌رو هر کار که بر این مبنای فطری انجام شود، پذیرش نسبت به آن بیش‌تر و راه تحقق آن هموارتر خواهد بود؛ و اساساً با به کار گرفتن رفق و مدارا بهتر می‌توان بر مشکلات اجتماعی فائق آمد و به مقاصد اصلاحی دست یافت. در بیانات علی (ع) آمده است:

«الرِّفْقُ يُبَسِّرُ الصَّعَابَ وَ يُسَهِّلُ الشَّدِيدَ الْأَسْبَابَ»^۴

ملایمت [در امور] دشواری‌ها را آسان می‌سازد و سبب‌های سخت را سهل می‌نماید.

۱. أبو اسحاق ابراهیم بن محمد الکوفی المعروف بابن هلال الثقفی، الغارات، حققه و علّق علیه السید عبدالزهراء الحسینی الخطیب، الطبعة الاولى، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ص ۱۲۷.
۲. سید محمد مهدی جعفری، پرتوی از نهج البلاغه، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ - ۱۳۸۱ ش. ج ۴، ص ۴۳۹.
۳. أبو الحسن محمد بن الحسن الموسوی (الشریف الرضی)، نهج البلاغه، ضبط نصّه و ابتکر فهارسه العلمية صبحی الصالح، الطبعة الاولى، دارالکتاب اللبنانی، بیروت، ۱۳۸۷ ق. نامه ۴۶.
۴. غررالحکم، ج ۱، ص ۸۹.

رفق نمودن و مدارا ورزیدن در امور چنان تأثیرگذار و راهگشاست که در تعالیم امیرمؤمنان علی (ع) آمده است:

«الرِّفْقُ يَقْلُ حَدَّ الْمُخَالَفَةِ»^۱

رفق تندی مخالفت را کند می‌سازد.

رفق و مدارا در این‌جا چنان کارساز معرفی شده است که به‌وسیله آن می‌توان تیزی شمشیر مخالفت مخالفین را کند کرد، و مخالفت‌های اجتماعی را کاهش داد و زمینه لازم را برای ایجاد تحولات مثبت به‌سوی مقاصد والا فراهم نمود که برترین نمونه تربیت نبوی، علی (ع) فرمود:

«مَنْ كَانَ رَفِيقًا فِي أَمْرِهِ نَالَ مَا يُرِيدُ مِنَ النَّاسِ»^۲

هرکه در کار خویش، رفق پیش گیرد، بدانچه از مردمان خواهد دست یابد.

سلوک اجتماعی و پیش بردن مقاصد اصلاحی جز با تکیه به چنین اصلی راه به جایی نخواهد برد که زندگی اجتماعی و روابط و مناسبات انسانی در گرو ملایمت و مداراست، چنان‌که پیامبر رحمت و مدارا فرمود:

«الرِّفْقُ نِصْفُ الْعَيْشِ»^۳

رفق نیمی از زندگی و معاشرت و گذران حیات است.

۱. جمال‌الدین محمد خوانساری، شرح غررالحکم و دررالکلم، با مقدمه و تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش. ج ۱، ص ۱۵۰.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۰؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۵؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۴.
۳. ابوبکر عبدالله بن محمد المعروف بابن أبي الدنيا، اصلاح المال، تحقیق و دراسة مصطفى مفلح القضاة، دارالنشر للجامعات المصرية، ۱۴۱۰ ق. ص ۲۲۸؛ احمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن واضح اليعقوبي، تاريخ اليعقوبي، دار صادر، بيروت، ج ۲، ص ۱۰۸؛ أبو حنيفة النعمان بن محمد التميمي، دعائم الاسلام و ذكر الحلال والحرام والقضايا والاحكام، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف، القاهرة، ۱۳۸۹ ق. ج ۲، ص ۲۵۴؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۴۹؛ و از امام کاظم (ع): الکافی، ج ۲، ص ۱۲۰، ج ۴، ص ۵۴؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۴؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۲.

یعنی زندگی و معاشرت اجتماعی سالم بدون رفق و مدارا میسر نیست، و روابط اجتماعی و مناسبات انسانی درست در پیوند با این اصل است، بلکه عقلانیت اقتضا می‌کند که بنای تعامل اجتماعی بر ملایمت باشد و شأن انسان عاقل این است که از مدارا به درستی بهره گیرد. از امیرمؤمنان وارد شده است:

«عُنُوَانُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ»^۱

دلیل عقل مدارا با مردم است.

در دیدگاه علی (ع) از مختصات انسان عاقل بهره‌مندی او از رفق و مداراست که بدان به روابطی درست دست می‌یابد و در کارها موفق می‌شود:

«عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ الصَّوَابِ وَ سَجِيَّةُ أُولِي الْأَلْبَابِ»^۲

بر تو باد به رفق، زیرا که آن کلید درستی [امور] و از مختصات خردمندان است.

خردمندی اقتضا می‌کند که آدمی در روابط اجتماعی و به‌منظور پیشبرد مقاصد اصلاحی به درستی از رفق و مدارا بهره گیرد که درشتی و خشونت انسان‌ها را به عکس‌العمل و مقاومت می‌کشاند. هرچه روابط انسان‌ها لطیف‌تر شود و جامعه عقلانی‌تر گردد، رفق و مدارا در میان مردمان بیش‌تر جلوه می‌یابد که به بیان علی (ع):

«ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَاةُ النَّاسِ»^۳

حاصل عقل مدارا با مردم است.

راه و رسم پیشوایان معصوم بر رفق و مدارا استوار بود و پیامبر اکرم (ص) درباره این اصل بنیادی در روابط اجتماعی می‌فرمود:

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۲۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۲۲.

«أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ»^۱

خردمندترین کس آن است که بیشترین مدارا را با مردم داشته باشد.

و نیز فرمود:

«مُدَارَاةُ النَّاسِ رَأْسُ الْعَقْلِ»^۲

مدارا با مردم سرِ عقل است.

همچنین از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ الرِّفْقَ رَأْسُ الْحِكْمَةِ»^۳

بی‌گمان رفق سرِ حکمت است.

مشخص است که در نگاه پیامبر اکرم (ص) رفق و مدارا تا چه اندازه کارساز است که از آن این‌گونه تعبیر شده است.

در اندیشه و سیره پیام‌آور رحمت، رفق و مدارا در پیوندی تنگاتنگ با ایمان است، و هرچه نور ایمان وجود آدمی را روشن‌تر و لطیف‌تر سازد، رفق و مدارا در رفتار و سلوک انسانی نمایان‌تر و راسخ‌تر می‌شود. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

۱. أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، الامالی، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ص ۲۸؛ همو، معانی الاخبار، عنی بتصحيحه علی اکبر الغفاری، مکتبة الصدوق، طهران، ۱۳۷۹ ق. ص ۱۹۶؛ مشکاة الانوار، ص ۲۱۹؛ بحار الانوار، ج ۷۵، صص ۵۲ - ۵۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۹.

۲. أبو شعاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی، الفردوس بمأثور الخطاب، تحقیق السعید بن بیونی زغلول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۴، ص ۱۵۶؛ و چنین نیز وارد شده است: «رَأْسُ الْعَقْلِ الْمُدَارَاةُ» الجامع الصغير، ج ۲، ص ۳؛ فیض‌القدير، ج ۴، ص ۲.

۳. کنز العمال، ج ۳، ص ۵۱؛ و از امیرمؤمنان علی (ع): «رَأْسُ الْحِكْمَةِ مُدَارَاةُ النَّاسِ» شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۵۲.

«رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ مُدَارَاةُ النَّاسِ»^۱

سر عقل بعد از ایمان به خدا مدارا با مردم است.

لازمه روابط لطیف انسانی، ملایمت و نرمی، و وسعت نظر و گشادگی، و گذشت و تحمل اجتماعی است؛ و این به معنای مدهانه و سازشکاری در حق و عوام‌زدگی نیست، بلکه رفق و مدارا به معنای یاد شده رکن رکین اخلاق اجتماعی است که اگر بدان بی‌اعتنایی شود و به‌درستی مورد توجه قرار نگیرد، نه تنها موجب ظهور اختلالات شدید اجتماعی می‌گردد، بلکه سبب تزلزل اعتقادی، دینی و ایمانی جامعه می‌شود. پیوند رفق و ایمان پیوندی تنگاتنگ و ناگسستنی است، به قسمی که هرچه آدمی در مراتب ایمان بالاتر رود، رفق و مدارایش افزون شود؛ و اساساً آن‌که اهل رعایت رفق و مدارا در جهت حق است، اهل ایمان است. از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ قَسَمَ لَهُ الرِّفْقُ، قُسِمَ لَهُ الْإِيمَانُ»^۲

هر که از نرمی برخوردار شد، از ایمان برخوردار شد.

ایمان در انسان سخت و سنگ راه نمی‌یابد و با قلب بسته و تنگ نمی‌سازد و با خشونت و قساوت نمی‌ماند. امام باقر (ع) فرمود:

«إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ قُفْلٌ وَقُفْلُ الْإِيمَانِ الرِّفْقُ»^۳

هر چیز قفلی دارد (حفاظی دارد) و قفل (حفاظ) ایمان رفق است.

۱. البیان والتبیین، ج ۲، صص ۱۶، ۲۲۳؛ تاریخ العقوبی، ج ۲، صص ۹۸، ۱۰۴؛ نصر بن محمد بن

ابراهیم السمرقندی، بستان العارفین، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق. صص ۴۲، ۸۵؛ تنبیه الغافلین، ص ۲۰۵؛ النهایة فی غریب الحدیث والاثار، ج ۲، ص ۱۱۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۳؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۶.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۸؛ مشکاة الانوار، ص ۱۸۰، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۳؛ بحار الانوار،

ج ۷۵، ص ۵۵.

تندی و تیزی، و غلظت و سخت‌دلی از مشخصات خامی و رشدنا یافتگی است. همچون میوه‌ای خام بر شاخ درخت که به سبب خامی، سخت به شاخه چسبیده است، و همانند جنینی که تا در مرتبه جنینی است از خون تغذیه می‌کند. آن میوه چون پخته گردد، نسبت به شاخه رفق می‌یابد، و آن جنین چون از مرتبه دانی بگذرد، شأن سابق را رها سازد و پا در وادی عالی گذارد.

این جهان همچون درخت است ای کرام	ما برو چون میوه‌های نیم‌خام
سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را	زان‌که در خامی نشاید کاخ را
چون بپخت و گشت شیرین لب‌گزان	سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن
چون از آن اقبال شیرین شد دهان	سرد شد بر آدمی ملک جهان
سخت‌گیری و تعصب خامی است	تا جنینی کار خون‌آشامی است ^۱

آن‌که پخته گردد و نور ایمان بر جان‌ش نشیند، آسان‌گیر و ملایم و باگذشت شود، و آن‌که در خامی بماند و در ظلمت کفر فرو رود، سخت‌گیر و تند و اهل خشونت گردد. حضرت رضا (ع) از پدرانش روایت کرده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«الْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لَيِّنٌ سَمِیحٌ، لَهُ خُلُقٌ حَسَنٌ، وَ الْكَافِرُ قَطُّ غَلِیظٌ، لَهُ خُلُقٌ سَیِّئٌ وَ فِیهِ جَبَرُوتٌ».^۲

مؤمن آسان‌گیر و نرم و باگذشت و دارای اخلاقی نیکو است، و کافر تندخو و سخت‌دل و دارای اخلاقی بد است که در او تکبر و خودخواهی سریان دارد.

رسول حق، اهل رفق و مدارا بود و مؤمن به او، مؤمن نمی‌گردد تا به سیره او تأسی جوید. از حضرت رضا (ع) روایت شده است که فرمود:

«لَا یَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى یَكُونَ فِیهِ ثَلَاثٌ خِصَالٍ: سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ، وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِیِّهِ، وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِیِّهِ ... وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِیِّهِ فَمُذَازَعَةُ النَّاسِ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَ نَبِیَّهُ

۱. جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی)، مثنوی معنوی، به کوشش توفیق - ه. سبحانی، چاپ دوم،

سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴ ش. دفتر سوم، ابیات ۱۲۹۳ - ۱۲۹۷.

۲. امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۱۱؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۱.

يُمْدَاذَةَ النَّاسِ فَقَالَ: ﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ ﴾^۱.

مؤمن، مؤمن نیست مگر آن‌که سه خصلت و راه و رسم در او باشد: راه و رسمی از پروردگارش، راه و رسمی از پیامبرش، و راه و رسمی از ولی او ... و اما راه و رسم پیامبرش مدارا با مردم است، زیرا خدای عزوجل پیامبرش را به مدارا با مردم فرمان داده و فرموده است: «گذشت پیش گیر و به نیکی فرمان ده».

راه و رسم پیامبر اکرم (ص)

رسول خدا (ص) جلوه تمام عیار رفق و مدارا بود. آن حضرت بیش‌ترین رحمت را به مردم داشت و با گذشت‌ترین انسان‌ها نسبت به خلق خدا بود. انس بن مالک در توصیف آن پیام‌آور لطافت‌ها و زیبایی‌ها چنین گفته است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ»^۲

رسول خدا (ص) بیش‌ترین لطف را به مردم داشت.

پیامبر اکرم (ص) در تمام دوران رسالت مدارا کرد و رفق ورزید، و گذشت کرد و هرگز به درشتی و خشونت دست نیازید که آن حضرت در قله کمالات انسانی ایستاده بود و از چنین جایگاهی هدایت و راهبری می‌نمود.

۱. قرآن، اعراف / ۱۹۹.

۲. الکافی، ج ۲، صص ۲۴۱ - ۲۴۲؛ الغصائل، ج ۱، ص ۸۲؛ معانی الاخبار، ص ۱۸۴؛ ابراهیم بن محمد الجوینی الخراسانی المعروف بابن المؤید، فرائد السمطين، مؤسسة المحمودی، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ج ۲، صص ۲۲۱ - ۲۲۲؛ أبو محمد الحسن بن محمد الديلمی، أعلام‌الدین فی صفات المؤمنین، الطبعة الثانية، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ص ۱۱۱ [از امام صادق (ع)]: مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۷.

۳. دلائل النبوة أبي نعيم الاصبهانی، ج ۱، ص ۱۸۲؛ أبو نعيم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، دارالفکر، بیروت، ج ۶، ص ۲۶؛ شهاب‌الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، المطالب العالیة لزوائد المسانید الثمانية، تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، دارالمعرفة، بیروت، ج ۴، ص ۲۴.

مهر و رقت و صف انسانى بود خشم و شهوت و صف حیوانى بود^۱
آن‌که از مهر و مدارا، و از رحمت و رقت بی‌بهره است، هنوز پا به میدان انسان بودن و نیکی
نمودن نگذاشته است، چنان‌که پیامبر اکرم (ص) می‌فرمود:

«مَنْ يُحَرِّمِ الرَّفْقَ يُحَرِّمِ الْخَيْرَ كُلَّهُ»^۲

هر‌که از رفق بی‌بهره باشد، از همه‌گونه خیر بی‌بهره است.

آن رسول رحمت در سخت‌ترین اوضاع و احوال نیز از رفق و مدارا، و بزرگواری و گذشت دور
نشد. نقل شده است که چون در غزوة احد آن‌همه مصیبت بر پیامبر وارد کردند و آن‌همه جنایت
روا داشتند، عمر بن خطاب نزد پیامبر رفت و از آن حضرت خواست تا آن قوم را نفرین کند،
همان‌گونه که نوح (ع) قومش را نفرین کرد.^۳

اما پیامبر (ص) جز رحمت و مغفرت برای آنان نخواست، تقاضای آن حضرت از خداوند
این بود:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي، فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۴

خدایا قوم مرا ببخش که آنان نمی‌فهمند.

و نیز روایت شده است که گفت: «خدایا آنان را ببخش یا هدایت فرما»^۵

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۶.

۲. الادب المفرد، ص ۱۶۴ [بدون «کُلَّهُ»]؛ أبو محمد عبد الرحمن بن أبي حاتم الرازی، علل الحديث، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۲، ص ۲۷۵؛ جامع الاصول، ج ۵، ص ۲۸۰؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۵۵؛ فیض‌القدیر، ج ۶، ص ۲۴۱؛ ابراهیم بن محمد بن کمال‌الدین الحسینی الحنفی المعروف بابن حمزه، البیان والتعریف فی أسباب ورود الحديث الشریف، المكتبة العلمية، بیروت، ۱۴۰۲ ق. ج ۳، ص ۲۴۱؛ بدین‌صورت نیز روایت شده است: «مَنْ حَرَّمَ الرَّفْقَ، فَقَدْ حَرَّمَ الْخَيْرَ كُلَّهُ» تحف العقول، ص ۳۵.

۳. ﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَيَّارًا﴾ (و نوح گفت پروردگارا بر روی زمین هیچ‌یک از کافران را باقی مگذار). قرآن، نوح / ۲۶.

۴. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، صص ۱۳۷-۱۳۸.

۵. همان، ص ۱۳۸.

درباره این ماجرا، مسلم در صحیح خود خبری را از یکی از یاران پیامبر نقل کرده که گفته است که آن صحنه در نظرم است که قوم رسول خدا وی را مجروح ساختند و آن حضرت درحالی که خون از چهره خویش می‌زدود دعا کرد:

«رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

پروردگارا قوم مرا ببخش که آنان نمی‌فهمند.

رفق و مدارا، و گذشت و بخشش پیامبر اکرم آن قدر فراگیر بود که با آنان که سال‌ها با او دشمنی کرده و کینه ورزیده بودند، رفق نمود و ملایمت ورزید و گذشت کرد. آن حضرت با همین نرم‌خویی پیامبرانه و روش اسلامی و بر مبنای شناختی درست از انسان و جامعه، زمینه تحول انسان‌ها را فراهم ساخت. پیامبر اکرم (ص) شدت را جز از باب رحمت به کار نگرفت، و تندی و درشتی‌ها را به رفق و مدارا کاست و کینه و دشمنی‌ها را به بخشش و گذشت از رنگ و رو انداخت.

ابن اسحاق نقل کرده است که در روز فتح مکه سعد بن عُباده خزرجی - درحالی که پرچمدار بود - چنین رجز می‌خواند: «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمُ تَسْتَجِلُّ الْحُرْمَةُ» (امروز روز کشتار و جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت‌ها است). کسی نزد رسول خدا رفت و این مطلب را با وی در میان گذاشت و گفت می‌ترسیم امروز سعد یورشی به قریش بکند. پیامبر، علی بن ابی طالب را مأمور کرد تا پرچم را از او بگیرد؛ و فرمود تو پرچم را وارد شهر کن.^۲ آن‌گاه

۱. أبوالحسین مسلم بن الحجاج القشیری، صحیح مسلم، بشرح النووی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۱۲، صص ۱۴۹ - ۱۵۰.

۲. أبو محمد عبدالملک بن هشام، سيرة النبي، تحقیق محمد محبی الدین عبدالحمید، دارالفکر، بیروت، ج ۴، ص ۲۶؛ أبو جعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الرسل والملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۷۹ م. ج ۳، ص ۵۶؛ عزالدین أبو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیر، الكامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ ق. ج ۲، ص ۲۴۶؛ شهاب الدین احمد بن عبد الوهاب النویری، نهاية الارب فی فنون الادب، الطبعة الاولى، دارالکتب المصرية، القاهرة، ۱۳۴۱ - ۱۴۰۵ ق. ج ۱۷، ص ۳۰۳؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۳۷؛ و نیز نوشته‌اند که پیامبر پس از گرفتن پرچم از دست سعد بن عُباده، آن را به دست پسرش قیس داد. رک: أبو عبدالله محمد بن

فرمود:

«الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»^۱

امروز روز رحمت و مهربانی است.

بدین ترتیب، پیشوای رحمت و مدارا، جلوی هرگونه تندی و خشونت را گرفت، مگر به طور استثنایی در مورد کسانی که جای هیچ بخشش و گذشتی بر خود باقی نگذاشته بودند که درباره آنان اجازه شدت عمل قانونی داده شد.^۲

پس از آن که مکه فتح شد، همه چشم‌ها به پیامبر دوخته شده بود که وی با آنان چه خواهد کرد و جواب آن‌همه نامردمی را چگونه خواهد داد. آن مظهر رحمانیت و رحمت حق، خطاب به آنان فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! مَا تَرَوْنَ أَنِّي فَاعِلٌ فِيكُمْ؟» (ای جمعیت قریش! تصور می‌کنید من با

عمرالواقدي، المغازی، تحقيق مارسدن جونز، الطبعة الثالثة، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۹ ق. ج ۲، ص ۸۲۲؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۳۵؛ صیون‌الانثر، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۱؛ تاریخ الذهبی، ج ۲، ص ۵۳۲؛ البداية والنهاية، ج ۴، صص ۳۳۷-۳۳۸؛ السيد محسن الامين العاملي، أعيان الشيعة، دارالعارف، بيروت، ج ۱، ص ۲۷۶؛ و همچنین نک: أبو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري، صحيح البخاري، شرح و تحقيق قاسم الشماخي الرفاعي، الطبعة الاولى، دارالعلم، بيروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۵، صص ۲۶۲-۲۶۳؛ أبو بكر احمد بن الحسين البيهقي، السنن الكبرى، دارالمعرفة، بيروت، ج ۹، صص ۱۱۹-۱۲۱؛ أبو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، دارالاضواء، بيروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۱، صص ۲۰۷-۲۰۸.

۱. المغازی، ج ۲، ص ۸۲۲.

۲. ر. ک: المغازی، ج ۲، ص ۸۲۵؛ سيرة ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۳۶؛ صحيح البخاري، ج ۵، ص ۲۶۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۵۷؛ أبو الحسن احمد بن يحيى البلاذري، فتوح البلدان، عنى بمراجعته والتعليق عليه رضوان محمد رضوان، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۳۹۸ ق. ص ۵۳؛ تاريخ البغوي، ج ۲، ص ۵۹؛ تاريخ الطبري، ج ۳، ص ۵۸؛ السنن الكبرى، ج ۹، ص ۱۲۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۸؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۲۴۸؛ نهاية الارب، ج ۱۷، ص ۳۰۷؛ صیون‌الانثر، ج ۲، ص ۱۹۴؛ تاريخ الذهبی، ج ۲، ص ۵۵۲؛ البداية والنهاية، ج ۴، صص ۳۴۰-۳۴۱.

شما چه رفتاری انجام می‌دهم؟» قَالُوا: خَيْرًا، أَخْ كَرِيمٌ وَابْنُ أَخٍ كَرِيمٍ. (گفتند: نیکی [که ما جز نیکی تصوّر دیگری درباره‌ات نداریم] تو برادر کریم و بزرگوار و برادرزاده بزرگوار ما هستی). پیامبر فرمود:

«إِذْهَبُوا أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»^۱
بروید که شما آزادشدگانید.

پیام‌آور رحمت و گذشت پس از فتح مکه بنا را بر رفق و مدارا گذاشت و به سرزنش آنان نیز نپرداخت که رسالت او همین را اقتضا می‌کرد، چنان‌که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي مُبَلِّغًا وَ لَمْ يُرْسِلْنِي مُتَعَذِّتًا»^۲
به‌درستی که خداوند مرا برای تبلیغ فرستاده است و نه برای عیبجویی و سرزنش [مردمان].

رفتار پیامبر پس از فتح مکه دل‌ها را نرم کرد و بسیاری پذیرای اسلام شدند و رسول خدا (ص) بر گذشته آنان پرده رحمت کشید و با ایشان در کمال مدارا رفتار نمود که آن حضرت می‌فرمود:

«الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا كَانَ قَبْلَهُ»^۳

۱. سيرة ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲؛ تاريخ البعقوبی، ج ۲، ص ۶۰؛ تاريخ الطبری، ج ۳، ص ۶۱؛ السنن الكبرى، ج ۹، ص ۱۱۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۲۵۲؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۳۴۴؛ تقی‌الدین أبو الطیب محمد بن احمد بن علی الفاسی المالکی المکی، شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، حققه و وضع فهارسه عمر عبدالسلام تدمری، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۱، ص ۶۴؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۷۷؛ و نیز رک: فتوح البلدان، ص ۵۵.
۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۳؛ بدین صورت نیز وارد شده است: «إِنَّمَا بَعَثَنِي اللَّهُ مُبَلِّغًا وَ لَمْ يَبْعَثْنِي مُتَعَذِّتًا» البيان والتعريف، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. المغازی، ج ۲، ص ۸۵۷؛ النهاية فی غريب الحديث والاثار، ج ۱، ص ۲۳۴؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۷۱؛ جمال‌الدین محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، نسقه و علّق علیه و وضع فهارسه علی شیرى، الطبعة الاولى، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۲، ص ۱۶۱؛ فخرالدین محمد

اسلام گناهان گذشته را می‌پوشاند.

بدین ترتیب زمینه بازگشت به حق و اصلاح جامعه فراهم شد و این همان میمندی است که در رفق و مدارا هست و چیزی جایگزین آن نیست، چنان‌که در حدیث نبوی آمده است:

«الرِّفْقُ يُمْنٌ وَالْحُرْقُ سُوءٌ»^۱

رفق و ملایمت میمنت دارد و تندى و خشونت نحوست آرد.

پیامبر اکرم (ص) رفق و مدارا را مبارک و میمون و بابرکت معرفی کرده و درشتی و خشونت را نحس و نامیمون و بی‌برکت؛ و بخود بیش از هرکس پایبند رفق و مدارا بود. در راه و رسم نبوی، تندى و درشتی و سخت‌گیری جایی نداشت و رسول خدا (ص) برای هدایت مردمان و در روابط اجتماعی و تعامل انسانی براساس نرمی و مهربانی و آسان‌گیری گام برمی‌داشت و می‌فرمود:

«الْيُسْرُ يُمْنٌ وَالْحُرْقُ سُوءٌ»^۲

آسان‌گیری و ملایمت میمنت دارد و درشتی و خشونت نحوست آرد.

تعبیر نبوی درباره رفق و مدارا، و نرمی و آسان‌گیری، فقط سخن گفتن از اموری گرانقدر در روابط اجتماعی نیست، بلکه آموزه‌هایی است جهت‌دهنده به رفتارهای اجتماعی و تعامل‌های انسانی تا این آموزه‌ها بر روح و جان مردمان بنشینند و با الگو گرفتن از رسول خدا (ص) و اوصیای آن حضرت در روابط و مناسباتشان ظهور یابد. رسول رحمت در تعبیری لطیف و برانگیزنده فرموده است:

«إِنَّ الرِّفْقَ لَوْ كَانَ خَلْقًا مَا رَأَى النَّاسُ أَحْسَنَ خَلْقًا مِنْهُ، وَ لَوْ كَانَ الْحُرْقُ خَلْقًا مَا رَأَى

الطُّرُوحِ، مجمع‌البحرین، المكتبة المرتضوية، طهران، ۱۳۶۵ ش. ج ۲، ص ۲۱؛ و بلاذری چنین آورده است: «فَقَدْ مَحَا الْإِسْلَامُ مَا قَبْلَهُ». أنساب‌الاشراف، ج ۱، ص ۳۵۸.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ مشکاة‌الانوار، ص ۱۱۸؛ الجامع‌الصغیر، ج ۱، ص ۲۵؛ کنز‌العقال، ج ۳، ص ۵۱؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۱۳؛ و نیز از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است: «الرِّفْقُ يُمْنٌ وَ سُوءُ الْخُلُقِ سُوءٌ». ربیع‌الابرار، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲. کنز‌العقال، ج ۳، ص ۳۳.

النَّاسُ أَقْبَحَ مِنْهُ»^۱

اگر رفق و ملایمت مخلوقی می بود که دیده می شد، مردم مخلوقی نیکوتر از آن نمی دیدند، و اگر تندى و خشونت مخلوقی می بود که دیده می شد، مردم مخلوقی زشت تر از او نمی دیدند.

انسان به فطرتش زیبایی دوست و متمایل به نیکی و خوبی است و از زشتی و پلشتی و بدی منزجر است؛ و پیامبری که با فطرت ها سخن می گفت با این عبارات فطرت ها را به رفق و مدارا برمی انگيخت و چنین می آموخت:

«عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ إِلَّا رَأَاهُ، وَلَا انْتَزَعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَأْنَهُ»^۲

بر تو باد [عمل به] رفق که آن در چیزی قرار نگرفت مگر آن که زیتش بخشید، و از چیزی برداشته نشد مگر آن که زشتش نمود.

مدارا و ملایمت از خصوصیات الهی است و آن که تخلق به اخلاق الهی جوید، اهل رفق و ملایمت باشد، و چگونه پیامبر رحمت این خصوصیت را در حد کمال نداشته باشد، حال آن که او مظهر همه اسماء و صفات الهی بود؛ و آن حضرت می فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ، وَ يُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَمْ يُعْطِ عَلَى الْعُنْفِ»^۳

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۴۸؛ و قریب به همین: الکافی، ج ۲، ص ۱۲۰؛ تنبیه الغافلین، ص ۲۰۵.

۲. الادب المفرد، صص ۱۶۶ - ۱۶۷؛ تنبیه الغافلین، ص ۲۰۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۶۵؛

کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷؛ فیض القدير، ج ۴، ص ۳۳۴؛ البیان والتعریف، ج ۳، ص ۱۹؛ و نیز نک: صحیح

مسلم، ج ۱۶، ص ۱۴۶؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۳۱۳؛ جامع الاصول، ج ۵،

ص ۲۷۸؛ مشکاة الانوار، ص ۱۸۰؛ شرح ابن أبی الحدید، ج ۶، ص ۳۴۰؛ نقی الدین أبوالعباس احمد بن

تیمية، الحسبة فی الاسلام أو وظائف الحكومة الاسلامية، مطبعة المؤید، مصر، ۱۳۱۸ ق. ص ۶۱؛ الامیر

علاء الدین علی بن بلبان الفارسی، الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸ ق.

ج ۱، صص ۳۸۱ - ۳۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۸؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۰.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ أبوبکر احمد بن الحسین البیهقی، الاسماء والصفات، تصحیح و تعلیق

محمد زاهد الکوثری الحنفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ص ۵۰؛ و نیز رک: الادب المفرد،

خدای عزوجل ملایم است و ملایمت را دوست دارد، و آنچه نسبت به ملایمت می‌بخشد، نسبت به سختگیری و خشونت نمی‌بخشد.

مدرسه قرآنی - نبوی

کتاب الهی و راهی و رسم نبوی به تربیتی راه می‌نماید که مربیان آن اهل مدارا و رفق‌ورزی، و گذشت و بردباری، و ملایمت و آسان‌گیری‌اند.

الحوی قرآنی

خدای رحمان بندگان نمونه خود یعنی عباد الرحمن را با این‌گونه اوصاف ممتاز کرده و فرموده است:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا... وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۱

و بندگان [خاص] خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین فروتنانه راه می‌روند، و چون نادانان ایشان را مخاطب سازند، سلیمانه پاسخ می‌دهند... و چون بر امری لغو بگذرند کریمانه می‌گذرند.

ص ۱۶۷؛ عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی السمرقندی، سنن الدارمی، دار احیاء السنّة النبویّة، ج ۲، ص ۳۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۱۴۶؛ أبو عبدالله محمد بن یزید القزوینی المعروف بابن ماجه، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۵ ق. ج ۲، ص ۱۲۱۶؛ علل الحدیث، ج ۲، صص ۲۸۹، ۳۳۰؛ تنبیه الغافلین، ص ۲۵؛ أبوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام، دارالکتب العلمیة، بیروت، ج ۶، ص ۱۲۴؛ ربيع الابرار، ج ۲، ص ۳۱۲؛ جامع الاصول، ج ۵، ص ۲۷۹؛ مشکاة الانوار، ص ۱۸۱؛ الحسبة فی الاسلام، ص ۶۱؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۱، صص ۳۸۱ - ۳۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۸؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۲۶۷؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۳۷؛ دلیل الفالعیین، ج ۵، ص ۱۱۳؛ البیان والتعریف، ج ۱، ص ۲۲۰.

همهٔ بندگان خداوند که متصف به صفات او باشند در تعاملات اجتماعی چنین خواهند بود. هرکه تربیت قرآنی - نبوی در وجودش جلوه یابد اهل رفق و مدارا می‌گردد؛ و گذشت و بزرگواری، و ملایمت و آسان‌گیری، و حلم و بردباری بر رفتارش حاکم می‌شود، و در تعامل اجتماعی گردنفرازی نمی‌نماید. نمود اعلای چنین رفتاری در رویارویی با جاهلانی است که از سر نادانی به بیان سخنانی زشت و ناروا می‌پردازند. پاسخ چنین تربیت‌شدگانی «سلام» و «سلم» است؛ مدارا می‌کنند و سلام می‌گویند؛ سلامی که نشانهٔ بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ناتوانی؛ سلامی که جلوهٔ عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و نابخردان است؛ سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه است؛ نه سلام تحیت که نشانهٔ پیوند دوستی است. سلامی که نشانهٔ رفق‌ورزی و بردباری و بزرگواری است، و تعامل اجتماعی بدون این امور راه به سلامت نمی‌برد؛ و هیچ انسانی مسیر پرفراز و نشیب عبودیت و بندگی خدا را فارغ از این امور نمی‌تواند به درستی طی کند.

پیامبر اکرم (ص) خود مرکز ثقل این مدرسه است و اوصیای آن حضرت برترین جلوه‌های تربیت شدهٔ این مدرسه. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«بُعِثْتُ لِلْجَلْمِ مَرْكَزًا»^۱

برانگیخته شده‌ام که مرکز حلم و بردباری باشم.

آن حضرت رفق‌مدار بود و جز آن‌جا که همه راه‌های مدارا به بن‌بست می‌رسید شدت نمی‌نمود.

ریشهٔ رفق و مدارا

مدارا و رفق‌ورزی، و آسان‌گیری و بردباری برخاسته از رحمت و بصیرتی نورانی است؛ و انسان از سر حقیقت این‌گونه نمی‌شود مگر آن‌که با انوار توحید و معارف الهی تأیید شده باشد.^۲ آن‌که فطرت انسانی‌اش بیدار و شکوفا باشد، و به نور توحید منور شود و علم نورانی بیابد، اهل

۱. الامام جعفر بن محمد الصادق (ع)، مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة [المنسوب]، مؤسسة الاعلمی

للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ص ۱۵۵.

۲. «الْجَلْمُ سِرَاجُ اللَّهِ يَسْتَضِي بِهِ ضَاحِيَتُهُ إِلَى جَوَارِهِ، وَ لَا يَكُونُ خَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ

وَ التَّوْحِيدِ». مصباح‌الشریعة، ص ۱۵۴.

رحمت و رفق ورزی، و ملایمت و بردباری می گردد. امیرمؤمنان علی (ع) در این باره می فرماید:

«عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ»^۱

بر تو باد به حلم و بردباری که آن میوه دانش و دانایی است.

هرچه روح انسان لطیف تر و دانش آدمی عمیق تر و دانایی او صحیح تر باشد جهت گیری، و رفتار و مناسباتش درست تر خواهد بود. شناخت درست هستی و خالق هستی، آدمی را منبسط می سازد. فهم درست از انسان ها و مراتب آنها و ضعف ها و قوت هایشان تحمل انسان را در تعامل اجتماعی افزون می نماید.

انسانی که خداوند را حاکم بر همه امور می داند و همه مردمان را بندگان او می بیند، قهراً از تنگ نظری و گردنفرازی دور می شود و به رفق ورزی و بردباری میل می کند.^۲ آموزه های والای مدرسه قرآنی - نبوی در این جهت است، چنان که امیرمؤمنان علی (ع) در عهدنامه مالک اشتر می آموزد:

«وَ إِذَا أَخَذْتَ لَكَ مَا أَتَتْ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُنْهَهُ أَوْ مَخِيلَةً فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ عَلَيْكَ مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ، وَ يَكُفُّ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ، وَ يَقْبِي إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ»^۳

و اگر قدرتی که از آن برخورداری، نخوتی در تو پدید آرد و خود را بزرگ بشماری، بزرگی حکومت پروردگار را که برتر از توست بنگر، که چیست، و قدرتی را که بر تو دارد و تو را بر خود، آن قدرت نیست، که چنین نگرستن سرکشی تو را می خواباند و تیزی تو را فرو می نشاند و خیزد رفته ات را به جای بازمی گرداند.

در این مدرسه با تصحیح بینش متربیان نسبت به عالم و آدمی، و خداوندگار هستی آنان را به مدارا و رفق ورزی، و گذشت و بردباری رهنمون می شوند. برترین تربیت یافته پیامبر اکرم (ص) - علی (ع) - در مکتوب گرانقدر خود به مالک اشتر می فرماید:

۱. شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۲۸۵.

۲. نک: حسن مصطفوی، ترجمه و شرح مصباح الشریعة، انتشارات قلم، ۱۳۶۳ ش. ص ۲۳۸.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

«فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلَلُ، وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَ يُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ»^۱

[بدان‌که] مردمان دو دسته‌اند: یا برادر دینی تواند (مسلمان) و یا همانند تو در آفرینش‌اند (انسان). گناهی از ایشان سر می‌زند، یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته خطایی بر دستشان می‌رود. به خطایشان منکر، و از گناهشان درگذر، چنان‌که دوست داری خدا بر تو ببخشاید و گناهت را عفو فرماید.

چنین بینش و دانشی نسبت به خداوند و مردمان راه مدارا و نرمی، و حلم و بردباری را هموار می‌سازد، زیرا به بیان امیرمؤمنان علی (ع):

«الْعِلْمُ أَضْلُ الْجِلْمِ»^۲

دانایی اصلِ بردباری است.

«حُسْنُ الْجِلْمِ دَلِيلُ وَقُورِ الْعِلْمِ»^۳

نیکویی بردباری دلیل بسیاری دانایی است.

«لَا عِلْمَ لِمَنْ لَا جِلْمَ لَهُ»^۴

علمی نیست از برای کسی که او را حلمی نیست.

«كَمَالُ الْعِلْمِ الْجِلْمُ، وَ كَمَالُ الْجِلْمِ كَثْرَةُ الْإِحْتِمَالِ وَ الْكَظْمِ»^۵

کمال علم بردباری است، و کمال بردباری، بسیاری تحمل و فرو خوردن خشم است.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. شرح ضرر الحکم، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۸۵.

۴. همان، ج ۶، ص ۴۰۳.

۵. همان، ج ۴، ص ۶۲۸.

تربیت قرآنی - نبوی

پیشوایان معصوم هریک جلوه تمام عیار مدارا و رفق ورزی، و حلم و بردباری بودند و شاگردان و پیروان حقیقی آنان نیز به همین راه رفتند، چنانکه پیشوای راستان و حق مداران، علی (ع) در توصیف مالک اشتر، در هنگامه پیکار صفین فرموده است:

«فَأِنَّهُ مِمَّنْ لَا يَخَافُ وَهِنَّهُ وَلَا سَقَطَتُهُ، وَلَا يُطَوُّهُ عَمَّا الْإِسْرَاحُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ»^۱

به درستی که او کسی است که احتمال نمی‌دهم سستی به خرج دهد و لغزش پیدا کند، و نیز از این بیمناک نیستم که کندی کند در جایی که سرعت لازم است، و یا سرعت به خرج دهد در موردی که کندی سزاوارتر است.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در ذیل این سخن امام در توصیف مالک اشتر می‌نویسد:

«كَانَ شَدِيدَ النَّأْسِ، جَوَادًا، رَئِيسًا، خَلِيمًا، فَصِيحًا، شَاعِرًا؛ وَكَانَ يَجْمَعُ بَيْنَ اللَّيْنِ وَالْعُتْفِ، فَيَسْطُو فِي مَوْضِعِ السَّطْوَةِ، وَ يَرْقُقُ فِي مَوْضِعِ الرَّقْقِ»^۲

انسانی جنگجو، بخشنده، بزرگ، بردبار، زبان‌آور و شاعر بوده و شدت را با ملایمت جمع کرده بود. به هنگام اظهار قدرت، قدرت نشان می‌داد، و به وقت ملایمت، ملایمت روا می‌داشت.

مالک اشتر نمونه‌ای از نمونه‌های تربیت شده در مدرسه قرآنی - نبوی است. انسانی رفق مدار که آن‌جا که جز شدت چاره نبوده به درستی شدت می‌نمود. انسانی که به تعبیر امیر بیان، علی (ع): شمشیری از شمشیرهای خدا بود که نه کند می‌شد و نه ضربه‌ش بی‌اثر می‌ماند،^۳ و برای

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۳.

۲. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، صص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ و نیز: عبّاس بن محمدرضا القمّی، الکافی واللقاب، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۲، ص ۲۸؛ همو، سفینه البحار و مدینه الحكم والآثار، مؤسسة انتشارات فراهانی، ج ۱، ص ۶۸۵.

۳. «فَأِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، لَا كَلِيلَ الظُّنَّةِ، وَلَا نَابِي الْعَصْرِيَّةِ». نهج البلاغه، نامه ۳۸.

امیرمؤمنان، همان‌گونه بود که علی (ع) برای رسول خدا (ص)،^۱ رفق و مدارا بر وجودش حاکم بود. و زام بن ابی فراس - عالم برجسته شیعی در قرن ششم - نقل کرده است که روزی مالک اشتر از بازار کوفه می‌گذشت و کرباس خامی بر تن و پاره‌ای از همان کرباس به‌جای عمامه بر سر داشت. یکی از بازاریان که بر در دگانی نشسته بود چون اشتر را دید که با چنان وضع و لباس [فقرانه‌ای] می‌رود، در نظرش خوار آمد و از سر استخفاف وی، گلوله‌ای از گِل بر اشتر انداخت. مالک حلم ورزید و به او توجّهی نکرد و بگذشت. یکی از حاضران که اشتر را می‌شناخت، با دیدن ماجرا به آن بازاری گفت: وای بر تو، هیچ دانستی که آن مرد چه کسی بود که به او اهانت کردی؟ گفت: خیر. گفت: او مالک اشتر، صحابی امیرمؤمنان (ع) بود. آن مرد بازاری از تصوّر کاری که کرده بود به لرزه افتاد و در پی اشتر روانه شد تا خود را به او برساند و عذرخواهی کند. دید که اشتر داخل مسجدی شد و به نماز مشغول گردید. صبر کرد تا مالک از نماز فارغ شد. آن‌گاه سلام کرد و خود را بر پای او انداخت و به عذرخواهی پرداخت. اشتر او را برگرفت و گفت: این چه کار است که می‌کنی؟ گفت: عذر جسامتی است که نسبت به تو از من رفته است. اشتر گفت: بر تو هیچ گناهی نیست. به خدا سوگند که من از این رو به مسجد آمدم که برای تو استغفار کنم و طلب آمرزش نمایم.^۲

این‌گونه مدارا ورزیدن و خویش‌تنداری کردن و بردباری نمودن برخاسته از معرفت حقیقی و وسعت وجودی است، و کتاب الهی و سنت نبوی به همین می‌خوانند. هرچه آدمی در مراتب معرفت الهی و بندگی بالاتر رود، بر حلم و بردباری، و رفق و مدارایی بیش‌تر دست می‌یابد، و آن‌که در اخلاق اجتماعی این‌گونه نیست، بهره از بندگی حقیقی ندارد. از حضرت رضا (ع) روایت شده است که فرمود:

۱. «فَلَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ يُرْسُولُ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» شرح ابن أبي الحديد، ج ۱۵، ص ۹۸.

قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، انتشارات کتابفروشی اسلامیّه، طهران، ۱۳۵۴ ش. ج ۱، ص ۲۸۷؛ الکنی والالقب، ج ۲، ص ۳۰؛ عبدالله بن محمد حسن المامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، المطبعة المرتضویة، النجف، ۱۳۵۲ ق. ج ۲، من ابواب المیم، صص ۴۸ - ۴۹.

۲. تنبیّه الخواطر، ج ۱، ص ۲؛ و نیز: مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۲۸۸؛ سفینه البحار، ج ۱،

ص ۶۸۶؛ عباس بن محمد رضا قمی، منتهی الآمال، انتشارات جاویدان، تهران، ج ۱، ص ۲۶۰.

«لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا»^۱

انسان عابد نمی‌باشد مگر آن‌که بردبار باشد.

انسان در مراتب بندگی، توانایی‌هایی می‌یابد که از جمله آن‌ها توانایی بر خود است.^۲ درواقع آن‌که از خود می‌گذرد، مالک خود می‌شود، و مدارا و بردباری در او جلوه می‌یابد که بردباری، خود نگهداری است، چنان‌که از امام مجتبی (ع) پرسش شد که «حلم» چیست؟ فرمود: «كَظْمُ الْغَيْظِ وَ مَلْكُ النَّفْسِ»^۳ (خشم را فرو خوردن و اختیار خود را داشتن).

خدای رحمان، بخشنده و بردبار است،^۴ و بخشنده‌گی و بردباری را دوست دارد؛ و آن‌که بر جفا و آزار خلق تحمل نیارد و بردباری نکند، نخواهد توانست به رضای پروردگار نایل شود.^۵

با سیاست‌های جاهل صبر کن	خوش مدارا کن به عقل مین لذن
صبر با نااهل اهلان را جلاست	صبر صافی می‌کند هر جا دلیست ^۶

انسان رشد یافته کسی است که بر جفاکاری‌های نادانان بردباری ورزد و به یاری عقل ربّانی با آنان به خوبی رفق ورزد و مدارا کند. مدرسه قرآنی - نبوی چنین مدرسه‌ای است و پیام‌آور آن، خود بر بلندای این مدرسه، همگان را راه می‌نماید. امام باقر (ع) فرمود:

«فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا (ص) فَأَمَرَهُ بِالصَّبْرِ وَ الرِّفْقِ»^۷

خدای عز و جل محمد (ص) را برانگیخت و او را به صبر و مدارا فرمان داد.

پیشوایان دین در روابط اجتماعی خود رفق و مدارا را با همه لوازم و وجوه آن پاس می‌داشتند و بدان پایبند بودند.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۱۰.

۲. نک: مرتضی مطهری، ولایه‌ها و ولایت‌ها، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۵ ش. صص ۸۴ - ۱۰۲.

۳. تحف العقول، ص ۱۵۸.

۴. ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ قرآن، مائده / ۱۰۱.

۵. «وَمَنْ لَا يَصْبِرْ عَلَى جَفَاءِ الْخَلْقِ لَا يَصِلْ إِلَى رِضَى اللَّهِ تَعَالَى» مصباح الشریعه، ص ۱۵۵.

۶. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۰۴۰ - ۲۰۴۱.

۷. الکافی، ج ۲، ص ۸۸؛ مشکاة الانوار، صص ۲۹، ۳۲.

نفی تنفیر و تأکید بر تألیف

از لوازم مهم و اساسی رفق و مدارا در مدرسه قرآنی - نبوی نفی تنفیر خلق و تألیف مردمان است و در سیره آن رسول بشیر و نذیر،^۱ و اوصیای آن حضرت تنفیر خلق وجود نداشت و ایجاد الفت حکومت داشت. تنفیر یعنی فراری دادن و گریزان ساختن؛^۲ و تألیف یعنی ایجاد الفت میان کسان و دمساز کردن و دوستی افکندن و گرد آوردن.^۳ در روابط اجتماعی اگر رفق و مدارا حکومت نکند، تنفیر ظهور می‌یابد. گاهی دعوت‌کنندگان به دین انذار را با تنفیر اشتباه می‌کنند و به‌جای آن‌که به حق بخوانند، از حق می‌رانند. انذار آن هنگام معنا می‌یابد که فعل به پیش راندن تحقق یابد و تنفیر بدین معناست که کاری صورت بگیرد که شخص گریزان گردد. دعوت و هدایت، راهبری و مدیریت، تعامل انسانی و روابط اجتماعی به دور از رفق و مدارا در معرض تهدید فروافتادن در دام تنفیر است؛^۴ و پیامبر اکرم (ص) به یاران و پیروان و مسئولان خود می‌آموخت که دعوت‌کننده و بشارت‌دهنده باشند، نه تنفیرکننده و فراری‌دهنده، چنان‌که وقتی مُعَاذِ بْنِ جَبَل را برای تبلیغ اسلام و دعوت مردم به یمن می‌فرستاد به او فرمود:

«يَسِّرْ وَلَا تُعَسِّرْ، وَ بَشِّرْ وَلَا تُنْفِرْ»^۵

[بر مردم] آسان گیر و سخت مگیر، و نویددهنده باش و گریزان‌کننده مباش.

پیامبر اکرم (ص) تأکید می‌کرد که پیروان او کاری نکنند که مردمان مزایای اسلام را درک نکنند و از روی میل و رغبت به اسلام گرایش پیدا نکنند، کاری نکنند که موجب وهن دین شود و عملی انجام ندهند که مردمان را از دین فراری سازند. ارائه چهره‌ای غیرنبوی از دین و سخت‌گیری و تنگ‌نظری نقطه مقابل فطرت آدمی است و عکس‌العمل مقابل این امر، دین‌گریزی است. رسول

۱. ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا﴾ (همانا ما تو را گواه و مرزده‌بخش و هشداردهنده

فرستاده‌ایم). قرآن، فتح / ۸، احزاب / ۴۵.

۲. نک: لسان‌العرب، ج ۱۴، ص ۲۳۱.

۳. محمد معین، فرهنگ فارسی، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش. ج ۱، ص ۱۰۱۶.

۴. نک: مرتضی مطهری، سیره نبوی، دفتر انتشارات اسلامی، صص ۱۱۷ - ۱۱۸.

۵. سیره ابن‌هشام، ج ۴، ص ۲۶۰.

خدا (ص) اصرار می‌کرد که کاری صورت نگیرد که عکس‌العمل روحی مردم فرار از اسلام باشد،^۱ و می‌فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِينَ اللَّهِ يُسْرٌ»^۲

مردم! همانا دین خدا آسان است.

اگر مدارای دینی نفی گردد، دین و دینداری، و روابط انسانی و اجتماعی به وسیله سخت‌گیری و نابردباری آسیب‌های جدی می‌بیند. پیام‌آور رحمت می‌فرمود:

«إِنَّ خَيْرَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْخَفِيفُ السَّمْحَةُ»^۳

بهترین دین نزد خدا، شریعت و دین معتدل و حق‌گرا، و با سماحت و گذشت است.

اسلام چنین آیینی است و پیروان خود را چنین می‌خواهد. پیامبر اکرم (ص) خطاب به عثمان بن مظعون فرمود:

«يَا عُمَانُ! لَمْ يُرْسَلَنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرُّهْبَانِيَّةِ وَلَكِنْ بَعَثَنِي بِالْخَفِيفَةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ»^۴

ای عثمان! خداوند مرا به رهبانیت نفرستاده، بلکه مرا به شریعت و دین معتدل و حق‌گرا، و آسان و با گذشت برانگیخته است.

اسلام نبوی معتدل و ملایم و مدارامحور است. رسالت جهانی و همیشگی پیامبر چنین اقتضا می‌کند و سنت آن حضرت بدین فرامی‌خواند:

«بُعِثْتُ بِالْخَفِيفَةِ السَّمْحَةِ - أَوْ السَّهْلَةِ - وَ مَنْ خَالَفَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^۵

من با دین معتدل و حق‌گرای با گذشت - یا آسان - برانگیخته شده‌ام و هرکس با سنت

۱. نک: سیره نبوی، صص ۱۱۷ - ۱۱۸.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۴۷.

۴. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴.

۵. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۰۹.

من مخالفت ورزد از من نیست.

رفق‌ورزی و مدارامحوری قاعده‌ای کلیدی در مدرسه قرآنی و سنت نبوی است و پیامبر اکرم (ص) در شرایط مختلف آن را جلوه بخشید تا روابط اجتماعی و مناسبات انسانی را به سامانی درست رساند. نقل شده است که عربی بیابانی نزد پیامبر آمد و از وی تقاضای چیزی کرد. رسول خدا چیزی به او داد. اما آن مرد راضی نشد و ناسپاسی و جسارت کرد. اصحاب از حرکت آن مرد در خشم شدند و برخاستند تا با او برخورد کنند، ولی پیامبر به آنان اشاره کرد که آرام بگیرند. سپس اعرابی را با خود به منزل برد و مقداری دیگر به او داد و پرسید آیا راضی شدی؟ مرد عرب که وضع زندگی پیامبر و گذشت و بزرگواری او را دیده بود، گفت: آری، خدا خیرت دهد. آن‌گاه پیامبر به او گفت: آن‌چه تو در مقابل اصحاب من بر زبان راندی موجب خشم آنان شد و مایلم این اظهار رضایت را در مقابل آنان بیان کنی تا ناراحتی و خشم آنان نسبت به تو از بین برود. اعرابی پذیرفت و روز بعد به مسجد آمد. رسول خدا رو به اصحابش کرد و فرمود: این مرد اظهار می‌کند که از من راضی شده است، این‌طور نیست؟ و اعرابی گفت: چنین است. رسول اکرم رو به اصحاب کرد و فرمود: مثل من و این مرد، مثل همان مردی است که شترش رم کرده بود و می‌گریخت. مردم برای کمک به او در پی شتر می‌دویدند و فریاد می‌کردند و این کار باعث می‌شد که او گریزان‌تر شود. صاحب شتر مردم را بانگ زد که مرا با او بگذارید که من نسبت به او ملایم‌تر از شما هستم و خود می‌دانم با او چگونه رفتار کنم. سپس مشتی علف برگرفت و آرام آرام بدون آن‌که فریادی کند به سوی شتر رفت و به راحتی مهار او را در دست گرفت و به کار خویش رفت. اگر دیروز، زمانی که آن اعرابی جسارت کرد، شما را به حال خود گذاشته بودم، قطعاً آن بیچاره را می‌کشتید در حالی که در کفر به سر می‌برد و اهل آتش بود.^۱

او به تیغِ حلم چندین حلق را و خرید از تیغ و چندین خلق را

تسیغِ حلم از تیغِ آهن تیزتر بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر^۲

پیامبر اکرم (ص) با چنین سیره‌ای تعامل اجتماعی کرد و اصلاحات اجتماعی را پیش برد.

۱. المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۴۹؛ عباس بن محمد رضا القمی، کحل البصر فی سيرة سيد البشر،

انتشارات الرسول المصطفی (ص)، قم، ۱۴۰۴ ق. ص ۷۰.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۹۸۸ - ۳۹۸۹.

مدرسه پیامبر مدرسه مهر و مدارا بود و آن حضرت هرگز تنفیر نکرد، چنانکه در خبر هند بن ابی هاله در وصف رسول خدا آمده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ... يُؤَلِّفُهُمْ وَلَا يُنْفِرُهُمْ»^۱

رسول خدا با مردم انس می گرفت و آنان را از خود دور نمی ساخت.

پیامبر در روابط اجتماعی خود به راحتی با مردمان الفت برقرار می کرد و مردمان را بشارت می داد و انداز می کرد ولی گریزان نمی نمود و به یاران و پیروانش چنین می آموخت:

«يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا، وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفِرُوا»^۲

بر مردم آسان بگیرید و سخت مگیرید، و نویددهنده باشید و گریزانکننده مباشید.

تربیت شدگان مدرسه قرآنی - نبوی همین گونه اند و بدان راه می روند که رسول خدا (ص) راه نموده است که اقتضای ایمان همین است، چنانکه پیامبر اکرم (ص) در وصف انسان مؤمن فرموده است:

«الْمُؤْمِنُ مَأْلَفٌ وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَأْلَفُ وَلَا يُؤْلَفُ»^۳

مؤمنی که پیوسته است و در میان او دوستی نیست و دوستی در میان او نیست.

۱. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۲۳؛ الشماثل النبویة، ص ۱۶۸؛ أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۹
 [يُؤْلَفُ وَلَا يُنْفَرُ آمده است]؛ معانی الاخبار، ص ۸۲؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۸؛ الشفا بتعريف
 حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۶ و ۲۰۴ [يُنْفَرُهُمْ آمده است]؛ مكارم الاخلاق، ص ۱۴؛ الوفاء بأحوال
 المصطفى، ج ۲، ص ۴۶۹؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۵۸؛ اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۵؛ أبو الفداء اسماعيل بن
 علی بن محمود، المختصر فی أخبار البشر (تاریخ أبي الفداء)، طبع مصر، ج ۱، ص ۱۶۱ [وَكَاَنَّ يُؤْلَفُ
 أَصْحَابُهُ وَلَا يُنْفَرُهُمْ آمده است]؛ تهذيب الكمال، ج ۱، ص ۲۱۷؛ تاریخ الذهبی، ج ۱، ص ۴۴۷؛ البداية
 والنهاية، ج ۶، ص ۳۷؛ شمائل الرسول، ص ۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۷۴؛ بحار الانوار، ج ۱۶،
 ص ۱۵۱؛ كحل البصر، ص ۶۶.

۲. الادب المفرد، ص ۱۶۷؛ جامع الاصول، ج ۱، ص ۲۱۵؛ كنز العمال، ج ۳، صص ۳۷، ۴۸؛
 دليل الفالحين، ج ۵، ص ۱۱۷؛ البيان والتعريف، ج ۳، ص ۳۵۰.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۰۰؛ ربيع الابرار، ج ۱، ص ۴۹۶؛ و قريب به همین: الكافي،

مؤمن الفت گیر است و کسی که الفت نگیرد و با او الفت نگیرند خیر ندارد.

مدرسه قرآنی - نبوی به ایمانی پیراسته از تنفیر خلق و آراسته به رفق و مدارا، و الفت و رأفت فرامی خواند و پیام آور این مدرسه چنین می آموزد:

«أَفْضَلُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمُؤَطَّوُونَ أَكْثَرُ الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَ يُؤْلَفُونَ»^۱

بافضیلت ترین شما کسانی اند که اخلاقشان نیکوتر باشد و همنشین نواز باشند. کسانی که با مردم انس و الفت می گیرند و مردم با آنان انس و الفت می گیرند.

ایمانی که در این مدرسه جان می گیرد و فربه می شود ایمانی مدارا محور است و با جلوه های زیبای ملایمت و خوش خلقی، و الفت و نرمی آراسته است. این مدارا حق مدار است و خاستگاهش معرفت و بندگی حق است، چنان که امیرمؤمنان علی (ع) نوید آن را داده است:

«طُوبَى لِمَنْ يَأْلَفُ النَّاسَ وَ يَأْلَفُونَهُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»^۲

خوشا به حال آن کسی که براساس اطاعت خدا با مردم الفت می گیرد و با او الفت می گیرند.

مرکز تحقیقات کتب و تراث اسلامی

کانون رحمت و ملایمت و مدارا

هرچه آدمی در مراتب بندگی حق بالاتر رود، بیش تر اهل رحمت و ملایمت و مدارا با خلق می شود، و پیامبر اکرم (ص) و اصیای آن حضرت که والاترین بندگان خاص خدای رحمان اند، در رحمت و ورزیدن و ملایمت نمودن و مدارا کردن بهترین الگوی رفتاری اند. خاتم پیام آوران

ج ۲، ص ۱۰۲ [از علی (ع)؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۱۰۸؛ الحسن بن محمد الطوسی (ابن الشیخ)، المجالس، چاپ سنگی، طهران، ۱۳۱۳ ق. ص ۲۹۵؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، صص ۲۷۳ - ۲۷۴؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۶۱؛ فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۵۳.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۲؛ قریب به همین: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۱؛ أبوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر الثمالی الأزدی المعروف بالمبرّد، الكامل فی اللغة والادب، مؤسسة المعارف، بیروت، ج ۱، ص ۳؛ ربیع الابرار، ج ۱، ص ۴۳۵.

۲. تحف العقول، ص ۱۵۱؛ مشکاة الانوار، ص ۱۸۱.

الهی و در امتداد وجود آن رسول گرامی، پیشوایان دینی، جلوه‌های کامل رحمت و نرمی، گذشت و بزرگواری، و مدارا و مردم‌داری بودند، که هر جا رحمت باشد مدارا و ملایمت جلوه می‌یابد، و آن پیشوایان مظاهر تامّ و تمام رحمت الهی بر آدمی‌اند، و در راه و رسم و روش زندگی، جلوه‌های کامل مدارا و ملایمت‌اند. خدای رحمان پیامبر گرامی‌اش را چنین معرفی کرده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱

و ما تو را جز مایه رحمت برای جهانیان نفرستاده‌ایم.

آن رحمت جامع، در رفتار اجتماعی در نهایت ملایمت بود. علی (ع) در توصیف رسول خدا (ص) فرمود:

«كَانَ أَلْيَنَهُمْ عَرِيكَةً»^۲

[پیامبر] نرم‌خو‌ترین مردمان بود.

رسول رحمت، با نرمی و ملایمت و از سرِ رفق و مدارا دل‌ها را متحوّل و جان‌ها را متمایل به حق کرد. تألیف قلوب و پیوند نفوس کاری است سخت و دشوار، به‌ویژه به الفت کشاندن مردمانی خشونت‌پیشه و یکپارچه کردن انسان‌هایی فرورفته در جاهلیت و پیراسته از مدنیت، و جامعه‌ای درگیر تناع و تقابل؛ و پیامبر با رحمت و رأفت، و رفق و مدارا چنین مردمان و جامعه‌ای را دگرگون ساخت. حق آن است که گفته شود که این اعجاز الهی بود که آن کانون

۱. قرآن، انبیاء / ۱۰۷.

۲. أبوزید عمر بن شُبّة النمیری، تاریخ المدینة المنورة، حققه فهم محمد شلتوت، الطبعة الاولى، دارالاولی، دارالتراث، بیروت، ۱۴۱۰ ق. ج ۲، ص ۶۰۵؛ أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۹۲؛ شمائل الرسول، ص ۸۵؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۵؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲، ص ۴۶۹؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۸؛ جمال‌الدین محمد بن مکرم ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر، الطبعة الاولى، دارالفکر، دمشق، ۱۴۰۴ - ۱۴۰۸ ق. ج ۲، ص ۶۷؛ حسین بن محمد بن الحسن الدیاریکری، تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس نفیس، الطبعة الاولى، مطبعة عثمان عبدالرزاق، القاهرة، ۱۳۰۳ ق. ج ۱، ص ۲۳۸.

رحمت و ملایمت و مدارا جلوه‌اش بخشید و دست تصرف غیبی بود که دل‌ها را نرم ساخت،^۱ و مالک نفوس این امر را سهل گردانید:

﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲

و بین دل‌های ایشان الفت داد که اگر هر آن‌چه در روی زمین است خرج می‌کردی، بین دل‌های ایشان الفت نمی‌افکندی، ولی خداوند میان آنان الفت برقرار کرد، که او پیروزمند فرزانه است.

مجرای آن تحوّل بزرگ اجتماعی اخلاق نبوی و رفق‌ورزی و مدارا محوری پیامبر اکرم (ص) بود. آنس بن مالک در توصیف آن حضرت گفته است:

«كَانَ رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا»^۳

رسول خدا (ص) خوش‌خلق‌ترین مردمان بود.

رسول خدا (ص) به دنبال برپا کردن جامعه‌ای اخلاقی بود و این امر جز با رفق و مدارا تحقق نمی‌یابد. امام صادق (ع) از آن حضرت روایت کرده است که فرمود:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْبَهِكُمْ بِي؟ [قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ:] أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ أَلْيَنُكُمْ كَنَفًا، وَ أَبْرُّكُمْ بِقَوَائِمِهِ، وَ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِإِخْوَانِهِ فِي دِينِهِ، وَ أَصَبَرُكُمْ عَلَى الْحَقِّ، وَ أَكْظَمُكُمْ لِلْقَيْظِ، وَ أَحْسَنُكُمْ عَفْوًا، وَ أَشَدُّكُمْ مِنْ نَفْسِهِ إِتِّصَافًا فِي الرِّضَا وَالْقَضَبِ»^۴

۱. نک: الوحدة الاسلامية، ص ۸۵.

۲. قرآن، انفال / ۶۳.

۳. صحيح مسلم، ج ۱۵، ص ۷۱؛ اخلاق النبي و آدابه، ص ۱۶ [توصیف امام صادق (ع)]: السنن

الكبرى، ج ۳، ص ۶۶؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۲۶؛ الوفاء بأحوال المصطفى، ج ۲،

ص ۴۱۶؛ كتاب الحديث، ج ۱، ص ۲۷۵؛ تاريخ الذهبی، ج ۱، ص ۲۶۴؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۹۹؛

دلیل القالعين، ج ۵، ص ۹۷؛ البيان والتعريف، ج ۳، ص ۱۰۲.

۴. الكافي، ج ۲، صص ۲۴۰ - ۲۴۱؛ امالی الصدوق، ص ۲۷۰؛ تحف العقول، ص ۳۴.

آیا شما را از شبیه‌ترینان به خودم خبر ندهم؟ [گفتند: چرا ای رسول خدا، فرمود:] خوش‌خلق‌ترین و نرم‌خوترینان، و نیکوکارترینان نسبت به خویشانش، و بسامح‌ترینان نسبت به برادران دینی‌اش، و بردبارترینان بر حق، و خشم‌فروبنده‌ترینان، و باگذشت‌ترینان، و انصاف‌ورزترینان در حال خشنودی و خشم.

پیامبر اکرم (ص) با آموختن این معیارها به جامعه و الگو قرار دادن خود برای مردمان، تلاش می‌کرد روابط انسانی و اجتماعی را به مدارا و ملایمت سوق دهد و راه جامعه‌ای اخلاقی را هموار کند. آن حضرت می‌فرمود:

«إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الَّذِينَ يَأْتُونَ وَيُؤْتُونَ»^۱

محبوب‌ترینان نزد من و نزدیک‌ترینان به من در روز قیامت خوش‌خلق‌ترینان است، آنان‌که با مردم الفت می‌گیرند و مردم با آنان الفت می‌گیرند.

این نزدیکی و پیوند، قربت و اتحادی ایمانی است، زیرا هرچه ایمان به سوی کمال رود، اخلاق نیز به کمال میل می‌کند و نشانه و جلوه آن اخلاق‌گرایی و رفق‌ورزی و مدارامحوری است. پیامبر اکرم (ص) جامعه‌ایمانی را جامعه‌ی اخلاقی می‌دید و می‌فرمود:

«أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۲

۱. البیان والتبیین، ج ۲، ص ۱۶؛ و قریب به همین: صحیفه الامام الرضا، تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدي، قم، ۱۴۰۸ ق. ص ۲۳۰؛ أبو محمد حسین بن سعید الکوفی الاهوازی، کتاب الزهد، تحقیق و اخراج و تنظیم غلامرضا عرفانیان، الطبعة الاولى، المطبعة العلمية، قم، ۱۳۹۹ ق. ص ۳۰؛ الکامل فی اللغة والادب، ج ۱، ص ۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۳۹؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۰۷؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۷.

۲. سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۲۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۹؛ علل الحدیث، ج ۲، ص ۲۶۷؛ مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۴۹؛ الاربعون الصغری، ص ۱۶۲؛ دلیل الفالحین، ج ۵، ص ۱۰۳؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۹؛ و از امام باقر (ع): الکافی، ج ۲، ص ۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۰۳.

کامل‌ترین مؤمنان از لحاظ ایمان خوش‌خلق‌ترین آنان است.

آن حضرت جامعه عقلانی را جامعه اخلاقی می‌دانست و می‌آموخت:

«رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - الْحَيَاءُ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ»^۱

سر عقل، پس از ایمان به خدای عزوجل حیاء و خوش‌خلقی است.

اخلاق‌گرایی شأن عقل هدایت‌گراست و هرچه انسان در مراتب عقلی به‌سوی کمال رود، اخلاق‌گراتر می‌شود؛ به تعبیر امام صادق (ع):

«أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلاً أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً»^۲

کامل‌ترین مردمان از نظر عقل، خوش‌خلق‌ترین آنان است.

اخلاق‌گرایی عقلانی، آدمی را به مدارا و رفق‌ورزی راه می‌برد و روابط اجتماعی را به رأفت و ملایمت مزین می‌سازد. در چنین بستری است که سلامت اجتماعی و رستگاری آن جهانی تدارک می‌شود. پیامبر اکرم (ص) در سفارشی والا فرموده است:

«عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْحَيَّةِ لَا مَخَالَءَ، وَإِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَخَالَءَ»^۳

بر شما باد به خوش‌خلقی که قطعاً نتیجه آن بهشت است و پرهیزید از بدخلقی که بی‌گمان نتیجه آن آتش است.

تأکیدهای شگفت پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت بر اخلاق‌گرایی و ملازمات آن بیانگر این حقیقت است که راه نجات آدمیان همین است و هیچ جامعه‌ای جز در پرتو اخلاق‌گرایی راه به سعادت نمی‌برد؛ و آنچه بیش از هر چیز جوامع انسانی را تهدید می‌کند فقدان اخلاق و بداخلاقی است. از جمله هشدارها در این باره این سخنان رسول خدا (ص) است:

۱. الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۲، ص ۲۷۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۳؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۰۴.

۳. صحیفة الامام الرضا، ص ۸۸؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۳۳؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۰۶.

«سُوءُ الْخُلُقِ ذَنْبٌ لَا يُغْفَرُ»^۱

بد اخلاقی گناهی نابخشودنی است.

«الْخُلُقُ السَّيِّئُ يُفْسِدُ الْعَمَلَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسَلَ»^۲

اخلاق بد عمل انسان [و مناسبات اجتماعی] را تباه می‌کند، همان‌طور که سرکه عسل را تباه می‌سازد.

در همین جهت برترین تربیت شده مدرسه قرآنی - نبوی یعنی علی (ع) فرموده است:

«سُوءُ الْخُلُقِ يُوجِشُ الْقَرِيبَ وَ يُنْفِرُ الْبَعِيدَ»^۳

بد اخلاقی نزدیک را به وحشت می‌اندازد و دور را به نفرت می‌کشاند.

«لَا وَحْشَةَ أَوْحَشُ مِنْ سُوءِ الْخُلُقِ»^۴

هیچ وحشتی هراسناک‌تر از بد خلقی نیست.

«مَنْ مَسَاءَ خُلُقُهُ مَلَأَ أَهْلُهُ»^۵

کسی که اخلاقش بد باشد، برای خانواده‌اش ملالت‌آفرین و رنج‌آور است.

«سُوءُ الْخُلُقِ يُوجِشُ النَّفْسَ وَ يَرْفَعُ الْأَنْسَ»^۶

بد خلقی موجب وحشت انسان و سبب از بین رفتن انس و الفت می‌گردد.

پیشوایان حق خود اخلاق‌مدار بودند و برای هدایت جامعه همین را مبنا قرار می‌دادند تا جامعه اخلاق‌گرا شود و جلوه‌های اساسی آن از جمله رفق و مدارا در میان مردمان جریان یابد. امام

۱. المعجزة البيضاء، ج ۵، ص ۹۳.

۲. صحيفة الامام الرضا، ص ۶۵؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۹۷.

۳. ضرر الحکم، ج ۱، ص ۳۹۴.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۵۹.

۵. همان، ص ۱۶۴.

۶. همان، ص ۳۹۸.

صادق (ع) از رسول خدا (ص) چنین روایت کرده است:

«ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَنْمُ لَهُ عَمَلٌ: وَزَعٌ يَخْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ، وَخُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ، وَجِلْمٌ يَزُودُ بِهِ جَهْلُ الْجَاهِلِ»^۱

سه چیز است که هرکس نداشته باشد، هیچ کار او تمام نیست: پروایی که او را از نافرمانی خدا بازدارد، و اخلاقی که به وسیله آن با مردم مدارا کند، و بردباری ای که به سبب آن نادانی نادان را رد نماید.

پیامبر اکرم (ص) با مهر و مدارا دل‌ها را جذب کرد و مردمان را به سوی حق متحول نمود که هرکس وفق و ملایمت را به کار بندد [از دوستی مردم] بهره‌مند شود،^۲ و هرکس مرکب درشتی را سوار شود [و خشونت ورزد] پشیمان گردد.^۳

رفتار عاری از درشتی رسول خدا (ص) و نرمی و ملایمت او با مردم در شکل‌گیری روابط صحیح اجتماعی و حرکت به سوی جامعه‌ای سالم نقشی عمده داشت. پیامبر اکرم (ص) با وفق و مدارا چیزی را محقق ساخت که با خشونت و تندوی هرگز صورت نمی‌پذیرفت. در خبر هند بن ابی هاله در توصیف وی آمده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دَمَثًا»^۴

اخلاق رسول خدا (ص) نرم و ملایم بود.

پیامبر را «دَمَثٌ» توصیف کرده‌اند، یعنی دارای سهولت خلق و اخلاق سهله و سمحه.^۵ وفق و مدارا، و اخلاق‌مداری در رفتار آن حضرت به کمال تجلّی داشت. حضرت حسین (ع)

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶.

۲. «مَنْ اسْتَعْمَلَ الرَّفْقَ غَنِمَ» حررالحکم، ج ۲، ص ۱۶۲.

۳. «مَنْ رَكِبَ الْعُتْفَ نَدِمَ» همان.

۴. منابع پانوش، ج ۲، صص ۱۷-۱۹.

۵. ر.ک: النهایة فی غریب الحدیث والاثار، ج ۲، ص ۱۳۲؛ أبوالحسن احمد بن فارس بن زکریا،

معجم مقاییس اللغة، بتحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الثانية، شركة مكتبة و مطبعة

الحلبی، مصر، ۱۳۸۹ ق. ج ۲، ص ۲۹۹؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۴۰۰.

گوید از پدرم درباره سیره رسول خدا (ص) در خارج از منزل [و در روابط اجتماعی] پرسیدم، فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَتَقَفَّدُ أَصْحَابَهُ وَ يَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ»^۱
 رسول خدا (ص) از [احوال] اصحاب خود جويا می شد و آنان را دلجوایی می کرد و
 از مردم حال مردم را می پرسید.

نشست و برخاست پیامبر، و تعامل اجتماعی آن حضرت بر این مدار می گشت. وضع جلسات
 پیامبر درخور توجه است. حسین (ع) گوید از پدرم درباره وضع جلسه رسول خدا (ص)
 پرسیدم، فرمود:

«لَا يُوطِئُ الْأَمَّاكِينَ وَ يَنْتَهِي عَنْ إِيْطَانِهَا، وَ إِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ
 الْمَجْلِسُ وَ يَأْمُرُ بِذَلِكَ وَ يُعْطِي كُلَّ جُلَسَائِهِ نَصِيبَهُ ... مَنْ جَالَسَهُ أَوْ قَاوَمَهُ فِي حَاجَةٍ
 صَابِرَةٌ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُتَصَرِّفُ عَنْهُ؛ وَ مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَزِدَّهُ [لَمْ يَزِجْ] إِلَّا بِهَا أَوْ
 بِمِثْلِهِ مِنَ الْقَوْلِ. قَدْ وَسَّعَ النَّاسُ بَسْطُهُ وَ خُلِقَ فَصَارَ لَهُمْ أَبَا»^۲

در مجالس جایی را به خود اختصاص نمی داد و از این کار نهی می کرد، و چون به
 انجمن قوم می رسید، همان جا که رسیده بود می نشست و دیگران را هم به این کار
 فرمان می داد. و بهره هریک از همنشینانش را ادا می کرد ... هرکه با او همنشین می شد
 یا درباره نیاز خود با او سخن می گفت، چندان شکیبایی می ورزید که خود آن شخص
 برخیزد و برگردد. و هرکه از او برآوردن حاجتی را می طلبید، یا آن حضرت نیازش را
 برمی آورد و یا او را با سخنی خوش روانه می فرمود. گشاده رویی و خوش اخلاقی او
 همه را در بر می گرفت آن سان که چون پدری [مهربان] برای آنان بود.

رسول خدا (ص) حقیقتاً چون پدری شفیق و مهربان برای مردمان بود و خود می فرمود:

۱. منابع پانوش ۲، صص ۱۷ - ۱۹.

۲. همان.

«إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ مِثْلُ الْوَالِدِ لِوَلَدِهِ»^۱

به راستی من برای شما مانند پدری نسبت به فرزندش می باشم.

گفت پیغامبر شیما را ای مِهان چون پدر هستم شفیق و مهربان^۲

امیر مؤمنان علی (ع) نیز آن پیام آور رحمت را چنین وصف کرده است:

«وَكَانَ حَبِيبِي مُحَمَّدٌ (ص) أَرْحَمَ النَّاسِ بِالنَّاسِ، كَانَ لِلْيَتِيمِ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ، وَ لِلْأَرْمَلَةِ كَالزَّوْجِ الْكَرِيمِ»^۳

دوستم محمد (ص) مهربان ترین انسان ها نسبت به مردمان بود. او برای یتیمان چون پدری مهربان و برای بیوه زنان چون همسری بزرگوار بود.

پیامبر اکرم (ص) به واقع کانون رحمت و ملایمت و مدارا بود. ابوحامد غزالی درباره آن حضرت می نویسد که وی مهربان ترین و خیرخواه ترین و سودمندترین مردمان نسبت به آنان بود.^۴ و دیلمی آورده است که پیامبر (ص) خوش معاشرت بود ... بدون این که از خود ذلتی نشان دهد، همواره متواضع بود؛ بدون این که اسراف کند، سخی بود؛ دارای رقت قلب بود و نسبت به همه مسلمانان مهربان بود.^۵

مهر و مدارای پیامبر نسبت به مردمان بدون هیچ تکلفی و به دور از هر تصنعی جلوه گر بود. در خبر حضرت حسین (ع) از پدرش امیرمؤمنان علی (ع) چنین آمده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ... يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي وَ لَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ ... يَضْحَكُ مِمَّا

۱. المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۱۹؛ قریب به همین: مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲. مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۳۴.

۳. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۵۰.

۴. «كَانَ أَرْأَفَ النَّاسِ، وَ خَيْرَ النَّاسِ لِلنَّاسِ، وَ أَنْفَعَ النَّاسِ لِلنَّاسِ» احياء العلوم، ج ۲، ص ۳۶۳.

۵. «كَانَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - جَمِيلَ الْمَعَاشِرَةِ ... مُتَوَضِّعًا مِنْ غَيْرِ مَذَلَّةٍ، جَوَادًا مِنْ غَيْرِ سَرْفٍ، رَقِيقَ الْقَلْبِ، رَجِيمًا بِكُلِّ مُسْلِمٍ» أبو محمد الحسن بن محمد الديلمی، ارشاد القلوب، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۸ ق. ج ۱، ص ۱۱۵.

يُضْحَكُونَ مِنْهُ، وَ يَتَعَجَّبُ مِنْهَا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ»^۱

رسول خدا (ص) از چیزی که بدان رغبت و میل نداشت غفلت می ورزید به طوری که مردم از او مأیوس و ناامید نمی شدند ... اگر اهل مجلس از چیزی به خنده می افتادند وی نیز می خندید و از آن چه تعجب می کردند تعجب می کرد.

مدارا و مردم‌داری پیامبر از عشق آن حضرت به خلق خدا برمی خاست و هیچ‌گونه شایبه‌ای در آن راه نداشت. آنس بن مالک درباره راه و رسم پیامبر گفته است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا فَقَّذَ الرَّجُلَ مِنْ إِخْوَانِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سَأَلَ عَنْهُ، فَإِنْ كَانَ غَائِبًا دَعَا لَهُ، وَإِنْ كَانَ شَاهِدًا زَارَهُ، وَإِنْ كَانَ مَرِيضًا عَادَهُ»^۲

رسول خدا (ص) چنین بود که اگر سه روز یکی از اصحاب را نمی دید از حالش جویا می شد، اگر می گفتند غایب است برایش دعا می کرد، و اگر نه به دیدنش می شتافت، و اگر مریض بود عیادتش می کرد.

رفق و مدارای پیامبر همه وجوه روابط اجتماعی را در بر می گرفت. از زید بن ثابت نقل شده است:

«كُنَّا إِذَا جَلَسْنَا إِلَيْهِ (ص) إِنْ أَخَذْنَا فِي حَدِيثٍ فِي ذِكْرِ الْآخِرَةِ أَخَذَ مَعَنَا، وَإِنْ أَخَذْنَا فِي ذِكْرِ الدُّنْيَا أَخَذَ مَعَنَا، وَإِنْ أَخَذْنَا فِي ذِكْرِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ أَخَذَ مَعَنَا»^۳

چون در محضر پیامبر می نشستیم، اگر سخن را با یاد آخرت شروع می کردیم، پیامبر نیز با ما هم سخن می شد، و اگر درباره دنیا حرف می زدیم، با ما حرف می زد، و اگر درباره خوراک و نوشاک سخن می گفتیم سخن می گفت.

رفق و مدارای پیامبر رحمت با امت در نهایت بود. از امیرمؤمنان علی (ع) روایت شده است که فرمود:

۱. منابع پانویشت ۲، صص ۱۷-۱۹.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۹.

۳. همان، ص ۲۱.

«كَانَ النَّبِيُّ (ص) إِذَا سُئِلَ شَيْئًا، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَفْعَلَهُ قَالَ: نَعَمْ؛ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ لَا يَفْعَلَ سَكَتَ؛ وَكَانَ لَا يَقُولُ لَشَيْءٍ لَا»^۱

هنگامی که از پیامبر (ص) چیزی خواسته می‌شد، اگر اراده‌اش بر انجام دادن آن کار تعلق می‌گرفت می‌فرمود: آری؛ و اگر نمی‌خواست آن را انجام دهد سکوت می‌کرد؛ و هرگز کلمه «نه» بر زبان جاری نمی‌ساخت.

سیره اجتماعی رسول خدا (ص) بر ملایمت و تحمل و مدارایی شگفت استوار بود، با آن‌کس که خسته از راه پیمودن، مانده بود، مدارا می‌کرد، با او می‌نشست تا خستگی‌اش در رود؛ یا آن‌کس را که چون پا شکسته‌ای توان از دست داده بود، یاری می‌کرد، و با محبت و ملایمت بر سر او می‌نشست تا درمانش کند و به کاروان درحال حرکت به‌سوی مقصد برساند. او خستگان را رها نمی‌کرد و بیماران را و انمی‌گذاشت و با همه مدارا می‌کرد و رفق می‌ورزید؛ جز آنان که به دست خویش، خود را هلاک ساخته و زمینه هدايت خویش را کور کرده بودند و تلاش آن حضرت درباره آنان به جایی نمی‌رسید. علی (ع) این راه و رسم نبوی را با بیانی زیبا چنین تصویر نموده است:

«فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدْعِي نُبُوَّةً، وَلَا وَحْيًا، فَقَاتَلَ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاةٍ، يُسَوِّفُهُمْ إِلَى مُنْجَاتِهِمْ، وَ يُبَادِرُ بِهِمُ السَّاعَةَ أَنْ تَنْزِلَ بِهِمْ. يَحْبِسُ الْخَبِيرَ وَ يَقْفُ الْكَبِيرَ، فَيَقِيمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُلْحِقَهُ غَايَتُهُ إِلَّا هَالِكًا لَا خَيْرَ فِيهِ ...»^۲

همانا خدای سبحان محمد (ص) را برانگیخت، درحالی که هیچ‌کس از عرب را کتاب آسمانی نبود و دعوی پیامبری و وحی نمی‌نمود. او به یاری کسانی که فرمان وی را می‌بردند، با آنان که راه تجاوز می‌سپردند پیکار کرد. تلاش کرد تا آنان را به‌سوی

۱. قطب‌الدین أبو الحسن سعید بن هبة الله الراوندي، الدعوات، الطبعة الاولى، مدرسة الامام المهدي، قم، ۱۴۰۷ ق. ص ۴۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳؛ كنز العمال، ج ۲، ص ۶۱۶؛ بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۹۴، ج ۹۳، ص ۳۲۷؛ محمد حسين طباطبائي، سنن النبي، ترجمه و تحقيق محمد هادي فقهی، چاپ دوم، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۲ ش. ص ۷۰.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۱۰۴.

رستگاری راه بُرد پیش از آن‌که مرگِ ایشان دررسد؛ کوتاه‌فکری در شناخت خدا درمانده، و شکسته عزیمتی راه به حق نبوده. پیامبر او را برخیزاند و در راه کشاند، و بدانجا که بایدش رساند، جز کسی که طریق هلاکت می‌پیمود، و در او خیری نبود.

پیشوایان هدایت نسبت به همهٔ مردمان به نظر رحمت می‌نگریستند و براساس ملایمت و مدارا رفتار می‌کردند، حتی نسبت به گناهکاران و عاصیان، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) در این باره فرموده است:

«و إِنَّمَا يُنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَ يَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَالْحَاجِزُ لَهُمْ عَنْهُمْ»^۱

سزاوار است کسانی که از عیوبی پاکند و از آلودگی به گناهان سالمند، به گناهکاران و اهل معصیت ترحم کنند؛ و همواره در سپاس و شکر خداوند باشند، و این سپاس، آنان را از پرداختن به عیبجویی دیگران بازدارد.

در نگاه پیامبر مجرای جذب رحمت الهی و گام زدن در مسیر کمالات انسانی، رحمت نسبت به مردمان و مدارا کردن با آنان است، چنان‌که فرموده است:

«مَنْ لَا يَرْحَمِ النَّاسَ لَا يَرْحَمُهُ اللَّهُ»^۲

هر که نسبت به مردمان رحمت نکند، مورد رحمت خدا واقع نمی‌شود.

رسول خدا در دوران حاکمیت خویش چنان با مردمان از سر رحمت و ملایمت رفتار می‌کرد و با همگان مدارا می‌نمود که منافقان کوردل که درکی از رحمت و مدارای گستردهٔ آن حضرت نداشتند، وی را «أَذْنٌ» یعنی گوش که به مفهوم خوش‌یاور است خواندند. پیامبر برای مردمان و شنیدن سخنان و مشکلات و درددل‌ها و آلام آنان چون گوش بود. پیامبر همانند رهبرانی نبود که

۱. همان، خطبهٔ ۱۴۰.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۲؛ الادب المفرد، ص ۴۷، صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۷۷؛

تنبيه الغافلين، ص ۱۴۳؛ جامع الاصول، ج ۵، ص ۲۶۹؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۵۴؛ فیض القدیر،

ج ۶، ص ۲۳۹؛ دلیل القالحین، ج ۳، ص ۱۰.

خود را برتر از آن می‌دانند که به مسائل جزئی و ریزگوش سپارند، و آن‌قدر گرفتار مسائل به‌اصطلاح بزرگانند که جایی برای شنیدن مشکلات مردم و رسیدگی به آن نمی‌گذارند.^۱ ولی رسول خدا در متن جامعه همراه مردمان بود و با رحمت و ملایمت و مدارا در اجتماع رفتار می‌نمود. رحمت و مدارای وی تا بدانجا بود که هرگز پرده‌داری ننمود و تا آن‌جا که ممکن بود عذرهای مردمان را می‌پذیرفت. آن حضرت از سر احترام به همگان، سخنان مردمان را گوش می‌داد و حمل بر صحت می‌کرد^۲ تا هتک حرمتی نکرده باشد،^۳ و این امر برای منافقان و آنان که دل به دین نسپرده بودند، سنگین و سخت می‌نمود تا آن‌جا که وی را به سبب این ویژگی والا نکوهش می‌کردند و آزار می‌دادند:

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ، قُلْ أَذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.﴾^۴
و از آنان کسانی‌اند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او [خوش‌باور و] گوش است. بگو اذن بودن او به نفع شماست [ولی بدانید] او به خدا ایمان دارد و رحمتی است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و آنان را که فرستاده خدا را آزار می‌دهند عذابی دردناک است.

پیامبر اکرم (ص) سراسر رحمت و مدارا بود، هرگز عیوب مردمان را جستجو نمی‌کرد و از خطاهای آنان به‌راحتی گذشت می‌نمود. در خبر حضرت حسین (ع) از پدرش امیرمؤمنان علی (ع) آمده است:

۱. امیرمؤمنان علی (ع) در عهدنامه مالک‌اشتر وی را چنین آموزش داده است:

«وَلَا تَدْعُ تَقَعَّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اِتِّكَالاً عَلَى جَسِيمِهَا فَإِنَّ لِلنَّاسِ مِنْ لَطْفِكَ مَوْضِعًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ، وَ لِلْجَسِيمِ مَوْضِعًا لَا يَشْتَعُونَ عَنْهُ.» (و رسیدگی به کارهای خرد آنان را به اعتماد و ارسی کارهای بزرگ و امگذار که اندک لطف تو را جایی است و از آن سود گیرند و بسیار آن را جایی که از آن بی‌نیاز نبوند). نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۲. نک: أبو عبد الله محمد بن احمد بن مطرّف الکنانی، القرطین أو کتابی مشکل القرآن و غریبه لابن

قُتَيْبَةَ، دارالمعرفة، بیروت، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳. نک: تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۳۱۴.

۴. قرآن، توبه / ۶۱.

«كَانَ (ص) لَا يَذُمُّ أَحَدًا، وَلَا يُعَيِّرُهُ، وَلَا يَطْلُبُ عَوْرَتَهُ»^۱

هرگز کسی را سرزنش نمی‌کرد و از کسی ایراد نمی‌گرفت و عیب کسی را جستجو نمی‌کرد.

این ادب شگفت آن حضرت که به صورت رفق و مدارایی همه‌جانبه تجلی داشت، از ادبی باطنی سرچشمه می‌گرفت. این روحیه و راه و رسم از درون او می‌جوشید و به هیچ وجه تظاهر و تصنع و تکلف در آن راه نداشت. این ادب تجلی ادب حق بود، که ظاهر او با خلق بود و باطن او با حق، چنان‌که شیخ طبرسی یادآور شده است:

«إِنَّهُ (ص) عَاشَرَ الْخَلْقِ بِخُلُقِهِ، وَ زَايَلَهُمْ بِقُلُوبِهِ، فَكَانَ ظَاهِرُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ بَاطِنُهُ مَعَ الْحَقِّ»^۲

گرچه آن حضرت با اخلاق شریف خود با مردم معاشرت می‌کرد، ولی دلش از آنان جدا بود، یعنی در ظاهر با خلق پیوند داشت و در باطن قلبش تنها با حق تعالی پیوستگی داشت.

رسول رحمت با همه وجود مردمان را دوست داشت و به آنان عشق می‌ورزید و برای آنان دل می‌سوزانید و با آنان مدارا می‌کرد و رفق می‌ورزید، و این همه از دوستی‌ای بالاتر و عشقی والاتر می‌جوشید و آن دوستی حق و عشق الهی بود؛ و مگر می‌توان خدا را دوست داشت و او را پرستید و خلق او را دوست نداشت و بدانان عشق نورزید و با آنان مدارا ننمود؟

دل نگه دارید ای بسی حاصلان	در حضور حضرت صاحب‌دلان
پیش اهل تن ادب بر ظاهر است	که خدا زیشان نهان را ستر است
پیش اهل دل ادب بر باطن است	زان‌که دلشان بر سرایر فاطن است ^۳

ملاحظه پیامبر نسبت به خلق، ریشه در ملاحظه حق داشت. مدارای او مدارای حق بود و رفق او، از آن‌رو که خدا رفیق است و رفق را دوست دارد. سنت الهی چنین است که هرکه رفق بورزد و مدارا کند خداوند با او چنین کند، و هرکه بدین امر مطلوب الهی پشت کند، به شقاوت روی کند.

۱. منابع پانوش ۲، صص ۱۷ - ۱۹.

۲. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۳۳۳؛ سنن‌النبی، ص ۷۱.

۳. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۲۱۸ - ۳۲۲۰.

از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ رَفَقَ بِأُمَّتِي رَفَقَ اللَّهُ بِهِ، وَ مَنْ شَقَّ عَلَى أُمَّتِي شَقَّ اللَّهُ عَلَيْهِ»^۱

هرکس با اُمت من رفق ورزد و ملایمت کند خداوند با او رفق ورزد و ملایمت کند، و هرکس با اُمت من تندی کند و آنان را به مشقت اندازد، خداوند با او تندی کند و او را در مشقت اندازد.

پیامبر اکرم (ص) تأکید می‌کرد که پیروان او به راه و رسم و سیره‌وی تأسی کنند و با مردمان در عرصه‌های مختلف اجتماعی رفق ورزند و مدارا نمایند؛ و آن رسول رفق و مدارا چنین دعا می‌کرد:

«اللَّهُمَّ مَنْ رَفَقَ بِأُمَّتِي فَارْزُقْ بِهِ، وَ مَنْ شَقَّ عَلَيْهِمْ فَشَقَّ عَلَيْهِ»^۲

خدایا هرکس با اُمت من رفق ورزد و ملایمت کند، با او رفق ورز و ملایمت کن، و هرکس با اُمت من تندی کند و آنان را در مشقت اندازد، با او تندی کن و او را در مشقت انداز.

مسلمان خود را به اخلاق آن پیام‌آور رحمت و ملایمت و مدارا می‌آراید و رنگ و بوی آن وجود گرامی را به خود می‌گیرد و سراپا رحمت و شفقت می‌گردد، که اگر این نباشد از اُمت او نیست.

گل شو از باد بهار مصطفی	غنچه‌ای از شاخسار مصطفی
بهره‌ای از خُلق او باید گرفت	از بهارش رنگ و بو باید گرفت
آن‌که یم در قطره‌اش آسوده است	مرشد رومی چه خوش فرموده است
تکیه کم کن بر فن و برگام خویش	مگسل از ختم رسل ایام خویش
در جهان دست و زبانش رحمت است	فطرت مسلم سراپا شفقت است
رحمت او عام و اخلاقش عظیم	آن‌که مهتاب از سر انگشتش دو نیم
از میان معشر ما نیستی ^۳	از مقام او اگر دور ایستی

۱. ربیع‌الابرار، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۶۲؛ تنبیه‌الخواطر، ج ۱، ص ۴.

۳. محمد اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، با مقدمه احمد سروش، کتابخانه سنائی، تهران،



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اصل تکریم

﴿ وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ. ﴾*

و بهرستی که فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم.



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جایگاه و اهمیت تکریم در روابط اجتماعی

تکریم به معنای منزّه داشتن و حرمت نگه داشتن، و گرمی داشتن و بزرگواری شمردن است.^۱ تکریم در روابط انسانی و تعامل‌های اجتماعی قاعده‌ای زیرساختی و مبنایی است، به گونه‌ای که هر نوع امر انسانی و هر نوع رابطه و حکم از روابط و احکام اجتماعی با این قاعده محک می‌خورد؛ و درواقع اصل تکریم، اصلی حاکم است.

به‌طور کلی تعامل‌های انسانی، برخوردها و رفتارهای اجتماعی، و روابطی که انسان‌ها با هم برقرار می‌کنند تابع دو دیدگاه است. یا بر مبنای دیدگاه «کرامت» است، و یا بر مبنای دیدگاه «اهاانت» است. براساس این دو نگرش به انسان، روابط انسانی و اجتماعی یا مبتنی بر «تکریم» است و گرمی داشتن، و یا مبتنی بر «تخفیف» است و حقیر شمردن. در یک نگاه، انسان - نوع انسان - موجودی است با ارزش و شریف و «صاحب کرامت و منزلت و حرمت ذاتی» و «حامل برّ و بحر»^۲؛ و در نگاهی دیگر، انسان موجودی است بی‌ارزش و حقیر و فاقد کرامت ذاتی؛ و یا

۱. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه «تکریم»: فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۱۲۶.

۲. ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ (و به‌راستی که فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب مراد] روانه داشتیم). قرآن، اسراء / ۷۰.

انسان حامل برّ و بحر است، جامع جمیع صفات الهی است، و کرامت و شرافتش از این‌روست.

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (و همه اسم‌ها را به آدم آموخت). قرآن، بقره / ۳۱.

انسان مُعَلَّم به همه اسم‌ها است و برترین ظرفیت وجودی را در میان مخلوقات دارد.

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من گمارنده جانشینی در زمینم). قرآن، بقره / ۳۰.

انسان جانشین خداوند در زمین است.

برخی انسان‌ها با کرامت و برخی بی‌کرامت؛ برخی دارای حرمت و منزلت، و برخی بی‌حرمت و بی‌منزلت.

هرگونه که انسان تلقی شود، همان‌گونه با او رفتار می‌شود. اگر انسان موجودی با کرامت و بامنزلت و با حرمت ذاتی دیده شود روابط و مناسبات اجتماعی با نوع انسان، کرامت‌مدار و حرمت‌محور می‌شود، و اگر این مبنا نادیده گرفته شود و یا انکار گردد و یا به تبعیض آلوده شود روابط و مناسبات اجتماعی غیرانسانی می‌گردد. تقسیم‌بندی‌های ناروا در میان انسان‌ها و تبعیض‌های گوناگون و حرمت‌شکنی‌ها از همین نگرش سرچشمه می‌گیرد. خداوندی که به نوع انسان کرامت بخشیده و همه آدمیان را دارای حرمت و منزلت انسانی معرفی کرده، نگاه فرعونی و روابط و مناسبات فرعونی را نقطه مقابل آن برشمرده تا تفرعن تاریخی و روابط اجتماعی برخاسته از دیدگاه فرعونی شناخته شود.

﴿ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ. ﴾^۱

او [فرعون] قومش را استخفاف کرد، پس اطاعتش کردند که آنان مردمانی فاسق بودند.

فرعون سمبل تقسیم‌بندی‌های ناروا در میان انسان‌ها و تبعیض‌گرایی و حرمت‌شکنی و تعدی است. فرعون نمونه‌ی اعلای تبعیض میان آدمیان و تحقیر مردمان است که بقای نظام فرعونی و

﴿ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِذْنِي. ﴾ (فرمود ای ابلیس چه چیزی تو را از سجده به

آن‌چه با دو دست خویش آفریده‌ام بازداشت؟). قرآن، ص ۷۵.

انسان مخلوق یَدِین است، می‌تواند همه اسم‌های جمال و جلال الهی را در خود جلوه دهد.

﴿ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. ﴾ (و در آن از روح خود دمیدم). قرآن، حجر / ۲۹.

انسان حامل روح خداست و استعدادهایش بی‌حد است.

﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا

الْإِنْسَانُ. ﴾ (ما امانت [خویش] را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، ولی از پذیرفتن آن سرباز زدند، و از آن هراسیدند، و انسان آن را پذیرفت). قرآن، احزاب / ۷۲.

انسان حامل امانت الهی است و می‌تواند به بالاترین جایگاه در هستی دست یابد.

۱. قرآن، زخرف / ۵۴.

مناسبات سلطه، و روابط استثمار و استثمارگری جز بر مبنای تهی کردن انسان‌ها میسر نمی‌شود. انسان بی‌هویت است که بدین روابط و مناسبات تن می‌دهد و به تعبیر قرآن کریم این نیست مگر به سبب «فسق»^۱ انسان. انسانی که به بی‌کرامتی تن می‌سپارد و منزلت انسانی خود را نادیده می‌گیرد و حرمت خویش پاس نمی‌دارد؛ انسانی که پذیرای خواری و بی‌حرمتی می‌شود، انسانی که به اهانت و حقارت تن می‌دهد، ابتدا باید فاسق شده باشد، باید از محتوای الهی و انسانی خود عدول کرده باشد تا پذیرای استخفاف گردد. سیره همهٔ جبّاران و گردن‌کشان، و راه و رسم همهٔ حکومت‌های فاسد و خودکامه - در جهت تعدی و خودکامگی، و زورگویی و غارتگری - بی‌کرامت کردن مردمان و شکستن حرمت آنان بوده است. بقای تفرعن در بستر بی‌منزلی انسان‌هاست. ادامهٔ خودکامگی جز در زمینهٔ بی‌کرامتی میسر نیست. از این‌روست که جبّاران و خودکامگان و ستمگران از کرامت داشتن نوع انسان و قائل بودن به حرمت همهٔ مردمان وحشت دارند و در همهٔ تاریخ تلاش کرده‌اند تا این فهم که نوع انسان - بدون در نظر گرفتن هر شأنی - با کرامت و دارای حرمت است ترویج نشود. البته اگر انسان‌ها از حقیقت الهی - انسانی خود دور شده باشند تن به چنین روابط تباهی نمی‌دهند. و جالب آن است که قرآن کریم علت پذیرش استخفاف و ادامهٔ تفرعن فرعونان را فاسق بودن مردمان معرفی کرده است. اگر انسان‌ها فاسق نبودند و از اطاعت حق و فرمان عقل بیرون نشده بودند و خود را از محتوای الهی - انسانی خویش تهی نساخته بودند، تسلیم هیچ فرعونی نمی‌شدند. آنان به دست خویش کرامت خود را لگدمال کردند، و یا پذیرای لگدمال شدن حرمت خویش گشتند، آنگاه تسلیم استخفاف فرعونی شدند؛ و پیامبران الهی آمده‌اند تا این روابط ستمگرانه و مناسبات تباه‌سازنده را دگرگون سازند. آمده‌اند تا اعلام کنند همهٔ انسان‌ها - فارغ از هر شأنی - دارای کرامت و منزلت و حرمت ذاتی‌اند و هیچ‌کس حق ندارد آن‌چه را خداوند به نوع انسان بخشیده است برهم زند. در نگاه قرآنی نوع انسان مسجود فرشتگان است:

۱. «فسق» خروج از طریق حق است و از همین‌رو به معنای عصیان و ترک امر الهی و خروج از دین آمده است. عرب واژهٔ «فسق» را برای خارج شدن لبّ خرما از پوسته‌اش به کار می‌برد و با همین عنایت در معنای انسانی در قرآن کریم آمده است که به گفتهٔ ابن اعرابی این کاربرد کاملاً تازه و نو بود و واژهٔ فاسق در کلام و شعر جاهلی سابقه نداشته است. بنابراین فاسق کسی است که از حق خارج شده باشد، از لبّ و حقیقت الهی - انسانی خود بیرون رفته باشد. نک: لسان‌العرب، ج ۱۰، صص ۲۶۲ - ۲۶۳.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾.^۱

و چون به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده برید، همه سجده بردند جز ابلیس که سرکشید و کبر ورزید و از کافران شد.

خدای سبحان در چند سوره قرآن در ضمن بحث آفرینش انسان و داستان حضرت آدم (ع) و بحث خلافت و مقامات انسان به بیان حقیقت نوع انسان^۲ و رمز و رازهای آن پرداخته است. در این بیان شریف، مقام آدمی در مرتبه‌ای معرفی شده است که شایستگی دارد که همه فرشتگان در برابر او خضوع کنند و در خدمت او باشند؛^۳ و هر انسانی این شایستگی را دارد و این بالاترین کرامت آدمی است، و حضرت آدم (ع) مصداق نخستین فرد شایسته این مقام است و پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت و بالاترین مصادیق آن، چنان‌که در حدیث نبوی آمده است:

«وَكَانَ سُجُودُهُمْ لِلَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - عُبودیَّةً وَ لِآدَمَ إِكْرَامًا وَ طَاعَةً».^۴

سجده فرشتگان برای خداوند جهت عبودیت است، و برای آدم جهت کرامت و اطاعت است.

در نگاه قرآن کریم نوع انسان دارای کرامت و منزلت و حرمت است و پیام‌آوران الهی آموزگاران این حقیقت‌اند و فرعونان مخالفان چنین نگرشی به آدمیان و بنیان‌گذاران تبعیض و تقسیم‌کنندگان مردمان به گروه‌های با کرامت و بی‌کرامت، با منزلت و بی‌منزلت، با حرمت و بی‌حرمت. در ابتدای سوره قصص خدای متعال این واقعیت را به زیبایی تمام تصویر کرده و فرموده است:

۱. قرآن، بقره / ۳۴.

۲. نک: تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۱۱.

۳. سجود در اصل به معنای تذلل و انقیاد و خضوع و اظهار فروتنی است. نک: أبو القاسم الحسین بن محمد الراغب الاصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد سیّد کیلانی، دارالمعرفة، بیروت، ص ۲۲۳؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۰.

۴. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۶۳؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۴۰.

﴿ طَسَمَ تِلْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ. ۱﴾

ط، سین، میم. این است آیات کتاب روشنگر. بخشی از گزارش [حال] موسی و فرعون را برای [آگاهی] مردمی که ایمان می‌آورند به راستی و درستی بر تو می‌خوانیم. همانا فرعون در آن سرزمین سرکشی کرد و مردم آن را طبقه طبقه ساخت؛ طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت [چنان‌که] پسرانشان را می‌کشت و زنان [و دخترانشان را برای کنیزی] زنده برجای می‌گذاشت که او از تبهکاران بود.

بنابراین قرآن کریم دو دیدگاه و دو سیره مقابل هم را معرفی می‌کند:

۱. دیدگاه «موسوی» که انسان را باکرامت و بامنزلت و باحرمت می‌داند و این امر را مبنای تمام رفتارها و مناسبات و روابط اجتماعی می‌گیرد و به تکریم انسان و حفظ منزلت مردمان و پاسداری از حرمت آنان اهتمام دارد.

۲. دیدگاه «فرعونی» که انسان را بی‌کرامت و بی‌منزلت و بی‌حرمت می‌داند و یا به تبعیض در این موضوع می‌نگرد و کرامت آدمیان را زیر پا می‌گزارد و منزلت آنان را نادیده می‌گیرد و به حرمتشان تعدی می‌کند.

سلطه‌گری‌ها، تعدی‌ها و تباه‌گری‌ها بر زمین از چنین دیدگاه و رفتاری برمی‌خیزد؛ و معصیت‌کاری‌ها و گردنکشی‌ها و فسادانگیزی‌ها ریشه در بی‌کرامتی دارد؛ و پیامبر اکرم (ص) آمد تا راه بستن دفتر بی‌کرامتی‌ها، بی‌منزلتی‌ها و بی‌حرمتی‌ها را بیاموزد و با سیره خویش انسان را به کرامت و منزلت و حرمتی که باید داشته باشد راه نماید.

راه و رسم پیامبر اکرم (ص)

سیره پیامبران در رفتار با انسان سیره موسوی است. آنان کریم بودند و در روابط اجتماعی و تعامل انسانی بر مبنای کرامت رفتار می‌کردند. انسان تا کریم نباشد نمی‌تواند تکریم کند، و رسول خدا (ص) باکرامت‌ترین انسان‌ها بود، چنان‌که سیره‌نویسان در وصف آن حضرت

نوشته‌اند:

«كَانَ أَكْرَمَ النَّاسِ»^۱

[پیامبر] باکرامت‌ترین مردمان بود.

و علی (ع) در توصیف این شأن پیامبر چنین فرموده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ... أَكْرَمَهُمْ عَشِيرَةً»^۲

رسول خدا (ص) گرامی‌ترین شخص خاندانش بود.

پیام‌آور کرامت انسانی، خود گرامی‌ترین خلق خدا بود، که خدای سبحان در قرآن به وجود آن حضرت سوگند یاد کرده و فرموده است:

﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۳

به جانت سوگند که آنان [قوم لوط] در سرمستی خود سرگشته بودند.

قاضی عیاض پس از ذکر این آیه شریفه و بیان این که خداوند در این جا نهایت تعظیم و تکریم را نسبت به آن وجود عزیز عنوان فرموده، از قول ابن عباس چنین نقل کرده است:

«مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى، وَ مَا ذَرَأَ، وَ مَا بَرَأَ نَفْسًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْ مُحَمَّدٍ (ص) وَ مَا سَمِعْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَقْسَمَ بِحَيَاةِ أَحَدٍ غَيْرِهِ»^۴

خدای متعال وجودی را گرامی‌تر از محمد (ص) نیافرید و لباس هستی نپوشانید، و من نشنیده‌ام که خداوند جز به وجود [گرامی] او به کس دیگری سوگند یاد کرده باشد.

۱. سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۶۱۴؛ و نیز ر.ک: شمائل الرسول، ص ۹۱.

۲. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۵؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۸؛ الوفاء بأحوال

المصطفى، ج ۲، ص ۴۷۱.

۳. قرآن، حجر / ۷۲.

۴. دلائل النبوة أبي نعیم الاصبهانی، ج ۱، ص ۶۳؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۴۱.

شبیهِ به همین سخن از ابوالجوزاء^۱ نیز نقل شده است.^۲

رسول خدا (ص) «اکرم خلق» بود و بیش‌ترین تکریم را در رفتارش با خلق خدا داشت. او که مزین به وصف «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ»^۳ بود، در روابط اجتماعی‌اش کاملاً بی‌پیرایه و عاری از هر تکلف بود، بدون هیچ مزیت مانند همگان،^۴ و سیره اجتماعی‌اش بر تکریم مردمان استوار بود و آن‌چنان آنان را احترام می‌کرد و گرمی می‌داشت و شخصیت می‌بخشید که تصورش نیز برای بسیاری دشوار می‌نمود. حضرت حسین (ع) گوید از پدرم امیرمؤمنان علی (ع) از مجلس رسول خدا (ص) پرسش کردم، فرمود:

«يُعْطِي كُلَّ جُلَسَائِهِ نَصِيْبَهُ حَتَّى لَا يَحْسِبُ جَلِيْسُهُ أَنَّ أَحَدًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْهُ ... مَجْلِسُهُ

۱. او اوس بن عبدالله ربعی بصری است که از ابن عباس، عایشه، عبدالله بن عمر، ابوهریره و صفوان بن عسال روایت کرده است و عده‌ای از جمله قتاده، عمرو بن مالک، بدیل بن میسره و ابوشهب از او روایت کرده‌اند و چنان‌که حاکم گفته از راویان ثقة است. وی در سال ۸۳ هجری از دنیا رفته است. رک: الطبقات الکبری، ج ۷، صص ۲۲۳ - ۲۲۴؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، صص ۷۸ - ۸۲؛ صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی، الوافی بالوفیات، دارالنشر فرانکشتاین بقیسبادن، ۱۴۰۱ ق. ج ۹، ص ۴۴۶؛ شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۴ ق. ج ۱، صص ۳۳۵ - ۳۳۶. ۲. «مَا أَقْسَمَ اللَّهُ تَعَالَى بِحَيَاةِ أَحَدٍ غَيْرِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ مَا سَمِعْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَقْسَمَ بِحَيَاةِ أَحَدٍ غَيْرِهِ». الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۴۱.

۳. السید حیدر الأملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، با تصحیحات و مقدمه هانری کربن و عثمان یحیی، چاپ دوم، انجمن ایرانشناسی ایران و فرانسه و شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش. صص ۹ و ۳۸۱؛ و همراه آن از همو: رسالة نقد النقود فی معرفة الوجود، ص ۷۰۶؛ همو، اسرار الشریعة و اطوار الطريقة و انوار الحقیقة، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ ش. ص ۶۴؛ تاج الدین حسین بن حسن خوارزمی، شرح فصوص الحکم، به اهتمام نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، ۱۳۶۴ ش. ج ۱، ص ۶۸؛ صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (صدرالمآلهین)، مفاتیح الغیب، مع تعلیقات للمولی علی التوری، صححه و قدم له محمد خواجوی، چاپ اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ ش. ص ۱۴.

۴. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ (بگو من بشری همانند شما هستم). قرآن، کهف / ۱۱۰، فصلت / ۶.

مَجْلِسٍ جَلْمٍ وَ حَيَاءٍ وَ صِدْقٍ [و صبر] وَ أَمَانَةٍ، لَا تُرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ، وَ لَا تُؤْبَنُ فِيهِ الْحُرْمُ، وَ لَا تُثْنَى فَلَائِئُهُ، مُتَعَادِلِينَ يَتَفَاضَلُونَ فِيهِ بِالتَّقْوَى، مُتَوَاضِعِينَ، يُؤَفِّرُونَ فِيهِ الْكَبِيرَ، وَ يَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ، وَ يُؤَثِّرُونَ ذَا الْحَاجَةِ، وَ يَحْفَظُونَ أَوْ يَحْوَطُونَ الْغَرِيبَ.^۱

بهره هریک از همنشینانش را ادا می کرد تا آن جا که همنشین او گمان نمی کرد کسی نزد رسول خدا از او گرامی تر باشد ... مجلس او مجلس شکیبایی و حیا و راستی [و بردباری] و امانتداری بود، و در آن، نه صدایی بلند می شد و نه سخن زشتی بر زبان رانده می شد و نه خطاهای این و آن گفته می شد. همه [در مجلس او] برابر بودند و با تقوا بر یکدیگر برتری داده می شدند، و فروتن بودند و بزرگ ترها را گرامی می داشتند و با کوچک ترها مهربان بودند و نیازمند را بر خود ترجیح می دادند و بیگانه را پاس می داشتند.

رفتار پیامبر با مردم به تمام معنا کرامت آمیز بود. آن حضرت با خوشرویی بسیار با مردم روبه رو می شد، و هرگز سخنی زشت بر زبان نیاورد، و هیچ گاه کسی را سرزنش ننمود، و عیب کسی را جستجو نکرد، و هرگز سخن کسی را قطع نمی کرد مگر آن که از حد گذشته باشد که در آن صورت با نهی و یا برخاستن سخن او را می برد.^۲

رسول خدا (ص) در زمان های مختلف و به بیان های گوناگون بر روابط اجتماعی کرامت آمیز تأکید می کرد و از جمله می فرمود:

«مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فَإِنَّمَا يُكْرِمُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ»^۳

هرکس برادر مسلمانش را تکریم کند، بی گمان خدای عز و جل را تکریم کرده است.

پیامبر اکرم (ص) به هیچ وجه اجازه تحقیر کردن کسی را نمی داد و از این که در جامعه مردمان یکدیگر را تحقیر کنند سخت پرهیز می داد و می فرمود:

۱. منابع پانویشت ۲، صص ۱۷ - ۱۹.

۲. همان.

۳. المطالب العالیة، ج ۲، ص ۲۶۹؛ قریب به همین: الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۸۰؛ و از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «مَنْ أَنَا أَخُوهُ الْمُسْلِمِ فَأَكْرَمَهُ فَإِنَّمَا أَكْرَمَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ» الکافی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، صص ۵۹۰ - ۵۹۱.

«لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ»^۱

مبادا فردی از مسلمانان را کوچک بشمارید و تحقیر کنید که کوچک آنان نزد خدا بزرگ است.

در تمام رفتارهای پیامبر تکریم جلوه داشت، چنان‌که گوشه‌ای از آن در خبر ابن شهر آشوب گزارش شده است:

[كَانَ] يَبْدَأُ مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ، وَ مَنْ رَامَهُ بِحَاجَةٍ صَابِرَهُ حَتَّى يَكُونُ هُوَ الْمُنْصَرِفُ، مَا أَخَذَ أَحَدٌ يَدَهُ فَيُرْسِلُ يَدَهُ حَتَّى يُرْسِلَهَا، وَإِذَا لَقِيَ مُسْلِمًا بَدَأَهُ بِالْمُصَاحَفَةِ ... وَ كَانَ لَا يَجْلِسُ إِلَيْهِ أَحَدٌ وَ هُوَ يُصَلِّي إِلَّا خَفَّفَ صَلَاتَهُ وَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ وَ قَالَ: أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟ ... وَ كَانَ يُكْرِمُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ حَتَّى رُبَّمَا بَسَطَ ثَوْبَهُ وَ يُؤْثِرُ الدَّخِيلَ بِالرِّسَادَةِ الَّتِي تَحْتَهُ»^۲

[رسول خدا] به هرکس می‌رسید ابتدا سلام می‌کرد و هرکس برای خواسته‌ای نزد او می‌آمد در انجام دادن کار وی بردباری می‌کرد [تا خواسته‌اش برآورده شود] و یا آن شخص خود منصرف گردد. هرگز نشد کسی دست پیامبر را بگیرد و آن حضرت جلوتر از طرف، دست خود را از دست وی بکشد و چون به مرد مسلمانی می‌رسید ابتدا با او مصافحه می‌کرد و چون مشغول نماز بود و کسی در کنارش می‌نشست نماز خود را کوتاه می‌ساخت و به او رو می‌کرد و می‌فرمود: آیا حاجتی داری؟ هرکس بر وی داخل می‌شد او را تکریم می‌کرد چنان‌که گاهی لباس خود را زیر او پهن می‌کرد و یا او را بر تشک خود می‌نشاند.

این موارد، نمونه‌های روشنی است از جلوه‌های رفتار اجتماعی پیامبر در تکریم مردم. رسول خدا (ص) با این‌که کراحت داشت که جلوی پایش بلند شوند^۳، و دوست داشت که با او بدون

۱. تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۳۱؛ كنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۶ [«صَغِيرَ الْمُسْلِمِينَ» آمده است].

۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۸.

۳. انس بن مالک گوید: «لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ كَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا إِلَيْهِ لِمَا يَعْرِفُونَ مِنْ كَرَاهِيَّتِهِ» (هیچ شخصیتی نزد مسلمانان محبوب‌تر از رسول خدا (ص) نبود، با وجود این هنگامی که او را می‌دیدند پیش پایش بر نمی‌خاستند زیرا می‌دانستند که این کار را نمی‌پسندد).

تکلف و تصنع و به راحتی رفتار کنند، اما خود از سر تکریم مردمان چنان احترامشان می‌کرد که موجب شگفتی است. صحنه زیبایی را نقل کرده‌اند که مردی وارد مسجد شد درحالی که پیامبر به تنهایی نشسته بود. با وارد شدن آن مرد، حضرت بلند شد و جا باز کرد. مرد [در شگفت شد و] گفت: ای رسول خدا جا که بسیار است! پیامبر فرمود:

«إِنَّ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا رَأَاهُ يُرِيدُ الْجُلُوسَ إِلَيْهِ أَنْ يَتَزَحَّرَ لَهُ.»^۱

حق مسلمان بر مسلمان است که اگر دید برادرش می‌خواهد بنشیند [احترامش کند و] بلندشود و برایش جا باز کند.

ارزش دادن به انسان در جای جای رفتار اجتماعی پیامبر تجلی داشت، چنان‌که آنس بن مالک گوید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَعُودُ الْمَرِيضَ، وَ يَتَّبِعُ الْجَنَازَةَ وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ.»^۲

[عادت پیامبر چنین بود که] بیمار را عیادت می‌کرد و جنازه را مشایعت می‌نمود و دعوت برده را اجابت می‌کرد.

حرمت قائل شدن برای همه انسان‌ها و تکریم نمودن آن‌ها راه و رسم پیام‌آور رحمت و عدالت بود. هنگامی که پیامبر اکرم در تشییع جنازه یکی از یهودیان مدینه شرکت کرد، گروهی از صحابه نیز از آن حضرت تبعیت کردند و در تشییع شرکت نمودند، ولی بالاخره ناخشنودی خود را ابراز داشتند، پیامبر در پی ابراز ناخشنودی از این عمل، ایشان را مخاطب قرار داد و پرسید: «آیا این یهودی انسان نبوده است؟» و اصحاب خاموش شدند.^۳

کرامت‌مداری در زندگی رسول خدا (ص) تا بدان پایه بود که آن حضرت از هر صورت و سیرتی که نمادی از زیر پا گذاشتن کرامت و منزلت و حرمت مردمان در آن وجود داشت، برائت می‌جست و آن را رسماً به زیر پا می‌گذاشت. پیامبر اکرم از هرگونه رفتاری که از آن بوی تفرعن و

الشمائل النبویة، ص ۱۶۶؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۶؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹.

۱. مکارم الاخلاق، ص ۲۵؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۵؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹.

۳. صحیح البخاری، ج ۲، ص ۵۵۹.

خوی تکبر استشمام می شد بیزاری می جست و از هر حرکتی که تشبیه به اشرافیت و سلطنت داشت متنفر بود و پرهیز می نمود، چنان که از امام صادق (ع) درباره سیره پیامبر این گونه روایت شده است:

«كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلُوكِ»^۱

[پیامبر] بد می دانست که تشبیه به سلاطین داشته باشد.

آن پیام آور کرامت انسانی اجازه نمی داد کسی او را با پای پیاده همراهی کند درحالی که خود سواره بود، مگر این که وی آن فرد را همراه خود سوار می کرد و اگر نمی پذیرفت می فرمود: پیش برو و در فلان مکان منتظر باش و اگر کاری داری در آن جا یکدیگر را ملاقات می کنیم.^۲

رسول خدا (ص) جز این را استخفاف انسان ها می دانست؛ و آن که با کرامت است، با رفتار خلاف کرامت تعامل انسانی نمی کند. فرعونان و سلاطین و مترفانند که برای کسب اعتبار نیاز به تفرعن و تحقیر مردمان دارند، نه پیامبری که گرمی ترین انسان هاست و نه آنان که از کرامت ذاتی خود تهی نشده اند.

پیامبر اکرم (ص) حتی در نگاه کردن به افراد هم تکریمشان می کرد و همیشه با لبخندی سراسر رحمت و محبت و کرامت با مردمان روبه رو می شد و پذیرایشان می گردید، چنان که جریر بن عبدالله نقل کرده است: نشد که با آن حضرت رویاروی شوم و او به من تبسم ننماید.^۳ سیره نویسان در این باره نوشته اند:

«كَانَ أَكْثَرَ النَّاسِ تَبَسُّمًا»^۴

[پیامبر] بیش از هرکس متبسم بود.

۱. الکافی، ج ۶، ص ۲۷۲؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۲.

۲. «و رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدْعُ أَحَدًا يَمْشِي مَعَهُ إِذَا كَانَ زَاكِنًا حَتَّى يَحْمِلَهُ مَعَهُ، فَإِنْ أَبَى قَالَ: نَقْدُمُ أَمَامِي وَ أَذْرِكُنِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي تُرِيدُ.» مكارم الاخلاق، ص ۲۲؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

۳. «و لَا زَائِي إِلَّا تَبَسُّمٌ.» الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۵۸؛ تهذيب الكمال، ج ۱، ص ۲۳۲؛ سفينة البحار،

رسول خدا (ص) نگاه پررحمت و کرامت خود را از هیچ کس دریغ نمی کرد و حتی از سر تکریم یاران خویش نگاهش را میان آنان تقسیم می کرد و منزلت همگان را رعایت می نمود، چنان که امام صادق (ع) در این باره فرمود:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُقَسِّمُ لِحَفَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، يَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ»^۱

رسول خدا (ص) نگاهش را میان یارانش تقسیم می کرد و به این و آن به مساوات نگاه می کرد.

آن رسول کرامت انسان، به منظور احترام مردمان در نام بردن و خطاب کردن آنان نیز نهایت لطافت رفتاری را جلوه می داد. در خبر انس بن مالک در این باره آمده است:

«يُكْنِي أَصْحَابَهُ وَ يَدْعُوهُمْ بِأَحَبِّ أَسْمَائِهِمْ تَكْرِمَةً لَهُمْ ؛ وَ لَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ حَدِيثَهُ»^۲

[پیامبر] اصحاب خود را با کنیه خطاب می کرد و از سر تکریمشان آنان را به نامی می خواند که بیش تر دوست داشتند؛ و سخن هیچ کس را قطع نمی کرد.

این نمونه ها بیانگر آن است که راه و رسم پیامبر اکرم (ص) براساس منطق قرآن کریم، تکریم همه انسان هاست، زیرا در اندیشه قرآنی - نبوی راه رشد و تربیت آدمی از مسیر کرامت می گذرد؛ و با همین سمت گیری است که مجموعه ای از دستورات و سفارش های تربیتی سامان یافته است: کرامت در نگاه، کرامت در رفتار، کرامت در گفتار. خدای سبحان به پیامبرش چنین فرموده است:

﴿ وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ. ۳ ﴾
به بندگانم بگو: سخنی را که بهتر است بگویند.

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۸؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۰.

۲. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۲۲؛ عيون الاثر، ج ۲، ص ۴۲۴؛ سفينة البحار، ج ۱،

ص ۴۱۵.

۳. قرآن، اسراء / ۵۳.

قرآن کریم می آموزد که به نیکوترین وجه سخن گفته شود تا کرامت و منزلت و حرمت ها حفظ شود؛ و نیز چنین می آموزد:

﴿ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا. ^۱

و با مردم به زبان خوش و به نیکی سخن بگویید.

امام باقر (ع) درباره این آیه چنین آموزش داده است:

«قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ». ^۲

به بهترین و پسندیده ترین وجهی که دوست دارید با شما سخن بگویند با مردم سخن بگویید.

امام باقر (ع) براساس همین آموزه های قرآنی - نبوی به یاران خود می فرمود:

«عَظِمُوا أَصْحَابَكُمْ وَ قَرُّوهُمْ وَ لَا يَتَهَجَّمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ». ^۳

دوستان خود را گرامی بدارید و با آنان با احترام رفتار کنید، و [برخلاف ادب] متعرض یکدیگر نشوید.

در اندیشه قرآنی و در راه و رسم نبوی روابط اجتماعی در فضای تکریم سامانی درست می یابد و اصلاحات اجتماعی در بستر کرامت انسانی شکل می گیرد. در فضای شکسته شدن کرامت و منزلت و حرمت مردمان، و در روابط اجتماعی استخفاف آلود و تحقیرآمیز رشد و تعالی معنایی ندارد. شاخصه مسلمانی پیروی از منطق عملی آن پیام آوری است که کرامت انسانی محور اساسی رفتارش بود و می فرمود:

۱. قرآن، بقره / ۸۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ روضة الواعظین، ص ۴۰۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۷؛ زین الدین بن علی بن احمد العاملی (الشهید الثاني)، كشف الریبة عن احکام الغیبة، المكتبة المرتضویة، طهران، صص ۹۶ - ۹۷ [«بَعْضُكُمْ بَعْضًا» آمده است]؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۰۴.

«لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَ يُوقِرْ كَبِيرَنَا»^۱

از ما نیست کسی که به کوچک ما رحمت نکند و بزرگ ما را گرامی ندارد.

در فضای کرامت و با حاکم شدن تکریم بر روابط اجتماعی، سلامت فردی و اجتماعی معنا می‌یابد و رحمت الهی شامل حال مردمان می‌گردد. رسول خدا (ص) به پیروان خویش می‌آموخت که با تکریم یکدیگر چنین بستری را فراهم سازند و خود را در سایه رحمت خدا قرار دهند. امام صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت کرده است:

«مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ بِكَلِمَةٍ يُلْقِيهَا بِهَا وَ فَرَّجَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ، لَمْ يَزَلْ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ عَلَيْهِ مِنَ الرَّحْمَةِ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ»^۲

کسی که برادر مؤمن خود را با کلمات مودت آمیز خویش احترام نماید و اندوه او را بزدايد، تا زمانی که این ویژگی در او باقی است پیوسته در سایه رحمت الهی است.

جامعه‌ای که تکریم انسان در آن محور روابط باشد و در هر حرکت اجتماعی و رابطه انسانی کرامت آدمیان به عنوان اصل حاکم لحاظ شود، جامعه‌ای است سالم که پیوسته در سایه رحمت

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱. أبو الحسن علی بن عمر الدار قطنی، المؤلف والمختلف، تحقیق مؤفق بن عبد الله بن عبدالقادر، الطبعة الاولى، دار الغرب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۴، ص ۱۹۰۲؛ كنز العمال، ج ۳، ص ۱۶۲؛ و نیز ر.ک: أبوبکر عبدالله بن محمد بن أبی شیبہ، المصنّف فی الاحادیث والآثار، تحقیق و تعلیق سعید محمد اللحام، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ ق. ج ۶، ص ۹۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۲۳؛ أبو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، التاريخ الصغير، تحقیق محمود ابراهیم زید، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۲، ص ۶۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ أبو عبدالله محمد بن عبدالله الحاکم النیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، دارالمعرفة، بیروت، ج ۱، صص ۶۲، ۱۲۲؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۴۱۴؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۴؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۳۴۱؛ المطالب العالیة، ج ۲، ص ۴۰۷؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۶۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۸۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ أبوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، ثواب الاعمال وعقاب الاعمال، صححه و قدّم له و علّق علیه حسین الأعلمی، الطبعة الرابعة، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۰ ق. ص ۱۸۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۹۱.

حق است. در چنین جامعه‌ای تعالی معنا می‌یابد، زیرا انسان‌هایی که در فضای تکریم تربیت می‌شوند و رشد می‌کنند، انسان‌هایی خردورز و متعادل و لطیف و کریم‌اند، و از تن دادن به خواری و زبونی، و برده‌صفتی و گناه‌ورزی ابا دارند که گوهر کرامت حافظ شرافت‌های الهی انسانی است.

مشى امير مؤمنان على (ع)

اوصیای پیامبر اکرم (ص) که پاسداران قرآن کریم و راه و رسم نبوی بودند در جهت تبیین و تحقق اصل تکریم تلاش بسیار نمودند که مسیر اعتلای فرد و جامعه را در آن می‌دیدند. در آموزه‌های علوی و رفتاری پیشوای موحدان، برترین تربیت یافته مدرسه قرآنی - نبوی، علی (ع) حرمت و منزلت و کرامت انسان بر هر چیز مقدم است، چنان‌که وقتی امیر مؤمنان علی (ع) سخن از حلال و حرام اسلام به میان آورد، حرمت مسلمان را والاترین امر برشمرد و چنین فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَذْهُولٍ، وَ فَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا، وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِيدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا»^۱

همانا خداوند اموری را حرام کرده است که ناشناخته نیست، و اموری را حلال کرده است که عیبی در آن‌ها نیست، و خداوند حرمت مسلمان را بر همه حرمت‌ها برتر نهاده است، و حقوق مسلمانان را با اخلاص و یگانه‌پرستی پیوند داده است.

در منطق علی (ع) حرمت و منزلت و کرامت انسان در درجه اول اهمیت قرار دارد. در بحث حلال و حرام اسلام امیر مؤمنان حرمت مسلمان را از همه حرمت‌ها برتر می‌داند و در بحث حقوق مسلمانان، آن را گره خورده در بنیان توحید می‌بیند؛ و آن‌جا که بحث از همه انسان‌ها، اعم از مسلمان و غیرمسلمان است، حرمت و منزلت و کرامت همگان امری محوری است، چنان‌که در حکومت امام علی (ع) این امر مبنای روابط و مناسبات و سلوک حکومتی بود و امام (ع) کارگزاران خود را از تعدی به حرمت و منزلت و کرامت مردمان و فروغ‌لطفیدن در دام درنده‌خویی به شدت پرهیز می‌داد. آن حضرت در عهدنامه مالک‌اشتر چنین آموزش داده است:

«وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تُغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحَ لَكَ فِي الَّذِينَ أُوتِيتُ لَكَ فِي الْخُلُقِ»^۱

قلب خود را لبریز ساز از رحمت بر مردمان و دوستی و ورزیدن با آنان و مهربانی کردن به همگان؛ و همچون جانوری درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری! زیرا مردمان دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند (یعنی مسلمان)، و دسته دیگر در آفرینش با تو همانندند (یعنی انسان).

امیرمؤمنان علی (ع) هم در نگاه به مردمان، آنان را از زاویه دیدی انسانی نگریسته، و هم در رفتار با ایشان، به رفتاری انسانی فرمان داده است، زیرا همه مردمان از کرامت و حرمت ذاتی برخوردارند. پیشوای موحدان زیر پا گذاشتن حرمت و کرامت انسان‌ها را آن‌قدر به دور از انسانیت و زشت و تباه دانسته که از آن به خوردن و دریدن مردمان تعبیر کرده است! هیچ چیز نزد آن پیشوای عدالت، همانند خوار کردن مردمان و به زبونی کشیدن آنان گزنده و تباه‌کننده نبود، و از این رو بود که چون پس از نهروان سخن از فتنه‌ها به میان آورد و خطر خوارج را یادآور شد، در ادامه به هولناک‌ترین فتنه‌ها یعنی فتنه امویان پرداخت و درباره حرمت‌شکنی‌ها و کرامت‌ستیزی‌های آنان هشدار داد:

«أَلَا وَ إِنَّ أَحْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ، فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ ... وَلَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى يَكُونَ اثْبَصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانَتْ بَصَارُ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ»^۲

همانا ترسناک‌ترین فتنه‌ها، در دیده من، فتنه بنی‌امیه است؛ که فتنه‌ای سردرگم و تار است ... و نیز از بلای سلطه آنان نرهید تا یاری خواستن هر یکتان از آنان، درست همانند درخواست برده‌ای از ارباب، و تابعی از متبوع خویش باشد.

امام علی (ع) هولناک‌ترین فتنه‌ها را حکومتی دانسته که در آن، این‌گونه حرمت و کرامت انسان‌ها لگدمال شود و مناسبات و روابط ذلت‌بار و تحقیرآمیز مردمان را له گرداند و جامعه را به مالک و مملوک، و آقا و بنده تقسیم نماید. آن حضرت درباره نگرانی خود برای امت مسلمان نیز چنین

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. همان، خطبه ۹۳.

فرموده است:

«وَلِكَيْتَنِي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهًا وَهَهَا وَفُجَارَهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا، وَعِبَادَةً خَوَلًا، وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا، وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا.»^۱

نگرانی من از آن است که نابخردان و ناپیکاران این امت زمامداری را به دست آرند، و مال خدا را دست به دست گردانند و بندگان او را به بندگی و خدمت خود گیرند و با صالحان در پیکار باشند و فاسقان را یاران خود سازند.

همت امیرمؤمنان علی (ع) بر محو حقارت انسان و زدودن هر صورتی از زیر پا گذاشتن کرامت و حرمت مردمان بود؛ و آن حضرت در این باره سخت حساس بود. پیشوای موحدان همه مردمان را با حرمت و کرامت می دانست و جامعه را به مردمان درجه یک و درجه دو تقسیم نمی کرد، و اجازه تحقیر هیچ کس - چه مسلمان و چه غیرمسلمان - را نمی داد، چنان که وقتی جاریه بن قدامه را برای دفع گروه های غارتگر قاسطین اعزام می کرد، وقت مشایعات و به هنگام وداع به او چنین فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَلَا تَحْتَقِرُ مُسْلِمًا وَلَا مُعَاهِدًا.»^۲

از خدایی که بازگشتت به سوی اوست پروا کن، و مبادا که مسلمان یا [کافر] همپیمانی را خوار بداری.

امیرمؤمنان علی (ع) چنان نسبت به حرمت همگان - مسلمان و غیرمسلمان - حساس بود که ابن ابی الحدید معتزلی نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«مَنْ آذَى ذِمِّيًّا فَكَأَنَّمَا آذَانِي.»^۳

هر که اهل ذمه ای را بیازارد، چنان است که مرا آزرده باشد.

این همه تأکید در حفظ حرمت و کرامت و حقوق اهل ذمه و اقلیت های دینی بیانگر اهتمامی

۱. همان، نامه ۶۲.

۲. الغارات، ص ۴۲۸.

۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۷.

است که پیشوای موحدان در پاسداری از حرمت‌ها و کرامت‌ها داشت. این اهتمام و حساسیت تا بدانجا بود که وقتی خبر تعرض یکی از گروه‌های غارتگر معاویه به شهر انبار و ربودن گردنبند و خلخال زنی غیرمسلمان به وی رسید، چنان برآشفته شد که فرمود:

«قُلُوا أَنْ أَمْرًا مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسَفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا»^۱
اگر مرد مسلمانی از غم این رسوایی از اندوه بمیرد، چه جای ملامت است، که در دیده من شایسته چنین کرامت است.

پیشوای عدالت‌پیشگان در راه و رسم خود چنان بر پاسداری از حرمت و کرامت و منزلت انسانی پافشاری می‌کرد که شنیدن آن چه وی انجام داده است نیز سخت شگفت است. در دولت علی (ع) چنان حرمت انسان‌ها پاس داشته می‌شد که کارگزاران و قاضیان آن دولت حق نداشتند اندکی خلاف کرامت انسانی عمل کنند و حرمت کسی را بشکنند، هرچند آن شخص مخالفی یا متهمی باشد. روایت شده است که امام علی (ع) ابوالاسود دؤلی را به عنوان قاضی منصوب کرد و پس از مدتی او را عزل نمود. ابوالاسود نزد امام آمد و عرض کرد که به چه دلیل مرا عزل نموده‌ای؟ من نه خیانتی کرده‌ام و نه دست به جنایتی آورده‌ام! امام به فرمود:

«إِنِّي رَأَيْتُ كَلَامَكَ يَقُولُ كَلَامَ خَصْمِكَ»^۲

[به این دلیل تو را عزل نمودم که] دریافتم [به هنگام سخن گفتن در دادگاه] صدایت را از صدای مراجعه کننده بلندتر می‌کنی!

این موارد نمونه‌هایی است از آموزه‌های بلند علوی در راه و رسم پاسداری از حرمت و منزلت و کرامت انسانی. مشی امیرمؤمنان علی (ع) این‌گونه بود و آن حضرت در روابط انسانی و اجتماعی خود به تمام معنا کرامت‌محور بود. امام صادق (ع) از پدران گرامی‌اش نقل کرده است که در دوره حکومت علی (ع) آن حضرت در مسیری می‌رفت، با مردی از اهل کتاب روبه‌رو شد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. محمد بن علی بن ابراهیم الاحسانی المعروف بابن اُبی جمهور، عوالی اللآلی العزیزة فی الاحادیث الدینیة، تحقیق آقا مجتبی العراقی، قدّم له شهاب‌الدین المرعشی النجفی، مطبعة سیدالشهداء، قم، ۱۴۰۳ ق. ج ۲، ص ۳۴۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۵۹.

مرد از او پرسید که مقصدش کجاست. امام گفت که عازم کوفه است. آن مرد نیز در همان مسیر به مکان دیگری می‌رفت. مقدار مشترک راه را با هم مصاحب شدند تا به جایی رسیدند که مسیرها جدا می‌شد، اما امام از راه خود به سوی کوفه جدا شد و همراه آن مرد وارد مسیر او شد. مرد کتابی با شگفتی پرسید: مگر نگفتی که عازم کوفه‌ای؟ امام گفت: چرا. پرسید: پس به چه دلیل وارد این مسیر شدی و از راه خود دور گشتی؟ امام گفت: می‌خواهم قدری تو را همراهی کنم تا حسن رفاقت را به جا آورده باشم که پیامبر (ص) به ما دستور داده است که هرگاه دو نفر در راهی مصاحب هم شدند حق بر یکدیگر پیدا می‌کنند و لازم است انسان رفیق راهش را در هنگام جدایی چند گامی بدرقه کند. مرد کتابی با شگفتی گفت: واقعاً چنین است؟ حضرت پاسخ داد: آری. مرد گفت: بی‌گمان هرکه او را پیروی کرده به سبب همین کردارهای بزرگوارانه او بوده است و من تو را گواه می‌گیرم که پیرو دین تو و برکیش شما هستم. آن‌گاه مرد کتابی با امیرمؤمنان علی (ع) برگشت و چون او را شناخت که خلیفه مسلمانان است مسلمان شد.^۱

رفتار پیشوایان دین چنین بوده است. آنان هدایت و مدیریت و سیاست را در بستر کرامت و تابع تکریم پیش می‌بردند و بر هرگونه بی‌کرامتی و بی‌حرمتی نسبت به انسان‌ها خط بطلان کشیدند. آنان زیرپا گذاشته شدن کرامت انسان را منشأ اساسی پلیدی‌ها و تباهی‌ها می‌دانستند و در این باره هشدارها دادند. امیرمؤمنان علی (ع) در وصیت خویش به حضرت مجتبی (ع) فرمود:

«وَأَكْرِمُ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ ذِيَّةٍ وَإِنْ سَافَتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَغْتَاصَ بِمَا تُبْذَلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوَضًا.»^۲

نفس خود را از هر پستی گرامی دار، هرچند تو را بدانچه خواهانی رساند، چه آن‌چه را از خود بر سر این کار می‌نهی، هرگز به تو برنگرداند.

پیشوایان دین سخت به اصل تکریم پایبند بودند که سلامت و سعادت جامعه در گرو کرامت همه‌جانبه است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۷۰.

۲. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

پیامدهای تکریم و یا تحقیر

تعامل انسانی و روابط اجتماعی مبتنی بر تکریم و یا تحقیر، هریک پیامدهای بسیار در زندگی به بار می‌آورد، به گونه‌ای که سلامت‌ها و عدم سلامت‌ها، و فضیلت‌ها و رذیلت‌ها در مردمان، و نیز رشد و تعالی، و یا انحطاط و تباهی اجتماعی به شدت متأثر از آن است، به گونه‌ای که می‌توان گفت جز بر مبنای تکریم راه روابط انسانی و تعالی معنوی هموار نمی‌شود. در آموزه‌های پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت تذکراتی اساسی در این باره دیده می‌شود که بیانگر لزوم توجه جدی به این امر است که به مواردی از آن اشاره می‌شود.

آزاد شدن از دنیای نکوهیده و یا گرفتار شدن در چنگال آن

اساسی‌ترین پیامد تکریم انسان‌ها و شکل گرفتن کرامت نفس، آزاد شدن از دنیای نکوهیده است. دنیای نکوهیده به معنای رابطه‌ی پست با هر امری از امور عالم و تعلق نفسانی به هر چیزی است و چنین رابطه و تعلق است که منشأ خطاها و بدی‌ها و تباهی و ستمگری‌هاست. چنین دنیایی در دیده‌ی انسان‌های با کرامت، کوچک و حقیر و پست است، پس به آن دل نمی‌بندند و آن را مبنای زندگی خود قرار نمی‌دهند. انسان‌های حقیر به سبب حقارت خویش دنیا زده می‌شوند و در دام تنیده به دست خود اسیر می‌گردند و با همه چیز رابطه‌ای پست برقرار می‌سازند. انسان به میزانی که حقیر می‌شود، دنیا برایش بزرگ می‌گردد، و به میزانی که کرامت می‌یابد، دنیا برایش کوچک می‌نماید. از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

«فَمَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ صَغُرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَ مَنْ هَانَتْ نَفْسُهُ كَبُرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»^۱

هرکس کرامت نفس داشته باشد دنیا در دیده‌اش کوچک است، و هرکس نفسش خوار باشد دنیا در دیده‌اش بزرگ است.

دنیا زدگی منشأ انواع تعدی‌هاست و جامعه به دور از روابط تکریم گرفتار همه گونه تعدی است؛ و جز بر مبنای تکریم انسان‌ها نمی‌توان به جامعه سالم راه برد، زیرا به سبب کرامت نفس است که

۱. محمد بن محمد الشعیری، جامع‌الآخبار، تحقیق حسن المصطفوی، مرکز نشر الکتاب، طهران،

آدمی از اسارت دنیای نکوهیده آزاد می‌شود و روابط حقارت‌آمیز از جامعه زدوده می‌گردد. سرور عابدان، امام سجّاد (ع) فرموده است:

«مَنْ كَرَمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا»^۱

هرکس کرامت نفس داشته باشد دنیا نزد او حقیر و ناچیز است.

نفاق و دورویی

مسأله نفاق از پیچیده‌ترین و عمده‌ترین مسائل اجتماعی - سیاسی جامعه اسلامی است، چنان‌که با به حاکمیت رسیدن اسلام و تحقق مدینه نبوی سیر نزول آیات مربوط به نفاق و منافقین شدّت گرفت. قرآن کریم بر این مسأله تأکید شگفت دارد،^۲ و البته در سیر تاریخ هرچه بشر جلو آمده است، نفاقش پیچیده‌تر گردیده و قدرتش بر تصنع افزایش یافته است. این‌که انسان به گونه‌ای بیندیشد و به گونه‌ای دیگر خود را بنمایاند، ریشه در حقارت نفس دارد. این‌که عواطف آدمی در جهتی باشد و ظهور احساساتش در جهت مقابل آن، از رو و ریاست و ناشی از ذلّت نفس اوست. این‌که انسان به اموری باور داشته باشد، و گفتار و رفتارش برخلاف آن باشد، به سبب پستی شخصیت اوست؛ و هرچه جامعه‌ای دورتر از روابط مبتنی بر تکریم باشد، نفاق و دورویی و ریاکاری در آن گسترده‌تر و عمیق‌تر خواهد بود. امیر بیان علی (ع) در این باره چنین هشدار داده است:

«نِفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذُلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ»^۳

نفاق و دورویی انسان ناشی از حقارت و ذلّتی است که در درون خود می‌یابد.

فضایل و رذایل اخلاقی

از پیامدهای شاخص تکریم و یا تحقیر، شکل‌گیری فضایل و رذایل اخلاق فردی و اجتماعی است. از مردمانی که تحقیر شده باشند و کرامت‌هایشان لگدمال شده باشد، نمی‌توان انتظار

۱. تحف العقول، ص ۲۰۱.

۲. نک: قرآن، احزاب / ۱ و ۷۳، نساء / ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۵، منافقون / ۱، توبه / ۶۷-۶۸.

۳. ضرر الحکم، ج ۲، ص ۲۹۸.

رفتاری شرافتمندانه داشت. انسانی که کرامت وجودی‌اش رشد می‌کند و شخصیت و شرافت معنوی می‌یابد، بر خویشتن توانا می‌شود و تن به پستی و آلودگی نمی‌دهد. امیرمؤمنان علی (ع) در این معنا فرموده است:

«مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَتُهُ»^۱

آن که کرامت نفس دارد، شهوات و تمایلات نفسانی‌اش نزدش خوار و حقیر است.

چون جامعه کرامت یابد و به عزت رسد، خواری و تباهی را پس می‌زند و به کجی‌ها میدان نمی‌دهد. در آموزه‌های امیر بیان، علی (ع) آمده است:

«مَنْ شَرَفَتْ نَفْسُهُ نَزَّهَتْ عَنْ ذِلَّةِ الْمَطَالِبِ»^۲

آن که شرافت نفس دارد خویشتن را به خواهش‌های پست آلوده نمی‌کند.

انسان‌هایی که کرامت بر وجودشان حاکم است، خود را بالاتر از آن می‌دانند که با نافرمانی حق خود را پست کنند. به بیان علی (ع):

«مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يُهِنْهَا بِالْمَعْصِيَةِ»^۳

آن که کرامت نفس دارد هرگز آن را با ارتکاب گناه و نافرمانی پست و موهون نمی‌سازد.

تأکیدی که در سیره پیشوایان بر تکریم مردمان وجود دارد در همین جهت است، زیرا اگر انسان‌ها تحقیر و تحقیر شوند، امید به جلوه یافتن فضایل اخلاق فردی و اجتماعی در آنان کم می‌شود. در تذکرات علوی آمده است:

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۱۳؛ سفینة البحار، ج ۱، ص ۷۲۶.

۲. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۱۰؛ علی بن محمد اللیثی الواسطی، عیون الحکم والمواضط، تحقیق

حسن الحسینی البیرجندی، الطبعة الاولى، دارالحديث، ۱۳۷۶ ش. ص ۴۳۹.

«مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَرْجُ خَيْرَهُ»^۱

کسی که نفسش پست و خوار باشد، به خیرش امیدی نداشته باش.

از چنین مردمانی ناهنجارترین اعمال و رفتار نیز دور نیست که از جان پست پستی خیزد و از انسان حقیر بدی. امام هادی (ع) فرموده است:

«مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنْ شَرَّهُ»^۲

هر که نفسش خوار شود، از شر او ایمن مباش.

پیشوایان دین خودمداری و گردنفرازی را که سرآغاز تباهی‌های فردی و اجتماعی است، معلول خواری نفس معرفی کرده‌اند، چنان‌که امام صادق (ع) فرموده است:

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَتَّبِعُهُ إِلَّا مِنْ ذَلَّةٍ يَجِدُهَا فِي نَفْسِهِ»^۳

هیچ‌کس به خوی [ناپسند] تکبر مبتلا نمی‌شود مگر به سبب خواری و ذلتی که در درون خود احساس می‌کند.

آنان که جامه گردنفرازی بر تن خویش می‌کنند و با مردمان از سر تکبر رفتار می‌نمایند، حقیرانی هستند که با چنین رفتاری بر حقارت خویش می‌افزایند. پیشوای صادق (ع) فرمود:

«الْكِبَرُ رِذَاءُ اللَّهِ، فَمَنْ نَارَعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رِذَاءَهُ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا سَقَالًا»^۴

کبر و بزرگی جامه‌ای است مخصوص خداوند [بی‌نیاز و شایسته ذات مقدس الهی] و هرکس با او در این صفت به معارضه برخیزد [و به مردم بزرگی فروشد] خداوند جز پستی و حقارت چیزی به او نمی‌افزاید.

همه متکبران و جبّاران و ستمگران به سبب حقارت و ذلت نفس خویش گردن‌فرازی و

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۳۷؛ عبون‌الحکم والمواظف، ص ۴۶۵.

۲. تحف‌العقول، ص ۳۶۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۲.

۴. همان، ص ۳۰۹.

خودکامگی و ستمگری می‌کنند که دلیل، خواهان بزرگی فروشی و حقیر، در پی ستم‌پیشگی و دنی، جویای تباهگری است. به تعبیر امام صادق (ع):

«مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ»^۱

هیچ انسانی دچار گردنفرازی یا خودکامگی نمی‌شود مگر به سبب پستی و حقارتی که در نفس خویش احساس می‌کند.

آن‌همه تأکید از سوی پیشوایان دین بر رعایت تکریم و پرهیز از تحقیر برای این است که هیچ چیز در تعامل انسانی و روابط اجتماعی مخرب‌تر از تحقیر، و هیچ چیز سازنده‌تر از تکریم نیست.



مرکز تحقیقات علوم اسلامی

اصل عدم مداهنه

﴿ فَلَا تُطِيعُ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ وَلَا تُطِيعُ كُلَّ خَلَافٍ مَهِينٍ هَمَّا زَ مَشَاءُ بِشَوِيمٍ مَتَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ. ﴾*

پس، از منکران اطاعت مکن. آنان خوش دارند که با ایشان سازش نمایی تا با تو سازش نمایند. و از هیچ بیهوده سوگندخوارِ پستی اطاعت مکن، عیبجوی روانه در پی سخن چینی، بازدارنده از نیکی، تجاوزگر گناهکار.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جایگاه و اهمیت عدم مداهنه

واژه «مداهنه» از «دُهْن» گرفته شده است و مانند «ادهان» و «تدهین» به معنای مصانعه و سازشکاری در حق به کار می‌رود.^۱ «دُهْن» به معنای روغن و «ادهان» به معنای روغن مالی و به اصطلاح فارسی «ماسست مالی» است، که کنایه از روی خوش نشان دادن و نرمی کردن در جایی است که نباید روی خوش نشان داد و نرمی کرد،^۲ و معمولاً در مورد انعطاف‌های مذموم و منافقانه به کار می‌رود.^۳ «ادهان» به معنای کوتاه آمدن در حق، سازش کردن، همرنگ جماعت شدن، عوام‌زده شدن، پیرو و همراه جریان‌ها شدن و تن به باطل دادن است؛ و بی‌گمان در جایی که مداهنه حاکم باشد حقی برپا نمی‌شود و چیزی به درستی سامان نمی‌یابد، بلکه جامعه گرفتار ریاکاری و عوام‌زدگی، و سازشکاری و باطل‌پذیری می‌شود. خدای سبحان در آیه نهم سوره قلم خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید که منکران حق دوست دارند که مداهنه کنی و از حق عدول نمایی، و سازش کنی و با باطل آنان هم‌نوا شوی، و برای این کار پیشنهاد می‌کنند که قدری تو از دینت مایه بگذاری و از حق دور شوی، و قدری آنان؟ چنان‌که نقل شده است سران مکه، رسول خدا (ص) را به سازش با آیین نیاکان و شرک و بت‌پرستی دعوت کردند و خداوند او را از اطاعت آنان نهی فرمود.^۴ مشرکان همه‌گونه امکانی را به کار گرفتند تا پیامبر را به عدول از حق بکشانند و

۱. المفردات، ص ۱۷۲؛ لسان العرب، ج ۴، ص ۴۳۴.

۲. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۳۴؛ تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۷۱.

۳. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۸۳؛ تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۸۵.

۴. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۸۳.

آن حضرت استوار و محکم برحق ایستاد و تن به سازش نداد،^۱ که فرمان الهی چنین بود: ﴿قَلَّا تُطِيعُ الْمُكَذِّبِينَ﴾. یعنی به هیچ وجه با باطل همراه نشو که آنان مفتون باطلند و تمایلشان به سازش برای محو حق است.^۲ بنابراین مدارا در آنجا که حق پایمال می‌شود و باطل مسلط می‌گردد معنا ندارد؛ و رسول خدا (ص) این امر را به شدت پاس می‌داشت که آخرین فرستاده الهی با هدف هدایت همه مردمان به واسطه کتابی جاودان رسالت یافت و این رسالت را بدون سازش با بت پرستی و بت پروری محقق ساخت؛ و اگر جز این بود هیچ حقیقتی از دین بر جان آدمیان پرتو نمی‌انداخت.

«قَبَعَتِ اللَّهُ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَ أَحْكَمَهُ.»^۳

پس خداوند، محمد (ص) را به حق برانگیخت تا بندگانش را از پرستش بتان برون آرد و به عبادت او درآورد، و از پیروی شیطان برهاند و به اطاعت خدا کشاند؛ به واسطه قرآنی که قوانین و راهنمایی‌هایش را روشن و استوار فرمود.

آخرین پیام آور حق آمد تا انسان را از هر نوع بت پرستی چون: غیرخداپرستی، قدرت پرستی، شهوت پرستی، گروه پرستی، اعتقاد پرستی و دیگر صورت های بت پرستی، و نیز از اطاعت هر آن چه آدمی را از خدا دور می‌سازد، از روابط شیطانی و از گمراهی ها نجات بخشد و به آستان هدایت حق رهنمون سازد؛ و این والاترین تحول انسانی - اجتماعی با مدهانه راه به جایی نمی‌برد. آن رسول رحمت و عدالت این مهم را بی‌مدهانه تحقق بخشید، چنانکه امیرمؤمنان علی (ع) در خطبه‌ای که در آن چگونگی درود فرستادن بر پیامبر (ص) را بیان کرده است فرمود:

«اللَّهُمَّ ... اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ تَوَاصِي بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ، وَالْفَاتِحِ لِمَا آتَى، وَالْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ، وَالِدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْإِبْطِيلِ، وَ الدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَصَالِيلِ، كَمَا حُمِلَ فَأُصْطَلَعُ، قَائِمًا بِأَمْرِكَ، مُسْتَوْفِزًا فِي مَرْضَاتِكَ،

۱. نک: سیره ابن هشام، ج ۱، صص ۲۷۶ - ۲۸۴، ۳۰۹ - ۳۱۱.

۲. نک: تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۷۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

غَيْرَ نَاكِيلٍ عَنْ قُدَمٍ، وَلَا وَاهٍ فِي عَزَمٍ، وَاعِيًا لَوَحْيِكَ، حَافِظًا لِعَهْدِكَ، مَا ضِيًّا عَلَى نَفَاذِ
أَمْرِكَ، حَتَّى أَوْزَى قَبَسَ الْقَابِسِ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْحَابِطِ، وَهُدَيْدَتْ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ
خَوَاصَاتِ الْفِتَنِ.^۱

بارخدا یا! بهترین درودها و پربرترین برکت‌ها را خاص بنده و پیامبر خود گردان، که
خاتم پیامبران پیشین، و گشاینده درهای بسته [رحمت بر مردم زمین]. آشکارکننده
حق با برهان، فروتناننده طغیان، و درهم کوبنده شوکت گمراهان. چنان‌که او بار
رسالت را نیرومندانه برداشت [و حق آن را چنان که باید بگذاشت]. در انجام دادن
فرمانت برپا، و در طلب خشنودیت پویا. نه از اقدامی روگردان و نه در عزمی
سست و ناتوان. وحی تو را به گوش جان شنوا و عهد تو را نگهبان، و در راه اجرای
فرمان تو روان. چندان‌که چراغ جویندگان حق را فروغ بخشید، و بر سر راه گمراهان
چون خورشیدی بدرخشید، و دل‌های فرورفته در موج‌های شبهت، به راهنمایی او
رخت به کنار کشید.

پیامبر اکرم (ص) حق را این‌گونه ابلاغ نمود و پیش برد که آن رسالت بزرگ با سازشکاری و
باطل‌پذیری صورت نمی‌پذیرفت. امیرمؤمنان علی (ع) درباره این واقعیت فرموده است:

«لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَارِعُ، وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ.»^۲

فرمان خدا را تنها کسی می‌تواند اجرا کند که سازشکار و انحراف‌پذیر و طمع‌ورز
نباشد.

آن‌که اهل «مصانعه»^۳ و سازشکاری با باطل است نمی‌تواند امری الهی و حقی را برپا دارد، و

۱. همان، خطبه ۷۲.

۲. همان، حکمت ۱۱۰؛ و نیز نک: القاضی أبو یوسف یعقوب بن ابراهیم، کتاب الخراج، دارالمعرفة،

بیروت، ۱۳۹۹ ق. ص ۱۵.

۳. «لَا يُضَارِعُ أَيُّ لَا يُدَارِي فِي الْحَقِّ.» (مصانعه، سازشکاری در حق و ساخت و پاخت نمودن در آن

است). محمد عبده، شرح نهج البلاغة، دارالمعرفة، بیروت، ج ۴، ص ۲۶.

چگونه می‌توان با تن دادن به باطل، حق را جلوه بخشید؟ و آن‌که اهل «مضارعه»^۱ و همرنگی با باطل است چگونه می‌خواهد همچون اهل باطل عمل کند و همچون اهل حق نتیجه بگیرد؟ و آن‌که اهل «اِتِّبَاعُ الْمَطَامِعِ»^۲ است، چگونه می‌تواند با تبعیت از هوای نفس و پیروی از طمع‌ها و تباه ساختن حق، حق را جلوه بخشد؟

آنان که در راه حق به پا خاستند و برای نجات بشر تلاش نمودند، خود را از سازشکاری و باطل‌پیشگی و طمع‌ورزی مبرا نگاه داشتند و این‌گونه راه هدایت و اصلاحات را هموار ساختند.

راه و رسم هدایت‌گران و مصلحان اجتماعی

پیام‌آوران الهی سرسلسله‌جنبانان هدایت و اصلاحات اساسی بوده‌اند. آنان برای حق قیام کردند و در راه هدایت و نجات بشر از انبوهی باطل نهراسیدند و گامی پس نهادند که درهای «مصانعه» و «مضارعه» و «اِتِّبَاعُ الْمَطَامِعِ» را بر خویش بسته بودند و جز به خداوند تکیه نکردند و جز از پروردگار عالمیان چشم‌داشتی نداشتند و چنین می‌گفتند:

﴿إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳

اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است.

سیره پیام‌آوران الهی در راهنمایی مردمان برای اصلاح زندگی این جهانی و آن جهانی بر عدم مدهنه با باطل‌گرایی و ستمکاری استوار بود. آنان سخت‌ترین مصائب را تحمل کردند، اما تن به باطل ندادند، چنان‌که یوسف (ع) آن‌گاه که در برابر توطئه زلیخا قرار گرفت، زندان را بر تن دادن به باطل ترجیح دانست:

۱. «الْمُضَارَعَةُ: الْمُشَابَهَةُ، وَ الْمَعْنَى أَنَّهُ لَا يَشْتَبِهُ فِي عَمَلِهِ بِالْمُبْطِلِينَ.» (مضارعه به معنای مشابهت است، و مراد عبارت فوق این است که کسی می‌تواند امر خدا را برپا دارد که همچون اهل باطل و بیهوده‌کاران عمل نکند و همرنگ آنان نگردد). شرح نهج البلاغه عبده، ج ۴، ص ۲۶.

۲. «اِتِّبَاعُ الْمَطَامِعِ: الْمَيْلُ مَعَهَا وَ إِنْ ضَاعَ الْحَقُّ.» (اِتِّبَاعُ الْمَطَامِعِ یعنی گرایش به طمع داشتن و تابع خواسته‌های نفس شدن، اگرچه حق پایمال و زایل گردد). شرح نهج البلاغه عبده، ج ۴، ص ۲۶.

۳. قرآن، شعراء / ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۶۴، ۱۸۰، از زبان نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام اجمعین.

﴿ قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ. ۱﴾

[یوسف] گفت: پروردگارا زندان برای من خوش تر است از آنچه مرا به آن می خوانند.

پیام آوران الهی با وسوسه های پست همراه نشدند و پیرو جَوّ حاکم نگردیدند و عوام زدگی نمودند. آنان چشمشان به خدا بود و دلشان به یاد او گرم و پشتشان به عظمت او محکم. وقتی چشم انسان به غیر خداست، جای سازش برای او باز است و انسانی می تواند از اسارت «مصانعه» و «مضارعه» و «اتباع المطامع» آزاد شود که چون انبیا دیده به او دوزد و دل به او محکم سازد؛ و اگر جز این باشد، راه برای تباهی باز است و ارزش های انسانی عرصه تاخت و تاز ستمگران است و حاصل زندگی خسران است. پیشوای حق خواهان سازش ناپذیر، علی (ع) در سخنی والا فرموده است:

«لَا تُدْهِنُوا فِي الْحَقِّ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَتَخْسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا.»^۲

چون حق بر شما درآمد و آن را شناختید در آن مدهانه روا مدارید که به زیانی آشکار زیانمند شوید.

این تصور که با مدهانه در حق و تن دادن به باطل و استفاده ابزاری از دین می توان به اصلاح امور دست یازید و دنیای خویش را بهبود بخشید، تصویری باطل و کوتاه بینی نسبت به حقایق عالم است. امیر بیان، علی (ع) در این باره چنین روشنگری کرده است:

«لَا يَتْرُكُ النَّاسُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ لِاسْتِصْلَاحِ دُنْيَاهُمْ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُوَ أَضَرُّ مِنْهُ.»^۳

مردم چیزی از کار دین را برای بهبودی دنیای خود وانگذارند جز آن که خدا چیزی را که زیانش از آن بیش تر است پیشاپیش آنان آرد.

۱. قرآن، یوسف / ۳۲.

۲. تحف العقول، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۹۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۰۶.

مداهنه در شکل‌های مختلف ظهور می‌یابد و هریک پیامدهای تباه خود را دارد که راه اصلاحات اجتماعی را سد می‌نماید؛ مداهنه با: معصیت و معصیت‌کاران، با ستم و ستمگران، با تعدی و تعدی‌کنندگان، با عوام‌زدگی و عوام‌زدگان، با خودکامگی و خودکامگان و جز این‌ها. از امام باقر (ع) نقل شده است که فرمود:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى شُعَيْبِ النَّبِيِّ إِنِّي مُعَذِّبُ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ: أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَبِثْنِينَ أَلْفًا مِنْ خَيْرِهِمْ. فَقَالَ: يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَأَلُ الْأَخْيَارِ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: ذَاهِنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي فَلَمْ يَغْضَبُوا لِعَظَمِي»^۱

خداوند به شعیب پیامبر وحی کرد که من صد هزار تن از قوم تو را عذاب خواهم کرد، چهل هزار تن از بدکاران و شصت هزار تن از نیکوکاران. شعیب عرض کرد: پروردگارا! بدکاران باید عذاب شوند، اما نیکوکاران به چه جرم؟ پس خداوند بدو وحی کرد که آن نیکوکاران با اهل معصیت مداهنه و سازش کردند و به خشم من از اعمال آنان خشمگین نشدند.

و از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ»^۲

آن‌که بدون علم کاری را انجام دهد، آن‌چه تباہ می‌کند بیش‌تر از آن چیزی است که اصلاح می‌کند.

نتیجه مداهنه با اهل معصیت «معصیت‌کاری» و «سقوط» است، و نتیجه مداهنه با اهل جهل «عوام‌زدگی» و «رکود» است.

اگر مردم به دلایلی از جمله: دگرگون شدن ارزش‌ها و دنیازدگی و حاکم شدن فرهنگ خودکامگی و خودکامگی‌پذیری دچار انحطاط شوند، صورت‌های مخلف مداهنه در میان‌شان

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۶؛ مشکاة الانوار، صص ۵۶ - ۵۷؛ و نیز نک: احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۳۹؛

شمس‌الدین محمد ابن ابی‌بکر (ابن قیّم الجوزیة)، الجواب الکافی لمن سأل عن الدواء الشافی، دارالفرقان، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ص ۴۷؛ المحبّة البیضاء، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۴.

ظهور می‌کند و عوارض تباه‌کننده‌ای به جامعه تحمیل می‌شود. امیرمؤمنان علی (ع) در تحلیلی دقیق از چنین اوضاعی سخن رانده و فرموده است:

«وَاعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنَّكُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَ اللَّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ. أَهْلُهُ مُفْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ، مُضْطَلِحُونَ عَلَى الْإِذْهَانِ، فَتَاهُمْ عَارِمٌ، وَ شَائِبُهُمْ آثِمٌ، وَ عَالِمُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ^۱ مُمَازِقٌ، لَا يُعْظِمُ صَغِيرُهُمْ كَبِيرَهُمْ، وَ لَا يَعُولُ غَنِيَّهُمْ فَقِيرَهُمْ»^۲

بدانید خدایتان پیامرزا شما در روزگاری به سر می‌برید که گوینده حق اندک است در آن، و زبان از راست گفتن ناتوان. آنان که با حق‌اند خوارند و مردم به نافرمانی خدا گرفتارند و سازش و مدهانه با یکدیگر را پذیرفتارند. جوانشان بدخو، و پیرشان گنه‌جو. عالیشان دورو، و قاری و مبلغشان سود خود جو. نه خردشان سالمند را حرمت نهد، و نه توانگرشان مستمند را کمک دهد.

پیام‌آوران الهی با آگاهی‌بخشی و بیداری اجتماعی به مقابله با این‌گونه انحطاط‌ها برخاستند و در این راه مدهانه نمودند.

اگر اهل علم به دلایلی از جمله وابستگی مالی به مدهانه با این و آن کشیده شوند، دیگر توان پیشرو بودن، هادی غافله بودن و اصلاحگر بودن را از دست می‌دهند. باید ملاحظه مذاق و خوشایند عوام‌الناس را بنمایند و بر این اساس سکوت را بر منطق، سکون را بر تحرک، نفی را بر اثبات ترجیح دهند، زیرا موافق طبیعت عوام است. این حاکمیت فکری منشأ رواج فراوان ریا و

۱. در برخی نسخه‌ها از جمله نسخه ابن ابی‌الحدید و صبحی صالح «قَارِئُهُمْ» آمده است ولی در نسخه ابن المؤدب که کتابت آن سال ۴۹۹ هجری است و در نسخه ابن شدقم در گذشته به سال ۹۹۹ هجری که براساس چهار نسخه معتبر نگاشته شده است و از جمله این نسخه‌ها نسخه‌ای است که سال کتابت آن سال ۴۰۰ هجری (سال تألیف نهج‌البلاغه) بوده است و نیز در نسخه محمد عبده «قَارِئُهُمْ» آمده است که همین به نظر صحیح‌تر می‌آید. نک: نهج‌البلاغه، مصورة من نسخة مخطوطة نادرة من القرن الخامس، اعدّه و قدّم له السيّد محمود المرعشي، مكتبة المرعشي النجفي، ۱۴۰۶ ق، ص ۲۲۵؛ شرح نهج‌البلاغه عبده، ج ۲، ص ۲۲۷؛ پرتوی از نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۷۷۸.

مجامله و تظاهر و کتمان حقایق و آرایش قیافه و پرداختن به هیکل و شیوع عناوین و القاب بلندبالا در میان اهل علم شده است.^۱ انسانی که چشمش به دنبال این و آن باشد، ناچار است سازش کند، آنگاه عوامزده می‌شود و دیگر نه با تبدیل شدن دین به مراسم آیینی صرف کاری دارد و نه از ترویج خرافات به هراس می‌افتد و نه از بی‌روح ساختن دین برمی‌آشوبد. آفت عوام‌زدگی در میان اهل علم آفتی خطرناک و خانمان‌سوز است. آفتی که به تعبیر استاد شهید، مرتضی مطهری، از سیل‌زدگی، زلزله‌زدگی، مار و عقرب‌زدگی بالاتر است و آزادمردان و اصلاح‌طلبان روحانیت ما را دلخون کرده و می‌کند. ملک‌الشعرای بهار قصیده مستزادی دارد در مذمت و شکایت از عوام و عوام‌زدگی، می‌گوید:

از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام	داد از دست عوام
کار اسلام ز غوغای عوام است تمام	داد از دست عوام
ز آن‌چه پیغمبر گفته است و در او نیست شکی	نپذیرند یکی
وحی منزل شمرند آن‌چه شنیدند از مام	داد از دست عوام
عاقل از بسمله خواند به هواش نچمند	همچو غولان برمند
غول اگر قصد کند گرد شوند از در و بام	داد از دست عوام
عساکر آن به که همه عمر نیارد به زبان	نام این بی‌ادبان
که در این قوم نه عقل است و نه ننگ است و نه نام	داد از دست عوام
دل من خون شد در آرزوی فهم درست	ای جگر نوبت توست
جان به لب آمد و نشنید کسی جان کلام	داد از دست عوام
غم دل با که بگویم که دلم خون نکند	غمم افزون نکند
سر فروبرد به چاه و غم دل گفت امام	داد از دست عوام
پیش جهال ز دانش نسرایید سخن	پند گیرید ز من
که حرام است حرام است حرام است حرام	داد از دست عوام ^۲

اگر پیام‌آوران الهی آن‌گونه محکم در برابر کج‌اندیشی‌های قوم خود ایستادند و نه تابع «عوام»

۱. مرتضی مطهری، ده گفتار، انتشارات حکمت، صص ۲۶۰ - ۲۶۱.

۲. محمدتقی ملک‌الشعرا بهار، دیوان اشعار، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴ ش.

شدند و نه پیرو «خواص» از این رو بود که جز از خدا اجر نخواستند و چشم جز بدو ندوختند و ندای ﴿إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱ سر دادند، که اگر جز این باشد، می‌بایست یا با عوام همسو شد که حق و باطل را تمیز نمی‌دهند، هر تازه‌ای را بدعت یا هوا و هوس می‌خوانند، ناموس خلقت و مقتضای فطرت و طبیعت را نمی‌شناسد و از این رو با هر چیز نو و تازه‌ای مخالفت می‌کنند و همیشه طرفدار حفظ وضع موجودند؛^۲ و یا می‌بایست با اشراف و مترفان سازش نمود که حرکت اصلاحی پیام‌آوران الهی را کاملاً منکرند و امتیازجویی و فزون‌خواهی و شادخواری آنان را مست و مغرور و غافل ساخته و به طغیان کشیده است،^۳ و هرگز با حق نمی‌سازند و بدان هیچ کرنشی نمی‌کنند. خداوند به‌عنوان یک سنت تاریخی، حرکت هدایت‌گران و مصلحان اجتماعی و سیره اشراف و مترفان در رویارویی با آنان را چنین ترسیم کرده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^۴

و هیچ هشداردهنده‌ای به هیچ شهری نفرستادیم مگر آن‌که شادخواران آن گفتند ما رسالت شما را منکریم.

پیام‌آوران الهی در برابر هیچ راه و رسم باطل و ستمگرانه‌ای سر فرو نیاوردند که آنان ریشه‌های سازشکاری و انحراف‌پذیری و طمع‌ورزی را در درون خود خشکانیده بودند؛ و خاتم پیام‌آوران الهی در راه حق با باطل و ستم هیچ مداهنه نکرد که او رسالتی ابراهیمی داشت و نهضتش ادامه نهضت ابراهیم خلیل (ع) بود که خداوند در این باره چنین فرموده است:

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنكُمْ

۱. قرآن، شعراء / ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴ و ۱۸۰.

۲. ده گفتار، ص ۲۶۰.

۳. «الْمُنَزَّفُ: الَّذِي قَدْ أَبْطَرَّتْهُ النِّعْمَةُ وَسَعَةُ الْعَيْشِ وَ أَتْرَفَتْهُ النِّعْمَةُ أَيُّ أَطْعَمَتْهُ.» (مترف کسی است که

نعمت و گشایش زندگی او را به شادخواری و عیاشی و سبب سرکشی و طغیان او گشته است).

لسان العرب، ج ۲، ص ۳۰.

۴. قرآن، سبأ / ۳۴.

مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخَدَّهٖ. ﴿١﴾

برای شما در ابراهیم و همراهان او سر مشقی نیکوست، آن‌گاه که به قومشان گفتند ما از شما و آنچه به جای خداوند می‌پرستید، بری و برکناریم، ما منکر شما ییم و همواره در میان ما و شما دشمنی و کین پدید آمده است تا آن‌که فقط به خداوند ایمان آورید.

منطق دین این است که نمی‌توان به وسیله همراهی با ستم و هم‌نوایی با باطل حقی را برپا داشت و پرچم هدایتی را برافراشت و اصلاحات اجتماعی را محقق ساخت.

تأکید قرآن کریم بر عدم مداهنه

پیامبر اکرم (ص) جلوه‌گر حق به تمام معنا بود، چنان‌که خدای سبحان او را فرمود:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.﴾^۲

و بگو حق فرارسید و باطل از میان رفت، بی‌گمان باطل از میان رفتنی است.

رسول خدا (ص) درهای رحمت را بر بشر گشود و راه هدایت را هموار نمود که وجود او و رسالت او این بود،^۳ و در این راه با باطل و ستم مداهنه ننمود. خداوند به بیان‌های مختلف در

۱. قرآن، ممتحنه / ۴.

۲. قرآن، اسراء / ۸۱.

۳. میلاد او تجلی نابودی بت‌پرستی و آشکاری حق‌پرستی بود چنان‌که از علی (ع) نقل شده است: «لَمَّا وُلِدَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَلْقِيَتْ الْأَضَنَامُ فِي الْكَعْبَةِ عَلَى وَجْهِهَا فَلَمَّا أُمْسَى سُمِعَ صَبِيحَةٌ مِنَ السَّمَاءِ: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾». (چون رسول خدا (ص) متولد شد، بت‌هایی که در کعبه گذاشته بودند بر رو درافتادند و چون شام شد این ندا از آسمان رسید که: حق فرارسید و باطل از میان رفت، بی‌گمان باطل از میان رفتنی است).

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۳۱؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۷۴؛ منتهی‌الامال، ج ۱، ص ۱۸. و از عبدالله بن مسعود و دیگران نقل شده است که در روز فتح مکه، پیامبر وارد مسجد الحرام شد و سیصد و

کتاب شریفش پیامبر را به عدم مداهنه فرمان داده است. گاهی بدین صورت:

﴿ فَلَا تُطِيعُ الْمُكَذِّبِينَ. ^۱ ﴾

پس، از منکران اطاعت مکن.

﴿ وَلَا تُطِيعُ كُلَّ خَلَافٍ مَّهِينٍ. ^۲ ﴾

و از هیچ بیهوده سوگندخوار پستی اطاعت مکن.

﴿ وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا. ^۳ ﴾

و از کسی که دلش را از یاد خویش غافل داشته‌ایم، و در پی هوا و هوس خویش است و کارش تباه است، پیروی مکن.

﴿ فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا. ^۴ ﴾

پس، از کافران اطاعت مکن و با آنان به سختی جهاد کن.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

شصت و نهمی را که از قبایل عرب برگرد خانه کعبه چیده بودند، هریک را پس از دیگری با عصای خود سرنگون می‌ساخت و پیوسته می‌فرمود: ﴿ بَجَاءِ الْحَقِّ وَ رَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۝۲۱ ﴾. المغازی، ج ۲، ص ۸۳۲؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۷؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۶۴؛ أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۶۱؛ فتوح البلدان، ص ۵۳؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۳۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۵۲؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۹۴؛ تاریخ الذهبی، ج ۲، ص ۵۴۵؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۹۱؛ البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۳۴۵؛ شفاء القرام، ج ۲، ص ۱۹۱؛ عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، صححه و علّق علیه و اشرف علی طبعه هاشم الرسولی المحلّاتی، دارالکتب العلمیة، قم، ج ۳، صص ۲۱۲-۲۱۳.

۱. قرآن، قلم / ۸.

۲. قرآن، قلم / ۱۰.

۳. قرآن، کھف / ۲۸.

۴. قرآن، فرقان / ۵۲.

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ. ۱﴾

ای پیامبر از خداوند پروا کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن.

﴿ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كَفُورًا. ۲﴾

به انتظار حکم پروردگارت شکیبا باش و از آنان از هیچ گناهکار یا ناسپاسی اطاعت مکن.

و گاه فرمان به اعراض از اهل باطل داده است:

﴿ فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. ۳﴾

پس، آنچه دستور یافته‌ای آشکار کن و از مشرکان روی بگردان.

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. ۴﴾

پس، از کسی که از یاد ما دل می‌گرداند و جز زندگانی دنیا را نمی‌خواهد، روی بگردان.

و گاه از دنبال کردن اکثریت پیروی باطل پرهیز می‌دهد:

﴿ وَإِنْ تُطِيعِ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ. ۵﴾

و اگر از بیش‌تر مردم [این سر] زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند، چرا که جز از وهم و گمان پیروی نمی‌کنند و جز این نیست که دروغ می‌بافند.

خدای سبحان در کتاب شریفش، از زبان فرستاده گرامی‌اش جدایی کامل توحید و شرک، حق و باطل، خداپرستی و خودپرستی، حق‌مداری و خودمداری را اعلام می‌دارد:

۱. قرآن، احزاب / ۱.

۲. قرآن، انسان / ۲۴.

۳. قرآن، حجر / ۹۴.

۴. قرآن، نجم / ۲۹.

۵. قرآن، انعام / ۱۱۶.

﴿ لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي ﴾^۱

شما را دین شما، و مرا دین من.

عدم مدهانه در راه و رسم پیامبر اکرم (ص)

پیامبر رحمت و عدالت در طول بیست و سه سال دوران رسالت خویش هرگز مدهانه نکرد و پذیرای باطل نشد و برای پیشبرد امور، در حق سازش ننمود و به عوام‌زدگی تن نسپرد. با آغاز دعوت علنی تلاشی همه‌جانبه از سوی قریش شکل گرفت تا پیامبر به سازش با باطل کشیده شود و دست از تبلیغ توحید برکشد و از آزادی انسان و نجات بشر و گشودن غل و زنجیرهای اسارت مردمان سخن به میان نیاورد و قدمی در این راه برندارد. پس از علنی شدن دعوت، سران و اشراف قریش تلاش کردند تا نهضت به پا خاسته‌ای را که منافع ستمگرانه و مطامع خودکامانه آنان را تهدید می‌کرد متوقف سازند و موجبات بازگشت آن را به «خانداده قبیله» و «روابط مشرکانه» فراهم نمایند و یا حداقل جلوی رشد آن را بگیرند و یا به انحرافش کشند؛ و در این راه همه امکانات و لوازم را به کار گرفتند: تحجیب، تخریب، تطمیع، تهدید؛ و چون سود نبخشید، تهمت، اقدام برای قتل، آزار و شکنجه مسلمانان بی‌پناه، و در نهایت محاصره اقتصادی - سیاسی همه‌جانبه. اما هیچ‌کدام از این اقدامات پیامبر را به سازش با باطل و انداختن و آن حضرت در راه حق گامی واپس نگذاشت، بلکه این همه او را در راه نجات انسان‌ها استوارتر ساخت.

در اوایل دعوت علنی سران و اشراف قریش به سراغ حضرت ابوطالب رفتند - که از آغاز دعوت در حمایت پیامبر از هیچ‌گونه مساعدتی دریغ نورزیده بود -^۲ تا او را از حمایت پیامبر بازدارند و سپس به راحتی بتوانند با پیامبر برخورد کنند. آنان به ابوطالب گفتند: «برادرزاده‌ات از خدایان ما عیبجویی می‌کند و آن‌ها را ناسزا می‌گوید و دین ما را نکوهش می‌کند و عقل‌های ما را سبک می‌شمارد و پدران ما را گمراه می‌داند. حال یا خودت چاره‌ای بیندیش و او را از این کارها بازدار و یا آن‌که وی را به ما واگذار، که تو نیز همانند ما با او مخالفی.»^۳

۱. قرآن، کافرون / ۶.

۲. نک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳. محمد بن اسحاق بن یسار، سیره ابن اسحاق (کتاب المبتدأ والمبعث والمغازی)، تحقیق و تعلیق

محمد حمیدالله، الطبعة الاولى، معهد الدراسات و الابحاث للتعريب، ص ۱۲۹: سیره ابن هشام، ج ۱،

ابوطالب پس از شنیدن سخنان سران و اشراف قریش، به نرمی با آنان سخن گفت و با بیانی نغز و زیبا ایشان را پاسخ داد و آنان پی کار خویش را گرفتند و رفتند.^۱ اما با ادامه دعوت پیامبر و فراهم شدن زمینه گسترش اسلام سران و اشراف قریش بار دیگر به نزد ابوطالب رفتند و با عباراتی تهدیدآمیز او را به ترک حمایت از پیامبر فراخواندند و گفتند: «ای ابوطالب، تو از نظر سن و شرافت و منزلت بر ما سبقت داری، از تو درخواست کردیم که برادرزاده‌ات را از این کار بازداری، ولی چنین نکردی. دیگر نمی‌توانیم بر ناسزاگویی به خدایان و پدرانمان و سبک شمردن عقل‌هایمان و عیبجویی از آیین‌مان تحمل کنیم. یا خودت او را بازدار و یا آن‌که برضد تو و او وارد عمل خواهیم شد و با شما کارزار خواهیم کرد تا یکی از دو گروه هلاک شود.»^۲

ابوطالب که اوضاع را نگران‌کننده می‌دید، سخنان سران و اشراف قریش را با پیامبر در میان گذاشت و از او خواست تا دست از دعوت خویش بردارد؛ و پیامبر به دور از هرگونه مدهانه گفت:

«يَا عَمُّ، لَوْ وُضِعَتْ [وَضَعُوا] الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي يَسَارِي، مَا تَرَكْتُ [عَلَيَّ أَنْ أَتْرُكَ] الْأَمْرَ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ، أَوْ أَهْلِكَ فِي طَلَبِهِ [فِيهِ مَا تَرَكْتُهُ].»^۳

عمو! اگر [سران و اشراف قریش] خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند، هرگز از دعوت خود دست برنمی‌دارم تا آن‌که خداوند آن را انتشار دهد یا در راه آن کشته شوم.

رسول خدا (ص) در راه نجات بشر تن به سازش با باطل نداد و دست در دست ستمگران ننهاد. سران و اشراف قریش پس از مدتی با وعده‌هایی جذاب تلاش کردند تا پیامبر را از دعوت به حق بازدارند. این‌بار عُتْبَةُ بن رَبِيعَه نماینده قریش به نزد آن حضرت رفت و گفت:

«ای برادرزاده، در ازای دست برداشتن از دعوت اگر خواهان مال و ثروت باشی برایت آن اندازه ثروت و مُکنت فراهم آوریم که از همه ما توانگرتر شوی؛ و اگر خواستار ریاست و

سلطنت باشی، تو را به ریاست و سلطنت خود بگماریم و هیچ کاری را بدون رأی و فرمان تو انجام ندهیم؛ و اگر این سخنان تو از آن جاست که جن زده شده‌ای و نمی‌توانی آن را از خود دور کنی، حاضریم برایت پزشک بیاوریم و آن قدر هزینه کنیم تا تو را از این بیماری آسوده سازیم.» چون عُبَّه پیام سران و اشراف قریش را رسانید، پیامبر گفت: «آیا سخت تمام شد؟» گفت: «آری» فرمود: «پس به سخن من گوش فراده» آن‌گاه بخشی از آیات سورهٔ فصلت را تلاوت کرد: ^۱

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حَمَّ تَنْزِيلَ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابَ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِيهِ أَكِنَّةٌ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَ فِي أَذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ. قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴾ ^۲

به نام خداوند بخشنده مهربان. حا مِیم. [کتابی است] فرو فرستاده از جانب [خداوند] رحمان رحیم. کتابی است که آیاتش به شیوایی بیان شده است. قرآنی عربی برای اهل معرفت که مژده آور و هشداردهنده است، ولی بیش ترینه آنان روی گردان شدند که به گوش دل نمی‌شوند و گویند دل‌های ما از آن چه ما را به آن می‌خوانید در پوشش است و در گوش‌هایمان سنگینی‌ای، و میان ما و تو حجابی است، هر چه خواهی کن که ما نیز کننده‌ایم. بگو جز این نیست که من بشری مانند شما هستم [با این تفاوت] که به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است، در کار او راست و درست باشید و از او آمرزش بخواهید. و وای بر مشرکان، کسانی که از دادن زکات [به نیازمندان و تهیدستان مکه] تن می‌زنند و هم ایشان آخرت را منکرند.

بدین ترتیب رسول خدا (ص) پاسخی روشن و دندان‌شکن به سخنان بی‌مایهٔ آنان داد و بار دیگر سازش‌ناپذیری خود را در راه حق نشان داد.

پس از چندی درحالی‌که سران و اشراف قریش مسلمانان بی‌پناه را تحت فشار و آزار و

۱. سیره ابن اسحاق، صص ۱۸۷ - ۱۸۸؛ سیره ابن هشام، ج ۱، صص ۳۱۳ - ۳۱۴.

۲. قرآن، فصلت / ۱ - ۵.

خشن‌ترین رفتار قرار داده بودند،^۱ پیشنهادهایی از همان دست را به پیامبر عرضه نمودند تا بلکه در آن شرایط وی را به سازش و همراهی با باطل و ستم‌کشند، و این بار سخن پیامبر همان بود:

«مَا جِئْتُكُمْ بِمَا جِئْتُكُمْ بِهِ لِيَطْلُبَ أَمْوَالَكُمْ، وَلَا الشَّرَفَ فِيكُمْ، وَلَا الْمُلْكَ عَلَيْكُمْ. وَلَكِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ رَسُولًا، وَأَنْزَلَ عَلَيَّ كِتَابًا، وَأَمَرَنِي أَنْ أَكُونَ لَكُمْ بَشِيرًا وَنَذِيرًا. فَبَلَّغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ. فَإِنْ تَقَبَّلُوا مِنِّي مَا جِئْتُكُمْ بِهِ فَهُوَ حَظُّكُمْ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَإِنْ تَرَدُّوا عَلَيَّ أَصْبِرْ لِأَمْرِ اللَّهِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»^۲

من برای گرد آوردن ثروت نیامده‌ام تا اموال شما را طلب کنم و بگیرم، و نیز برای دست یازیدن به ریاست و سلطنت مبعوث نشده‌ام. خداوند مرا به عنوان فرستاده‌ای [از جانب خود] برانگیخته و کتابی بر من نازل نموده و مرا فرمان داده است تا برای شما بشیر و نذیر باشم و فرمان‌های الهی را به شما برسانم و خیرخواهی تان نمایم. پس اگر آن‌چه را که برای [هدایت] شما آورده‌ام پذیرا شوید، آن بهره و سود دنیا و آخرت شما خواهد بود، و اگر آن را انکار کنید، بر من است که صبر و استقامت پیش گیرم تا زمانی که خداوند میان من و شما حکم کند.

این استواری بر عدم مدهانه در تمام دوران دعوت و رسالت پیامبر برپا ماند و آن حضرت در راه حق به سازشکاری و انحراف‌پذیری میدان نداد. حق و عدالت برای رسول ختمی مرتبت برترین ارزش را داشت و آن حضرت همه چیز را در این جهت می‌خواست. از حسین بن علی (ع) از قول هند بن ابی‌هاله درباره راه و رسم پیامبر اکرم (ص) چنین وارد شده است:

«وَلَا تُغَضِبُهُ الدُّنْيَا وَمَا كَانَ لَهَا، إِذَا تُعْوَطِيَ الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ وَ لَمْ يُقِمِ لِقَضِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ؛ وَلَا يَغْضِبُ لِنَفْسِهِ وَلَا يَنْتَصِرُ لَهَا»^۳

دنیا و آن‌چه در آن است او را به خشم نمی‌آورد، اما وقتی حقی پایمال می‌شد، از شدت خشم کسی او را نمی‌شناخت و از چیزی پروا نداشت تا آن‌که حق را یاری کند

۱. نک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۳۹ - ۳۴۰.

۲. سیره ابن اسحاق، ص ۱۷۹.

۳. منابع پانوش، ۲، صص ۱۷ - ۱۹.

و احقاق حق نماید؛ و هیچ‌گاه برای خود خشمگین نمی‌شد و برای خود چیرگی نمی‌خواست.

پیامبر نسبت به حقوق انسانی و حرمت آدمی، و حریم‌ها و مرزهای الهی سخت دقت داشت و تعدی به این امور را بر نمی‌تافت. عایشه در وصف این شأن پیامبر گفته است:

«مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ مُتَّصِرًا لِنَفْسِهِ مِنْ مَظْلَمَةٍ ظَلَمَهَا قَطُّ مَا لَمْ يَنْتَهِكْ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ شَيْئًا، فَإِذَا انْتَهَكَ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ شَيْئًا كَانَ أَشَدَّهُمْ فِي ذَلِكَ غَضَبًا.»^۱

هرگز ندیدم که رسول خدا مادام که چیزی از حرمت‌های الهی هتک نشده بود به‌خاطر ستمی که به شخص او روا شده بود در صدد احقاق حق برآید، اما هرگاه به چیزی از حرمت‌های الهی تعدی می‌شد نسبت به آن خشمگین‌ترین افراد بود.

سازش‌ناپذیری پیشوایان حق

نمونه‌های کامل تجلی سیره نبوی یعنی اوصیای آن حضرت در دوران دویست و پنجاه ساله امامت هرگز از اصل عدم مدهانه دور نشدند و از آن عدول نکردند. در تمام این دوران یک راهبرد یعنی حفظ و تعالی بخشیدن به میراث پیامبر (اسلام، عترت، حکومت اسلامی، جامعه دینی و امت اسلامی) با روش‌های مناسب هر دوره دنبال می‌شد. آنان به هیچ وجه در حق مدهانه نکردند و با هیچ ستمگری سازش ننمودند و هرگز در مبارزه سستی به خرج ندادند. ابوالاثمه امیرمؤمنان (ع) درباره راه و رسم خویش فرمود:

«وَاللَّهِ لَا أَذْهِنُ فِي دِينِي.»^۲

به خدا سوگند من هرگز در کار دینم مدهانه ننمایم.

پیشوای عدالت‌گرایان، سخت به سنت و راه و رسم پیامبر پایبند بود و به‌خاطر کسی در حق

۱. الشماثل النبویة، ص ۱۷۶؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۵.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۴۰ [«لَا أَذْهِنُ»]؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۹۷ [بدون «وَاللَّهِ»]؛

السید علی خان المذنی الشیرازی، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، الطبعة الثانية، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ص ۱۰۷.

سازش نمی نمود، چنانکه فرمود:

«مَا كُنْتُ لِأَدْعَ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِأَخَذِ مِنَ النَّاسِ»^۱

من به خاطر هیچ کس سنت رسول خدا (ص) را رها نمی کنم.

امیرمؤمنان علی (ع) معیار ایستادگی مقابل جمود و تحجر و خشک مغزی از یک سو و جاهل و اباحت و بدعت گذاری از دیگر سو است و در تمام مراحل پیش از حکومت و پس از حکومت خویش این امر را پاس داشت. آن حضرت در جهت تبیین این جایگاه خود می فرمود:

«لَوْ أَنِّي غِثْتُ عَنْ النَّاسِ، مَنْ كَانَ يَسِيرُ فِيهِمُ بِهَذِهِ السَّيْرَةِ؟»^۲

اگر من از میان مردمان غایب شوم، چه کسی هست که به این سیره در میان آنان عمل کند؟

پایبندی به سیره نبوی برای علی (ع) امری مبنایی شمرده می شد. آن حضرت به محض به دست گرفتن قدرت پس از بیست و پنج سال کناره گیری اجباری - برای حفظ اساس دین و جلوگیری از فروریختن همه چیز - از موضع قدرت و سازش ناپذیری و با همه ملاحظات اجتماعی و سیاسی، برنامه اصلاحات بنیادی خود را اعلام کرد و بیان فرمود که جامعه به دلیل دوری از سیره نبوی و بازگشت به جاهلیت نیازمند جراحی است و بدون هیچ مماشاتی باید جراحی شود و ساختار سیاسی - حکومتی، مدیریتی - اقتصادی، فرهنگی - اجتماعی به صلاح و سامان آید. از این رو در خطبه ای که پس از پذیرش خلافت ایراد کرد فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ ذَاوِي هَذِهِ الْأُمَّةِ بِدَوَائِنِ: السَّيْفِ وَالسُّوْطِ، فَلَا هَوَادَةَ عِنْدَ الْإِمَامِ فِيهِمَا»^۳

۱. تاریخ المدينة المنورة، ج ۳، ص ۱۰۴۳.

۲. أبوبکر عبدالرزاق بن همام الصنعاني، المصنف، عنی بتحقیق نصوصه و تخریج أحادیثه و التعليق عليه حبيب الرحمن الاعظمی، الطبعة الثانية، من منشورات المجلس العلمي، المكتبة الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۱۰، ص ۱۲۴.

۳. البيان والتبيين، ج ۲، ص ۳۴؛ العقد الفريد، ج ۳، ص ۱۱۹؛ أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، صححه و أخرجه السيد كاظم الموسوی

به درستی که خداوند این امت را با دو دارو درمان کرده است: شمشیر و تازیانه، و در نزد امام هیچ نرمش و مدارایی در این وجود ندارد.

مراد امام بیان ضرورت جدی در اصلاحات بنیادی و دگرگون کردن اوضاع به تباهی کشیده شده است و روشن است که منظور امام از این سخن اداره جامعه با تندی و تیزی و خشونت و زورگویی نیست که این گونه اداره کردن راه و رسم اموی است و سیره نبوی و راه و رسم علوی از آن پاک و بری است، چنان که امام صادق (ع) خطاب به عمار بن ابی احوّص به صراحت فرموده است:

«فَلَا تَحْرُقُوا بِهِمْ. أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعُسْفِ وَالْجَوْرِ، وَإِنَّ إِمَارَتَنَا بِالرِّفْقِ وَالتَّأَلُّفِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحُسْنِ الْخُلُطَةِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ؛ فَرَغِبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ.»^۱

بر مردم فشار نیاورید. آیا نمی دانی که حکومتداری و روش اداره امور بنی امیه به زور شمشیر و خشونت و ستم بود، ولی حکومتداری و روش اداره امور ما به نرمی و مهربانی و متانت و تقیه و حسن معاشرت و پاکدامنی و کوشش است؟ پس کاری کنید که مردم به دین شما و مسلكی که دارید رغبت پیدا کنند.

بنابراین پیشوایان حق، به دور از تندی و تیزی و خشونت ورزی، بر موازین عدل ایستادگی

المیاموی، دارالکتب الاسلامیة، طهران، ۱۳۷۷ ق. ص ۱۱۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۵؛
بهار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۰؛ قریب به همین: الکافی، ج ۸، ص ۶۸؛ أبوالحسن علی بن الحسین
المسعودی، اثبات الوصیة للإمام علی بن أبی طالب (ع)، المكتبة المرتضویة، النجف، ص ۱۲۶؛ أبوحنیفة
النعمان بن محمد التمیمی، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق السید محمد الحسینی المیلانی،
الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ ق. ج ۱، ص ۳۷۳؛ کمال الدین میثم بن علی بن میثم
البحرانی، شرح نهج البلاغة، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش. ج ۱، ص ۲۹۸؛ محمد باقر المحمودی،
نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، مؤسسة النظام
الفکری، بیروت، ۱۳۸۵ - ۱۳۹۷ ق. ج ۱، ص ۱۹۴.

۱. الخصال، ج ۲، صص ۳۵۴ - ۳۵۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۳۰.

می‌کردند و از سازشکاری پرهیز می‌نمودند. امام علی (ع) در رویارویی با فتنه‌جویان و آشوب‌گرانی که تمام راه‌های مسالمت و اصلاح را بسته بودند و تباہگری پیشه کرده بودند و فقط بر طبل جنگ می‌کوبیدند فرمود:^۱

«لَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِذْهَانٍ وَ لَا إِيْهَانٍ»^۲
به جان خودم سوگند، در جنگ با مخالفان حق و آنان که در گمراهی غوطه‌ورند
مداهنه ننمایم و سستی نپذیرم.

پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع) بر سر میثاق پاسداری از سیره نبوی بدون هیچ سازشکاری، محکم و استوار چون کوهی راسخ پا برجا بود، چنان‌که خود فرمود:

«كَالْجَبَلِ لَا تُخَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ وَ لَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ»^۳
[در برابر تندباد حوادث] همانند کوهی [ایستاده بودم] که نتواند جنباند، و
گردباد نتواندش لرزاند.

پیشوای حق‌طلبان در دوران حکومت خویش در شرایطی چنین استوار و سازش‌ناپذیر بر مواضع حق ایستاد که جامعه به انحراف‌های بسیار و کجی‌های بی‌شمار مبتلا شده بود و مداهنه در حق وجه بارز آن گردیده بود. امام علی (ع) در تبیین زمانه خویش فرمود:

«وَ اعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْكُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَ اللَّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَ الْإِزْمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ. أَهْلُهُ مَعْتَكِفُونَ عَلَى الْعَصِيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْإِذْهَانِ»^۴
بدانید خدایتان پیامرزا شما در روزگاری به‌سر می‌برید که گوینده حق اندک است در
آن، و زبان از راست گفتن ناتوان. آنان که با حق‌اند خوارند و مردم به نافرمانی خدا
گرفتارند و سازش و مداهنه با یکدیگر را پذیرفتارند.

۱. نک: شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۲، ص ۱۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۴.

۳. همان، خطبه ۳۷.

۴. همان، خطبه ۲۳۳.

با وجود شرایط سخت و دشوار برای اصلاحات بنیادی، امیرمؤمنان علی (ع) به جراحی انحرافات عمیق پرداخت و تا آنجا که امکان یافت برنامه خویش را محقق ساخت. از جمله مواردی که آن حضرت در ابتدای حکومت خویش اعلام نمود این حکم بود:

«أَلَا وَ إِنَّ كُلَّ قَطِيعَةٍ أَقْطَعَهَا عُثْمَانُ [أَوْ قَالَ أُعْطَاهُ] مِنْ مَالِ اللَّهِ فَهُوَ مَرْذُودٌ عَلَى بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ الْحَقَّ الْقَدِيمَ لَا يُبْطَلُهُ شَيْءٌ وَ لَوْ وَجَدْتُهُ تُفَرِّقُ فِي الْبُلْدَانِ»^۱

هان آگاه باشید که هر تیول و بخشش خاصی را که عثمان از مال خدا بخشیده است به بیت‌المال مسلمانان بازگشتنی است، زیرا حق از پیش محقق شده را هیچ چیز باطل نمی‌سازد و اگر آن حق را بیابم درحالی که در سراسر شهرها پخش شده باشد بی‌گمان بازش می‌گردانم.

پیشوای موحدان، علی (ع) بدانچه با خدا و مردمان پیمان بسته بود عمل نمود و هیچ سازشی در حق ننمود؛^۲ و آن‌گاه که پرچم‌های گمراهی از هر سو برخاست و طوفان‌های بیدادگری از هر طرف به وی تاخت تا او را به مداهنه کشانند و از مواضع حق دور سازند، علی (ع) یک گام نیز پس نهد و به هیچ وجه به باطل تن نداد. آن حضرت مداهنه در حق و تن دادن به مقاصد ستمگران و همراه شدن با آنان را به منزله کفر به آن‌چه پیامبر آورده بود می‌دانست. از این‌رو وقتی قاسطین یک‌پارچه در مقابل عدالت ایستادند و رفق و مدارای علی (ع) را زیر پا نهادند و حاضر نشدند دست از بیداد بردارند و به حق گردن نهند فرمود:

«وَلَقَدْ أَهَمَّنِي هَذَا الْأَمْرُ وَ أَشْهَرَنِي وَ صَرَبْتُ أَنْفَهُ وَ عَيْنَيْهِ، فَلَمْ أَجِدْ إِلَّا الْقِتَالَ أَوْ الْكُفْرَ بِمَا أُنْزِلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ أَنْ يَعْصِيَ فِي الْأَرْضِ وَ هُمْ سُكُوتٌ مُدْعِنُونَ، لَا يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَوَجَدْتُ الْقِتَالَ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مُعَالَجَةِ الْأَعْلَالِ فِي جَهَنَّمَ»^۳

۱. اثبات الوصیة، ص ۱۲۶؛ و نیز ر.ک: نهج البلاغه، کلام ۱۵؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۶۹.

۲. ر.ک: أبو محمد احمد بن أعثم الکوفی، الفتوح، دارالندوة الجدیدة، بیروت، ج ۲، ص ۲۴۸؛ شرح

ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. أبو الفضل نصر بن مزاحم المینقري، وقعة صفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، اقص

من در این کار که اندیشه‌ام را به خود داشته بود نیک نگریسته و آن را به دقت زیرورو کرده و جوانبش را سنجیده‌ام، و راهی جز تن دادن به جنگ یا انکار آن چه خداوند بر محمد (ص) وحی فرموده نیافتم. به راستی خداوند تبارک و تعالی از دوستداران خود خوش ندارد که طغیان و سرکشی بر زمین چیره آید و ایشان خاموش بمانند و بدان تن در دهند، امر به معروف نکنند و نهی از منکر ننمایند، از این رو دیدم جنگ [با همه دشواری‌هایش] برایم آسان‌تر از تحمل غل و زنجیرهای دوزخ است.^۱

امیر مؤمنان علی (ع) در برابر قاسطین این‌گونه بود؛ هرگز با ستمگران و متعديان سازش ننمود و بر ستمگری و تعدی آنان مهر تأیید ننهاد. فرزندان او نیز همگی بر سر پیمان عدم مدهانه در حق و سازش‌ناپذیری با ستم تا پای جان ایستادند و از ایشان کسی نیست که «مقتول» یا «مسموم» نباشد.^۲ حسن و حسین علیهما السلام بدون هیچ سازش و مدهانه‌ای برای حق قیام کردند و هر دو تدبیر و شمشیر را به نیکویی به کار گرفتند و تلاش کردند میراث نبوی را - با خارج ساختن سرنوشت اسلام و مسلمانان از چنگ امویان و اگر نشد با افشای چهره آنان - حفظ کنند؛ و هر دو در این راه به شهادت رسیدند، یکی «مسموم» و دیگری «مقتول».

حسن بن علی (ع) پس از قیام برای حفظ دین و نجات مردمان از چنگال قاسطین و گام نهادن در میدان نبرد با آنان و ناکام ماندن در میدان نبرد - به سبب خیانت برخی فرماندهان و سستی

مکتبه المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۳ ق. ص ۴۷۴؛ و نیز ر.ک: أبو جعفر محمد بن عبدالله الاسکافی، المعیار و الموازنه، تحقیق محمد باقر محمودی، بیروت، ۱۴۰۲ ق. ص ۱۴۷؛ فتوح ابن اُشیم، ج ۲، ص ۴۶۰؛ نهج البلاغه، کلام ۴۳ و ۵۴؛ محب‌الدین أبو جعفر احمد بن عبدالله الطبری، الریاض النضره فی مناقب العشرة المبشرین بالجنة، دار الندوة الجديدة، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۳، ص ۲۰۳؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، صص ۴۷ و ۵۶؛ القاضی نورالله الشوشتری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، مع تعلیقات السید شهاب‌الدین المرعشی النجفی، مکتبه المرعشی النجفی، قم، ج ۸، ص ۴۲۱.

۱. ابو الفضل نصر بن مزاحم می‌نویسد، پیکار صفین، به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، چاپ دوم، شرکت سهامی انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ ش. ص ۶۵۲.
۲. در خبری از امام مجتبی (ع) آمده است: «مَا مِثًا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ». بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۱۷، ج ۴۳، ص ۳۶۴، ج ۴۴، ص ۱۳۹.

مردمان و مقدم شدن دنیای آنان بر دینشان و پشت کردنشان به نبرد با قاسطین - دست به حرکتی انقلابی زد و با صلحی که مدبرانه ترین اقدام پرضد ستم و ستمگران بود، حماسه‌ای شکوهمند را سامان داد و فریب غالب را رسوا ساخت و زمینه قیام کربلا و عاشورا را تدارک کرد. به بیان سید عبدالحسین شرف‌الدین در مقدمه‌ای که بر کتاب «صلح الحسن» شیخ راضی آل یاسین نوشته است:

«این زمینه‌ای بود که امام حسن برای برداشتن نقاب از چهره زشت امویان و زدودن لعاب رنگینی که معاویه بر روی خود کشیده بود، فراهم ساخت و کاری کرد که معاویه و دیگر قهرمانان "باند اموی" با همان واقعیت جاهلی و با همان دل‌های بیگانه از روح اسلام و سینه‌های پرکینه‌ای که لطف‌ها و محبت‌های اسلام سر مویی از کین‌های بدر و حنین را از آن نزدوده بود، به مردم معرفی شوند. باری، روش امام حسن به حقیقت، انقلابی کوبنده بود در پوشش مسالمتی اجتناب‌ناپذیر و فراهم آمده شرایطی خاص، یعنی: درهم آمیخته شدن حق و باطل و مسلح شدن باطل به حربه‌ای خطرناک و قدرتی عظیم... امام حسن با این صلح توانست در سر راه معاویه، دشمن نهانی از خود او بسازد و به دست خود او وسایل سقوطش را فراهم کند و امکان یافت که دژ آهنین بنی‌امیه را با سوهانی از خود ایشان، قابل نفوذ سازد و در نتیجه پیروزی ایشان را بی‌اثر و بیهوده گرداند... به هر حال، مهم این است که حوادث بعدی تماماً خطه‌مشی امام حسن را تفسیر کرد و روشن ساخت. مهم‌ترین هدف امام حسن - علیه‌السلام - آن بود که نقاب از چهره این طاغوت‌های زمان بردارد... به برکت این تدبیر بود که برادرش سیدالشهداء توانست آن انقلاب بزرگ را که روشنگر حقیقت و عبرت‌بخش خردمندان بود، به وجود آورد. این هر دو برادر - درود بر آنان - دو روی یک رسالت بودند که وظیفه و کار هریک در جای خود و در اوضاع و احوال خاص خود از نظر اهمیت و هم از نظر فداکاری و از خود گذشتگی درست معادل و هم‌وزن دیگری بود. حسن از جان خود دریغ نداشت و حسین در راه خدا از او با گذشت‌تر نبود. او جان خود را برای جهادی صامت و آرام نگاه داشت و چون فرصت و وقت موعود فرارسید، شهادت کربلا پیش از آن‌که حسینی باشد حسنی بود. از نظر خردمندان صاحب‌نظر، روز سابط^۱ امام

۱. موضعی بر دو فرسخی مدائن به راه کوفه در قسمت غربی، رود دجله. رک: شهاب‌الدین أبو عبد الله یاقوت الحموی، معجم البلدان، دار بیروت للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۳، ص ۱۶۶؛ محمد بن عبد المنعم الحمیری، الروض المعطار فی خبر الأقطار، حقه احسان عباس، الطبعة الثانية، مكتبة

حسن به مفهوم فداکاری بسی آمیخته‌تر است تا روز عاشورای امام حسین ... زیرا امام حسن در آن روز در صحنه فداکاری، نقش یک قهرمان نستوه و پایدار را در چهره مظلومانه یک از پانزسته مغلوب ایفا کرد. شهادت عاشورا به این دلیل در مرتبه نخست حسنی بود و سپس حسینی که حسن شالوده آن را ریخته و وسایل آن را فراهم آورده بود.^۱

حسن بن علی (ع) به آنان که این معنی را درک نمی‌کردند و به سبب کوتاه‌بینی و قشری‌گرایی حقیقت حماسه او را در نمی‌یافتند و او را مورد طعنه و تهاجم لفظی قرار می‌دادند و به سازشکاری متهمش می‌ساختند فرمود:

«وَاللَّهِ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي نَهَارِي».^۲

به خدا سوگند من کار را به او وانگذاشتم مگر زمانی که هیچ یابوری نیافتم و چنان‌چه یاورانی می‌یافتم، شب و روز با او می‌جنگیدم.

و حسین بن علی (ع) در زمینه تدبیر برادر، شمشیر را به کار گرفت و در برپایی حق هیچ مداخله نکرد و در پاسخ کسانی که او را به سازش می‌خواندند استوار ایستاد و «نه» گفت. از جمله کسانی که او را به سازش با یزید خواندند عمر اطرف^۳ بود. از قول وی نقل شده است که چون برادرم

لبنان، بیروت، ۱۹۸۴ م. ص ۲۹۷. در سال چهل هجری هنگامی که امام حسن (ع) به عزم جنگ با معاویه از کوفه خارج شد در سبابط اردو زد اما سپاهیان به او خیانت کردند و آن حضرت ناچار شد به روش دیگری مبارزه را ادامه دهد.

۱. راضی آل یاسین، صلح امام حسن، پرشکوه‌ترین نرزش قهرمانانه تاریخ، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، مؤسسه انتشارات آسیا، ۱۳۵۴ ش. صص ۱۶ - ۲۱.

۲. أبو منصور احمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، نشر المرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ق. ج ۲، ص ۲۹۱.

۳. وی فرزند امیرمؤمنان علی (ع) از ام حبیب صهباء، دختر ربیعۀ تغلبیه است. کنیه او ابوالقاسم بود و او و خواهرش رقیه توانان به دنیا آمدند و او آخرین فرزند امیرمؤمنان علی (ع) بود که به دنیا آمد. وی فردی زبان‌آور و فصیح و بلیغ بود. او را از این رو «عمر اطرف» گفته‌اند که شرافتش از یک طرف است. وی در سال ۶۷ هجری از دنیا رفت. ر.ک: أبو الحسن علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر،

حسین در مدینه از بیعت با یزید خودداری کرد به نزد او رفتم و او را تنها یافتیم. عرض کردم فدایت شوم ای اباعبدالله، برادرت ابو محمد حسن از پدرش برایم حدیثی نقل کرد ... و اشک مهلتم نداد که ادامه دهم و صدای گریه‌ام بلند شد. آن حضرت مرا به سینه خود فشرد و گفت: آیا برایت نقل کرد که من کشته خواهم شد؟ عرض کردم: خدا آن را نیاورد ای فرزند رسول خدا. فرمود: تو را به حق پدرت پرسشتم را پاسخ‌گوی، آیا از کشته شدن من خبر داد؟ گفتم: آری، پس چه می‌شد اگر کناره نمی‌گرفتی و [با یزید] بیعت می‌کردی. فرمود: پدرم در حدیثی از پیامبر نقل کرد که او و من هر دو کشته می‌شویم و این که قبر من نزدیک قبر او خواهد بود. آیا گمان می‌کنی آن چه را که تو می‌دانی من نمی‌دانم؟ [و فرمود]:

«وَإِنَّهُ لَا أُعْطِي الدِّيْنَةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا»^۱

به یقین که من هرگز تن به پستی نخواهم داد.

آن حضرت مرگ را بر سازش با ستمگران ترجیح می‌داد و به هیچ وجه حاضر نبود با یزید و یزیدیان سازش کند. آن‌گاه که محمد بن حنفیه^۲ به نزد امام آمد و پس از بیان علاقه و ارادت خود

دارالاندلس، بیروت، ج ۳، ص ۶۳؛ أبو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی، *جمهرة أنساب العرب*، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ص ۲۷؛ موفق الدین أبو محمد عبدالله بن احمد بن قدامة المقدسی، *التبيين في أنساب القرشيين*، حققه و علّق عليه محمد نايف الدليمي، الطبعة الثانية، عالم الكتب مكتبة النهضة العربية، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ص ۱۳۷؛ عزیزالدین ابوطالب اسماعیل بن الحسین المروزی الأزورقانی، *الفخری في أنساب الطالبیین*، تحقیق السید مهدی الرجائی، الطبعة الاولى، مكتبة المرعشي النجفی، قم، ۱۴۰۹ ق. ص ۱۷۳؛ *مختصر تاریخ دمشق*، ج ۱۹، صص ۱۳۸ - ۱۳۹؛ *تهذيب التهذيب*، ج ۷، ص ۴۲۷؛ *منتهی الآمال*، ج ۱، ص ۲۳۶؛ *أعيان الشيعة*، ج ۱، ص ۳۲۷.

۱. رضی الدین أبو القاسم علی بن موسی ابن طاووس، *الملهوف علی قتلى الطفوف*، تحقیق و تقدیم فارس تبریزیان (الحسنون)، الطبعة الاولى، دارالاسوة للطباعة والنشر، ۱۴۱۴ ق. ص ۱۰۰.

۲. او ابو القاسم محمد اکبر معروف به ابن حنفیه فرزند امیر مؤمنان علی (ع) از خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه است. ر.ک: ابوبکر عبدالله بن محمد المعروف بابن أبي الدنيا، *مقتل الامام أمير المؤمنين علی بن أبي طالب (ع)*، تحقیق محمد باقر المحمودی، الطبعة الاولى، مؤسسه الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۱ ق. ص ۱۱۶؛ *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۶۳؛ *أعيان الشيعة*، ج ۱،

به آن حضرت توصیه کرد تا آنجا که امکان پذیر است در شهر معینی اقامت نکند، حضرت موضع سازش ناپذیرانه خود را به وی یادآور شد و فرمود:

«يَا أَخِي لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَّا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ»^۱
برادر! اگر در تمام دنیا هیچ مأوا و پناهگاهی نباشد باز هم من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.

باری، پیشوایان حق، به هیچ روی با ستمگران کنار نمی آمدند و از اصل عدم مدهانه عدول نمی کردند؛ حتی هنگامی که در چنگال ستم آنان گرفتار می شدند، چنان که وقتی امام کاظم (ع) در زندان به سر می برد، هارون، یحیی بن خالد را به زندان فرستاد که اگر موسی بن جعفر تقاضای عفو کند، او را آزاد می کنم؛ و امام کاظم (ع) به هیچ روی تن به سازش نداد و حاضر نشد به بهای مدهانه با ستمگر از زندان آزاد شود.^۲ آن حضرت در سخت ترین شرایط و در زیر شکنجه های جانفرسا نیز موضع تهاجمی خود به ستم و ستمگران را از دست نداد و با رفتار سازش ناپذیرانه خود نشان داد که در قاموس پیشوایان حق واژه سازش با ستم معنا ندارد و مبارزه با ستم را پایانی نیست و سختی شرایط توجیه کننده گریز از میدان استقامت بر حق و مقابله با ستم و ستمگران نیست. در نامه ای که حضرت کاظم (ع) از زندان به هارون نوشت، از موضعی ستیزه گرانه با ستم و آشتی ناپذیرانه با ستمگر چنین آورد:

«إِنَّهُ لَنْ يَنْقُضِي عَنِّي يَوْمٌ مِنَ الْبَلَاءِ إِلَّا أَنْقَضِيَ عَنْكَ يَوْمٌ مِنَ الرِّخَاءِ حَتَّى تَقْضِيَ جَمِيعًا
إِلَى يَوْمٍ لَيْسَ لَهُ انْقِضَاءٌ يُخْشَرُ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ»^۳

صص ۳۲۶-۳۲۷.

۱. فتوح ابن اُعثم، ج ۵، ص ۳۲؛ أبوالمؤید الموفق بن احمد الحنفی المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمی)، مقتل الحسين، تحقیق و تعلیق محمد السماوی، مكتبة المفید، قم، ج ۱، ص ۱۸۸؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۵۸۸؛ السيد محمد هادی الحسيني الميلاني، قاداتنا، تحقیق و تعلیق السيد محمد علی الميلاني، الطبعة الاولى، مؤسسة الوفاء، بيروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۶، ص ۵۹.

۲. أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، الغيبة، الطبعة الثانية، مكتبة بصيرتي، قم، ۱۴۰۸ ق. ص ۲۰.

۳. تاريخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲؛ و با مختصر اختلاف: البداية والنهاية، ج ۱۰، صص ۱۹۷-۱۹۸؛

بی گمان هیچ روز سختی بر من نمی گذرد مگر آن که بر تو همان روز در آسایش و رفاه می گذرد تا آن که همگی رهسپار روزی شویم که پایداری ندارد و تبهکاران در آن روز در زیان اند.

پیشوایان حق بنابر آموزه های قرآن کریم و راه و رسم پیامبر اکرم هرگز با ستم و ستمگران همراه نشدند و موضع سازش ناپذیرانه خود را حفظ کردند و پرچم حرمت یاری ستمگر و همکاری در ستم را بر بلندای قله شرافت انسانی و عزت ایمانی برافراشتند.

حرمت یاری ستمگر و همکاری در ستم

براساس آموزه های قرآن کریم و راه و رسم پیامبر اکرم و مشی پیشوایان حق و تعالیم آنان یاری ستمگر در ستمگری تحریم شده و نزدیکی به ستمگران و حاکمان جور منع شده و همکاری با آنان در عملکردهای ستمگرانه شان ممنوع شده است، مگر آن که نزدیکی به چنین حکومت هایی به منظور دستیابی به امکانی برای مبارزه و مقابله با ستم و حرکتی برای امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن [یا حفظ حدود] باشد،^۱ به طوری که اصل کیفیت استخدام وسیله زیر پا گذاشته

مرکز تحقیقات حقوقی و حقوق اساسی

باقر شریف القرشی، *حیة الامام موسی بن جعفر (ع)*، الطبعة الثانية، مطبعة الآداب فی النجف الاشرف، ۱۳۹۰ ق. ج ۲، ص ۵۰۰.

۱. ر.ک: أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد، *المقنعة*، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق. ص ۵۸۹؛ أبو القاسم علی بن الحسین الموسوی (الشريف المرتضى)، *رسائل الشريف المرتضى*، تقديم و اشراف احمد الحسينی، اعداد مهدی الرجائی، مؤسسة النور للمطبوعات، بیروت، ج ۲، صص ۸۹ - ۹۷؛ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، *النهاية فی مجرد الفقه والفتاوى*، با ترجمه فارسی، به کوشش محمدتقی دانش پزوه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ ش. ج ۱، ص ۳۵۸؛ عبد العزيز بن البراج الطرابلسی، *المهذب*، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ ق. ج ۱، ص ۳۴۶؛ نجم الدین أبو القاسم جعفر بن الحسن (المحقق الحلی)، *شرايع الاسلام*، المكتبة العلمية الاسلامية، طهران، ۱۳۷۷ ق. ص ۹۷؛ *همو*، *المختصر النافع فی فقه الامامية*، مؤسسة البعثة، طهران، ۱۴۰۲ ق. ص ۱۱۷؛ الحسن بن یوسف بن المطهر (العلامة الحلی)، *تبصرة المتعلمين*، تحقيق محمد هادی البوسفی الغروی، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامی، ۱۴۱۱ ق. ص ۹۴؛ *همو*،

نشود. شیخ انصاری، فقیه برجسته شیعه، در این باره چنین فتوا می‌دهد: «یاری ستمگران بنا بر ادله اربعه (کتاب و سنت و عقل و اجماع) حرام و از گناهان کبیره است.»^۱ و شیخ محمد حسن نجفی، عالم گرانقدر شیعه، حرمت یاری ستمگران را بدیهی دانسته و معتقد است این امر از ضروریاتی است که از ذکر آیات و روایات بی‌نیاز است.^۲ و فتوای امام خمینی در این باره چنین

قواعد الاحکام، چاپ سنگی، تهران، ص ۴۵؛ زین‌الدین بن علی بن احمد العاملی (الشهید الثاني)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، مكتبة طباطبائی، انتشارات جهان، ج ۱، ص ۳۰۹؛ جمال‌الدین الفاضل المقداد بن عبدالله السیوری، کنز‌العرفان فی فقه القرآن، علّق علیه محمدباقر شریف‌زاده، و اشرف علی تصحیحه و اخراج احادیثه محمدباقر البهودی، الطبعة الاولى، المكتبة المرتضوية، طهران، ۱۳۸۴ ق. ج ۲، صص ۱۱ - ۱۲؛ احمد بن محمد الشهير بالمقدّس الارdebیلی، زیادة البیان فی احکام القرآن، المكتبة المرتضوية، طهران، ص ۳۹۹؛ یوسف بن احمد البحرانی، العدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، حَقَّقَهُ و علّق علیه محمدتقی الايروانی، الطبعة الثانية، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۱۸، ص ۱۳۴؛ محمد جوادالحسینی العاملی، مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامه، مؤسسه آل البيت، ج ۴، ص ۶۰؛ محمدحسن النجفی، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، تحقیق عباس القوجانی، دارالکتب الاسلامیه، طهران، ۱۳۹۲ - ۱۳۹۸ ق. ج ۲۲، ص ۱۵۶؛ مرتضی بن محمد امین الدزفولی الانصاری، المکاسب، الطبعة الثانية، مطبعة اطلاعات، تبریز، ۱۳۷۵ ق. ص ۵۴؛ الامام روح‌الله الموسوی الخمينی، المکاسب المعرّمة، مع تذييلات المجتبی الطهرانی، مطبعة مهر، قم، ۱۳۸۱ ق. ج ۲، ص ۹۳؛ همو، تحریرالوسیلة، الطبعة الثانية، مطبعة الآداب، النجف الاشرف، ۱۳۹۰ ق. افست، ج ۱، ص ۴۹۷؛ السید علی الطباطبائی، ریاض‌المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۴ ق. ج ۱، ص ۵۰۴.

عالمان و فقیهان شیعه همکارى با حکومت جائز و ولایت از قتل جائز را حرام می‌دانند و اجازه نمی‌دهند کسی در حکومت ستمگران با وارد شدن در شغل و مقامی آنان را یاری کند، اما اگر با شروطی خاص بتوان بدین ترتیب برای نجات ستم‌دیدگان قیام کرد و با ستم مبارزه نمود، نه تنها حرام نیست بلکه به فتوای بعضی از عالمان و فقیهان مستحب و به فتوای برخی دیگر واجب است.

۱. «مُعَوَّنَةُ الظَّالِمِينَ فِي ظُلْمِهِمْ حَرَامٌ بِالْأَدِلَّةِ وَ هُوَ مِنَ الْكَبَائِرِ.» المکاسب، ص ۵۴.

۲. «بَلْ هُوَ مِنَ الصَّرُورِيَّاتِ الْمُسْتَغْنِيَةِ عَنْ ذِكْرِ مَا يَدُلُّ عَلَيْهَا مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ الْأَجْمَاعَاتِ.»

است: «یاری ستمگر در ستمش بی تردید و خالی از اشکال حرام است»^۱
 شاخصه آیات الهی در حرمت یاری ستمگر و همکاری در ستم این آیه نورانی است:

﴿وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾^۲

و به ستم پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید و در برابر خداوند سروری ندارید، و یاری نیز نخواهید یافت.

خدای متعال با صریح ترین بیان و محکم ترین موضع، عدم مداهنه با ستمگران و نفی تکیه بر آنان را اعلام کرده و حرمت یاری ستمگران در ستمگری شان را ابلاغ فرموده است. این آیه بیانگر یکی از امتهات دستورالعمل های اجتماعی - سیاسی اسلام است که خداوند همه مسلمانان را از «رکون» به ستمگران نهی کرده و چنین عملی را عین فرورفتن در آتش قهر الهی و داخل شدن در عذاب ابدی معرفی نموده است. «رکون» از ماده «رکن» به معنی ستون و دیوارهایی است که ساختمان یا اشیا دیگر را بر سر پا می دارد و آنگاه به معنی اعتماد و تکیه کردن به چیزی به کار رفته است، و نیز معنی گرایش و تمایل و بستگی و دوستی و همکاری یافته است. اما در اصل آنچه در معنای «رکون» وجود دارد «اتکا» و اعتماد است که در همه این استعمال ها نهفته است.^۳ بنابراین خدای متعال به صراحت از تمایل و تکیه و وابستگی به ستمگران و همکاری با آنان پرهیز داده و نهی نموده است و بی گمان تکیه به ستمگران و همکاری با آنان، تأیید و تقویت ایشان و موجب کم رنگ شدن و از بین رفتن زشتی ستم و برانگیختن و تشویق نمودن به ستم پیشگی است.

براساس همین جهت گیری کتاب الهی است که سیره سازش ناپذیری با ستم و عدم اتکا به

۱. «مَعُونَةُ الظَّالِمِ فِي ظُلْمِهِ مُحَرَّمَةٌ بِلَا إِشْكَالٍ». المکاسب المحرمة، ج ۲، ص ۹۳.

۲. قرآن، هود / ۱۱۳.

۳. ر.ک: معجم مقایس اللغة، ج ۲، صص ۴۳۰ - ۴۳۱: تفسیر البیان، ج ۶، ص ۷۸: المفردات، ص ۲۰۳: تفسیر مجمع البیان، ج ۳، صص ۱۹۹ - ۲۰۰: لسان العرب، ج ۵، ص ۳۰۵: شمس الدین أبو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، کتاب الکبائر، دارالقلم، بیروت، ص ۱۱۱: الحقائق الناضرة، ج ۱۸، ص ۱۱۸.

ستمگران شکل گرفته است، زیرا مقصد آن است که در بستر عدالت همه جانبه زمینه عبودیت الله فراهم شود و این امر جز با نفی روابط و مناسبات ستمگرانه و اثبات روابط و مناسبات حق مدارانه تحقق نمی یابد. در منطق قرآن کریم نمی توان به ریسمان بندگی الله چنگ زد مگر آنکه ابتدا به طاغوت کفر ورزید^۱ و بر سر پیمان الهی ایستاد^۲ و مداهنه ای ننمود.

در منطق قرآن، حرمت یاری ستمگر و همکاری در ستم تا به آنجاست که مؤمن حق ندارد با مراجعه به حاکمان ستمگر و داوری خواستن از طاغوت^۳ طلب حق نماید؛ و این امر با ایمان به خدا و کتاب آسمانی ناسازگار معرفی شده است:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا. ۲ ﴾

آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده اند [و با این همه] می خواهند داوری میان خود را به نزد طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند، و شیطان می خواهد آنان را به گمراهی دور و درازی دراندازد.

در این آیه از کار کسانی که گمان می کنند به پیامبر آخرین و کتاب های پیشین ایمان دارند و داوری

۱. ﴿ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى. ﴾ (پس هرکس که به طاغوت

کفر ورزد، و به خداوند ایمان آورد، به راستی که به دستاویزی استوار دست زده است). قرآن، بقره / ۲۵۶.

۲. ﴿ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ

مُسْتَقِيمٌ. ﴾ (آیا ای آدمیان با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید، که این راهی راست است). قرآن،

یس / ۶۰ - ۶۱.

۳. از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در معنای طاغوت چنین آمده است: «كُلُّ مَنْ يُتَحَاكَمُ إِلَيْهِ

مِمَّنْ يَخْتَكُمُ بَعْدَ الْحَقِّ» (هرکس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند طاغوت است). تفسیر

مجمع البیان، ج ۲، ص ۶۶.

۴. قرآن، نساء / ۶۰.

به نزد طاغوت می‌برند اظهار شگفتی شده است،^۱ زیرا آن ایمان و این داوری بردن با هم جمع نمی‌شوند. چگونه می‌شود کسی مدعی ایمان باشد و اهل سازش و همکاری با طاغوت و حاکمان ستمگر؟ حال آن‌که خداوند فرمان داده است که به طاغوت کفر ورزیده شود. در مقبوله^۲ عمر بن حنظله^۳ آمده است که گوید از امام صادق (ع) پرسیدم دو نفر از دوستانمان [مراد شیعیان است] در مورد وام یا میراثی نزاع دارند و برای رسیدگی نزد سلطان و قاضیان وقت به محاکمه می‌روند، آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود:

«مَنْ تَخَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَخَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ، وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُلْخًا، وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ: لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ، وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَخَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾»^۴،^۵
هرکه در دعاوی حق یا دعاوی ناحق به آنان مراجعه کند، در حقیقت به «طاغوت»

۱. تفسیر التبیان، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲. «مقبوله» حدیثی است که محدثان و فقیهان بدون توجه به صحت یا عدم صحت سند آن، مضمون آن را پذیرفته و طبق آن عمل کرده باشند.

۳. ابوصخر عمر بن حنظله از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و از راویان موثق و مورد اعتماد است، چنان‌که بزرگان اصحاب مانند زراره، هشام بن سالم، عبدالله بن بکیر، عبدالله بن مسکان، صفوان بن یحیی و دیگران از وی روایت کرده‌اند. ر.ک: أبوجعفر احمد بن أبی عبدالله البرقی، کتاب الرجال، تصحیح السید کاظم الموسوی المیاموی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش. صص ۱۱ و ۱۷؛ أبوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، رجال الطوسی، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، الطبعة الاولى، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ ق. ص ۲۵۲؛ محمد بن علی الغروی الحائری الاردبیلی، جامع الرواة، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۱، صص ۶۳۳ - ۶۳۴؛ السید أبو القاسم الخوئی، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۱۳، صص ۲۷ - ۳۱.

۴. قرآن، نساء / ۶۰.

۵. الکافی، ج ۱، ص ۶۷، ج ۷، ص ۴۱۲؛ أبوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، تهذیب الاحکام، حققه و علّق علیه السید حسن الخراسان، دارالکتب الاسلامیة، طهران، ۱۳۹۰ ق. ج ۶، ص ۲۱۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۴.

مراجعه کرده باشد، و هرچه را به حکم آنان بگیرد، هرچند حقّ مسلم او باشد، چنان است که مال حرامی را می‌گیرد، زیرا آن را به حکم «طاغوت» گرفته است، در صورتی که خداوند فرمان داده است که به او کافر باشند، خدای متعال فرموده است: «می‌خواهند داورِ میان خود را به نزد طاغوت ببرند، با آن‌که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند».

موضوع حرمت یاری ستمگر و همکاری در ستم در دین تا بدین پایه است و حضرت صادق (ع) به صراحت موضع سازش‌ناپذیر دین را در رویارویی با مقامات اجرایی و قضایی دستگاه جور بیان فرموده و به‌طور کلی دادخواهی از قدرت‌های ناروا و ستمگر را حرام اعلام نموده است. امام خمینی درباره این حدیث شریف فرموده است:

«همان‌طور که از صدر و ذیل این روایت، و استشهاد امام (ع) به آیه شریفه به‌دست می‌آید موضوع سؤال، حکم کلی بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است ... حضرت از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا، چه اجرایی و چه قضایی، نهی می‌فرمایند. دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آن‌ها هستند رجوع کنند؛ هرچند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته‌اند یا خانه‌اش را غارت کرده‌اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی‌تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هرگاه در چنین مواردی به آن‌ها رجوع کرد به «طاغوت» یعنی قدرت‌های ناروا روی آورده است، و در صورتی که به‌وسیله این قدرت‌ها و دستگاه‌های ناروا به حقوق مسلم خویش نایل آمد «فَأَلَمَّا يَأْخُذْ سُخْرًا وَإِنْ كَانَ خَفًا ثَابِتًا لَهُ» به «حرام» دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.^۱

پیامبر ختمی مرتبت و اوصیای آن حضرت در بیانات و مواضع گوناگون این سازش‌ناپذیری را تبیین کرده‌اند. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

۱. امام روح‌الله موسوی خمینی، ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر

«مَا قَرَّبَ عَبْدٌ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا تَبَاعَدَ مِنَ اللَّهِ»^۱

هیچ بنده‌ای به سلطان [ستمگری] نزدیک نشد جز آن‌که از خداوند دور شد.

پیامبر اکرم (ص) به شدت از نزدیک شدن به درگاه حاکمان ستمگر و قدرت‌های جائز پرهیز داده و فرموده است:

«إِيَّاكُمْ وَأَبْوَابَ السُّلْطَانِ وَخَوَاشِيَهَا فَإِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنْ أَبْوَابِ السُّلْطَانِ وَخَوَاشِيهَا أَبْعَدُكُمْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى»^۲

بپرهیزید از این‌که کارگزار و یا کارمند سلطان (دستگاه ستم) باشید، زیرا نزدیک‌ترین شما به درگاه سلطان و خواشی او دورترین شما از خدای متعال است.

آن حضرت با فضیلت‌ترین پیروان خود را آن‌کس معرفی کرده است که به درگاه سلطانی [ستمگر] نزدیک هم نشود.^۳ آن‌که با خشم خدا رضایت ستمگران را جلب می‌کند، آن‌که با سازش با جائران کسب اعتبار می‌کند، آن‌که با همکاری یا ظالمان زشتی ستمگری را می‌کاهد، آن‌که با یاری آنان به حق پشت می‌کند، به حقیقت اسلام پشت کرده است، چنان‌که در حدیث نبوی آمده است:

«مَنْ أَرْضَى سُلْطَانًا يَسْخَطُ اللَّهُ خَرَجَ عَنْ دِينِ الْإِسْلَامِ»^۴

۱. فضل الله بن علی الحسینی الراوندی، ترتیب نوادر الراوندی، مؤسسة البلاغ، بیروت، ص ۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۲؛ ابن سخن بلند بدین شکل نیز روایت شده است: «مَا اقْتَرَبَ عَبْدٌ مِنْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ إِلَّا تَبَاعَدَ مِنَ اللَّهِ» ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۷؛ أعلام الدین، ص ۴۰۹ [بدون «جائِر»]؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۳۰؛ المکاسب، ص ۵۴؛ و همچنین آمده است: «مَا ارْتَدَا زَجَلٌ مِنْ سُلْطَانٍ قُرْبًا إِلَّا ارْتَدَا مِنَ اللَّهِ بُعْدًا» تنبیه الغافلین، ص ۱۹۵.

۲. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۷؛ أعلام الدین، ص ۴۰۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۳۰؛ المکاسب، ص ۵۴.

۳. «أَفْضَلُ التَّابِعِينَ مَنْ أُمِّي مَنْ لَا يَقْرُبُ أَبْوَابَ السُّلْطَانِ» ترتیب نوادر الراوندی، ص ۲۷.

۴. الکافی، ج ۵، ص ۶۳؛ و قریب به همین: تحف العقول، ص ۴۰؛ ترتیب نوادر الراوندی، ص ۲۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۶۱۷؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۶۴؛ فیض القدر، ج ۶، ص ۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۳.

هرکه سلطانی [ستمگر] را به چیزی که مایه خشم خداوند است خشنود کند از دین اسلام بیرون رفته است.

«مَنْ مَشَى إِلَى الظَّالِمِ لِيُعِينَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ»^۱
 هرکه به سوی ستمگری رود تا یاری اش کند و بداند که او ستمگر است بی گمان از اسلام بیرون رفته است.

رسول خدا (ص) کسانی را که آسیای ستم با کمک و همکاری آنان می گردد به سخت ترین عقوبت ها وعده داده و چنین فرموده است:

«مَنْ تَوَلَّى خُصُومَةَ ظَالِمٍ أَوْ أَعَانَ عَلَيْهَا، ثُمَّ نَزَلَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ قَالَ لَهُ: أَبَشِّرْ بِلَعْنَةِ اللَّهِ وَنَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ [وَقَالَ:] مَنْ دَلَّ جَائِرًا عَلَى جَوْرٍ كَانَ قَرِينًا هَامَانًا فِي جَهَنَّمَ»^۲

هرکه در محکمه ای متصدی دفاع از ستمگری شود یا او را در ستمش یاری کند، آن گاه که فرشته مرگ بر او فرود آید به او گوید: بشارت باد تو را به لعنت خدا و آتش دوزخ و آن بد جایگاهی است. [و حضرت فرمود:] هرکه ستمگری را به ستمی رهنمون شود، در دوزخ همنشین هامان خواهد بود.

پیام آور عدالت هرگونه مدافعه با ستم و ستمگران را حتی در کم ترین صورت آن محکوم کرده و فرموده است:

۱. تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۵۴؛ كنز العمال، ج ۶، ص ۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۳۱؛
 المكاسب، ص ۵۴؛ المكاسب المحترمة، ج ۲، ص ۹۵؛ و قریب به همین: محمد بن علی بن عثمان
 الكراجکی، كنز الفوائد، تحقیق عبد الله نعمة، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۱، ص ۳۵۱؛ ربيع الابرار،
 ج ۳، ص ۵۰۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۵.
 ۲. امالی الصدوق، ص ۳۴۷؛ بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۹۳؛ و نیز رك: ثواب الاعمال و
 عقاب الاعمال، ص ۳۲۹؛ أعلام الدین، ص ۴۱۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، صص ۱۳۱ - ۱۳۳؛ المكاسب
 المحترمة، ج ۲، ص ۹۴.

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ: أَيُّنَ الظَّالِمَةِ وَأَعْوَانُ الظَّالِمَةِ! مَنْ لَاقَى لَهُمْ دَوَاءً، أَوْ رَبَطَ لَهُمْ كَيْسًا، أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَدَةً، أَحْشَرُوهُ مَعَهُمْ»^۱

چون روز قیامت شود، منادی ندا دهد: کجایند ستمگران و یاوران آنان، و آن کسان که برای ایشان دواتی لایق کرده‌اند، یا سرکیسه‌ای را برای آنان ریسمان بسته‌اند، یا یک بار قلمی را برایشان به دوات زده‌اند؟ همه را با آنان [یکجا] محشور کنید.

بقای ستم و قدرت ستمگر در یاری و همکاری‌هایی است که با دستگاه ستم می‌شود. از این رو پیشوایان حق در مبارزه با ستم و ستمگران، یاری و همکاری با آنان را تحریم می‌کردند و با پیش گرفتن مواضع سلبی و منفی زمینه سقوط آنان را فراهم می‌نمودند. پیشوایان حق تماس با ستمگران و همکاری با آنان و گام برداشتن در جهت رفع نیازهای آنان و حتی شکایت بردن به آنان و نگاه کردنشان را ممنوع می‌ساختند تا زمینه نابودی سیاسی دستگاه ستم را فراهم نمایند. سلیمان جعفری^۲ گوید به حضرت رضا (ع) عرض کردم نظر شما درباره عملکردهای حکومت ستم (قدرت حاکم) چیست؟ فرمود:

«يَا سُلَيْمَانُ! الدُّخُولُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَالْعَوْنُ لَهُمْ وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ عَدِيلُ الْكُفْرِ وَالنَّظَرُ إِلَيْهِمْ عَلَى الْعُمَدِ مِنَ الْكُتُبِ النَّبِيِّ يُسْتَحَقُّ بِهِ النَّارُ»^۳

۱. ترتیب نوادر الراوندی، ص ۲۵: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۲۳: المکاسب المحترمة، ج ۲، ص ۹۹: و قریب به همین: ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۷: ربیع الابرار، ج ۳، ص ۵۰۴: تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۵۴: جامع الاخبار، ص ۱۸۱: أهلام الدین، ص ۴۰۸: وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۳۰: العداوة الناصرة، ج ۱۸، ص ۱۲۰: المکاسب، ص ۵۴.
۲. سلیمان بن جعفر بن ابراهیم جعفری از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام و از راویان ثقة است. رک: أبو العباس احمد بن علی بن العباس النجاشی، رجال النجاشی، تحقیق السید موسی الشبیری الزنجانی، الطبعة الاولى، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق. صص ۱۸۲ - ۱۸۳: معجم رجال الحديث، ج ۸، صص ۲۳۸ - ۲۴۱: محمد تقی التستری، قاموس الرجال، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ - ۱۴۲۴ ق. ج ۵، صص ۲۴۵ - ۲۴۷.
۳. أبو النضر محمد بن مسعود بن عباس السُّلَمی السمرقندی المعروف بالعباشی، تفسیر العتباتی، تحقیق هاشم الرسولی المحلاتی، المكتبة العلمية الاسلامية، طهران، ج ۱، ص ۲۳۸: وسائل الشیعة،

ای سلیمان! وارد شدن در عملکردهای آنان و یاری کردنشان و تلاش در تأمین نیازهای ایشان به معنای کفر است، و نگرستن به آنان نیز از گناهان کبیره‌ای است که انسان را اهل آتش می‌سازد.

ملاحظه می‌شود که یاری ستمگر و هکاری در ستم تا چه میزان مخرب شمرده شده است که پیشوایان حق این‌گونه از آن تعبیر کرده‌اند و تا این اندازه مرزبندی نموده‌اند. از امیرمؤمنان علی (ع) در این باره چنین روایت شده است:

«الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ لَهُ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ»^۱

ستمکار و یاری‌کننده او و آن‌که به ستم راضی است، هر سه در ستم شریکند.

سازش نکردن با ستمگران و مبارزه منفی با آنان تا بدانجاست که امام صادق (ع) به یونس بن یعقوب^۲ فرمود:

«لَا تُعْنَهُمْ عَلَى بِنَاءِ مَسْجِدٍ»^۳
آنان را در ساختن مسجد [هم] یاری نکن.

اگر همکاری و یاری به همین میزان هم در جهت تحکیم پایه‌های قدرت ستمگر باشد، تحریم شده است، زیرا خداوند همه کارهای ناشایست و ناروا را حرام کرده است و ناشایسته‌ترین

ج ۱۲، ص ۱۳۸؛ السید هاشم بن سلیمان الحسینی البحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ج ۱، ص ۳۶۵؛ المکاسب، ص ۵۵؛ المکاسب المحترمة، ج ۲، ص ۱۰۴.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۰۷ [شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٍ]؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۲۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، صص ۱۲۵ - ۱۲۶ [شُرَكَاءُ ثَلَاثٍ]؛ المکاسب المحترمة، ج ۲، ص ۹۳.
۲. از شخصیت‌های برجسته و از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام و از راویان ثقه است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۴۴۶؛ معجم رجال‌الحديث، ج ۲۰، صص ۲۲۸ - ۲۳۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، صص ۱۸۹ - ۱۹۴.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۸؛ المحجّة البیضاء، ج ۳، ص ۲۷۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، صص ۱۳۰ - ۱۳۱؛ العداائق الناضرة، ج ۱۸، صص ۱۱۹ - ۱۲۰؛ المکاسب، ص ۵۴.

ناشایستی‌ها و نارواترین ناروایی‌ها حاکمیت پیشوایان ستمگر است که منشأ همه نارواها و ناشایستی‌ها است، چنان‌که این حقیقت در بیان رسای عبد صالح، امام موسی بن جعفر (ع) آمده است. محمد بن منصور گوید از عبد صالح درباره این سخن خدای عزوجل پرسیدم که فرموده است: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ﴾^۱ (بگو همانا پروردگارم ناشایستی‌ها را، چه آشکار باشد و چه پنهان، حرام کرده است). آن حضرت گفت:

«إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ؛ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ، وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ، وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ، وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَئِمَّةُ الْحَقِّ»^۲

همانا قرآن دارای ظاهری است و باطنی؛ و همه آنچه را که خداوند در قرآن حرام کرده ظاهر قرآن است، و باطن آن پیشوایان ستمگرند؛ و همه آنچه را که خدای متعال در قرآن حلال کرده ظاهر قرآن است، و باطن آن پیشوایان حق‌اند.

بنابراین در منطق پیشوایان دین مصداق اتم و اکمل فواحش، یعنی آنچه فوق‌العاده زشت و ناپسند و ناشایست است،^۳ پیشوایان ستمگرند؛ و یاری آنان در ستمگری‌شان به همان میزان ناشایست و پلشت است. نقل شده است که مردی به نزد سُفیان ثوری^۴ رفت و گفت خیاطی

۱. قرآن، اعراف / ۳۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۳. نک: المفردات، صص ۳۷۳ - ۳۷۴.

۴. او ابو عبد الله سُفیان بن سعید بن مسروق ثوری از بنی ثور بن عبد مناة از مُضر است. اهل سنت او را از زهاد عصر دانسته و پیشوای حدیثش خوانده و یکی از ائمه مجتهدان دانسته‌اند. در سال ۹۷ هجری در کوفه زاده شد. منصور عباسی خواهان آن شد که منصب قضا را بپذیرد اما تن به چنین کاری نداد و در سال ۱۴۴ از کوفه خارج شد و در مکه و مدینه مسکن گزید. آن‌گاه مهدی عباسی خواهان او شد که تن نداد و بگریخت و به بصره درآمد و در سال ۱۶۱ هجری درحالی که مخفی بود درگذشت و شبانه دفن گردید. برخی گفته‌اند که در زهد تدلیس می‌کرد و چنان نبود که می‌نمود. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۶، صص ۳۷۱ - ۳۷۴؛ ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قُتیبَة الدینوری، المعارف، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۷ ق. صص ۲۷۸ - ۲۷۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۶، صص ۲۵۶ - ۲۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۹، صص ۱۵۱ - ۱۷۴؛ شمس الدین

هستم که برای سلطان لباس می‌دوزم، آیا با این کار از یاوران ستمگران شمرده می‌شوم؟ پاسخ داد: خیر! یاوران ستمگران کسانی‌اند که به تو نخ و سوزن می‌فروشند، تو خود از ستمگرانی!^۱ حقیقت آن است که اگر با دستگاه ستم همکاری نشود و ستمگران با توجیهات گوناگون یاری نشوند، ستم نخواهد پایید و اساس بیداد درهم ریخت. عُبَّه بن بِشیر آسَدی^۲ که از شیعیان بود گوید نزد امام باقر (ع) رفتم و عرض کردم که من در میان قبیله خود از جایگاه بلند و ویژه‌ای برخوردارم و سرپرست قبیله ما مرده است و افراد قبیله می‌خواهند مرا به جای او برگزینند، نظر شما در این باره چیست؟ امام (ع) پس از آن که تفاخر او به حسب و نسبش را مورد مذمت شدید قرار داد و یادآور شد که در اسلام ملاک همه فضیلت‌ها ایمان و تقواست، فرمود:

«إِنْ كُنْتَ تَكْرَهُ الْجَنَّةَ وَ تُبْغِضُهَا فَتَعْرِفْ عَلَى قَوْمِكَ، يَأْخُذُ سُلْطَانُ جَائِرٍ بِأَمْرِ مُسْلِمٍ يَسْفِكُ دَمَهُ فَتُشْرِكُهُمْ فِي دَمِهِ، وَ عَسَى أَنْ لَا تَنَالَ مِنْ دُنْيَاهُمْ شَيْئًا.»^۳

اگر از بهشت بدت می‌آید و آن را دشمن می‌داری، سرپرستی قبیله‌ات را بپذیر که در این صورت چون سلطان ستمگری خون مسلمانی را بریزد تو در خونس شریک خواهی بود و چه‌بسا که از دنیایشان هم چیزی به تو نرسد.

پیشوایان حق به پیروانشان اجازه نمی‌دادند که با توجیهات گوناگون به یاری ستمگران دست

أبو العباس احمد بن محمد بن خلکان، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، تحقيق احسان عباس، دار الثقافة، بيروت، ج ۲، صص ۳۸۶-۳۹۱؛ شمس‌الدین أبو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي، تذكرة الحفاظ، تصحيح عبدالرحمن بن يحيى المعلمي، دار الكتب العلمية، بيروت، ج ۱، صص ۲۰۳-۲۰۷؛ تهذيب التهذيب، ج ۴، صص ۹۹-۱۰۲؛ الكنى واللقاب، ج ۲، صص ۱۳۳-۱۳۴.

۱. كتاب الكبائر، ص ۱۱۲؛ و شبیه به همین از قول ابن مبارک نقل شده است. ر.ک: احياء العلوم، ج ۲، ص ۱۵.

۲. از اصحاب امام سجّاد و امام باقر و امام صادق عليهم السلام است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۱، صص ۱۵۰-۱۵۲؛ قاموس الرجال، ج ۷، صص ۲۱۵-۲۱۶.

۳. أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، صححه و علق عليه و قدّم له حسن المصطفوي، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸. صص ۲۰۳-۲۰۴.

بزنند و چرخ آسیای ستم را بچرخانند. عبدالله بن ابی یعفور^۱ از یاران گرانقدر امام صادق (ع) گوید نزد امام بودم که مردی از یاران ما داخل شد و به امام (ع) عرض کرد: خداوند امور شما را اصلاح کند، گاهی یکی از ما گرفتار فقر و تنگدستی می‌شود و در این حال او را برای کار ساختمان یا نهرسازی و یا جاده‌سازی [برای حکومت] دعوت می‌کنند، آیا شما اجازه می‌دهید؟ امام (ع) فرمود:

«مَا أُجِبْتُ أَنِّي عَقَدْتُ لَهُمْ عُقْدَةً أَوْ وَكَّيْتُ لَهُمْ وَكَاءً وَإِنْ لِي مَا بَيْنَ لَابَيْتَيْهَا، لَا مَدَّةَ بِقَلَمٍ؛ إِنَّ أَعْوَانَ الظَّلَمَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سَرَادِقٍ مِنَ النَّارِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَ الْعِبَادِ»^۲

من دوست ندارم برای آنان ریسمانی گره زنم و یا سرکیسه‌ای را ببندم و اگر از این سر شهر تا آن سر آن را به من بدهند با آنان همکاری نمی‌کنم و به اندازه نوشتن سر قلمی نیز کاری برایشان انجام نمی‌دهم. بی‌گمان یاوران ستمگران روز قیامت در سراپرده‌ای از آتش خواهند بود تا این‌که خداوند در میان بندگان حکم کند.

با سازش مردمان نسبت به ستمگران است که آنان بقا می‌یابند و به ستمگری خویش ادامه می‌دهند و اهل حق محروم، محبوس و مقتول می‌شوند. امام صادق (ع) با صراحت تمام این امر را بازگو کرده است:

«لَوْ لَا أَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ وَجَدُوا مَنْ يَكْتُمُ لَهُمْ وَ يَجْبِي لَهُمُ الْفَيْءَ وَ يُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَ يَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَّا سَلَبُونَا حَقَّنَا؛ وَ لَوْ تَرَكَهُمْ النَّاسُ وَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا وَجَدُوا شَيْئًا إِلَّا مَا وَقَعَ فِي أَيْدِيهِمْ»^۳

اگر بنی‌امیه کسانی را نمی‌یافتند که منشی آنان شوند و خراج برای آنان جمع‌آوری

۱. وی از شخصیت‌های برجسته و از خواص اصحاب امام صادق (ع) و از راویان ثقه است. رک: رجال النجاشی، ص ۲۱۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۰، صص ۹۶-۱۰۳؛ قاموس الرجال، ج ۶، صص ۲۳۸-۲۴۴.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۱؛ المحجة البيضاء، ج ۳، صص ۲۵۵-۲۵۶.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۱۰۶؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۱؛ المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۲۵۴.

کنند و از آنان دفاع کنند و به جماعت آنان حاضر شوند، نمی توانستند حق [مشروع] ما را سلب کنند؛ و اگر مردم آنان را ترک می کردند، جز بر آنچه در تیول ایشان بود دسترسی پیدا نمی کردند.

بر مبنای همین مبارزه منفی بود که پیشوایان حق، کم ترین همکاری با دستگاه ستم را تحریم می کردند. زیاد بن ابی سلمه^۱ گوید خدمت امام کاظم (ع) رسیدم. به من فرمود: «ای زیاد تو برای حکومت ستمگر کار می کنی؟» عرض کردم: «آری.» فرمود: «برای چه؟» گفتم: «من مردی بخشنده و دست و دلبازم و نمی توانم آن را ترک کنم، و عیالوار هم هستم که باید زندگی آنان را بگردانم و چون پشتوانه مالی ندارم ناچارم برای آنان کار کنم.» امام (ع) فرمود:

«يَا زَيْدًا! لَإِنْ أَشْطَطَ مِنْ خَالِي فَأَتَقَطَّعَ قِطْعَةً قِطْعَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا أَوْ أَطَا بَسَاطَ أَخِيهِمْ (رَجُلٍ مِنْهُمْ).»^۲

ای زیاد! اگر از پرتگاهی بلند فروافتم و تکه تکه گردم نزد من محبوب تر است تا برای آنان کاری انجام دهم و یا بر بساط یکی از آنان پای گذارم.

در منطق دین و سیره معصومین جای هیچ گونه سازش با ستمگران وجود ندارد و کم ترین اقدامی که موجب تحکیم ستم و بقای آن شود، نفی شده است. امام سجّاد (ع) در پرهیز از نزدیکی به ستمگرام و یاری آنان فرموده است:

«وَإِيَّاكُمْ وَصُحْبَةَ الْعَاصِينَ، وَ مَعُونَةَ الظَّالِمِينَ، وَ مُجَاوَزَةَ الْفَاسِقِينَ. إِحْذَرُوا فِتْنَتَهُمْ وَ تَبَاعَدُوا مِنْ سَاحَتِهِمْ.»^۳

پرهیز از همنشینی گنهکاران و یاری ستمگران و همسایگی فاسقان. از فتنه آنان برحذر باشید و از آستانشان دوری گزینید.

۱. از اصحاب امام کاظم (ع) است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۰۳؛ قاموس الرجال،

ج ۴، ص ۴۹۴.

۲. الکافی، ج ۵، صص ۱۰۹ - ۱۱۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۳؛ المحجة البيضاء، ج ۳،

ص ۲۵۸.

۳. تحف العقول، ص ۱۸۲.

ابو حامد غزالی پس از آن که اقسام همکاری با دستگاه ستم را مطرح می‌کند، به موضوع نزدیکی عالمان به آستان ستمگران اشاره می‌کند و می‌نویسد چون زُهری^۱ به دستگاه خلافت نزدیک شد، یکی از برادران دینی اش^۲ نامه‌ای به او نوشت و هشدارش داد و چنین گفت:

«اتَّخَذُواكَ قُطْبًا تَدُورُ عَلَيْكَ رَحَى ظَلَمِهِمْ وَ جَسَّحَ يَغْتَبِزُونَ عَلَيْكَ إِلَى بَلَائِهِمْ وَ سُلْمًا

۱. محمد بن مسلم بن عبیدالله مشهور به ابن شهاب زُهری یکی از مشهورترین فقیهان و محدثان و از بزرگان تابعین در مدینه است. وی ده نفر از صحابه را ملاقات کرد و گروهی از بزرگان حدیث از جمله مالک ابن انس و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری از او روایت کرده‌اند. مالک بن انس گفته است که نخستین کسی که علم حدیث را تدوین کرد زُهری بود. شیخ طوسی وی را در ذیل اصحاب امام سجّاد (ع) یاد کرده و او را دشمن اهل بیت خوانده است. صاحب روضات الجنّات نتیجه تحقیقات خود را بر این می‌داند که ابن شهاب زُهری در اواخر حیات خود در نتیجه پذیرش هدایت‌های امام سجّاد (ع) در سلک عالمان شیعه درآمده و از ارادتمندان اهل بیت شده است. درگذشت وی را به سال ۱۲۴ هجری نوشته‌اند. ر.ک: أبو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری، تاریخ الکبیر، شرح و تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، الطبعة الاولى، دارالقلم، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۱، صص ۲۲۰ - ۲۲۱؛ المعارف، ص ۲۶۷؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، صص ۳۶۰ - ۳۸۱؛ صفة الصفوة، ج ۲، صص ۱۳۶ - ۱۳۹؛ وفيات الاخیان، ج ۴، صص ۱۷۱ - ۱۷۹؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۳، صص ۲۲۷ - ۲۴۳؛ شمس الدین أبو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، سیر أعلام النبلاء، اشرف علی تحقیق الكتاب و خرج احادیثه شعيب الأرناؤوط، الطبعة الثامنة، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ج ۵، صص ۳۲۶ - ۳۵۰؛ تاریخ الذهبی، ج ۸، صص ۲۲۷ - ۲۴۹؛ البداية والنهاية، ج ۹، صص ۳۷۲ - ۳۷۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، صص ۳۹۵ - ۳۹۹؛ جمال الدین أبوالمحسن یوسف بن تَقَری بَرْدی الاتابکی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، وزارة الثقافة والارشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة للتألیف والترجمة والطباعة والنشر، القاهرة، ۱۳۸۳ ق. ج ۱، صص ۲۹۴ - ۲۹۵؛ محمدباقر الخوانساری، روضات الجنّات فی احوال العلماء والسادات، الطبعة الاولى، الدار الاسلامیة، بیروت، ۱۴۱۱ ق. ج ۷، صص ۲۳۰ - ۲۳۷.

۲. بنابر آنچه ابن شعبه حرّانی در تحف العقول، آورده مشخص است که برادر دینی یاد شده، کسی جز امام سجّاد (ع) نیست که زُهری را در نامه خویش نصیحت نموده و از این که خدمتگزار ستمگران باشد نهی کرده است. ر.ک: تمام نامه آن حضرت در تحف العقول، صص ۱۹۸ - ۲۰۰.

يُضَعَّدُونَ فِيهِ إِلَى ضَلَالِهِمْ»^۱

تو را قطب آسیای ستم خویش کرده‌اند تا ستمشان بر محور تو بچرخد و تو را پلی ساخته‌اند تا از روی آن بگذرند و به هدف‌های نامشروع خود نایل شوند و تو را نردبانی قرار داده‌اند که به وسیله آن به بام گمراهی و تبهکاری خود برآیند.

بنابراین در تربیت معصومین جایی برای یاری ستمگران و توجیه ستمگری آنان وجود ندارد و آن‌که پذیرای این تربیت باشد، هرگز گامی در مسیر ستمگران برنمی‌دارد. پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

«سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أَمْرَاءُ يَكْذِبُونَ وَ يَظْلِمُونَ، فَمَنْ صَدَّقَهُمْ بِكَذِبِهِمْ وَ أَعَانَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ فَلَيْسَ مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُ وَ لَمْ يُرِدْ عَلَيَّ الْحَوْضُ»^۲

پس از من حاکمانی خواهند بود که دروغ می‌گویند و ستم می‌کنند، پس هر که آنان را در دروغشان تأیید و در ستمشان یاری کند، از من نیست و من را با او نسبتی نیست و بر من کنار حوض [کوثر] وارد نخواهد شد.

آنان که در مقام تأیید و یاری ستمگران برمی‌آیند، از درگاه حق بریده و از آستان پیامبر رانده شده‌اند و نسبتی با حق و پیام‌آور حق ندارند. بر مبنای این تعالیم و سیره معصومین مبارزه‌ای راستین شکل گرفت و آنان که خود را به دنیا فروخته بودند، از همکاری با ستمگران خودداری می‌کردند و حتی کسانی را که به طبقه حاکم و دستگاه ستم نزدیک می‌شدند سخت سرزنش می‌کردند و به آنان می‌تاختند، چنان‌که وقتی اسماعیل بن ابراهیم آسدی معروف به ابن علیه که از عالمان مشهور بود، منصب قضاوت را در دستگاه هارون الرشید پذیرفت، ابن مبارک با سرودن اشعاری او را ملامت کرد و به او تاخت و چنین گفت:

يَضْطَّادُ أَمْوَالَ الْمَسَاكِينِ
بِحِيلَةٍ تَذْهَبُ بِالْدِّينِ
كُنْتَ دَوَاءَ لِلْمَجَانِينِ

يَا جَاعِلَ الْعِلْمِ لَهُ بَازِيَا
إِخْتَلَتْ لِلدُّنْيَا وَ لَدَاتِهَا
فَصِرْتَ مَجْنُونًا بِهَا بَعْدَ مَا

۱. ۱. حیات‌العلوم، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. همان، ص ۱۳۱.

أَيْنَ رَوَايَاتِكَ فِيمَا مَضَى
أَيْنَ رَوَايَاتِكَ فِي سَرْدِهَا
عَنْ ابْنِ عَوْنٍ وَ ابْنِ سِيرِينَ
فِي تَرْكِ أَبْوَابِ السَّلَاطِينِ
زَلَّ حِمَاؤُ الْعِلْمِ فِي الطَّيْنِ^۱
إِنْ قُلْتَ أَكْرَهْتَ فَذَا بَاطِلٌ

ای آنکه علم و دانش را وسیلهٔ ربودن اموال مسکینان قرار داده‌ای.

تو برای رسیدن به دنیا و لذت‌های آن دست به دامن نیرنگ شده‌ای که دین برانداز است.

تو پس از آنکه داروی درد دیوانگان و فریفتگان [دنیا] بودی، اکنون خود دیوانه و فریفته [دنیا] شده‌ای.

چه شد آن روایاتی که پیش از این از ابن عون و ابن سیرین نقل می‌کردی؟
کجا رفت آن روایاتی که در دوری گزیدن از درگاه سلاطین و نکوهش نزدیک شدن به
آستان آنان نقل می‌کردی؟

اگر بگویی که مرا به این کار اجبار کرده‌اند، باید گفت: خردانش در گل فرو رفته است!

البته حکومت‌های خودکامه و ستمگر برای فریب دادن مردمان و در مداهنه افکندن آنان نسبت به اعمال خودکامانه و ستمگرانه و مشرکانهٔ خود در پوشش دین و آموزش‌های دینی عمل می‌کنند، به نحوی که مردمان نتوانند خودکامگی و ستمگری و شرک‌ورزی آنان را درست تشخیص دهند. کاری می‌کنند که در شناخت مصادیق شرک و ظلم و استبداد درمانند. مردمان را در این سمت تربیت می‌کنند که «مؤمن به الله» باشند ولی «کافر به طاغوت» نباشند. پیشوایان حق در آموزش‌های خود تلاش می‌کردند که این ترفند را رسوا کنند و یاران و پیروان خود را به گونه‌ای تربیت کنند که «کفر به طاغوت» و «ایمان به الله» هر دو را واجد باشند و قادر به تشخیص مصادیق شرک و ظلم و استبداد در هر لباسی باشند. امام صادق (ع) در این باره چنین رهنمود داده است:

«إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَطْلَقُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُطْلِقُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِ لَمْ يَعْرِفُوهُ»^۲

۱. تهذیب‌التهذیب، ج ۱، صص ۲۴۲ - ۲۴۳.

۲. الکافی، ج ۲، صص ۴۱۵ - ۴۱۶.

بنی‌امیه راه فراگرفتن ایمان را برای مردم باز گذاشتند ولی راه فراگرفتن شرک را بستند تا اگر مردم را به شرک کشانند، مردم شرک را نشناسند.

بنی‌امیه با آموزش آن‌چه چهره آنان را به مردمان معرفی نمی‌کرد و آنان را به عنوان مصادیق بارز شرک و بت به مردمان نمی‌شناساند مخالفتی نداشتند و آن را ترویج و تبلیغ می‌کردند. آن بخش از معارف دینی که برای خودکامگان و ستمگران تهدیدکننده نبود تدریس می‌شد و آن معارفی که زمامداران ستمگر را به عنوان مصادیق بت و پیروی از آنان را به منزله بت پرستی آموزش می‌داد ممنوع بود. آنان اجازه نمی‌دادند مردمان دریابند که بت و بت پرستی محدود به دوره‌ای خاص و صورت‌های مرسوم در گذشته نیست و آنان که به ناحق حکومت می‌کنند و خودکامگی و ستمگری می‌نمایند نیز مصداق بت هستند و آنان که اطاعتشان می‌کنند به نوعی بت می‌پرستند. علامه مجلسی در این باره می‌نویسد: «آیات شرک در قرآن ظاهرش درباره بت‌های نمایان است، و باطن آن آیات درباره خلفای جور است، آنان که با پیشوایان حق شریک شدند و جای آنان را گرفتند».^۱ وی در توضیح این مطلب آورده است که خداوند قرآن را تنها برای مردمان عصر پیامبر و کسانی که در هنگام بیان آیات حضور داشتند نفرستاده است، بلکه قرآن کتابی است برای همه مردمان تا پایان جهان، بنابراین آیات قرآن جبری و تطبیق داشته و آن‌چه در مورد داستانی یا واقعه‌ای نازل شده بر مانند آن‌ها نیز جاری و ساری است.^۲ از این‌رو تعبیر شرک و بت پرستی محدود و منحصر به همان شکل رایج در عصر پیامبر نیست و بت پرستی بر مردمانی که اطاعت پیشوایان حق را ترک کردند و با عدول از ادله عقلی و نقلی و به سبب پیروی از هواهای نفسانی و زیر پا گذاشتن نصوص و دلایل آشکار از پیشوایان ستمگر تبعیت کردند و ستمگری را پر و بال دادند نیز صادق است.^۳

این‌گونه فهمیدن دین برای حکومت خودکامگان و ستمگران خطرناک بوده است و جباران و مستبدان در پی ترویج دینی بوده‌اند که مغایرتی با خودکامگی و ستمگری آنان نداشته باشد،

۱. «إِنَّ آيَاتِ الشِّرْكِ ظَاهِرُهَا فِي الْأَصْنَامِ الظَّاهِرَةِ وَبَاطِنُهَا فِي خُلَفَاءِ الْجَوْرِ الَّذِينَ أَشْرَكُوا مَعَ أَيْمَةِ الْحَقِّ

و نَصَبُوا مَكَانَهُمْ». بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۹۶.

۲. بحارالانوار، ج ۴۸، صص ۹۶ - ۹۷.

۳. ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۹۷.

بلکه بدان اعمال و رفتار خود را توجیه کنند، درحالی که بخش مهمی از مباحث توحید، شناسایی شرک و مصادیق آن است و به بیان رسول خدا (ص):

«أَلَا وَ إِنَّ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رِيَّةً فَأَطَاعَهُ وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَصَاهُ»^۱

بدانید که عاقل ترین مردمان، بنده ای است که پروردگار خود را بشناسد و پیروی او کند و دشمن خود را بشناسد و نافرمانی او کند.

پیشوایان حق چنین معرفت دینی را ترویج می کردند و در هر فرصت و موقعیتی مصادیق شرک را مشخص می کردند و مقابله خود را با حکومت ستمگر اعلام می نمودند و همکاری با آنان را در هر صورت و شکلی که باشد حرام می دانستند و یاران خود را از تکیه کردن و گرویدن به آنان منع و مبارزه منفی و سلبی با آنان را توصیه می کردند. به عنوان نمونه، این موضع در گفتگوی امام کاظم (ع) با صفوان بن مهران^۲، از یاران آن حضرت، به خوبی آشکار می شود. امام (ع) به وی فرمود: «ای صفوان همه چیز تو پسندیده است جز یک چیز». صفوان گوید: «عرض کردم، فدایت شوم، آن چیست؟» فرمود: «کرایه دادن شترها به این مرد (هارون)». عرض کردم: «به خدا سوگند آن ها را از روی خودخواهی و خوشگذرانی کرایه نداده ام، بلکه برای این راه (راه مکه) کرایه داده ام و خودم هم دنبال شتران نمی روم، بلکه غلامانم را مأمور این کار می کنم». حضرت فرمود: «ای صفوان، آیا پرداخت کرایهات برعهده آنان است؟» عرض کردم: «آری، فدایت شوم». فرمود: «آیا دوست داری زنده بمانند تا کرایه تو را بازپس دهند؟» عرض کردم: «آری». فرمود:

«فَمَنْ أَحَبَّ بَقَائَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارَ»^۳

هرکس بقای آنان را دوست داشته باشد از ایشان است و هرکس از آنان باشد

۱. اعلام الدین، ص ۳۳۷؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۹.

۲. صفوان بن مهران معروف به صفوان الجمال از اصحاب گرانقدر امام صادق (ع) و از راویان ثقه است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۱۹۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، صص ۱۲۱ - ۱۲۳؛ قاموس الرجال، ج ۵، صص ۵۰۲ - ۵۰۴.

۳. رجال الکشی، ص ۴۴۱؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۹۱؛ الحقائق الناضرة، ج ۱۸، صص ۱۹۹ - ۱۲۰؛ المکاسب، ص ۵۵؛ المکاسب المحترمة، ج ۲، صص ۱۰۲ - ۱۰۳.

در آتش رود.

موضع پیشوایان حق در قبال همکاری با ستمگران چنین بوده است و اگر گاهی به برخی از یاران خود اجازه می‌دادند مشاغلی در دستگاه حکومت داشته باشند، اقدامی در جهت مبارزه با ستمگران بود. پیشوایان حق کسانی را در این امور می‌گماردند که می‌دانستند در آن اوضاع سخت و فضای وحشت و خفقان می‌توانند حافظ دین و جبهه حق باشند و توطئه‌های حکومت علیه علویان را به اطلاع آنان برسانند، چنان‌که نقش علی بن یقطین^۱ در دستگاه هارون این‌گونه بود؛ و به همین سبب زمانی که به امام (ع) نوشت که قلبم از کارهای سلطان تنگ شده است، خداوند مرافدایت گرداند، اگر اجازه می‌دهی از این کار کناره‌گیری کنم، امام (ع) در پاسخ او نوشت: «لَا إِذْنَ لَكَ الْمَخْرَجَ مِنْ عَمَلِهِمْ، وَ اتَّقِ اللَّهَ» (اجازه نمی‌دهم از کارت کناره‌گیری کنی، از خدا پروا پیشه کن).^۲

هنگامی که امام (ع) به عراق آمد، علی بن یقطین مجدداً فشارها و ناراحتی‌های روحی خود را با حضرت در میان گذاشت و تقاضا کرد که امام (ع) اجازه ترک شغل و موقعیتی را که داشت بدهد، اما آن حضرت موافقت نکرد و فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءَ مَعَ أَوْلِيَاءِ الظُّلْمَةِ لَيُدْفَعَ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَ أَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ».^۳

ای علی، خدای متعال را در دستگاه‌های ستم‌یاوران و دوستانی است که خداوند به وسیله آنان از دوستان خویش دفاع می‌کند و تو از جمله آنان.

۱. از اصحاب گرانقدر امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است که نزد امام کاظم (ع) جایگاهی

ویژه داشت. ر.ک: رجال البرقی، ص ۴۸؛ رجال النجاشی، ص ۲۷۳؛ تقی‌الدین الحسن بن علی بن داود الحلّی، کتاب الرجال، تصحیح السید کاظم الموسوی المیاموی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش. صص ۲۵۳-۲۵۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۲، صص ۲۲۷-۲۴۰؛ قاموس الرجال، ج ۷، صص ۶۰۸-۶۲۰.

۲. أبو العباس عبدالله بن جعفر الحمیری القسّی، قرب الاسناد، مکتبه نینوی الحدیثه، طهران.

ص ۱۲۶.

۳. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۳۸۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۲۳۰.

همچنین محمد بن اسماعیل بن بزغ که از بزرگان شیعه و از یاران برجسته امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بود، همین نقش را حکومت بنی عباس داشت، چنانکه حضرت رضا (ع) به او فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى بِأَبْوَابِ الظَّالِمِينَ مَنْ نَوَّرَهُ اللَّهُ لَهُ الْبُرْهَانُ وَ مَكَّنَ لَهُ فِي الْبِلَادِ لِيُدْفَعَ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ يُصْلِحَ اللَّهُ بِهِمْ [بِه] أُمُورَ الْمُسْلِمِينَ، إِلَيْهِمْ مَلَجَأُ الْمُؤْمِنِ مِنَ الضَّرِّ، وَإِلَيْهِمْ يَفْزَعُ ذُو الْحَاجَةِ مِنْ شِيعَتِنَا، وَ بِهِمْ يُؤْمِنُ اللَّهُ رَوْعَةُ الْمُؤْمِنِ فِي دَارِ الظُّلْمَةِ»^۱

خداوند در دربار ستمگران بندگان دارد که به وسیله آنان برهان خویش را آشکار می سازد و آنان را در مملکت قدرت می بخشد تا به وسیله آنان دوستان و یاران خود را [از ستم] نگاه دارد، و به دست آنان امور مسلمانان را اصلاح کند. آنان در خطرهای پناه اهل ایمانند و گرفتاران و نیازمندان از شیعیان ما به آنان رو می آورند؛ و به وسیله آنان خداوند مؤمنان را از هوای ستمگران در دیار تاریکی ایمنی می بخشد.

بنابراین با رعایت اصول و تحت شروطی خاص می توان از پایگاه دشمن علیه دشمن استفاده کرد و به اقامه حق و دفع باطل دست یازید. امام خمینی در رساله عملیه خویش می فرماید: «اگر ورود بعضی علمای اعلام در دستگاه ظلمه موجب شود که از مفسده ها و منکراتی جلوگیری شود، واجب است تصدی آن امر، مگر آنکه مفسده احمی در آن باشد، مثل آنکه تصدی آن ها باعث سستی عقاید مردم شود یا سلب اعتماد آن ها به علما گردد، در این صورت جایز نیست»^۲

پس چنانچه آن شروط تأمین نشود و حق حفظ نگردد و نتوان با ستم و ستمگران مقابله کرد، اصل عقلایی استفاده از پایگاه دشمن برای اقامه حق و دفع باطل منتفی است و جای هیچ توجیهی نیست. امام خمینی در این باره می فرماید: «اگر بنا باشد به واسطه ورود یک فقیه در دستگاه ظلمه بساط ظلم رواج پیدا کند و اسلام لکه دار گردد، نباید وارد شد، هرچند او را بکشند؛

۱. نک: رجال النجاشی، صص ۲۳۳ - ۲۳۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۹۶؛ قاموس الرجال،

ج ۹، صص ۱۱۱ - ۱۱۵.

۲. امام روح الله موسوی خمینی، رساله توضیح المسائل، چاپ هفتم، سازمان چاپ و انتشارات

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰ ش. ص ۳۹۹، مسأله ۲۷۹۷؛ و نیز ر.ک: تعهیر الوسیله، ج ۱، ص ۴۷۲، مسأله ۱۲.

و هیچ عذری از او پذیرفته نیست، مگر این که معلوم شود ورود او در آن دستگاه روی پایه و اساس عقلایی بوده است، مثل علی بن یقطین که معلوم است برای چه وارد شده است.^۱

این گونه جهت گیری در موضوع حرمت یاری ستمگر و همکاری در ستم از آن روست که صلاح و فساد اجتماعی به شدت تابع زمامداری و مدیریت اجتماعی است و تا زمانی که سازش با ستم و ستمگران شایع باشد چشم داشتن به اصلاحات اجتماعی، امیدی واهی است؛ و پیشوایان حق در جهت اصلاحات اجتماعی به تربیت پیروانی اهتمام داشتند که اصل عدم مدهانه در زندگی شان جای داشته باشد و به راه و رسم آنان تأسی نمایند؛ و البته آن همه استواری ایشان در حق و سازش ناپذیری شان از آن رو بود که با نفس خویش سازشی نداشتند و باب سازش با نفس را به کلی مسدود کرده بودند.

ریشه و اساس مدهانه

اساس همه سازش ها در کلیه عرصه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در یک سازش است و آن مدهانه با خویش است. تا انسان با خود سازش نکند و حق را در درون خود نادیده نگیرد، در کارزارهای بیرونی سازش نخواهد کرد. همه کجی ها و ناراستی ها از این جا برمی خیزد. از امیرمؤمنان علی (ع) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ ذَاهَنَ نَفْسَهُ هَجَمَتْ بِهِ عَلَى الْمَعَاصِي»^۲

هر که با خودش مدهانه کند [و با خواهش های نفسانی اش سازش نماید] همه نافرمانی ها به او هجوم آورد.

پس برای جلوگیری از فروافتادن در دام نافرمانی ها از حق راهی جز سازش ننمودن با خواهش های نفسانی نیست و جلوگیری از تباهی ها و ستمگری ها از این جا آغاز می شود. پیشوای موحدان، علی (ع) بر این امر تأکید کرده و فرموده است:

۱. ولایت فقیه (حکومت اسلامی)، ص ۱۳۵.

۲. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۳۱.

«لَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتُدْهِتُوا، وَلَا تُدْهِتُوا فِي الْحَقِّ فَتُخْسِرُوا»^۱

به نفستان اجازه ندهید که شما را در مداهنه بیندازد، و در حق مداهنه نکنید که زیان می بینید.

چنانچه انسان در این معرکه سازش کند، در همه معرکه ها به سازش کشیده می شود. به تعبیر امیر بیان، علی (ع):

«لَا تُرَخِّصُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَتُدْهِبَ بِكُمْ الرُّخْصُ فِيهَا مَذَاهِبَ الظُّلْمَةِ، وَلَا تُدْهِتُوا فِيهِمْ بِكُمْ الْإِذْهَانُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ»^۲

به نفستان میدان مدهید که این میدان دادن ها شما را به راه ستمگران ببرد، و مداهنه مکنید که مداهنه کردن شما را بر معصیت درآورد.

در درون انسان میل به مداهنه هست، بدین معنا که مرتبه ای از مراتب نفسانیت آدمی کارش «تسویل»^۳ و «تزیین» است، همان که او را «نفس مسوله» خوانده اند، و این مرتبه از نفس است که زمینه ساز «مداهنه» است، و با زمینه چینی اوست که شیطان نقش تسویل خود را بازی می کند و آدمی را به هر کجا که بخواهد می کشاند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾^۴

بی گمان کسانی که پس از آنکه [راه] هدایت بر آنان روشن شد، به آن پشت کردند [و به گذشته برگشتند]، شیطان آن را در نظرشان آراست و به آرزوهای دور و درازشان

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۵؛ زین الدین بن علی بن احمد العاملی (الشهید الثاني)، منیه المرید فی آداب المفید والمستفید، اعداد السید احمد الحسینی، مجمع الذخائر الاسلامیه، قم، ۱۴۰۲ ق. ص ۵۲؛ المحجّة البیضاء، ج ۱، ص ۱۲۷؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۴.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۳. راغب اصفهانی می نویسد: «تسویل به معنی تزیین و جلوه دادن نفس است آنچه را که بر آن حریص است و تصویر نمودن قبح و زشتی به صورت حسن و خوبی است.» المفردات، ص ۲۴۹.

۴. قرآن، محمد / ۲۵.

انداخت.

نفس مسؤله زشتی را زیبایی، بدی را خوبی، ناپاکی را پاکی، کجی را راستی و تباهگری را اصلاحگری می‌نمایاند و آدمی را در دام معصیتکاری و ستمگری فرو می‌برد، چنان‌که قرآن کریم در ماجرای برادران یوسف و خیانتی که به پدر و برادر خویش کردند، ریشه را در خیانتی معرفی می‌کند که آنان ابتدا به خود روا داشتند و اسیر تسویلات نفس خویش گشتند.

﴿ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً ۱﴾

[یعقوب] گفت: بلکه این امر زشت را نفستان در نظر شما زیبا جلوه داده است.

این دشمن‌ترین دشمن‌ها^۲ که در درون انسان خانه دارد با انسان چنین می‌کند، و طبع دشمن دشمنی است، تعدی و تجاوزگری است؛ و آنچه این نفسانیت با آدمی می‌کند، بالاترین تجاوزگری است، زیرا حریم مقاومت و ایستادگی آدمی را می‌شکند و انسان را به مداهنه و سازشگری می‌کشاند. پیشوای آزادگان، علی (ع) فرمود:

«إِنَّمَا سُمِّيَ الْعَدُوُّ عَدُوًّا لِأَنَّهُ يُعَدُّ عَلَيْكَ، فَمَنْ ذَاهَنَكَ فِي مَعَايِكَ فَهُوَ الْعَدُوُّ.»^۳

بی‌گمان دشمن را از آن‌رو دشمن نامیده‌اند که او بر تو تعدی و تجاوز می‌کند، پس هر که در عیب‌های تو راه سازش ببیند [و زشت تو را زیبا بنماید] همان دشمن است.

اگر سازشکاری درونی معالجه شود و راه مداهنه با نفس بسته گردد، انسان در معرکه‌های بیرونی

۱. قرآن، یوسف / ۱۸.

۲. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ.» (دشمن‌ترین دشمنانت نفس [آماره] توست که میان دو پهلویت است). أبوالمعالی عبداللّه بن محمد میانجی همدانی ملقب به عین‌القضاء، تمهیدات، با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عسیران، چاپ دوم، کتابخانه منوچهری، ص ۱۴؛ تنبیه‌الخواطر، ج ۱، ص ۵۹؛ المستطرف، ج ۱، ص ۳۰۳؛ عوالی‌اللالی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۳. غررالحکم، ج ۱، ص ۲۶۷.

تن به مدهانه نمی دهد. آنچه از مدهانه در صحنه های اجتماعی روی می نماید، ریشه در صحنه ای درونی دارد و نشانه ای است از سازش با نفسانیت خود و تن دادن به کشش ها و خواسته های پست آن. امیرمؤمنان علی (ع) در تعبیری زیبا و راهگشا فرموده است:

«مَنْ سَامَحَ نَفْسَهُ فِيمَا يُحِبُّ أَتَعَبَتْهُ فِيمَا يَكْرَهُ»^۱

هر که با نفس خویش مسامحه روا دارد و آن را در چیزی که دوست دارد رها سازد، او را در چیزی که دوست ندارد به رنج دراندازد.

در زندگی آدمی، آنچه از رنج و دردسر و گرفتاری نمود می یابد، ریشه در مدهانه ای دارد، چنان که در روز نهروان وقتی امیرمؤمنان علی (ع) به کشتگان خوارج گذشت فرمود:

«بُؤْسًا لَكُمْ، لَقَدْ ضَرَكُم مِّنْ غَرِّكُمْ. [فَقِيلَ لَهُ مَنِ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ:] الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ وَفَسَحَتْ لَهُم بِالْمَعَاصِي وَوَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ فَأَقْتَحَمَتْ بِهِم النَّارَ»^۲

بدا به حال شما، آن که شما را فریفته گرداند زیانتان رساند. [او را گفتند ای امیرمؤمنان! که آنان را فریفت؟ فرمود:] شیطان گمراه کننده و نفس های به بدی فرمان دهنده؛ آنان را فریفته آرزوها ساخت و راه را برای نافرمانی شان پرداخت؛ به پیروز کردن شان وعده کرد و به آتششان درآورد.

انسان در مقابله با خواسته های تباه گامی به پس می گذارد و آنگاه ناچار می شود گام به گام عقب نشینی کند. در همه عرصه ها چنین است. مهم آن است که گام نخست را پس ننهد و اگر چنین شد با سرعت بازگشت کند و تدارک از دست رفته را نماید. از همین روست که قرآن کریم در چهار موضع پیروی از گام های شیطان را نهی می کند و می فرماید:

﴿ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ. ﴾^۳

۱. همان، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۳.

۳. قرآن، بقره / ۱۶۸ و ۲۰۸، انعام / ۱۴۲، نور / ۲۱.

گام‌های شیطان را پیروی نکنید.

«خُطُوات» جمع «خُطوة» است به معنای گام و قدم^۱، و خطوات شیطان آن گام‌هایی است که شیطان برای رسیدن به هدف خود و فریب دادن و اغوا نمودن مردمان برمی‌دارد. خداوند در این آیات، حقیقتی مهم را با بیانی ظریف و دقیق اعلام می‌دارد، و آن حقیقت این است که انحراف‌ها، کجی‌ها، تباه‌کاری‌ها و فرورفتن در اقسام سازش‌ها یک مرتبه سامان نمی‌یابد؛ جامعه یک مرتبه سقوط نمی‌کند، یک مرتبه دچار فروپاشی نمی‌شود، ناگهانی به انحراف و اعوجاج کشیده نمی‌گردد، این‌ها همه به تدریج و گام به گام است، و چون گام‌های انحراف طی شد، سقوط و فروپاشی قطعی است. به همین خاطر می‌فرماید از همان گام نخستین تن به سازش ندهید. پیروی از گام‌های شیطان از مداهنه با خویش آغاز می‌شود و اقسام سازش‌های باطل و ناروای اجتماعی از این جا سرچشمه می‌گیرد؛ و اگر بنا باشد باب مداهنه بسته شود باید سر این چشمه گرفته شود، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) در آغاز عهدنامه مالک‌اشتر این‌گونه می‌آموزد:

«وَأَمْرُهُ أَنْ يَكْسِرَ نَفْسَهُ مِنَ الشَّهَوَاتِ وَيَزْعَهَا عِنْدَ الْجَمْعَاتِ، فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَزَقَهُ اللَّهُ... فَأَمْلِكْ هَوَاكَ، وَشَعْ بِنَفْسِكَ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ»^۲

و او را می‌فرماید تا نفس خود را از پیروی خواسته‌های پست بازدارد، و هنگام سرکشی‌ها به فرمانش آرد که همانا نفس به بدی وامی‌دارد، جز آن‌که خدا رحمت آرد... پس هوای نفس خویش را در اختیار گیر، و بر نفس خود بخیل باش و زمام آن را در آن‌چه برایت روا نیست رها مگردان.

و همچنین به محمد بن ابی‌بکر، چون او را حکومت مصر داد، می‌فرماید:

«فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالَفَ عَلَى نَفْسِكَ»^۳

پس تو را سزد که با خواهش درون خویش به مخالفت برخیزی.

۱. لسان‌العرب، ج ۴، ص ۱۴۷.

۲. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۳. همان، نامه ۲۷.

آغاز و انجام همین جا است و تا این ریشه و اساس اصلاح نشود، جای دیگری به درستی اصلاح نخواهد شد. اگر پیامبر و پیروان او هرگز در حق سازش ننمودند، از این رو بود که هرگز با خود سازش نکردند؛ و قرآن اهل ایمان را می‌خواند که چنین باشند و گام گام شیطان را پیروی نکنند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ.»^۱

ای مؤمنان از گام‌های شیطان پیروی مکنید.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اصل عدم استرحام

«يَا عَلِيُّ، لَأَنْ أُدْخِلَ يَدِي فِي فَمِ الثَّيْنِ إِلَى الْمِرْفَقِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْأَلَ مَنْ لَمْ يَكُنْ
تُمَّ كَانَ»^۱

پیامبر (ص)

ای علی! اگر [ناچار شوم] دست خود را تا آرنج در دهان اژدها فروبرم، این عمل نزد
من خوش تر است از این که از کسی که چیزی نبوده و دارا شده است، چیزی را
درخواست کنم.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، من لا یحضره الفقیه، صححه و
علّق علیه علی اکبر الغفّاری، الطبعة الثانية، منشورات جماعة المدرّسين، قم، ۱۴۰۴ ق. ج ۴، ص ۳۷۳؛
همو، المواظف، ترجمة عزيز الله عطاردی، انتشارات مرتضوی، ص ۴۶؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۴۴؛
أبو جعفر محمد بن ادريس الحلّی، السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.
ج ۳، ص ۶۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۵۹.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جایگاه و اهمیت عدم استرحام

نفس استرحام از اموری است که در سیره اجتماعی رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) رعایت می شده و به هیچ وجه زیر پا گذاشته نمی شده است. آنان هرگز «استرحام» نمی کردند. «استرحام» یعنی ترحم طلبیدن، گردن کج کردن، التماس کردن و زاری نمودن در برابر مخلوق، و ناله زدن پیش خلق؛ خود را خرد کردن، ضعیف و زیون ساختن، و زیر پا گذاشتن آن شرافت و کرامت ذاتی انسان. اسلام آمده است به انسان شرافت بخشید، مردمان را از حضيض ذلت به اوج عزت راه برد، آدمیان را از خاک به افلاک رساند، و انسان مملکی را مملکوتی نماید؛ و طمی این طریق با عزت است و عدم استرحام در برابر مخلوق.

از همین روست که می بینیم پیشوایان حق در سخت ترین اوضاع و احوال نیز ضعف نشان ندادند و هرگز خود را زیون نساختند و جز از حضرت حق ترحم نطلبیدند؛ و به پیروان خود آموختند که چنین باشند. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

«عِزُّ الْمُؤْمِنِ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ»^۱

عزت مؤمن در بی نیازی [جستن] او از مردمان است.

این سخن بدان معنا نیست که انسان ها از یکدیگر بی نیازند و کسی را به کسی حاجتی نیست،^۲

۱. جامع الاخبار، ص ۱۰۰؛ و از امام جواد (ع) چنین روایت شده است: «عِزُّ الْمُؤْمِنِ غِنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ». مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۳۰؛ عباس بن محمد رضا القمی، الانوار البهیة فی تواریع الحجج الالهیة، تقدیم و تعلیق محمد کاظم الخراسانی (الشانه چی)، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۴ ق. ص ۲۲۱.

۲. از امام صادق (ع) نقل شده است: «إِنَّهُ لَا يَهْدُ لَكُمْ مِنَ النَّاسِ أَنْ أَحَدًا لَا يَسْتَعِينِي عَنِ النَّاسِ حَيَاتُهُ،

بلکه بدین معناست که در روابط و مناسبات اجتماعی و در خواسته‌ها و رفع نیازها، عزت انسان حفظ شود و تن به استرحام ندهد، چنان‌که پیام‌آور عزت و کرامت، رسول ختمی مرتبت فرمود:

«أَطْلُبُوا الْحَوَائِجَ بِعِزَّةِ الْأَنْفُسِ»^۱

خواسته‌های خود را با حفظ عزت نفس بخواهید.

نفی استرحام به معنای قطع رابطه با مردم و بریدن از جامعه و نفی ارتباط و معاشرت و داد و ستد نیست، که لازمه زندگی اجتماعی روابط متقابل و تعامل و داد و ستد است، ولی آنچه در این میان نباید مورد غفلت قرار گیرد و یا زیر پا گذاشته شود، حفظ حرمت و شرافت، و کرامت و عزت است. در آموزه‌های پیشوایان حق به این امر توجه داده شده است که دو احساس متقابل - به اعتبارهای مختلف - با هم جمع شود: «نیاز به مردم» و «بی‌نیازی از مردم». یعنی در روابط و مناسبات اجتماعی هم تعامل صورت گیرد و هم عزت زیر پا گذاشته نشود. از امام صادق (ع) نقل شده است که امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرمود:

«لِيَجْتَمِعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَالِاسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ. فَيَكُونَ افْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي لَبِنِ كَلَامِكَ وَحُسْنِ بَشْرِكَ، وَ يَكُونَ اسْتِغْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَ بَقَاءِ عِزِّكَ»^۲

باید در قلبت [دو احساس] نیازمندی به مردمان و بی‌نیازی از آنان را [با هم] گردآوری؛ نیازمندی است به آنان در خوش‌گویی و گشاده‌رویی است [جلوه‌گر] باشد، و بی‌نیازی‌ات از آنان در پاکی آبرو و بقای عزت باشد.

پیشوایان دین می‌آموزند که در حسن سیرت با مردمان چون نیازمند به آنان رفتار شود و در حفظ عزت چون بی‌نیاز از آنان؛ و آن‌جا که پای عزت و کرامت در میان است، انسان روحیه بی‌نیازی از

وَالنَّاسُ لَا يَدُّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ» (بی‌گمان کسی نیست که تا زنده است از مردم بی‌نیاز باشد و ناچار مردم باید با یکدیگر همکاری و همیاری داشته باشند). الکافی، ج ۲، ص ۶۳۵.

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۲، ص ۱۷۷؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۱۶۸؛ نهج السعادة، ج ۸، ص ۲۷۶؛ و از امیرمؤمنان علی (ع) بدین صورت نقل شده است: «أَطْلُبُوا الْحَاجَاتِ بِعِزَّةِ الْأَنْفُسِ». شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۹؛ تحف العقول، ص ۱۴۰؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۱۳.

مردمان را در خود تقویت کند و کم‌ترین خواسته و نیازش را نیز خود برطرف سازد. پیامبر اکرم (ص) در این باره چنین سفارش فرمود:

«اسْتَغْنُوا عَنِ النَّاسِ وَ لَوْ بِشَوْصِ السَّوَالِ»^۱

از مردمان بی‌نیازی جوید هرچند با ترک خواستن چوب مسواک.

بنابراین آن‌جا که نیاز جستن و درخواست نمودن به قیمت زیر پا گذاشتن حیثیت و شرافت انسانی و شکسته شدن عزت ایمانی است، بی‌نیازی نمودن سزاوار شخصیت انسانی و ایمانی است. علی (ع) برترین نمونه مدرسه نبوی در مقایسه‌ای لطیف فرموده است:

«سَاعَةٌ ذَلَّ لَا تَفِي بِعِزِّ الدَّهْرِ»^۲

ساعتی با ذلت زیستن و زبون بودن با عزت روزگار برابری نمی‌کند.

آن نمونه‌های والای زندگی متعالی به هیچ قیمتی استرحام و ذلت‌پذیری را مجاز نمی‌شمردند، چنان‌که زین‌العابدین (ع) فرموده است:

«مَا أَحْبَبُّ أَنْ لِي بِذَلِّ نَفْسِي حُمْزُ الْيَعْم»^۳

دوست ندارم با ذلت نفس خویش به بهترین نعمت‌ها (شتران سرخ‌مو) دست یابم.

پیشوایان حق با قول و فعل خود آموختند که گوهر کرامت و شرافت از هر هیچ گرانقدرتر است و حیثیت و عزت انسان ارزش والایی است که بدون آن زندگی انسانی میسر نیست و اگر آدمی به استرحام کشیده شود و عزت وجودی خود را زایل سازد، پذیرای همه کجی‌ها و ناراستی‌ها می‌شود؛ و آن‌چه که انسان را استرحام به دست می‌آورد، در برابر آن‌چه از گوهر شرافت و عزت خویش از دست می‌دهد قابل قیاس نیست. از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۱؛ وسائل‌الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۸.

۲. غررالحکم، ج ۱، ص ۳۹۴.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۹؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۳؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱۰.

«يُسِّسُ الْعَبْدُ عَبْدًا لَهُ رَغْبَةً تُذِلُّهُ»^۱

بد بنده‌ای است آن‌که او را تمایلی باشد که سبب خواری‌اش گردد.

انسان عاقل، فشار و سنگینی سختی و مشکلات را بر فشار و سنگینی خواری و منت دیگران ترجیح می‌دهد. گفته‌اند که وقتی سقراط حکیم پیاده می‌رفت در راهی، یکی وی را گفت: چند تن از ملوک و اشراف در تو اعتقاد دارند، چرا از کسی اسبی نخواهی تا پیاده نباید رفت؟! سقراط گفت: بار تن من بر پای سبک‌تر می‌آید که بار منت اسب دیگری بر گردن من.^۲ چرا آدمی پیش دیگران دست دراز کند و شرافت انسانی خود را زیر پا بگذارد؟ آیا سزاوار نیست که آدمی به کم بسازد ولی دست پیش دیگری دراز نکند و گوهر انسانی خود را به بهایی اندک بفروشد؟ امیرمؤمنان علی (ع) فرمود:

«التَّقَلُّلُ وَلَا التَّوَسُّلُ»^۳

به اندک ساختن و به این و آن نپرداختن.

با این روحیه است که انسان از تن دادن به پستی آزاد می‌شود و به کار خویش اهتمام می‌ورزد. مردمانی که سنگینی منت و نیازمندی به بیگانه را کمرشکن و گشنده نمی‌دانند، بوی آزادی و استقلال را نیز استشمام نخواهند کرد. تن دادن به سختی‌ها بر انسان آزاده سهل است و تن دادن به پستی‌ها عین مرگ است. آزاده مرگ را بر پستی استرحام ترجیح می‌دهد. چنان‌که پیشوای آزادگان علی (ع) فرموده است:

«الْمِئْيَةُ وَلَا الدَّنِيَّةُ»^۴

مردن و خواری نبردن.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۰: سفينة البحار، ج ۲، ص ۹۳.

۲. رضی‌الدین ابوجعفر محمد نیشابوری، مکارم اخلاق، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ ش. ص ۱۵۵.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶.

۴. تحف العقول، ص ۱۴۳: نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶.

آزاده، سختی شرافتمندانه را بر راحتی زبون‌ساز اختیار می‌کند و بدان افتخار می‌نماید. شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در داستانی این انتخاب با ارزش را به زیبایی تصویر می‌کند. می‌گوید اصمعی^۱ در راهی می‌رفت و متوجه شد که چاه‌کنی در چاه مشغول کار است و با آواز بلند با خود می‌گوید: ای نفس من تو را بسیار گرامی داشته‌ام و از کارهای پست دورت نگه داشته‌ام. اصمعی به او نهیب زد که این چه سخنی است! تو به پست‌ترین کارها (چاه‌کنی در میان نجاست‌ها) مشغولی و این چنین سخن می‌گویی؟ مگر پست‌تر از کار تو هم کاری هست؟ آن‌گاه مرد چاه‌کن به بیان عزت نفس خویش پرداخت که این کار صد بار از گردن خم کردن در مقابل مخلوق و استرحام نمودن بهتر است:

اصمعی می‌رفت در راهی سوار	دید گنّاسی شده مشغول کار
نفس را می‌گفت ای نفس نفیس	کسر دمت آزاد از کسار خسیس
هم تو را دایم گرامی داشتیم	هم برای نیک‌نامی داشتم
اصمعی گفتش تو باری این مگوی	این سخن این جا در آن مسکین مگوی
چون تو هستی در نجاست کارگر	آن چه باشد در جهان زین خوارتر
گفت باشد خوارتر افتادتم	بر در همچون تویی استادتم
هر که پیش خلق خدمتگر بود	کار من صد بار ازو بهتر بود
گرچه ره جز سر بریدن نبودم	گردن مسنت کشیدن نبودم ^۲

انسانی که کرامت ذاتی‌اش دفن نشده باشد، پذیرای سختی‌ها می‌شود، اما پذیرای منت غیر نمی‌شود، هر چند انسانی بدوی باشد و در عصر جاهلی زندگی کند. درباره ثابت بن اوس آزادی ملقب به شَنْقَرُی شاعر دوره طلوع و استقرار شعر جاهلی که حدود پانصد و ده میلادی در گذشته

۱. عبدالملک بن قریب بن عبدالملک بن اصمعی باهلی، لغوی معروف عرب متولد ۱۲۲ و متوفای ۲۱۶ هجری است که در فن لغت به گردآوری واژه‌های مخصوص به موضوعی واحد همت گماشت و کتاب‌های کوچک بسیاری در موضوع‌های گوناگون نگاشت. احمد امین، *صحیح الاسلام، الطبعة العاشرة*، دارالکتب العربی، بیروت، ج ۱، ص ۳۰۲؛ و در احوال او ر.ک: *تاریخ بغداد*، ج ۱۰، صص ۴۱۰ - ۴۲۰؛ *وفیات الاعیان*، ج ۳، صص ۱۷۰ - ۱۷۶؛ *تهذیب التهذیب*، ج ۶، صص ۳۶۸ - ۳۶۹.

۲. فریدالدین ابو حامد محمد بن ابی‌بکر (عطار نیشابوری)، *مصیبت‌نامه*، به اهتمام و تصحیح نورانی وصال، کتابفروشی زوّار، ۱۳۵۶ ش. ص ۵۱.

است نوشته‌اند به دلیل اهانتی که قومش بر او روا داشتند و عزّت نفسش را جریحه‌دار ساختند آنان را ترک کرد و سر در یادیه نهاد و مشهورترین قصیده خود را معروف به «لامیه العرب» سرود. شَنْقَرُی در این قصیده فرزند بیابان‌های بی‌آب و گیاه و رفیق درندگان و وحوش است. در عین حال مردی است با عزّت نفس و با روحی لطیف. چون قومش خواستند بر او ستم کنند و خوارش دارند، تحمل ستم و خواری نکرد و همنشینی با ددان را بر مَنّت نامردمان ترجیح داد. او زمین را در برابر مردم کریم‌النفس بس فراخ می‌یافت و در لامیه خود چنین سرود:

وَ فِي الْأَرْضِ مَنَآئِلٌ لِلْكَرِيمِ عَنِ الْأَذَى وَ فِيهَا لِمَنْ خَافَ الْقِلَى مُتَعَزِّلٌ

در زمین مکان‌هایی است که مرد کریم در آن‌جا از آزار در امان است.

و در آن‌جا برای کسانی که از کینه‌توزی بیمناکند عزلتگاهی است.

او با وجود آن‌که در شرایطی بس سخت قرار گرفت، اما کرامت و عزّتش مانع آن شد که آهی برآورد یا ناله‌ای سر دهد. او فرو خوردن مشقّت را بر ناگواری لقمه مَنّت ترجیح داد. او نه ناتوان و نازپرورده بود، و نه اهل نامردمی، بلکه بر سختی و گرسنگی بردبار بود و اهل شکیبایی؛ حتّی خوردن خاک بیابان را بر آن ترجیح می‌داد که آدمیزاده‌ای به او مددی رساند و بر او فخر بفروشد، زیرا او آزاده‌ای بود که به ستم و مَنّت گردن نمی‌نهاد:

أَوَيْمُ مِطَالِ الْجُوعِ حَتَّى أَمِيتَهُ وَ أَضْرِبُ عَنْهُ الذِّكْرَ صَفْحًا فَأَذْهَلُ
وَ أَشْتَفُّ تُرْبَ الْأَرْضِ كَيْ لَا يَرَى لَهُ عَلَيَّ مِنَ الطُّولِ امْرُؤٌ مُتَطَوِّلُ

خود را وامی‌دارم که گرسنگی را فراموش کنم تا بار دیگر یادش نکنم و به هنگام گرسنگی خاک زمین را می‌بلعم تا مرد صاحب‌کرمی مرا نبیند و دستگیری از مرا وظیفه خود به حساب آورد.^۱

انسان به فطرت خویش از حقارت بیزار است، فطرت آدمی با ذلّت و زبونی ناسازگار است. هر انسانی با رو کردن به حقیقت خویش که حقیقتی ملکوتی است، از استرحام گریزان است. نزد

۱. ر.ک: عبدالقادر بن عمر البغدادی، خزّانة الادب و لبّ لباب لسان العرب، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الاولى، مكتبة الخانجي، القاهرة، ۱۴۰۶ ق. ج ۹، صص ۱۹۰-۱۹۲؛ حتّا الفاخوری، تاریخ ادبیات زبان عربی، ترجمه عبدالمحمد آبتی، چاپ اوّل، انتشارات توس، صص ۵۲-۵۳.

چنین انسانی سختی و گرسنگی، بهتر از ننگ پذیرش خواری و زبونی است. به بیان علی (ع):

«الْجُوعُ خَيْرٌ مِنَ الْخُسُوعِ»^۱

گرسنگی بهتر از ذلت فروتنی [برای رسیدن به لقمه نانی] است.

«انسانیت انسان» امری است ملکوتی که با عجز و ضعف و زبونی منافات دارد. «خودی انسان» از سنخ حریت و کرامت و عزت است که با زبون‌سازی و منت‌پذیری ضعیف می‌شود؛ و پیامبر اکرم (ص) در راه و رسم خویش بر آن بود که آدمیان را از استرحام برهاند و به شأن انسانی و خودی حقیقی‌شان برساند.

راه و رسم پیامبر اکرم (ص)

رسول خدا (ص) در تمام دوران رسالت خود تلاش کرد تا صورت‌های مختلف استرحام را از روابط اجتماعی بزدايد و جامعه‌ای سربلند و ارجمند برپا سازد. آن حضرت به پیروان خود می‌آموخت که با سربلندی و ارجمندی زیست کنند و آنان را در این جهت تربیت می‌نمود. عالم ربّانی، احمد بن فهد حلّی، نقل کرده است که روزی پیامبر اکرم (ص) به اصحاب خود فرمود: «أَلَا تُبَايِعُونِي؟» (آیا با من مبايعت نمی‌کنید؟) گفتند: «ما با شما مبايعت کرده‌ایم.» فرمود: «تُبَايِعُونِي عَلَى أَنْ لَا تَسْأَلُوا النَّاسَ شَيْئًا.» (مبايعت کنید مرا در این که از مردمان چیزی خواهش نکنید). و پس از آن اگر از دست کسی تازیانه می‌افتاد، خود فرود می‌آمد و آن را برمی‌داشت و به کسی نمی‌گفت آن را به من ده.^۲ پیامبر اکرم (ص) با چنین آموزه‌هایی یاران و پیروان خود را از استرحام - با صورت‌های مختلف و مراتب گوناگونش - دور می‌ساخت و آنان را چنان هدایت می‌کرد که «خود» باشند و «محتاج غیر» نباشند و این‌گونه بود که عدم استرحام معنا می‌یافت. پیام‌آور عزّت، با نفی «بی‌خودی» و اثبات «خودی» مسلمانان را محکم ساخت و آنان را از استرحام در برابر غیرخدا پیراست و آن‌گاه آن حماسه‌باشکوه را در تاریخ بشر برافراشت. علامه اقبال لاهوری

۱. غررالحکم، ج ۱، ص ۷۱.

۲. احمد بن فهد الحلّی، هدّة الداعی و نجاج الساعی، صححه و علّق علیه احمد الموحّدی القمّی، دارالمرتضی، دارالکتاب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۷ ق. صص ۹۹ - ۱۰۰؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۱۰؛ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۵۸.

در منظومه «اسرار خودی و رموز بی خودی» به این حقیقت پرداخته است و می‌گوید اصل نظام عالم از «خودی» است و تسلسل حیات تعینات وجود بر استحکام خودی انحصار دارد.

پیکر هستی ز آثار خودی است هرچه می‌بینی ز اسرار خودی است^۱

نظر علامه اقبال لاهوری بر این است که «خودی» از «خواهش» و «احتیاج» ضعیف می‌شود. او اصل درد مسلمانان را در ضعیف شدن «خودی» ایشان می‌داند و آنان را به «خود» فرامی‌خواند و از «خواهش» و «مَنّت‌پذیر خوان غیر بودن» و از اقسام «استرحام» پرهیز می‌دهد و به ارجمندی و سربلندی در سایه سیره نبوی دعوت می‌کند:^۲

ای فراهم کرده از شیران خراج	گشته‌ای رو به مزاج از احتیاج
خستگی‌های تسو از ناداری است	اصل درد تو همین بیماری است
می‌رباید رفعت از فکر بلند	می‌کشد شمع خیال ارجمند
از خم هستی می‌گلفام گیر	نسقد خود از کسبۀ ایام گیر
خود فرود آ از شتر مثل عُمر ^۳	الحذر از مَنّت غسیر الحذر
تا به کی در یوزۀ منصب کنی	صورت طفلان زنی مرکب کنی
فطرتی کسو بر فلک بندد نظر	پست می‌گردد ز احسان دگر
از سؤال افلاس گردد خوارتر	از گدایی گدیه‌گر ^۴ نادرتر
از سؤال آشفته اجزای خودی	بسی تجلی نخل سینیای خودی
مشت خاک خویش را از هم می‌پاش	مثل مه رزق خود از پهلوی تراش
گرچه باشی تنگ روز و تنگ‌بخت	در ره سبیل بلا افکنده رخت

۱. کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۱؛ و نیز ر.ک: صص ۱۲ - ۱۰۴ که بحث «خودی» و «بی خودی» کاملاً

تبیین شده است.

۲. همان، صص ۱۸ - ۱۹.

۳. در این جا علامه اقبال به آن داستان اشاره می‌فرماید که فاروقی سوار شتر بود و تازیانه‌اش به زمین افتاد. دیگران خواستند آن را بردارند و به دستش بدهند ولی او قبول نکرد و زیر بار مَنّت خدمت دیگران نرفت و خود پیاده شد و تازیانه خود را برداشت. مؤمنان اسلام کوشش داشتند حتی المقدور محتاج دیگران نباشند. پانویست استاد احمد سروش، همان، ص ۱۸.

۴. گدیه‌گر: گدایی‌کننده.

مسوج آب از چشمه خاور مجو	رزق خویش از نعمت دیگر مجو
روز فردایی که باشد جان گسل	تا نباشی پیش پیغمبر خجل
داغ بر دل دارد از احسان مهر	ماه را روزی رسد از خوان مهر
آبروی ملت بیضا مریز	همت از حق خواه و باگردون ستیز
مرد کاسب را حبیب الله گفت	آن که خاشاک بتان از کعبه رفت
گردنش خم گشته احسان غیر	وای بر منت پذیر خوان غیر
بسا پیشیزی مایه غیرت فروخت	خویش را از برق لطف غیر سوخت
می نخواهد از خضر یک جام آب	ای خنک آن تشنه کاندرافتاب
شکل آدم ماند و مشت گل نشد	ترجبین از خجلت سائل نشد
می رود مثل صنوبر سربلند	زیر گردون آن جوان ارجمند
بخت او خوابید و او بیدارتر	در تهی دستی شود خوددارتر
گر ز دست خود رسد شبنم خوش است	قلزم زنبیل سیل آتش است
هم به بحر اندر نگون پیمانه باش	چون حباب از غیرت مردانه باش

پیامبر اکرم (ص) در تعامل اجتماعی و در رابطه با مردم خود چنان رفتار می کرد که شأن بی نیازی از دیگران در آنان شکوفا شود و باب استرحام بسته گردد. از امام صادق (ع) روایت شده است که مردی از اصحاب پیامبر دچار تنگدستی و سختی شد. همسرش گفت: کاش خدمت پیامبر می رسیدی و از او چیزی می خواستی. مرد خدمت پیامبر رفت. چون حضرت او را دید فرمود: «هرکس از ما خواهش کند به او عطا کنیم و هرکس بی نیازی جوید خداوند بی نیازش کند». مرد با خود گفت منظور پیامبر جز من نیست. پس به سوی همسرش بازگشت و او را از این ماجرا آگاه کرد. زن گفت: رسول خدا هم بشر است [و از حال تو آگاه نیست]، او را آگاه ساز. مرد دوباره نزد پیامبر رفت و چون حضرت او را دید فرمود: «هرکس از ما خواهش کند به او عطا می کنیم و هرکس بی نیازی جوید خداوند بی نیازش کند». این ماجرا تا سه بار تکرار شد. در نتیجه مرد برفت و کلنگی عاریه کرد و راهی کوهستان شد و قدری هیزم برید و آورد و به نیم چارک آرد فروخت و آن را به خانه برد و خوردند. فردای آن روز هم همین کار را کرد و هیزم بیش تری آورد و فروخت و پیوسته کار می کرد و اندوخته می نمود تا خود کلنگی خرید و باز هم اندوخته کرد تا دو شتر و غلامی خرید و توانگر شد و حال او نیکو گشت. روزی خدمت پیامبر رفت و گزارش داد که چگونه به منظور خواهش آمده بود و از پیامبر چه شنیده بود. حضرت فرمود، من که گفتم:

«هرکس از ما خواهش کند به او عطا کنیم و هرکس بی‌نیازی جوید خداوند بی‌نیازش کند».^۱
رسول خدا (ص) به بیان‌های گوناگون مردمان را می‌آموخت که از هر نوع استرحامی دوری
گزینند. آن حضرت می‌فرمود:

«عَلَيْكَ بِالْيَأْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى الْخَاضِرُ وَإِيَّاكَ وَالطَّمَعُ فَإِنَّهُ السُّقْرُ
الْخَاضِرُ».^۲

بر تو باد به نومیدی از آن‌چه در دست مردمان است که آن بی‌نیازی نقد است؛ و
بپرهیز از طمع که آن نیازمندی نقد است.

پیام‌آور عزّت در جهت نفی استرحام سفارش می‌کرد که مردمان به استقبال سختی‌کار و تلاش
بروند تا از زبونی سؤال و منت‌پذیری دیگران دور شوند، چنان‌که می‌فرمود:

«لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَأْخُذُ حَبْلًا فَيَأْتِي بِحُزْمَةٍ حَطَبٍ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعُهَا فَيَكُفُّ بِهَا وَجْهَهُ
خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ».^۳

اگر یکی از شما ریسمانی برگیرد و پشته‌هیزم بر دوش کشد و بفروشد و بدین وسیله
آبروی خود را حفظ کند برای او از خواهش کردن [و اظهار نیاز نمودن] بهتر است.

و نیز می‌فرمود:

«الْأَيْدِي ثَلَاثٌ: فَيَدُ اللَّهِ الْعُلَيَاءِ وَ يَدُ الْمُعْطَى الَّتِي يَلِيهَا وَ يَدُ السَّائِلِ السُّفْلَى إِلَى يَوْمِ
الْقِيَامَةِ، فَاسْتَعْفِفْ عَنِ السُّؤَالِ مَا اسْتَطَعْتَ».^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۳۹؛ مشکاة الانوار، صص ۱۸۴ - ۱۸۵؛ عده الداعی، ص ۱۰۰؛ سفینه البحار،

ج ۲، ص ۴۵۱.

۲. أبوجعفر احمد بن محمد بن خالد البرقي، المحاسن، به اهتمام جلال‌الدین الحسینی المحدث،
دارالکتب الاسلامیة، طهران، ۱۳۷۰ ق. ج ۱، ص ۱۶؛ و قریب به همین: الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳،
ص ۳۲؛ المستطرف، ج ۱، ص ۱۱۰؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۱۶۲.

۳. عده الداعی، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۵۸.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۷؛ و قریب به همین: الکافی، ج ۴، ص ۲۰؛ وسائل الشیعة، ج ۶،

دست‌ها سه‌تاست: دست خدا که بالاتر است، و دست دهنده که پس از آن است، و دست خواهش‌کننده که تا روز قیامت پایین‌تر است، پس تا می‌توانی از خواهش کردن [و اظهار نیاز نمودن] خودداری کن.

در سایه چنین راه و رسمی است که استرحام از جامعه رخت برمی‌بندد و ارجمندی رخ می‌نماید.

مشى پیشوایان حق

برترین نمونه‌های تربیت‌یافته مدرسه نبوی در زندگی و روش تربیتی خود بر زدودن صورت‌های مختلف استرحام تأکید می‌ورزیدند و زمینه‌های شکل‌گیری استرحام را می‌زدودند، آنان در این جهت آموزه‌های بسیاری به یادگار گذاشتند: فرهنگ کار کردن و روی پای خود ایستادن، در برابر غیر خدا سر خم نکردن، با علل سیاسی و اجتماعی استرحام مبارزه کردن و ریشه‌های استرحام را قطع کردن. از امیر مؤمنان علی (ع) چنین نقل شده است:

لَنَقُولُ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ	أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَسْنَنِ الرِّجَالِ
يَقُولُ النَّاسُ لِي فِي الْكُتُبِ غَارٌ	فَقُلْتُ السَّعَارَ فِي ذَلِ السُّؤَالِ
بَلَوْتُ النَّاسَ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ	وَلَمْ أَرِ مِثْلَ مُحْتَطِلٍ بِمَالٍ
وَذُقْتُ مَرَارَةَ الْأَشْيَاءِ طُرًّا	فَمَا طَعَمْتُ أَمْرًا مِنَ السُّؤَالِ
وَلَمْ أَرِ فِي الْخُطُوبِ أَشَدَّ هَوْلًا	وَأَضْعَبَ مِنْ مَقَالَاتِ الرِّجَالِ ^۱

کشیدن سنگ‌های گران از ستیغ کوه‌ها نزد من از منت دیگران کشیدن خوش‌تر است. مردم مرا گویند: کار کردن برای تو عیب است و حال آن‌که عیب در خواری خواهش از دیگران است.

مردمان را دوره‌ای پس از دوره‌ای آزمودم و کسی را چون فریفتگان مال ندیدم. و تلخی همه چیز را به تمامی چشیدم و هیچ تلخی را تلخ‌تر از خواهش نیافتم.

ص ۳۰۷: نهج السعادة، ج ۸، ص ۲۷۶.

۱. دیوان الامام علی بن ابی‌طالب (ع)، جمع و ترتیب عبدالعزیز الکرم، انتشارات کتابخانه ارمیه،

قم، صص ۱۰۵ - ۱۰۶: نهج السعادة، ج ۸، صص ۲۹۸ - ۲۹۹.

و در میان کارهای بزرگ و سخت هیچ کاری را سخت‌تر و سنگین‌تر از خواهش و شنیدن منت دیگران ندیدم.

پیشوایان حق در زندگی خود هرگز استرحام نکردند و به کسی اجازه نمی‌دادند در برابر آنان و یا در برابر دیگران استرحام نمایند. مفضل بن قیس بن رمانه گوید خدمت امام صادق (ع) رفتم و از حال خود [و گرفتاری و درماندگی خویش] لب به شکایت گشودم و از آن حضرت خواستم که برایم دعا کند. امام به کنیزکی که آن‌جا بود فرمود: آن کیسه سکه را که ابوجعفر [منصور] برای ما فرستاده است بیاور. پس کنیزک کیسه را آورد و حضرت فرمود: در این کیسه چهارصد دینار است؛ با آن زندگی خود را بهبود بخش. عرض کردم: به خدا سوگند، فدایت شوم، مقصودم این نبود که بخواهم چیزی بگیرم، مقصودم فقط خواهش دعا بود. حضرت فرمود: بسیار خوب، دعا هم می‌کنم اما [سخن من با تو این است]: «إِنَّكَ أَنْ تُخَيِّرَ النَّاسَ بِكُلِّ حَالِكَ فَتَهْوَنَ عَلَيْهِمْ» (بپرهیز از این‌که هر گرفتاری که داری با مردمان بازگو کنی تا نزد آنان خوار شوی).^۱

پیشوایان حق با رفتار و گفتار خود تلاش کردند تا ریشه‌ها، زمینه‌ها و صورت‌های استرحام را بزدایند. امیرمؤمنان علی (ع) در این جهت چنین آموزش داد:

«أُزْرِىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعُ، وَ رَضِيَ بِالذَّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ صُرِّهِ، وَ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانُهُ».^۲

آن‌که طمع را شعار خود گرداند خود را خرد نمایاند، و آن‌که راز سختی خویش بر هرکس گشود، خویشتن را خوار نمود. و آن‌که زبانش را بر خود فرمانروا ساخت خود را از بها بینداخت.

رشد و تعالی آدمی در بستر ارجمندی حاصل می‌شود و هر جا استرحام ظهور نماید تنزل و تباهی به بار می‌آورد؛ و پیشوایان حق به گونه‌ای با مردم رفتار می‌کردند که آنان خود را به خواری و زبونی نکشند، بلکه در هر حال و در برابر هرکس عزت نفس و مناعت خود را حفظ کنند و به

۱. الکافی، ج ۴، صص ۲۱ - ۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۱۱؛ و قریب به همین: رجال الکشی،

صص ۱۸۳ - ۱۸۴؛ بحار الانوار، ج ۴۷، صص ۳۴ - ۳۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲؛ قریب به همین: تحفه العقول، ص ۱۳۹.

خود اعتماد و اتکا نمایند و در برابر غیرخدا سر خم نکنند. این جهت‌گیری تا بدانجا بود که آنان کم‌ترین عمل استرحامی را نیز تأیید نمی‌کردند و بدان میدان نمی‌دادند. احمد بن محمد بن ابی نصر^۱ از حضرت رضا (ع) تقاضا کرد که برایش توصیه‌ای به اسماعیل بن داود کاتب بنویسد تا شاید از او بهره‌ای ببرد و امام (ع) به او فرمود: «أَنَا أَضْرُّ بِكَ أَنْ تَطْلُبَ مِثْلَ هَذَا وَ شِبْهَهُ، وَ لَكِنْ عَوَّلْ عَلَى مَالِي» (دریغم می‌آید که مانند تویی چنین چیزی طلب کند. تو بر مال من تکیه کن و خود را بی‌نیاز ساز).^۲

مشی پیشوایان حق این‌گونه بود و آنان تلاش می‌کردند تا ریشه‌های استرحام را از درون و بیرون بخشکانند تا آدمیان با ارجمندی و سربلندی زندگی کنند؛ و خود برترین نمونه در این عرصه بوده‌اند. آنان در سخت‌ترین شرایط نیز ذره‌ای استرحام نکردند، حتی در کنج زندان و زیر فشار و شکنجه حاکمان ستمگر. زمانی که حضرت موسی بن جعفر (ع) در زندان بسندی بن شاهک در اسارت بود،^۳ هارون، فضل بن ربیع^۴ را برای رساندن پیامی به نزد حضرت فرستاد و

۱. احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از بزرگان علما و فقهای شیعه و از اصحاب امام کاظم (ع) بود و در خدمت حضرت رضا (ع) و جواد (ع) مرتبتی بلند داشت و مورد اعتماد بود. وی دارای آثاری ارزشمند بوده است از جمله کتاب‌هایی به نام الجامع و السائل. درگذشت او به سال ۲۲۱ هجری بوده است. ر.ک: رجال البرقی، ص ۵۴؛ رجال النجاشی، ص ۷۵؛ رجال الکشی، ص ۵۵۶؛ رجال ابن داود، صص ۳۸ - ۳۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۹؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۱۴.

۳. دوره امامت امام کاظم (ع) (۱۴۸ تا ۱۸۳ هجری) با سال‌های آخر خلافت منصور، و خلافت مهدی و هادی و ۱۳ سال از خلافت هارون مقارن بود. امام کاظم (ع) در دوران امامت خویش در تدارک یک حماسه انقلابی دیگر چون حماسه حسینی بود و زمامداران خودسر و جباران از ناحیه آن حضرت سخت در وحشت بودند، چنان‌که مهدی عباسی از خروج آن حضرت خود را در ایمنی نمی‌دید. از این رو امام کاظم (ع) مدت‌های مدید را تحت نظر و در حبس‌های سخت و زندان‌های مجرّد و جانفرسا گذراند. زندان بسندی بن شاهک آخرین زندان آن حضرت بود. ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴،

صص ۳۲۶ - ۳۲۸؛ صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۸۵؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ علی بن محمد المالکی الشهیر بابن الصباغ، الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة علیهم السلام، منشورات الاعلمی،

هدفش آن بود که با عنوان کردن مسائلی امام (ع) را از موضع عزت خویش دور کند و او را به استرحام کشد. فضل گوید من داخل محبس شدم و دیدم که آن حضرت پیوسته نماز می‌گزارد و اعتنایی به من ندارد و در هر دو رکعت نماز که سلام می‌دهد بلافاصله برای نماز دیگر تکبیر می‌گوید و وارد نماز می‌شود. پس چون توقف من طولانی شد، ترسیدم که مورد مؤاخذه هارون قرار گیرم، پس همین‌که آن حضرت خواست سلام بدهد من شروع کردم به سخن و دیگر آن حضرت وارد نماز نشد و به سخن من گوش فراداد. من پیام رشید را به آن حضرت رساندم و آن پیام این بود که به من گفته بود به آن حضرت مگو که امیرمؤمنان مرا به سوی تو فرستاده بلکه بگو برادرت مرا به سوی تو فرستاده و سلام رسانده و گفته است می‌دانم که شما هیچ تقصیری ندارید اما سوء تفاهمی شده است و به سبب خبرهایی که به من رسیده بود شما را از مدینه آوردم و پس از بررسی و پیگیری بر من روشن شد که شما هیچ گناهی ندارید، با وجود این مصلحت در آن است که این‌جا باشید. و شما از لحاظ برنامه غذایی، هر نوع غذایی را که میل دارید سفارش بدهید و هرچه را می‌پسندید دستور بدهید، و من فضل بن ربیع را مأمور این کار کرده‌ام. راوی گوید حضرت بدون آن‌که به من التفاتی کند در دو کلمه جواب داده فرمود: «لَا خَاصِرَ لِي مَالِي فَيَنْفَعْنِي، وَلَمْ أُخْلَقْ سَوْوَلًا: اللَّهُ أَكْبَرُ» (از مال خودم این‌جا چیزی ندارم که بهره ببرم و استفاده کنم، و خداوند مرا اهل خواهش و تقاضا نیافریده است: الله اکبر) و وارد نماز شد.^۵ حضرت نشان داد که زندان، شکنجه و فشار نیز نمی‌تواند اندکی از عزت نفس او بکاهد و کاری کند که مرهون دشمن شود و زیر بار منت او رود.

در این‌جا لازم است به خبری که در تعارض با این اصل بنیادی است پرداخته شود، و آن خبری است درباره امام سجّاد (ع). ابتدا اصل خبر نقل می‌گردد و سپس نکاتی که نشانه‌های

طهران، صص ۲۳۸ - ۲۴۱.

۴. فضل بن ربیع بن یونس حاجب هارون و محمد امین بود و پدرش نیز حاجب منصور و مهدی بود. در سال ۱۷۳ هجری هارون الرشید او را منصب وزارت داد که تا سال ۱۷۸ در این مقام ماند. پس از مرگ هارون و درگیری میان امین و مأمون و پیروزی مأمون بر برادر، فضل در اختفا می‌زیست تا آن‌که با وساطت طاهر ذوالیمینین از خشم مأمون نجات یافت. ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۱۲، صص ۳۴۳ - ۳۴۴؛ و غیبات الاصبان، ج ۴، صص ۳۷ - ۴۰.

۵. ر.ک: منتهی الآمال، ج ۲، صص ۲۴۴ - ۲۴۵.

ضعف خبر و بی اساس بودن آن است بیان می شود.

«ابن محبوب، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ: إِنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَهُوَ يُرِيدُ الْحَجَّ فَبَعَثَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَأَتَاهُ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: أَتَقْرَأُ لِي أُنْكَرُ عَبْدَ لِي، إِنْ شِئْتَ بِعْتُكَ وَإِنْ شِئْتَ اشْتَرَيْتُكَ. فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَاللَّهِ يَا يَزِيدُ، مَا أَنْتَ بِأَكْرَمَ مِنِّي فِي قُرَيْشٍ حَسَبًا وَلَا كَانَ أَبُوكَ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالْإِسْلَامِ، وَمَا أَنْتَ بِأَفْضَلَ مِنِّي فِي الدِّينِ، وَلَا بِخَيْرَ مِنِّي، فَكَيْفَ أَقْرَأُ لَكَ بِمَا سَأَلْتَ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: إِنْ لَمْ تُقَرِّ لِي وَاللَّهِ قَتَلْتُكَ. فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: لَيْسَ قَتْلُكَ إِلَّا بِإِثْمٍ بِأَعْظَمَ مِنْ قَتْلِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَقَالَتِهِ لِلْقُرَيْشِيِّ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع): أَرَأَيْتَ إِنْ لَمْ أَقْرَأْ لَكَ، أَلَيْسَ تُقْتُلُنِي كَمَا قَتَلْتَ الرَّجُلَ بِالْأُمْسِ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ: بَلَى. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع): قَدْ أَقْرَزْتُ لَكَ بِمَا سَأَلْتَ، أَنَا عَبْدٌ مُكْرَهُ، فَإِنْ شِئْتَ فَأُمْسِكْ، وَإِنْ شِئْتَ فَبِعْ. فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ: أَوْلَى لَكَ، حَقَّقْتُ دَمَكَ وَلَمْ يَنْقُضْكَ ذَلِكَ مِنْ شَرِّكَ.»^۱

ابن محبوب از ابویوب از بُرَید بن معاویه نقل کرده است که گفت: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: یزید بن معاویه برای رفتن به حج وارد مدینه شد و مردی از قریش را خواست، چون به نزدش آمد به او گفت: آیا اقرار می کنی که بنده منی که اگر بخواهم تو را بفروشم و اگر بخواهم به بردگی خویش کشم؟ مرد گفت: به خدا سوگند ای یزید، نه تو در میان قریش از نظر خانوادگی از من گرامی تری و نه پدرت در زمان جاهلیت و نه در اسلام از پدر من برتر بوده است، و نه تو خود در دین از من برتر و بهتری. پس چگونه به آن چه خواسته ای اقرار کنم؟ مرد گفت: کشته شدن من به دست تو بالاتر از کشته شدن حسین بن علی (ع) فرزند رسول خدا (ص) نیست. یزید فرمان داد آن مرد را کشتند. سپس علی بن حسین (ع) را احضار کرد و مانند همان سخنی را که به مرد قریشی گفته بود، به آن حضرت گفت. علی بن حسین (ع) گفت: مگر نه این است که اگر اقرار نکنم مثل آن مرد دیروزی مرا هم می کشی؟ یزید - لعنت خدا بر او

باد - گفت: آری. علی بن حسین (ع) گفت: اقرار می‌کنم به آن‌چه خواستی. من بنده ناخواسته توام [و از ترس جان چنین اقراری می‌کنم]، پس اگر خواهی نگهم دار، و اگر خواهی مرا بفروش! یزید - لعنت خدا بر او باد - گفت: این برایت بهتر است که خونت را حفظ کردی و از شرف و مقامت نکاستی.

آثار و نشانه‌های کذب در جای‌جای این خبر به وضوح دیده می‌شود.

۱. آن‌چه در مکالمه میان یزید و امام می‌گذرد، به هیچ وجه با مقام عصمت و طهارت امام نمی‌سازد. به علاوه عزت ایمانی و کرامت انسانی و شرافت خانوادگی آن حضرت بالاتر از آن بود که این چنین خوار و ذلیل در برابری موجودی بی‌ریشه و پست قرار گیرد و به قیمت زندگی خویش همه چیز را زیر پا بگذارد. او فرزند خاندانی است که مرگ را بر هر ذلتی ترجیح می‌دادند. او فرزند حسین بن علی (ع) است که با حماسه خونین خویش حقیقت «هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ»^۱ (دور باد از ما ذلت) را عینیت بخشید. او آموزگار «الْمَيِّتَةُ وَلَا الدَّيِّتَةُ»^۲ است، چگونه می‌توان این همه ذلت را برای آن حضرت حتی تصور کرد؟ پناه بر خدای عزت که ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ﴾



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. در روز عاشورا، زمانی که دو سپاه رویاروی هم قرار گرفتند، حضرت حسین (ع) از میان سپاه خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن ایستاد و سخنانی حماسی و سراسر بیداری ایراد کرد و عدم استرحام در سیره خود را اعلام نمود و فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ زَكَّرَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ الْبَسَلَةِ وَالْذِلَّةِ، وَ هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ، يَأْتِي اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ [وَأَنْفٌ حَبِئَتْ وَ نَفُوسٌ أَيْبَتْ مِنْ أَنْ] تُؤْوِزَ طَاعَةَ الْإِقَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ». (آگاه باشید که این فرومایه [ابن زیاد]، فرزند فرومایه، مرا میان دوراهی شمشیر و ذلت قرار داده است و هیاهات که ما زیر بار ذلت رویم، زیرا خداوند و پیامبرش و مؤمنان از این‌که ما زیر بار ذلت رویم ابا دارند، و دامن‌های پاک مادران و انسان‌های پاکدامن و مغزهای باغیرت و نفوس باشرافت روا نمی‌دارند که اطاعت افراد لثیم و پست را بر فتنگاه انسان‌های کریم نیک‌منشان مقدم داریم). اثبات الوصیة، ص ۱۴۲؛ تحف العقول، ص ۱۷۱؛ مقتل الخواری، ج ۲، ص ۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، صص ۲۴۹ - ۲۵۰؛ الملهوف، ص ۱۵۶؛ احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۲۹؛ بحار الانوار، ج ۴۵، با قدری اختلاف در منابع یاد شده.

۲. تحف العقول، ص ۱۴۳؛ نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶.

وَالْمُؤْمِنِينَ ﴿١﴾ (عزت خاص خداوند و پیامبر او و مؤمنان است).

۲. از نظر تاریخی مسلم است که یزید بن معاویه در تمام دوران حکومتش هرگز به حج نرفت تا چه رسد به آن که در مسیر خویش به مکه، وارد مدینه شده و چنین گفتگویی صورت پذیرفته باشد، زیرا مکه پایگاه عبدالله بن زبیر و در اختیار او بود و چنین چیزی امکان نداشت.^۲

البته علامه مجلسی برای توجیه این خبر می نویسد: «در این خبر اشکالی هست و آن، این است که در میان اهل تاریخ مشهور است که آن ملعون پس از خلافت خود به مدینه نیامد، بلکه هرگز از شام خارج نشد تا به درک واصل شد. بنابراین با وجود عدم اعتماد به رأی مورخان به ویژه با توجه به تعارضی که در خبر هست امکان دارد بعضی راویان اشتباه کرده باشند و این مکالمه میان امام و یزید صورت نگرفته باشد، بلکه میان امام و مسلم بن عقبه [پس از واقعه حرّه]^۳ صورت گرفته باشد.»^۴

۱. قرآن، منافقون / ۸.

۲. ر.ک: أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، الامامة والسياسة، مكتبة الحلبي، مصر، ۱۳۸۸ ق. ج ۲، ص ۱۱؛ أبو الحسن أحمد بن يحيى البلاذري، أنساب الأشراف، ج ۴، تصحيح ماكس شلوسينگر، الطبعة الاولى، مكتبة المثنى، بغداد، ۱۹۳۸ م. ص ۱۶؛ تاريخ البعقوي، ج ۲، ص ۲۵۵؛ تاريخ الطبري، ج ۵، صص ۳۴۶ - ۳۴۷؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، صص ۲۶۲ و ۲۹۰؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۸۳ - ۸۴؛ أبو الحسن علي بن الحسين المسعودي، التنبيه والأشراف، عني بتصحيحه و مراجعته عبدالله اسماعيل الناصوي، دارالناصوي، القاهرة، ص ۲۶۳؛ الكامل في التاريخ، ج ۴، ص ۱۹؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۳۱.

۳. در سال ۶۳ هجری یعنی سه سال پس از حادثه عاشورا شورش در مدینه شکل گرفت که به واقعه حرّه مشهور است. این شورش متأثر از چند جریان بود، از جمله حرکت عبدالله بن زبیر که در آن اوضاع در اوج قدرت در مکه به سر می برد و از نفوذ بسیاری برخوردار بود، و همچنین بی تدبیری یزید در گشودن درهای بذر و بخشش به روی گروهی از مردم مدینه که به شام رفته بودند که پس از بازگشت به مدینه او را آن طور که بود یعنی بی دین و شراب خواره و هرزه به مردم معرفی کردند. از عوامل دیگری که زمینه ساز این شورش محسوب می شود تسلط شام بر حجاز و نارضایتی مردم از این امر بود. در چنین فضایی مردم به مقابله با امویان کشیده شدند و آنان را از شهر بیرون کردند و به رهبری عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه که از طرف عبدالله بن زبیر والی مدینه شده بود قدرت را در شهر به دست گرفتند. در این اوضاع مروان حکم

این سخن نیز نه با عبارات خبر سازگار است و نه از نظر تاریخی قابل اعتنا است، زیرا نه مسلم بن عقیبه قریشی بوده است تا بتوان چنین احتمالی داد و نه آنچه اکثر مورخان در نحوه برخورد مسلم بن عقیبه با امام نوشته‌اند مؤید آن است. پناه دادن خانواده مروان و عدم دخالت در شورش عمده‌ترین دلایل عدم تعرض به امام و محترم شمردن وی بود و آن حضرت از کسانی نبود که از آنان پیمان بندگی گرفتند، چنان‌که بسیاری از مورخان بر آن صراحت دارند.^۵

۳. علاوه بر همه این‌ها چگونه است که یک مرد قریشی گمنام آن‌چنان با عزت نفس و استوار در برابر ستمگری می‌ایستد و امامی که اسوه عزت و استواری است آن‌گونه؟

۴. مسلم است که این خبر بعدها پیدا شده تا توجیهی بر بیعت بندگی با یزید باشد، چنان‌که

نزد عبدالله بن عمر رفت و از او تقاضا کرد که خانواده وی را پناه دهد اما او نپذیرفت، و چون مایوس شد نزد علی بن حسین (ع) رفت و از او تقاضای پناه دادن به خانواده‌اش را کرد و امام از سر بزرگواری و جوانمردی به آنان پناه داد. پس از رسیدن خبر شورش به شام، یزید سپاهی به فرماندهی مسلم بن عقیبه روانه مدینه کرد. میان مردم و سپاه شام نبردی سخت در سنگستان شرقی مدینه به نام حَرَّة واقم صورت گرفت و مردم شکست خوردند و عده بسیاری کشته شدند و شهر به تصرف سپاه شام درآمد و سه روز به غارت شهر پرداختند و جان و مال و ناموس مردم مباح اعلام شد و آن‌چه توانستند جنایت کردند. پس از آن مسلم بن عقیبه از مردم برای یزید پیمان بندگی گرفت و آنان که نمی‌پذیرفتند به قتل می‌رسیدند. تنها کسانی که بدون شرط از این تعهد در امان ماندند علی بن حسین و علی بن عبدالله بن عباس بودند. ر.ک: الامامة والسياسة، ج ۱، صص ۲۰۷ - ۲۰۸؛ أنساب الاشراف، ج ۴، القسم الثاني، صص ۳۰ - ۴۱؛ ابراهیم بن محمد البیهقی، المعاصن والمساوی، دار بیروت للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۰۴ ق. صص ۶۳ - ۶۴؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، صص ۲۵۰ - ۲۵۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۸۲ - ۴۸۳؛ فتوح ابن اُحثم، ج ۵، صص ۲۷۹ - ۳۰۰؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۸ - ۷۱؛ التنبیه والاشراف، صص ۲۶۳ - ۲۶۴؛ الکامل فی التاريخ، ج ۴، صص ۱۱۱ - ۱۲۱؛ البداية والنهاية، ج ۸، صص ۲۳۸ - ۲۴۵.

۴. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۸.

۵. ر.ک: أنساب الاشراف، ج ۴، القسم الثاني، ص ۳۹؛ تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۸۵ و ۴۹۳؛ فتوح ابن اُحثم، ج ۵، ص ۳۰۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰؛ الارشاد، ص ۲۴۱؛ الکامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۱۲۰؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ۳، ص ۲۵۹؛ أبو الحسن علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّة فی معرفة الائمّة، مکتبة بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق. ج ۲، ص ۸۹.

يعقوبی آورده است که علی بن حسین به مسلم بن عقیبه گفت: یزید می خواهد که چگونه بیعت کنم؟ گفت: بر آن که تو برادر و پسرعمویی. گفت: اگر هم بخواهی که با تو بیعت کنم که بنده خالص او هستم، حاضرم! گفت: چنین تکلیفی بر تو نکرده است. و چون مردم دیدند علی بن حسین چنین گفت، گفتند این فرزند رسول خداست و با او بیعت کرد بر هرچه بخواهد، و آن گاه با او بیعت کردند بر هرچه بخواهد.^۱

این خبر آن قدر وقیحانه ساخته شده است که در آن مسلم بن عقیبه بر امام تکلیفی نمی کند و یادآور می شود که یزید از او خواسته تا او را به عنوان برادر و پسرعمو بپذیرد، اما آن حضرت اصرار می کند که بنده یزید شود! و مردم که او را چنین می بینند تن به هرگونه ذلتی می دهند! روشن است که این گونه خبرها با چه اهدافی جعل شده است و نتایج و آثار آن ها چیست. امام سجاد (ع) فرزند پیامبری است که فرموده است:

«مَنْ أَقَرَّ بِالذَّلِّ طَائِعًا فَلَيْسَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»^۲

هر که به دلخواه تن به خواری سپارد از خاندان ما نیست.

مشي پیشوایان حق نفی استرحام و زدودن آن از درون افراد و پیکر اجتماع بود تا جامعه با عزت محقق شود و زندگی سالم معنا یابد.

قطع ریشه های استرحام

استرحام معلول عوامل متعددی است، از جمله: تربیت خلاف کرامت و عزت، روابط مستبدانه و خودکامانه، فرهنگ خواری پذیری، روابط اقتصادی ستمگرانه، تمایلات پست درونی. برای مبارزه با استرحام لازم است به ریشه های مختلف آن توجه کرد و برای قطع آن ریشه ها اهتمام نمود؛ و البته مهم ترین اقدام در این راه قطع ریشه های درونی استرحام است که تا آن ها قطع نشود، اقدامات بیرونی به نتیجه درست نخواهد رسید و روابط استرحامی دوباره جوانه خواهد زد. از این رو سیره هادیان معصوم بر این بوده است که در کنار اصلاحات اساسی اجتماعی، به این ریشه های درونی پرداخته شود و انسانی تربیت گردد که راه استرحام را بر خود ببندد و بدان تن

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۱.

۲. تحف العقول، ص ۴۱؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۲.

ندهد. با همین جهت‌گیری تربیتی، پیشوایان حق توصیه به نومیدی و چشم نداشتن به دست مردمان می‌کردند. از امام سجّاد (ع) روایت شده است که فرمود:

«رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ مَنْ لَمْ يَرْجُ النَّاسَ فِي شَيْءٍ وَ رَدَّ أَمْرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ اسْتَجَابَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ»^۱

تمام نیکی را در بریدن طمع از آن‌چه در دست مردم است دیدم، و هرکس هیچ امیدی به مردم نداشته باشد و امرش را در هر کاری به خدای عزّوجلّ واگذارد، خداوند در همه چیز او را اجابت کند.

دلیل این امر نیز روشن است، چنان‌که در حدیث امام باقر (ع) آمده است:

«طَلَبُ الْخَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِلَابٌ لِلْعِزِّ وَ مَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ، وَ النَّاسُ مِثْلُ فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزٌّ لِلْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ وَ الطَّمَعُ هُوَ الْفَقْرُ الْخَاصِرُ»^۲

حاجت خواستن از مردم موجب سلب عزّت و رفتن حیاست، و نومیدی از آن‌چه در دست مردم است موجب عزّت مؤمن در دینش است، و طمع همان فقر آماده است.

پیشوایان حق پیروان خود را به بستن دریچه‌های آزمندی و گشودن راه‌های ارجمندی سفارش می‌کردند؛ این‌که دل به خدا بندند و چشم به او دوزند و غیر خدا را سبب‌ساز ندانند. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«إِذَا أَرَادَ أَخَذُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيُنَاسِ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَ لَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ»^۳

چون کسی از شما خواهان آن باشد که هرچه از پروردگارش خواهد، بدو عطا کند،

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۱۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ مشکاة الانوار، ص ۱۸۵؛ عده الداعی، ص ۱۰۰؛ وسائل الشیعة، ج ۶،

صص ۳۱۰ و ۳۱۴؛ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۵۸.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۸.

باید از مردم ناامید شود و امیدی جز به خدا نداشته باشد، که چون خدای عزوجل این را از قلبش راند، هرچه خواهد بدو عطا کند.

شان مؤمن چنین است، استرحام نمی‌کند، در مقابل این و آن کردن کج نمی‌نماید و خود را حقیر نمی‌سازد. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«لَا يَجِلُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»^۱

هیچ مؤمنی جایز و روا نیست که خود را خوار سازد.

در منطق پیشوایان حق، هیچ زشتی چون زشتی کردن کج کردن در برابر مخلوق و استرحام برای خواسته‌های بی‌ارزش دنیایی نیست، چنان‌که امام صادق (ع) فرمود:

«مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ»^۲

چه زشت و قبیح است برای مؤمن خواسته‌ای که موجب ذلت او شود.

با چنین نگرشی به استرحام، پیشوایان دین به جدّ سفارش کرده‌اند که از خواسته‌هایی که موجب زبونی و خواری و شکسته شدن عزت آدمی می‌شود، پرهیز گردد. آنان به قطع هرگونه طمع و آزمندی توصیه کرده‌اند تا ریشه ذلت در برابر مخلوق و استرحام در مقابل خلق خشکانده شود. امام کاظم (ع) در وصایای خود به هشام بن حکم فرمود:

«يَا هِشَامُ! إِيَّاكَ وَالطَّمَعَ، وَ عَلَيْكَ بِالنَّيَاسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَ أَمِيتِ الطَّمَعَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، فَإِنَّ الطَّمَعَ مِفْتَاحُ الدُّلِّ، وَ اخْتِلَاسُ الْعَقْلِ، وَ اخْتِلَاقُ الْمُرَوَّاتِ، وَ تَذْيِيسُ الْعَرَضِ»^۳

ای هشام! از طمع پرهیز، و از آنچه در دست مردم است ناامید باش. و طمع از مخلوق را [در دل خود] بمیران که طمع کلید خواری و ربودگی عقل و زوال مردانگی و ریختن آبروست.

۱. تاریخ البغوی، ج ۲، ص ۶۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ تحف العقول، ص ۳۶۸ [از امام عسکری (ع)].

۳. تحف العقول، ص ۲۹۸.

هیچ انسانی را شایسته نیست که کرامت انسانی خود را فدای خواسته‌های بی‌ارزش دنیایی کند و منت‌پذیر خوان آن شود که بهره‌ای از وجود ندارد و حتی رایحه آن را نیز استشمام نکرده است،^۱ چنان‌که پیامبر اکرم (ص) در وصیت‌های به علی (ع) فرمود: «ای علی! اگر [ناچار شوم] دست خود را تا آرنج در دهان اژدها فروبرم، این عمل نزد من خوش‌تر است از این‌که از کسی که چیزی نبوده و دارا شده است، چیزی را درخواست کنم.»^۲

عزت ایمانی و کرامت انسانی چنین اقتضایی دارد و زندگی آمیخته به صورت‌های گوناگون استرحام زندگی ایمانی و انسانی نیست، و از جمله زشت‌ترین این صورت‌ها وجود تکدی در جامعه انسانی است.

استرحام و تکدی

از منفورترین جلوه‌های استرحام پدیده‌ای است اجتماعی که در بستر بی‌عدالتی و فقر فرهنگی و عدم سخت‌کوشی شکل گرفته و در قالب‌گذاری و دست‌نیاز پیش‌دیگران دراز کردن ظهور یافته است. این حرکت در کلمات پیشوایان عدالت با عنوان سؤال و سؤال به کف، شدیداً مذمت شده است. نگاهی به عناوین باب‌های روایی در این باره و محتویات این باب‌ها، گویای منفور و محکوم بودن این عمل است.^۳ در مجموع، روایات وارد شده در این باره، مربوط به دو گروه

۱. «محبوبان را چنان می‌نماید که اعیان موجود شده‌اند در خارج، و حال آن‌که در حقیقت بویی از وجود خارجی به مشام ایشان نرسیده و همیشه بر عدم اصلی خود بوده‌اند و خواهند بود. و آنچه موجود و مشهود است حقیقت وجود است، اما به واسطه تلبس به احکام و آثار اعیان، نه از حیثیت تجرد از آن‌ها. الْأَعْيَانُ الثَّابِتَةُ مَا شَمَّتْ رَاحَةَ الْوُجُودِ أَرْلًا وَ أَبْدًا.» علی‌اکبر مدرس یزدی حکمی، رسائل حکمیه، چاپ دوم، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵ ش. صص ۲۷ و ۱۰۵.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۳؛ المواظف، ص ۲۶؛ مکارم‌الاخلاق، ص ۲۴۴؛ السرائر، ج ۳، ص ۶۲۲؛ وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۳۰۸؛ بهارالانوار، ج ۷۷، ص ۵۹.

۳. ر.ک: الکافی، ج ۴، صص ۲۰ - ۲۱؛ وسائل‌الشیعه، ج ۶، صص ۳۰۵ - ۳۱۲؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۷، صص ۲۲۰ - ۲۲۶. امام خمینی در این باره می‌نویسد: «تَکْرَرُ کَرَاهَةِ شَدِيدَةِ السُّؤَالِ مِنْ غَيْرِ اِحتِیاج، بَلْ مَعَ الْحَاجَةِ اَيْضًا، بَلْ قِلَّ بِخُزْمَةِ الْأَوَّلِ؛ وَ لَا يَنْبَغِي تَرْكُ الْاِحتِیاجِ، وَ قَدْ وَرَدَ فِيهِ الْاِزْعَاجُ الْأَكْبَدُ...» (خواهش و اظهار حاجت بدون آن‌که انسان نیازمند باشد کراهت شدید دارد، بلکه در صورت احتیاج داشتن)

اجتماعی است: گروهی که به دلایل فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی واقعاً نیازمندند و زندگی آنان در شدت و تنگی است و از سر نیاز و فقر دست به تکدی می‌زنند؛ و گروه اجتماعی دیگر که در چنین شرایطی نیستند، بلکه این اقدام برای آنان به منزله شغل و روشی برای کسب درآمد است. عمل گروه اول زشت و محکوم است و لازم است با تدارک تأمین اجتماعی و تکافل اسلامی و برقراری عدالت ریشه‌کن شود؛ و عمل گروه دوم در نهایت زشتی و محکومیت است که باید با اعمال قوانین جزایی زدوده شود، اما در هر صورت عملی به‌نام سؤال و سؤال به کف سخت مذمت شده است.

مذمت گروه اول متکذیان

پیامبر اکرم (ص) در زشتی و نکوهیدگی خواهش و درخواست از این و آن فرموده است:

«لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا مَسَىٰ أَحَدٌ يَسْأَلُهُ شَيْئًا»^۱

اگر [مردم] می‌دانستند در خواهش چه [زشتی‌ها، آبروریزی‌ها و بدی‌هایی] وجود دارد، هرگز کسی از کسی چیزی درخواست نمی‌کرد.

پیامبران آمده‌اند تا انسان را از همه اسارت‌ها و ذلت‌ها آزاد سازند و با هدایت آنان به قیام برای قسط، عدالت اجتماعی را تدارک کنند تا هر ذلتی از جمله استرحام رنگ بازد. حضرت رضا (ع) از امام صادق (ع) و آن حضرت از امام باقر (ع) نقل کرده است که فرمود:

«اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِأَنَّهُ لَمْ يَرُدَّ أَحَدًا وَ لَمْ يَسْأَلْ أَحَدًا غَيْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^۲

نیز همین‌طور است، حتی در صورت اول گفته‌اند حرام است و سزاوار نیست در چنین صورتی احتیاط ترک شود و به یقین که برای این حالت در شرع مبین مذمت شدید وارد شده است. *تحریر الوسيلة*، ج ۲، ص ۹۲.

۱. *الجامع الصغير*، ج ۲، ص ۴۳۱.

۲. أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، *حلیل الشرایع*، قدّم له السید محمد صادق بحر العلوم، الطبعة الثانية، المكتبة الحیدریة، النجف، ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ ق. افست داراحیاء التراث

خدای عزوجل ابراهیم را خلیل (دوست) گرفت، زیرا ابراهیم هیچ کس را رد نکرد [و هیچ درخواست کننده ای را محروم نکرد] و از هیچ کس غیر خدای عزوجل [هرگز] درخواست نمود.

پیامبران چنین بودند و این گونه بودن را آموخته اند. در وصایای پیامبر اکرم (ص) به ابوذر غفاری چنین آموزش داده شده است:

«يَا أَبَاذَرٍّ إِيَّاكَ وَ السُّؤَالَ فَإِنَّهُ ذُلٌّ حَاضِرٌ، وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُهُ، وَ فِيهِ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»^۱

ای ابوذر! از خواهش کردن [و اظهار نیاز و فقر نمودن] پرهیز، زیرا که این عمل ذلت نقد است، و فقری که خود به استقبال آن رفته ای، و این کار در روز قیامت حسابی طولانی خواهد داشت.

براساس همین گرایش بود که پیام آور عزت و عظمت، حضرت ختمی مرتبت اعلام فرمود:

«الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى.»^۲

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

العربی، بیروت، ص ۳۴؛ وسائل الشیعة، ج ۶، صص ۳۰۸ - ۳۰۹ [با مختصر اختلاف].

۱. المواظف، صص ۴۹ - ۵۰؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۷۷، صص ۶۰ - ۶۱؛ نهج السعادة، ج ۸، ص ۲۷۶. و اوصیای آن حضرت نیز همین آموزش را انتقال می دادند، چنان که امام صادق (ع) فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ سُؤَالَ النَّاسِ، فَإِنَّهُ ذُلٌّ فِي الدُّنْيَا وَ فَقْرٌ تَتَعَجَّلُونَهُ، وَ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» الکافی، ج ۴، ص ۲۰؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۰؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۷؛ نهج السعادة، ج ۸، ص ۲۹۱.

۲. أبو عبد الله مالك بن أنس، الموطأ، صححه و رقمه و خرّج أحاديثه و علّق عليه محمد فؤاد عبد الباقي، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۲، ص ۹۹۸؛ البیان والتبيين، ج ۲، صص ۱۵ و ۲۲۲؛ اصلاح المال، ص ۹۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۱؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۶؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۶؛ المواظف، ص ۵۰؛ تنبيه الغافلين، ص ۱۳۰؛ كنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۱۶؛ مستند الشهاب، ج ۲، صص ۲۲۲ و ۲۳۵؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۲۱۱؛ تقي الدين أبو العباس احمد بن نيمية، قاعدة جلية في التوسل والوسيلة، تحقيق السيد الجميلي، دار الكتب العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

دست بالا (دستی که بخشش می‌کند) از دست پایین (دستی که درخواست می‌کند) بهتر است.

اوصیای پیامبر نیز به یاران و پیروان خود می‌آموختند که هرگز خواهش و اظهار خواری نکنند. محمد بن مسلم گوید امام باقر (ع) به من فرمود:

«يَا مُحَمَّدُ! لَوْ يَعْلَمُ السَّائِلُ مَا فِي الْمَسْأَلَةِ مَا سَأَلَ أَخَذَ أَخَذًا»^۱

ای محمد! اگر خواهش‌کننده می‌دانست در خواهش چه نهفته است، هرگز کسی از کسی خواهش نمی‌کرد.

آنان پیروان خود را کریم و عزیز می‌خواستند، و کرامت و عزت از خواهش و اظهار خواری ضعیف می‌شود. از این‌روست که امام صادق (ع) می‌فرمود:

«شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ، وَ لَوْ مَاتَ جُوعًا»^۲

شیعیان ما کسانی‌اند که از مردم خواهش نمی‌کنند [و اظهار خواری نمی‌نمایند]، هرچند که از گرسنگی بمیرند.

انسان کریم فقر را مرگ بزرگ‌تر می‌داند و مرگ را بر زندگی توأم با ذلت و آلوده به استرحام ترجیح می‌دهد، چنان‌که شاعری سروده است:^۳

الْمَوْتُ خَيْرٌ لِّلْفَقْرِ مِنْ أَنْ يَبْعِثَ بِفَقِيرٍ مَالٍ

و الْمَوْتُ خَيْرٌ لِّلْكَرِيمِ مِنْ الضَّرَاعَةِ لِّلرَّجَالِ

مرگ برای انسان سخاوتمند گوارتر است از آن‌که فقیرانه زیست کند.

ص ۴۵ [و قَالَ الْبُتْدِيُّ هِيَ الْمُعْطِيَّةُ وَالْبُتْدِيُّ السُّفْلَى السَّائِلَةُ]؛ الا حسان بترتيب صحيح ابن حبان، ج ۵، صص ۱۴۹ - ۱۵۱؛ تفسير ابن كثير، ج ۱، ص ۲۵۲؛ المستطرف، ج ۱، صص ۲۵ و ۲۳۶.

۱. الكسافي، ج ۴، ص ۲۰؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۱؛ وسائل الشيعة، ج ۶،

صص ۳۰۵ - ۳۰۶؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۰؛ نهج السعادة، ج ۸، ص ۲۹۰.

۲. حذقة الداعي، ص ۹۹؛ وسائل الشيعة، ج ۶، ص ۳۰۹.

۳. المعاسن والمساوي، ص ۲۷۶.

و مرگ برای بزرگوار بهتر است از تصرّع و دست دراز کردن پیش این و آن.

پیشوایان فقرستیزی، این‌گونه بودن را از ویژگی‌های پیروان خود برشمرده‌اند، چنان‌که امام صادق (ع) فرموده است:

«مَا كَانَ فِي شِيعَتِنَا فَلَا يَكُونُ فِيهِمْ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: لَا يَكُونُ فِيهِمْ مَنْ يَسْأَلُ بِكَفِّهِ...»^۱
در شیعیان ما هرچه باشد سه چیز در آنان نیست: در میان آنان کسی نیست که دست حاجت [به‌سوی این و آن] دراز کند.

و امام صادق (ع) در معرفی پیروان خود چنین فرموده است:

«إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَهْرُ هَرِيرَ الْكَلْبِ، وَلَا يَطْمَعُ طَمَعَ الْغُرَابِ، وَلَا يَسْأَلُ النَّاسَ بِكَفِّهِ وَإِنْ مَاتَ جُوعًا.»^۲

شیعیان واقعی ما چون سگ زوزه برنیارند و چون کلاغ طمع ندارند و هرگز دست پیش مردمان دراز نکنند، هرچند که از گرسنگی بمیرند.

پیروان واقعی پیشوایان حق، سخت‌ترین مرگ را در اظهار نیاز و خوار کردن خود می‌دانستند و در شرایط سخت نیز از استرحام پرهیز می‌نمودند. شاعری این حقیقت را چنین بیان کرده است:^۳

لَا تَحْسَبَنَّ الْمَوْتَ مَوْتًا بَلِيًّا	فَإِنَّمَا الْمَوْتُ سُؤَالُ الرَّجَالِ
كِلَاهُمَا مَوْتُ وَلَكِنَّ ذَا	أَشَدُّ مِنْ هَذَا لِذَلِ السُّؤَالِ

هرگز گمن مبر که مرگ همانند برخی مصیبت‌ها است، که بی‌گمان مرگ [حقیقی] خواهش کردن از این و آن است.
هر دو مرگ است، اما این به سبب خواری خواهش کردن از آن سخت‌تر است.

۱. الغصال، ج ۱، ص ۱۳۱؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۷، ج ۷۹، ص ۶۳، ج ۹۶، ص ۱۵.

۲. محمد بن ابراهیم النعمانی، الغيبة، تحقیق علی‌اکبر الغفاری، مكتبة الصدوق، طهران، ص ۲۰۳؛

تحف العقول، ص ۲۸۳؛ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۲۰۳؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۸۴.

۳. المحاسن والمساوی، ص ۲۷۷.

بنابراین در منطق آزادگان، تا آنجا که می توان نباید تن به ذلت و حقارت خواهش و درخواست و اظهار نیاز داد، چنانکه از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

«اِسْتَعْفَ عَنِ السُّؤَالِ مَا اسْتَطَعْتَ»^۱

تا آنجا که می توانی خود را از خواهش کردن پاک نگه دار.

کیفر گروه دوم متکذبان

آنان که نه از سر نیاز، بلکه از سر آرز، عادت و بدآموزی خود را آلوده خواهش و تکذبی می کنند، سخت تهدید شده اند و کیفر اخروی آنان شدیدترین کیفرها عنوان شده است، چنانکه پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

مَنْ سَأَلَ النَّاسَ وَ عِنْدَهُ قُوَّةٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ لَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ لَحْمٌ^۲

هرکس زبان به خواهش گشاید درحالی که خوراک اندکی برای سه روزش داشته باشد، درحالی خدای متعال را ملاقات می کند که صورت او گوشتی نخواهد داشت.

و نیز از امام باقر (ع) نقل شده است:

«مَنْ سَأَلَ وَ هُوَ يَظْهَرُ غَنًى لَقِيَ اللَّهَ مَحْمُوسًا وَ جُوهٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳

هرکس زبان به خواهش گشاید درحالی که دارای مال و توانمندی باشد، روز قیامت درحالی خدا را ملاقات می کند که صورت او مجروح و خون آلود است.

این تعابیر بیانگر عذابی است که چنین اشخاصی گرفتار آند و اینها ظهور عملکرد منفور آنان در آن عالم است. از امام صادق (ع) در این باره چنین وارد شده است:

۱. جامع الاخبار، ص ۱۶۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۲۴.

۲. جامع الاخبار، صص ۱۵۹ - ۱۶۰؛ و از امام صادق (ع): ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۲۳ [«فِي وَجْهِهِ» آمده است]؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۶؛ سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۸۴.

۳. السرائر، ج ۳، ص ۶۳۷؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۵.

«مَا مِنْ عَبْدٍ يَسْأَلُ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ فَيَمُوتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ اللَّهُ إِلَيْهَا وَ يُثَبِّتَ لَهُ بِهَا النَّارَ»^۱
هیچ بنده‌ای با وجود بی‌نیازی زبان به خواهش نگشاید جز آن‌که خداوند او را پیش از مرگ به آن نیاز، محتاج کند، و آتش دوزخ را بر او لازم گرداند.

اظهار نیاز با وجود بی‌نیازی و فروافتادن در استرحام، عین گام نهادن در آتش جهنم و فرورفتن در عذاب اخروی است. باطن استرحام عذاب و آتش است که در آن عالم ظهور می‌یابد، چنان‌که امام صادق (ع) فرمود:

«مَنْ يَسْأَلُ مِنْ غَيْرِ فَقْرٍ فَكَأَنَّمَا يَأْكُلُ الْجَمْرَ»^۲

هرکس زبان به خواهش گشاید بدون آن نیاز داشته باشد مانند این است که آتش خورده است.

ملاحظه می‌شود که چگونه پیشوایان حق این‌گونه اعمال را مطرود و منفور دانسته و درباره‌ی هر دو گروه با مواضعی تند برخورد کرده‌اند تا باب خواهش و اظهار خواری بسته شود. اما چرا؟ و با توجه به کدام پیامدهای اجتماعی این‌گونه موضع‌گیری شده است؟ بی‌گمان این امر به سبب پیامدهای تباه‌کننده‌ی این اعمال است.

مرکز تحقیقات کلامی و تربیتی

پیامدهای تکذبی

خواهش و اظهار نیاز و تکذبی را پیامدهای تباه‌گر گوناگونی است که با توجه به آموزه‌های پیشوایان دین به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال، ص ۳۲۳؛ وسائل‌الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۵.

۲. أبو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، المعجم الکبیر، حقه و خرّج أحادیثه حمّدی عبدالمجید السلفی، الطبعة الثانية، مكتبة ابن تیمیة، القاهرة، ۱۴۰۴ ق. ج ۲، ص ۱۵؛ عقدة الداهی، ص ۹۹؛ و در بعضی روایات «فَكَأَنَّمَا يَأْكُلُ الْجَمْرَ» (مانند این است که شراب خورده) آمده است. وسائل‌الشیعة، ج ۶، ص ۳۰۶.

ستم به خویش

نخستین پیامد اظهار نیاز و خواهش کردن از مردم، شکستن عزّت و کرامت خویش است که بالاترین ستم‌ها به خود است. نخستین چیزی که در این عرصه آسیب می‌بیند، خود حقیقی و کرامت انسانی و شخصیت آدمی است که حرمتش از حرمت کعبه بالاتر است، چنان‌که در حدیث امام صادق (ع) آمده است:

«الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ»^۱

مؤمن حرمتی برتر از کعبه دارد.

حرمت و عزّت مؤمن چنان عظیم است که برای نشان دادن عظمت آن چنین تعبیر شده است، و به همین دلیل است که در روایات اجازه هر کاری به مؤمن داده شده است جز آن‌که خود را به ذلّت و حقارت کشد؛^۲ و اظهار نیاز موجب زایل شدن عزّت و آبروی انسان است، چنان‌که امام سجّاد (ع) فرموده است:

«طَلَبُ الْخَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ مَذَلَّةٌ لِلْحَيَاءِ وَ مَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ وَ اسْتِحْقَافٌ بِالْوَقَارِ وَ هُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ، وَ قِلَّةُ طَلَبِ الْخَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ هُوَ الْغِنَى الْحَاضِرُ»^۳

درخواست نیازها از مردمان مایه خوار زیستن و از بین بردن حیا و کاسته شدن وقار است، و این همان فقر نقد است؛ و کم درخواست کردن از مردمان همان بی‌نیازی [و توانگری] نقد است.

پایبندان به سیره نبوی این حرمت را پاس می‌دارند، نه مردمان را به خواری سوق می‌دهند و نه اجازه می‌دهند که آنان خود را خوار سازند. حضرت حسین (ع) به مردی از انصار که ملاحظه عزّت و آبروی خود را نمی‌کرد و زبان به خواهش می‌گشود و اظهار نیاز می‌کرد و خواستار چیزی می‌شد فرمود:

۱. الخصال، ج ۱، ص ۲۷؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۶.

۲. نک: الکافی، ج ۵، ص ۶۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۹؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۵؛

مشکاة الانوار، ص ۱۰۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۲۴.

۳. تحف العقول، ص ۲۰۰؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۳۶؛ نهج السعادة، ج ۸، ص ۲۹۰.

«يَا أَخَا الْأَنْصَارِ صُنْ وَجْهَكَ عَنْ بَذْلَةِ الْمَسْأَلَةِ وَارْزُقْ حَاجَتَكَ فِي رُقْعَةٍ فَإِنِّي آتٍ فِيهَا
مَا سَأَلْتُكَ إِنِّ شَاءَ اللَّهُ».

این برادرِ انصاری آبرویت را از مطرح کردن خواهش مالی نگه دار و نیاز خود را در نامه‌ای [به من] بنویس؛ و من بی‌گمان آن‌چه تو را خرسند سازد خواهمت داد.

مردِ انصاری در نامه‌ای به آن حضرت نوشت که فلانی از من پانصد دینار طلب دارد و اصرار بر گرفتن آن دارد، با او گفتگو فرما که مرا مهلتی دهد. چون امام حسین (ع) این نامه را خواند درون خانه‌اش رفت و کیسه‌ای که در آن هزار دینار بود آورد و به وی فرمود: با پانصد دینار وام خود را بپرداز و پانصد دینار دیگر را صرفِ مددِ معاش خویش ساز.^۱

آبروی آدمی چیزی نیست که با آن چنین رفتار شود. حریمی است که چون فروریزد، حرمت‌های بسیار شکسته شود، و بالاترین ستم‌ها به حقیقت انسان رود. بنابراین نباید کرامت انسانی و عزّت ایمانی با استرحام و ذلّت تکذبی شکسته شود. امام صادق (ع) به یکی از خدمتگزاران خود که به محل کسب و کارش حاضر نشده بود و به سبب بیکاری آبرو و عزّت او در مخاطره قرار گرفته بود فرمود: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِحْفَظْ عِزَّكَ» (ای بنده خدا عزّت خود را نگه دار). آن خدمتگزار گفت: «وَمَا عِزِّي جُعِلْتُ فِدَاكَ؟» (فدايت شوم، عزّت من در چیست؟) فرمود: «غَدُوكَ إِلَى سُوقِكَ وَ إِكْرَامُكَ نَفْسِكَ»^۲ (به بازار و محل کسب و کار خویش رفتن و کرامت خود را نگه داشتن).

دقایق اخلاقی

در پی شکسته شدن کرامت و عزّت آدمی، شخص پذیرای همه کجی‌ها و ناراستی‌ها می‌شود. آن‌که تن به خواهش می‌دهد، خود را پذیرای اموری دیگر نیز می‌کند؛ لازم است به پست‌ترین پستی‌ها یعنی کوچک کردن خود در برابر این و آن تن دهد و در برابر صاحبان مال و منال کرنش کند و زبان به ستایش آنان گشاید. از امیر مؤمنان علی (ع) نقل شده است که در تورات چنین آمده است:

۱. تحف العقول، ص ۱۷۶؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۸؛ نهج السعاده، ج ۸، ص ۲۸۳.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۵.

«مَنْ تَوَاضَعَ لِعَنِيَّ طَلَبًا لِمَا عِنْدَهُ ذَهَبَ ثُلَاثًا دِينَهِ»^۱

هر که دولتمندی را به طمع مالی که او راست خضوع کند، دو سوم دینش از دست رفته است.

همچنین از پیشوای آزادگان، علی (ع) نقل شده است که فرمود:

«مَنْ أَتَى عَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِعِفَانِهِ ذَهَبَ ثُلَاثًا دِينَهِ»^۲

هر که نزد دولتمندی رود و به خاطر ثروتش در برابر او خضوع کند، دو سوم دینش از دست رفته است.

چنین کسی با زیر پا گذاشتن شرافت انسانی خویش به ستایشگری و ثناگویی کشیده می‌شود که این خصلت از منفورترین ویژگی‌های طرد شده در سیره نبوی است، چنان‌که پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

«أَحْشُوا فِي وُجُوهِ الْمَذَاحِينَ التُّرَابَ»^۳

در چهره [و دهان] ستایشگران و ثناگویان خاک بپاشید.

جامعه‌ای که به مذاحی و ثناگویی کشیده شود و ستایشگری در آن رایج شود، جامعه‌ای تباه و بی‌هویت است؛ و پیامبر اکرم (ص) فرمان داده بود که نگذارند جامعه به این حد از حقارت و استرحام کشیده شود. مقداد بن عمرو^۴ چنین گوید:

۱. تعف العقول، ص ۱۵۲؛ قریب به همین: تنبیه الغافلین، ص ۹۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸؛ ربیع‌الابرار، ج ۵، ص ۱۴۹.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، صص ۱۱ و ۳۸۱؛ المواعظ، ص ۵۴؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبّان، ج ۷، ص ۵۱۰؛ مستند الشهاب، ج ۱، ص ۴۱۳؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۱۰۶؛ النهایة فی غریب الحدیث والاثار، ج ۱، صص ۱۸۴ و ۳۳۹؛ فیض القلید، ج ۱، ص ۱۸۲؛ البیان والتعریف، ج ۱، ص ۹۱.

۴. ابومعبد مقداد بن اسود فرزند عمرو بهرانی است و چون اسود بن عبد یغوث او را بزرگ کرد به مقداد بن اسود معروف شد. او از جمله نخستین مسلمانان و از خواص اصحاب پیامبر اکرم (ص) و

«أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ نَحْتُو فِي وَجْهِهِ الْمَدَّاجِينَ الثَّرَابَ»^۱

رسول خدا (ص) به ما دستور داد که در چهره ستایشگران و ثناگویان خاک بپاشیم.

آموخته‌شدگان مدرسه پیامبر و پیروان سیره او چنین می‌کردند. مجاهد از قول ابی معمر نقل کرده است که مردی در مقام ثناگویی یکی از امیران برآمد، پس مقداد مثنی خاک برگرفت و بر چهره او پاشید و گفت: رسول خدا ما را امر کرده است که در چهره مداحان خاک بپاشیم.^۲

سستی و تن‌پروری

مردمانی که حرمت خویش نگه ندارند و راه خواهش را بر خود هموار سازند، به تن‌پروری و سستی کشیده می‌شوند؛ و استعدادها و توان‌هایشان به جای آن‌که در عرصه کار و تلاش و خلاقیت ظهور کند به بطالت و کسالت گرفتار می‌شود، و جامعه به وجودی «کل = سربار» تبدیل

علی (ع) است. شیعه و سنی در ولایی مقام و منزلت او و بی‌همتایی وی متفقند چنان‌که از رسول خدا (ص) روایت شده است که گفت خدای متعال مرا به محبت چهار تن فرمان داد: علی و مقداد و سلمان و ابوذر. و مقداد یکی از آن چهار شخصیتی است که بهشت مشتاق اوست. وی در سال ۳۳ هجری در جُزف [در یک فرسخی مدینه] درگذشت و او را به مدینه آوردند و در بقیع دفن کردند. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۱۶۱-۱۶۳؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، صص ۳۴۸-۳۵۰؛ أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادی الملقب بالمفید، الاختصاص، صححه و علّق علیه علی اکبر الفقاری، منشورات جماعة المدرّسين، قم، صص ۸-۱۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، صص ۱۷۲-۱۷۶؛ یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر القُرطُبی المالکی، الاستیعاب فی أسماء الاصحاب، بهامش الاصابة، دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۳، صص ۴۵۱-۴۵۴؛ اسد الغابة، ج ۵، صص ۴۷۵-۴۷۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۵، صص ۲۰۷-۲۲۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۱، صص ۳۸۵-۳۸۹؛ شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۳، صص ۴۳۳-۴۳۴؛ منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۴۵.

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۳۲؛ و نیز ر.ک: الادب المفرد، ص ۱۲۴؛ الاحسان بترتیب صحیح

ابن حبان، ج ۷، ص ۵۱۰؛ تاریخ الذهبی، ج ۲، ص ۴۸۷.

۲. الادب المفرد، ص ۱۲۴.

می‌گردد. همان پدیده‌ای که نزد هدایتگران الهی به غایب زشت و پست معرفی شده، و به شدت نفی و طرد شده است، چنان‌که در زبان پیامبر اکرم (ص) مورد لعنت اعلام شده است:

«مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ»^۱

مورد لعنت است آن‌که خود را سربار دیگران سازد.

عادت به خواهش، راه تلاش را بر آدمی می‌بندد و زمینه‌ساز سستی و تن‌پروری می‌شود. مَسْعَدَةُ بن صَدَقَه^۲ نقل کرده است که امام صادق (ع) در نامه‌ای به یکی از یاران خویش نوشت:

«لَا تَكْسُلْ عَنْ مَعِيشَتِكَ فَتَكُونَ كَلًّا عَلَى غَيْرِكَ»^۳

برای تأمین مخارج زندگی خود سستی و کاهلی نداشته باش که در این صورت سربار دیگران خواهی شد.

در این صورت فرهنگ کار و تلاش به فرهنگ سستی و واسطه‌گری تبدیل می‌شود و جامعه‌ای سربار و وابسته شکل می‌گیرد، که امام صادق (ع) فرمود:

«عَدُوُّ الْعَمَلِ الْكَسَلُ»^۴

سستی و کاهلی دشمن عمل است.

تن‌پروری و تلاش، و سستی و کوشش با هم جمع‌ناشدنی‌اند، و چون سستی و تن‌پروری ظهور نماید، زندگی این جهانی و آن جهانی تباه می‌شود. از امام کاظم (ع) روایت شده است که گفت پدرم به یکی از فرزندان فرمود:

۱. الکافی، ج ۵، ص ۷۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۹۹؛ تحف العقول، ص ۲۶؛ وسائل الشیعة،

ج ۱۲، ص ۱۸.

۲. از اصحاب امام صادق (ع) است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۸، صص ۱۳۵ - ۱۳۸؛

قاموس الرجال، ج ۱۰، صص ۵۵ - ۵۶.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۸۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۷.

۴. الکافی، ج ۵، ص ۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۷.

«إِنَّكَ وَالْكَسَلَ وَالصَّجَرَ، فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَقِّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱

از سستی و کاهلی بپرهیز که آن دو تو را از بهره‌دست گرفتن از زندگی این جهانی و زندگی آن جهانی بازدارند.

آنان که زندگی خود را به استرحام می‌آیند و از تلاش و کوشش در زندگی این جهانی باز می‌مانند، زندگی آن جهانی خود را نیز تباه می‌سازند، زیرا کسی که نتواند برای زندگی ملموس و نزدیک خود برنامه‌ریزی کند، چگونه می‌تواند برای زندگی ناملموس و دور خود برنامه‌ریزی نماید؟ امام باقر (ع) در این باره می‌فرماید:

«إِنِّي لَا بُغِضَ الرَّجُلَ [أَبْغِضَ لِلرَّجُلِ] أَنْ يَكُونَ كَسَلًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ، وَ مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ»^۲

کسی که نسبت به امور مادی و زندگی این جهانی خود سست و کاهل باشد، مورد خشم و غضب من است، زیرا کسی که در کار دنیای خود مبتلا به سستی و کاهلی باشد، بی‌گمان نسبت به کار آخرت خود سست‌تر و کاهل‌تر خواهد بود.

فرد و جامعه‌ای که استرحام به سستی و تن‌پروری کشیده می‌شود و سرباری ظهور می‌یابد که خود لعنت خداست و کم‌ترین آن لعنت فقر و ناداری، و پریشانی و وابستگی است.

فقر و پریشانی

جامعه‌ای که استرحام‌پذیر شود توان روی پای خود ایستادن و پذیرای سختی شدن و تلاش کردن را از دست می‌دهد. با فرهنگ ذلت و استرحام نمی‌توان فرهنگ عزت و خودی ایجاد کرد. با روحیه خواهش از دیگری نمی‌توان به خودباوری رسید. با تکیه به دیگران نمی‌توان راه دشوار «حیات طیبه»^۳ را هموار نمود. جامعه‌آلوده به استرحام جامعه‌ای فاقد امید و نشاط و اراده است.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۸۵؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، صص ۴۰۸ - ۴۰۹ [بدون «من»].

۲. الکافی، ج ۵، ص ۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۴.

۳. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْشَأَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُخْبِتَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (هرکه از مرد یا زن که کار نیک کند و مؤمن باشد، به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش

انسان‌هایی که از درون زیون و خوار می‌شوند، در رویارویی با مشکلات بیرونی فاقد توانایی لازم در رویارویی و حل آن‌ها نیستند. مردمانی که درهای استرحام را به روی خود می‌گشایند، در حقیقت درهای خواری و نیازمندی و پریشانی را می‌گشایند و درهای ارجمندی و بی‌نیازی و توانمندی را بر خود می‌بندند. پیامبر اکرم (ص) می‌فرمود:

«مَنْ فَتَحَ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ الْمَسْأَلَةِ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ لَا يَسُدُّ أَذْنَاهُ شَيْئًا»^۱

هر [جامعه‌ای] که در خواهش را بر خود بگشاید، خداوند هفتاد در از نیازمندی را بر او بگشاید که کم‌ترین آن را به چیزی نتوان مسدود کرد.

اوصیای پیامبر نیز تأکید می‌کردند که مردمان از استرحام و فرهنگ آن پرهیز کنند تا بتوانند فقر و پریشانی را از جامعه بزدایند. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرمود:

«اتَّبِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) إِنَّهُ قَالَ: مَنْ فَتَحَ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ مَسْأَلَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ»^۲

سخن رسول خدا (ص) را بپذیرید و پیروی کنید که فرمود: هرکس در خواهش بر خود بگشاید، خداوند در نیاز بر او باز نماید.

و امام باقر (ع) می‌فرمود:

«أُقْسِمُ بِاللَّهِ وَهُوَ حَقٌّ، مَا فَتَحَ رَجُلٌ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ الْمَسْأَلَةِ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ»^۳

به خدایی که برحق است سوگند که هیچ‌کس در خواهش و نیاز بر خود نگشود جز

می‌داریم و به بهتر از آن‌چه کرده‌اند پاداششان می‌دهیم). قرآن، نحل / ۹۷.

۱. عِدَّةُ الدَّاعِي، ص ۱۰۰.

۲. الكافي، ج ۲، ص ۱۹؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷۰؛ نهج السعادة، ج ۸، ص ۲۷۷؛ و نیز ر.ک: ربع الابرار، ج ۳، ص ۲۹۳؛ جامع الاخبار، ص ۱۶۰.

۳. عِدَّةُ الدَّاعِي، ص ۹۹؛ وسائل الشيعة، ج ۶، ص ۳۰۶ [«لَهُوَ حَقٌّ» آمده است].

آن‌که خداوند در فقر و تهیدستی را بر وی گشود.

پیشوایان دین این‌گونه می‌آموختند تا مردمان بر پای خود بایستند و کار و تلاش نمایند و از هرگونه استرحام خود را دور دارند تا از فقر و پریشانی نجات یابند.

چاره‌اندیشی برای بیماری استرحام

استرحام نشانه وجود بیماری‌ای خطرناک در جامعه است و در رویارویی با این پدیده مذموم اجتماعی و چاره‌اندیشی برای درمان آن، باید در نظر داشت که این امر زائیده عوامل گوناگونی است و لازمه پیرایش همه‌جانبه آن اقداماتی همه‌جانبه است. طبیعی است تا عدالت اجتماعی در معنای درست کلمه و به دور از سخنان پرطمطراق و شعارهای فریبنده، در عمل تحقق نیابد، فقر هست، و تا فقر هست استرحام نیز هست. فقر زائیده روابط و مناسبات ناعادلانه اجتماعی است و پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع) به درستی فرموده است:

«فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ»^۱

پس فقری گرسنه نماند جز آن‌که توانگری از حق او خود را به نوایی رساند.

لیکن برای تحقق همه‌جانبه عدالت اجتماعی باید راهی دشوار و طولانی را پیمود، بنابراین لازم است در راستای آن و نه در مسیر مخالف عدالت اجتماعی، و در خدمت آن به تکافل اجتماعی پرداخت و با ایجاد تأمین‌های اجتماعی لازم و اقدامات فرهنگی مناسب در جهت زدودن نیازمندان، از کارافتادگان، بیماران و تهیدستان اقدام کرد. با ایجاد اشتغال و رفع بیکاری یکی از زمینه‌های اساسی پیدایش استرحام را منتفی ساخت. زیرا بیکاری علاوه بر آن‌که سبب فقر می‌شود، عوارض و پیامدهای روحی، روانی و اجتماعی نامطلوبی به بار می‌آورد که به استرحام دامن می‌زند.

همچنین در راستای این اقدامات، لازم است در شیوه رویارویی با نیازمندانی که اظهار نیاز می‌کنند دقت شود، همان‌گونه که در روایات بسیاری این امر مورد عنایت قرار گرفته است؛ و به‌طور کلی نباید کرامت انسانی آنان بیش از آن‌چه شکسته شده است آسیب ببیند، بلکه لازم

است روحیه آنان ترمیم شود و یا به نیکویی پاسخ داده شوند و یا با کمکی مناسب یاری گردند.

«رَدُّوا السَّائِلَ بِبَذْلِ يَسِيرٍ أَوْ بِلَيْنٍ وَ رَحْمَةٍ»^۱

درخواست‌کننده را به بخششی اندک یا به نرمی و رحمت رد کنید.

و در مناجات موسی (ع) با خداوند، به نقل از امام باقر (ع) آمده است:

«يَا مُوسَى أَكْرَمَ السَّائِلِ إِذَا أَتَاكَ بِبَذْلِ يَسِيرٍ أَوْ بِرَدِّ جَمِيلٍ»^۲

ای موسی درخواست‌کننده‌ای را که نزدت آید، با بخششی اندک یا با نیکویی رد کردن گرامی دار.

در پرتو تربیت صحیح و عدالت اجتماعی است که استرحام در شکل‌های مختلف و مراتب گوناگونش زدوده می‌شود و جامعه به ارجمندی لازم برای زندگی انسانی می‌رسد.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. قرب الاسناد، ص ۴۸؛ حذقه الداهی، ص ۱۰۱؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۹۲.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۱۵؛ تحف العقول، ص ۳۷۱ [«بِرَدِّ جَمِيلٍ أَوْ إِعْطَاءِ يَسِيرٍ» آمده است].



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اصل عدم انظلام

﴿ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴾ *

نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌رود.



مرکز تحقیقات کتب و میراث اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جایگاه و اهمیت عدم انظلام

«انظلام» یعنی تن به ظلم دادن، زیر بار ستم رفتن. رسول خدا (ص) و اوصیای او و پیروان حقیقی‌شان هرگز تن به ظلم نداده‌اند. این امر در زندگی نورانی پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت به روشنی مشاهده می‌شود. رسول خدا (ص) نه تنها پس از بعثت، که پیش از بعثت نیز هرگز زیر بار ستمی نرفت و تلاش کرد با روحیه «انظلام» در جامعه مقابله کند و از مظلوم دفاع نماید و حق مظلوم را بستاند تا زمینه «ظلم‌پذیری» رفع شود. نمونه برجسته این دوران واقعه مشهور «حلف الفضول» است. مورخان یادآور شده‌اند که بیست و سه سال پیش از بعثت، درحالی که از عمر آن حضرت بیش از بیست سال نمی‌گذشت،^۱ در یک اقدام ضدظلم که منجر به شکستن جو انظلام شد شرکت کرد. گفته‌اند مردی از بنی زُبَید در ماه ذی‌قعدة وارد مکه شد و کالایی داشت، عاص بن وائل سهمی آن کالا را خرید ولی از پرداخت بهای آن خودداری کرد؛ کار به مشاجره کشید و مرد زُبَیدی توانایی نداشت که حق خود را بگیرد. ناچار بالای کوه ابوقُبَیس رفت و تظلم نمود و آزادگان قریش را به دفاع از مظلوم و جلوگیری از انظلام فراخواند و چنین گفت:^۲

۱. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۲۸؛ البته یعقوبی می‌نویسد که سن رسول خدا (ص) از بیست گذشته بود که در حلف الفضول شرکت کرد. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷.

۲. محمد بن حبیب البغدادی، المنطق فی أخبار قریش، صححه و علّق علیه خورشید احمد فارق، الطبعة الاولى، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ص ۱۸۷؛ التنبیه والاشراف، ص ۱۷۹؛ و نیز رک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۰؛ شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ج ۲، صص ۱۵۸-۱۶۳؛ علی بن برهان‌الدین الحلّبی، انسان العیون فی سیرة الامین المؤمن (السیرة الحلّبیة)، دار احیاء

يَا لَلرَّجَالِ لِمَظْلُومٍ بَصَاعَتُهُ
إِنَّ الْحَرَامَ لِمَنْ تَمَّتْ حَرَامَتُهُ
يَبْطُنُ مَكَّةَ نَائِي الْحَيِّ وَالنَّفَرِ
وَلَا حَرَامَ يَثْوِي لِأَبْسِ الْعَدْرِ

ای مردان [قریش] به داد ستم‌دیده‌ای که کالایش را در مکه به ستم گرفته‌اند و دور از طایفه و کسان خویش است برسید.
حرمت خاص کسی است که حرمت نگه دارد و کسی که جامه خیانت پوشیده است حرمت ندارد.

پس بنی‌هاشم و بنی مطلب بن عبد مناف و بنی زُهْرَة بن کلاب و بنی تَیْم بن مُرَّة و بنی حارث ابن فِهْر در خانه عبدالله بن جُدعان تَیْمی جمع شدند و پیمان بستند که هر ستم‌دیده‌ای را یاری کنند و در گرفتن حقّ مظلوم همراهان باشند و اجازه ندهند در مکه بر احدی ستم رود.^۱ گفته‌اند نخستین کسی که در این کار پیشقدم شد زبیر بن عبدالمطلب بود،^۲ و خود در این باره گفته است:^۳

حَلَفْتُ لَنَنْقُذَنَّ حِلْفًا عَلَيْنَا
نُسَمِّيهِ الْفُضُولَ إِذَا عَقَدْنَا
وَ نَعْلَمُ مَنْ حَوَالِي الْبَيْتِ أَنَا
وَ إِن كُنَّا جَمِيعًا أَهْلَ دَارٍ
يَعِزُّ بِهِ الْغَرِيبُ لَدَى الْجَوَارِ
أَبْنَاةَ الضَّمِيمِ نَهْجُرُ كُلَّ عَارٍ

سوگند یاد کردم که پیمانی در باره خودمان ببندیم، هرچند که ما جملگی اهل

التراث العربی، بیروت، ج ۱، ص ۱۳۲.

۱. نک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ المنتقى، صص ۱۸۶ - ۱۸۹؛ أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸؛ مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۷۰ - ۲۷۱؛ التنبیه والاشراف، ص ۱۷۹؛ الوفاء بأحوال المصطفی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۴۱؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۶۸؛ شرح ابن أبی الحدید، ج ۱۵، صص ۲۲۴ - ۲۲۵؛ البداية والنهاية، ج ۲، صص ۳۵۵ - ۳۵۶؛ شفاء الغرام، ج ۲، ص ۱۵۸ - ۱۵۹؛ السيرة الحلبیة، ج ۱، ص ۱۳۶؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲. أبو الحسن احمد بن يحيى البلاذري، أنساب الاشراف، ج ۲، حققه و علّق عليه محمد باقر المحمودی، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۴ ق. ص ۱۱؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۰؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۶۸؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۷۱؛ التنبیه والاشراف، ص ۱۷۹؛ البداية والنهاية، ج ۲، ص ۳۵۶؛ و نیز ر.ک: أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۳؛ شفاء الغرام، ج ۲، صص ۱۶۱ و ۱۶۴.

خانه ایم؛

و چون پیمان بستیم، آن را «فضول» نام نهادیم، تا بیگانه هنگام پناه جستن [در سایه
آن] عزّت یابد؛

و آنان که در اطراف خانه اند بدانند که ما تن به ستم نمی دهیم و از هرگونه ننگی دوری
می کنیم.

درباره حلف الفضول یا پیمان جوانمردان از رسول خدا (ص) روایت شده است که پس از
مهاجرت به مدینه فرمود:

«لَقَدْ شَهِدْتُ حِلْفًا فِي دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدْعَانَ، لَوْ دُعِيتُ إِلَى مِثْلِهِ لَأَجَبْتُ، وَمَا زَادَهُ
الْإِسْلَامُ إِلَّا تَشْدِيدًا»^۱

در خانه عبدالله بن جُدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم به مانند آن
دعوتم کنند اجابت می کنم و اسلام جز استحکام چیزی به آن نیفزوده است.

به تعبیر پیامبر اکرم (ص) اسلام تنها این پیمان ضدستم را محکم تر کرده است. این جهت گیری
اسلام و سیره نبوی است. «حلف الفضول» حرکتی بود در جهت شکستن «انظلام» [هرچند در
محدوده امور مالی] و به قدری محکم و پابرجا بود که نسل های آینده نیز خود را موظف
می دیدند به آن وفادار باشند و محترمش شمارند، چنان که در دوران فرمانداری ولید بن عتبة بن
ابی سفیان، برادرزاده معاویه که از طرف او والی مدینه بود، حضرت حسین (ع) بر سر مالی با
وی اختلاف پیدا کرد و او راه زورگویی را در پیش گرفت. البته اوضاع مناسب قیامی همگانی

۱. التنبیه والاشراف، ص ۱۸۰؛ و ابن اسحاق نقل کرده است که حضرت فرمود: «لَقَدْ شَهِدْتُ فِي دَارِ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُدْعَانَ حِلْفًا مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهِ حَمْرُ النَّعَمِ؛ وَلَوْ أُدْعِيَ بِي فِي الْإِسْلَامِ لَأَجَبْتُ.» (در خانه عبدالله
بن جُدعان در پیمانی شرکت کردم که دوست ندارم به جای آن شتران سرخ موی داشته باشم؛ و اگر در اسلام
هم به چنان پیمانی دعوت شوم می پذیرم). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ و نیز ر.ک: الطبقات الکبری، ج
۱، ص ۱۲۹؛ أنساب الاشراف، ج ۲، صص ۱۲ و ۱۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷؛ الوفاء بأحوال
المصطفى، ج ۱، ص ۱۳۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۱؛ البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۳۵۷؛
شفاء الغرام، ج ۲، صص ۱۵۹ و ۱۶۱؛ السیره الحلبیة، ج ۱، ص ۱۳۱.

نبود، از این رو حضرت به همین «حلف الفضول» که هنوز در خاطره‌ها بود متوسل شد تا جزو «انظام» را بشکند و مردمان را با حقوق خودشان آشنا کند و به آنان بیاموزد که در هیچ وضعیتی تن به ستم ندهند. از همین رو حسین بن علی (ع)، خطاب به ولید بن عتبة چنین فرمود:

«أَحْلَفُ بِاللَّهِ لَتَنْصِفَنِي مِنْ حَقِّي أَوْ لَأَخْذُنَّ سَيْفِي ثُمَّ لَأَقُومَنَّ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ثُمَّ لَأَدْعُوَنَّ بِحِلْفِ الْفُضُولِ».

به خدا سوگند که باید از در انصاف درآیی و گرنه شمشیر خود را برمی‌گیرم و در مسجد رسول خدا (ص) می‌ایستم و [قریش را] به حلف الفضول دعوت می‌کنم.

عبدالله بن زبیر که در آن صحنه حاضر بود گفت: به خدا سوگند که اگر [حسین بن علی] به حلف الفضول بخواند، شمشیر خود برگیرم و همراه او برخیزم تا حق خویش بستانم یا همگی جان بر سر این نهیم. چون ماجرا به گوش مشور بن مخرمه بن نوفل زهری رسید، او نیز همین سخن را گفت. عبدالرحمن بن عثمان بن عبیدالله تبی نیز چون خبر یافت همان گفت. این سخنان به ولید رسید و از سر ناچاری از زورگویی خویش دست کشید و از در انصاف درآمد و حق حسین (ع) را پرداخت.^۱

مشاهده می‌شود که حسین (ع) با این سخن که اگر بر من اجحاف کنی دست به قبضه شمشیر می‌برم و در مسجد رسول خدا می‌ایستم و مردم را به آن پیمانی دعوت می‌کنم که پدرانشان نیاکانشان بنیانگذاران آن بوده‌اند، فضای انظام را می‌شکند، وحشت فرماندار مدینه را می‌گیرد و به ناچار دست از اجحاف می‌کشد. روشن است که حرکت ضد ظلم و ضد انظامی که رسول خدا (ص) به شرکت در آن افتخار می‌کرد، سالیان دراز پس از عقد پیمان چگونه نقش اجتماعی - سیاسی خود را نشان می‌دهد و روح آزادی و ستم‌ناپذیری را جان می‌بخشد.

عدم انظام، اصلی فطری است که اسلام و سیره نبوی محکم‌ترش ساخت و اسوه نیکوی اسلام، در دوران بعثت و رسالت خویش هرگز تن به ظلم نداد، نه ستم کرد و نه ستم پذیرفت که این تربیت الهی و قرآنی است: ﴿لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾.

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، صص ۱۴۵ - ۱۴۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، صص ۴۱ - ۴۲؛ سیره ابن

کثیر، ج ۱، ص ۱۳۰؛ البدایة والنهاية، ج ۲، صص ۳۵۷ - ۳۵۸؛ السيرة الحلبية، ج ۱، ص ۱۳۲؛ و نیز

ر.ک: أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۴.

گرچه این آیه دربارهٔ رباخواران نازل شده است ولی در حقیقت بیانگر اصلی اساسی در اسلام است و آن این که مسلمانان به همان نسبت که باید از ستمگری پرهیزند، از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب ورزند. اصولاً اگر ستمکش نباشد، ستمگر کم تر پیدا می شود و اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند، کسی نمی تواند به آنان ستم کند. باید پیش از آن که به ظالم گفته شود ستم مکن، به مظلوم گفته شود به ستم تن مده.^۱ ستم پذیر است که ستمگر پرور است و آنان که پذیرای حکومت ستم می شوند، به ستمگر میدان رشد و سلطه می دهند، چنان که از پیامبر اکرم روایت شده است که فرمود:

«كَمَا تَكُونُونَ يُؤْلَى [أَوْ يُؤْمَرُ] عَلَيْكُمْ»^۲

هرگونه که باشید بر شما حکومت و سرپرستی می شود.

انظلام و ستم پذیری در منطق دین جایی ندارد و قرآن کریم به منظور شکستن فضای ستم پذیری، در جامعه ای که توان اصلاحش نیست، به «هجرت» توصیه می کند. تأکید قرآن بر این است که اگر قادر به اصلاح بودید، فضای عفن ظلم را دگرگون سازید، و اگر جای دگرگونی نبود، تعفن ستم را به جان نخرید و بندهای تعلق را بگسلید و خود را از روابط ظالمانه وارهید. یکی از موارد «هجرت» همین است: برای پرهیز از انظلام؛ نباید زیر ستم ماند و توجیه گر مناسبات ظالمانه بود با این بهانه که کاری نمی شود کرد. قرآن می فرماید در این وضعیت: نایست، نمان، بکن و برو.

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبْرِئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.﴾^۳

و کسانی که پس از ستم دیدنشان، در راه خدا هجرت کرده اند، در دنیا [در سرا و سرزمین] نیکویی جایشان می دهیم و اگر بدانند بی گمان پاداش اخروی

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۷۹.

۲. مسند الشهاب، ج ۱، صص ۳۳۶ - ۳۳۷؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۳، ص ۳۰۵؛ محیی الدین

أبو محمد عبد القادر الجیلانی، الفتح الربانی والفیض الرحمانی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ ق. صص

۴۶ و ۸۱؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۸۹.

۳. قرآن، نحل / ۴۱.

بزرگ تر است.

خداوند تشویق و ترغیب به بریدن از انظلام می‌کند. آنان را که اگر بمانند باید تن به ستم دهند، توصیه به رفتن می‌کند و عاقبت نیکویی برایشان تصویر می‌نماید. و در مقابل، آنان را که می‌مانند و پذیرای ستم می‌شوند مورد مؤاخذه قرار می‌دهد، از آنان با بیانی تند و سراسر شماتت سخن می‌گوید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ؟ قَالُوا: كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ. قَالُوا: أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟ فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا. وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاجِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.﴾^۱

کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند و آنان بر خود ستم روا داشته‌اند، به ایشان می‌گویند در چه حال بودید؟ گویند ما در سرزمین خود مستضعف بودیم، گویند آیا مگر زمین خداوند وسیع نبود که بتوانید در آن [به هر کجا که خواهید] هجرت کنید؟ سرا و سرانجام اینان جهنم است و چه بد سرانجامی است. مگر مردان و زنان و کودکان مستضعف که نمی‌توانند چاره‌ای ببندیشند و راه به جایی نمی‌برند. اینان را باشد که خداوند ببخشاید و خداوند بخشاینده آمرزگار است. و هرکس که در راه خدا هجرت کند، در روی زمین سرپناه بسیار و گشایش [در کار] می‌یابد و هرکس که از خانه و کاشانه خویش به عزم هجرت در راه خدا و پیامبرش بیرون رود، سپس مرگش فرارسد، حقا که پاداش او بر خداوند است و خداوند آمرزگار مهربان است.

خداوند برای آن‌که انسانیت مردمان، شرافت و کرامت آدمیان، و ایمان مؤمنان زیر چکمه‌های ظلم لگدمال نگردد، به «هجرت» فرمان می‌دهد.

«حق و آزادی همیشه در زیر سقف‌های کوتاه و در پس درهای بسته و حصارهای

تسخیرناپذیر، خفقان گرفته‌اند و مرده‌اند! همیشه!

در این جاگویی خداوند به انسانی که در دلش آتش ایمانی و بر شانه‌هایش سنگینی رسالتی را احساس می‌کند فرمان می‌دهد که: عزم خدا کرده‌ای، خانه‌ات را رها کن! بگریز! "تتوان مُرد به سختی که من این جا زادم".

خانه‌ات، خانواده‌ات، شهرت و قومیت آن جاست که آزادی‌ات آن جاست، ایمانت آن جاست؛ در آن جا که ستم می‌شود و حقیقت به اسارت می‌افتد ممان که «بَرّ و بحر فراخ است و آدمی بسیار».

آنان که به خاطر حفظ سر و سامان و جان و مال خویش تسلیم می‌شوند و می‌مانند، به خود ستم کرده‌اند و از آن چه برای حفظ و کسب آن، آزادی و ایمان خویش را فروخته‌اند محروم خواهند گشت، و برعکس، آنان که در راه خدا از هر چه دارند می‌گذرند و هجرت می‌کنند بیش از آن چه با هجرت از دست داده‌اند، در هجرت به دست خواهند آورد.^۱

پیامبر، چنین کرد؛ همه علاقه‌ها را برید تا تن به انظلام ندهد، نه آن که از اعدا گریخت، پس از سیزده سال تلاش بی‌وقفه و مبارزه بی‌امان در جهت گسترش اندیشه توحید و تحوّل انسان از ظلمات به سوی نور، دیگر مگه را یارای تحمل آنان نبود و جای رشد اسلام در آن به مرز خود رسیده بود؛^۲ پس پیامبر برای به دست آوردن شرایط مساعد و امکانات تازه هجرت کرد تا در مبارزه علیه محیط سیاسی و اجتماعی ظالمانه موجود از خارج جامعه عمل کند؛ به عبارت دیگر این هجرت، ترک جامعه خود برای بازگشت پیروزمندانه به آن بود.^۳

عقده قومیت مسلم گشود	از وطن آقای ما هجرت نمود
پس چرا از مسکن آبا گریخت	تو گمان داری که از اعدا گریخت
قصه گویان حق ز ما پوشیده‌اند	معنی هجرت غلط فهمیده‌اند
هجرت آیین حیات مسلم است	این ز اسباب ثبات مسلم است

۱. علی شریعتی، مقاله از هجرت تا وفات، جمعی از نویسندگان، محمد خاتم پیامبران، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۴۷ ش. ج ۱، صص ۲۴۵ - ۲۴۶.

۲. ر.ک: السید جعفر مرتضی‌العاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، الطبعة الاولى، قم، ۱۴۰۰ ق. ج ۲، صص ۲۲۱ - ۲۲۴.

۳. مقاله از هجرت تا وفات، محمد خاتم پیامبران، ج ۱، ص ۲۴۶.

معنی او از تنک آبی رم است	ترک شب‌نم بهر تسخیریم است
بگذر از گل گلستان مقصود توست	این زیان پیرایه بند سود توست
مهر را آزاده رفتن آبروست	عرصه آفاق زیر پای اوست
همچو جو سرمایه از باران مخواه	بیکران شو در جهان پایان مخواه
بود بحر تلخ رو یک ساده دشت	ساحلی ورزید و از شرم آب گشت
بایدت آهنگ تسخیر همه	تا تو می‌باشی فراگیر همه ^۱

در این راستاست که قرآن کریم «هجرت» را وسیله نیک زیستن این جهانی و اجر بزرگ آن جهانی معرفی می‌کند و عامل آزادی و آسایشش می‌داند؛ و پیامبر برای حاکم کردن اسلام و نجات دادن ستم‌دیدگان تاریخ و شکستن حصارهای انظلام مکه را ترک کرد و والاترین هجرت تاریخ را رقم زد. زنده‌یاد دکتر علی شریعتی این حادثه بزرگ را چنین به قلم می‌آورد:

«اکنون مکه، سرزمین اجداد و اقوام و خاطرات پیغمبر، در چنگ قریش است و سیزده سال مبارزه مداوم در حصارهای استوار و سقف کوتاه و سنگین شهر روزنه‌ای به بیرون نگشاده است. یا باید ماند و مرد و یا باید برای نجات ایمان و آزادی و انجام رسالت بزرگ خدایی و جهانی به هجرت پرداخت. به گفته ژرژ گئورگیو: «قبیله و خانواده تنها درختی است که در صحرا می‌روید (شجره)، و هیچ فردی جز در پناه آن نمی‌تواند زندگی کند و محمد با هجرت خویش شجره‌ای را که از خون و گوشت خانواده‌اش پرورده شده بود برای پروردگارش قطع کرد». محمد باید مکه را ترک گوید، به کجا؟ هرجا که این جا نیست، هرجا که جایگاهی برای آزاد زیستن و پایگاهی برای جهاد هست؛ و پیغمبر از پیش، یثرب را برای چنین کاری آماده کرده بود.^۲

بنابراین آن‌جا که قدرت مقابله نیست، توان مبارزه رویاروی وجود ندارد، و مرداب انظلام در انتظار فرو بردن شرافت، آزادی و ایمان آدمی است، تن به ستم سپردن سزاوار نیست، باید رفت. ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم
موج ز خود رفته‌ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم^۳
خداوند در چنین مواردی برای شکستن فضای انظلام و رها شدن از دام ستم‌پذیری به «هجرت»

۱. کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۷.

۲. مقاله از هجرت تا وفات، محمد خاتم پیامبران، ج ۱، ص ۲۵۱.

۳. کلیات اقبال لاهوری، صص ۲۳۵ - ۲۳۶.

سفارش می‌کند؛ و نیز به آنان که مورد ظلم واقع شده‌اند اجازه «دفاع» و «جهاد» می‌دهد.

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتْ صَوَامِعُ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۱

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت جهاد داده شده است، چراکه مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا بر یاری دادن آنان تواناست. همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه‌شان رانده شده‌اند، و جز این نبوده که گفته‌اند خداوند پروردگار ماست؛ و اگر خداوند بعضی از مردم را به دست بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، هم صومعه‌ها [ای راهبان] و هم کلیساها [ای مسیحیان] و هم کنیسه‌ها [ای یهودیان] و هم مساجد [مسلمانان] که نام خدا در آن‌ها بسیار یاد می‌شود ویران می‌گردید، و خداوند هرکس را که دینش را یاری کند، یاری می‌دهد، که خداوند توانای پیروزمند است.

خداوند به آنان که تن به ظلم نمی‌دهند و در برابر تهاجم ستمگران به دفاع و جهاد برمی‌خیزند وعده یاری داده است و این واقعیت را گوشزد کرده است که اگر اهل توحید تن به ستم بسپارند و نظاره‌گر ظلم و ظالم باشند، همه پایگاه‌هایی که نام خدا در آن‌ها بسیار یاد می‌شود نابود می‌گردد. بدین ترتیب برای این‌که انسان شرافت، کرامت، عزت، آزادی و ایمان خود را حفظ کند و در گنداب انظلام نپوسد و برای دفاع از این حریم‌ها «هجرت» و «جهاد» پیش روی انسان است؛ یا هجرت کند تا این حریم‌ها را پاس بدارد و با دست‌یابی به پایگاهی جدید، مبارزه با ستم و ستمگری را تداوم بخشد، و یا بماند و استقامت ورزد و از حق و حقیقت دفاع نماید، جز آنان که نمی‌توانند چاره‌ای بیندیشند و راه به جایی نمی‌برند.

خداوند قوی و عزیز است و اهل ایمان به اتکال او با قوت با عزت؛ و اسلام دین قوت و عزت است، نه راه و رسم انظلام و ذلت.

مقابله با ستم و ستمگران

در این عرصه پرسشی اساسی مطرح است و آن این که موضع انسان در برابر ظلم و قدرت طغیانگر و حکومت خودکامه و ستم پیشه چه باید باشد؟ آیا تسلیم شود، تمکین کند و ستم را بپذیرد؟ یا نه، مقاومت نماید، قیام کند و ستم را نپذیرد؟ آیا چنان که برخی گمان کرده اند حاکمیت ستم و ستمگران از باب قضا و قدر الهی است و خواست خداوند چنین است و لازمه رضا به تقدیر الهی، رضایت به ظلم و تمکین به ظالم است، یا خیر؟

پاسخ عقل و شرع در این باره روشن است، نه عقل اجازه ستم پذیری می دهد و نه شرع.^۱ خداوند هرگز راضی به ظلم نیست و خواهان هیچ ستمی نیست.

﴿وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ﴾^۲

خداوند در حق بندگان ستمی نمی خواهد.

خداوند هرگز فرمان به بدی و زشتی نمی دهد.

﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳

بی گمان خداوند به ناشایستی فرمان نمی دهد؛ آیا چیزی را که نمی دانید [به دروغ] به خداوند نسبت می دهید؟

خداوند به عدالت فرامی خواند و بدان فرمان می دهد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۴

به راستی خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد.

خداوند اهل ایمان را به برپاداشتن عدالت اجتماعی فرمان می دهد و می فرماید:

۱. نک: محمدحسین فضل الله، الاسلام و منطق القوة، الطبعة الثانية، الدار الاسلامية، بيروت.

۱۴۰۱ ق. صص ۴۹ - ۵۶.

۲. قرآن، غافر / ۳۱.

۳. قرآن، اعراف / ۲۸.

۴. قرآن، نحل / ۹۰.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ. ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پیوسته به عدالت قیام کنید.

«قَوَّامین» جمع «قَوَّام» صیغهٔ مبالغه به معنی بسیار قیام‌کننده است، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان به عدالت قیام کنید به گونه‌ای که این عمل خلق و خوی شما شود و انحراف از آن برخلاف طبع و روح شما گردد؛ و تعبیر به «قیام» در این جا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام دادن کارها معمولاً باید به پا خیزد و به دنبال آن‌ها برود. بنابراین «قیام» به کار «کتابه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی دربارهٔ آن است اگرچه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد؛ و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که «قائم» معمولاً به چیزی می‌گویند که عمود بر زمین بوده باشد و کم‌ترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آن‌چنان عدالت را اجرا کنید که کم‌ترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند.^۲

این‌گونه تأکید بر عدالت، جهت دین را به خوبی مشخص می‌سازد؛ و خداوند جز عدالت نمی‌کند و جز عدالت را نمی‌خواهد؛ و اگر ستمی هست از او نیست، از انسان است و باید با ستم و ستمگری مقابله کرد.

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ. ﴾^۳

خداوند هیچ ستمی بر مردم روا نمی‌دارد، ولی مردم خودشان بر خود ستم می‌کنند.

بنابراین، دین - و نه آنچه نامی از دین دارد و در حقیقت افیون توده‌ها است - به عصیان بر ضد ستم و همهٔ ستمگران و آنان که اسارت مردمان را می‌طلبند، می‌خواند:

- اشراف زالوصفتی که جز با مکیدن شیرهٔ جان محرومان پروار نمی‌شوند و برقرار نمی‌مانند.
- زورمندانی که قدرت خویش از ناتوانی مردمان می‌گیرند و نان خود در انظلام آنان می‌جویند.
- مزورانی که با ادعای دینداری و با تحریف قضا و رضای الهی بسندهای بسندگی زر و زور را استوار می‌کنند.

۱. قرآن، نساء / ۱۳۵.

۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۶۲.

۳. قرآن، یونس / ۴۴.

خداوند به وسیله حجت باطنی و حجت ظاهری،^۱ راه را روشن کرده است و جای توجیه برای تن دادن به ستم نگذاشته است. البته ستمگران در لوای تعظیم شعائر دینی و عمل به مراسم مذهبی به قلب حقایق و محو عدالت کمر می‌بندند و در پوشش دین، هویت دینی انسان‌های تحت ستم را مسخ می‌کنند و با ناتوان ساختن مردمان زمینه انظلام را آماده می‌سازند تا هرگونه خواستند در همه چیز آنان تصرف کنند. اما با همه این‌ها چه عذری برای پذیرفتن ستم و فرمانبرداری از ستمگران و پیروی از فاسقان هست؟ که خداوند به حکم الهامات فطری و با وجود نمونه‌های عینی راه توجیه و گریز را بسته است و در منطق دین، تمکین به جهل و جور مردود است. قرآن کریم در مقام مذمت و طرد آنان که تن به ستم می‌دهند و پیرو ستمگران و بدکاران می‌شوند در مواضع گوناگون روشنگری کرده است، از جمله صحنه‌ای از قیامت را تصویر می‌کند و نفی انظلام می‌آموزد:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْجَعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضِ الْقَوْلِ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ. قَالِ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَنْتُمْ صَدَقْتُمْ عَنِ الْهَدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ أَنْتُمْ مُجْرِمِينَ. وَ قَالِ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَ أَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُخْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.﴾^۲

ای کاش ستمگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند می‌دیدید [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر جدل و] گفتگو می‌کنند؛ مستضعفان به مستکبران گویند اگر شما نبودید بی‌شک ما مؤمن بودیم. مستکبران به مستضعفان گویند مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن‌که به سوی شما آمد - بازداشتیم؟

۱. امام کاظم (ع) به هشام بن حکم فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ؛ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ.» (خداوند بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان؛ حجت آشکار رسولان و پیامبران و امامان‌اند و حجت پنهان عقل مردمان است). الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

۲. قرآن، سبأ / ۳۱ - ۳۳.

[نه،] بلکه خودتان گناهکار بودید. و مستضعفان به مستکبران گویند چنین نیست، بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آن‌گاه که ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم. و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را آشکار کنند. و در گردن‌های کسانی که کفر ورزیده‌اند غل‌ها می‌نهم. آیا جز به سزای آن‌چه کرده‌اند می‌رسند؟

در این آیات موضعگیری دو گروه ستمگر [مستضعفان و مستکبران] در رویارویی با هم در قیامت مشخص شده است، ستم‌پیشه و ستم‌پذیر هر دو مجرمند و هر دو عنوان ظالم بر خود دارند و از این‌رو در عذابند؛ و آن‌گاه که مستضعفان جرم ستم‌پیشگی خود را به گردن مستکبران می‌اندازند، آنان پاسخ می‌دهند که با وجود حجت‌های روشن و پس از آمدن هدایت چه جای گریز از مسئولیت که شما خود مجرم بودید. و حقیقت همین است. آن‌که ستم می‌کند مجرم است، و آن‌که ستم می‌پذیرد نیز. مستضعفانی که از سرب‌بی‌بصیرتی یا زبونی و یا طمع‌ورزی پیرو مستکبران شده و پذیرای سلطه‌گری آنان بوده‌اند در قیامت در مقام تبرئه خویش برمی‌آیند و به ستمگران و پیشوایان گمراهی می‌گویند اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم و منظورشان این است که مستکبران آنان را مجبور و وادار به کفر کردند و میان آنان و ایمان حائل شدند، اما هیچ توجیهی از مستضعفان پذیرفته نیست. آنان از حجت‌درونی و بیرونی بهره‌مند بودند و با وجود عقل و اراده به کفر و الحاد روی آوردند و تن به جرم سپردند. در منطق قرآن هر دو گروه مجرمند و گرفتار عملکرد خویش که از پیش تدارک کرده‌اند. اعمال و کردار آنان به‌صورت زنجیرهای اسارت بر گردن و دست و پایشان پیچیده خواهد شد و در عذاب فرو خواهند رقت. درواقع هر دو گروه در این جهان در اسارت بوده‌اند و در آن جهان نیز در اسارت خواهند بود. مستکبران در اسارت زر و زور و تزویر، و مستضعفان در اسارت نفع و ترس و جهل. اسارت آن جهانی تجسم اسارت‌های این جهانی است.

قرآن کریم در صحنه دیگری عاقبت کفرپیشگان پیرو پیشوایان تباهاگر را چنین به تصویر کشیده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجْدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ. ۱
 بی‌گمان خداوند کافران را لعنت کرده است و برای آنان آتشی [سهمگین] آماده ساخته است که جاودانه در آنند و یار و یاورى نمى‌یابند. روزی که چهره‌هایشان در آتش [دوزخ] گردانده شود، گویند ای کاش خداوند را فرمان مى‌بردیم و پیامبر را اطاعت مى‌کردیم.

آن‌گاه این پیروان نگون‌بخت گویند که ما فقط پیروی کرده‌ایم؛ و خواهان رفع عذاب از خود می‌شوند، حال آن‌که در منطق دین پیروان ستمگران نیز مجرمند.

﴿ وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَصْلَحْنَا السَّبِيلَ. رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنَّهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا. ۲ ﴾
 و گویند پروردگارا سران و بزرگان خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. پروردگارا آنان را دوچندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی بزرگ.

آنان که خود گمراه بوده‌اند و از گمراهان پیروی کرده‌اند از خدا می‌خواهند که گمراه‌کنندگان آنان را به عذابی دوچندان مجازات کند، زیرا پیشوایان و سرمداران آنان گمراه بوده‌اند و گمراه ساخته‌اند، فاسد بوده‌اند و فاسد ساخته‌اند. پاسخ خداوند به پیروان گمراهی و تن‌سپردگان به ستم که خواهان عذاب دوچندان برای پیشوایان گمراهی و ستمگران هستند جالب توجه است، خداوند هر دو گروه را شایسته عذاب دوچندان خوانده است.

﴿ قَالَتْ أَخْرَاهُمُ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ. ۳ ﴾
 پیروان درباره پیشوایان خود گویند پروردگارا اینان ما را گمراه کردند، به ایشان دوچندان از عذاب جهنم ده. [خداوند] فرماید. برای هر کدام [عذاب] دوچندان است ولی شما نمی‌دانید.

۱. قرآن، احزاب / ۳۳ - ۶۶.

۲. قرآن، احزاب / ۶۷ - ۶۸.

۳. قرآن، اعراف / ۳۸.

در منطق قرآن کریم پیروان و پیشوایان گمراهی همانندند. اگر پیشوایان گمراه بوده‌اند و به گمراهی کشیده‌اند، پیروان نیز گمراه بوده‌اند و تن به گمراهی سپرده‌اند؛ اگر آنان ستم‌پیشه بوده‌اند، اینان نیز ستم‌پذیر بوده‌اند؛ و اگر پیروان، پیشوایان را در گمراهی و ستمشان تأیید نمی‌کردند، آنان قدرتی بر گمراهی و ستمگری نداشتند. پس، از این نظر هیچ‌یک بر دیگری امتیازی ندارد.

﴿ وَ قَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ. ^۱﴾

و پیشوایان آنان به پیروانشان گویند شما هیچ امتیازی بر ما ندارید، پس عذاب را به خاطر کار و کردارتان بچشید.

آنان که رهبران و پیشوایان خود را چشم و گوش بسته دنبال می‌کنند و نسبت به عملکردهای ناروای آنان بی‌اعتنا می‌مانند و ستمگری آنان را می‌پذیرند، زندگی این جهانی و آن جهانی خود را تباه می‌کنند. شناخت‌های قلبی و ملاک‌های عقلی و عملکرد نمونه‌های عینی به گونه‌ای است که همه انسان‌ها بتوانند به این تشخیص برسند که نباید تن به ستم دهند، هرچند که ستمگر چهره‌ای وجیه داشته باشد و ستم خود را در پوشش دین به اجرا درآورد؛ هرچند که عنوان خلیفه پیامبر و عالم و فقیه و شیخ و زاهد بر خود حمل کند. عوام مردم - و نه تنها خواص - قادر به چنین تشخیصی‌اند و جای هیچ عذر و بهانه‌ای نیست. اگر عوام مسلمانان سخنان عالمان و پیشوایان خود را درحالی‌که آلوده به دروغ‌گویی و حرام‌خواری و تعصب خشک و دلبستگی به دنیاوند بپذیرند و در پی آنان بروند همچون عوام یهودند که خداوند در مقام نکوهش آنان به سبب همین ویژگی فرموده است:

﴿ وَ مِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَ إِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. ^۲﴾

و از آنان عوامی هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات نمی‌دانند و جز پندار نمی‌یابند.

آنان در پی وهم و گمان خود می‌رفتند و عالمان و پیشوایان خود را با آن‌که حال و وضع تباهشان

۱. قرآن، اعراف / ۳۹.

۲. قرآن، بقره / ۷۸.

را می‌دیدند، باز هم پیروی می‌کردند. در تفسیر این آیه عزیز حدیثی نقل شده است که نظر آیه را درباره تقلید بجا و نابجا و سکوت نسبت به ستم عالمان و پیشوایان دین مشخص کرده، نظر امام معصوم را در انطباق آیه با عوام مسلمانان و میزان شناسایی عالمان حق و ناحق روشن ساخته است.^۱

مردی به حضرت صادق (ع) عرض کرد که عوام یهود از کتاب همان را می‌دانستند که از عالمان خود شنیده بودند و راهی نداشتند جز آن‌که هرچه از آنان می‌شنیدند بپذیرند و پیروی کنند، پس چرا قرآن آنان را از این پیروی و تقلید سرزنش کرده است؟ چه فرقی میان عوام یهود و میان عوام ما هست؟ آیا عوام یهود مانند عوام ما نیستند که از عالمان خود پیروی می‌کنند؟ [اگر تقلید و پیروی عوام از عالمان مذموم است پس عوام ما نیز که از عالمان پیروی می‌کنند باید مورد مذمت قرار گیرند. اگر آنان نمی‌بایست سخن عالمان خود را می‌پذیرند، اینان نیز نباید بپذیرند]. حضرت فرمود: عوام و عالمان ما، و عوام و عالمان یهود از یک نظر فرق دارند و از یک نظر مانند همند؛ از آن نظر که مانند همند خداوند عوام ما را نیز به‌خاطر آن نوع تقلید و پیروی از عالمان مذمت کرده است، اما از آن نظر که فرق دارند، نه. آن شخص گفت: ای فرزند رسول خدا، این موضوع را برایم روشن کن. امام فرمود: عوام یهود عالمان خود را در عمل دیده بودند که صریحاً دروغ می‌گویند، حرام می‌خورند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام را به‌خاطر شفاعت‌ها، رودربایستی‌ها و سازشکاری‌ها تغییر می‌دهند؛ می‌دانستند علمایشان چنان متعصبند که در اثر آن یکسره از آیین خود دست می‌کشند [و درباره افراد و اشخاص عصبیت به خرج می‌دهند و حب و بغض شخصی را دخالت می‌دهند]. اگر مخالف کسی باشند حق وی را به دیگری می‌دهند که مستحق نیست و برای خاطر دوستان و طرفداران خود به دیگران ستم می‌کنند و مرتکب محرمات الهی می‌شوند. عوام یهود به حکم شناخت‌های فطری خود [که خداوند در سرشت هرکس قرار داده است] می‌دانستند که هرکس چنین اعمالی داشته باشد فاسق است و نباید سخن او را پیروی کرد و نباید سخن خدا و پیامبران خدا را از زبان او پذیرفت. چون عوام یهود از این اشخاص پیروی کردند خداوند مذمتشان کرده که نبایستی گفته آنان را بپذیرند و عمل کنند. بر این مردم واجب بود که خود در کار رسول خدا نظر می‌کردند. زیرا دلیل‌های راستی

۱. ر.ک: سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، چاپ سوم، شرکت سهامی انتشار، ج ۱،

او روشن تر از آن بود که پوشیده ماند و مشهورتر از آن بود که برای آنان واضح نشود. عوام ما نیز اگر از فقیهان خود فسق آشکار و تعصب نابجا و توجه به دنیا و امور حرام مشاهده کنند، و ببینند آنان چون به زیان کسی تعصب ورزند از میانش می‌برند و از هستی‌اش می‌اندازند، گرچه سزاوار آن باشد که کارش اصلاح شود؛ و چون به سود کسی سر تعصب آیند، به وی نیکی کنند و او را دستگیری نمایند، گرچه سزاوار خواری و اهانت باشد، و باز هم به تقلید و پیروی از ایشان ادامه دهند، آنان نیز همچون قوم یهودند که خدا ایشان را به سبب تقلید و پیروی از فقیهان فاسد مذمت کرده است. اما آن‌کس از فقیهان که پاسدار نفس و نگهبان دین و مخالف هوای خود و فرمانبردار امر خدا باشد، بر عوام واجب است که از او تقلید و پیروی کنند. و این اوصاف جز در بعضی فقیهان شیعه نیست، نه در همه آنان. پس هرکس از فقیهان مرتکب کارهای زشت و قبیح شود، و به راهی برود که دیگر فقیهان فاسق رفتند، از زبان او سخنی از طرف ما نپذیرید و هیچ ارزش و احترام و حرمتی برایش قایل نباشید.^۱

۱. «قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ (ع): فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَشْمُثُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَى غَيْرِهِ، فَكَيْفَ ذَمُّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَالْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ، وَ حَلَّ عَوَامُ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِنَا يُقْلِدُونَ عُلَمَاءَهُمْ؟ فَقَالَ (ع): بَيْنَ عَوَامِنَا وَ عُلَمَائِنَا وَ عَوَامِ الْيَهُودِ وَ عُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَ تَشْوِيقٌ مِنْ جِهَةٍ. أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوُوا: فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَهُمْ، وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا، قَالَ: بَيْنَ لِي يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ (ع): إِنَّ عَوَامَ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصُّرَاحِ وَ بِأَكْلِ الْحَرَامِ وَ الرِّشَاءِ وَ بِتَغْيِيرِ الْأَحْكَامِ عَنْ وَاجِبِهَا بِالشَّفَاعَاتِ وَ الْعِنَايَاتِ وَ الْمُصَانِعَاتِ، وَ عَرَفُوهُمْ بِالتَّعَصُّبِ الشَّدِيدِ الَّذِي يُفَارِقُونَ بِهِ أَذْيَانَهُمْ، وَ أَنَّهُمْ إِذَا تَعَصَّبُوا أَزَالُوا حُقُوقَ مَنْ تَعَصَّبُوا عَلَيْهِ، وَ أَعْطُوا مَا لَا يَسْتَحِقُّهُ مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ مِنْ أَمْوَالِ غَيْرِهِمْ، وَ ظَلَمُواهُمْ مِنْ أَجْلِهِمْ، وَ عَرَفُوهُمْ بِفَارِقُونَ الْمُحَرَّمَاتِ، وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَى أَنَّ مَنْ فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدِّقَ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ، فَلِذَلِكَ ذَمُّهُمْ لِمَا قُلُّدُوا مَنْ قَدْ عَرَفُوهُ وَ مَنْ قَدْ عَلِمُوا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ قَبُولُ خَبَرِهِ وَ لَا تَصْدِيقُهُ فِي حِكَايَتِهِ، وَ لَا الْعَمَلُ بِمَا يُؤَدِّبُهُ إِلَيْهِمْ عَمَّنْ لَمْ يُشَاهِدُوهُ، وَ وَجِبَ عَلَيْهِمْ النَّظَرُ بِأَنْفُسِهِمْ فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص). إِذْ كَانَتْ دَلِيلُهُ أَوْضَحَ مِنْ أَنْ تُحْفَى وَ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ لَا تَنْظَرُ لَهُمْ. وَ كَذَلِكَ عَوَامُ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمْ الْفُسُقَ الظَّاهِرَ، وَ الْعَصِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَ التَّكَالُبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا، وَ إِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحَقًّا، وَ بِالتَّرَفُّفِ بِالْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ إِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَ الْإِهَانَةِ مُسْتَحَقًّا. فَمَنْ قُلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفُسَقَ فُقَهَائِهِمْ. فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَاحِبًا لِنَفْسِهِ،

مردمانی که پس از پیامبر با تبعیت کورکورانه خود از سران و بزرگان موجبات تباهی خویش و تثبیت و تحکیم «انقلاب علی‌الاعقاب»^۱ را فراهم کردند، از مصادیق روش تطبیق آیه مورد بحث بر مسلمانان است. آنان که برخلاف آن‌همه تأکید قرآن کریم بر پرهیز از پیروی کورکورانه از آبا و اجداد، محیط، بزرگان و پیشوایان و جمع ناحق،^۲ به راه جاهلیت رفتند و تن به ستم دادند. سخنان اُبَی بن کعب انصاری - از بزرگان انصار -^۳ مؤید این امر است. روزی اُبَی بن

خَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ؛ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ قُفَاهِ السَّبِيحَةِ لَا جَمِيعَتُهُمْ. فَإِنَّهُ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَالْفَوَاحِشِ مَرَائِبَ فَسَقَةِ الْعَامَةِ فَلَا تَقْبَلُوا مِنَّا عَنْهُ شَيْئًا وَ لَا كَرَامَةً. الاحتجاج، ج ۲، صص ۴۵۷-۴۵۸؛ محمد بن مرتضی المدعو ملا محسن الفیض الکاشانی، کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، تصحیح حسن الحسینی اللواسانی النجفی، چاپ پنجم، المكتبة الإسلامية، طهران، ۱۳۵۶ ش. ج ۱، صص ۱۰۵-۱۰۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، صص ۹۴-۹۵؛ بحار الانوار، ج ۲، صص ۸۷-۸۸ [با قدری اختلاف].

۱. قرآن کریم مسلمانان را درباره بازگشت به گذشته و رویکرد به جاهلیت پس از پیامبر هشدار داده و

فرموده بود:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ.﴾ (و محمد

جز فرستاده‌ای نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده‌اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟) قرآن، آل عمران / ۱۴۴.

ماهیت آن‌چه پس از پیامبر روی داد، بازگشتی به گذشته و رویکردی به جاهلیت بود، چنان‌که

امیرمؤمنان علی (ع) درباره آن فرمود: «حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رُسُولَهُ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ، وَ غَالَتْهُمْ السُّبُلُ ...» (و چون خداوند فرستاده خود را نزد خویش برد، گروهی به گذشته برگردیدند و با پیمودن راه‌های گوناگون به گمراهی رسیدند). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

۲. نک: قرآن، بقره / ۱۷۰، لقمان / ۲۱، احزاب / ۶۷، انعام / ۱۱۶.

۳. او از شرکت‌کنندگان در بیعت دوم عقبه و از جمله حاضران در نبرد بدر بود که در همهٔ معرکه‌ها

همراه پیامبر اکرم (ص) حضور داشت. وی کاتب، حافظ و استاد قرائت قرآن بود. در سال وفات او اختلاف زیادی است، اما در مجموع به نظر می‌آید در دوران خلافت عمر بن خطاب در گذشته یا به قتل رسیده است.

ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۴۹۸-۵۰۲؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، صص ۳۰۴-۳۰۵؛ حلیه الاولیاء،

ج ۱، صص ۲۵۰-۲۵۶؛ الاستیعاب، ج ۱، صص ۳۰-۳۱؛ صفة الصفوة، ج ۱، صص ۴۷۴-۴۷۷؛

کعب در زمان خلیفه دوم در منزلش درحالی که عده‌ای جمع بودند سخنانی گفت. این سخنان برضد حکومت و مردمانی بود که با پیروی باطل خویش آسیای ستم را به گردش درآورده بودند. سخنان او چنین بود «به خدا سوگند، آن روز که رسول خدا رحلت کرد این امت با سر و صورت به خاک درغلطید و هنوز از جای خود برنخاسته است. به خدا سوگند اگر تا روز جمعه زنده بمانم، خطابه‌ای بخوانم که جانم را بر سر آن بگذارم. آگاه باشید که صاحبان بیعت و پیمان تباه شدند. خداوند از رحمت خود دورشان سازد. به خدا که من بر تباهی آنان افسوس ندارم. من بر امت محمد (ص) افسوس می‌خورم که با پیروی از آنان تباه شدند.» اُتبی بن کعب این سخنان را اوایل هفته با دوستانش در میان گذاشت، ولی تا روز جمعه زنده نماند تا دست به افشاگری زُند و تباهی رهبران و پیروان را فریاد کند. چهارشنبه یا پنج‌شنبه همان هفته فریاد جارچی بلند شد که اُتبی بن کعب دار فانی را وداع کرد.^۱ او هرکه بود و هرگرایشی که داشت، حقیقتی تلخ را بر زبان آورده بود که نمی‌بایست بر زبان می‌آورد. این حقیقت که بخشی از امت پیامبر با پیروی کورکورانه از سران و بزرگان تباه شدند. آنان با پذیرش ستم و سپس با توجیه ستم‌پذیری خود، بنیان کجی را گذاشتند که پیوسته ادامه یافت و کجی‌ها و تباهی‌های فراوان را به دنبال خود آورد.

توجیه انظلام

اگر انظلام توجیه نشود بقا نمی‌یابد. از این روست که پس از پیامبر اقداماتی در این جهت شکل گرفت و دست‌هایی برای پذیرش زمامداران و حاکمان - هرکه باشند و هرچه بکنند - به جعل

مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، صص ۱۹۷ - ۲۰۴؛ تهذیب‌الکمال، ج ۲، صص ۲۶۲ - ۲۷۲؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، صص ۱۶ - ۱۷؛ شمس‌الدین أبو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، العبر فی خبر من غیر، دارالکتب العلمیة، بیروت، ج ۱، ص ۱۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۶، صص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ الاصابة، ج ۱، صص ۳۱ - ۳۲؛ تهذیب‌التهذیب، ج ۱، ص ۱۶۴.

۱. ر.ک: مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۴۰؛ مستدرک‌الحاکم، ج ۲، صص ۲۲۶ - ۲۲۷، ج ۳، صص ۳۰۴ - ۳۰۵؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۲۴؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۴، صص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ تهذیب‌الکمال، ج ۲، ص ۲۷۰؛ محمدباقر بهبودی، سیره علوی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۸ ش. صص ۳۳ - ۳۴.

حدیث پرداختند؛^۱ و کار بدانجا رسید که مجموعه‌ای از احادیث توجیه‌کننده ستم‌پذیری پیدا شد و این حرکت تا آن‌جا پیش رفت که در کتاب‌های حدیث باب‌هایی برای انظلام باز شد، چنان‌که در صحیح مسلم در کتاب الامارة به باب‌هایی با عناوین زیر روبه‌رو می‌شویم:^۲

«بَابُ الْأَمْرِ بِالصَّبْرِ عِنْدَ ظُلْمِ الْوَلَاةِ وَاسْتِثَارِهِمْ» (باب دستور به تحمل ستم پیشوایان و استبداد آنان)، «بَابُ فِي طَاعَةِ الْأَمْرَاءِ وَ إِنْ مَنَعُوا الْحُقُوقَ» (بابی در اطاعت حاکمان هرچند که حقوق مردمان را نپردازند)، «بَابُ وَجُوبِ مُلَازِمَةِ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ ظُهُورِ الْفِتَنِ وَ فِي كُلِّ حَالٍ وَ تَحْرِيمِ الْخُرُوجِ عَلَى الطَّاعَةِ وَ مُفَارَقَةِ الْجَمَاعَةِ» (باب واجب بودن همراهی با توده مسلمانان هنگام پیدایش فتنه‌ها و در هر حال و حرام بودن خروج بر حکومت و جدایی از جماعت). در این راستا ابوهریره^۳ از پیامبر (ص) چنین نقل کرده است: «مَنْ يُطِيعِ الْأَمِيرَ فَقَدْ

۱. ر.ک: محمد محمدی الری شهری، میزان الحکمة، الطبعة الاولى، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۳-۱۴۰۵ ق. ج ۱، صص ۱۸۱-۱۸۳، ج ۲، صص ۵۱۲-۵۱۳، باب‌های: «أَحَادِيثُ مَجْمُوعَةٌ فِي وَجُوبِ طَاعَةِ السُّلْطَانِ» و «أَحَادِيثُ مَجْمُوعَةٌ لِتَنْقِيبِ إِمَامَةِ أَئِمَّةِ الْجَوْرِ».

۲. أبو الحسن مسلم بن الحجاج القشیری، صحیح مسلم، تحقیق و تعلیق موسی شاهین لایش، احمد عمر هاشم، الطبعة الاولى، مؤسسة عزالدین، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۴، صص ۱۲۲-۱۲۳.

۳. وی عبدالرحمن بن صخر ازادی یادوسی از خاندان سلیم بن قهم ملقب به ابوهریره است که در سال هفتم اسلام آورد و روایاتی بسیار از پیامبر - بالغ بر ۵۳۷۴ حدیث - نقل کرده است و بیش از هشتصد نفر از صحابه و تابعین از وی روایت کرده‌اند، ابن ابی‌الحدید معتزلی از قول ابوجعفر اسکافی - شیخ معتزله - نقل کرده است که معاویه گروهی از صحابه و تابعین را گماشت تا جعل حدیث کنند و برضد امیرمؤمنان علی (ع) خبرسازی نمایند و ابوهریره از جمله آنان بوده است. ابوهریره بیش از سه سال پیامبر را درک نکرد اما آن‌قدر حدیث از پیامبر نقل کرده که این امر قطعاً ناممکن است. شخصیت‌هایی چون علی، عمر، عثمان و عایشه، ابوهریره را به جعل و ساختن حدیث متهم می‌کردند و بسیاری از بزرگان حدیث بر همین باور بوده و هستند. او در سال ۵۹ هجری درگذشت. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۲، صص ۳۶۲-۳۶۴، ج ۴، صص ۳۲۵-۳۴۱؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، صص ۶۳-۶۹؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، صص ۵۷۸-۶۳۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، صص ۲۸۸-۲۹۲؛ عبدالحسین بن یوسف شرف‌الدین الموسوی العاملی، أبوهریره، الطبعة الرابعة، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، صص ۱۸۲-۱۹۲.

أَطَاعَنِي وَ مَنْ يَعْصِ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي.^۱ (هرکه زمامدار را فرمان برد، مرا فرمان برده، و هرکه زمامدار را سرپیچی کند مرا سرپیچی کرده است). و این گونه نیز از آن حضرت نقل کرده است: «عَلَيْكَ السَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ فِي عُسْرِكَ وَ يُسْرِكَ وَ مَنْشَطِكَ وَ مَكْرَهِكَ وَ أَثَرَةِ عَلَيْكَ.»^۲ (بر تو باد اطاعت کامل - شنیدن و فرمان بردن - در سختی و گشایش، در شادی و اندوه و در هنگامی که زمامداری خودکامگی و استبدادورزی نماید). از اُسَید بن حُضَیْر^۳ نیز نقل شده است که پیامبر به مردی از انصار فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَهُ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ.» (شما پس از من با خودکامگی و استبدادورزی روبرو خواهید شد، پس شکیبایی کنید تا در حوض [کوثر] مرا ملاقات کنید). و نقل کرده اند که پیامبر در پاسخ به این پرسش که اگر فرمانروایانی بر ما حاکم شوند که از ما حق خود را بخواهند ولی حق ما را ندهند چه باید کرد فرمود: «إِسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا، فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِلُوا وَ عَلَيْكُمْ مَا حُمِلْتُمْ.»^۴ (بشنوید و اطاعت کنید که آنان مسئول و ظایف خویش و شما مسئول و ظایف خویشید). یعنی وزر و وبال کارشان گردن خودشان است و شما هم به تکلیف خود که اطاعت کردن است عمل نموده اید و جز این تکلیفی ندارید. همچنین

۱. صحیح مسلم [شرح النووی] ج ۱۲، ص ۲۲۳؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۵۲ و ۶۴.

۲. صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۴؛ کنز العمال، ج ۶، صص ۵۰، ۶۲ و ۶۳.

۳. اُسَید بن حُضَیْر اوسی از اصحاب پیامبر و از نخستین مسلمانان مدینه است در پیمان دوم عقبه شرکت داشت و از جمله دوازده نقیب پیامبر در مدینه بود. وی در نبرد احد حضور داشت و در آن نبرد چندین جراحت برداشت و در سایر نبردها نیز همراهی داشت. در ماجرای سقیفه در شکل گرفتن حکومت پس از پیامبر نقشی کلیدی بازی کرد، زیرا به عنوان بزرگ قبیله اوس در رقابت شدید با سعد بن عباده خزرجی قرار داشت و از این رو تلاش کرد تا خلافت در اختیار حزب ثلاثه (حزب ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح) قرار گیرد. وی در سال ۲۰ هجری درگذشت. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۶۰۳ - ۶۰۷؛ ابوبکر احمد بن عبدالعزیز الجوهری، السقیفه و فداک، روایة عزالدین عبدالحمید بن هبة الله ابن أبي الحديد المعتزلی، تقدیم و جمع و تحقیق محمدهادی الامینی، مکتبة نینوی الحدیث، طهران، ص ۵۹؛ صفة الصفوة، ج ۱، صص ۵۰۲ - ۵۰۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، صص ۳۰۴ - ۳۰۵؛ خیرالدین الزرکلی، الاعلام، قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمشرقین، الطبعة الثامنة، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۹ م. ج ۱، صص ۳۳۰ - ۳۳۱.

۴. صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۳۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۹.

ابوهریره از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود: «مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱ (هرکه از اطاعت [حاکم] خارج شود و از جماعت [مسلمانان] جدایی جوید و بمیرد، به مرگ جاهلیت [شُرک و کفر] مرده است). با همین دید از قول مُعَاذِ بْنِ جَبَل^۲ از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده اند: «أَطِيعْ كُلَّ أَمِيرٍ وَصَلِّ خَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ»^۳ (هر فرمانروایی را اطاعت کن و پشت هر پیشنمازی ادای نماز کن). و براساس همین جهتگیری است که از قول عبدالله بن عمر از رسول خدا (ص) آورده اند: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، فَمَنْ أَكْرَمَهُ أَكْرَمَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ أَهَانَهُ أَهَانَهُ اللَّهُ»^۴ (پادشاه سایه خدا در زمین است، پس هرکه او را گرامی بدارد خدا گرامی اش دارد، و هرکه او را خوار بدارد، خدا خوارش دارد).

بنابراین باید ستم حاکمان را به جان خرید و لطف یزدان دید؛ و از این رو درباره سلطان ستمگر از قول عبدالله بن عمر از پیامبر (ص) چنین روایت کرده اند: «السُّلْطَانُ ظِلُّ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ ... وَ إِنْ جَارَ أَوْ خَانَ (خَافَ) أَوْ ظَلَمَ كَانَ عَلَيْهِ الْوِزْرُ وَ عَلَى الرَّعِيَّةِ الصَّبْرُ»^۵ (پادشاه سایه خدا در زمین است ... و هرچند که ستم پیش گیرد و خیانت ورزد و ظلم کند و بال کارش بر خود اوست و مردمان باید صبر پیشه کنند).

اساساً در منطق این کذابان و تباہ کنندگان دین و برباددهندگان شریعت در برابر ظلم و ستم هیچ گونه واکنشی نباید نشان داد، زیرا خوشایند سلطان نیست؛ و البته تا کاخ ستم برپاست، دوره

۱. صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۲.

۲. مُعَاذِ بْنِ جَبَل از اصحاب بزرگ پیامبر است که در بیعت دوم عقبه حضور داشت و در نبرد بدر و احد و دیگر نبردها شرکت داشت و پس از غزوة تبوک از جانب پیامبر به عنوان قاضی و هادی و مربی به یمن فرستاده شد. پس از رحلت پیامبر به مدینه بازگشت و با شروع فتوحات همراه ابوعبیده جراح در فتح شام حضور یافت و پس از مرگ ابوعبیده جراح به بیماری طاعون جانفشین او شد و در سال ۱۸ هجری به بیماری طاعون در همان جا درگذشت. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۵۸۳ - ۵۹۰؛ صفة الصفوة، ج ۱، صص ۴۸۹ - ۵۰۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، صص ۱۶۹ - ۱۷۰؛ الأعلام، ج ۷، ص ۲۵۸.

۳. السنن الکبری، ج ۸، ص ۱۸۵؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۵۴.

۴. عمرو بن أبی عاصم الضحاک، کتاب السنة، تحقیق محمد ناصرالدین الالبانی، الطبعة الثالثة، المكتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۱۳ ق. ص ۴۷۸؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴.

۵. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۶؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۹؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴.

رونق خیانتکاران هم هست. حتی ستمدیدگان را آن‌گونه تخدیر دینی کرده‌اند که زیر شلاق ستم ناله نیز سر ندهند و غارت حیثیت و دارایی‌شان را با سکوت تحمل کنند، چنان‌که از قول خُذِیْفَةُ ابنِ یَمَان آورده‌اند که پیامبر اکرم (ص) در چنین وضعی فرمود: «تَسْمَعُ وَ تُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَ أَخَذَ مَالَكَ فَاسْمَعْ وَ أَطِيع.»^۱ (همواره باید گوش به فرمان فرمانروا باشی؛ هرچند پشتت [با تازیانه] زده شود و مالت [به یغما] گرفته شود، گوش دار و اطاعت کن).

خیانتکاران به خدا، دین و خلق خدا، در این راستا، تا توانسته‌اند حدیث ساخته‌اند که راه هرگونه حرکت، مخالفت، مبارزه و قیام را ببندند. مسلم بن ابی‌بکره از پدرش از رسول خدا (ص) چنین روایت کرده است: «إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةٌ يَكُونُ الْمُضْطَجِعُ فِيهَا خَيْرًا مِنَ الْجَالِسِ، وَ الْخَيْرُ مِنَ الْقَائِمِ، وَ الْقَائِمُ خَيْرًا مِنَ الْمَاشِي، وَ الْمَاشِي خَيْرًا مِنَ السَّاعِي.» [قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ:] مَنْ كَانَتْ لَهُ إِبِلٌ فَلْيُلْحَقْ بِإِبِلِهِ، وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ غَنَمٌ فَلْيُلْحَقْ بِغَنَمِهِ، وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيُلْحَقْ بِأَرْضِهِ. [قَالَ: فَمَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ:] فَلْيَعْمِدْ إِلَى سَيْفِهِ فَلْيَضْرِبْ بِحَدِّهِ عَلَى حَزْوَةٍ.^۲ (فتنه‌هایی پیدا خواهد شد که در آن شخص خوابیده بهتر از نشسته، و نشسته بهتر از ایستاده، و ایستاده بهتر از رونده، و رونده بهتر از کوشش‌کننده است. کسی پرسید: [در آن شرایط] چه دستور می‌دهید؟ فرمود: [هرگاه چنین فتنه‌هایی پیش آید] کسی که شتر یا گوسفند دارد سراغ شتر و گوسفند چرانی و آن‌کس که زمین کشاورزی دارد سراغ کشاورزی خود برود. کسی گفت: آن‌که شتر و گوسفند و زمینی ندارد چه کند؟ فرمود: شمشیرش را به سنگی بکوبد و بشکند [که با زمامداران ستمگر مبارزه نکند].

احادیثی که مسلمانان را به انظلام فراخوانده است بسیار ساخته شده است، و از جهات مختلف، مردمان به پذیرش ستم و کوتاه آمدن در برابر ستمگران و متجاوزان فرمان داده شده‌اند تا روحیه ایستادگی و ستم‌ناپذیری شکل نگیرد و زمامداران خودکامه هرگونه که خواستند خودکامگی نمایند؛ و در این عرصه چنان حق و باطل را به هم آمیخته‌اند که به راحتی به مقاصد ستمگران‌شان برسند. حتی از قول پیام‌آور عزّت و عدالت، حضرت ختمی مرتبت ساخته‌اند که

۱. صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

۲. أبوداود سلیمان بن الأشعث السجستانی، سنن أبی داود، الطبعة الاولى، شركة مكتبة و مطبعة

الحلبی، مصر، ۱۳۷۱ ق. ج ۲، ص ۴۱۵ و نیز ر.ک: صحیح البخاری، ج ۹، ص ۶۸۱؛ کنز العمال، ج ۱۱،

اگر کسی وارد خانه شما شد و دست دراز کرد تا شما را بکشد، اجازه دهید این کار را بکند و واکنشی نشان ندهید و چون فرزند آدم، هابیل رفتار کنید!^۱

به نظر می‌رسد علت اصلی ساختن چنین روایاتی، برآمدن حکومت‌های ستمگر بود که برای حفظ خود و توجیه خودکامگی خویش به پرداختن و ترویج نمودن این روایات همت گماشتند و تلاش کردند تا فرهنگ انظلام را در جامعه حاکم سازند. به بیان استاد محمدجواد مغنیه: «بی‌گمان این‌گونه احادیث و این‌گونه سخنان از جانب عالم نمایان قدیم و جدیدی است که آلت دست حاکمان بوده‌اند و بنابر اراده و خواست آنان جعل گردیده است، چنان‌که قرآن را نیز برای حفظ مصالح زمامداران خودسر ستم‌پیشه تفسیر کرده‌اند.»^۲

در این میان، برخی از عالمان خروج بر حاکمان ستمگر و مبارزه با پیشوایان تباه‌کننده دین خدا را بدین سبب از اساس نفی کرده‌اند که گفته‌اند موجب اختلاف میان مسلمانان می‌شود و جماعت را به تفرقه می‌کشاند، پس هرگونه مبارزه با ظلم و قیام برضد ستمگران مطرود است و از این رو به توجیه ستم‌پذیری پرداخته‌اند. برخی نیز با این باور که در صورت نپذیرفتن ستم و با قیام برضد ستمگر، امنیت به ناامنی، و آرامش به وحشت، و سکون زندگی به تزلزل تبدیل می‌شود، هر مبارزه و قیامی را مردود دانسته‌اند. شیخ محمد ابوزهره - عالم برجسته اهل سنت - می‌نویسد سد امام اهل سنت: مالک و شافعی و احمد بن حنبل می‌گویند در برابر بیدادگری زمامداران باید صبر پیشه کرد. و همچنین آورده است که امام احمد بن حنبل به صراحت قائل است به این‌که باید در برابر ستم صبر پیشه کرد و سکوت در برابر جور را واجب می‌داند و از خروج بر ستمگران و کمک به کسانی که برضد ستمگران خروج کرده‌اند نهی کرده و گفته است خروج بر زمامداران با شمشیر جایز نیست، هرچند که ستمگری کنند.^۳ و نیز می‌نویسد که در شرح موطأ آمده است که رأی امام مالک و جمهور اهل سنت بر آن است که اگر حاکم ستمگری

۱. سنن أبی داود، ج ۲، ص ۴۱۵؛ و نیز ر.ک: کنز العمال، ج ۱۱، صص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۲. محمدجواد مغنیه، الشیعة والحاكمون، الطبعة الخامسة، دار و مکتب الهلال، دارالجواد، بیروت، ۱۹۸۱ م. ص ۲۵.

۳. محمد ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیة، دارالفکر العربی، القاهرة، ج ۱، صص ۱۱۰ - ۱۱۱؛ و نیز ر.ک: أبو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی، مسائل الامام احمد بن حنبل، روایة ابنه عبد الله بن احمد، تحقیق زهیر الشاویش، الطبعة الثالثة، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۸ ق. ص ۲۵۷.

پیشه کند، اطاعت او بر خروج و قیام بر او سزاوارتر است.^۱ تَسْفَى نیز در شرح العقائد همین اعتقاد درباره صبر بر اعمال ستمگران و عدم جواز خروج بر آنان را به ابوحنیفه نسبت داده است. با جوری در حاشیه خود بر شرح الغزی و احمد دَهْلَوِی در کتاب خود حجة الله البالغه و ابن نجیم در الاشباه و النظائر و تفتازانی در شرح جامع المقاصد و بسیاری دیگر در آثار خود بر عدم جواز خروج بر ستمگران و وجوب صبر در برابر ستم و بیداد آنان تصریح کرده‌اند. حتّی دَهْلَوِی اظهار می‌کند که خلیفه جز با کفر و انکار ضروری دین عزل نمی‌شود و به هیچ وجه فسق و ستم و تعدّی به حدود شریعت و دریدن حرمت‌های دین آسیبی به خلافت او نمی‌زند.^۲

این اندیشه تا بدانجا امتداد یافت که جماعتی از عالمان اهل سنت قائل به تصویب «امارة الغلبة» یا «امارة الاستیلاء» شدند. یعنی حکومت تغلب و چیره شدن به زور و حفظ قدرت با سلطه‌گری را جایز شمردند. فاجعه‌ای تباه‌کننده در جهت نابودی اساس دین و هویت انسانی انسان؛ و شیوه‌ای ظاهراً عالمانه برای ستم‌پذیری و توجیه استبداد زمامداران بیدادگر. قاضی عبدالجبار معتزلی، متکلم بزرگ اهل سنت، می‌نویسد: «وَرُبَّمَا قَالُوا بِإِمَامَةِ الْقَاضِي الْمَقْضُولِ إِذَا غَلَبَ وَ يَجْعَلُونَهُ إِمَامًا لِلْغَلْبَةِ لَا لِلرَّضَى»^۳ (اهل سنت قائلند به این که قاضی غیرشایسته نیز اگر بر مردم چیره گردد و مسلط شود، بی آن که رضایت مردم شرط باشد به همان تسلط و چیرگی‌اش، پیشوا محسوب می‌شود).

برخی نیز برای توجیه «امارة الغلبة» و «انظلام» استدلال کرده‌اند که عبدالله بن عمر پس از واقعه حَرّه و آن همه جنایت در مدینه گفت: «نَحْنُ مَعَ مَنْ غَلَبَ»^۴ (ما با کسانی هستیم که چیره شده‌اند).

۱. تاریخ المذاهب الاسلامیة، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. هاشم معروف الحسنى، الانتفاضات الشيعية عبر التاريخ، دارالكتب الشيعية، بیروت، ص ۹۹.

۳. أبوالحسين عبدالجبار بن احمد الهمدانی الاسدآبادی (القاضی عبدالجبار)، المغنی فی أبواب التوحید والعدل، تحقیق عبدالحلیم محمود، سلیمان دنیا، مراجعة ابراهیم مذکور، باشراف طه حسین، الدار المصرية للتألیف والترجمة، الجزء المتمم العشرين، القسم الاول، ص ۲۵۹.

۴. أبويعلى محمد بن الحسن الفراء، الاحکام السلطانية، صححه و علّق عليه محمد حامد الفقى، الطبعة الثانية، افست مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ ق. ص ۲۳.

این سخن درواقع همان سخن جاهلی است که «الْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ»^۱ (حق با آن است که چیره شده است). یعنی میزان و معیار در حق، غلبه، چیرگی، قدرت و ترور است! زور است که تعیین می‌کند چه چیز حق است و چه چیز باطل! و حق با زور و غلبه است؛ و این همه خلاف صریح منطق قرآن و سنت و سیره است.

چرا مرؤجان این‌گونه احادیث و افکار، آن‌همه آیات و روایات صریح در نپذیرفتن ستم و عدم تبعیت و اطاعت در معصیت را نادیده گرفته‌اند و چنین حکم داده‌اند؟ چرا عمل پیامبر برای آنان حجت نبوده است؟ چرا با وجود دلایل روشن عقلی و شناخت‌های محکم قلبی دست به چنین توجیه‌هایی زده‌اند؟ آیا جز این است که چرخ آسیای ستم این‌گونه می‌چرخد و تا مردمان زیر ستم، استعمار نشوند، آسایش لازم برای مستبدان و خودکامگان فراهم نمی‌شود؟ آیا جز این است که به اسم مصلحت جماعت، راه خیانت به امت باز شده است و دیانت محکوم مصلحت‌اندیشی‌های ناصواب گردیده است؟ آنان به‌خوبی می‌دانستند که:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۲
اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست.

و خوب دریافته بودند که:

«إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»^۳
اطاعت منحصر در نیکی و درستی است.

اما با این‌همه به توجیه استبداد و دریده شدن حرمت‌ها و لگدمال شدن انسان‌ها دست زدند.

۱. به بیان الهی از زبان فرعونیان: ﴿وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى﴾ (در حقیقت امروز هرکه غلبه و برتری یابد او فیروزی یافته است). قرآن، طه / ۶۴.

۲. حدیث نبوی: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۷۳۷؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۶۶ [فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ] آمده است؛ تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۵۱؛ النهاية في غريب الحديث والاثار، ج ۳، ص ۱۴۲؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۷۴۹؛ كنز العمال، ج ۶، ص ۶۷.

۳. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۷۳۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۹۲؛ صحيح البخاری، صحيح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۲۷؛ كنز العمال، ج ۶، ص ۵۰.

آنان از کدام آیه قرآن دریافته‌اند که باید ستمگران را تبعیت کرد و مخالفت با زمامداران، مخالفت با خدا و رسول اوست؟ برخی به آیه زیر تمسک کرده‌اند:

﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾^۱

از خداوند و پیامبر و اولوالامرتان اطاعت کنید.

و از آن چنین برداشت کرده‌اند که باید به‌طور مطلق زمامداران و حاکمان را اطاعت و پیروی کرد.^۲ شک نیست که چنین تفسیری از آیه نه با خود این آیه سازگاری دارد و نه با سایر آیات و نه با روح تعلیمات اسلام و جهتگیری دین. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد:

«جای تردید نیست که این اطاعت که در آیه ﴿ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ ﴾ به آن امر شده، اطاعتی مطلق و بدون قید و شرط است و همین خود دلیل آن است که رسول، مخالف حکم خدا نه به چیزی امر می‌کند و نه از چیزی نهی می‌کند، وگرنه اطاعت وی ناقض اطاعت خدا می‌شد. و این امر تمام نمی‌شود مگر آن‌که رسول معصوم باشد. این سخن عیناً درباره‌ی اولوالامر نیز جریان دارد ... و با توجه به آن که در آیه، بین رسول و اولی الامر جمع کرده و برای هر دو با هم یک اطاعت ذکر کرده و فرموده است: ﴿ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ و این‌که برای رسول امر به معصیت خدا یا اشتباه در حکم محال است، اگر در اولوالامر محال نبود، چاره‌ای نبود جز آن‌که قید آن را ذکر نماید، و چون قیدی ذکر نشده است، پس آیه مطلق است و لازمه‌اش آن است که در اولوالامر هم قائل به عصمت شویم، همان‌طور که درباره‌ی رسول خدا (ص) قائلیم؛ بدون هیچ تفاوتی.»^۳

امام فخر رازی نیز در ذیل این آیه عزیز می‌نویسد:

«کسی که خداوند به‌طور قطع و جزم امر به اطاعتش کرده است حتماً باید معصوم از خطا باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، آن‌گاه که مرتکب اشتباهی می‌شود، چون خداوند اطاعت او را واجب شمرده، و پیروی از او را در آن اشتباه لازم دانسته است، این به‌معنای اجتماع امر و نهی در یک فعل با یک اعتبار محسوب می‌شود که امری محال است. بنابراین از یک طرف

۱. قرآن، نساء / ۵۹.

۲. نک: محمود رشید رضا، تفسیر المنار، الطبعة الثانية، دارالمعرفة، بیروت، ج ۵، ص ۱۸۱.

۳. تفسیر المیزان، ج ۴، صص ۳۸۹ و ۳۹۱.

مسلم است که خداوند اطاعت اولوالامر را بدون قید و شرط لازم دانسته، و از طرف دیگر می‌دانیم هر کسی را که خداوند اطاعتش را به طور قطع لازم دانسته است باید معصوم باشد. پس، از این مقدمه نتیجه می‌گیریم که اولوالامر در این آیه حتماً باید معصوم باشد.^۱

خروج بر زمامداران خودکامه و قیام برضد ستم

با توجه به آنچه مطرح شد، در منطق قرآن کریم اطاعت مطلق و بدون قید و شرط از غیر معصوم معنا ندارد، بلکه برخلاف آنان که تلاش کرده‌اند راهی برای توجیه استبداد و خودکامگی و ستم‌پذیری دست و پا کنند، منطق دین، منطق عدم انظلام و خروج بر زمامداران خودکامه و قیام برضد ستم است.^۲ پیام آور عزت و عدالت، به صراحت چنین آموخته است:

«مَنْ رَأَى [مِنْكُمْ] مُتَكَبِّرًا فَلْيُغَيِّرْهُ»^۳

هر که [از شما] کاری زشت را ببیند، باید بر آن اعتراض کند.



۱. التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

۲. ر.ک: میزان الحکمة، ج ۱، صص ۱۸۵ - ۱۸۶: «وَبُجُوبُ الْخُرُوجِ عَلَى أَيْمَةِ الْخَوَرِ».

۳. مستند احمد بن حنبل، ج ۳، صص ۴۹ و ۵۴؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۰۶، ج ۲، ص ۱۳۳۰؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۲۶۰، ج ۲، ص ۴۳۷؛ أبو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي، سنن النسائي، بشرح جلال الدين السيوطي و حاشية السندی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۸، ص ۱۱۱؛ أبوبکر احمد بن علی الرازی الجصاص، احکام القرآن، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ ق. ج ۲، ص ۳۸، ج ۳، ص ۵۳۱؛ أبو محمد علی بن احمد بن حزم الأندلسی، المعلی، تحقیق احمد محمد شاکر، دارالجليل، بیروت، ج ۱، ص ۲۷، ج ۲، ص ۱۹۰، ج ۸، ص ۱۷۲، ج ۹، ص ۳۶۱، ج ۱۰، ص ۴۳، ج ۱۱، ص ۲۵؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۲۹۷، ج ۶، ص ۹۵، ج ۷، ص ۲۶۶، ج ۱۰، ص ۹۰؛ شمس الدین أبوبکر محمد بن احمد بن سهل السرخسی، المبسوط، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۲، ص ۳۷؛ أبوبکر بن مسعود الکاشانی، بدائع الصنائع، الطبعة الاولى، المكتبة الحبيبیة، پاکستان، ۱۴۰۹ ق. ج ۱، ص ۲۷۶؛ موفق الدین أبو محمد عبد الله بن احمد قدامة، المغنی، دارالكتاب العربی، بیروت، ج ۲، ص ۲۴۴؛ عوالي اللآلی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۲؛ کنز العمال، ج ۳، صص ۶۶ و ۷۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۹۲.

سکوت در برابر خودکامگی زمامداران و تمکین در برابر ستم ستمگران، خودکامگی و ستمگری را نمی‌کاهد، بلکه راه آن را هموار می‌سازد و بدان دامن می‌زند؛ و از این‌روست که در آموزش‌های نبوی - جز آن‌جا که همه راه‌های مقابله با خودکامگی و ستمگری مسدود است - به ایستادگی در برابر خودکامگی و ستمگری و مقابله با آن سفارش شده و درباره کوتاهی در این امر هشدار داده شده چنان‌که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا الظَّالِمَ ثُمَّ لَمْ يَأْخُذُوا عَلَى يَدَيْهِ أَوْشَكُوا أَنْ يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ»^۱

اگر مردمان ستمگری را ببینند و او را از ستم باز ندارند، ممکن است خدای متعال مجازات آن ستمگر را به این مردمان نیز تعمیم دهد.

همه مردمان در سرنوشت اجتماعی خویش سهیم‌اند و از این‌رو نمی‌توانند درقبال خودکامگی‌ها و ستمگری‌ها سکوت پیشه کنند و مقابله ننمایند و کار خود پیش گیرند، زیرا چنین سکوت و کوتاهی پیامدهایی به مراتب سخت‌تر و مصیبت‌بارتر در پی خواهد آورد. علامه طباطبایی در این باره تحلیلی ارائه کرده و نوشته است که در تفسیر الدرالمعتشور سیوطی در ذیل آیه ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ﴾^۲ آورده شده است که ابن جریر، ابن قانع و طبرانی نقل کرده‌اند که علقمة بن وائل حضرمی از سلمة بن یزید جهنی روایت کرده است که وی به پیامبر گفت: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَيْنَا أَمْرٌ مِنْ بَعْدِكَ يَأْخُذُونَا بِالْحَقِّ الَّذِي عَلَيْنَا وَ يَمْنَعُونَا الْحَقَّ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لَنَا نَفَاتِلَهُمْ وَ يُبْعِضُهُمْ؟» (ای رسول خدا، بعد از تو تکلیف ما با زمامدارانی که بر ما حکومت می‌کنند چیست، اگر حقی را که بر گردن ما دارند بگیرند و حقی را که خداوند برای ما بر گردن آنان قرار داده است ندهند؟ آیا می‌توانیم با آنان پیکار کنیم و دشمنشان بداریم؟) رسول خدا (ص) فرمود: «عَلَيْهِمْ مَا حَمَلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حَمَلْتُمْ»^۳ (آنان مسئول وظایف خویش و

۱. السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۹۱.

۲. ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَ أَنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ (بگو خدا و پیامبر را اطاعت کنید و اگر روی بگردانید، برعهده او [پیامبر] تکلیف خود اوست، و بر شما تکلیف خود شماست؛ و اگر اطاعتش کنید هدایت می‌یابید، و بر فرستاده [خدا] جز پیام‌رسانی نیست). قرآن، نور / ۵۴.

۳. الدرالمعتشور، ج ۵، صص ۵۴ - ۵۵.

شما مسئول و ظایف خویشید). علامه طباطبایی پس از ذکر این حدیث یادآور شده است که در همین معنا روایات دیگری نیز نقل شده است، ولی هیچ شکی نباید کرد که اسلام با روح زنده کردن حق و میراندن باطلی که در آن هست، هرگز اجازه نمی‌دهد که ستمگران متجاهر به ستم بر مردمان مسلط شوند، و هرگز سکوت و تحمل ظلم و تعدی ستمگران و فاجران را جایز نمی‌داند، و به مردمانی که قدرت بر رفع ستم و اصلاح امور را دارند چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. امروز در مباحث اجتماعی روشن شده است که استبداد رأی زمامداران و خودسری آنان در تحکیم و زورگویی، بزرگ‌ترین خطر و پلیدترین آثار را در اجتماع دارد که یکی از آن‌ها پدید آمدن فتنه‌ها و آشوب‌ها و جنگ‌ها است، زیرا سرانجام مردمان در این مقام برمی‌آیند که ستمگران را به حق و عدل وادارند و همین خود مایه پدید آمدن فتنه‌ها و جنگ‌ها است.^۱

بنابراین کوتاهی نمودن در برابر خودکامگی‌ها و ستمگری‌ها به دلیل واهمه از پیامدهای آن، جامعه را به پیامدهای سخت‌تر و گزنده‌تری مبتلا خواهد ساخت و درست آن است که در برابر این تباهی‌ها از همان ابتدا ایستادگی کرد و مقابله نمود که خودکامگی زمامداران، اساس بدبختی مردمان است و پیشوایان حق و عدل نسبت به پیروی از آنان سخت هشدار داده‌اند، چنان‌که پیشوای آزادگان، علی (ع) فرموده است:

«أَلَا فَالْحَذَرُ الْحَذَرُ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبَرَانِكُمُ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ، وَ تَرْفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ، وَ أَلْفُوا الْهَجِيئَةَ عَلَى رَبِّهِمْ، وَ جَاخَدُوا اللَّهَ مَا صَنَعَ بِهِمْ. مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ، وَ مُغَالَبَةً لِآلَائِهِ. فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصِيَّةِ، وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَ سُيُوفُ اعْتِرَافِ الْجَاهِلِيَّةِ».^۲

هان زنهار! زنهار! از پیروی سران و بزرگانان. هان پس بترسید و برکنار باشید از فرمان بردن سران و بزرگانان، همانان که با تبار خود بزرگی فروختند، و نژاد خویش را برتر دیدند، و کارهای زشت و ناروای خود را بر گردن پروردگارشان انداختند، و نیکی خدا به خویشان را نادیده انگاشتند، به ستیزیدن در برابر فرمان او، و پیروزی جستن در برابر بهره‌های او. پس آنان پایه‌های شالوده عصیّت، و ستون‌های فتنه، و

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

شمشیرهای بالیدن به جاهلیتند.

پیروی از گردنفرزان و گردنکشان و تن دادن به خواسته‌های آنان منشأ فتنه‌ها و تباه شدن‌هاست؛ آنان که به ستیز با خداوند برمی‌خیزند و خود را در جایگاه خدایی می‌بینند. سُلَیْم بن قَیْس هلالی گوید: شنیدم امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرمود:

«إِخْذَرُوا عَلَى دِينِكُمْ ثَلَاثَةً ... وَ رَجُلًا آتَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ سُلْطَانًا فَرَعَمَ أَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ اللَّهِ، وَ مَعْصِيَتُهُ مَعْصِيَةُ اللَّهِ، وَ كَذَبَ لِأَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ؛ لَا يَنْبَغِي لِلْمَخْلُوقِ أَنْ يَكُونَ حُبُّهُ لِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَلَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَتِهِ، وَ لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ. إِنَّمَا الطَّاعَةُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لَوْلَا الْأَمْرُ؛ وَ إِنَّمَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِطَاعَةِ الرَّسُولِ لِأَنَّهُ مَعْصُومٌ مُطَهَّرٌ، لَا يَأْمُرُ بِمَعْصِيَتِهِ، وَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ.»^۱

از سه کس بر دین خودتان بترسید! ... کسی که خدای عز و جل قدرتی به دست او داده باشد و او گمان کند که اطاعت او، اطاعت خداست و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان خداست. درحالی که چنین نیست، زیرا فرمانبرداری مخلوق در معصیت خالق جایز نیست و نباید چنین کرد، و مخلوق را نزیبد که دلبند گناه شود؛ پس نه در راه معصیت الهی باید از کسی فرمان برد و نه بر فرمان شخص گنهکار بایستی درآمد. فقط می‌بایست از خداوند و فرستاده‌اش و جانشینان او فرمان برد؛ و این که خداوند دستور داده است که فقط از دستورات پیامبر اطاعت شود، برای این است که او معصوم است و پاک، و به نافرمانی خدا دستور نمی‌دهد؛ و این که فقط به اطاعت جانشینان او امر کرده است، برای این است که آنان نیز معصومند و پاک، و به نافرمانی خدا دستور نمی‌دهند.

اصل بر پیروی از حق و عدل است و آن‌جا که بی‌عدالتی و باطل ظهور می‌کند، اصل بر ایستادگی و مقاومت و مقابله است؛ و اگر جز این باشد انظلام چهره می‌گشاید. و هر جا انظلام رخ نماید روابط انسانی و سلامت اجتماعی رخت برمی‌کشد؛ و از این‌روست که در سیره نبوی جایی برای

انظلام نیست و هرگاه زمامدارانی خودکامه و پیشوایانی ستمگر به خودکامگی و ستمگری بپردازند، آن جا که جای قیام است، توصیه به قیام شده است، و آن جا که اوضاع مساعد قیام نیست، توصیه به تلاش برای دگرگون کردن اوضاع شده است؛ و به طور کلی هیچگاه تکلیف مسئولیت اجتماعی و مداخله سیاسی و مبارزه با ظلم ساقط نمی شود، زیرا در سیره نبوی زندگی در سایه انظلام، تیره روزی این جهانی و آن جهانی شمرده شده است. ابن مسعود از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است که فرمود:

«سَتَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَمَةٌ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ أَضَلُّوكُمْ، وَإِنْ عَصَيْتُمُوهُمْ قَتَلُوكُمْ. [قَالُوا: فَكَيْفَ نَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ:] كُونُوا كَأَصْحَابِ عِيسَى نُصَبُوا عَلَى الْخَشَبِ وَ تُشْرَوُ بِالْمَنَاشِيرِ. مَوْتُ فِي طَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي مَعْصِيَةٍ»^۱

در آینده پیشوایانی بر شما حاکم خواهند شد که اگر اطاعتشان کنید، گمراهتان کنند، و اگر سرپیچی شان کنید، کشتارتان کنند. [گفتند: ای رسول خدا در چنین اوضاعی چه کنیم؟ فرمود:] چون اصحاب عیسی باشید که بر دار شدند و به صلیب کشیده شدند و با آره تکه تکه شدند [و از اعتقادات خود دست برنداشتند]. مرگ در اطاعت [خدا] بهتر از زندگی در نافرمانی اوست.

آموزه های نبوی در این جهت است که مردمان پذیرای خودکامگی و ستمگری نشوند و با آزادی و ارجمندی زندگی کنند. همین آموزه نبوی در سخن علی (ع) آمده است. ابو عطا از امیر مؤمنان نقل کرده است که فرمود:

«كَيْفَ أَنْتُمْ وَ زَمَانٌ قَدْ أَظْلَمَكُمْ، تَعَطَّلَ فِيهِ الْخُدُودُ وَ يَتَخَذُ الْمَالُ فِيهِ دُولًا، وَ يُعَادِي أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، وَ يُوَالِي فِيهِ أَعْدَاءَ اللَّهِ. [قُلْنَا: فَإِنْ أَدْرَكْنَا ذَلِكَ الزَّمَانَ فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟ قَالَ:] كُونُوا كَأَصْحَابِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تُشْرَوُ بِالْمَنَاشِيرِ وَ صُلِبُوا عَلَى الْخَشَبِ. مَوْتُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ»^۲

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۶؛ قریب به همین: المعجم الكبير، ج ۲۰، ص ۹۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵،

۲. أبو عبد الله محمد بن سلامة القضاة، دستور معالم الحكم و ماثور مكارم الشيم من كلام

چگونه‌اید با زمانه تاریکی که در آن حدود [خدا] تعطیل شود و مال [مردم] به یغما رود، دوستان خدا دشمن و دشمنان خدا دوست شمرده شوند. [گفتیم: اگر با چنین اوضاع و زمانه‌ای روبه‌رو شویم چه باید بکنیم؟ فرمود:] چون اصحاب عیسی (ع) باشید که با اژه تکه تکه شدند و بر دار کشیده شدند [و دست از اعتقادات خود برنداشتند] که مرگ در اطاعت خدا، از زندگی در نافرمانی او بهتر است.

براساس همین جهتگیری ضدستم‌پذیری است که رسول خدا (ص) والاترین جهاد در راه خدا را مبارزه با زمامداران ستمگر معرفی کرده و فرموده است:

«أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ (حَقٍّ) عِنْدَ سُلْطَانٍ (أَمِيرٍ) جَائِرٍ»^۱

برترین جهاد سخن دادگرانه (حق) است که در برابر حاکمی (زمامداری) ستمگر گویند.

همچنین از ابوامامه^۲ نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) در حال رمی جمرات بود که از وی سؤال شد: ای رسول خدا، محبوب‌ترین جهاد نزد خدا چیست؟ فرمود:



امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم‌الله وجهه، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۳۲ ق. صص ۱۱۳ - ۱۱۴؛ نهج السعادة، ج ۲، ص ۶۳۹.

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۹؛ أبو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی، سنن الترمذی، دارالفکر، بیروت، ج ۴، ص ۴۰۹؛ مسند الشهاب، ج ۲، ص ۲۴۷؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۳۸؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۳۵۸؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۲۳۶؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۶۴؛ دلیل العالمین، ج ۲، صص ۲۸۸ - ۲۸۹؛ البیان والتعریف، ج ۱، ص ۲۷۳.
۲. وی صدّی بن حُجّالان باهلی معروف به ابوامامه از اصحاب پیامبر است که در شام سکونت گزید و در سال ۸۶ هجری در آن‌جا از دنیا رفت. وی در پیکار صفّین همراه امیرمؤمنان علی (ع) گشت ولی از نبرد بازگشت. در صحیح بخاری و صحیح مسلم دوست و پنجاه حدیث از وی نقل شده است. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۷، صص ۴۱۱ - ۴۱۲؛ تاریخ الکبیر، ج ۴، صص ۳۲۶ - ۳۲۷؛ أبو محمد عبدالرحمن بن اُبی حاتم الرازی، الجرح والتعديل، الطبعة الاولى، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، حیدرآباد الدکن، ج ۴، ص ۴۵۴؛ المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۸۹؛ الاعلام، ج ۳، ص ۲۰۳.

«كَلِمَةً حَقٌّ تُقَالُ لِإِمَامٍ جَائِرٍ»^۱

سخنی حق که به پیشوای ستمگر گفته شود.

پیشوایان معصوم ایستادن در برابر خودکامگان و ستمگران و عدالت خواهی و حق طلبی را گرانقدرترین عمل اجتماعی معرفی کرده اند، چنان که امیر بیان، علی (ع) در این باره فرموده است:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَتَفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ، وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ. وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»^۲

همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون آب دهانی است در برابر دریای پرموج پهناور و همانا امر به معروف و نهی از منکر نه اجلی را نزدیک کنند و نه از مقدار روزی بکاهند؛ و برتر از همه این ها سخن دادگرانه است که در برابر پیشوایی ستمگر گویند.

پیشوایان دین ایستادگی در برابر خودکامگان و ستمگران و عدالت خواهی و حق طلبی از آنان را این گونه ارج نهاده و عدالت خواهان و حق طلبان را بر بلندای ارزش های انسانی معرفی کرده اند. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«سَيَكُونُ عَلَيْكُمْ أَيْمَةٌ يَمْلِكُونَ أَرْزَاقَكُمْ، يُحَدِّثُونَكُمْ فَيَكْذِبُونَكُمْ، وَ يَعْلَمُونَ فَيَسِيئُونَ الْعَمَلَ، لَا يَرْضَوْنَ مِنْكُمْ حَتَّى تُحَسِّنُوا قَبِيحَهُمْ، وَ تُصَدِّقُوا كَذِبَهُمْ، فَأَعْطَوْهُمْ الْحَقَّ مَا رَضُوا بِهِ، فَإِذَا تَجَاوَزُوا فَمَنْ قُتِلَ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ شَهِيدٌ»^۳

بر شما پیشوایانی حکومت خواهند کرد که روزی های شما را تصاحب کنند و سخنانی به دروغ گویند و کرداری ناشایست نمایند. از شما خشنود نشوند مگر آن که زشتی هایشان را نیک شمارید، و دروغ هایشان را تصدیق کنید. پس حق را واگذارید

۱. السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۹۱.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

۳. المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۳۶۲؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۸؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۹؛

کنز العمال، ج ۶، ص ۶۷.

تا بدان راضی شوند، و چون [از حق] تجاوز کردند [مقابلشان بایستید که] هرکس در این راه کشته شود، شهید است.

اگر با زمامداران خودکامه و ستمگر مقابله نشود، آنان همه حیثیت انسانی و ایمانی مردمان را لگدمال می‌کنند. آنان جز به این راضی نخواهند شد که زشتی‌هایشان تحسین شود و دروغ‌هایشان تصدیق گردد و افسادشان اصلاح قلمداد شود. در چنین شرایطی سیره پیشوایان معصوم به مردمان می‌آموزد که برای حفظ هویت انسانی و ایمانی خود تن به ستم ندهند و پرچم مبارزه با ستم و ستمگران را فرونگذارند و هرگونه که بتوانند مقابله نمایند. امیرمؤمنان علی (ع) در این باره چنین رهنمود داده است:

«أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُذْوَانَا يُعْمَلُ بِهِ، وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ الْعُلَيَاءِ وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، [وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ] وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ. فَقَاتِلُوا هَؤُلَاءِ الْمُجَلِّينَ الْمُحْدِثِينَ الْمُبْتَدِعِينَ الَّذِينَ قَدْ جَهِلُوا الْحَقَّ فَلَا يَعْرِفُونَهُ، وَ عَمِلُوا بِالْعُدْوَانِ فَلَيْسَ يُنْكَرُونَهُ»^۱

ای مؤمنان! بی‌گمان هرکس ببیند به تجاوزی [در حق دیگران] رفتار می‌کنند، و مردمان را به منکری [کار ناپسندی] می‌خوانند، اگر تنها به قلبش آن را انکار کند سلامت را اختیار کرده است و گناهی بر او نیست [به شرط این‌که بیش‌تر از آن نتواند]؛ و آن‌کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد پاداش الهی خواهد داشت و مقامش برتر از گروه نخست است؛ و آن‌کس که با شمشیر برای بزرگداشت نام خدا و سرنگونی ظالمان به مبارزه برخیزد، او همان کسی است که راه درست هدایت را یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در قلبش تابیده است. پس با این منحرفان فتنه‌گر بدعت‌گذار که منکر حق‌اند و با حق بیگانه‌اند و به تجاوزگری پرداخته‌اند و آن را بد نمی‌دانند پیکار کنید.

۱. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۵۷؛ نهج البلاغه، حکمت ۳۷۳ [«وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ» در تاریخ طبری نیامده است و عبارت «فَقَاتِلُوا هَؤُلَاءِ...» تا آخر عبارت در نهج البلاغه نیامده است]؛ و نیز نک: البیان والتعریف، ج ۲، ص ۲۱۵.

پیشوایان معصوم خود برترین نمونه در تجلی حماسه ایستادگی در برابر خودکامگان و مقابله با ستمگرانند. حسین بن علی (ع) که تاریخ از خون او رنگ حماسه گرفته است، فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ خَفًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»^۱

مردم، رسول خدا (ص) فرمود: هر که سلطان ستمگری را مشاهده کند که حرام‌های خداوند را حلال سازد، عهد و پیمان الهی را بشکند، با سنت پیامر مخالفت ورزد، با بندگان خدا با دشمنی و از سرگناه رفتار نماید، و بر او با زبان و عمل نشورد و قیام نکند، بر خداوند است که او را با همان ستمگران در یک جایگاه عذاب کند.

پیشوایان دین - برترین نمونه‌های تربیت قرآنی - در عمل نشان دادند که زندگی قرآنی با ستم‌پذیری جمع نمی‌شود و کتاب الهی به مقابله با خودکامگی و ستمگری دعوت کرده است. اساساً خداوند کسانی را که در راه او و در راه نجات مستضعفان پیکار نمی‌کنند مؤاخذه می‌کند. چگونه می‌توان از عواطف انسانی بهره‌مند بود و نسبت به آنان که در زیر تازیانه ستم خرد می‌شوند بی‌اهمیت بود؟ خداوند براساس تحریک عواطف انسانی مسلمانان را به جهاد و پیکار دعوت می‌کند و به صراحت می‌فرماید چرا در راه خدا و مظلومان بی‌دفاعی که در چنگال ستمگران گرفتار شده‌اند مبارزه نمی‌کنید؟ آیا عواطف انسانی شما اجازه می‌دهد که خاموش باشید و این صحنه‌های رقت‌بار را تماشا کنید؟^۲

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳؛ فتوح ابن أعثم، ج ۵، ص ۱۴۵؛ مقتل الخواریزمی، ج ۱، صص ۲۳۴ - ۲۳۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۸؛ احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۹؛ عباس بن محمد رضا القمی، نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم، تحقیق رضا استادی، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۴۰۵ ق. ص ۱۹۰؛ السید محسن الامین العاملی، لواعج الاشجان فی مقتل الحسین، مطبعة العرفان، صیدا، ۱۳۳۱ ق. افست مکتبه بصیرتی، قم، ص ۹۳؛ حیات الصحابة، ج ۳، ص ۴۱۵؛ عبدالرزاق الموسوی المقرّم، مقتل الحسین، الطبعة الخامسة، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۴ ق. ص ۲۱۸.

۲. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۴، صص ۹ - ۱۰.

﴿ وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا. ۱﴾
و چرا در راه خدا و در راه [نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف کارزار نمی‌کنید؟ همانان که می‌گویند پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستمگرند خارج فرما و از سوی خویش برای ما یآوری بگمار.

قرآن کریم آن‌جا که همه راه‌های مسالمت به بن‌بست می‌رسد و خودکامگان و ستمگران اصلاح امور را بر نمی‌تابند، اجازهٔ مقابله و مبارزه می‌دهد، چنان‌که فرمان داده است که با اهل بغی (تجاوزکاران) که حاضر به اصلاح کار خود از راه‌های مسالمت‌آمیز نیستند، مبارزه کنید؛ یعنی با ستمگران و متجاوزان مقابله کنید تا به حق تن دهند.^۲

﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. ۳﴾
اگر دو طایفه از مؤمنان با هم درافتند، میان آنان سازش دهید، و اگر یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، پس با آن‌که تعدی پیشه کرده است کارزار کنید، تا آن‌که به فرمان خدا بازآید، و اگر بازآمد، میان آنان دادگرانه سازش دهید، و به داد بکوشید که خداوند دادگران را دوست دارد.

در خبر محمد بن عمر بن علی (ع) از پدرش از جدش رسول خدا (ص) آمده است که پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ قَدْ كَتَبَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ الْجِهَادَ فِي الْفِتْنَةِ مِنْ بَعْدِي كَمَا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادَ الْمُشْرِكِينَ مِنِّي. [قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا الْفِتْنَةُ الَّتِي كُتِبَ عَلَيْنَا فِيهَا الْجِهَادُ؟ قَالَ:] فِتْنَةُ قَوْمٍ يَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَ هُمْ مُخَالِفُونَ

۱. قرآن، نساء / ۷۵.

۲. ر.ک: جواهرالکلام، ج ۲۱، صص ۳۲۲ - ۳۲۴؛ الانتفاضات الشيعية عبر التاريخ، ص ۱۰۱.

۳. قرآن، حجرات / ۹.

لِسُنَّتِي، وَ طَاعَتُونَ فِي دِينِي. [فَقُلْتُ: فَعَلَامَ نَقَاتِلُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هُمْ يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ؟] فَقَالَ: [عَلَى إِخْدَائِهِمْ فِي دِينِهِمْ، وَ فِرَاقِهِمْ لِأَمْرِي، وَ اسْتِخْلَالِهِمْ دِمَاءَ عِزَّتِي].^۱

ای علی، خدای متعال جهاد در فتنه را بر مؤمنان مقرر داشته است (واجب کرده است) همان طور که جهاد با مشرکان [متجاوز] را همراه من بر آنان مقرر داشت. [پس گفتم: ای رسول خدا آن فتنه‌ای که بر ما مقرر شده است که در آن پیکار کنیم کدام است؟ فرمود:] فتنه گروهی که بر یگانگی خدا و پیامبری من گواهی می‌دهند در حالی که با سنت من مخالفت می‌کنند و از دین من منحرف می‌شوند. [پس گفتم: بر چه مبنایی و به چه دلیلی با آنان پیکار کنیم با وجود آن که بر یگانگی خدا و پیامبر شما گواهی می‌دهند. فرمود:] بر بدعت آوردنشان در دین و به دلیل جدا شدنشان از دستور من و جایز شمردنشان ریختن خون فرزندان مرا.

و نیز رسول خدا (ص) فرمود:

«مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُظْلَمُ مَظْلَمَةً فَيُقَاتِلُ فَيُقْتَلُ إِلَّا قُتِلَ شَهِيدًا».^۲

هیچ مسلمانی نیست که ستمی بر او رفته باشد و برای رفع آن بجنگد تا کشته شود مگر این که شهید کشته شده است.

براساس همین جهت‌گیری‌ها بوده است که پیشوایان حق، هرگز پرچم مبارزه با خودکامگان و ستمگران را در قالب و شکل مناسب هر دوره، زمین نگذاشتند. شیعه و بیش‌تر معتزله قائلند به این که اگر راه‌های اصلاح بسته شده باشد و با روش‌های مسالمت‌آمیز نشود امور را درست کرد، باید با زمامداران خودکامه و حاکمان ستمگر به مقابله پرداخت. سکوت بر ستمگری و

۱. امالی المفید، صص ۲۸۸ - ۲۸۹؛ مجالس ابن الشیخ، ص ۴۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۱؛

بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۹۷؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲۶.

۲. مستند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۰۵؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۲۴؛ کنز العمال، ج ۴،

بیدادورزی جایز نیست و مقابله با آن از اشکال مهم جهاد در راه خداست.^۱

استاد هاشم معروف حسنی در کتاب ارزشمند «الانتفاضات الشیعیة عبر التاريخ» (جنبش‌های شیعی در تاریخ) پس از ذکر نمونه‌هایی از روایات فراوانی که در حمایت از خروج بر ستمگران و قیام برای رفع باطل و اقامه حق از جانب ائمه (ع) رسیده است، یادآوری می‌کند که ائمه (ع) این قیام‌کنندگان را پشتیبانی می‌کردند و مردم را به یاری آنان در مقابله با ستمگری و بیدادورزی و طغیانگری فرامی‌خواندند، و در همین حال از آنان می‌خواستند که با دقت و تأمل عمل کنند و کار خود را بی‌سر و صدا [و در نهایت مخفی‌کاری] انجام دهند تا [زمینه انتشار و رشد آن فراهم شود و] مبارزات آنان پربارتر و گسترده‌تر شود، چنان‌که هرکس موضعگیری ائمه (ع) را در قبال این قیام‌ها و مبارزات که در طول اعصار [موج آشفتگی زمامداران خودکامه و پریشانی حال آنان می‌شد] و تخت حاکمان را به لرزه درمی‌آورد [و سبب تحکیم حق می‌گردید] بررسی و پیگیری کند، این حقیقت بر او آشکار می‌شود.^۲

پیشوایان حق پیروان خود را در این جهت راه می‌نمودند و از قیام‌های حق‌مدارانه و عدالت‌خواهانه به صراحت یا اشارت حمایت می‌کردند. محمد بن ادریس حلی آورده است که در محضر امام صادق (ع) از خروج علویان برضد حاکمان ستمگر و قیام فرزندان راستین آل محمد سخن به میان آمد و آن حضرت فرمود:

«لَا زَالَ أَنَا وَ شِيعَتِي بِخَيْرٍ مَا خَرَجَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ وَلَوْ دُثُّ أَنْ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَ عَلَيَّ نَفَقَةٌ عِيَالِهِ».^۳

پیوسته من و شیعیانم بر خیر هستیم تا هنگامی که قیام‌کننده‌ای از آل محمد خروج نماید؛ و هر آینه دوست دارم که خروج‌کننده‌ای از آل محمد قیام کند و مخارج خانواده‌اش را برعهده گیرم.

البته پیشوایان حق در مواردی درباره قیام‌های حق‌طلبانه شیعه سخنانی از باب تقیه، یا جلوگیری از افشای اسرار، یا دور کردن ذهن ستمگران از مبارزان، یا مخفی کردن ارتباط‌ها و حمایت‌ها و

۱. ر.ک: الانتفاضات الشیعیة عبر التاريخ، ص ۱۰۰.

۲. الانتفاضات الشیعیة عبر التاريخ، ص ۳۴.

۳. السرائر، ج ۳، ص ۵۶۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۹.

امثال این‌ها گفته‌اند که این سخنان به معنای نفی اصل مبارزه با خودکامگان و ستمگران و یا مخالفت با قیام‌های حق‌طلبانه نیست.^۱ این قیام‌ها از موضع نهی از بزرگ‌ترین منکر یعنی حکومت خودکامه و ستمگر بوده است، نه از سر خودکامگی و دنیاطلبی.

اعتقاد به خروج بر پیشوایان خودکامه و ستمگر و مبارزه با پیدادگری آنان، اختصاص به شیعه نداشته است و چنان‌که اشاره شد بیش‌تر معتزله نیز بر این باور بوده‌اند. در این رابطه، ابن ابی‌الحدید معتزلی - شارح بزرگ نهج‌البلاغه - آن‌جا که امیرمؤمنان علی (ع) عمق تباهگری قاسطین را بیان می‌کند و می‌فرماید: پس از من خوارج را مکشید [و با آنان جنگ نکنید] زیرا آن‌کس که به طلب حق درآید و راه خطا پیماید همانند آن نیست که باطل را طلبد و آن را بیابد و بدان دست‌گشاید.^۲ نظر معتزله را در مقابله با پیشوایان ستمگر چنین می‌آورد: «در نظر اصحاب ما بی‌گمان خروج بر پیشوایان ستمگر واجب است؛ و همچنین در نزد اصحاب ما هرگاه شخصی فاسق و متغلب بدون آن‌که در شبهه افتاده باشد، [آگاهانه] بر حکومت چنگ زند و بر مصدر قدرت نشیند، جایز نیست که او را برای جنگ با آنان که منسوب به دین هستند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند یاری داد، بلکه واجب است آنان را که بر او خروج کرده‌اند یاری داد، هرچند که در عقیده خود دچار شبهه دینی گشته، گمراه شده باشند. زیرا آنان از آن پیشوا عادل‌تر و به حق نزدیک‌ترند.»^۳

رشید رضا نیز از قول شیخ محمد عبده آورده است که ابوحنیفه در خفا فتوای خروج بر منصور عباسی را داده بود و معتقد بود که خلافت حق علویان است؛ و شوریدن بر حکومت ستمگر را بلامانع می‌دانست. وی حکومت منصور را غاصبانه می‌دانست و حاضر نشد منصب قضاوت در حکومت خلفای عباسی را بپذیرد. رشید رضا اضافه کرده است که ائمه اربعه اهل

۱. ر.ک: الکافی، ج ۲، صص ۲۱۷ - ۲۲۶؛ تفسیرالتبیان، ج ۲، ص ۴۳۵؛ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۴۳۰؛ رضی‌الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاروس، اقبال الاعمال، الطبعة الثانية، دارالکتب الاسلامیة، طهران، ۱۳۹۰ ق. صص ۵۷۹ - ۵۸۳؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، صص ۴۵۹ - ۴۹۸؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵، ج ۴۷، صص ۱۹۲ - ۱۹۳، ۲۹۸ - ۳۰۴.

۲. «لَا تَقْتُلُوا [لَا تُقَاتِلُوا] الْخَوَارِجَ بَغْدِي، فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ».

نهج‌البلاغه، خطبه ۶۱.

۳. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۵، صص ۷۸ - ۷۹.

سنت همه با حکومت‌های زمان خود مخالف بودند و آنان را شایسته زمامداری مسلمانان نمی‌دانستند، زیرا افرادی ظالم و ستمگر بودند.^۱

این سخن که نباید پذیرای ستم شد و در صورت بسته شدن راه‌های مسالمت‌آمیز برای اصلاح امور باید بر پیشوایان ستمگر قیام کرد و شکل درست و مناسب مبارزه با آنان را یافت و در آن گام گذاشت، سخنی آشنا با وجود انسان‌ها است. همه انسان‌ها به فطرت خود که عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص است،^۲ داد را دوست دارند و از بیداد بیزارند، خواهان عدالتند و از ظلم روی‌گردانند. هر انسانی با رجوع به فطرت خویش درمی‌یابد که تن به ستم و ستمگری ندهد.

مردمان بدانند که ستمگری ستمگران حد و مرزی ندارد و اگر به امید گشایشی تن به ستم دهند، تنها بندهای اسارت را محکم‌تر کرده‌اند.

ریشه ستم‌پذیری

پرسش مهمی که در بحث انظلام مطرح است، این است که چرا انسان‌ها این همه به ستم تن می‌دهند؟ مگر ستم‌پذیری مطرود و مبغوض فطرت و عقل و شرع نیست؟ پس چرا مردمان پذیرای آن می‌شوند؟ با نگاهی به تاریخ به روشنی می‌بینیم که افراد بسیاری ظلم را پذیرفته، راه ستم را هموار کرده، آسیای بیداد را گردانده‌اند. ریشه این همه ستم‌پذیری در چیست؟

با دقت در تاریخ انظلام بشر، درمی‌یابیم که تعلقات انسان او را وامی‌دارد تا پذیرای ستم شود. ریشه همه ستم‌ها و ستم‌پذیری‌ها در دنیاخواهی آدمی است. انسانی که چشمش به دنیا است، دلبسته دنیا است، دنیا را می‌خواهد و آن را مقصد خویش گرفته است، اگر انظلام با دنیای او تزاخم یابد، برای آن‌که دنیایش آسیب نبیند، انظلام را نوش می‌کند تا نیشی به مقصد او - دنیا - وارد نیاید. انسانی که می‌خواهد بماند و «ماندن» برای او اصل باشد، آن هنگام که یا باید بماند و پذیرای ستم شود، و یا دل‌گند و برود، روشن است که کدام را انتخاب می‌کند؛ ترس از رفتن و میل به ماندن به اسارتش می‌کشد. آن‌که به جان خویش تعلق دارد، بقای این کالبد مادی را

۱. تفسیر المنار، ج ۱، صص ۴۵۷ - ۴۵۸.

۲. نک: امام روح‌الله موسوی خمینی، طلب و اراده، ترجمه و شرح سید احمد فهری، چاپ اول،

مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش. صص ۱۵۲ - ۱۵۳.

بر همه چیز مقدم می‌دارد، فقط نگهبان آن خواهد بود، به هر قیمتی. آنکه دلبسته مال و اولاد است، حافظ آن‌هاست، به هر دلتی. آنکه دل به جاه و مقام دارد، آنکه عشق قدرت و مکننت وجودش را پر ساخته، برای رسیدن به این آمال چرا ستم نپذیرد؟ که ریشه همه ستم‌پذیری‌ها در پذیرش دنیا است، در تکیه و رکون به دنیا است، چنان‌که در احادیث پیشوایان معصوم، به این معنا توجه داده شده است. امام سجّاد (ع) فرموده است:

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِمُحَمَّدٍ (ص): وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ»^۱

به دنیا گرایش نیابید که خدای عز و جلّ به محمد (ص) فرمود: به ستمکاران گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید.

گرایش و گرویدن به دنیا موجب گرایش و گرویدن به ظالم و پذیرش انواع ستم‌ها است. به خاطر دنیا است که انسان به هر خواری تن می‌دهد و برای جیفه دنیا است که مردمان خواهان بقای ستم و ستمگر می‌شوند. امام صادق (ع) در تفسیر آیه شریفه ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ﴾ فرمود:

«هُوَ الرَّجُلُ يَأْتِي السُّلْطَانَ فَيُحِبُّ بَقَاءَهُ إِلَى أَنْ يُدْخَلَ يَدَهُ كَيْسَهُ فَيُعْطِيَهُ»^۲

این است که انسان نزد سلطان می‌آید و به خاطر مالی که به او می‌دهد دوست دارد باقی بماند.

یعنی انسان به خاطر دریافت متاع بی‌ارزش دنیا خواهان بقای ستمگران می‌شود و تن به هر چیزی می‌دهد، اما آن‌که از تعلقات پست خویش می‌گذرد و از دنیا عبور می‌کند، تن به ستم نمی‌دهد و می‌تواند در برابر آن بایستد. مادام که انسان تعلقی به غیر خدا دارد، به نوعی انظلام تن می‌دهد، کم یا زیاد. اگر پیامبران الهی و اولیای ربّانی ستم نپذیرفتند، برای آن بود که چشمشان به غیر خدا نبود، از غیر خدا نمی‌ترسیدند، دل به دنیا نداشتند، نه ترس از رفتن داشتند و نه دل به ماندن، نه داشتنی و سوسه‌شان می‌کرد و نه خواستنی اسیرشان می‌ساخت. آنان تعلقی به دنیا

۱. الکافی، ج ۸، ص ۷۵؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲. الکافی، ج ۵، صص ۱۰۸ - ۱۰۹؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۰۰.

نداشتند، لذا آن‌جا که جای «هجرت» بود، دل‌کنند و رفتند، و آن‌جا که جای «جهاد» بود، ایستادند و مبارزه کردند. اگر لوط (ع) دل به کسی داشت، نمی‌توانست برود؛ اما او رفت و آنان ماندند. اگر نوح (ع) دل به فرزند سپرده بود، آن هنگام که پسرش ایستاد، می‌ایستاد، پایش می‌لرزید، اما او رفت و تن به گناه و ستم نداد. اگر موسی (ع) چشمش به آسودگی بود، خود را در معركة حوادث نمی‌افکند و قیام نمی‌کرد. آنان همه این‌گونه بودند. آزاد از دنیا و در نتیجه آزاد از ستم‌پذیری.

با دقت در علل ستم‌پذیری، نشانه‌های دنیاخواهی و رد پای تعلقات را به وضوح می‌توان دید. دنیا حجاب می‌شود و «جهل» زمینه‌ساز پذیرش ستم. دنیا جلوه می‌کند و «نفع» وادار می‌کند که تن به ستم دهند. به دنیا دل می‌بندند و از «ترس» از دست دادنش، پذیرای همه چیز می‌شوند. حسین بن علی (ع) در این باره مردمان و عالمان را هشدار می‌دهد. آنان که تباهی و ستمگری را مشاهده می‌کنند اما برای رسیدن به دنیا سکوت می‌کنند و به سبب ترس همراهی می‌نمایند و پذیرای بیداد می‌شوند، و امر به معروف و نهی از منکر در معنای قرآنی آن را به پشت سر می‌افکنند، می‌فرماید:

«إِغْتَبِرُوا أَيُّهَا النَّاسُ، بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَخْبَارِ إِذْ يَقُولُ: ﴿لَوْلَا يَنْتَهِاهُمُ الرَّبَّائِيُّونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ﴾^۱ وَ قَالَ: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿لَيْشَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۲ وَإِنَّمَا غَابَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرَوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُتَكَبَّرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْتَهُونَهُمْ عَنْ ذَلِكَ رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَتَأَلَوْنَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَاللَّهُ يَقُولُ: ﴿فَلَا تَحْشَرُوا النَّاسَ

۱. قرآن، مائده / ۶۳ که بخش اول آیه آمده است و بقیه آن چنین است: ﴿... وَ أَكَلِهِمُ الشُّحَّتَ لَيْشَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (و چرا آنان را از حرام‌خوارگی‌شان باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است کار و کردارشان).
 ۲. قرآن، مائده / ۷۸ و ۷۹ که بخشی از آیات آمده و تمام آن چنین است: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ. كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند چرا که سرکشی کردند و از حد درگذشتند. آنان یکدیگر را از کار ناپسندی که می‌کردند باز نمی‌داشتند. چه بد است کار و کردارشان).

وَاحْشُون^۱»^۱ وَقَالَ: ﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^۲﴾ قَبِلَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةً مِنْهُ، لِعَلِّمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أَدَيْتَ وَاسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيِّئْهَا وَصَعِبُهَا، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَقِسْمَةِ الْفَيءِ وَالْغَنَائِمِ وَأَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضْعِهَا فِي حَقِّهَا^۳.

ای مردم! از آن چه خداوند دوستدارانش را با بد گفتن از عالمان یهود پند داده است پند بگیرید، آن جا که فرماید: «چرا الهیون و عالمان یهود آنان را از گفتار گناه آلودشان باز نمی دارند؟» و فرماید: «کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند مورد لعنت قرار گرفتند» تا آن جا که فرماید: «چه بد است کار و کردارشان». و خداوند آنان را بدین سبب نکوهش کرد که کارهای زشت و تباهگری ستمکارانی را که در میانشان بودند می دیدند ولی به طمع بهره ای که از آن ستمگران می بردند و از بیم آن که بی نصیب بمانند، ایشان را باز نمی داشتند، با این که خداوند می فرماید: «پس از مردمان نترسید و از من پروا کنید» و فرموده است: «مردان و زنان مؤمن دوستدار همدیگرند، که امر به معروف و نهی از منکر می کنند» و خداوند از آن جا به امر به معروف و نهی از منکر به عنوان فریضه ای از سوی خود آغاز سخن کرده که آگاه بوده است که چون این فریضه ادا گردد و برپا داشته شود تمام فرایض و واجبات دیگر، از آسان و دشوار، برپا داشته شوند و این از آن روست که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه با رد مظالم و مخالفت با ستمگر و تقسیم درآمدهای عمومی و غنایم و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن به جای خود.

سرور آزادگان و سالار شهیدان، حسین (ع) جوانب مختلف کوتاهی در برابر خودکامگان و ستمگران و پیامدهای آن را تبیین نموده و در قسمتی از این بیانیۀ بلند به ریشه های انظلام پرداخته و فرموده است:

۱. قرآن، مائده / ۴۴.

۲. قرآن، توبه / ۷۱.

۳. تحف العقول، ص ۱۶۸.

«وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمُ الْمَوُونََةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تُرْدُ وَ عَنْكُمْ تُصَدَّرُ وَإِلَيْكُمْ تُرْجَعُ، وَ لِكِنَّكُمْ مَكْنُتُمُ الظَّلَمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ وَاسْتَسْلَمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَ يَسِيرُونَ فِي السَّهَوَاتِ، سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارُكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ إِعْجَابُكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ»^۱

اگر بر رنج و آزار شکیبا بودید و در راه خدا تحمل به خرج می دادید امور خدا که به شما وا گذاشته به دست شما در می آمد و [احکام او] از جانب شما صادر می شد و مرجع همگان قرار می گرفتید، ولی شما خود ستمگران را در پایگاه خویش جای دادید و زمام امور [حکومت] خدایی را به دست [پلید] آنان سپردید تا به شبهه ها کار کنند و به راه شهوت ها روند. سبب تسلط یافتن خودکامگان و ستمگران بر این امور، گریز شما از مرگ و شیفتگی شما به زندگی است که به هر حال از شما جدا می شود.

تا «ترس» هست «ستم پذیری» نیز هست. اگر «جبن» در دل ها کاشته شود «انظلام» درو می گردد؛ و بالاترین ترس، ترس از مرگ است. ترسی فراگیر و همه شمول که با وجود عمومیتش نافذترین ترس ها است. این ترس به سبب آن است که انسان نمی داند مرگ در حقیقت چیست، یا نمی داند با مرگ به کجا می رود و یا گمان می کند که با نابودی جسمش، ذات و حقیقتش نابود می شود.^۲ انسان از نابودی گریزان است، مطلق خواه است، عاشق کمال مطلق است، و چون عشق به کمال مطلق دارد، نمی خواهد فنا پذیرد. انسان به فطرت خود از هر نقص و فنا بی منزجر است، نابودی را نمی خواهد، و از مرگ به این سبب گریزان است که مرگ را فنا و نقص می داند؛ و اشتباه بزرگ انسان در همین است. اگر آدمی از این اشتباه بیرون آید، و ترس از مرگ را کنار بگذارد، دیگر ستمی به سبب ترس از مرگ نخواهد پذیرفت؛ و همه ترس ها که ریشه در ترس از مرگ دارد، رنگ خواهد باخت. سید جمال الدین اسدآبادی، در مقاله ای با عنوان «الجبن» به این مسأله پرداخته است و با زیبایی و دقت نظری تمام این حقیقت را آشکار ساخته که ریشه همه ستم پذیری ها در ترس است و آن هم در ترس از مرگ است. وی مقاله خود را با این آیات شریف آغاز می کند که خداوند فرموده است:

۱. تحف العقول، ص ۱۶۹.

۲. أبوعلی حسین بن عبدالله (ابن سینا)، رسائل ابن سینا، انتشارات بیدار، قم، صص ۳۳۹ - ۳۴۰.

﴿ أَیْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ ۱﴾

هر کجا باشید - ولود در دژهای استوار سر فلک به کشیده - مرگ شما را فرا خواهد گرفت.

﴿ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ۲﴾

بگو آن مرگی که از آن می‌گریزید قطعاً به سروقت شما می‌آید.

وی سپس به دنبال مقدماتی چنین می‌نویسد:

«عَلَّتْ چيست که انسان‌ها به پستی‌ها تن در می‌دهند و از رسیدن به عظمت‌ها و آزادگی‌ها دست می‌کشند؟ همان عظمت‌ها و آزادگی‌ها که عنایت خداوند، راه رسیدن به آن‌ها را گشوده و هیچ‌کس را از سیر به سوی آن‌ها محروم نساخته است. چه چیزی است که آدمیان را از تلاش و حرکت به سوی کمال باز می‌دارد، حال آن‌که کشش فطری انسان به سوی آن است، به‌ویژه اگر این مجاهدان و تلاش‌کنندگان، به عدالت خدا و وعده و وعید الهی مؤمن باشند و به ثواب جاودانه در ازای اعمال نیک و عذاب به‌خاطر ارتکاب اعمال بد معتقد و به روز رستاخیز معترف باشند، روزی که هرکس به اندازه ذره‌ای کار نیک کرده باشد پاداش آن را می‌بیند و یا ذره‌ای کار بد کرده باشد جزای آن را خواهد دید. این‌گونه مردمان چگونه به یأس و ستم‌پذیری تن می‌سپارند و از مبارزه و تلاش دست برمی‌دارند و در لغزشگاه‌ها فرو می‌غلطند؟

هنگامی که در جستجوی عوامل و اسباب این امور برمی‌آییم و ارتباط همه علّت‌ها را با معلول‌ها بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که همه آن‌ها به یک یا چند عامل برمی‌گردند که منشأ همه ترس است، ترس.

آری ترس است که پایه‌های بنای مملکت‌ها را سست می‌کند و عاقبت آن‌ها را ویران می‌سازد. ترس است که روابط ملت‌ها را مختل می‌کند و نظام ارتباطی آن‌ها را برهم می‌زند. ترس است که اراده حاکمان را ضعیف می‌کند و آنان را از تخت حکومت به پایین می‌کشد. ترس است که دل‌های مردم جهان را ضعیف می‌سازد و باعث دوری آنان از حقیقت‌جویی و راستگویی می‌شود. ترس است که درهای خیر و برکت را به روی جویندگان می‌بندد و نشانه‌های هدایت و

۱. قرآن، نساء / ۷۸.

۲. قرآن، جمعه / ۸.

راه راست را از نظر سالکان پنهان می‌دارد. ترس است که تحمل خواری و پذیرش ذلت را بر آدمیان هموار می‌کند و رنج فقر و مسکنت را در نظر آنان بی‌مقدار جلوه می‌دهد. ترس است که تحمل یوغ بردگی را بر گردن مردمان آسان می‌نماید. ترس است که نفس انسانی را برای پذیرش اهانت، به نام صبر و شکیبایی آماده می‌سازد و قبول خواری را به اسم زیرکی و عاقل بودن تدارک می‌کند. ترس است که پشت انسان‌ها را برای حمل بارهایی به مراتب بسیار سنگین‌تر از آنچه می‌پندارند ممکن است در اثر شجاعت و اقدام برای مبارزه برایشان پیش آید، خم می‌کند. ترس است که جامه تنگ و رسوایی را بر تن آدمی می‌پوشاند که روح‌های پاک و همت‌های بلند، مرگ و شهادت را به نزدیک شدن به یکی از آن خواری‌ها ترجیح می‌دهند. آری انسان جبان و ترسو، سنگینی و سختی ذلت‌ها را سبک و آسان می‌پندارد و زندگی در مسکنت و بدبختی را رفاه و امنیت می‌شمارد. کسی که خود را خوار و سبک می‌سازد، پذیرش حقارت‌ها و ذلت‌ها برایش آسان است، همانند مرده‌ای که از وارد شدن جراحت‌ها هیچ رنج و آزاری احساس نمی‌کند. بدتر از همه آن‌که انسان جبان در هر لحظه از زندگی خویش شرنگ مرگ را جرعه جرعه می‌نوشد، اما با این همه به آن وضع راضی و خشنود است...

ترس چیست؟ حالت واماندگی در نفس انسان که او را از مقاومت در برابر هر امری که برخلاف میل آدمی باشد باز می‌دارد. ترس یک بیماری روحی است که تنها به سبب نیروی صیانت نفس که خداوند آن را یکی از ارکان مهم حیات طبیعی آدمی قرار داده است از بین می‌رود [یعنی انسان جبان چون خود را در معرض خطر حتمی ببیند بر ترس خود غلبه می‌کند]. برای این بیماری روحی عوامل چندی وجود دارد که اگر در ماهیت و ریشه همه آن‌ها دقت کنیم، می‌بینیم که مرجع و منشأ همه آن‌ها ترس از مرگ است. در صورتی که مرگ سرنوشت هر زنده و سرانجام هر ذی روحی است. مرگ وقتی معین و ساعتی معلوم ندارد. از لحظه تولد تا مرحله پیری، هر لحظه ممکن است مرگ فرارسد، و جز خدایی که اجل‌ها را مقرر کرده است هیچ‌کس از زمان و مکان مرگ خویش آگاه نیست.

﴿وَمَا تَذَرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَذَرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ.﴾^۱

و هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه به‌دست می‌آورد؛ و هیچ‌کس نمی‌داند که در کدامین

سرزمین می‌میرد.

با این همه، ترس از مرگ شدت می‌یابد و به جایی می‌رسد که به‌صورت بیماری کشنده‌ای درمی‌آید و این بدان سبب است که انسان سرنوشت حتمی خویش را فراموش می‌کند و از آن وسایلی که خداوند برای به‌دست آوردن خیر دنیا و آخرت به آدمی داده است غفلت می‌ورزد و از آن نیروها و قوای خداداد در راه خودش استفاده نمی‌کند. آری، انسان آن‌چنان از خود غافل می‌شود که آن‌چه را که خداوند سبب بقای زندگی [و عزّت و ارجمندی او] قرار داده است، یعنی شجاعت و اقدام [برای مبارزه]، سبب نیستی و هلاکت می‌پندارد. انسان جاهل خیال می‌کند هر قدمی که بردارد مرگ در کمینش و خطری در انتظارش است. با آن‌که شخص جهان اگر به آثار انسانی و آرمان‌های دست یافته‌ی عالی‌همتان نگاهی کند و توجه کند که آنان به‌وسیله‌ی مقابله با خطرهای هدف‌های خود رسیده‌اند، برایش روشن می‌گردد که این ترس‌ها جز اوهام و صداهای فریبنده چیز دیگری نیست. آن‌ها و سوسه‌های شیطان است که روحش را فراگرفته و به وحشتش انداخته و از راه خدا بازش داشته و از رسیدن به هر امر خیری محرومش کرده است. ترس دامی است که گذشت زمان و پیشامدهای بد روزگار آن را می‌گستراند تا آدمیان را شکار کند و به‌وسیله‌ی آن دام امت‌ها و اقوام را گرفتار سازد. ترس دام شیطان است که به‌وسیله‌ی آن بندگان خدا را شکار می‌کند و از راه خدا باز می‌دارد. ترس علت هر پستی است و منشأ تمام صفات زشت به‌شمار می‌آید. همه‌ی شقاوت‌ها از ترس ناشی می‌شود و هیچ فساد نیست که عامل به‌وجود آورنده‌ی آن ترس نباشد. هیچ کفری نیست که باعث و ایجادکننده‌ی آن ترس نباشد. ترس پراکنده‌کننده‌ی اجتماعات و پاره‌کننده‌ی روابط و دوستی‌های میان مردمان و هزیمت‌دهنده‌ی لشکرها و سرنگون‌سازنده‌ی پرچم‌ها است. ترس است که پادشاهان را از آسمان عظمت و بزرگی به حضيض ذلت و خواری می‌کشانند. چه عاملی در جنگ‌های میهنی خیانتکاران را وامی‌دارد تا بر ضد کشور و جامعه‌ی خود خیانت کنند؟ آیا ترس نیست؟ چه چیزی دست ناکسان را باز می‌کند تا رشوه گیرند؟ آیا ترس نیست؟ شاید برخی تصور کنند که رشوه گرفتن با ترس چه رابطه‌ای دارد. چنان‌چه دقت شود، ملاحظه می‌کنیم که ترس از فقر است که باعث این کار می‌شود و این ترس در حقیقت، از ترس از مرگ سرچشمه می‌گیرد. به‌راحتی می‌توان در مورد سایر صفات نیز به حقیقت پی برد، زیرا ترس از مرگ است که آدمی را وادار به دروغ‌گویی و نفاق می‌کند و به سایر صفات زشت و انواع فسادها می‌کشانند. انسان به سبب ترس برای گذران معاش خویش به هر

فساد و پستی تن در می‌دهد. آری، ترس برای هر انسان دارای فطرت سالم ننگ و زشت است، به‌ویژه برای مردمی که به خدا و پیامبر او و روز بازپسین ایمان دارند و امیدوارند که به پاداش اعمال نیک خویش و مقام والای جاودانی خود برسند.

بنابراین شایسته است که فرزندان امت اسلام بنابر مقتضای اصول دین خود، دورترین مردمان از این صفت (ترس) باشند. زیرا ترس بزرگ‌ترین مانع در برابر انجام دادن کارهایی است که خدا را خشنود می‌کند، و مسلمان چیزی جز خشنودی خدا نمی‌خواهد. کسانی که قرآن می‌خوانند می‌دانند که خداوند در قرآن دوست داشتن مرگ را نشانه ایمان معرفی کرده است و با آن مخالفان و معاندان را آزموده است و در نکوهش کسانی که مؤمن نیستند چنین فرموده است:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ. ۱﴾

آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد [عجالتاً] دست از جهاد بدارید و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید، ولی همین‌که جهاد بر آنان مقرر گشت، گروهی از آنان از مردم (مشرکان مکه) چنان ترسیدند که باید از خداوند ترسید، یا حتی از آن شدیدتر، و گفتند پروردگارا، چرا بر ما جهاد را مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟

آری اقدام کردن در راه حق و دادن مال و جان در راه اعتلای دین خدا، نشان افتخار مردمان مؤمن است. کتاب الهی به آن بسنده نکرده است که مردمان نماز را برپا دارند و زکات دهند و از بعضی امور دست بازدارند، بلکه این‌ها را کارهایی دانسته است که مؤمن و منافق در آن شریکند، بلکه یگانه دلیل ایمان داشتن را دادن جان برای اعتلای کلمه حق و در راه استقرار عدالت معرفی کرده و حتی آن را یگانه رکنی دانسته است که اگر آن نباشد سایر رکن‌ها قابل اعتنا و اعتبار نیست. مبادا کسی گمان کند که ممکن است دین اسلام و ترس در یک دل جمع شود. چگونه چنین چیزی امکان دارد با این‌که هر جزئی از این دین نمایشگر شجاعت و اقدام در راه خدا و مبارزه است. ستون و تکیه‌گاه دین اسلام، خالص بودن برای خداست و تهی شدن از هر چیزی جز خدا برای

دست یافتن به رضای او. مؤمن کسی است که یقین داشته باشد که اجل‌ها به دست خداست و خداوند هرگونه که بخواهد اجل آدمی را می‌رساند. بنابراین کندی در ادای وظایف، عمر کسی را افزایش نمی‌دهد و اقدام برای حق و مبارزه در راه آن دقیقه‌ای از عمر انسان نمی‌کاهد. مؤمن کسی است که جز در انتظار «یکی از دو نیکوترین»^۱ به سر نمی‌برد. یا این‌که با سیادت و عزت زندگی می‌کند و یا این‌که مقرب به خدا و خوشبخت می‌میرد و روحش به اعلا علیین بالا می‌رود و به کزوبیان و فرشتگان مقرب ملحق می‌شود.

کسی که گمان می‌کند که می‌توان ترس و ایمان داشتن به آن‌چه را محمد (ص) آورده است با هم جمع کرد، خود را فریب داده و عقلش را تباه کرده و بازیچه هوا و هوس خویش شده است و هیچ بهره‌ای از ایمان ندارد. هر آیه‌ای از آیات قرآن گواهی می‌دهد که انسان ترسوی مدعی ایمان دروغ می‌گوید.^۲

دینداری با ترس و ستم‌پذیری قابل جمع نیست و بی‌گمان انسان حقیر و ذلیل و در اسارت ترس نمی‌تواند از ستم و بیدادگری جلوگیری کند، چنان‌که پیشوای عدالت‌خواهان، علی (ع) فرموده است:

«لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الذَّلِيلُ»^۳
ذلیل و ترسو از خود دفع ستم نتواند کرد.

آن‌که تن به خواری داده، چگونه می‌تواند ستم را از خود براند؟ آن‌که در بند ترس است، چگونه اسیر همه ستم‌ها نگردد؟ انسان زبون و ترسو قوه مقاومت را از دست می‌دهد و خوی پذیرش و قبول چون اخلاق ثانوی در او قوت می‌گیرد،^۴ و به هر تعدی و تجاوزی تن می‌دهد. بنابراین ریشه همه صورت‌های ستم‌پذیری در ترس است، و اگر این ریشه کنده شود،

۱. ﴿قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ﴾ (بگو آیا غیر از یکی از دو نیکوترین را برای ما انتظار می‌کشید). قرآن، توبه / ۵۱.

۲. جمال‌الدین محمد بن صفدر الحسینی الاسدآبادی، محمد عبده، العروة الوثقی، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۸۹ ق، صص ۱۸۲ - ۱۸۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۹.

۴. نک: پرتوی از نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۶۹.

انسان‌ها چنان قدرتی بیابند که هیچ‌گونه ستمی بر خود روا ندارند. همه توهم‌ها، افسون‌ها و طلسم‌هایی که دست و پای آدمیان را می‌بندد و توان اقدام در راه حق و مبارزه در راه عدالت و رسیدن به کمال را از آنان می‌گیرد، رفع می‌شود. ملای روم در تمثیلی زیبا این حقیقت را عریان کرده است. می‌گوید در کنار شهری مسجدی بود عجیب و پرراز که هیچ‌کس را پروای آن نبود که حتی یک شب را در آن بخواهد، زیرا فرزندانش یتیم می‌شدند. بسیاری از مردمان غریب و بینوا که به آن شهر می‌آمدند و جایی برای خفتن نداشتند در آن مسجد داخل شدند و مانند ستارگانی که هنگام بامداد با فرارسیدن روشنایی ناپدید می‌شوند، به گور رفتند. هر کسی درباره آن مسجد نظری می‌داد، یکی می‌گفت در آن مسجد جن‌هایند که آدمیان را با شمشیر بکشند و به سختی می‌کشند. دیگری می‌گفت در آن مسجد صحر و طلسمی وجود دارد که در کمین گرفتن جان مردمان است.

مسجدی بُد بر کنار شهری

که نه فرزندش شدی آن شب یتیم

صبحدم چون اختران در گور رفت

اندرو مهمان گُشان با تیغ کُند

کین رَصَد باشد عدو جان و خُصم

یک حکایت گوش کن ای نیک‌پی

هیچ‌کس در وی نخفتی شب ز بیم

بس که اندر وی غریب عور رفت

هر کسی گفتی که پُزیانند تُند

آن دگر گفتی که سحرست و طلسم

این چنین بود تا این که شبی میهمانی که وصف آن مسجد شگفت و مشهور را شنیده بود برای آزمایش به آن جا آمد. او جوان عاشق و سر باخته‌ای بود که آماده بود جان خود را از دست بدهد. مردمی که داستان آن مسجد را می‌دانستند او را از این کار نهی کردند و گفتند اگر می‌خواهی جانانت مانند عصا حبوبیات گرفته نشود از خفتن در این جا پرهیز کن. آن جوان عاشق اظهار کرد که من از زندگی این جهانی سیر شده‌ام و رو به مسجد کرد و گفتم: اگر تو کربلای من شوی، من به همه حاجت‌های خود رسیده‌ام و چه نیکوست که بر بالای دار تو روم و مانند منصور حلاج شوم. آن‌گاه رفت و در مسجد خُفت. اما خواب کجا که انسان در حال غرق شدن را با خواب چه میانه‌ای است؟ نیمه‌های شب آواز وحشتناکی برخاست، اما او هیچ وحشتی نکرد و به استقبال مرگ رفت و گفت: این صدا مانند آواز طبل عید است، چه جای ترس است. و با خود گفت: استقامت بورز و ترسی به دل راه مده که وقت آن است که چون حیدر کُزار یا پیروز شوی یا مردانه جان ببازی. فوراً از جای خود برخاست و رو به صدا کرد که من آماده‌ام، اگر مردی پیش بیا، به محض این که این ناترسی و پایداری را از خود نشان داد طلسم اسرارآمیز آن جا درهم شکست و ناگاه

مشاهده کرد که از هر طرف طلاها ریخته می شود.

تا یکی مهمان در آمد وقت شب
از برای آزمون می آزمود
قوم گفتندش که همین این جا مخپ
که غریبی و نمی دانی ز حال
گفت او ای ناصحان من بی ندم
آن غریب شهر سر بسالا طلب
مسجد اگر کربلا من شوی
همین مرا بگذار ای بگزیده دار
خفت در مسجد، خود او را خواب کو
نیم شب آواز با هولی رسید
بشنو اکنون قصه آن بانگ سخت
گفت چون ترسم؟ چو هست این طبل عید
گفت با خود همین ملرزان دل کزین
وقت آن آمد که حیدر وار من
برجهید و بانگ برزد کای کیا
در زمان بشکست ز آواز آن طلیسم
بدین ترتیب با زایل شدن ترس از مرگ، عظمت ها ظهور می کند. آنان که مرگ را انتخاب می کنند، همه ترس هایشان چون برگ های خزان می ریزد و محکم و باصلابت می شوند؛ در راه حق اقدام می کنند، به عدالت خواهی برمی خیزند و حماسه ها می سازند. برترین این حماسه ها، حماسه حسین بن علی (ع) است که به تعبیر ابوالعلا مَعْرَی افق از خون او و پدرش سرخ فام است.

يُنْ عَلِيٍّ وَ نَجْلِهِ شَاهِدَانِ
نِ وَ فِي أَوْلِيَّاتِهِ شَفَقَانِ^۲

وَ عَلَى الدَّهْرِ مِنْ دِمَاءِ الشَّهِيدِ
فَهَمَّا فِي أَوَاخِرِ اللَّيْلِ فَجْرًا

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۹۲۲ - ۴۳۵۴.

۲. ابوالعلاء احمد بن عبدالله المَعْرَی، سقط الرّند، دار بیروت للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۰۷ ق.

و بر روزگار خون دو شهید - علی و فرزند پرومندش [حسین] - گواه است، که اواخر شب به شکل فجر درمی آید و در اوایل غروب به شکل شفق سرخ فام جلوه می کند.

حماسه حسین (ع) شاهی گویا بر این حقیقت است که ایمان و تن به ستم سپردن با هم سازگار نیست، و این که مسلمان، غیر خدا را بنده نیست و در برابر هیچ فرعونى سر خم نمی کند و پذیرای ظلم نمی شود. رمز قرآن این است، و حسین (ع) آموزگار این رمز است.

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت	حریت را زهر اندر کام ریخت
خاست آن سر جلوه خیرالامم	چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کریلا ببارید و رفت	لاله در ویرانه ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد	موج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون گردیده است	پس بسنای لا اله گسردیده است
ماسوی الله را مسلمان بنده نیست	پیش فرعونى سرش افکنده نیست
خون او تفسیر این اسرار کرد	ملت خوابیده را بیدار کرد
تسیغ لا چون از میان بیرون کشید	از رگ ارباب باطل خون کشید
نقش إلا الله بر صحرا نوشت	سطر عنوان نجات ما نوشت
رمز قرآن از حسین آموختیم	ز آتش او شعله ها اندوختیم ^۱

آن اُسوه نیکوی ستم ناپذیری که جلوه حق و تجلی قرآن بود، مرگ را چون گردنبندی بر گردن دختران جوان توصیف کرد و خود را مشتاق دیدار گذشتگان و لقاء الله معرفی کرد:

«حُطَّ الْمَوْتُ عَلَىٰ وَلَدِ آدَمَ مَحْطًا الْقَلَادَةُ عَلَىٰ حَبِيبِ الْفَتَاوِ؛ وَ مَا أَوْلَهْنِي إِلَىٰ أَشْلَافِي
اِسْتِثْنَاءَ يَغْقُوبَ إِلَىٰ يُوسُفَ؛ وَ خَيْرَ لِي مَضْرُوعٌ أَنَا لِأَقْبِيهِ»^۲

ص ۹۶؛ أبوزکریا یحیی بن علی التبریزی، أبو محمد عبد الله بن محمد البطلانیوسی، أبو الفضل قاسم بن حسین الخوارزمی، شروح سقط الزند، تحقیق مصطفی السقا، عبدالرحیم محمود، عبدالسلام هارون، ابراهیم الایاری، حامد عبدالمجید، باشراف طه حسین، الطبعة الثالثة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۴۴۱.

۱. کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۵.

۲. مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۵؛ الملهوف، ص ۱۲۶؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۹؛ احقاق الحق،

به راستی مرگ برای فرزندان آدم همان اندازه زیباست که گردن بند بر گردن دختران جوان. من برای دیدار گذشتگانم چنان مشتاقم که یعقوب برای یوسف بود. برای من قتلگاهی آماده شده است که به دیدار آن می‌روم.

حسین (ع) نمونه برجسته انسان مکتبی است؛ مکتبی که در آن انس به مرگ نشانه ایمان است و اُسوه‌های آن به مرگ و شهادت عشق می‌ورزیدند، و در نظر آنان مرگ گوارتر از نوشیدن آب نزد تشنه بود. ابوالاثمه، علی (ع)، تربیت شده پیامبر (ص) می‌فرمود:

«وَاللَّهِ لَا بُدَّ أَيْبِي طَالِبِ أَنْسٍ بِالْمَوْتِ مِنَ الْوَلَدِ بِشَدِيٍّ أُمِّهِ»^۱

به خدا سوگند پسر ابوطالب به مرگ مانوس‌تر است از طفل به پستان مادرش!

آن قهرمان همه عرصه‌های انسانی، سخت مشتاق و دوستدار مرگ و شهادت بود و می‌فرمود:

«إِنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا لَاقٍ إِلَيَّ الْمَوْتُ»^۲

محبوب‌ترین چیزی که دوست دارم ملاقاتش کنم، مرگ است.

«قَالَ اللَّهُ إِنِّي لَعَلِّي الْحَقُّ وَإِنِّي لِلشَّهَادَةِ لَمُحِبٌّ»^۳

به خدا سوگند که من بر حقم و بی‌گمان عاشق و دوستدار شهادتم.

امیرمؤمنان علی (ع) به تمام معنا از اسارت «میل به ماندن» و «ترس از رفتن» آزاد بود و از این‌رو از دام‌های دنیایی که به سبب این دو حاصل می‌شود رسته بود. نصر بن مزاحم منقّری نقل کرده است هنگامی که علی (ع) برای نبرد با قاسطین به سوی شام در حرکت بود بین راه در جایی بر ساحل فرات که آن را بلیخ می‌خواندند فرود آمد. در آن جا راهبی از صومعه خود نزد علی (ع) آمد و گفت: پیش ما نوشته‌ای است که از پدران خود به ارث برده‌ایم و آن را اصحاب عیسی بن مریم (ع) نوشته‌اند. آیا آن را بر تو عرضه بدارم؟ علی (ع) گفت: بسیار خوب، در آن چه نوشته

ج ۱۱، ص ۵۹۸؛ بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۳۶۶؛ نفس‌المهموم، ص ۱۶۳.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۵.

۲. همان، خطبه ۱۸۰.

۳. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۶، ص ۱۰۰.

شده است؟ راهب شروع کرد به خواندن آن نوشته که در آن سخن از ظهور پیامبر امی و سیره و روش او به میان آمده بود. همچنین مسائل پس از رحلت پیامبر و برخی ویژگی‌های امام علی (ع) در آن یاد شده بود، از جمله این حقیقت:

«الدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنَ الزَّمَانِ فِي يَوْمٍ عَصَفَتْ [بِهِ] الرِّيحُ، وَ الْمَوْتُ أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنَ شُرْبِ الْمَاءِ عَلَى الظَّمَاءِ. يَخَافُ اللَّهُ فِي السِّرِّ، وَ يَنْصَحُ لَهُ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَ لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّا تُؤْمِ»^۱

دنیا در نظر او از [مشتی] خاکستر [در معرض تندباد] به روزی طوفانی، پست‌تر و ناچیزتر است، و مرگ برای او از نوشیدن آب به گاه تشنگی شدید گواراتر؛ در نهان از خدا می‌ترسد و در عیان خیرخواه اوست، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری بیم ندارد.

کتاب الهی و سیره نبوی به چنین تلقی و نگرشی به زندگی و روابط اجتماعی، و به راه و رسمی به دور از هرگونه ستمگری و ستم‌پذیری فرامی‌خواند تا مردمان از عوامل تباه‌کننده انسان و انسانیت آزاد شوند و انسانی زیست کنند؛ و پیامبر اکرم (ص) جهت‌گیری‌ها و اصول این‌گونه زیستن را آموخته است، چنان‌که در دعای آن حضرت آمده است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ وَالْقِلَّةِ وَالذِّلَّةِ، وَ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ»^۲

خدایا از ناداری و کمبودداری و خواری به تو پناه می‌برم، و به تو پناه می‌برم از این‌که ستم کنم یا ستم پذیرم.

۱. وقعة صقین، صص ۱۴۷ - ۱۴۸؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۳، صص ۲۰۵ - ۲۰۶؛ و قریب به

همین: فتوح ابن‌اعثم، ج ۲، صص ۴۷۱ - ۴۷۲.

۲. الادب المفرد، ص ۲۳۶؛ سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۳۵۴.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اصل عدالت اجتماعی

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ *

به راستی که پیامبرانمان را با دلایل روشن روانه کردیم و با آنان کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردمان به دادگری برخیزند.



مرکز تحقیقات کتب مقدسه علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

جایگاه و اهمیت عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی در اندیشه دینی از چنان جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که هیچ امر دیگری با آن قابل مقایسه نیست. این عدالت برخاسته از عدلی کلی است که حاکم بر همه چیز است. عدل به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود،^۱ مبنای همه امور است و خداوند همه چیز را بر عدل استوار کرده است. برپایی همه امور به عدل، و استواری همه چیز به آن است، چنان‌که در حدیث نبوی آمده است:

«بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۲

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

۱. امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» (عدالت کارها را در جای خودش می‌نهد). نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷. ملای روم در بیان این‌که عدل عبارت است از «وَضَعَ الشَّيْءُ فِي مَوْضِعِهِ» سروده است:

عدل چه بُود؟ وضع اندر موضعش ظلم چه بُود؟ وضع در ناموقعش
مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۹۶.

و نیز با تمثیل این تعریف را تبیین کرده است:

عدل چه بُود؟ آب ده اشجار را ظلم چه بُود؟ آب دادن خار را
عدل وضع نعمتی در موضعش نه بهر بیخی که باشد آب‌کش
ظلم چه بُود؟ وضع در ناموضعی که نباشد جز بلا را منبعی

مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۰۸۹ - ۱۰۹۱.

۲. المفردات، ص ۳۲۵؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

آسمان‌ها و زمین به عدل برپاست.

در نظام دین نه تنها همه چیز بر عدل استوار است، بلکه عدل مقیاس همه چیز است. استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره می‌نویسد:

«در قرآن، از توحید گرفته تا معاد، و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت، و از آرمان‌های فردی گرفته تا هدف‌های اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است. عدل قرآن، همدوش توحید، رکن معاد، هدف تشریع نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فرد و مقیاس سلامت اجتماع است. عدل قرآن، آن‌جا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش شکل خاص می‌دهد و به عبارت دیگر نوعی جهان‌بینی است. آن‌جا که به نبوت و تشریع و قانون مربوط می‌شود، یک مقیاس و معیار قانون‌شناسی است؛ و به عبارت دیگر جای پایی است برای عقل که در ردیف کتاب و سنت قرار گیرد و جزء منابع فقه و استنباط به‌شمار آید. آن‌جا که به امامت و رهبری مربوط می‌شود یک شایستگی است. آن‌جا که پای اخلاق به میان می‌آید، آرمانی انسانی است. و آن‌جا که به اجتماع کشیده می‌شود یک مسئولیت است.»^۱

عدل چنین جایگاهی دارد، رکن و هدف و معیار و مقیاس است. همه چیز با عدل سنجیده می‌شود. عدالت، اصلی اساسی است که ارسال رسل و انزال کتب برای آن است. راز مبارزه رسولان و هدف اجتماعی - سیاسی پیامبران و مصلحان با آن محقق می‌شود. جان رسالت آنان عدالت بوده است که دین و احکام آن به عدالت زنده است. امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

«الْعَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ»^۲

اجرای عدالت باعث زنده ماندن احکام دین است.

دین و احکام دین و شریعت بدون عدالت فاقد روح است. عدالت جان شریعت است، جان دین است. دین فارغ از عدالت، دین نیست. دین منهای عدالت، وسیله‌ای است برای به بند کشیدن انسان‌ها در رفتنشان به سوی حق. عدالت اصلی بنیادین است که ملاک تشخیص حق و باطل، و مقیاس سنجش همه چیز، از جمله «دین» است.

۱. مرتضی مطهری، عدل الهی، چاپ دهم، انتشارات حکمت، ۱۳۵۷ ش. ص ۳۸.

۲. غررالحکم، ج ۱، ص ۲۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

«اصل عدالت از مقیاس‌های اسلام است، که باید دید چه چیز بر او منطبق می‌شود. عدالت در سلسله علل احکام است، نه در سلسله معلولات. نه این است که آن‌چه دین گفت عدل است، بلکه آن‌چه عدل است دین می‌گوید. این معنای مقیاس بودن عدالت است برای دین. پس باید بحث کرد که آیا دین مقیاس عدالت است یا عدالت مقیاس دین. مقدسی اقتضا می‌کند که بگوییم دین مقیاس عدالت است، اما حقیقت این‌طور نیست؛ این نظیر آن چیزی است که در باب حُسن و قبح عقلی میان متکلمین رایج شد و شیعه و معتزله عدلیه شدند، یعنی عدل را مقیاس دین شمردند، نه دین را مقیاس عدل. به همین دلیل، عقل یکی از ادله شرعیه قرار گرفت. تا آن‌جا که گفتند: «الْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ عَلَوِيَّانِ وَالْجَبَرُ وَالتَّشْبِيهُ أُمَوِيَّانِ».

در جاهلیت دین را مقیاس عدالت و حُسن و قبح می‌دانستند، لذا در سوره اعراف از آن‌ها نقل می‌کند که هر کار زشتی را به حساب دین می‌گذاشتند؛ و قرآن می‌گوید: «بگو [خدا] امر به فحشا نمی‌کند.»^۱

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا، قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ، أَنْتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ.﴾^۲
و چون کاری زشت کنند، گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی را که نمی‌دانید به خدا نسبت می‌دهید؟ بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است.

در جاهلیت برای توجیه اعمال زشت خود، آن را به خدا نسبت می‌دادند؛ هم خود را راضی می‌ساختند و هم اعتراض‌کنندگان به کردار تباهشان را خاموش می‌کردند.
«عده‌ای از مفسران گفته‌اند آیه ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً﴾ الخ، اشاره می‌کند به عادت مردم جاهلیت هنگام طواف خانه خدا که عریان دور خانه خدا طواف می‌کردند و می‌گفتند: همان‌گونه که از مادر زاده شده‌ایم طواف می‌کنیم و در لباس‌هایی که در آن گناه کرده‌ایم طواف نمی‌کنیم. از قراء نیز نقل شده است که اعراب جاهلی هنگام طواف رشته‌هایی از چرم یا از پشم به نواری

۱. مرتضی مطهری، بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، چاپ اول، انتشارات حکمت، ۱۴۰۳ ق.

آویخته، آن نوار را طوری به کمر خود می‌بستند که رشته‌ها در برابر عوراتشان قرار می‌گرفت تا اندازه‌ای آن را بپوشانند، این رشته‌ها را در صورتی که از چرم درست می‌شد "حوف" و اگر از پشم بود "رھط" می‌نامیدند. زنان نیز برهنه شده، استخوان کتف یا چیز دیگری با خود می‌بستند و چنین می‌گفتند:

الْيَوْمُ يَبْدُو بَعْضُهُ أَوْ كُلُّهُ وَ مَا بَدَأَ مِنْهُ فَلَا أَجَلُ

امروز قسمتی یا همه آن [عورت] نمایان می‌شود و آنچه از آن آشکار شده است به دیگران حلال نمی‌کنم.

این رسم همچنان در بین اعراب ادامه داشت تا آن‌که پیامبر (ص) پس از فتح مکه علی (ع) را فرستاد تا آیات برائت را بر آنان تلاوت کند [و از این اعمال زشت منعشان کند]. به نظر می‌رسد پیش از آن‌که فتح صورت گیرد، هرگاه پیامبر (ص) یا برخی از مسلمانان، به این عمل زشت آن‌ها اعتراض نموده، آنان را سرزنش می‌کردند، در پاسخ می‌گفتند: ما پدران خود را یافتیم که این‌گونه طواف می‌کردند و خدا به ما چنین دستور داده است. لذا خدای سبحان گفتار آنان را رد کرده، مذمتشان فرمود که ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.

بعید نیست که این سخن قرآن صحیح باشد و در خود آیه هم شواهدی بر تأیید این مطلب هست. این‌که عمل مشرکان را فحشا خوانده که به معنای کار بسیار شنیع و زشت است و عذرشان را چنین یاد کرده که خدا ما را به آن دستور داده است. لازمه این سخن آن است که عمل شنیعی که مرتکب می‌شده‌اند در شکل یک عبادت بوده است، پس بعید نیست که همان طواف کذابی باشد.

بنابراین، آیه مورد بحث هم به عمل زشت آن‌ها [و نسبت دادنش به خدا] دلالت دارد و هم مانند آن. زیرا کلمه فحشا در آیه مطلق است و همه مصادیق زشتی را که یکی دو تا هم نیست شامل می‌شود، به ویژه در زمان ما که دست‌کمی از آن زمان ندارد.^۱

خداوند آنان را که اعمال زشت خود را به خدا و دین نسبت می‌دهند، سخت مذمت می‌کند و این حقیقت را اعلام می‌دارد که زشتی و بی‌عدالتی از خدا و دین نیست. خدا جز عدل نمی‌کند و دین جز عدالت نمی‌آورد؛ و اگر خلاف آن دیده شود، از خدا و دین نیست. برای روشن شدن این

معنا فرمود:

﴿ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ. ۱﴾

بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است.

قسط به معنای عدالت است،^۲ به معنای میانه روی و اعتدال در امور و از افراط و تفریط دور بودن است.^۳ قسط به معنای نصف و انصاف آمده است که بهره عادلانه را گویند،^۴ و این است که سهم و بهره هر صاحب حقی داده شود و هرکس به حق خویش برسد. خداوند به دادگری و قسط فرمان داده است و این رسم را که به نام دین، فحشا و ستم کنند، و دین وسیله توجیه بی عدالتی ها باشد، منکوب کرده است.

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ. ۵﴾

در حقیقت، خدا به دادگری فرمان می دهد.

عدالت ارزش ذاتی دارد و سلامت همه چیز به آن است. از این روست که خداوند فرمان می دهد که برپاکننده قسط و عدالت اجتماعی باشید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ. ۶﴾

ای کسانی که ایمان آورده اید پیوسته به عدالت قیام کنید.

مفسر بزرگ قرآن، شیخ طبرسی، در ذیل این آیه و در معنای آن می نویسد: «یعنی پیوسته برپادارندگان عدالت باشید، و معنای این سخن آن است که باید عادت و سنت شما برپا داشتن

۱. قرآن، اعراف / ۲۹.

۲. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۵۹.

۳. تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۷۳.

۴. المفردات، ص ۴۰۳.

۵. قرآن، نحل / ۹۰.

۶. قرآن، نساء / ۱۳۵.

عدالت در گفتار و کردار باشد.^۱

خداوند به برپا داشتن عدالت همه جانبه و همیشگی فرمان داده است؛ قیام برای عدالت در همه وجوه آن و به طور پیوسته. عدالت اجتماعی، عدالتی است فراگیر و در این بحث نیز مراد از اصل عدالت اجتماعی، عدالتی است فراگیر که کلیه وجوه اجتماعی، خانوادگی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را در بر می گیرد. خداوند به چنین عدالتی فراخوانده که این عدالت راه نجات و سعادت آدمیان است و خداوند فرموده است:

﴿وَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبَدِّلَ قَدِيرًا ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ ۚ وَلَٰكِن مَّا جَاءَكَ مِنَ النَّاسِ فَسَبِّحْ لَهُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ يَوْمَ هُمْ كَاٰبِتُونَ ۝﴾^۲

و به داد بکشید که خداوند دادگران را دوست می دارد.

بی گمان کسانی می توانند مصداق این محبت الهی باشند که برای او قیام کنند و عدالت خواهی شان از سر حق خواهی باشد. خداوند به قیام برای حق فراخوانده است؛ و یگانه راه برپایی قسط و عدالت و اصلاح همه امور، همین است. امام خمینی در مکتوبی به تاریخ یازدهم جمادی الاولی ۱۳۶۳ هجری قمری که تاریخی ترین سند مبارزاتی آن وجود بی بدیل است، به همین امر فراخوانده است؛ به عدالت خواهی و به برپا داشتن عدالت از جایگاه قیام برای خدا:

«قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْئًى وَفُرَادًى﴾^۳ خدای تعالی در این کلام شریف، از سر منزل تاریک طبیعت تا منتهای سیر انسانیت را بیان کرده و بهترین موعظه هایی است که خدای عالم از میان تمام مواعظ انتخاب فرموده و این یک کلمه را پیشنهاد بشر فرموده. این کلمه تنها راه اصلاح در جهان است. قیام برای خداست که ابراهیم خلیل الرحمن را به منزل خلّت رسانده و از جلوه های گوناگون طبیعت رهانده.

خلیل آسا در علم الیقین زن ندای لا أُحِبُّ الْآفِلِينَ زن

قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آن ها را به

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. قرآن، حجرات / ۹.

۳. (یگو: من فقط به شما یک اندرز می دهم که: دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید). قرآن،

باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صعق و صحو کشاند.^۱ قیام برای خداست که خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت، و نیز آن ذات مقدس را به مقام قَابِ قَوْسَیْنِ اَوْ اَذْنٰی رساند.^۲

قیام و مبارزه و حکومت انبیا برای خدا و تحقق عدالت و حق بوده است، چنان‌که خداوند به داوود (ع) فرمود:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ.﴾^۳

ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم؛ پس میان مردمان به حق داوری و حکم کن.

و خداوند همگان را به امانتداری و عدالت‌ورزی فرمان می‌دهد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا



۱. صعق رعد شدید و بیهوشی را گویند و در اصطلاح اهل معرفت فنای بنده در هنگام تجلی حق است و نیز وصول به فنا در حق در مقام تجلی ذاتی است. ﴿فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا.﴾ (پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریز ریز ساخت، و موسی بیهوش بر زمین افتاد). قرآن، اعراف / ۱۴۳. و صحو هوشیاری را گویند که در اصطلاح اهل معرفت رجوع به احساس است بعد از غیبت. و صعق و صحو، و صحو بعد از محو رسیدن به مقام جمع‌الجمع و شهود خلق است قائم به حق، یعنی انسان به مرتبه‌ای رسد که در جمیع موجودات و مخلوقات حق را مشاهده کند. ر.ک: الشریف علی بن محمد الجرجانی، التعريفات، الطبعة الثالثة، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸ ق. صص ۱۳۲ - ۱۳۳؛ شمس‌الدین محمد اسیری لاهیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، با مقدمه کیوان سمیعی، انتشارات کتابفروشی محمودی، ص ۲۷؛ سیدجعفر سجّادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، چاپ دوم، انتشارات طهوری، ۱۳۵۴ ش. صص ۳۰۰ - ۳۰۱ و ۳۰۴ - ۳۰۵.

۲. امام روح‌الله موسوی خمینی، صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱ - ۱۳۷۱ ش. ج ۱، ص ۳.

۳. قرآن، ص / ۲۶.

بِالْعَدْلِ. ۱

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید؛ و چون میان مردمان داوری و حکم کردید، به عدالت داوری و حکم کنید.

خداوند مردمان را به عدالت اجتماعی فرمان داده است تا سلامت و سعادت آنان در دو جهان تأمین شود؛ و این همان عدالت فراگیر و پوشاننده همگان است، چنان‌که امیر بیان، علی (ع) درباره آن فرمود:

«وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ» ۲

عدالت تدبیرکننده‌ای است به سود همگان.

زنده بودن و سلامت همگان، بلکه زمین و زمان در گرو عدالت است.

«الْعَدْلُ حَيَاةٌ» ۳

عدالت باعث زنده ماندن [همه چیز] است.

جامعه فاقد عدالت، جامعه‌ای مرده است. سرزمین بی عدالت چون زمین خشک و کشتزار بی حاصل است. با عدالت است که زمین زنده، سرزمین‌ها آباد، و مردمان و جامعه‌ها به درستی برپا می‌شوند. محمد حلبی از امام صادق (ع) درباره معنای این آیه پرسش کرد که خداوند فرموده است:

﴿إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا.﴾ ۴

بدانید که خدا زمین را پس از مردن آن زنده می‌کند.

۱. قرآن، نساء / ۵۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۴. قرآن، حدید / ۱۷.

حضرت فرمود:

«الْعَدْلُ بَعْدَ الْجَوْرِ»^۱

[مراد] عدالت پس از ستم است.

براساس همین نگاه به عدالت است که شهید عدالت، علی (ع) فرموده است:

«جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْعَدْلُ قِيَامَ الْأَنْامِ وَ تَنْزِيلُهَا مِنَ الْمَظَالِمِ وَ الْأَنْامِ وَ تَشْيِئَةَ لِلْإِسْلَامِ»^۲

خدای سبحان عدالت را مایه برپایی آدمیان و ستون زندگی آنان و سبب پاکی از ستمکاری‌ها و گناهان و روشنی چراغ اسلام قرار داده است.

بقای جامعه به عدالت است و آن‌جا که عدالت نیست، انتظار پاکی و سلامت اجتماعی، انتظاری بیهوده است. بدون اجرای عدالت، دین و احکام آن بی‌جان است. روشنی اسلام به عدالت است، و با خاموش شدن عدالت، اسلام چون چراغی خواهد بود خاموش که با آن راه نمی‌توان یافت و مردمان را به سامان نمی‌توان رساند، زیرا عدالت است که جامعه و مردمان را به صلاح و سامان می‌رساند. به بیان پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع):

«الْعَدْلُ قِيَامُ الرِّعِيَّةِ»^۳

عدالت برپا دارنده جامعه و مردمان است.

«الرِّعِيَّةُ لَا يُصْلِحُهَا إِلَّا الْعَدْلُ»^۴

جامعه و مردمان را چیزی جز اجرای عدالت اصلاح نمی‌کند.

با این جهت‌گیری است که پیام‌آور عدالت و رسول هدایت فرموده است:

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۴۳؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۳.

۲. غررالحکم، ج ۱، ص ۳۳۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۲۰.

۳. غررالحکم، ج ۱، ص ۳۳۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۸.

۴. شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۳۵۴.

«عَدْلُ سَاعَةِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامٌ لَيْلِهَا وَ صِيَامُ نَهَارِهَا»^۱

ساعتی اجرای عدالت از هفتاد سال عبادتی که شبهایش به نماز شب و روزهایش به روز بگذرد برتر و بهتر است.

در اندیشه پرورش یافتگان مدرسه نبوی، عدالت محور همه امور و اصل و اساس همه چیز است، چنانکه علی (ع) فرموده است:

«الْعَدْلُ رَأْسُ الْإِيمَانِ وَ جَمَاعُ الْإِحْسَانِ»^۲

عدالت سرِ ایمان و گردآورنده نیکی است.

برترین مراتب ایمان اجرای عدالت است که در پرتو آن خوبی و نیکی در جامعه و مردمان سریان می‌کند و دین و دینداری معنا می‌یابد. این‌گونه است که جامعه دینی برپا می‌گردد و مردمان راست می‌شوند. امیرمؤمنان و پیشوای عدالت‌گستران علی (ع) فرمود:

«اجْعَلِ الدِّينَ كَهْفَكَ وَالْعَدْلَ سَبِيلَكَ تَنْجُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ تَطْفِرَ عَلَى كُلِّ عَدُوٍّ»^۳

دین را پناهگاه و عدالت را شمشیر گیر، از هر بدی می‌رهی و بر هر دشمنی پیروزی می‌شوی.

دیانت و عدالت از هم گسست ندارند و از این‌روست که قرآن کتاب عدالت است و به بیان فرزند قرآن، علی (ع):

«هُوَ النَّاطِقُ بِالسُّنَّةِ الْعَدْلِ»^۴

قرآن است که به روش و سنت عدل گویاست.

قرآن کتاب فطرت است و آدمیان به فطرت خویش عاشق عدالت و منزجر از هرگونه ستم‌اند، و چیزی جز عدالت آنان را سیراب نمی‌کند و جامعه جز با عدالت به آرامش و آسایش حقیقی

۱. جامع الاخبار، ص ۱۸۰؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

۲. شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۳۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۱۴.

نمی‌رسد. دخت گرامی رسول خاتم در خطبه مشهور خویش در روز دهم رحلت پیامبر، یعنی در اوج قیام خویش برای عدالت، فرمود:

«فَقَرَضَ [اللَّهُ] ... الْعَدْلَ تَسْكِينًا لِلْقُلُوبِ»^۱

خداوند عدالت را وسیله آرامش دل‌ها قرار داده است.

انسان تشنه عدالت است و فطرت او خواهان آن و وجودش با آن آشنا است. حلی از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود:

«الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمَانُ»^۲

عدالت شیرین‌تر از آبی است که به لب تشنه رسد.

قرآن فروفرستاده شده است تا کام آدمیان را از عدالت شیرین و زندگی‌شان را از آن لبریز سازد و پیامبر اکرم (ص) پیام‌آور این شیرینی و رستگاری است.



عدالت و ارزش‌های اجتماعی

جامعه‌ای که بر پایه عدالت اداره می‌شود، جامعه‌ای استوار و ارزشمند است؛ و جامعه‌ای که در

۱. أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الصدوق)، *علل الشرایع*، قدّم له السید محمد صادق بحر العلوم، الطبعة الثانية، المكتبة الحیدریة، النجف، ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ ق. افسست دار احیاء التراث العربی، بیروت، ص ۲۴۸؛ ابن طیفور این عبارت را چنین نقل کرده است: «فَقَرَضَ اللَّهُ ... الْعَدْلَ تَسْكِينًا لِلْقُلُوبِ» أبو الفضل احمد بن أبی طاهر (ابن طیفور)، *بلاغات النساء*، فهرسة و تحقیق یوسف البقاعی، الطبعة الاولى، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۲۰ ق. ص ۲۵؛ علامه اربلی نیز در *كشف الغصة*، ج ۱، ص ۴۸۳ همین عبارت را آورده است؛ و طبری امامی بدین صورت آورده است: «فَقَرَضَ اللَّهُ ... الْأَحْكَامَ الْعَدْلَ إِنْسَانًا لِلرَّعِيَّةِ» أبو جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری الامامی، *دلائل الامامة*، المطبعة الحیدریة، النجف، ۱۳۸۳ ق. الطبعة الثالثة، افسست منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش. صص ۳۲ - ۳۳؛ و ابو منصور طبرسی این‌گونه آورده است: «فَجَعَلَ اللَّهُ ... الْعَدْلَ تَسْكِينًا لِلْقُلُوبِ» *الاحتجاج*، ج ۱، ص ۹۹.

۲. *الكافی*، ج ۲، ص ۱۴۶؛ *الاختصاص*، ص ۲۶۱؛ *بحار الانوار*، ج ۷۵، ص ۳۵۳؛

مسندرك الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

مسیر عدالت حرکت نمی‌کند، ناستوار و بی‌ارزش است، و چنین جامعه‌ای در منظر پیام‌آور عدالت، پشیزی نمی‌ارزد، چنان‌که از آن حضرت روایت شده است که فرمود:

«كَيْفَ يُقَدِّسُ اللَّهُ قَوْمًا لَا يُؤْخَذُ لِضَعِيفِهِمْ مِنْ شَدِيدِهِمْ؟»^۱

جامعه‌ای که در آن حق ضعیفان از زورمندان گرفته نشود در نظر خداوند چه ارزشی دارد؟

ارزش یک جامعه به میزان دادگری و دادخواهی در آن است. جامعه‌ای که در آن حق ضعیفان از زورمندان گرفته نمی‌شود، جامعه‌ای بی‌ارزش است. جامعه‌ای که در آن دهان مردمان از حق‌گویی بسته است، جامعه‌ای تباه است. جامعه‌ای که در آن ترس از بیان حق و عدالت و برپاداشتن آن حاکم است، جامعه‌ای خوار است؛ و چنین جامعه‌ای هرگز روی خوشبختی نمی‌بیند. علی (ع) گوید:

«فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَتَّعٍ.»^۲

من از رسول خدا (ص) بارها شنیدم که می‌فرمود: هرگز پاک و ارزشمند نخواهد شد جامعه‌ای که در میان آن جامعه بی‌آن‌که [بترسند و] در گفتار در مانند، حق ناتوان را از توانا نستانند.

همه ارزش‌های اجتماعی در گرو عدالت است. اگر عدالت در جامعه رنگ بازد، همه ارزش‌ها رنگ می‌بازد. عدالت مایه بقا و سلامت ارزش‌های انسانی در جامعه است. عدالت موجوده و

۱. جمال‌الدین الحسن بن یوسف المطهر (العلامة الحلی)، الرسالة السعدية، تحقیق عبدالحسین

محمدعلی بقال، الطبعة الاولى، مكتبة المرعشي النجفي، قم، ۱۴۱۰ ق. ص ۱۵۹؛ عوالي اللآلی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۳. از قول جابر بن عبدالله از پیامبر اکرم (ص) چنین نیز روایت شده است: «كَيْفَ تُقَدِّسُ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ مِنْ شَدِيدِهِمْ لِضَعِيفِهِمْ؟» الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۴۴۵؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۲۹۹؛ كنزالعقال، ج ۳، ص ۷۲.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳؛ و نیز ر.ک: تهذيب الاحكام، ج ۶، ص ۱۸۰؛ الجامع الصغير، ج ۲،

ص ۲۹۹؛ كنزالعقال، ج ۳، ص ۷۲؛ البيان والتعريف، ج ۱، ص ۴۱۷.

مبقیه ارزش‌ها یک جامعه است. ارزش‌ها در زمین عدالت شکوفا می‌شود و ریشه می‌کند و بقا می‌یابد. عدالت‌خواهی و بیان سخن حق طلبانه و دادگرانه چنان ارزشمند است که چیزی را با آن قیاس نتوان کرد. مطهر نام عدالت‌خواهی، علی (ع) درباره جایگاه ارزشی عدالت‌خواهی فرموده است:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفُثَةٌ فِي بَحْرِ لُجِّي ... وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»^۱

همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا برابر امر به معروف و نهی از منکر، چون آب دهانی است در برابر دریای پرموج پهناور ... و برتر از همه این‌ها سخن دادگرانه است که در برابر پیشوایی ستمگر گویند.

آن‌گاه که عدالت‌خواهی پژمرده و زبان حق‌طلبی بریده می‌شود، انواع تباهی‌ها و بی‌اخلاقی‌ها ظهور می‌کند. علی (ع) در تحلیلی از چنین جامعه‌ای می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْكُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَ الْإِلَازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ. أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعُصَيَانِ، مُضْطَلِحُونَ عَلَى الْإِذْهَانِ؛ فَتَاهُمْ غَارٌ، وَ شَائِبُهُمْ آئِمٌ، وَ غَالِبُهُمْ مُنَافِقٌ، وَ قَارِئُهُمْ مُمَازِقٌ. لَا يُعْظِمُ صَغِيرَهُمْ كَبِيرَهُمْ، وَ لَا يَقُولُ غَنِيَّهُمْ فَقِيرَهُمْ»^۲

بدانید خدایتان پیامرزد! شما در زمانی به سر می‌برید که گوینده حق اندک است در آن، و زبان در گفتن راست ناتوان. آنان که با حقند خوارند و مردم به نافرمانی - خدا - گرفتار، و سازش با یکدیگر را پذیرفتار. جوانشان بدخو و پیرشان گنهکار. عالیشان دورو، و قاری‌شان سود خودجو. نه خردشان سالمند را حرمت نهد، نه توانگرشان مستمند را کمک دهد.

با زوال عدالت، انسانیت رنگ می‌بازد و اخلاقیات بی‌محتوا می‌گردد، ارزش‌ها واژگون و ضدارزش‌ها حاکم می‌شوند. جای خوبی و بدی، زیبایی و زشتی، رحمت و شقاوت، مروت و

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴.

۲. همان، کلام ۲۳۳.

نامردمی تغییر می‌یابد. امیرمؤمنان علی (ع) در توصیف چنین جامعه‌ای فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ كَنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مُسِيئًا، وَ يَزْدَادُ الظَّالِمُ فِيهِ عُتُوًّا؛ لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَ لَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَ لَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا.»^۱

مردم! ما در روزگاری ستیزنده و زمانه‌ای ستمکار به سر می‌بریم. در این روزگار، نیکوکار بدکار به‌شمار آید، و جفاپیشه در آن سرکشی افزاید. از آنچه دانسته‌ایم بهره‌مند نمی‌شویم، و آنچه را نمی‌دانیم نمی‌پرسیم، و از هیچ پیشامد هراسناک و بلایی تا بر سرمان نیامده، نمی‌ترسیم.

آن‌جا که عدالت ظهور ندارد، انحراف و ستم و ناسپاسی ظهور می‌یابد.^۲ در چنین جامعه‌ای آن‌که تباهی نمی‌کند، ناشایست شمرده می‌شود، سرزنش می‌گردد و تحت فشارهای روانی - اجتماعی قرار می‌گیرد تا همرنگ جامعه شود و ضدا ارزش‌های آن را بپذیرد. آن‌که تباهی می‌کند، بهترین موقعیت‌ها را می‌یابد و به سبب موقعیت‌شناسی و زمان‌فهمی تمجید می‌شود. در چنین زمانه‌ای ستم ستمگر حدّ و مرزی ندارد. دانسته‌ها و معارف به‌کار نمی‌آید و مردمان از آنچه نمی‌دانند نمی‌پرسند. تمایل به غفلت همه را می‌گیرد و کسی نمی‌خواهد از عاقبت این بی‌عدالتی‌ها آگاه شود. کسی صدای «قارعه»^۳ را نمی‌شنود.

﴿ الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ. ۴ ﴾

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳۲.

۲. چنان‌که در کلام امام (ع) دو واژه «عنود» و «کنود» این واقعیت را می‌رساند. «الْعَنُودُ: الْجَائِرُ، جَارَ عَنِ الطَّرِيقِ وَ عَدَلَ. الْكُنُودُ: الْكُفُورُ.» شرح نهج البلاغه عبده، ج ۱، ص ۷۷.

۳. «قارعه» از ماده «قرع» است و چنان‌که راغب اصفهانی گوید به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است، به گونه‌ای که صدای شدید و کوبنده‌ای از آن برخیزد. نازیانه و چکش را نیز به همین سبب «مقرعه» گفته‌اند. بر همین اساس به هر حادثه مهم و سخت و کوبنده‌ای «قارعه» گفته می‌شود. ر.ک: المفردات، ص ۴۰۱؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۲۰.

۴. قرآن، قارعه / ۱ - ۳.

آن کوبنده، آن کوبنده چیست؟ و چه دانی که آن کوبنده چیست؟

آنجا که عدالت رخ نمی‌نماید، انحراف و کفران چنان مردمان را در خود می‌پیچد که هشدارها، فریادها و صدای فروریختن بنیان‌ها را نمی‌شنوند. مثال چنین جامعه‌ای مثال آنان است که در خواب بودند و دزد، بن دیوار را سوراخ می‌کرد و آنان بی‌خبر از آن‌چه بر سرشان خواهد آمد آسوده خفته بودند. بیماری که از شدت درد نخفته بود، از دزد پرسید چه می‌کنی؟ گفت: دُهل‌زن هستم و دُهل می‌زنم. پرسید پس چرا بانگ دُهل شنیده نمی‌شود؟ گفت: فردا بانگ این دُهل را که فریاد ای داد بیداد و او یلاست خواهی شنید.

این مثل بشنو که شب دزدی عنید	در بُن دیوار خفیه می‌برید
نیم بیداری که او رنجور بود	طُفُطُقی آهسته‌اش را می‌شنود
رفت بر بام و فروآویخت سر	گفت او را در چه کاری ای پدر؟
خیر باشد، نیم شب چه می‌کنی	تو کیی؟ گفتا دُهل‌زن ای سنی
در چه کاری؟ گفت می‌کوبم دُهل	گفت کو بانگ دُهل ای بوسُبل؟
گفت فردا بشنوی این بانگ را	نعره یا خسرتا وا وِئَلْتا ^۱

فرجام تن دادن به بی‌عدالتی و پذیرش ضدا ارزش‌های برخاسته از آن فرجامی دردناک و سراسر حسرت است. آیا مردمان نمی‌دانند که چگونه بی‌عدالتی منجر به ظهور همه تباهی‌ها می‌شود؟ آیا خداوند به عدالت و احسان فرمان نداده است؟^۲ امیرمؤمنان علی (ع) در معرفی جامعه‌ای پشت کرده به فرمان‌های الهی و فرورفته در ظلمت بی‌عدالتی و نشسته در خاک مذلت نامردمی فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَصُوصٌ يَعْصُ الْمُوسِرُ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبحَانَهُ: ﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾^۳. تَنْهَدُ [فِيهِ] الْأَشْرَارُ وَ تُسْتَذَلُّ الْأَخْيَارُ، وَ يُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ وَ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - عَنْ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ»^۴

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۷۹۹ - ۲۸۰۴.

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ قرآن، نحل / ۹۰.

۳. قرآن، بقره / ۲۲۷.

۴. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۶؛ نهج البلاغه، حکمت ۴۶۸؛ قریب به همین از امام

مردمان را روزگاری رسد بس دشوار. توانگر در آن روز آنچه را در دست دارد سخت نگاه دارد و او را چنین فرموده‌اند. خدای سبحان فرماید: «بخشش میان خود را فراموش نکنید». بدان در آن روزگار بلند مقدار شوند و نیکان خوار، و خرید و فروش کنند با درماندگان به ناچار؛ و رسول خدا (ص) فرموده است با درماندگان معاملات نکنید از روی اضطرار.

اگر عدالت برقرار نشود، جامعه عرصه جولان زور و ستم و غارت و چپاول می‌شود. در چنین عرصه‌ای فضیلت‌ها و ارزش‌ها به باد فراموشی می‌رود. روزگار گزنده و درنده می‌گردد. خوی درندگی اهل حرص و طمع تحریک می‌شود. توانگران بر آنچه دارند دندان می‌فشارند و بر آنچه ندارند از می‌ورزند. بینوایان در زیر فشار بی‌عدالتی، به ناچار به هر داد و ستدی تن می‌دهند. گران می‌خرند و ارزان می‌فروشند و هستی‌شان به تاراج یغما می‌رود. در چنین جامعه‌ای اشرار و بدکاران رفعت می‌یابند، اخیار و نیکان به ذلت کشیده می‌شوند، صاحبان فضیلت عقب رانده می‌شوند و فرومایگان میداندار می‌گردند.

چون عدالت از جامعه‌ای رخت بریندد، انحطاط اخلاقی، دینی، انسانی در همه وجوه آن چهره می‌گشاید. به بیان پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع):

«فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَاخِذَهُ، وَ رَكِبَ الْجَهْلُ مَرَائِكِبَهُ، وَ عَظُمَتِ الطَّاغِيَةُ، وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ. وَ صَالَ الدَّهْرُ صَيْتَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كَظْمِهِ. وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ، وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ، وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ، وَ تَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ. فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ الْوَلَدُ غَيْظًا، وَالْمَطَرُ قَيْظًا؛ وَ تَفِيضُ اللَّثَامِ فَيْضًا، وَ تَغِيضُ الْكَرَامِ غَيْضًا. وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا، وَ سَلَاطِيْنُهُ سَبَاطًا، وَ أَوْسَاطُهُ أَكْالًا، وَ قُفْرَاؤُهُ أُمُوتًا. وَ غَارَ الصِّدْقُ، وَ قَاضَ الْكُذِبُ، وَ اسْتَعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا، وَ الْعَقَافُ عَجَبًا، وَ لُبِسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفُرِّو مَقْلُوبًا.»^۱

در این هنگام است که باطل برجای استوار شود، و نادانی بر طبیعت‌ها سوار، و کار ستمکار بزرگ گردد، و دعوت - به حق - اندک و کم خریدار. و روزگار چون درنده

صادق (ع): الکافی، ج ۵، ص ۳۱۰.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

دیوانه حمله آرد، و باطل آرمیده برخیزد، و چون شتر نر بانگ بردارد. مردم در گناه برادر و یار شوند، و در کار دین جدایی پذیرند، در دروغ با هم دوست باشند و در راست یکدیگر را دشمن گیرند. و چون چنین شود، فرزند - با پدر - کینه توزد و باران کشت را سوزد؛ فرومایگان درم افشانند، و جوانمردان تهیدست مانند مردم این زمان مگرانند، و زمامدارانشان درندگان، و فرودستان طعمه آنان، و مستمندان - چون - مردگان. سرچشمه راستی خشک شود، و از آن دروغ جوشان. دوستی را به زبان به کار برند، و به دل با هم دشمنان. گناه و نافرمانی وسیله پیوند گردد و پارسایی عجب - و موجب ریشخند - و اسلام پوستین بازگونه پوشد [و کس سخن حق ننویشد].

این‌ها نشانه‌های زوال ارزش‌ها و انحطاط انسان‌ها و فروپاشی جامعه‌ها است. به بیان علی (ع):

«يُسْتَدَلُّ عَلَىٰ إِذْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعٍ: تَضْيِيعِ الْأُصُولِ وَالتَّمَسُّكِ بِالْقُرُوعِ، وَ تَقْدِيمِ الْأَزَالِ وَ تَأْخِيرِ الْأَفْاضِلِ»^۱

چهار چیز نشانه تیره‌بختی و انحطاط دولت‌ها است: واگذارن کارهای اصلی و اساسی و پرداختن به امور فرعی و جنبی؛ و پیش انداختن فرومایگان و پس راندن برتران.

بدترین انحطاط ارزشی، پذیرا شدن این امور است و بدترین مردمان آنانند که پذیرای این عوامل شده باشد و برای تحقق عدالت تلاش و مبارزه نکنند. امام کاظم (ع) از پدران از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است که فرمود:

«بُئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ لَا يَقُومُونَ لِلَّهِ تَعَالَى بِالْقِسْطِ؛ بُئْسَ الْقَوْمُ قَوْمٌ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ فِي النَّاسِ»^۲

بد مردمانی‌اند آنان که برای خدا به عدالت برنمی‌خیزند؛ بد مردمانی‌اند آنان که امرکنندگان مردم به عدالت در میان مردم را می‌کشند.

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۳۷۶.

۲. ترتیب نوادر الراوندی، ص ۲۹؛ بهار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۸.

در پرتو عدالت است که خوبی‌ها جلوه می‌کند و بدی‌ها زدوده می‌شود. در سایه عدالت است که حقوق همگان ادا می‌گردد و تعدی‌ها زایل می‌شود. عدالت مقدمه‌ای است برای رساندن آدمیان به مقصد کمال، و بی‌گمان هیچ جامعه‌ای جز در بستر عدالت بدین مقصد دست نمی‌یابد. ظاهر قرآن کریم برپایی عدالت است و باطن آن حقیقت معرفت. به بیان امام خمینی:

«اگر چنانچه ما با همان بعد ظاهری قرآن، به همان بعدی که قرآن برای اداره امور بشر آمده است؛ برای رفع ظلم از بین بشر آمده است، یعنی یک بعدش این است که ظلم را از بین بشر بردارد و عدالت اجتماعی را در بشر ایجاد کند، ما اگر کوشش کنیم و آن‌هایی که تابع قرآن خودشان را می‌دانند، مسلمین جهان اگر کوشش کنند تا این که این بعد از قرآن را که بعد اجرای عدالت اسلامی است، در جهان پخش کنند، آن وقت یک دنیایی می‌شود که صورت ظاهر قرآن می‌شود.»^۱

عدالت و عبودیت

قرآن کریم کتاب عدالت است و خداوند به صراحت درباره فرستادن پیامبران فرموده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۲

به راستی پیامبرانمان را با دلایل روشن روانه کردیم و با آنان کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردمان به دادگری برخیزند.

در این جا پرسشی اساسی مطرح می‌گردد که مگر نه این است که فرستادن پیامبران برای راه نمودن آدمیان به مقصد آفرینششان یعنی عبودیت الله است؟^۳ و مگر نه این است که هدف پیامبران به کمال رهنمون شدن آدمیان یعنی هدایت آنان به حقیقت معرفت است؟^۴ پس چگونه

۱. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۵۲.

۲. قرآن، حدید / ۲۵.

۳. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (و چه و آدمی را نیافریدیم جز برای آن که مرا پرستند). قرآن، ذاریات / ۵۶.

۴. افتخار آزادگان، حسین (ع) فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ...» (مردم، همانا خداوند که باشکوه باد یاد او بندگان را نیافرید جز برای آن که بدو معرفت

است که هدف رسالت پیامبران برپایی عدالت معرفی می‌شود؟ آیا میان این دو امر تزااحمی نیست؟ با توجه به این‌که خداوند در جای دیگر به صراحت هدف از فرستادن پیامبر اکرم (ص) را دعوت به خدا عنوان کرده و فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا﴾.^۱

ای پیامبر، ما تو را گواه و نویددهنده و هشداردهنده فرستادیم و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک.

و همچنین درباره رسالت همه پیامبران و فرستادگان الهی فرموده است:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾.^۲
و در حقیقت، در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم [تا بگوید: خدا را پرستید و از طاغوت پرهیزید].

و پیام‌آوران الهی هریک که برانگیخته شدند به همین دعوت کردند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ﴾.^۳
همانا نوح را به قومش فرستادیم. پس [به آنان] گفت: ای قوم من، خدا را پرستید. شما را جز او خدایی نیست.

دعوت حضرت هود (ع) نیز همین بود:

یابند که چون به او معرفت یابند او را پرستش نمایند). *حلل الشرایع*، ص ۹؛ *تفسیرالصافی*، ج ۲،

صص ۶۱۰-۶۱۱؛ *تفسیر نورالثقلین*، ج ۶، ص ۱۳۲.

۱. قرآن، احزاب / ۴۵ - ۴۶.

۲. قرآن، نحل / ۳۶.

۳. قرآن، اعراف / ۵۹، مؤمنون / ۲۳.

﴿ وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ. ۱﴾

و به‌سوی عاد، برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که شما را جز او خدایی نیست.

حضرت صالح (ع) نیز همین رسالت را داشت:

﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ. ۲﴾

و به‌سوی [قوم] ثمود، صالح، برادرشان را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که شما را جز او خدایی نیست.

و حضرت ابراهیم (ع) برای همین هدف به‌پا خاست:

﴿ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ. ۳﴾

و [یاد کن] ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: خدا پرستید و از او پروا بدارید؛ اگر بدانید این برای شما بهتر است.

حضرت شعیب (ع) نیز برای همین مقصد برانگیخته شد:

﴿ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ. ۴﴾

و به‌سوی [مردم] مدّین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که شما را جز او خدایی نیست.

رسالت حضرت مسیح (ع) نیز همین بود:

﴿ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ. ۵﴾

۱. قرآن، اعراف / ۶۵، هود / ۵۰.

۲. قرآن، اعراف / ۷۳، هود / ۶۱.

۳. قرآن، عنکبوت / ۱۶.

۴. قرآن، اعراف / ۸۵، هود / ۸۴.

۵. قرآن، مائده / ۷۲.

و مسیح گفت: ای فرزندان اسرائیل، پروردگار من و پروردگار خودتان را پرستید.

ملاحظه می‌شود که سخن و دعوت همه پیام‌آوران الهی یکی است. همه به عبودیت الله و پرستش خدا فراخوانده‌اند.

این آیات به روشنی هدف از فرستادن پیامبران را دعوت کردن مردمان به سوی خدا معرفی کرده است. پس هدف اصلی بعثت پیامبران خواندن مردمان به خداست که آفرینش آنان نیز برای آن است، بنابراین جای این پرسش باقی است که آیا هدف اصلی بعثت پیامبران دعوت به سوی خداست یا برپا داشتن عدالت؟ نسبت میان این دو چگونه است؟ آیا قیام به قسط مقدمه دعوت به خدا است یا دعوت به خدا مقدمه قیام به قسط است؟ آیا هدف اصلی بعثت پیامبران، شناخت خدا و خداپرستی، یعنی توحید نظری و توحید عملی فردی است، یا هدف اصلی اقامه قسط در جامعه یعنی توحید عملی اجتماعی است؟ استاد شهید، مرتضی مطهری در این باره چهار نظریه را مطرح کرده و نظر درست و مطابق حق را تبیین نموده است:

۱. پیامبران از نظر هدف، ثنوی بوده‌اند، یعنی دو مقصد مستقل داشته‌اند: یکی از این دو مقصد به زندگی اخروی و سعادت اخروی بشر مربوط است (توحید نظری و توحید عملی فردی) و دیگر به سعادت دنیوی او (توحید اجتماعی). پیامبران از آن نظر که در اندیشه سعادت دنیوی بشر بوده‌اند، به توحید اجتماعی پرداخته‌اند و از آن جهت که می‌خواسته‌اند سعادت اخروی بشر را تأمین کنند به توحید نظری و توحید عملی فردی که صرفاً روحی و ذهنی است پرداخته‌اند.

۲. هدف اصلی توحید اجتماعی است. توحید نظری و توحید عملی فردی مقدمه لازم توحید اجتماعی است. توحید نظری مربوط به شناخت خداوند است برای انسان - فی حد ذاته - هیچ ضرورتی نیست که خدا را بشناسد، یا نشناسد. تنها عامل محرک او خدا باشد یا هزاران چیز دیگر، همچنان که به طریق اولی برای خداوند فرق نمی‌کند که انسان او را بشناسد یا نشناسد، پرستد یا نپرستد، ولی نظر به این که کمال انسان در «ما» شدن و توحید اجتماعی است، و این امر بدون توحید نظری و توحید عملی فردی میسر نیست، خداوند معرفت خود و پرستش خود را فرض کرده است تا توحید اجتماعی محقق گردد.

۳. هدف اصلی، شناختن خدا و نزدیک شدن و رسیدن به اوست. توحید اجتماعی مقدمه و وسیله وصول به این هدف عالی است، زیرا در جهان بینی توحیدی، جهان ماهیت «از اویی» و

«به سوی اوایی» دارد. از این رو کمال انسان در رفتن به سوی او و نزدیک شدن به اوست. انسان از یک امتیاز خاص بهره‌مند است و آن این‌که به حکم ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ (و در او از روح - حقیقت متعالی و برتر - خود دمیدم) واقعیتش واقعیت خدایی است. فطرت بشر فطرت خداجویانه است. از این رو سعادتش، کمالش، نجاتش، خیر و صلاح و فلاحش در معرفت خدا و پرستش و پیمودن بساط قرب اوست. ولی نظر به این‌که انسان بالطبع اجتماعی است و اگر انسان را از جامعه جدا کنیم، دیگر انسان نیست. و اگر بر جامعه نظامات متعادل اجتماعی حکمفرما نباشد، حرکت خداجویانه انسان امکان‌پذیر نیست، پیامبران به اقامه عدل و قسط و نفی ظلم و تبعیض پرداخته‌اند. علی‌هذا ارزش‌های اجتماعی از قبیل عدل، آزادی، مساوات، دموکراسی و همچنین اخلاق اجتماعی از قبیل جور، عفو، محبت و احسان ارزش ذاتی ندارند و بالذات کمالی برای بشر محسوب نمی‌شوند. همه ارزش‌شان ارزش مقدمی و وسیله‌ای است که با قطع نظر از ذی‌المقدمه، بود و نبود آن‌ها علی‌السویه است. این‌ها شرایط و وصول به کمالند نه خود کمال، مقدمات فلاح و رستگاری‌اند نه خود فلاح و رستگاری، وسایل نجاتند نه خود نجات.

۴. نظریه چهارم این است که همچنان‌که در نظریه سوم آمده است، غایت انسان و کمال انسان، بلکه غایت و کمال واقعی هر موجودی در حرکت به سوی خدا خلاصه می‌شود و پس ادعای این‌که پیامبران از نظر هدف ثنوی بوده‌اند شرک لایغفر است. همچنان‌که ادعای این‌که هدف نهایی پیامبران فلاح دنیوی است و فلاح دنیوی جز برخورداری از مواهب طبیعت زندگی در سایه عدل و آزادی و برابری و برادری نیست، ماده‌پرستی است. ولی برخلاف نظریه سوم ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی با این‌که مقدمه و وسیله وصول به ارزش اصیل و یگانه انسان یعنی خداشناسی و خداپرستی است، فاقد ارزش ذاتی نیستند.

توضیح این‌که، رابطه مقدمه و ذی‌المقدمه دو گونه است. در یک گونه تنها ارزش مقدمه این است که به ذی‌المقدمه می‌رساند. پس از رسیدن به ذی‌المقدمه، وجود و عدمش علی‌السویه است. مثلاً انسان می‌خواهد از نهر آبی بگذرد، سنگ بزرگی را در وسط نهر وسیله پریدن قرار می‌دهد. بدیهی است که پس از عبور از نهر، وجود و عدم آن سنگ برای انسان علی‌السویه است. همچنین است نردبان برای عبور به پشت‌بام و کارنامه کلاس برای نامنویسی در کلاس بالاتر.

گونه دیگر این است که مقدمه در عین این که وسیله عبور به ذی‌المقدمه است و در عین این که ارزش اصیل و یگانه از آن ذی‌المقدمه است، پس از وصول به ذی‌المقدمه وجود و عدمش علی‌السویه نیست؛ پس از وصول به ذی‌المقدمه، وجودش همان‌طور ضروری است که قبل از وصول. مثلاً معلومات کلاس‌های اول و دوم مقدمه است برای معلومات کلاس‌های بالاتر، اما چنین نیست که با رسیدن به کلاس‌های بالاتر، نیازی به آن معلومات نباشد. اگر فرضاً همه آنها فراموش شود و کَانَ لَمْ يَكُنْ گردد، زبانی به جایی نرسد و دانش‌آموز بتواند کلاس بالاتر را ادامه دهد. بلکه تنها با داشتن آن معلومات و از دست ندادن آنهاست که می‌توان کلاس بالاتر را ادامه دهد.

سر مطلب این است که گاهی مقدمه مرتبه ضعیفی از ذی‌المقدمه است و گاهی نیست. نردبان از مراتب و درجات پشت‌بام نیست، همچنان که سنگ وسط نهر از مراتب و درجات بودن در آن طرف نهر نیست، ولی معلومات کلاس‌های پایین و معلومات کلاس‌های بالا مراتب و درجات یک حقیقتند.

ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی نسبت به معرفت حق و پرستش حق از نوع دوم است. چنین نیست که اگر انسان به معرفت کامل حق و پرستش حق رسید، وجود و عدم راستی، درستی، عدل، کرم، احسان، خیرخواهی، جود، عفو علی‌السویه است. زیرا اخلاق عالی انسانی نوعی خداگونه بودن است: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»^۱ و در حقیقت در چه مرتبه‌ای از خداشناسی و خداپرستی است، ولو به صورت ناآگاهانه. یعنی علاقه انسان به این ارزش‌ها ناشی از علاقه فطری به متصف شدن به صفات خدایی است، هرچند خود انسان توجه به ریشه فطری آنها نداشته باشد و احیاناً در شعور آگاه خود منکر آن باشد. از این است که معارف اسلامی می‌گوید

۱. تمهیدات، صص ۲۲، ۶۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۷۱، ۳۰۰؛ جلال‌الدین محمد بلخی (مولوی)، کتاب فیه ما فیه، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش. ص ۱۲۳؛ أبو عبد الله مؤیدالدین بن محمود بن صاعد بخندی، نفحة الروح و تحفة الفتوح، با تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، چاپ اول، انتشارات مولی، ۱۳۶۲ ش، ص ۵۴؛ جامع‌الاسرار، ص ۳۶۳؛ اسرار الشریعة، صص ۲۷، ۱۱۶، ۲۱۳؛ صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی (صدرالمتألهین)، تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محمد خواجوی، الطبعة الاولى، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۳ ق. ج ۷، صص ۱۶۴، ۲۱۷.

دارندگان اخلاق فاضله از قبیل عدالت، احسان، جود و غیره هرچند مشرک باشند، اعمالشان در جهان دیگر بی اثر نیست. این گونه افراد اگر کفر و شرکشان از روی عناد نباشد به نوعی در جهان دیگر مأجورند. در حقیقت این گونه اشخاص بدون آن که خود آگاه باشند به درجه ای از خداپرستی رسیده اند.^۱

بنابراین عدالت برای عبودیت مقدمه است، اما مقدمه متصله، نه مقدمه منفصله. عدالت اجتماعی، گذشته از ارزش ذاتی والایی که دارد، بهترین زمینه و وسیله دستیابی به عبودیت - برترین کمالی انسانی - است که جز با آن، به این نمی توان رسید.

پیامبر عدالت

با توجه به نسبتی که میان عدالت و عبودیت برقرار است، روشن است که رسالت پیامبران چگونه رسالتی است و خاتم آنان چه مقصدی را دنبال می کرده است و از چه راهی. آن حضرت پیامبر عدالت و دعوت کننده به عبودیت بود. عدالت برای عبودیت. خداوند به صراحت این نسبت را روشن فرموده و آن حضرت را مأمور برپایی عدالت معرفی کرده است.

﴿ فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَ لَا تَتَّبِعْ اَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ اَمَنْتُ بِمَا اُنْزِلَ اللّٰهُ مِنْ كِتَابٍ وَ اُمِرْتُ لِاَعْدِلَ بَيْنَكُمْ. ۲﴾

پس باید به آن [شیوه از پرستش] دعوت کنی، و همان گونه که مأموری ایستادگی نمایی، و هوس های آنان را پیروی نکنی، و بگویی: به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم.

پیامبر اکرم (ص) فرمان یافت تا به برپایی قسط پردازد:

﴿ قُلْ اَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ. ۳﴾

بگو پروردگارم به قسط فرمان داد.

۱. مرتضی مطهری، وحی و نبوت، چاپ اول، انتشارات حکمت، ۱۳۵۷ ش. صص ۳۹ - ۴۳.

۲. قرآن، شوری / ۱۵.

۳. قرآن، اعراف / ۲۹.

آن حضرت در عمل به تمام معنا برپادارنده قسط و عدالت بود و از همین روست که در زیارت آن حضرت می خوانیم:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَائِمًا بِالْقِسْطِ»^۱

سلام بر تو ای برپا دارنده قسط و عدالت.

رسول خدا (ص)، نمونه اعلای قرآن، جلوه جامع اسم الله و مظهر کامل عدالت بود؛ و خود می فرمود:

«أَوْصَانِي رَبِّي بِتِسْعٍ ... وَالْعَدْلُ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ»^۲

پروردگارم مرا به نه چیز سفارش کرد: ... و عدالت در خرسندی و خشم.

پیامبر اکرم (ص) در هر شرایطی بر قسط و عدالت پایداری ورزید و هیچ مرزی از مرزهای آن را ندرید. از ابوسعید خدری نقل شده است که در یکی از روزها که پیامبر (ص) مشغول تقسیم مالی میان ما بود، ذُو الْخُوَيْصَره^۳ که مردی از بنی تمیم بود گفت: ای رسول خدا! به عدالت تقسیم کن! حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت نداشته باشم، چه کسی به عدالت رفتار می کند؟ اگر من عادل نباشم تو زیان برده ای.^۴

مرکز تحقیقات کلامی و تربیتی

۱. عباس بن محمد رضا قمی، مفاتیح الجنان، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴ ش. ص ۵۷۶.

۲. تحف العقول، ص ۲۵.

۳. ابن مرد حرقوص بن زُهَیر ملقب به ذُو الْخُوَيْصَره یا ذوالثدیه بود. او شخصیتی مقدس مآب و متظاهر و روحیه ای سرکش و گردنفراف داشت. وی از بنیانگذاران خوارج و سرکرده آنان بود که در جنگ نهروان کشته شد. ر.ک: مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۵؛ العقد الفريد، ج ۲، صص ۱۴۵ - ۱۴۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۷۲؛ عبدالحسین بن یوسف شرف الدین الموسوی العاملی، النص والاجتهاد، الطبعة الرابعة، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۸۶ ق. صص ۱۲۲ - ۱۲۳.

۴. سيرة ابن هشام، ج ۴، ص ۱۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۹۲؛ تفسیر الطبری، ج ۱۰، ص ۱۰۹؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۰؛ الوفاء بأحوال المصطفی، ج ۲، صص ۴۲۲، ۷۰۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۱۶۶؛ البداية والنهاية، ج ۴، ص ۴۱۶، ج ۶، ص ۲۴۱؛ شمائل الرسول، ص ۴۵۸.

تمام دوران رسالت پیامبر اکرم (ص) به مبارزه در راه برپایی عدالت و گسترش آن گذشت. حساسیت آن حضرت در برپایی عدالت چنان بود که می فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا فِيكُمْ أَحَدٌ أَقْوَى عِنْدِي مِنَ الضَّعِيفِ حَتَّى أَخْذَ الْحَقَّ لَهُ، وَلَا أَوْضَعُ عِنْدِي مِنَ الْقَوِيِّ حَتَّى أَخْذَ الْحَقَّ مِنْهُ»^۱

مردم، به خدا سوگند که بی گمان کسی از شما نزد من قوی تر از ضعیف نیست تا حقش را بگیرم، و کسی نزد من ضعیف تر از قوی نیست تا حق [دیگران] را از او بستانم.

رسول خدا (ص) جلوه جامع خداوند بود. خداوندی که از او جز قسط و عدالت صدور نمی یابد و عدل مطلق است. امیرمؤمنان علی (ع) خداوند را چنین وصف کرده است:

«وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ»^۲

[خداوند] با آفریدگانش به داد کار کند، و در حکم خود بر آنان با عدل رفتار کند.

«وَعَدَلَ فِي كُلِّ مَا قَضَى»^۳

او در آن چه حکم رانده دادگری کرده است.

«وَأَشْهَدُ أَنَّهُ عَدْلٌ عَدْلٌ»^۴

گواهی می دهم که او دادگری است عادل.

و پیامبر اکرم (ص) جلوه گر عدالت همه جانبه بود، چنان که امیر بیان، علی (ع) در وصف آن حضرت فرمود:

۱. الکامل فی اللغة والادب، ج ۱، ص ۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۳. همان، خطبه ۱۹۱.

۴. همان، خطبه ۲۱۴.

«سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ؛ وَ كَلَامُهُ الْقَصْلُ وَ حُكْمُهُ الْعَدْلُ»^۱

سیرت او میانه روی در کار است و شریعت او راه حق را نمودار است. سخنش حق را از باطل جدا سازد و دآوری او عدالت است [و ستم را براندازد].

رسول خدا (ص) چون به هدایت مردمان برانگیخته شد، به عدالت برخاست و زمینه برپایی مردمان به قسط را فراهم ساخت؛ باطل را درهم کوبید و زدود و دین حق را که عدالتش فراگیر بود آشکار نمود، چنان که امیرالمؤمنان علی (ع) در وصف آن حضرت فرمود:

«وَالْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ، وَ الدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْإِبَاطِيلِ، وَ الدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَصَالِيلِ. كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ قَائِمًا بِأَمْرِكَ، مَسْتَوْفِزًا فِي مَرْضَاتِكَ، غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدَمٍ، وَ لَا وَاهٍ فِي عَزَمٍ، وَاعِيًا لَوَحْيِكَ، حَافِظًا لِعَهْدِكَ، مَاضِيًا عَلَى نَفَازِ أَمْرِكَ، حَتَّى أَوْزَى قَبَسَ الْقَابِيسِ، وَ أَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْحَاطِطِ، وَ هَدَيْتَ بِهِ الْقُلُوبَ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَالْأَنَامِ، وَ أَقَامَ بِمُوضِحَاتِ الْأَعْلَامِ وَ تَبَيَّرَاتِ الْأَحْكَامِ»^۲

آشکارکننده حق با برهان، فرونشاندۀ طغیان، و درهم کوبنده شوکت گمراهان. چنان که او بار رسالت را نیرومندانه برداشت [و حق آن را چنان که باید گذاشت]. در انجام دادن فرمانت برپا، و در طلب خشنودی ات پویا. نه از اقدامی روگردان و نه در عزمی سست و ناتوان. وحی تو را به گوش جان شنوا و عهد تو را نگهبان، و در راه اجرای فرمان تو روان. چندان که چراغ جویندگان حق را فروغ بخشید، و بر سر راه گمراهان چون خورشیدی بدرخشید، و دل های فرورفته در موج های شبهت، به راهنمایی او رخت به کنار کشید. نشانه های روشن را برپا داشت و احکام را [چون موکلانی] بر مردمان گماشت.

پیامبر اکرم (ص) با سیره عدالت محور خود جاهلیت را از رنگ و رواندخت و جامعه را به سوی حق متحوّل ساخت. آن حضرت در همه وجوه میزان عدالت بود، چنان که در بیان علی (ع) بدین اشارت شده است:

۱. نهج البلاغه، خطبة ۹۴.

۲. همان، خطبة ۷۲.

«ذَا مَنْطِقِي عَدْلٍ وَ خُطْبَتِي فَضْلٍ»^۱

گفته او میزان عدل و فرموده او قول فصل باشد.

بیست و سه سال رسالت پیامبر در این جهت گذشت که عدالت در همه وجوهش آشکار شود. سیره همه پیشوایان حق از خاتم (ص) تا قائم (ع) بر این مبناست: برپایی عدالت و حق و محو همه آثار ستم و باطل. محمد بن مسلم گوید از امام باقر (ع) درباره سیره قائم - عجل الله فرجه - پرسش کردم که چون قیام کند به کدام سیره با مردم رفتار می کند. فرمود:

«بِسِيرَةِ مَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَتَّى يُظْهَرَ الْإِسْلَامُ»

به سیره ای عمل می کند که رسول خدا (ص) عمل کرد تا اسلام را آشکار [و حاکم] ساخت.

محمد بن مسلم گوید: پرسیدم: سیره رسول خدا (ص) چگونه بود؟ فرمود:

«أَبْطَلَ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ اسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ؛ وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ (ع) إِذَا قَامَ يُبْطِلُ مَا كَانَ فِي الْهُدْنَةِ مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِي النَّاسِ وَ يَسْتَقْبِلُ بِهِمُ الْعَدْلُ»^۲

آنچه را که در جاهلیت بود باطل کرد، و با اجرای عدالت با مردم روبه رو شد. و همین گونه است قائم (ع) که چون قیام کند آنچه را که در دوره فترت در دست مردم بوده است باطل می کند و با عدالت با ایشان روبه رو می شود.

پیشوایان عدالت

اوصیای پیامبر که ادامه دهندگان سیره او بودند، همگی در راه برپایی عدالت به شهادت رسیدند.^۳

۱. همان، خطبه ۷۲.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۳۶.

۳. نک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۰۹؛ فخرالدین بن محمد الطریحی، المنتخب فی جمیع المراثی و الخطب، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ص ۳؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۹، ج ۵۰، ص ۲۳۸.

آنان مقصدی جز این نداشتند که بندگان خدا را از عبودیت غیر خدا آزاد سازند و به عبودیت خدا برسانند، و خوب می دانستند که برای این مقصد راهی جز عدالت نیست. «زیباترین روح پرستنده»^۱ امام سجّاد (ع) در دعایی از دعا‌های مبارک خویش می گوید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَلَنِي بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ وَالْإِسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ فِي بَسْطِ الْعَدْلِ»^۲

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست و مرا به زیور صالحان بیارای و با گستردن عدل و داد زینت پرهیزگاران را به من بپوشان.

برپایی عدالت نزد پیشوایان حق هم مقصد بود و هم مسیر، و بدین امر سخت پایبند بودند و در این راه سختی‌ها و محرومیت‌ها را به جان خریدند. لازمه پایبندی به سیره نبوی قیام برای عدالت و تلاش در راه تحقق همه‌جانبه آن است و تربیت‌شدگان اعلای مدرسه نبوی جز به عدالت رفتار نکردند و جز برای برپایی و گسترش آن مبارزه نمودند. ابن طیفقی، مورخ گرانقدر، درگذشته به سال ۷۰۹ هجری، درباره ابوالاثمه، علی (ع) می نویسد:

«امیرمؤمنان در راه خدا به هیچ چیز نمی اندیشید، و کلیه حرکات و سکناتش برای خدا و در راه خدا بود. حق کسی را پایمال نمی کرد، و جز با حق و عدل نمی داد و نمی گرفت، تا جایی که عقیل برادر تنی وی چیزی از بیت‌المال از او خواهش کرد که حق نداشت، ولی امیرالمؤمنین از دادن آن امتناع ورزیده گفت: ای برادر در این مال چیزی جز آن‌چه به تو دادم حقی نداری. ولی صبر کن تا مالی از خودم برسد، هرچه خواسته باشی از آن به تو خواهم داد. ولی این جواب عقیل را قانع نکرد و از وی کناره گرفت و در شام به معاویه پیوست. همچنین علی (ع) به دو فرزندش حسن و حسین (ع) چیزی بیش از حقشان نمی داد. پس باید به مقام چنین شخصی که با

۱. عنوان مقاله‌ای است از زنده‌یاد دکتر علی شریعتی که در ابتدای آن یادآور می‌شود: «موضوع این مقاله همچنان که از نامش برمی‌آید «زیباترین روح پرستنده»، امام نه بیمار، سجّاد، ترجمه «زین‌العابدین است.» علی شریعتی، زیباترین روح پرستنده، انتشارات بعثت، ۱۳۵۶ ش. ص ۳.

۲. الامام علی بن الحسین، صحیفه سجّادیه، ترجمه صدر بلاغی، چاپ اول، انتشارات حسینیّه ارشاد، ۱۳۵۵. دعای بیستم، ص ۲۳۲.

برادر و فرزندانش این گونه رفتار می کرد درست پی برد.^۱

تربیت شده پیامبر اکرم (ص)، علی (ع) جز به حق و عدالت نمی اندیشید و زندگی او به تمامی مبارزه در راه عدالت بود. بیست و سه سال در کنار پیامبر، مبارزه بر سر تنزیل قرآن؛ و پس از پیامبر، مبارزه بر سر تأویل قرآن. رسول خدا (ص) در حدیثی مشهور چنین فرموده بود:

«إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ، وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۲

از شما کسی است که بر سر تأویل قرآن می جنگد چنان که من بر سر تنزیل آن جنگیدم و او علی بن ابی طالب است.

۱. محمد بن علی بن طباطبا معروف به ابن طقطقی، تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش. ص ۱۱۵.
۲. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، صص ۴۹۷ - ۴۹۸؛ مستدرک احمد بن حنبل، ج ۳، صص ۳۳ و ۸۲؛ أبو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي، خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، دار مكتبة التريبة، بيروت، ۱۹۸۷ م. ص ۱۲۲؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۵؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۲۳؛ حلية الاولياء، ج ۱، ص ۶۷؛ أبو الحسن علي بن محمد الشافعي المعروف بابن المغازلي، مناقب الامام علي بن أبي طالب، تحقيق محمد باقر المحمودي، دارالاضواء، بيروت، ۱۴۰۳ ق. ص ۲۹۸؛ أبو المؤيد الموفق بن احمد الحنفی المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمي)، المناقب، قدم له محمدرضا الموسوي الخراسان، مكتبة نينوى الحديثة، طهران، ص ۱۸۳؛ يحيى بن الحسن الاسدي الحلبي المعروف بابن البطريق، عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ۱۴۰۷ ق. صص ۲۲۷ و ۲۸۶؛ اسد الغابة، ج ۳، ص ۲۸۲؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ۲، ص ۲۷۷؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۳۸؛ محب الدين أبو جعفر احمد بن عبد الله الطبري، ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى، دارالمعرفة، بيروت، ص ۷۶؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۱۸، ص ۴۶؛ البداية والنهاية، ج ۶، ص ۲۴۳؛ جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي، تاريخ الخلفاء، حققه و قدم له و خرج آياته قاسم الشماعى الرفاعى، محمد العثمانى، الطبعة الاولى، دارالقلم، بيروت، ۱۴۰۱ ق. ص ۱۹۳؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۳؛ احقاق الحق، ج ۶، ص ۲۸؛ وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص ۱۵۰؛ تفسير البرهان، ج ۱، ص ۱۷.

عصر تاویل، دورانی سخت در مبارزه برای عدالت بود. در بیست و پنج سال عصر خلفا، مبارزه برای عدالت در چهره مبارزه منفی، مبارزه ارشادی و مبارزه مثبت؛ و پس از آن پنج سال حکومت و مدیریت عدالتخواهانه و مبارزه برای جلوه گر ساختن عدالت همه جانبه و مقاومت و مقابله در برابر عدالت ستیزان، به طوری که علی (ع) پشت کردن به پیکار با قاسطین را - که همه همتشان محو عدالت و زوال دیانت بود - به منزله کفر به آن چه پیامبر آورده بود می دانست. به همین سبب پس از آن که همه تلاش های آن حضرت در به سر عقل آوردن قاسطین و دور کردن آنان از عدالت ستیزی به بن بست رسید و حضرت چاره ای جز نبرد ندید بر سر تعهد پیکار با آنان استوار ایستاد. نصر بن مزاحم منقری آورده است که پس از رویارویی سپاه امام با سپاه قاسطین در نبرد نهایی، یکی از شامیان به میان دو سپاه آمد و بانگ زد: «ای ابوالحسن، ای علی، به هماوردی با من بیا.» پس علی به سوی او رفت چندان که اسپانشان در میان میدان گردن به گردن شدند. آن گاه وی گفت: «ای علی، تو در اسلام و هجرت [در راه خدا] پیشگام بوده ای، آیا مایلی پیشنهادی به تو بکنم که از این خونریزی ها جلوگیری کند و این جنگ ها متوقف شود تا نیک بیندیشی و جوانب امر را بنگری؟» علی به وی گفت: «پیشنهادت چیست؟» گفت: «تو به عراق خود بازگرد و ما به شام خود برمی گردیم و تو از شام ما دست بردار و آن را به ما واگذار.» علی به او گفت:

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

«لَقَدْ عَرَفْتُ إِنْ مَا عَرَضَتْ هَذَا نَصِيحَةً وَ شَفَقَةً وَ لَقَدْ أَهَمَّنِي هَذَا الْأَمْرُ وَ أَشْهَرَنِي، وَ ضَرَبْتُ أَنْفَهُ وَ عَيْنَهُ، فَلَمْ أَجِدْ إِلَّا الْقِتَالَ أَوْ الْكُفْرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ أَنْ يُفْضِيَ فِي الْأَرْضِ وَ هُمْ سُكُوتٌ مُذْعِنُونَ، لَا يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَوَجَدْتُ الْقِتَالَ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِنْ مُعَالَجَةِ الْأَغْلَالِ فِي جَهَنَّمَ»^۱

می دانم که این پیشنهاد را از سر خیرخواهی و دلسوزی ارائه کردی، و این امر تمام ذهن مرا به خود مشغول داشته و خواب شب را از چشم من ربوده است. من در این امر نیک نگریسته و آن را به دقت زیر و رو کرده و جوانبش را سنجیده ام، و راهی جز تن دادن به جنگ یا انکار آن چه خداوند بر محمد (ص) فرو فرستاده است نیافتم.

بی‌گمان خدای تبارک و تعالی از دوستداران خود خوش ندارد که طغیان و سرکشی بر زمین چیره آید و ایشان خاموش بمانند و بدان تن دردهند، امر به معروف و نهی از منکر ننمایند؛ از این‌رو جنگ را [با همه دشواری‌هایش] از پیوسته در جهنم با غل و زنجیرها دست به گریبان بودن آسان‌تر و سبک‌تر یافتیم.

علی (ع) تجسم عدالت و الگوی تمام‌عیار حق‌گرایی و انصاف‌ورزی است. او نمونه‌ی اعلای انسان قرآنی و شهید راه دادگری است، چنان‌که درباره‌اش گفته‌اند: «قُتِلَ فِي مِحْرَابِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ»^۱ (او در محراب عبادت خویش به سبب شدت عدالتش کشته شد).

دشمنِ طاووس آمد پَرِ او	ای بسی شه را بگشته قَرِ او
گفت من آن آهوم کز نافِ من	ریخت این صیّاذِ خونِ صافِ من
ای من آن پیلی که زخمِ پیلان	ریخت خونم از برای استخوان ^۲

پایداری علی (ع) در عدالت و عدول نکردن او از موازین قسط موجب مخالفت عدالت‌ستیزان و خودکامگان و زراندوزان با وی شد، زیرا او حاضر نبود برای مصالح دنیایی و حفظ حکومتش، عدالت را زیر پا بگذارد. عدالت با گوشت و خون علی درآمیخته بود، به نحوی که عدالت مترادف نام او و یاد اوست. جُرج جُرداق مسیحی در وصف این شأن آن پیشوای عدالت می‌نویسد:

«آیا در مهد عدالت بزرگی را می‌شناسی که همیشه بر حق و حقیقت بوده باشد، ولو آن‌که همه مردم روی زمین برضد او متحد می‌شدند؛ و دشمنان او، اگرچه کوه و بیابان را هم پر می‌ساختند، بر باطل و گمراهی بودند. زیرا که عدالت در او یک مذهب و یک امر اکتسابی نیست - گو این‌که بعداً خود روش و مکتبی شد - و برنامه‌ای نیست که سیاست دولت آن را تشریح کرده و به وجود آورده باشد - ولو این‌که این نقطه هم در مدّ نظر وی بود - و راهی نیست که به‌طور عمد آن را پییماید تا در نزد مردم به مقام صدارت برسد، ولو این‌که او این راه را رفت و در دل‌های پاکان برای همیشه جای گرفت ... بلکه عدالت در بنیاد و مبادی اخلاقی و ادبی او، اصلی است که با اصول دیگری پیوند دارد و طبیعتی است که ممکن نیست او خود را برضد آن وادارد، تا آن‌جا که

۱. مرتضی مطهری، بیست گفتار، انتشارات صدرا، ۱۳۵۸ ش. ص ۳.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۰۸ - ۲۱۱.

گویی این عدالت، ماده‌ای است که در ارکان جسمی و بنیان بدنی او، مانند مواد دیگر به کار رفته و وجود او را تشکیل داده‌اند؛ و در واقع عدالت خونی باشد در خونس و روحی باشد در روحش.^۱ علی و عدالت چنان با هم عجین‌اند که تفکیک این دو ناممکن است؛ و این حقیقت در عرصه حکومت خود را به خوبی جلوه گر ساخت، و آن همه مخالفت با آن حضرت و با حکومت او بدین سبب بود که وی حکومت را برای عدالت می‌خواست و در نگاه عدالتخواهانه او تبعیض و ملاحظه این و آن، و ستمگری و تعدی به مردمان، ذره‌ای جای نداشت. علی بن محمد بن ابی‌سیف مدائنی^۲ از فضیل بن جعد^۳ نقل کرده است که مهم‌ترین سبب خودداری عرب در یاری کردن امیرمؤمنان (ع) موضوع مال بود، زیرا آن حضرت هیچ شریفی را بر غیر شریف، و هیچ عربی را بر عجم برتری نمی‌داد و ترجیح نمی‌نهاد، و با بزرگان و سرکردگان قبایل سازش نمی‌کرد و آن‌گونه که شاهان ملاحظه آنان را می‌کنند، عمل نمی‌نمود، و هیچ‌کس را [با مال و مانند آن] به هواخواهی خود بر نمی‌انگیخت. و معاویه درست به خلاف این [سیره] عمل می‌کرد و به همین سبب مردمان [دنیا طلب و تبعیض‌جو] علی (ع) را رها کردند و به معاویه پیوستند. روزی علی (ع) از کوتاهی و نامردمی یاران خویش و گریختن و پیوستن برخی از ایشان به معاویه، نزد مالک اشتر شکوه کرد. اشتر گفت: ای امیرمؤمنان، ما با کمک [جمعی از] اهل بصره و اهل کوفه با مردم بصره پیکار کردیم و در این حال رأی مردم یکی بود، اما پس از آن اختلاف پیش آمد و ستیز کردند و اراده‌ها سست و شمار مردمان اندک شد. تو آنان را به عدالت و داد گرفته‌ای، و میانشان به

۱. جرج جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانی، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، چاپ اول، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۴ ش. ج ۱، صص ۶۲-۶۳.

۲. وی از راویان اخبار و مورخان ماهر بوده که تألیفات بسیاری در مغازی و سیره و تاریخ خلفا و فتوح، و تاریخ شاعران و بلدان داشته است. شیخ مفید در کتاب ارشادش و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه‌اش از وی روایت کرده‌اند. او در سال ۱۳۵ هجری در بصره به دنیا آمد و سپس ساکن مدائن شد و پیش‌تر عمر خود را را بغداد زیست و همان‌جا در سال ۲۲۵ هجری درگذشت. ر.ک: محمد بن اسحاق الندیم، الفهرست، الطبعة الاولى، دارالمعرفة، بیروت، صص ۱۴۷-۱۵۲؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، صص ۵۴-۵۵.

۳. وی را از اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) شمرده‌اند. ر.ک: علی النمازی الشاهرودی، مستدرکات علم رجال الحديث، الطبعة الاولى، تهران، ج ۶، صص ۲۲۰-۲۲۱.

حق عمل می‌کنی، و حق ناتوانان را از اشراف، و داد افراد پایین را از بالاترها می‌ستانی، و به اعیان و اشراف بهای بیش‌تر نمی‌دهی، و در نظر تو اشراف را بر ناتوانان هیچ برتری و منزلتی نیست. برای این است که گروهی از آن کسان که با تو بودند به دلیل تساوی در حقوق جنجال به‌پا کردند و از اجرای عدالت عمومی ناشاد و ناراضی گشتند. در این هنگام مماشات و ملاحظه‌کاری‌های معاویه نسبت به توانگران و اشراف را دیدند، پس نفس‌هایشان به دنیا گرایید، زیرا کسانی که دوستدار دنیا نباشند اندک‌اند و بیش‌تر مردم فروشنده حق و خریدار باطلند و دنیا را [بر حق و عدل] ترجیح می‌دهند. بنابراین، ای امیرمؤمنان، اگر تو نیز به بذل مال دست بگشایی، مردم در برابرت سر فرود آرند و خیرخواهی و دوستی‌شان تنها برای تو خواهد بود. ای امیرمؤمنان، خداوند کارت را سامان بخشد و دشمنانت را خوار و جمعشان را پریشان و نیرنگشان راست و امورشان را پراکنده سازد که خداوند به آنچه می‌کنند آگاه است.^۱ علی (ع) فرمود:

«أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَمَلِنَا وَ سِيرَتِنَا بِالْعَدْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - يَقُولُ: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾.^۲ وَ أَنَا مِنْ أَنْ أَكُونَ مُقْصِرًا فِيمَا ذَكَرْتَ أَخَوْفُ. وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَنَّ الْحَقَّ ثَقُلَ عَلَيْهِمْ فَقَارَقُونَا ذَلِكَ، فَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُمْ لَمْ يَفَارِقُونَا مِنْ جَوْرِ، وَ لَا لَجَأُوا إِذْ قَارَقُونَا إِلَى عَدْلِ وَ لَمْ يَلْتَمِسُوا إِلَّا دُنْيَا زَائِلَةً عَنْهُمْ كَأَن قَدْ قَارَقُوها؛ وَ يُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَلِدُنْيَا أَرَادُوا أَمْ لِلَّهِ عَمِلُوا؟ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ بَذْلِ الْأَمْوَالِ وَ اضْطِنَاعِ الرِّجَالِ، فَإِنَّهُ لَا يَسْعُنَا أَنْ نُؤْتِيَ امْرَأًا مِنَ الْفِيءِ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّهِ ... وَ أَنَا قَابِلٌ مِنْ رَأْيِكَ مَا كَانَ لِلَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - رِضًا؛ وَ أَنْتَ مِنْ آمَنِ النَّاسِ عِنْدِي، وَ أَصْحِهِمْ لِي، وَ أَوْثَقِهِمْ فِي نَفْسِي.»^۳

اما آنچه درباره کردار و سیره ما در عدالت گفتی، [بدان‌که] خدای عزوجل

۱. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۹۷؛ احقاق الحق، ج ۸، صص ۵۶۰ - ۵۶۱؛ و نیز قریب به

همین: الغارات، صص ۴۶ - ۴۷.

۲. قرآن، فصلت / ۴۶.

۳. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۱۹۸؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۵۶۱؛ و قریب به همین: الغارات،

صص ۴۷ - ۴۸.

می‌فرماید: «هرکس که کاری شایسته پیشه‌کند، به سود خود اوست، و هرکس کاری بد پیشه‌گیرد، به زیان خود اوست، و پروردگارت در حق بندگان ستمگر نیست». و من از این‌که مبدا در انجام دادن آن‌چه گفתי (عدالت) کوتاهی کرده باشم، بیش‌تر ترسانم. اما این‌که گفתי حق بر آنان سنگین بوده است و به این سبب از ما جدا شده‌اند، خدا خودش می‌داند که آنان برای فرار از ستم ما را ترک نکردند، و پس از ترک ما به عدل و دادی نیز نرسیدند؛ بلکه فقط در جستجوی دنیایی بوده‌اند که از ایشان جدا می‌شود، و به یقین در روز قیامت از آنان پرسیده خواهد شد که آیا برای دنیا چنین کردند یا برای خدا؟ و اما آن‌چه دربارهٔ بخشیدن اموال و جلب رجال گفתי، سیرهٔ ما چنین نیست که به کسی از درآمد عمومی چیزی بیش از حقش دهیم... و من از رأی و پیشنهاد تو، فقط آن چیزی را می‌پذیرم که باعث رضای خداوند باشد، و البته تو از امین‌ترین و خیرخواه‌ترین مردمان نزد من و از معتمدترین ایشان در نزد من هستی.

امیرمؤمنان علی (ع) در برپایی حق و عدل پروایی جز پروای خدای متعال نداشت و با این رویکرد مردمان را حرمت می‌گذاشت و حقوقشان را پاس می‌داشت و عدالت را میانشان برپا می‌داشت. ابن ابی‌الحدید معتزلی، پس از آوردن اخبار و روایاتی چند در عدالتخواهی و حق‌گرایی علی (ع) می‌نویسد:

«با آوردن این مطالب خواستیم این مسأله را روشن کنیم که امیرمؤمنان (ع) در خلافت خود به روش و سیرهٔ پادشاهان رفتار نکرده است و همچون آنان نبوده است که اموال را برای مصالح حکومت خود و در جهت لذتجویی خویش مصرف می‌کنند، زیرا که او اهل دنیا نبود [تا چنین کند]، بلکه او انسانی الهی و حق‌طلب بود که هیچ چیزی را جایگزین خدا و رسولش قرار نمی‌داد.»^۱

همهٔ رفتار و مواضع امام علی (ع) - نمونهٔ اعلای تربیت نبوی - بر یک محور می‌چرخید، و آن عدالت بود. او جز به عدالت نمی‌پرداخت و چیزی جز حق در او تأثیر نداشت. رفتار او با

کارگزارانش گویای این واقعیت است. سوده همدانی^۱ نقل کرده است که امیرمؤمنان (ع) مردی را به حکومت ما گذاشت و میان ما و حاکم مناقشتی رفت [که او حق را ترک کرد و بر ما ستم نمود]. پس به نزد علی (ع) رفتم تا از حاکم شکایت کنم. آن حضرت در حال نماز بود. پس از نماز با کمال رافت و رحمت پرسید: «آیا تو را حاجتی است؟» من شکایت خود را به اطلاع وی رسانیدم و علی (ع) تا آن را شنید گریست. سپس گفت: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَيَّ وَ عَلَیْهِمْ أَنِّي لَمْ أُؤْلِهِمْ وَلَمْ أَمُرْهُمْ بِظُلْمِ خَلْقِكَ وَلَا بِتَرْكِ حَقِّكَ.» (خدایا تو شاهد باش بر من و این جماعت، من در حکومت و امارت به آنان فرمان ستم بر مردم و ترک حق تو را نداده‌ام). آن‌گاه ورقه‌ای از جیب خویش بیرون آورد و بر آن چنین نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾^۲ ﴿وَلَا تَعْثُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ. بَيِّنَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ﴾^۳. إِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هَذَا فَاحْتَفِظْ بِمَا فِي يَدَيْكَ حَتَّى يُقَدِّمَ عَلَيْكَ مَنْ يَقْبِضُهُ مِنْكَ، وَالسَّلَامُ.» (بسم الله الرحمن الرحيم، «در حقیقت، شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمان‌ها و ترازو را تمام نهدید، و اموال مردم را کم مدهید» و در زمین به فساد سر مدارید. اگر مؤمن باشید، باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگهبان نیستم». چون نامه من به دست رسید، آن‌چه را تحت اختیار داری حفظ کن تا کسی بیاید آن‌ها را از تو تحویل بگیرد، والسلام). سوده گوید: «این نامه را گرفتم

۱. سوده دختر عمارة بن اسك (اشتر) از قبیله همدان از اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) بود. وی بانویی شاعر و زبان‌آور و حق‌گرا و عدالت‌خواه بود. در پیکار صفین از جمله زنانی بود که امام (ع) را همراهی کردند و پس از شهادت امام در برابر معاویه ایستاد و از علی (ع) سخن راند و عدالت‌خواهی کرد. ر.ک: *بلاغات النساء*، صص ۴۲ - ۴۴؛ *أبو القاسم علی بن الحسین المعروف بابن عساكر، تاریخ مدینة دمشق، تراجم النساء*، تحقیق سکینه الشهابی، الطبعة الاولى، دارالفکر، دمشق، صص ۱۷۸ - ۱۸۰؛ *العقد الفريد*، ج ۱، صص ۳۳۵ - ۳۳۶؛ *ذبیح الله محلاتی، ریاحین الشریعة*، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۲ ش. ج ۴، صص ۳۵۴ - ۳۵۶؛ *عمر رضا کحالة، أعلام النساء فی عالمی العرب والاسلام، مؤسسه الرساله، بیروت*، ج ۲، صص ۲۷۰ - ۲۷۱.

۲. قرآن، اعراف / ۸۵.

۳. قرآن، هود / ۸۵ - ۸۶.

و به نزد کارگزار آن حضرت بردم و به او سپردم، بی درنگ همان شد که حضرت فرمان داده بود.^۱ علی (ع) در اجرای عدالت چنین بود. او تحمل هیچ ستم و بیدادی را نداشت؛ با دادخواهی زنی ستم‌دیده، جانش به درد آمد و اشک از دیده‌اش روان شد و بی‌درنگ و بدون ملاحظه کاری‌های مرسوم در حکومت‌ها، شمشیر عدالت را از نیام کشید و مادهٔ فساد را برید. دریغا که مردمش او را برای خودخواهی خویش می‌خواستند و جز به دنیای خویش نمی‌اندیشیدند، حال آن‌که او آنان را برای خدا می‌خواست و تلاش می‌کرد که با عدالت به سرچشمهٔ حق سوقشان دهد؛ چنان‌که خود فرمود:

«لَمْ تَكُنْ بَيْعَتُكُمْ إِنِّي فُلْتُهُ، وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرُكُمْ وَاحِدًا. إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِيْلِهِ وَ أَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ. أَيُّهَا النَّاسُ، أَعِيتُونَنِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ أَيْمُ اللَّهِ لَا نُصِفَنَّ الْمَظْلُومَ مِنْ ظَالِمِهِ، وَ لَا قُودَنَّ الظَّالِمَ بِخِزَامَتِهِ، حَتَّى أُوْرِرَهُ مِنْهُلَ الْحَقِّ وَ إِنْ كَانَ كَارِهًا.»^۲

بیعت شما با من بی‌اندیشه و تدبیر نبود، و کار من و شما یکسان نیست. من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید. ای مردم! مرا بر کار خود یار باشید و فرمانم را پذیرفتار. به خدا سوگند که داد ستم‌دیده را از آن‌که بر او ستم کرده بستانم و مهار ستمگر را بگیرم و هرچند که نخواهد او را تا به آبشخور حق کشانم.

علی (ع) در اجرای عدالت - آن‌جا که یکسان دیدن و یکسان دادن شرط است - خویش و بیگانه نمی‌شناخت و یکسانی را با همهٔ وجود پاس می‌داشت. ابو عمرو بن علاء^۳ گوید که چون عقیل ابن ابی طالب در کوفه نزد علی (ع) رفت، آن حضرت سهم او را از بیت‌المال داد، اما عقیل

۱. بلاغات النساء، ص ۴۴؛ العقد الفرید، ج ۱، ص ۲۳۶؛ تاریخ مدینه دمشق، تراجم النساء،

ص ۱۸۰؛ ریاحین الشریعة، ج ۴، صص ۳۵۵ - ۳۵۶؛ أعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، ج ۲، ص ۲۷۱؛ یا مختصر اختلاف در لفظ.

۲. نهج البلاغه، کلام ۱۳۶.

۳. وی که از اشراف و بزرگان عرب بود یکی از قراء هفتگانهٔ قرآن و از عالمان برجسته در علوم قرآن و ادب عرب و نحو به‌شمار می‌آمد. ابو عمرو بن علاء مردی عابد بود و از راویان ثقة محسوب می‌شود. در سال ۱۵۴ هجری درگذشت و در کوفه دفن گردید. ر.ک: شمس‌الدین أبو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالفکر، بیروت، ج ۴، ص ۵۵۶.

خواستار مبلغ بیش‌تری از بیت‌المال شد. علی (ع) گفت: تا روز جمعه صبر کن، و عقیل نیز تا روز جمعه صبر کرد. هنگامی که امیرمؤمنان (ع) نماز جمعه را به‌جای آورد، رو به عقیل کرد و گفت: چه می‌گویی درباره‌ی کسی که به همه‌ی این مردم خیانت کند؟ عقیل پاسخ داد: چنین کسی بد انسانی است. علی (ع) گفت: آیا تو از من می‌خواهی که به این مردم خیانت کنم و از بیت‌المال مسلمین به تو ببخشم؟ عقیل از نزد آن حضرت خارج شد و به نزد معاویه رفت و به محض رسیدن، معاویه صد هزار درهم به او بخشید و گفت: ای ابویزید!^۱ من برای تو بهترم یا علی؟ عقیل گفت: علی را چنان یافتم که بیش از آن‌که ملاحظه‌ی مرا کند ملاحظه‌ی خود [و حق و عدالت] را می‌کرد و تو را چنان یافتم که بیش از آن‌که ملاحظه‌ی خود [و حق و عدالت] را کنی، ملاحظه‌ی مرا کردی.^۲

علی (ع) در ادای حقوق عمومی و رساندن هر صاحب‌حقی به بایسته و شایسته‌اش با دقت و سرعت عمل می‌کرد و در این امر هیچ مماشات نمی‌نمود. آن حضرت پس از تقسیم سرانه‌ی بیت‌المال، آن‌جا را جارو می‌کرد و آب می‌پاشید، و آن‌گاه دو رکعت نماز به‌جای می‌آورد و می‌گفت: ای بیت‌المال در روز قیامت شهادت بده که من چیزی از اموال مسلمانان را در تو ذخیره نکردم؛^۳ و می‌فرمود:

«أَنَا فَأَصْنَعُ كَمَا صَنَعَ خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ (ص).»^۴

من به سیره‌ی محبوبم رسول خدا (ص) عمل می‌کنم.

رفتار عدالت‌مدارانه‌ی علی (ع) برای مردمانی که عدالت همه‌جانبه‌ی نبوی را ندیده بودند یا آن را به فراموشی سپرده بودند مایه‌ی شگفتی بود. شعبی^۵ گوید در میدان بزرگ کوفه شاهد بودم که

۱. کنیه‌ی عقیل بن ابی‌طالب، ابویزید بوده است. ر.ک: اسدالغابه، ج ۳، ص ۵۶۰.

۲. الفارات، صص ۳۷۹ - ۳۸۰.

۳. همان، صص ۳۱ - ۳۳.

۴. همان، ص ۳۲.

۵. ابوعمرو عامر بن شراحیل شعبی از قبیله‌ی همدان بود که در کوفه ساکن شد. او از فقیهان مشهور

است که از بسیاری از صحابه و تابعین روایت کرده است. ر.ک: تهذیب‌التهذیب، ج ۵، صص ۵۷ - ۶۰؛

جامع‌الرواق، ج ۱، ص ۴۲۷.

علی ابن ابی طالب (ع) میان دو گپه زر و سیم ایستاده بود و آن را میان مردمان تقسیم می‌کرد تا از آن هیچ باقی نماند. آن‌گاه به خانه خویش رفت و از آن اموال چیزی با خود نبرد. من نزد پدرم رفتم و گفتم: نمی‌دانم امروز بهترین مردمان را دیده‌ام یا کم‌خردترین آنان را؟ پدرم گفت: چه کسی را دیده‌ای؟ گفتم: امیر مؤمنان علی (ع) را؛ و آن‌چه را که دیده بودم برای وی شرح دادم. پدرم گریست و گفت: ای فرزندا! بهترین مردمان را دیده‌ای.^۱

علی (ع) چنین بود و به سیره محبوبش، پیامبر عدالت رفتار می‌نمود. عدالت او چنان فراگیر و حق‌گرایانه بود که پیوسته کارگزارانش را توصیه می‌کرد که مبادا در اجرای وظایف خود گامی از حق و عدل فراتر نهند؛ و بر این امر با دقت نظارت می‌کرد. عدالت او همه کس و همه چیز را در بر می‌گرفت. فرمان‌های حکومتی و مدیریتی آن حضرت سندی گویا بر این حقیقت است: از این جمله است فرمان وی به مأموران گردآوری زکات که به آنان می‌آموزد که چگونه حقوق همه کس و همه چیز را پاس بدارند و عدالت را جلوه بخشند. برخی نکات این فرمان چنین است:

۱. حرکت کردن به‌سوی حوزه مأموریت خود با پروا پیشگی و احساس مسئولیت در برابر خدای یکتا.

۲. پرهیز از ترساندن کسی در انجام دادن مأموریت خویش.

۳. پرهیز از وارد شدن به حیطه زندگی و کار کسی بدون اجازه و رضایت او.

۴. اجازه گرفتن از مردمان و هماهنگ کردن با آنان برای ورود به حیطه زندگی و کارشان به‌منظور گردآوری زکات.

۵. پرهیز از رفتاری که آرامش مردمان را درهم ریزد و تأکید بر رفتاری که به مردمان آرامش دهد.

۶. تأکید بر رعایت ادب و احترام کامل نسبت به مردمان.

۷. توضیح مأموریت خویش به‌طور واضح برای مردمان.

۸. اعتماد کردن به مردمان و نظر خواستن از آنان که آیا حقی از حقوق عمومی در اموالشان هست یا خیر؛ و واگذاشتن ایشان در صورتی که اظهار کردند چیزی از حقوق عمومی در اموالشان نیست.

۹. پرهیز از هرگونه رفتار غیرانسانی نسبت به کسانی که اظهار کردند در اموالشان چیزی از

حقوق عمومی هست، اعم از ترساندن، بیم دادن، تهدید کردن، خشونت ورزیدن و...

۱۰. استخراج زکات از اموال آنان با انتخاب و اختیار خودشان.

۱۱. پرهیز از رفتار سلطه گرانه و سخت گیرانه در استخراج زکات.

۱۲. پرهیز از رفتار غیرانسانی نسبت به چارپایان آن کسان که زکاتشان از این جمله است.

۱۳. پرهیز از هرگونه بدرفتاری یا صاحب چارپایان در آن میان که مبادا او یا آن‌ها تحقیر یا آزرده شوند.

۱۴. پرهیز از درشتی کردن با چارپایان و زیان رساندن به آن‌ها و جدایی افکندن میان شتر و نوزادش و خسته کردن چارپایان.

۱۵. رعایت کردن عدالت در سوار شدن بر چارپایان.

این نکات فقط گوشه‌هایی است از عدالت‌گرایی و حقوق‌مداری علی (ع) که هر انسان حق جو و عدالت‌خواهی را از این همه پاسداشت عدالت سرمست می‌کند. بخش‌هایی از این نامه چنین است:^۱

«إِطْلُقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَخَدَّةَ لَا شَرِيكَ لَهُ. وَلَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِمًا، وَلَا تَجْنَأَنَّ عَلَيْهِ كَارِهًا، وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ».

برو با ترس از خدا، که یگانه است و بی‌همتا. مسلمانی را مترسان، و اگر او را خوش نیاید، بر سر وی مران! و بیش از حق خدا از مال او مستان.

«فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ، فَأَنْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَانَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمْ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْدِجَ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ».

چون به قبیله رسی، بر سر آب آنان فرود آی و به خانه‌هایشان در میای! پس آهسته و آرام سوی ایشان رو تا به میان آنان رسی و سلامشان کن و در درود گفتن کوتاهی مکن!

«ثُمَّ تَقُولُ: عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ لِأَخْذِ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ. فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتَوَدُّوهُ إِلَيَّ وَلِيَّهِ؟»

سپس بگو: بندگان خدا، مرا ولی خدا و خلیفه او سوی شما فرستاده است تا حق خدا را که در مال‌های شما است بگیرم؛ آیا خدا را در مال‌های شما حقی است تا آن را به ولی او پردازید؟

«فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لَا، فَلَا تُزَاجِعْهُ؛ وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ، فَأَنْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تُعْصِفَهُ أَوْ تُزْهِقَهُ.»

اگر کسی گفت: نه، متعرض او مشو؛ و اگر کسی گفت: آری، با او برو، بی آن‌که او را بترسانی یا بیمش دهی، یا بر او سخت‌گیری یا کار را بر او سخت گردانی!

«فَخُذْ مَا أُعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ وَ فِضَّةٍ. فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنْ أَكْثَرَهَا لَهُ، فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَ لَا عَنِيفٍ بِهِ. وَ لَا تُنْفِرَنَّ بِهِيمَةً وَ لَا تُفْرِعَنَّهَا وَ لَا تَشْرَوْنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا.»

آن‌چه از زر یا سیم به تو دهد، بگیر؛ و اگر او را گاو و گوسفند و شترهاست، بی‌ریختن او میان آن در مشو که بیش‌تر آن رَمه، او راست؛ و چون به رَمه رسیدی چونان کسی به میانشان مرو که بر رَمه چیرگی دارد یا خواهد که آنان را بیازارد؛ و چارپایان را از جای مگريزان و مترسان و با صاحب آن‌ها در گرفتن حق خدا بدرفتاری مکن!

«وَاصْدَعْ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. ثُمَّ اصْدَعْ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ. فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. فَلَا تَزَالْ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ فَأَقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ. فَإِنْ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، وَ لَا تَأْخُذَنَّ عَوْدًا وَ لَا هَرِمَةً وَ لَا مَكْسُورَةً وَ لَا مَهْلُوسَةً وَ لَا ذَاتَ عَوَارٍ.»

پس مال را دو بخش کن و خداوند مال را مخیر گردان و هر بخش را برگزید، بپذیر و بر او خُرده بگیر. پس، مانده را دو بخش کن و او را مخیر گردان و هر بخش را که برداشت متعرض او مشو. پس پیوسته چنین کن تا آن‌چه از مال او باقی می‌آید، حق خدا را ادا کردن شاید. پس حق خدا را از او بگیر [و اگر گمان زیاد کند] و خواهد آن‌چه را قسمت شده به هم رَند، بپذیر. سپس هر دو بخش را به هم بیامیز و همچون بار

نخست قسمت کن نیز، تا حق خدا را از مال او بستانی؛ و آنچه کلانسال است یا پیر و فرسوده، یا شکسته پا و پشت و یا بیماری اش ناتوان نموده و یا عیبی در او بوده، مگیر!

«وَلَا تَأْمَنْ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ رَافِقًا بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّىٰ يُوَصِّلَهُ إِلَىٰ وَلِيهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ. وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحًا شَفِيقًا وَآمِنًا حَفِيزًا، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتَعَبٍ. ثُمَّ احْذِرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيْرُهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ.»

و چون مال مسلمانان را با کسی روانه می‌داری، بدان بسپار که به دینداری او اطمینان داری تا به ولی مسلمانان رساند، و او میان آنان بخش گرداند. و بر آن مگمار جز خیرخواهی مهربان، و درستکاری نگاهبان که نه بر آنان درستی کند و نه زیانشان رساند، و نه مانده‌شان سازد و نه خسته‌شان گرداند. پس آن چه فراهم گشته شتابان نزد ما روانه دار تا چنان که خدا فرموده بخش گردانیم [و به مستحقانش برسانیم].

«فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ إِلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَعِيلَةٍ، وَلَا يُمَصِّرْ لِبَنَاهَا فَيَضُرَّ ذَلِكَ بَوْلِيدَهَا، وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوبًا. وَلْيُعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَبَيْنَهَا.»

پس اگر امین تو آن را گیرد و رساندنش را تعهد کند، بدو سفارش کن که میان ماده شتر و بچه شیرخوارش جدایی نیفکند، و ماده را چندان ندوشاند که شیرش اندک ماند و بچه‌اش را زیان رساند؛ و در سوار شدن به خستگی اش نیندازد، و میان آن و دیگر اشتران عدالت را برقرار سازد.

«وَلْيُرَقَّ عَلَى اللَّاعِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّيِّبِ وَالظَّالِمِ. وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدْرِ، وَلَا يْعْدِلْ بِهَا عَنْ تَبَتِ الْأَرْضِ إِلَىٰ جَوَادِ الطُّرُقِ. وَلْيُرَوِّحَهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلْيُمَهِّلَهَا عِنْدَ الْبَطَافِ وَالْأَعْشَابِ ...»

و باید شتر خسته را آسوده گرداند، و آن را که کمی آسیب دیده یا از رفتن ناتوان گردیده، آرام راند. و چون بر آبیگرها گذرد، به آبشان درآرد، و راهشان را از زمین‌های گیاهناک به جاده‌ها نگرداند. و در ساعت‌هایی آن‌ها را آسوده گزارد، و به هنگام خوردن آب و چریدن گیاه مهلتشان دهد ...

شریف رضی در مقدمه این نامه چنین می‌نگارد:

«در این جا جمله‌هایی را می‌آوریم تا بدانند او ستون حق را برپا می‌داشت و در کارهای خرد و بزرگ، باریک و سترگ، نشانه‌های عدالت را برای مردمان به‌جای گذاشت.»
امیرمؤمنان علی (ع) در پاسداشت انسانیت و نگاهداشت عدالت تا این اندازه مراقبت داشت و درباره هیچ حریمی کوتاهی روا نمی‌داشت. او در این راه هر سختی و مصیبتی را پذیرا بود، اما بی‌عدالتی و تعدی را هرگز! هر دشواری و ناملایمی را در راه حق گردن می‌نهاد، اما ذره‌ای ستم به بندگان خدا و مخلوقات او را هرگز! چنان‌که می‌فرمود:

«وَاللَّهِ لَأَنْ أُبَيِّتَ عَلَى حَسَبِكَ السُّعْدَانِ مُسَهَّدًا، أَوْ أُجَزَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لَشَيْءٍ مِنَ الْخَطَا.»^۱
به خدا سوگند، اگر شب را تا بامداد بر بستری از خار سخت بیدار به‌سر برم، و یا در غل و زنجیرها بسته و کشیده شوم، برایم محبوب‌تر است از این‌که خدا و رسولش را روز قیامت درحالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده و چیزی از اموال دنیا را غضب نموده باشم.

این‌گونه است که نام و یاد علی (ع) مترادف عدالت شده و زنده‌کننده عدالت گشته است؛ و این ویژگی اوست که مردمان را دلباخته وی کرده است. مگر ممکن است که انسان در برابر این همه عظمت در برپایی عدالت سر خم نکند و بر عشق و دوستی این اَبَر انسان، یکدل و یکداستان نشود، و به مهر او دل نبندد؟ مگر دل‌ها می‌توانند که او را نخواهند و به او وابسته نشوند و عاشق او نگردند؟ تا بدانجا که در راه عشق او دل‌ها ذوب شود و جان‌ها فدا گردد، که این همه به خاطر یاری دادن او و غیرت ورزیدن در راه او و ابراز انزجار و تنفر از ستمی است که به او رسیده و نشان دادن ناخشنودی خود است از آن‌چه بر سر او آمده.^۲

۱. همان، کلام ۲۲۴.

۲. برگرفته از سخن ابوجعفر حسنی نقیب در پاسخ به ابن ابی‌الحدید معتزلی که از وی پرسید: «از چه روی مردمان علی بن ابی‌طالب را دوست می‌دارند و دلباخته او هستند و خود را در راه عشق او به کشتن می‌دهند؟ و خواهش می‌کنم در پاسخ من از دلیری و دانایی و سخنوری و دیگر ویژگی‌هایی که خداوند

شیفتگان عدالت علی (ع) با چنین میزانی پیوسته در برابر عدالت‌ستیزان قد راست نمودند و حماسه عدالت‌خواهی سرودند. از جمله دوستانان علی (ع) و عاشقان عدالت وی، دارمیه خجوتیه است. شیرزنی که سخنان عدالت‌خواهانه‌اش آسایش ستمگران را برهم می‌زد. معاویه در سفری به حج از حال دارمیه خجوتیه جويا شد و به جستجوی او فرستاد. دارمیه را به نزد وی بردند. معاویه گفت: می‌خواهم بدانم چرا علی را دوست داری و مرا دشمن هستی، و از او پیروی می‌کنی و با من دشمنی می‌نمایی؟ دارمیه گفت: آیا مرا از پاسخ این پرسش معذور می‌داری؟ گفت: نه. دارمیه گفت: حال که معذورم نمی‌داری، [بدان‌که] من علی را دوست می‌دارم چون در میان مردمان عدالت را اجرا می‌کرد و بهره هرکس را به‌طور مساوی و یکسان می‌داد. و تو را دشمن می‌دارم برای این‌که با کسی که به امر خلافت سزاوارتر از تو بود نبرد کردی و چیزی را جستی که از آن تو نیست. و از علی پیروی کردم بدین سبب که رسول خدا در غدیر خم و با حضور تو رشته ولایت او را منعقد کرد، و برای این‌که او مسکینان را دوست داشت و اهل دین را بزرگ می‌انگاشت. و با تو دشمن هستم به این علت که موجب خونریزی و اختلاف کلمه شدی و در قضاوت ستم روا داشتی و به دلخواه خود داوری کردی ... معاویه گفت: علی را چگونه یافتی؟ دارمیه گفت: او را درحالی دیدم که فرمانروایی او را چون تو نفریفته و مال دنیا او را مانند تو به خود مشغول نکرده بود. معاویه گفت: از سخن او چیزی شنیده‌ای؟ گفت: آری، به خدا سوگند که کلام علی چنان بود که دل‌های گرفته و تاریک با آن روشن می‌شد و تیرگی دل‌ها چنان بدان زدوده می‌شد که روغن زنگار مس را می‌زداید.^۱

سوده همدانی نیز چون پس از شهادت علی (ع) به دادخواهی نزد معاویه رفت با یاد کردن عدالت علی (ع) راه توجیه ستمگری را بر معاویه بست و در سروده خود در درگاه معاویه به معرفی عدالت علی (ع) نشست:

سبحان بخش فراوان و پاک و پاکیزه آن را به علی (ع) عطا فرموده است سخن به میان نیاوری. و ابو جعفر نقیب سخنانی نغز در معرفی پیشوای عدالت‌خواهان و امام مستحقان محروم بر زبان آورد. ر.ک: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، صص ۲۲۳ - ۲۲۵.

۱. بلاغات النساء، صص ۸۹ - ۹۰؛ العقد الفرید، ج ۱، صص ۳۴۲ - ۳۴۳؛ ربیع‌الابرار، ج ۳، ص ۲۷۰؛ عبدالحسین الامینی، الغدیر فی الکتاب والسنة والادب، الطبعة الخامسة، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۱، صص ۲۰۸ - ۲۰۹.

صَلَّى إِلَهٌ عَلَى رُوحِ تَضَمَّنَتْهُ قَبْرٌ فَأَصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا
قَدْ خَالَفَ الْحَقُّ لَا يَبْغِي بِهِ بَدَلًا فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا^۱

درود خدا نثار جان پاکی باد که قبری آن را در بر گرفته است که همه عدل و داد در آن فروخته است.

آن جان پاک با حق پیمان بسته بود که آن را با چیزی عوض نگیرد، و سرانجام با حق و ایمان همدم و همساز شد.

بی گمان علی (ع) برترین نماد عدالت و چکاد آن است. همان که رسول خدا (ص) درباره اش فرموده است:

«إِنَّهُ أَعْدَلُكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ»^۲

بی گمان او دادگرتین شما در میان مردمان است.

و نیز چنین معرفی اش کرده است:

«أَنْتَ الْإِمَامُ لِأُمَّتِي وَأَنْتَ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ فِي رَعِيَّتِي»^۳

تو پیشوای امت من و تو برپادارنده قسط و عدالت در میان مردم منی.

و چون علی (ع) به سبب عدالتش به شمشیر جمود ابن ملجم مرادی به شهادت رسید، ام هیشم

۱. بلاغات النساء، صص ۴۳ - ۴۴ [در مصرع نخست بیت اَوَّل «عَلَى جِشْمِ» آمده است]؛ العقد الفرید، ج ۱، ص ۳۳۶ [در مصرع نخست بیت دوم «لَا يَبْغِي بِهِ ثَمَنًا» آمده است]؛ تاریخ مدینه دمشق، تراجم النساء، ص ۱۷۹.

۲. عمادالدین أبو جعفر محمد بن أبی القاسم الطبری، بشارة المصطفى لشعبة المرتضى، الطبعة الاولى، المكتبة الحيدرية، النجف، ۱۳۸۳ ق. ص ۱۹۲؛ مناقب الخوارزمي، ص ۶۲؛ حسن بن سليمان الحلي، المحتصر، الطبعة الاولى، المكتبة الحيدرية، النجف، ۱۳۷۰، ص ۹۴.

۳. أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد، الامالي، منشورات جماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۳ ق. ص ۱۷۴؛ امالي الطوسي، ج ۱، ص ۱۹۷؛ بشارة المصطفى، ص ۱۰۴؛ كشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۹۷؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۱۳۵.

نخعی با قصیده‌ای سوزناک بر شهادت تجسم عدالت مرثیه خواند و در وصف حق‌خواهی و عدالت‌مداری او چنین سرود:

يُقِيمُ الْحَقُّ لَا يَرْتَابُ فِيهِ وَ يَعْدِلُ فِي الْعَدَا وَالْأَقْرَبِينَ^۱

حق را بدون کوچک‌ترین تردیدی برپا می‌دارد و در میان دشمنان و نزدیکان به عدالت رفتار می‌نماید.

در نظر پیشوایان حق، عدالت بالاترین ارزش دینی و برپایی آن والاترین خدمت انسانی شمرده شده است و از همین‌رو در خدمت عدالت زیستند و برای عدالت به شهادت رسیدند.

عدالت اجتماعی و خدمات اجتماعی

با آنچه گذشت می‌توان با صراحت اظهار داشت که مبارزه در راه عدالت اصیل‌ترین مبارزه در راه حق است، زیرا راه عبودیت با عدالت هموار می‌شود، و تا ستم اجتماعی هست، بت و بتگری و بت‌پرستی هست. اما در عین حال می‌بینیم که پیشوایان حق، سخت در میدان خدمات اجتماعی فعال بودند و بر آن تأکید می‌کردند. رسیدگی به گروه‌های مختلف آسیب‌دیده، بی‌سرپرست، نیازمند، درمانده و مانند این‌ها از مهم‌ترین اموری بوده است که بدان مبادرت می‌ورزیدند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که با وجود آن همه تأکید بر عدالت اجتماعی و این همه اهتمام بر خدمات اجتماعی، کدام مقدم است؟ کدام مهم‌تر و برتر است؟

شخصی نزد علی (ع) آمد و پرسشی زیرکانه کرد. پرسید:

«أَيُّهُمَا أَفْضَلُ، الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ؟»^۲

عدالت یا بخشش، کدام برتر است؟

عدالت شریف‌تر و والاتر و مهم‌تر است یا گذشت و بخشش و ایثار؟ در نظر نخست پاسخ این است که البته ایثار و بخشش و گذشت برتر و والاتر است. زیرا عدالت یعنی رعایت حقوق

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۶۷؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۶۲۱؛ تهذیب‌الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۹؛

سبل‌الهدی، ج ۱۱، ص ۳۰۷.

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۲۳۷.

دیگران و عدم تجاوز به حقوق آنان، اما جود یعنی گذشتن از حقوق خود، ایثار یعنی حق دیگری را بر حق خود مقدم داشتن و فداکاری کردن، بخشش یعنی زیر پا گذاشتن حق خود و به دیگری پرداختن. بنابراین جود و ایثار برتر و والاتر است. آن انسانی که حق دیگران را رعایت می‌کند کارش برتر و بالاتر است یا آن شخصی که از حق خودش به خاطر دیگران می‌گذرد؟ پس جواب روشن است، جود برتر و والاتر است. اما پاسخ علی (ع) مخالف این نظر است. او فرمود:

«قَالَ الْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا»^۱

عدالت والاتر و برتر است.

و بر این سخن دو دلیل اقامه فرمود:

۱. «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا»^۲ (عدالت کارها را بدانجا می‌نهد که باید و بخشش آن را از جایش بیرون نماید). یعنی عدالت جریان‌ها را در مجرای طبیعی و واقعی‌اش قرار می‌دهد، اما جود جریان‌ها را از مجرای طبیعی خود خارج می‌کند. به بیان دیگر اگر عدالت انجام شود و حق هر کسی داده شود، دیگر نیازی به جود نیست. جود نشانه این است که در جامعه بیماری وجود دارد که کسی باید از حق خودش بگذرد. این نشانه آن است که در جایی ستمی رفته، حقی گرفته شده، بیدادی روا شده است. این‌ها نشانه بیماری جامعه است. مانند بدنی که یک عضوش بیمار است و سایر اعضا باید جور او را بکشند. زحمت آن به گردن این‌هاست، باید فداکاری کنند.

بنی آدم اعضای یک پیکرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی ^۳

اما اگر عدالت باشد، همه چیز در جای خودش قرار گرفته باشد و حق هر کسی پرداخته شده باشد، جامعه به یک سلامت کلی می‌رسد. پس بهتر این است که جامعه بیمار نباشد تا بخواهیم

۱. همان.

۲. همان.

۳. مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی، کلیات شیخ سعدی، به تصحیح محمدعلی

فروغی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران، گلستان، ص ۸۸.

جود کنیم. یعنی وقتی جود هست، نشانه این است که جایی لنگ است، در جایی کوتاهی شده است، در جایی حق ضایع شده است. به بیان علی (ع):

«مَا رَأَيْتُ نِعْمَةً مَوْفُورَةً إِلَّا وَ إِلَى جَانِبِهَا حَقٌّ مُضَيَّعٌ»^۱

هرگز ثروت انباشته‌ای ندیدم، مگر این‌که در کنار آن حق ضایع شده‌ای وجود داشت.

آن‌جا که ستمی روا شده است، جود لازم است، اما اگر عدالت برقرار شود و هرچیز در جای خود قرار گیرد و جامعه به اعتدال رسد نیازی به جود نیست.

بنابراین جود بر عدم سلامت جامعه دلالت می‌کند و نشانه آن است که جامعه فاقد اعتدال است و میزان عدالت در آن به هم خورده است، و با تحقق عدالت هر چیز در جای خودش قرار می‌گیرد و جامعه به سلامت کامل می‌رسد. در نتیجه عدالت برتر و والاتر از جود است.

۲. «وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ»^۲ (عدالت تدبیرکننده‌ای است به سود همگان، و بخشش رهگذری است ویژه برخی کسان). یعنی عدالت تدبیرکننده و اداره‌کننده عموم جامعه است و همه مردمان را در بر می‌گیرد و به سامان می‌رساند، درحالی‌که جود امری خاص و عرضی و استثنایی است، کلیت ندارد، اگر جود کلی بشود، دیگر جود نیست و ارزشی ندارد. ارزش آن به استثنایی بودن آن است. بخشش کردن کاری اساسی و بنیادی و همگانی نیست، درست برخلاف عدالت ورزیدن که کاری اساسی و بنیادی و همگانی است. عدالت است که اصیل است و جامعه را به صلاح می‌آورد و سامان می‌بخشد.

پس به این دو دلیل برتر و والاتر است. این‌گونه تفکر درباره انسان و مسائل انسانی، نوعی خاص از اندیشه است، براساس ارزیابی خاصی. ریشه این ارزیابی اهمیت و اصالت اجتماع است. ریشه این ارزیابی این است که اصول و مبادی اجتماعی بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد. آن یکی اصل است و این یکی فرع. آن یکی تنه است و این یکی شاخه. آن یکی رکن است و این یکی زینت و زیور. از نظر علی (ع) آن اصلی که می‌تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه

۱. محمد مهدی شمس‌الدین، جستجویی در نهج البلاغه، ترجمه محمود عابدی، چاپ دوم، بنیاد

نهج البلاغه، ۱۳۶۱ ش. ص ۳۹؛ امام علی، صدای عدالت انسانی، ج ۱، ص ۵۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

را راضی نگه دارد و به پیکر اجتماع سلامت بخشد و به روح اجتماع آرامش دهد عدالت است.^۱ البته باید در نظر داشت که انسان با گذشت و فداکاری و ایثار است که به مراتب کمالی والا می‌رسد. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون نوعی فداکاری به امری قدسی دست یابد. انسانی که از آنچه دوست دارد می‌گذرد، از خود رفع حجاب می‌کند و به نیکی می‌رسد.

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾.^۲

هرگز به نیکی دست نیابید مگر از آنچه دوست دارید انفاق نمایید.

و امام کاظم (ع) در حدیث مشهور خویش به هشام بن حکم، بخشی از مواعظ عیسی (ع) به حواریون خود را نقل کرده که در آن آمده است:

«يَا عِبِيدَ الدُّنْيَا! بِحَقِّي أَقُولُ لَكُمْ لَا تَذَرُكُمْ شَرْفَ الْآخِرَةِ إِلَّا بِتَرْكِ مَا تُحِبُّونَ».^۳

ای بندگان دنیا! به حق به شما می‌گویم: به شرافت آخرت نرسید جز با ترک آنچه دوست دارید.

اگر براساس نگرش اجتماعی به این امور پردازیم، آن وقت بالاترین فداکاری، آن است که همه را دریگیرد، و نه تنها خود فرد را به کمال رساند، بلکه زمینه کمال اجتماع را فراهم کند؛ و این امر همان عدالت خواهی و برپایی عدالت است. انسان عدالت خواه در گام نخست از خودی‌های خود می‌گذرد و به بالاترین کمال فردی یعنی نفی هوا از خویش می‌رسد و آن‌گاه در عرصه اجتماعی به برپایی عدالت می‌پردازد. امیر بیان، علی (ع) در این باره فرمود:

«عِبَادَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ ... قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ، فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيَ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ. يَصِفُ الْحَقُّ وَ يَعْمَلُ بِهِ».^۴

۱. مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، انتشارات عین‌الهی، ۱۳۵۸ ش.

صص ۱۱۰-۱۱۳.

۲. قرآن، آل عمران / ۹۲.

۳. تحف العقول، ص ۲۹۲.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

بندگان خدا! همانا محبوب‌ترین بنده نزد خدا، بنده‌ای است که خدا او را در پیکار نفس یار است ... آن‌کس که عدالت را بر خود گماشته، و نخستین نشانه آن این‌که هوا و هوس را از دل برداشته، حق را ستاید و کار بندد.

آن‌که به چنین کمالی دست یافته باشد می‌تواند دیگران را در پوشش عدالت خویش قرار دهد و جامعه را به سلامت آورد، چنان‌که علی (ع) درباره خود فرماید:

وَالْبَسْتُكُمْ الْعَافِيَةَ مِنْ عَذْلِي.^۱

از عدالت خود لباس عافیت بر تنان کردم.

بر این مبنای بالاترین خدمت به خود و جامعه، تحقق عدالت در خویش و عرصه اجتماع است، و خدمات اجتماعی، آن زمان نقش مطلوب خود را بازی می‌کند که در راستای عدالت قرار گیرد و یا در جهت آن تحقق پذیرد. در جامعه‌ای که از عدالت نقشی نیست و سیاهی ستم فراگیر است، خدمات اجتماعی حرکتی است انسانی، و نیز در خدمت برپا داشتن مردمان برای قسط؛ و در جامعه‌ای که به دنبال تحوّل انقلابی، حکومتی با داعیه عدالت‌گستری برپا می‌شود، خدمات اجتماعی حرکتی است مردمی، و نیز برای پر کردن شکاف‌های ناشی از بی‌عدالتی تا زمانی که عدالت به‌طور گسترده حاکم شود و همه را در آغوش عافیت خویش گیرد. اما اگر خدمات اجتماعی، بدون جهتگیری و فارغ از اصل اصیل عدالت صورت پذیرد، راه به جایی نبرد، زیرا آن مقدار از شکاف‌ها که به وسیله خدمات اجتماعی پر می‌شود، به وسیله بی‌عدالتی شکاف‌هایی به مراتب بسیار عمیق‌تر ایجاد می‌گردد. در چنین اوضاعی، آهنگ حرکت بی‌عدالتی شتابان، و آهنگ رشد خدمات اجتماعی کند خواهد بود و روز به روز فاصله‌ها بیش‌تر و شکاف‌ها عمیق‌تر خواهد شد.

اهتمام پیشوایان حق و عدل در خدمات اجتماعی، در پیوند عمیق آنان با عدالت‌خواهی‌شان بود، چنان‌که امیرمؤمنان در فرمان حکومتی خویش به مالک‌اشتر بر آن تأکید کرده است:

«ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى، مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالرِّمَى؛ فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًا. وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ

مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ. وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ وَ قِسْمًا مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى. وَكُلُّ قَدْ اسْتُرْعِيَتْ حَقُّهُ فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُعَذِّرُ بِتَضْيِيعِكَ الثَّافَةَ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ»^۱

خدا را! خدا را! درباره طبقة پایین از مردمان، آنان که راه چاره ندانند و از مستمندان و نیازمندان و بی‌نویان و زمین‌گیران هستند، که در این طبقة مستمندانی هستند خواهند، و مستحقان عطایی به روی خود نیاورنده. پس، برای خدا حق او را که به آنان اختصاص داده، و نگهداری آن را به عهده‌ات نهاده پاس دار، و بخشی از بیت‌المال و بخشی از محصولات به دست آمده از زمین‌های خالصه دولتی را در هر شهر به آنان واگذار. بی‌گمان، برای افراد دورترشان همان سهمی را باید در نظر بگیری که برای نزدیک‌ترانشان تعیین می‌کنی؛ و آنچه برعهده تو نهاده‌اند، رعایت حق ایشان است. پس مبدا سرمستی [قدرت] اندیشه تو را از آنان بگرداند و به خود سرگرم سازد؛ زیرا بهانه تو که برای استوار گردانیدن کارهای بسیار مهم، کارهای کوچک و ناچیز را فرو گذاشته‌ای، پذیرفته نگردد.

بنابراین اهتمام برای عدالت اجتماعی، منهای اهتمام برای عدالت اقتصادی و پر کردن شکاف‌های اقتصادی و مبارزه با ریشه‌های ناداری و کمبودداری بی‌فایده و بی‌نتیجه است.

عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی

همان‌طور که اشارت رفت، عدالت اجتماعی، عدالتی فراگیر در همه وجوه زندگی آدمیان است که از مهم‌ترین وجوه آن، عدالت اقتصادی است. عدالت مطلوب دین، بریده از عدالت اقتصادی و فارغ از تحقق مناسبات سالم اقتصادی معنا نمی‌یابد. در سیره اقتصادی به تفصیل به اصول اقتصادی در راه و رسم نبوی پرداخته خواهد شد و در این جا تنها به پیوند محکم و جدایی‌ناپذیر عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی اشاره می‌شود. به اعتقاد پیام‌آور عدالت، وجود فقر و مسکنت نشانه بی‌عدالتی اقتصادی است و از این رو فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْفُقَرَاءِ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ، فَإِنْ جَاعُوا وَ عَزُوا فَيَذْثِبِ الْأَغْنِيَاءُ،

وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُكَيِّبَهُمْ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

بی‌گمان خداوند روزی بینوایان و کمبودداران را در اموال و دارایی توانگران قرار داده است، پس اگر گرسنه و برهنه ماندند در اثر گناه توانگران است، و حقی است بر خدا که آنان را در آتش جهنم سرنگون سازد.

آنان که خدا ترسند و پروای الهی دارند، آگاهند که در اموال و دارایی‌شان حق بینوایان مستتر است و باید آن حق را ادا کنند:

﴿ وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلَّسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ. ﴾^۲

و در اموال و دارایی‌شان برای بینوا و محروم حقی [معین] بود.

اگر این حقوق ادا شود، بی‌گمان جامعه در تنگنای کمبودداری و ناداری رنج نمی‌برد و تباهی‌های اجتماعی ناشی از آن، مردمان را به نابودی نمی‌کشد؛ و اگر نکبت ناداری و کمبودداری زندگی مردمان را نتکین می‌سازد، به سبب ادا نشدن این حقوق است، چنان‌که امام صادق (ع) فرموده است:

«إِنَّ النَّاسَ مَا افْتَرَقُوا وَلَا احْتَجُّوا وَلَا جَاعُوا وَلَا عَزُّوا إِلَّا بِذُنُوبِ الْأَغْنِيَاءِ»^۳

بی‌گمان مردمان فقیر، محتاج، گرسنه و برهنه نگشتند مگر در اثر گناه توانگران.

روابط ظالمانه اقتصادی منشأ اقسام تباهی‌های اجتماعی است، و بهره‌کشی توانگران از بینوایان است که آنان را در کمبودداری و ناداری فرو می‌برد، و در ادامه این بی‌عدالتی است که تباهی‌ها و فسادها رخ می‌نماید، و آنان باید پاسخگوی این همه ستمگری باشند. به بیان پیشوای ظلم‌ستیزان علی (ع):

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مَتَّعَ بِهِ

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۴؛ و نیز ر.ک: الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۳.

۲. قرآن، ذاریات / ۱۹.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۷؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۴.

عَبِيٍّ، وَاللَّهُ تَعَالَى سَائِلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ»^۱

خدای سبحان روزی نیازمندان را در اموال و دارایی‌های توانگران واجب داشته. پس هیچ نیازمندی گرسنه نماند جز آن‌که توانگری از حق او خود را به نوایی رساند. و کردگار، توانگران را بازخواست کند از این کار.

همیشه وجود فقیر و محروم در یک جامعه دلیل بر جنایت و بهره‌کشی توانگران آن جامعه است. به همین سبب است که در منطق قرآن کریم، تکاثر، کنز و اتراف آن‌چنان با شدت منکوب شده است و این‌که لازم است با شمشیر آخته این غده‌های چرکین را شکافت و با نصیحت و پند و اندرز نمی‌توان به مبارزه با تکاثر و کنز و اتراف پرداخت. از این‌روست که لازمه اقامه قسط به کار گرفتن درست «حدید» است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾^۲

به‌راستی پیامبران را با دلایل روشن روانه کردیم و با آنان کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردمان به دادگری برخیزند. و آهن را پدید آوردیم که در آن آسیبی سخت و سودها برای آدمیان هست.

در منطق الهی، زراندوزان و بهره‌کشان از بینوایان با شدیدترین تهدیدها، و سخت‌ترین مجازات‌ها، و بدترین فرجام‌ها روبه‌رو هستند.

﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. يَوْمَ يُخْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كَنْتُمْ يَكْنِزُونَ﴾^۳

و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌نمایند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده. روزی که آن گنجینه‌ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۳۲۸.

۲. قرآن، حدید / ۲۵.

۳. قرآن، توبه / ۳۴ - ۳۵.

پهلو و پشت آنان را با آن گنجینه‌ها داغ کنند [و گویند]: این است آنچه برای خود می‌اندوختید، پس [کیفر] آن چه را می‌اندوختید بپاشید.

معنای این حقیقت آن است که باطن ستمگری و بهره‌کشی و زراندوزی جز آتش نیست و هرکه زراندوزد در آتش ظلم خویش بسوزد. احمد بن فارس^۱ از پدرش نقل کرده است که گروهی از اهل خراسان نزد امام صادق (ع) آمدند و حضرت فرمود: «مَنْ جَمَعَ مَالًا يَحْرُسُهُ عَذْبَةُ اللَّهِ عَلَى مِقْدَارِهِ». گفتند: به فارسی بفرمایید که ما عربی نمی‌فهمیم. فرمود: «هرکه درم اندوزد جزایش دوزخ باشد»^۲.

آنان که با بهره‌کشی و ستمگری، زراندوزی می‌کنند و شادخواری می‌نمایند تن به عدالت اجتماعی نمی‌دهند. بقای زراندوزانه و شادخوارانه آنان در ستمگری اقتصادی است؛ و آن عدالت اجتماعی که ریشه بی‌عدالتی اقتصادی را می‌کند با چنین بقایی در تضاد است. از همین روست که آنان در همه ادوار تاریخ برابر نهضت پیامبران و اصلاح‌طلبان ایستاده‌اند و به صراحت مخالفت خود را ابراز داشته‌اند و همه قدرت و امکانات خود را در نابود ساختن و منحرف کردن حرکت‌های اصلاحی مَنذِران به کار برده‌اند.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾^۳

و ما در هیچ جامعه‌ای هشداردهنده‌ای نفرستادیم جز آن‌که خوشگذرانان آن‌ها گفتند: ما به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم.

۱. ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا در علوم مختلف تبحر داشت و در علم لغت پیشوا شمرده می‌شد، او دارای تألیفات بسیاری بوده و بنابر قول مشهور در سال ۳۹۰ یا ۳۹۵ هجری در ری درگذشته است. ر.ک: أبو منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعيل الثعالبي النيسابوري، *يتممة الدهر في محاسن أهل العصر*، شرح و تحقيق مفيد محمد القميحة، الطبعة الثانية، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۳، صص ۴۶۳ - ۴۷۰؛ *وفيات الاعيان*، ج ۱، صص ۱۱۸ - ۱۲۰؛ *جامع الرواة*، ج ۱، ص ۵۷؛ *أعيان الشيعة*، ج ۳، صص ۶۰ - ۶۳؛ *معجم رجال الحديث*، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. قطب‌الدین أبو الحسن سعید بن هبة‌الله الراوندي، *الخرائج والجرائع*، الطبعة الثانية، مؤسسة النور للمطبوعات، بيروت، ۱۴۱۱ ق. ج ۲، ص ۷۵۳؛ *بحار الانوار*، ج ۴۷، ص ۱۱۹.

۳. قرآن، سبأ / ۳۴.

پیام‌آوران عدالت و دعوت کنند به عبودیت، در گام نخست مبارزه خود با چنین موانعی روبه‌رو بوده‌اند و در رفع آن کوشیده‌اند. آنان به جراحی اجتماعی می‌پرداختند تا با بریدن دست سارقان زاد و توشه فقیران زمینه عدالت اجتماعی را فراهم کنند. وجود فقیر در جامعه نشانه ستم اقتصادی است که از جانب گروهی بر گروه دیگر روا می‌شود؛ نشانه وجود زالوصفتانی است که خون محرومان را می‌مکند و با شیره جان آنان سفره رنگین می‌کنند. امام حسن عسکری (ع) به ابوهاشم جعفری^۱ این حقیقت را گوشزد کرد و فرمود:

«أَغْنِيَا وَهُمْ يَسْرِقُونَ زَادَ الْفُقَرَاءَ»^۲

ثروتمندان و توانگران جامعه‌اند که ثروت و روزی نیازمندان و ناتوانان را می‌ربایند.

این توانگران هستند که فقر را به جامعه تحمیل و امنیت اقتصادی را از آن سلب می‌کنند. ثروت‌ها و دارایی‌های جامعه از آن همگان است و باید مانند خون در پیکر جامعه در گردش باشد که جمع شدن آن در یک گوشه و یا توقف آن در یک جا و دست به دست شدن آن میان توانگران حیات جامعه را سلب می‌کند، به همین سبب خداوند اعلام فرمود:

﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾^۳

تا [ثروت] میان توانگران شما دست به دست نگردد.

جامعه‌ای که در آن عدالت اقتصادی نباشد، فاقد حیات است و بی‌گمان سایر وجوه عدالت اجتماعی نیز در آن رخ نمی‌نماید. نشانه جامعه‌ای که عدالت اجتماعی بر آن حاکم باشد آن است که مردمان در امنیت اقتصادی به سر برند و دغدغه معاش نداشته باشند و از اسارت مشکلات

۱. وی داوود بن قاسم مشهور به ابوهاشم جعفری است که از شخصیت‌های برجسته و از اصحاب والامقام حضرات رضا و جواد و هادی و عسکری علیهم‌السلام و مورد اطمینان و وثوق آنان بوده است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۱۵۶؛ أبوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، الفهرست، به کوشش محمود رامیار، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ش. ص ۱۳۱؛ جامع‌الرواة، ج ۲، صص ۴۲۲ - ۴۲۳؛ معجم رجال‌الحديث، ج ۷، صص ۱۱۸ - ۱۲۲، ج ۲۲، صص ۷۵ - ۷۶.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۸۰.

۳. قرآن، حشر / ۷.

اقتصادی آزاد شده باشند. این گونه است که مردمان از بندگی اقتصاد خارج می شوند و از بردگی مترفان رهایی می یابند و راه بندگی خدا برایشان هموار می گردد. حقیقت آن است که اگر عدالت اجتماعی در وجه اقتصادی آن ظهور یابد قطعاً نیازمندی، گرسنه ای و درمانده ای پیدا نخواهد شد. عبد صالح خدا، امام موسی بن جعفر (ع) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئًا مِنْ صُنُوفِ الْأَمْوَالِ إِلَّا وَ قَدْ قَسَمَهُ وَ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ الْخَاصَّةَ وَالْعَامَّةَ وَالْفُقَرَاءَ وَالْمَسَاكِينَ وَ كُلَّ صِنْفٍ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ، [فَقَالَ:] لَوْ عُدِلَ فِي النَّاسِ لَاسْتَعْنَوْا. [ثُمَّ قَالَ:] إِنَّ الْعَدْلَ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ؛ وَ لَا يَعْدِلُ إِلَّا مَنْ يُحْسِنُ الْعَدْلَ.»^۱

بی گمان خداوند هر نوع از اموال را تقسیم کرده و حق هر مستحق از خاصه و عامه و فقیران و مسکینان و دیگر مردمان را به آنان داده است. [سپس فرمود:] اگر در میان مردمان عدالت حکمفرما باشد، همگان بی نیاز شوند. [و باز فرمود:] عدالت از عسل شیرین تر است؛ و به عدالت عمل نکنند جز کسی که آن را خوب می داند.

اگر حقوق مداری میدان عمل یابد، عدالت چنان که باید جاری شود، همان طور که علی (ع) پیشوای حقوق مداران در خطبه طالوتیه خویش این حقیقت را یادآور شده است که در صورت تحقق حکومت عدالت و یاری مردمان و جلوه یافتن حقوق مداری، دیگر نیازمند و گرفتاری پیدا نخواهد شد:

«مَا عَالَ فِيكُمْ عَائِلٌ»^۲

[آن گاه دیگر] عائله مند گرفتاری در میان شما نخواهد بود.

حکومت و عدالت

عدالت اجتماعی مورد بحث، زمانی تحقق عینی می یابد که وسیله و ابزار آن یعنی حکومت عدالت شکل گیرد. در اندیشه دینی و در منطق نبوی، حکومت فی نفسه هیچ ارزش و اعتباری

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۴۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۳۰ [با مختصر اختلاف در لفظ].

۲. الکافی، ج ۸، ص ۳۲؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۴۰.

ندارد. از لنگه کفش پاره بی ارزشی نیز بی ارزش تر است، مگر آن که به وسیله آن حقّی برپا گردد یا باطلی زدوده شود. عبدالله بن عباس گوید در منطقه ذی قار^۱ نزد امیرمؤمنان (ع) رفتم و او کفش خود را پینه می زد. پرسید: «مَا قِيَمَةُ هَذِهِ الثَّغْلِ؟» (بهای این کفش چند است؟) گفتم: «لَا قِيَمَةَ لَهَا.» (بهای بی ندارد). فرمود:

«وَاللَّهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بِاطِلًا.»^۲

به خدا سوگند این کفش بی ارزش نزد من محبوب تر است از حکومت بر شما، مگر آن که حقّی را برپا سازم یا باطلی را براندازم.

قدرت دنیایی و حکومتداری در نزد پروردگان سیره نبوی از پیشیزی بی ارزش تر است مگر در راه برپایی دادگری، چنان که برترین تربیت یافته مدرسه نبوی، علی (ع) فرمود:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لِأَلْفَيْتِ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أُولِئِهَا، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ.»^۳

آری، به حقّ آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور حاضران و اتمام حجّت با اعلام وجود ناصران نبود، و اگر خداوند از عالمان پیمانی سخت نگرفته بود که در برابر شکمبارگی متمگر و گرسنگی ستمدیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی تأمل رشته حکومت را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم، و چون گذشته، خود را به کناری می کشیدم. و می دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی گذارم.

حکومت در نظر پیشوایان عادل و عالمان عامل چنین است؛ نقشی آلی و ابزاری دارد، نه نقشی

۱. «ذی قار» محلی است نزدیک بصره، همان جایی که میان اعراب و سپاه ایران قبل از اسلام جنگ

درگرفت و سپاه عرب پیروز شد. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۸۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۳. همان، خطبه ۳.

عالی و غایی؛ وسیله‌ی بیش نیست، آن‌هم برای عدالت و در خدمت آن، که اگر چنین بود، گرانقدرترین ابزار است، و اگر چنین نبود، بی‌ارزش‌ترین چیز است. تلاش و مبارزه‌ی اهل حق در تشکیل حکومت، برای کسب قدرت و رسیدن به مکتب نیست. آنان حکومت را برای آن می‌خواهند که دست چپاولگران به جان و مال مردمان را قطع کنند و حیثیت و حرمت آدمیان را پاس دارند و با اصلاح امور و ایجاد امنیت همه‌جانبه و رفاهت شایسته، راه رفتن به سوی کمال مطلق را هموار نمایند. امیرمؤمنان علی (ع) در سخنی والا فرموده است:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا لِيَمَاسٍ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ، وَلَكِنْ لِنَرَّةِ الْمَعَالِمِ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرِ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ. فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتُقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ خُدُودِكَ»^۱

خدایا! تو می‌دانی آن‌چه از ما رفت، نه به‌خاطر رغبت در قدرت بود، و نه به‌خاطر رسیدن به چیزی از بهره‌های ناچیز دنیا، بلکه مقصد ما آن است که نشانه‌های دین تو را به جامعه بازگردانیم و اصلاح را در شهرهای تو آشکار نماییم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات را امنیت فراهم آید و حدود اجرا نشده‌ات به اجرا درآید.

حکومت در خدمت برپایی عدالت، مفهومی و رای آن دارد که در طول تاریخ داشته است. حکومت در نظر پیشوایان عدالت به مفهوم تسلط، تملک، تجبر، تحکم و برخورداری حاکم یا طبقه حاکمه از امتیازات ویژه نیست، بلکه حکومت در مفهوم عدالت‌مند آن، خدمتگزاری مردمان، پاسداری از حقوق و حرمت آنان، و امانتداری امور ایشان است، چنان‌که پیام‌آور آزادی و عدالت، حضرت ختمی مرتبت فرمود:

«سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ»^۲

۱. همان، کلام ۱۳۱.

۲. عبدالله بن المبارك، الجهاد، تحقیق نزید حماد، الطبعة الاولى، دارالمطبوعات الحديث، جدة، ص ۱۷۷؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۸۷؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۵۱؛ المستطرف، ج ۱، ص ۴۵؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۹؛ كنز العمال، ج ۶، ص ۷۱۰، ج ۹، ص ۴۰؛ فیض‌القدیر، ج ۴، ص ۱۲۲؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۰۹.

پیشوا و بزرگ [هر] قوم، خدمتگزار آنان است.

و امیر مؤمنان علی (ع) در نامه‌ای که به اشعث بن قیس، استاندار آذربایجان نوشت، این مفهوم را یادآور شد:

«وَإِنْ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ، وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ، وَأَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ، لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ»^۱

همانا کاری که به عهده توست، طعمه‌ای برایت نیست، بلکه امانتی است بر گردنت؛ و آن‌که تو را بدان کار گمارده، نگهبانی امانت را به عهده‌ات گذارده، و تو پاسخگوی آنی نسبت به آن که فرادست توست. این حق برای تو نیست که در میان مردمان به استبداد و خودرایی عمل نمایی.

آنان که با فرهنگ عصر عثمان و فارغ از منطق نبوی حکومت را می‌فهمیدند، آن را طعمه می‌یافتند و خود را قادر به هرگونه دخل و تصرف در آن می‌دیدند. امام (ع) پس از عهده‌دار شدن زمامداری، آن فرهنگ حکومتداری را منکوب ساخته است و به کارگزاری که تفاله اندیشه‌های گذشته را در ذهن داشتند و گندیده کردارهای پیشین را به میدان کارگزاری می‌آوردند هشدار داده است. امام (ع) بر سر آنان فریاد زده است که مبدا خودکامگی و خودمحوری و خودسری کنند که حکومت در سیره نبوی جز خدمتگزاری و امانتداری و مهرورزی نیست، و برای آن‌که این حقیقت در تاریخ بماند و برای همیشه در گوش مسلمانان زنگ خطری باشد تا به هر حکومتی تن ندهند، در عهدنامه خویش به مالک اشتر فرمود:

«وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا صَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ. فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحَ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرُكَ فِي الْخَلْقِ»^۲

قلب خود را از مهربانی و دوستی و لطف به مردمان لبریز ساز، و مبدا نسبت به آنان چون جانور درنده آزارکننده‌ای باشی که خوردنشان را غنیمت شماری، زیرا مردمان دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند، و دسته دیگر در آفرینش با تو همانندند.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵.

۲. همان، نامه ۵۳.

امیر مؤمنان علی (ع) حکومت کردن را چنین می‌دید و کارگزاران خود را در این جهت راه می‌برد و آنان را سخت پرهیز می‌داد که در اداره امور، خود را مسلط بر مردمان ببینند و خودرأیی نمایند؛ و آنان را برحذر می‌داشت که مبدا هدایت مردمان را در مدیریت پشت سر افکنند و آمریت پیشه کنند؛ و به هیچ‌کس اجازه نمی‌داد که خود را مطلق‌العنان بیند و خودکامگی پیش گیرد، چنان‌که به مالک‌اشتر یاد آورد:

«وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأَطَاعُ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِذْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَ مَنَهَكَةٌ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ»^۱

مبدا بگویی من اکنون بر آنان مسلطم، از من فرمان دادن است و از آنان اطاعت کردن؛ که این عین راه یافتن فساد در دل، و خرابی دین، و نزدیک شدن تغییر و تحوّل [در قدرت] است.

تربیت شده مدرسه قرآنی و نمونه‌اعلای سیره نبوی فهم انسانی از حکومت را در عمل سخت پاس می‌داشت و حکومت را در آن معنایی که آموزش می‌داد می‌خواست و در سخت‌ترین شرایط نیز از این راه و رسم دست برنداشت. در عرصه پیکار صفین و در گرماگرم آن روزهای سخت که به‌طور طبیعی هر فرماندهی از سپاه خود جز اطاعت مطلق و بی‌چون و چرانمی‌طلبید و از دادن هر فرصتی که جای تفکر و بحث برانگیزد پرهیز دارد، آن یگانه تاریخ خطاب به سپاهیان خود فرمود:

«فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَلَا تَتَحَمَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ جُنْدُ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَفْطِنُوا بِي اسْتِثْقَالَ فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا الْيَمَاسِ إِعْظَامِ لِنَفْسِي. فَإِنَّهُ مِنَ السَّثْقَلِ الْحَقُّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَسُورَةٍ بِعَدْلٍ. فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا أَمْنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي. فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ. يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا»^۲

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. همان، خطبه ۲۱۶.

با من چنان‌که با جباران سخن می‌گویند، سخن مرانید، و چنان‌که با مستبدان، محافظه‌کاری می‌کنند از من کناره مجوید، و با ظاهرارای و به‌طور تصنعی آمیزش مدارید، و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید، و نخواهم مرا بزرگ انگارید، چه آن‌کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بُود، کار به حق و عدالت بر او دشوارتر است. پس، از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت بازمایستید، که من خویش را [به‌عنوان یک انسان] برتر از آن نمی‌دانم که اشتباه نکنم، و نه در کار خویش از خطا ایمنم، مگر که خدا مرا در کار نفس کفایت کند که از من بر آن توانا تر است. جز این نیست که من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست.

حکومت عدالت‌مدار با چنین شاخصه‌هایی معنا می‌یابد؛ زدودن هر نوع خودکامگی و استبدادگرایی، گشودن فضای حق‌طلبی و انتقادورزی، مشارکت عمومی و نظارت همگانی، نفی خدایگانی از جانب هر انسانی و تحقق حقوق‌مداری. این‌گونه است که حکومت بستر دادگری و رشد روابط انسانی و تحقق اهداف عالی می‌گردد. قدرت و توانایی حکومت، به میزان عدالت و حقوق‌مداری آن است؛ به تعبیر امیرمؤمنان علی (ع):

«مَنْ عَدَلَ عَظُمَ قُدْرُهُ»^۱

هر که عدالت ورزد، بلندمرتبه می‌شود.

آن‌چه حکومت‌ها را ارزش می‌بخشد و بدانها جایگاه مردمی می‌دهد، عدالت است که حکومت با عدالت در مجرای درست قرار می‌گیرد و خدمتگزار واقعی مردمان می‌شود و در قلب آنان جای می‌یابد، چنان‌که علی (ع) فرماید:

«مَنْ عَدَلَ نَفَذَ حُكْمُهُ»^۲

هر که عدالت ورزد، حکم او جاری و نافذ شود.

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۵۹.

حکومت مردمی با دادگری جلوه می‌یابد و از استوارترین پشتوانه بهره‌مند می‌شود، به بیان پیشوای دادگران، علی (ع):

«الْعَدْلُ أَقْوَى أَسَاسٍ»^۱

عدالت استوارترین شالوده است [برای فردسازی و جامعه‌پردازی].

این استواری از آن‌جاست که حکومتی که عدالت را برپا می‌دارد، یاری خداوند و پشتیبانی مردم را از آن خود می‌کند و از وابستگی می‌رهد. امیرمؤمنان (ع) فرمود:

«مَنْ عَدَلَ فِي سُلْطَانِهِ اسْتَعْنَى عَنْ أَعْوَانِهِ»^۲

هر که عدالت ورزد، در حکومت خود از یاری‌کنندگان بی‌نیاز گردد [که خدا و مردمان یاور او هستند].

بر این مبناست که افتخار دادگستران، علی (ع) به مالک‌اشتر فرموده است:

«إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنٍ الْوَلَاةَ اسْتِقَامَةَ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ، وَ ظُهُورَ مَوَدَّةِ الرَّعِيَّةِ»^۳

آن‌چه بیش‌تر دیده و الیان بدان روشن است، برقراری عدالت در شهرها، و پدید شدن دوستی میان مردمان است.

آن‌چه مایه آرامش و آسایش مردمان و جلب دوستی آنان و پیوندشان با حکومت است، اجرای عدالت است. حکومتی که به داد عمل نکند و عدالت را گسترش ندهد، امورش انتظام نمی‌یابد، چنان‌که علی (ع) فرماید:

«الْعَدْلُ نِظَامُ الْأُمْرَةِ»^۴

عدالت نظام‌بخش حکومت است.

۱. همان، ج ۱، ص ۲۳.

۲. شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۲۴۳.

۳. نهج البلاغة، نامه ۵۳.

۴. شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۱۹۸.

در نگاه پیشوای دادگران، علی (ع) حکومت‌ها و مدیریت‌ها را با میزان عدالت آن‌ها می‌سنجند:

«مِلَاكُ السِّيَاسَةِ الْعَدْلُ»^۱

ملاک سیاست عدالت است.

البته چنان‌که اشارت رفت، عدالت میزان سنجش همه چیز است، «الْعَدْلُ مِلَاكُ»^۲ و آنچه بر عدالت استوار باشد، راست می‌گردد و پایداری می‌یابد؛ پس بهترین تدبیر امور پایبندی به عدالت در حکومت است:

«لَا رِيَاسَةَ كَالْعَدْلِ فِي السِّيَاسَةِ»^۳

ریاستی مانند عدالت در سیاست نیست.

در نظر پیشوایان حق و عدل حکومت فارغ از عدالت اقتدار حقیقی ندارد و بی‌بنیاد است. از حضرت رضا (ع) روایت شده است که فرمود:

«إِذَا جَارَ السُّلْطَانُ هَانَتِ الدَّوْلَةُ»^۴

چون زمامدار ستمگری پیشه کند، قدرتش خوار و سست شود.

در این اندیشه، عامل بقای حکومت و سلامت دولت، عدالت است، چنان‌که علی (ع) فرموده است:

«إِعْدِلْ تَدُمَ لَكَ الْقُدْرَةُ»^۵

دادگر باش، قدرت برایت پایداری می‌ماند.

نقش عدالت در به سامان آوردن حکومت‌ها و آباد کردن سرزمین‌ها با هیچ چیز قابل مقایسه

۱. همان، ج ۶، ص ۱۱۶.

۲. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۹.

۳. شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۴۳۰.

۴. امالی المفید، ص ۳۱۰؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷.

۵. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۲۷.

نیست که امیر بیان، علی (ع) به درستی فرموده است:

«مَا عُمِرَتِ الْبُلْدَانُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ»^۱

هیچ چیز مانند داد شهرها را آباد نمی‌سازد.

همین آبادانی و رضایت مردمی بهترین عامل بقای حکومت‌ها و حافظ آن از آسیب‌ها و آفت‌هاست.

«مَا خُصِنَ الدُّوَلُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ»^۲

هیچ چیز چون عدالت دولت‌ها را مصون نمی‌دارد.

در منطق پیشوایان دین، داد عامل پایداری و بیداد سبب ناپایداری قدرت و حکومت است، به بیان علی (ع):

«ثَبَاتُ الدُّوَلِ بِإِقَامَةِ سُنَنِ الْعَدْلِ»^۳

پابرجا بودن دولت‌ها؛ در گرو اجرای آیین عدالت است.

یعنی حکومتی که بنابر قواعد عدالت عمل می‌کند، پایدار می‌ماند و اگر حکومتی به راه ستم رود، اقتدارش سست گردد و رو به زوال رود، چنان‌که امیرمؤمنان (ع) فرماید:

«مَنْ جَارَتْ وَلَايَتُهُ زَالَتْ دَوْلَتُهُ»^۴

هر زمامداری در حوزه سرپرستی‌اش ستم نماید اقتدارش زوال یابد.

ستم و بیداد پایه‌های حکومت‌ها را فرومی‌ریزد و تکیه‌گاه آن‌ها را واژگون می‌سازد و راه نابودی‌شان را هموار می‌نماید:

۱. همان، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۷۴.

۳. همان، ج ۳، ص ۳۵۳.

۴. غررالحکم، ج ۲، ص ۱۸۷.

«مَنْ جَارَ أَهْلَكَ جَوْرُهُ»^۱

هر که ستم ورزد، ستمش هلاکش سازد.

این امر سنتی الهی و حقیقتی جاری است:

﴿وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ وَ أَهْلَهَا ظَالِمُونَ﴾^۲

و ما هرگز جامعه‌هایی را نابود نکردیم مگر آن‌که مردمانشان ستمگر بوده‌اند.

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلَهَا مُصْلِحُونَ﴾^۳

و چنین نبوده است که پروردگارت جامعه‌ها را به ظلم و ستم نابود کند درحالی‌که مردمانشان اصلاحگر بوده‌اند.

این سنت پیوسته و جاودانه خداوند است. عدالت موجب سلامت و صیانت جامعه‌ها و ستم موجب فترت و هلاکت آن‌هاست. چنان‌که فرزند قرآن، امیرمؤمنان (ع) فرموده است:

«مَنْ عَمِلَ بِالْعَدْلِ حَصَّنَ اللَّهُ مُلْكَهُ. مَنْ عَمِلَ بِالْجَوْرِ عَجَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ هَلَكَةً»^۴

هر [حکومتی] که به عدالت عمل کند، خداوند ملکش و حکومتش را نگه دارد. هر [حکومتی] که ستمگری پیشه کند، خدای سبحان در نابود کردنش شتاب ورزد.

حکومتی که درهای ستمگری را می‌گشاید و بر مردم خویش جفا روا می‌دارد، باید در انتظار ویرانی سرزمین‌ها و شورش انسان‌ها و در نهایت زوال قدرت‌نمایی‌ها باشد. پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع) زمامداران را در این جهت هشدار داده و چنین فرموده است:

«إِحْذَرِ الْخَيْفَ وَالْجَوْرَ، فَإِنَّ الْخَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ، وَالْجَوْرُ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَ يُعْجِلُ

۱. همان، ص ۱۵۸.

۲. قرآن، قصص / ۵۹.

۳. قرآن، هود / ۱۱۷.

۴. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۰۹.

الْعُقُوبَةُ وَالْإِنْتِقَامُ.^۱

از ستم و بیداد پرهیز، که بی‌گمان ستم [مردمان را به شورش کشد و] شمشیر را در میان آرد، و بیداد مردمان را به فرار و آوارگی وادارد، و کیفر و انتقام [الهی] را شتاب بخشد.

و حقیقت این است که «الْمُلْكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَىٰ مَعَ الظُّلْمِ»^۲ (حکومت با کفر برقرار می‌ماند و با ستم پایدار نمی‌ماند). حکیم فرزانه، سنایی غزنوی در این باره چنین سروده است:

کرد بنیاد مُلک، ظلم خراب	وقت خورشید، عدل زیر سحاب
چرخ منسوخ کرد آیت عدل	سرنگون گشت باز رایت عدل
معدلت اندرین زمانه شوم	شد چو سیمرغ و کیمیا معدوم
نیست انصاف در ولایت ما	دل ما خون شد از حکایت ما
بود در عهد ما شهی کافر	نام او در جهان به عدل سمر
سایه عدل بر جهان گسترد	خلق را در خط امان آورد
ملک خود را به عدل کرد آباد	کافرین بر شهبان عادل باد
مهریان بود بر رعیت خود	از برای صلاح دولت خود
در پناهش رعیت آسوده	ده بداد و دهش بیفزوده
ایزدش عزّ این جهانی داد	مدتی دیر زندگانی داد
روزگاری جهانگشایی کرد	کامرانی و پادشایی کرد
باز دیدم که ظالمان بودند	در جهان هفته‌ای نیاسودند
زان‌که او ظالم و مسلمان بود	خلق عاجز، خدای ناخشنود
چشم دل باز کن ز روی یقین	ظلم حجاج [و] عدل کسری بین
آن یکی کافر و پسندیده	وین مسلمان ولی نکوهیده

۱. همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. مکارم اخلاق، ص ۱۲۵؛ و زمخشری از قول نجاشی پادشاه حبشه در عصر پیامبر که پذیرای مهاجران شد آورده است: «الْمُلْكُ يَبْقَىٰ عَلَى الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَىٰ عَلَى الظُّلْمِ» ربيع الابرار، ج ۳، ص ۴۹۳؛ و نیز گفته شده است: «الْمُلْكُ يَبْقَىٰ بِالْعَدْلِ مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَىٰ بِالْجَوْرِ مَعَ الْإِيمَانِ» جامع الاخبار، ص ۱۳۹.

ظلم از هر که هست نیک بدست	وان که او ظالم است نیک بدست
هر کجا عدل روی بنمودست	نعمت اندر جهان بیفزودست
هر کجا ظلم زخت افکنده است	مملکت را ز بسیخ برکنده است
عدل بازوی شه قوی دارد	قامت مُلک مستوی دارد
عدل شمع بود جهان افروز	ظلم شه آتشی ممالک سوز
رخنه در مُلک شاهی آرد ظلم	در ممالک تباهی آرد ظلم
شه چو ظالم بُود نیاید دیر	زود گردد بَسرو مسخالف چیر ^۱

این سخن درستی است که خداوند حکومت عادل را هرچند که کافر باشند برقرار می‌دارد و حکومت ستمگر را هرچند که مسلم باشند پایدار نمی‌دارد. گفته شده است که امور عالم با عدل و کفر می‌گردد ولی با ستم و اسلام نمی‌گردد، زیرا نظام و پایداری هر چیزی به عدل است و چون کافر یا حکومت کافری بر آن اساس عمل کند طبق سنت الهی بماند و امورش بگردد و چون مسلمان یا حکومت مسلمانی ستمگری پیشه کند، دوام نیاورد.^۲

حق این است که گفته شود حکومتی که برپادارنده قسط نیست، حکومت دینی نیست، و زمامداری که ستمگری پیشه کند، از دین و دینداری هیچ بهره‌ای ندارد. حسین بن علی (ع) ضمن نامه‌ای که در پاسخ نامه بزرگان کوفه نوشت، چنین یادآوری کرد:

«فَلْعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْخَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ وَالذَّائِنُ بِدِينِ اللَّهِ الْخَائِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ.»^۳

۱. ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی، مثنوی‌های حکیم سنائی، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ش. صص ۱۳۵ - ۱۳۶.

۲. نک: الحسبة فی الاسلام أو وظائف الحكومة الإسلامية، ص ۶۸.

۳. الارشاد، ص ۲۰۴؛ أبوعلی محمد بن الفضال النیشابوری، روضة الواعظین، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ص ۱۹۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۰؛ بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۳۳۴ - ۳۳۵؛ نفس المهموم، ص ۸۲؛ باختصری اختلاف: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۳؛ فتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۵۲؛ مقتل الخواریزمی، ج ۱، صص ۱۹۵ - ۱۹۶؛ الكامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱؛ أبوزید عبدالرحمن بن محمد المعروف بابن خلدون، دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر

به جان خودم سوگند که پیشوا کسی نیست مگر حکم‌کننده به کتاب [خدا] و برپادارنده قسط و عدالت و متدین به دین خدا و وقف‌کننده خود برای [رضای] ذات الهی.

آثار و نتایج عدالت اجتماعی

برای عدالت اجتماعی آثار و نتایج شگفت فردی، اجتماعی و تکوینی است که هیچ امری چون آن از چنین پیامدهایی برخوردار نیست. با عدالت است که رحمت‌های الهی سرزمین‌ها را به وفور دربرمی‌گیرد، چنان‌که از قول امیر مؤمنان علی (ع) وارد شده است:

«مَنْ عَدَلَ فِي الْبِلَادِ تَشَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ»^۱

هرکه در شهرها عدالت را اجرا کند، خداوند رحمت خویش را بر او بگسترد.

در آموزه‌های پیشوایان دین چون به عدالت عمل شود، رحمت الهی در لباس ریزش نعمت، جهش برکت، گسترش امنیت و زایش رفاهت جلوه می‌یابد و زندگی مردمان به سامان درست می‌رسد و همه چیز در مجرای خودش قرار می‌گیرد. برخی سخنان پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع) گویای این آثار و نتایج است:

«بِالْعَدْلِ تَتَضَاعَفُ الْبَرَكَاتُ»^۲

با اجرای عدالت برکت‌ها چند برابر می‌شود.

«مَا عُمِرَتِ الْبُلْدَانُ بِمِثْلِ الْعَدْلِ»^۳

هیچ چیز مانند داد شهرها را آباد نمی‌سازد.

و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر (تاریخ ابن خلدون)، تحقیق خلیل شمادة و سهیل زکّار، الطبعة الثانية،

دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۳، ص ۲۷.

۱. شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۳۳۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۰۵.

۳. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۶۴.

«الْعَدْلُ يُصْلِحُ الْبَرِيَّةَ»^۱

آفریدگان را اجرای عدالت اصلاح می‌کند و بس.

«بِالْعَدْلِ تَصْلَحُ الرَّعِيَّةُ»^۲

جامعه و مردمان فقط با اجرای عدالت اصلاح می‌شوند و سامان می‌یابند.

و در پرتو عدالت مردمان به بی‌نیازی می‌رسند، چنان‌که امام صادق (ع) فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ يَسْتَعْتُونَ إِذَا عُذِلَ بَيْنَهُمْ»^۳

اگر عدالت در میان مردمان حکمفرما شود، همگان بی‌نیاز گردند.

بنابراین در سایه عدالت است که امنیت همگان و رفاهت مردمان تأمین می‌شود و زمینه تربیت آنان تدارک می‌گردد، و دین و دینداری به درستی برپا می‌شود و رونق حقیقی می‌یابد. امام صادق (ع) فرمود:

«إِنَّ فِي وِلَايَةِ وَالِي الْعَدْلِ وَوُلَايَةِ، إِخْيَاءَ كُلِّ حَقٍّ وَكُلِّ عَدْلٍ، وَإِمَانَةً كُلِّ ظَلَمٍ وَجَوْرِ وَفَسَادٍ، فَلِذَلِكَ كَانَ السَّاعِي فِي تَقْوِيَةِ سُلْطَانِهِ وَالْمُعِينُ لَهُ عَلَى وِلَايَتِهِ، سَاعِيَةً إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ مُقَوِّيًا لِدِينِهِ»^۴

در ولایت والی عادل و کارگزارانش هر حق و عدلی زنده می‌شود و هر ستم و جور و فساد کشته می‌شود، و به همین جهت هرکس که در تقویت حکومت او بکوشد و در اداره امور به او مدد رساند، کوشنده در راه طاعت خدا و نیروبخش دین اوست.

فرمان بردن از خدا و مدد رساندن به دین خدا، در اجرای عدالت است؛ و این‌گونه است که مردمان به صلاح و سامان می‌آیند و وحدت و یکپارچگی تحقق می‌یابد. حضرت زهرا (س)

۱. همان، ج ۱، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۲۹۲.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۵۶۸؛ دهانم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۰؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۳؛

المقنعة، ص ۲۸۰؛ تهذيب الاحكام، ج ۴، ص ۱۳۶.

۴. تحف العقول، ص ۲۴۶.

فرمود:

«فَقَرَضَ اللَّهُ ... الْأَحْكَامَ الْعَدْلَ إِنْسَانًا لِلرَّعِيَّةِ»^۱

خداوند عدالت در قضاوت را سبب انس یافتن مردمان [با هم و با حکومت] قرار داده است.

جامعه انسانی به معنای واقعی در پرتو دادگری جلوه می‌یابد. شیخ صدوق و شیخ ابن فثال نیشابوری در خبری زیبا این حقیقت را بازگو کرده‌اند. آورده‌اند که ذوالقرنین نبی (ع) پس از پایان بردن سد،^۲ به شهری وارد شد که مردم آن‌جا در امنیت و رفاهت و عزت کامل به سر می‌بردند.

۱. دلائل‌الامامة، صص ۳۲ - ۳۳.

۲. در قرآن کریم، سوره کهف، آیات ۸۳ تا ۹۷ درباره ذوالقرنین و ساختن سد چنین آمده است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا إِنَّا مَكِّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَابْنَاءَهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا. حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ تُعَذِّبُ وَإِنَّمَا أَنْتَ تُتَخَذُ فِيهِمْ حُسْنًا. قَالَ أَأَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا. وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَنَسْفُوعٌ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا. ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا. حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبِيلًا. كَذَلِكَ وَفَدَّ أَعْطَيْنَا بِمَا لَدَيْهِ حُسْبًا. ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا. حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا. قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا. قَالَ مَا مَكَّنِّي رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا. آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا. فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا.﴾ (و از نو درباره ذوالقرنین می‌پرسند. بگو: به‌زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند. ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم تا راهی را دنبال کند. تا آن‌گاه که به غروبگاه خورشید رسید، به نظرش آمد که [خورشید] در چشمه‌ای گِل‌آلود و سیاه غروب می‌کند، و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت. فرمودیم: ای ذوالقرنین، [اختیار با توست] یا عذاب می‌کنی یا در میانشان [روش] نیکویی پیش می‌گیری. گفت: اما هر که ستم ورزد عذابش خواهم کرد. سپس به‌سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود، آن‌گاه او را عذابی سخت خواهد کرد. و اما هر که ایمان آورد و کار شایسته کند، پاداشی [هرچه] نیکوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به کاری آسان و خواهیم داشت. سپس راهی [دیگر] را دنبال کرد. تا آن‌گاه که به جایگاه برآمدن

ذوالقرنین در شگفت شد و علت را جویا گردید. آنان از حکومت عدالت در میان خود سخن گفتند و در پاسخ پرسش‌های او آثار و نتایج عدالت را برشمردند:

«قَبِينَا هُوَ يَسِيرُ إِذْ وَقَعَ إِلَى الْأُمَّةِ الْعَالِمَةِ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ ۝^۱ فَلَمَّا رَأَاهُمْ قَالَ لَهُمْ: أَيُّهَا الْقَوْمُ، أَخْبِرُونِي بِخَبْرِكُمْ، فَلَيْتِي دَرْتُ الْأَرْضَ شَرْقَهَا وَ غَرْبَهَا، بَرَّهَا وَ بَحْرَهَا، سَهْلَهَا وَ جَبَلَهَا، نُورَهَا وَ ظُلْمَتَهَا، فَلَمْ أَلَقْ مِثْلَكُمْ. فَأَخْبِرُونِي مَا بَالُ قُبُورِ مَوْتَاكُمْ عَلَى أَبْوَابِ بُيُوتِكُمْ؟ قَالُوا: فَعَلْنَا ذَلِكَ لِئَلَّا نُنْسِيَ الْمَوْتَ وَ لَا يَخْرُجَ ذِكْرُهُ مِنْ قُلُوبِنَا. قَالَ: فَمَا بَالُ بُيُوتِكُمْ لَيْسَ عَلَيْهَا أَبْوَابٌ؟ قَالُوا: لَيْسَ فِيْنَا لِصٌّ، وَ لَا ظَنِينٌ، وَ لَيْسَ فِيْنَا إِلَّا أَمِينٌ. قَالَ: فَمَا بَالُكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ أَمْرَاءٌ؟ قَالُوا: لَا نَنْظَالِمُ. قَالَ: فَمَا بَالُكُمْ لَيْسَ بَيْنَكُمْ حُكَّامٌ؟ قَالُوا: لَا نَحْتَصِمُ. قَالَ: فَمَا بَالُكُمْ لَيْسَ فِيكُمْ مُلُوكٌ؟ قَالُوا: لَا نَتَكَاثَرُ. قَالَ: فَمَا بَالُكُمْ لَا تَتَفَاضِلُونَ وَ لَا تَتَفَاوَتُونَ؟ قَالُوا: مِنْ قَبْلِ أَنَّا مُتَوَاسُونَ مُتَرَاحِمُونَ. قَالَ: فَمَا بَالُكُمْ لَا تَتَنَازَعُونَ وَ لَا تَحْتَلِفُونَ؟ قَالُوا: مِنْ قَبْلِ أَنَّا قُلُوبِنَا وَ صَلَاحُ ذَاتِ بَيْنِنَا. قَالَ: فَمَا بَالُكُمْ لَا تَسْتَبُونَ [تَسْبُونَ؛ تَسَابُونَ] وَ لَا تَقْتُلُونَ [تَتَقَاتِلُونَ]؟ قَالُوا: مِنْ قَبْلِ أَنَّا غَلَبْنَا طِبَائِعَنَا بِالْعَزْمِ وَ سَبَبْنَا [سَسَبْنَا؛ سَنَسْنَا؛ رَوْضْنَا] أَنْفُسَنَا بِالْحِلْمِ. قَالَ: فَمَا بَالُكُمْ كَلِمَتُكُمْ وَاحِدَةٌ وَ طَرِيقَتُكُمْ مُسْتَقِيمَةٌ؟ قَالُوا: مِنْ قَبْلِ أَنَّا لَا نَتَكَاذِبُ وَ لَا نَتَخَادَعُ وَ لَا يَغْتَابُ بَعْضُنَا بَعْضًا. قَالَ فَأَخْبِرُونِي لِمَ لَيْسَ فِيكُمْ مَشْكِينٌ

خورشید رسید. [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم. این چنین [می‌رفت]، و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم. باز راهی را دنبال نمود. تا وقتی به میان دو سد رسید. در برابر آن دو [سد]، طایفه‌ای را یافت که نمی‌توانستند هیچ زبانی را بفهمند. گفتند: ای ذوالقرنین، یا جوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند، آیا [ممکن است] مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدی قرار دهی؟ گفت: آنچه پروردگارم به من در آن تمکن داده، [از کمک مالی شما] بهتر است. مرا با نیرویی [انسانی] یاری کنید [تا] میان شما و آن‌ها سدی استوار قرار دهم. برای من قطعات آهن بیاورید، تا آن‌گاه که میان دو کوه برابر شد، گفت: بدمید، تا وقتی که آن [قطعات] را آتش گردانید، گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم. [در نتیجه، اقوام وحشی] نتوانستند از آن [مانع] بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند.

و لَا فَقِيرٌ؟ قَالُوا: مِنْ قَبْلِ أَنَّا نُنْقِصُ بِالْأَسْوِيَّةِ. قَالَ: فَمَا بَالُكُمْ لَيْسَ فِيكُمْ فَظٌ وَلَا غَلِيظٌ؟ قَالُوا: مِنْ قَبْلِ اعْتَدْنَا الدَّلَّ وَ التَّوَاضُّعَ. قَالَ: فَلِمَ جَعَلَكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَطْوَلَ النَّاسِ أَعْمَارًا؟ قَالُوا: مِنْ قَبْلِ أَنَّا نَتَعَاطَى الْحَقَّ وَ نُحْكُمُ الْعَدْلَ...^۱

همچنان که می‌رفت به مردمانی عالم از قوم موسی رسید که به حق هدایت می‌کردند و بر مبنای عدالت عمل می‌نمودند. پس چون آنان را دید، بدیشان فرمود: ای مردم، مرا از وضع خود آگاه کنید که من تمام خاور و باختر، و خشکی و دریا، و پستی و بلندی، و روشنایی و تاریکی زمین را پیموده‌ام و با جامعه‌ای مانند شما روبه‌رو نشده‌ام. چرا گور مردگانتان بر در خانه‌هایتان است؟ گفتند: برای این که مرگ را فراموش نکنیم و یادش را از دل‌هایمان بیرون نبریم. فرمود: چرا خانه‌هایتان در ندارد؟ گفتند: در میان ما دزد و مشکوکی نیست و جز انسان‌های امین در میان ما کسی نیست. فرمود: چرا فرماندهانی ندارید؟ گفتند: ما به یکدیگر ستم روا نمی‌داریم. فرمود: چرا حاکمانی در میانتان نیست؟ گفتند: ما با یکدیگر دشمنی نمی‌ورزیم. فرمود: چرا پادشاه ندارید؟ گفتند: ما ثروت‌اندوزی نمی‌کنیم. فرمود: چرا بر یکدیگر برتری ندارید و متفاوت نیستید؟ گفتند: زیرا با یکدیگر مواسات و مهربانی می‌کنیم. فرمود: چرا با یکدیگر نزاع نمی‌کنید و اختلاف ندارید؟ گفتند: به سبب نزدیک و الفت قلب‌هایمان و اصلاح میان خودمان. فرمود: چرا زیاده‌روی و کشتار میان شما نیست؟ گفتند: زیرا اراده خود را بر طبیعتمان و بردباری را بر هوس‌هایمان چیره کرده‌ایم. فرمود: چرا وحدت دارید و بر راه مستقیم سیر می‌کنید؟ گفتند: زیرا به یکدیگر دروغ نمی‌گوییم و نیرنگ نمی‌زنیم و پشت سر یکدیگر بدگویی نمی‌کنیم. فرمود: مرا خبر دهید که چرا میان شما نادار و کمبودداری یافت نمی‌شود؟ گفتند: زیرا ما به‌طوری مساوی تقسیم می‌کنیم. فرمود: چرا میان شما انسان خشن و تندخویی وجود ندارد؟ گفتند: زیرا خود را به افتادگی و فروتنی پرورده‌ایم. فرمود: چرا خداوند طولانی‌ترین عمرها را به شما داده است؟ گفتند:

۱. امالی الصدوق، صص ۱۴۵ - ۱۴۶؛ حلل الشرایع، ج ۲، صص ۴۷۳ - ۴۷۴؛ أبو جعفر محمد بن

علی بن الحسین بن بابویه القمی، کمال‌الدین و تمام النعمة، مكتبة الصدوق، طهران، ۱۳۹۵ ق. صص ۴۰۴ -

۴۰۶؛ روضة الواعظین، ص ۴۷۸؛ بحار الانوار، ج ۱۲، صص ۱۷۶ - ۱۷۷.

چون به حق رفتار می‌نماییم و به عدالت حکم می‌کنیم.

همه اخلاقیات در پرتو عدالت شکوفا می‌شود و تا زمانی که عدالت در همه وجوهش چهره نگشاید این زیبایی‌ها جلوه نمی‌نماید که والاترین و برترین پدیده انسانی، عدالت اجتماعی است؛ و به بیان رساترین سخنگوی عدالت انسانی، علی (ع):

«أَشْنَى الْمَوَاهِبِ الْعَدْلُ»^۱

گرانبها ترین موهبت‌ها عدالت است.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

اصل شورا

﴿ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴾
و در کار [ها] با آنان مشورت کن.



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جایگاه و اهمیت شورا

شور و مشورت و مشاوره و شورا به معنای رایزنی و بهره‌گیری از اندیشه و نظر دیگران، در اسلام و در منطق عملی پیشوایان حق از اهمیتی بسیار برخوردار است، و به عنوان عملی رشددهنده و فایده‌رساننده مطرح شده است؛ و این با مفهوم اصلی شورا سازگار است، زیرا شورا در اصل از «شَارَ الْعَسَل» گرفته شده است که به معنای بیرون آوردن عسل از کندو و عسل استخراج شده است.^۱ و روایات متعدد از معصومان بیانگر جایگاه بنیادی و اهمیت اساسی این سنت اسلامی است. پیامبر اکرم (ص) در حدیثی مشهور به علی (ع) فرمود:

«لَا مُظَاهَرَةَ أَوْثَقَ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ»^۲

هیچ پشتیبانی مطمئن‌تر از مشورت نیست.

-
۱. نک: معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۲۶؛ المفردات، ص ۲۷۰؛ تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۵۲۶؛ الجامع الاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۴۹؛ لسان‌العرب، ج ۷، ص ۲۳۳؛ محمد مرتضی الزبیدی، تاج‌العروس، دار مکتبة‌الحیة، بیروت، ج ۳، ص ۳۱۸.
۲. المعاصن، ج ۲، ص ۶۰۱؛ مسند‌الشهاب، ج ۲، ص ۳۹؛ أبو‌القاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساکر، ترجمة الامام الحسن علیه‌السلام من تاریخ مدینة دمشق، تحقیق محمدباقر المحمودی، الطبعة الاولى، مؤسسة المحمودی للطباعة والنشر، بیروت، ۱۴۰۰ ق. ص ۱۶۴؛ میران‌الاعتدال، ج ۳، ص ۶۰۲؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۴؛ مجمع‌الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۸۳؛ کنز‌العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۰؛ بحار‌الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۰، ج ۹۱، ص ۲۵۴.

مشورت کردن در امور مایه پشت‌گرمی و خاطر جمع می‌است،^۱ و خوب یاری کردن یکدیگر، در مشورت کردن است،^۲ زیرا با مشورت است که هریک دیگری را به آنچه صلاح او باشد راهنمایی می‌کند و راه درست نمایان و موفقیت حاصل می‌شود.^۳ و هرکه با عاقلان و خردمندان مشورت کند به دوراندیشی و درستی [گفتار و کردار] رسد.^۴

بدین ترتیب مشورت کردن دیده راه یافتن است،^۵ و گرد آوردن خوبی‌ها و خیرها در مشورت کردن است.^۶ هرکه با خردمندان مشورت کند به انوار خردهای آنان روشنی یابد؛^۷ و هرکه با مردمان مشورت نماید، خود را در خرد آنان شریک سازد.^۸

فرمان ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ برای رشد دادن مردمان و کرامت نمودن آنان است، تا به سنت نیکوی مشورت آراسته شوند و بدانچه در اهمیت شورا گفته شد دست یابند.

امر شاوِرْهُمْ پیمبر را رسید	گرچه رایی نیست رایش را ندید ^۹
در ترازو جو رفیق زر شد دست	نه از آن که جو جو زر جوهر شد دست
روح قالب را کنون همره شد دست	مدتی سگ حارس درگه شد دست ^{۱۰}
مشورت کن با گروه صالحان	بر پیمبر امر شاوِرْهُمْ بدان

۱. «المُشَاوَرَةُ اسْتِظْهَارٌ». شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۵۲.

۲. «نِعْمَ الْمُظَاهَرَةُ الْمُشَاوَرَةُ». (خوب یاری کردنی است با یکدیگر مشورت کردن). شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۱۵۷.

۳. «مَنْ شَاوَرَ ذَوِي النَّهْيِ وَالْأَلْبَابِ فَازَ بِالنَّجْحِ وَالصُّوَابِ». (هرکه با عاقلان و خردمندان مشورت کند، به کامیابی و درستی رسد). شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۳۳۷.

۴. «مَنْ اسْتَشَارَ ذَوِي النَّهْيِ وَالْأَلْبَابِ فَازَ بِالْحَزْمِ وَالشَّدَاقَةِ». شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۳۹۶.

۵. «الِاسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهِدَايَةِ». نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱؛ شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۲۵۶؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۵.

۶. «جَمَاعُ الْخَيْرِ فِي الْمُشَاوَرَةِ». شرح غررالحکم، ج ۳، ص ۳۶۸.

۷. «مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتِضَاءٌ بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ». غررالحکم، ج ۲، ص ۲۰۳.

۸. «وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا». نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱، ربیع‌الابرار، ج ۴، ص ۴۹.

۹. ندید؛ مانند، همتا. فرهنگ معین، ج ۴، ص ۴۶۹۸.

۱۰. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۰۱۹-۳۰۲۱.

أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَرَىٰ أَيْنَ بُودَ كَزْ تُشَاوُزُ سَهو و كَزْ كم تر رود
این خِرَدِها چون مصابیحِ انورست بیست مصباح از یکی روشن ترست^۱
در نگاه پیشوایان دین مشورت‌کننده بر جانب و مشرف بر رستگاری است،^۲ و از خطایمن و به دور است.^۳ از همین روست که آنان مکرر و مؤکد به پاسداشت مشورت سفارش کرده‌اند، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) فرمود:

«شَاوُزْ ذَوِي الْعُقُولِ تَأْمِنِ الزَّلَّلَ وَالنَّدَمَ»^۴

با صاحبان خرد مشورت کن تا از لغزش‌ها و پشیمانی‌ها ایمن گردی.

در منطق پیشوایان دین، هیچ خردمندی از مشورت کردن بی‌نیاز نمی‌شود،^۵ و آن‌که خود را بی‌نیاز از مشورت بیند و در کارها بر عقل و رأی خود اعتماد کند، خویشتن را به مخاطره افکند،^۶ و گمراه شود؛^۷ و آن‌که به رأی و اندیشه خود اکتفا کند هلاک گردد.^۸

شورا از چنین جایگاهی برخوردار است و رسول خدا (ص) نه تنها خود مشورت می‌کرد، بلکه توصیه می‌نمود و تأکید می‌کرد که مسلمانان چنین کنند و به سیره او تأسی نمایند. علی (ع) گوید چون پیامبر مرا به یمن اعزام می‌نمود وصایی کرد، از جمله فرمود:

«يَا عَلِيُّ ... وَلَا تَدِمَ مِنْ اسْتِشَارَةٍ»^۹

۱. همان، دفتر ششم، ابیات ۲۶۱۱-۲۶۱۳.

۲. «الْمُسْتَشِيرُ عَلَى طَرَفِ النَّجَاحِ» شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. «الْمُسْتَشِيرُ مُتَحَصِّنٌ مِنَ السَّقَطِ» شرح غررالحکم، ج ۱، ص ۳۱۶.

۴. شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۱۷۹.

۵. «لَا يَسْتَفِي الْعَاقِلُ عَنِ الْمُشَاوَرَةِ» شرح غررالحکم، ج ۶، ص ۳۸۹.

۶. «وَقَدْ خَاطَرَ مِنْ اسْتِغْنَىٰ بِرَأْيِهِ» نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱؛ شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۴۷۳.

۷. «مَنْ اسْتِغْنَىٰ بِعَقْلِهِ ضَلَّ» شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۱۶۹.

۸. «مَنْ قَنَعَ بِرَأْيِهِ فَقَدْ هَلَكَ» شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۱۵۸.

۹. العقد الفريد، ج ۱، ص ۶۶؛ امالی الطوسی، ج ۱، ص ۱۳۵؛ جمال‌الدین أبو الفتوح حسین بن

علی رازی، تفسیر روض الجنان و روح الجنان، مکتبة المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق. ج ۱، ص ۶۷۴؛

ای علی ... و آنکه مشورت کند پشیمان نشود.

هرگز کسی از استبداد رأی سود نبرده و کسی از مشورت کردن زیان ندیده است؛ و پیامبر اکرم (ص) به درستی فرمود:

«مَا شَقِيَّ عَبْدٌ بِمَشُورَةٍ وَلَا سَعِدَ بِاسْتِغْنَاءِ رَأْيٍ»^۱

هیچ بنده‌ای با مشورت کردن بدبخت نشد و هیچ‌کس با بی‌نیاز دانستن خود از مشورت سعادت نیافت.

مشورت سبب می‌شود که انسان با بهره‌گیری از خرد دیگران، موارد صواب و خطا را بهتر بشناسد و از فرورفتن در خطاها اجتناب نماید. به بیان علی (ع):

«مَنْ اسْتَقْبَلَ وَجْهَ الْأَرَاءِ عَرَفَ مَوَاقِعَ الْخَطَاءِ»^۲

کسی که از نگرش‌های گوناگون استقبال کند، جایگاه‌های نادرستی‌ها را بازشناسد.

بی‌گمان برای پرهیز از اشتباه و جلوگیری از لغزش راهی بهتر و مفیدتر از مشورت کردن و تضارب آرا نیست. آن‌چه راست و درست است در رویارویی اندیشه‌ها و نظرها و تلاقی آرا و افکار ظهور می‌کند، چنان‌که امیر بیان، علی (ع) می‌فرماید:

«اضْرِبُوا بَعْضَ الرَّأْيِ بِبَعْضٍ يُتَوَلَّدُ مِنْهُ الصَّوَابُ»^۳

برخی از آرا را به برخی دیگر بزنید تا رأی درست زاید و به دست آید.

در سایه سنت مشورت است که خطاها خود را می‌نمایاند و راه درست انتخاب می‌گردد و پشیمانی‌ها کاسته می‌شود.

الدرالمنثور، ج ۱، ص ۹۰؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۲۱۶، ج ۸، ص ۲۶۵.

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۱؛ تفسیر روض الجنان، ج ۱، ص ۶۷۴.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۸؛ المواعظ، ص ۷۱ - ۷۲؛

نهج البلاغه، حکمت ۱۷۳.

۳. شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۲۶۶.

مشورت ادراک و هشیاری دهد
عقل‌ها مر عقل را یاری دهد^۱
مشورت در کارها واجب شود
تا پشیمانی در آخر کم بود^۲
مشورت در نزد پیامبر اکرم (ص) سخت مورد توجه بود و آن حضرت در آموزه‌های خود با تأکید
بدان توصیه می‌نمود، چنان‌که می‌فرمود:

«مَنْ أَرَادَ أَمْرًا فَشَاوَرَ فِيهِ وَ قَضَى، هُدًى لِرُشْدِ الْأُمُورِ»^۳

هر که تصمیم به اجرای کاری گیرد و برای آن مشورت کند و انجام دهد، به بهترین راه
دست یابد.

و برترین نمونه مدرسه نبوی، علی (ع) نیز می‌فرمود:

«إِذَا عَزَمْتَ فَاسْتَشِرْ»^۴

هرگاه عزم کاری کنی مشورت کن.

سلامت تصمیم‌گیری‌ها در گرو مشورت است. جامعه‌ای که فاقد سنت مشورت است، در تب و
تاب خود محوری‌ها و خودسری‌ها می‌سوزد و در عدم اعتدال سیر می‌کند؛ و جامعه‌ای که در آن
شورا اصلی مسلم تلقی می‌گردد و از اجزای حیات آن شمرده می‌شود، بهترین راه و مناسب‌ترین
مسیر در برابرشان گشوده می‌گردد، همان‌طور که رسول حق (ص) فرمود:

«مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ قَطُّ إِلَّا هُدُوا لِرُشْدِ أُمُورِهِمْ»^۵

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۴۳.

۲. همان، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۸.

۳. الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۰؛ شهاب‌الدین أبو الفضل محمود الآلوسی البغدادی، روح المعانی فی
تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۲۵، ص ۴۶.

۴. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۷۵؛ و نیز فرمود: «شَاوِرْ قَبْلَ أَنْ تَعِزَّمَ» (پیش از آن‌که عزم کاری کنی
مشورت کن). غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۰۷.

۵. تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۳۲، ج ۴، ص ۲۲۸؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۶؛
الدر المنثور، ج ۱، ص ۹۰، ج ۶، ص ۱۰؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۵، ص ۲۶.

هیچ قومی مشورت نکردند جز آن‌که به بهترین امور هدایت یافتند.

اصولاً مردمانی که امور مهم خود را با مشورت یکدیگر انجام می‌دهند، کم‌تر گرفتار لغزش و پشیمانی می‌شوند، و آنان که گرفتار خودرأیی و استبدادند، هرچند افراد فوق‌العاده‌ای باشند، غالباً در اشتباه به سر می‌برند و گرفتار تنش‌های اجتماعی - سیاسی‌اند. فقدان سنت مشورت در جامعه - شخصیت مردمان را تحلیل می‌برد و رشد افکار را متوقف می‌سازد. چنین مردمانی شایستگی زندگی حقیقی را از دست می‌دهند، چنان‌که در حدیث شریف نبوی به این حقیقت اشاره شده است:

«إِذَا كَانَ أَمْرُكُمْ خِيَارَكُمْ وَ أَغْنِيَاؤُكُمْ سَمَحَاءُكُمْ وَ أَمْرُكُمْ سُورَىٰ بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ بَطْنِهَا ؛ وَإِذَا كَانَ أَمْرَاءُكُمْ شِرَارَكُمْ وَ أَغْنِيَاؤُكُمْ بُخَلَاءُكُمْ وَ لَمْ يَكُنْ أَمْرُكُمْ سُورَىٰ بَيْنَكُمْ فَبَطُنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَّكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا.»^۱

هنگامی که زمامداران شما نیکانتان و توانگران شما سخاوتمندانتان باشند و کارهایتان به مشورت انجام شود، در این موقع روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (شایسته زندگی و بقا هستید)، ولی اگر زمامداران شما بدانتان و توانگران شما بخیل‌هایتان باشند و کارهایتان به مشورت انجام نگیرد، در این صورت زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است (شایسته زندگی و بقا نیستید).

ملاحظه می‌شود که در نظر پیامبر اکرم (ص) جامعه‌ای با رهبران خودکامه و توانگران تنگ‌چشم و فاقد سنت مشورت، حق حیات ندارد. در نگاه پیامبر، شورا چنین جایگاهی دارد و از عوامل اصلی حیات بخش جامعه‌هاست. از این رو، آن حضرت با وجود آن‌که نیازی به مشورت نداشت،^۲ برای زنده ساختن و زنده نگاه داشتن جامعه، بیش از هرکس مشورت می‌کرد؛ و این امر

۱. تفسیر روض الجنان، ج ۱، ص ۶۷۴ و نیز ر.ک: سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۵۹؛ تحف العقول،

ص ۲۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۸؛ تفسیر روح المعانی، ج ۲۵، صص ۴۶ - ۴۷.

۲. از ابن عباس نقل شده است که چون آیه ﴿وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ نازل شد، رسول خدا (ص) فرمود: «أَمَّا إِنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَمُعَيَّنَانِ عَنْهَا وَلَكِنْ جَعَلَهَا اللَّهُ رَحْمَةً لِأُمَّتِي.» (بدانید که خدا و رسولش از مشورت بی‌نیازند، اما خداوند آن را رحمتی برای امت من قرار داده است). الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰؛

مشخص می‌کند که شور و مشورت تا چه پایه اهمیت دارد. مردمان بیدار و آگاه، و اهل صلاح و سداد، و آنان که رشد یافته‌اند، اهل مشورتند. در کلام الهی، در اهمیت، جایگاه و اعتبار مشورت آمده است:

﴿ فَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ. وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ. ۱﴾

و آنچه به شما داده شده، برخورداری [و کالای] زندگی دنیاست، و آنچه پیش خداست برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند، بهتر و پایدارتر است. و کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاری‌ها خود را به دور می‌دارند و چون به خشم درمی‌آیند درمی‌گذرند. و کسانی که [ندای] پروردگارشان را پاسخ [مثبت] داده و نماز برپا کرده‌اند و کارشان در میانشان به مشورت است و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند. و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد [و تجاوز مسلحانه‌ای به آنان صورت گیرد] یاری می‌جویند [و به مقابله برمی‌خیزند].

در این آیات شور و مشورت در کنار کمالات اخلاقی و نماز و انفاق و جهاد، و به عنوان یک ویژگی اساسی از ویژگی‌های انسان رشد یافته آمده است. علامه طباطبایی متذکر شده است که در جمله ﴿ وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ﴾ اشاره شده است که آنان مؤمنان اهل رشد و اهل عمل به واقع هستند که در به دست آوردن و استخراج رأی و نظر صحیح دقت می‌کنند و به خردمندان مراجعه می‌نمایند. در نتیجه آیه شریفه از نظر معنا به آیه ﴿ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۚ ۲﴾ (به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند) نزدیک است.^۳

محمد بن یوسف الصالحی الشامی، سبل الهمدی فی سیرة خیرالعباد، تحقیق عادل احمد عبدالموجود، دارالکتب العلمیة، بیروت، ج ۱۰، ص ۳۹۸؛ محمد بن علی بن محمد الشوکانی، فتح القدر، دارالمعرفة، بیروت، ج ۱، ص ۳۹۵؛ تفسیر روح المعانی، ج ۴، ص ۱۰۶؛ تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۹.

۱. قرآن، شوری / ۳۶ - ۳۹.

۲. قرآن، زمر / ۱۸.

عقل را با عقل یاری یار کن أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَخْوَانٍ وَكَارِ كُنْ^۴

انسان‌های کمال یافته پایبند به شور و مشورتند و وارد هیچ کاری نمی‌شوند و دست به هیچ عملی نمی‌زنند مگر آن‌که ابتدا مشورت کنند؛ و این ویژگی از شدت دوراندیشی و بیداری و هشیاری آنان در امور است.^۵ انسان‌های کمال یافته به کاری پیش از مشورت اقدام نمی‌کنند، زیرا به درستی دریافته‌اند که «مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ إِلَّا وَفَّقُوا لِأَحْسَنِ مَا يَخْضُرُهُمْ»^۶ (هیچ مردمی در کارهایشان با یکدیگر مشورت نکردند مگر آن‌که به بهترین راه‌های موجود دست یافتند).

انسان‌های هدایت یافته با یکدیگر مشورت می‌کنند و به هیچ وجه استبداد رأی نمی‌ورزند، زیرا از آنانیت و خودخواهی خارج شده‌اند و در خیرخواهی و بیان آن به یکدیگر اعتماد دارند.^۷

راه و رسم پیامبر اکرم (ص) و اوصیایش

اخلاق رسول خدا (ص) قرآن بود و عمل آن حضرت در مشورت مصداق آیه شریفه ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾^۸، به گونه‌ای که درباره سیره آن حضرت نوشته‌اند:

«كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِيرَ الْمُسَاوَرَةِ لَهُمْ»^۹

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۶۳.

۴. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷.

۵. ناصرالدین أبوسعید عبداللّٰه بن عمر البیضاوی، الانوار التنزیل والاسرار التأویل (تفسیر البیضاوی)، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۲، ص ۳۶۵؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۵۱۸.

۶. تفسیر التبیان، ج ۹، ص ۱۶۸.

۷. «وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ أَيْ أَمْرُهُمْ ذُو شُورَىٰ يَعْْنِي يَشْتَشِرُونَ فِي أُمُورِهِمْ وَلَا يَسْتَبِدُّونَ بِأَرْأِيهِمْ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ أَتَائِيَّتِهِمْ وَاعْتِمَادِ كُلِّ عَلَى الْآخَرِ فِي طَلَبِ الْخَيْرِ وَبَيَانِهِ لَهُ» الحاج سلطان محمد الجنازندی (ملا سلطانعلی گنابادی)، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادة، الطبعة الثانية، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۴، ص ۴۹.

۸. قرآن، آل عمران / ۱۵۹.

۹. جلال‌الدین المعنوی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن أبی‌بکر السیوطی، تفسیر الجلائین، باشراف

رسول خدا (ص) با اصحاب خود بسیار مشورت می کرد.

همچنین از برخی اصحاب پیامبر چنین نقل شده است:

«مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَكْثَرَ مُشَاوَرَةً (مُشَوَّرَةً) لِأَصْحَابِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص).»^۱

هیچ کس را ندیدیم که با اصحاب خود بیش تر از رسول خدا (ص) با اصحابش مشورت کند.

پیامبر اکرم (ص) در امور مختلف مشورت می کرد، آن گاه تصمیم می گرفت و عمل می نمود. البته برخی گفته اند فرمان ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ تنها مربوط به امور جنگ است و مسائل دیگر را شامل نمی شود، و نظر برخی دیگر بر این است که فرمان شورا همه امور قابل مشورت را شامل می شود که بر درستی نظر دوم هم سیاق آیه و الفاظ آن دلالت دارد و هم سیره حضرت ختمی مرتبت بیانگر آن است. رشید رضا در تفسیر آیه ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ تصریح کرده است که فرمان مشورت با ائمت، همه امور را دربرمی گیرد، اعم از جنگ و صلح و به طور کلی شامل همه مصالح دنیوی است.^۲ مرحوم آیه الله محمد حسین نائینی در این باره می نویسد:

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

محمد فهمی أبو عبید، مروان سوار، عبد المنعم العانی، الطبعة الثانية، دارالكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ص ۸۲.

۱. محمد بن ادریس الشافعی، الأئم، اشرف علی طبعه و باشر تصحیحه محمد زهری النجّار، دارالمعرفة، بیروت، ج ۷، ص ۹۵؛ همو، مسند الامام الشافعی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ص ۲۷۷؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۸۶؛ تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۴۳۲؛ دلائل النبوة البیهقی، ج ۴، ص ۱۰۱؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۵، ج ۹، ص ۲۱۸؛ الوفاء بأحوال المصطفی، ج ۲، ص ۴۶۷؛ [بدین صورت آمده است: «مَا رَأَيْتُ رَجُلًا أَكْثَرَ اسْتِشَارَةً لِلرَّجَالِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص).»] شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، فتح الباری (شرح صحیح البخاری)، تحقیق عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز، محمد فؤاد عبدالباقی، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۰ ق. ج ۱۳، ص ۴۲۰؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۹۰؛ السيرة الحلبیة، ج ۳، ص ۲۹۷؛ محمد بن علی بن محمد الشوکانی، نیل الاوطار (شرح منتقى الاخبار من أحادیث سید الاخبار لابن تیمیة)، دارالحديث، القاهرة، ج ۷، ص ۲۲۵.

۲. تفسیر المنار، ج ۴، ص ۱۹۹.

«به نص کلام مجید الهی - عز اسمہ - و سیرہ مقدّسه نبویّه - صلی اللہ علیہ و آلہ - که تا زمان معاویه محفوظ بود، این حقیقت از مسلّمات اسلامیّه است. و دلالت آیة مبارکه ﴿و شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ که عقل کل و نفس عصمت را بدان مخاطب و به مشورت با عقلا امت مکلف فرموده‌اند بر این مطلب در کمال بدهاقت و ظهور است. چه بالضروره معلوم است مرجع ضمیر جمیع نوع امت و قاطبة مهاجرین و انصار است نه اشخاص خاصه؛ و تخصیص آن به خصوص عقلا و ادبا به حل و عقد از روی مناسبت حکمیّه و قرینه مقامیّه خواهد بود، نه از باب صراحت لفظیّه. و دلالت کلمه مبارکه (فی الامر) که مفرد محلی و مفید عموم اطلاقی است بر این که متعلق مشورت مقررّه در شریعت مطهره کلیة امور سیاسیّه است، هم در غایت وضوح. و خروج احکام الهیّه - عز اسمہ - از این عموم از باب تخصّص است نه تخصیص. و آیة مبارکه ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ اگرچه فی نفسه بر زیاده از رجحان مشورت دلیل نباشد لکن دلالتش بر آن که وضع امور نوعیّه بر آن است که به مشورت نوع برگزار شود، در کمال ظهور است.»^۱ آیة الله منتظری نیز در این باره چنین می‌نگارد:

«در آیة شریفه ﴿و شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ هرچند که بر حسب لغت و مفهوم، لفظ (الامر) همه شئون فردی و اجتماعی اعم از امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دفاعی را شامل می‌شود و مشورت نیز در همه این مسائل حتی در امور فردی مهم، نیکو و پسندیده است، اما آنچه از آن متبادر می‌شود و قدر متیقّن آن است، همان مشورت در مسائل حکومت و اداره امور جامعه است که از مهم‌ترین آن‌ها مسأله جنگ و دفاع است ... اما این که آیة شریفه ﴿و شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ در کنار آیات مربوطه به جنگ احد قرار گرفته است، دلیل این نیست که فرمان مشورت، تنها مربوط به جنگ و یا امور دفاعی است و نیز دلالت بر این ندارد که پیامبر اکرم (ص) تنها در این مورد با اصحاب مشورت کرده است، هرچند که جنگ خود از مهم‌ترین شئون حکومت و از مواردی است که بیش‌تر از هر کاری نیاز به مشورت دارد.»^۲

حقیقت این است که خداوند فرمانی روشن و محکم در اهتمام به مشورت در همه امور قابل

۱. محمدحسین نائینی، تنبیہ الامة و تنزیه الملة، به ضمیمه مقدّمه و پاصفحه و توضیحات

سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، صص ۵۳ - ۵۴.

۲. حسینعلی منتظری، دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، الطبعة الاولى، المركز العالمی

للدراستات الاسلامیة، قم، ۱۴۰۸ ق. ج ۲، ص ۳۲.

مشورت صادر کرده است و پیامبر اکرم (ص) نیز سخت بدین فرمان پایبند بوده است، چنانکه از حضرت رضا (ع) وارد شده است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ يَسْتَشِيرُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ يَعَزُّمُ عَلَى مَا يُرِيدُ»^۱

رسول خدا (ص) با اصحاب خود مشورت می‌کرد، سپس بر آنچه می‌خواست تصمیم می‌گرفت.

از این روایت استفاده می‌شود که مشورت کردن جزو سیره پیامبر اکرم (ص) بوده و آن حضرت بر این سیره پایدار و ثابت قدم بوده است.^۲ البته این مشورت‌ها در اموری بود که مربوط به امت می‌شد: ﴿أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾، همان‌طور که ضمیر «هم» در این بیان شریف گویای این حقیقت است. مشورت در آنچه مربوط به اوامر خدا و رسولش می‌شد صورت نمی‌گرفت، زیرا «اجتهاد» در برابر «نص» معنا ندارد، یعنی در مقابل حکیم صریح خداوند و فرستاده‌اش، اعمال رأی و نظر مجاز نیست.^۳ آیات متعددی اجتهاد در برابر نص را منتفی ساخته، چنانکه خداوند فرموده است:



مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

۱. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۱؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۱.

۲. دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۲، ص ۳۴.

۳. سید محمد تقی حکیم استاد اصول فقه در دانشکده متدی النشر در مقدمه‌ای که بر کتاب گرانقدر «النص والاجتهاد» تألیف مرحوم عبدالحسین شرف‌الدین نوشته درباره این دو اصطلاح چنین توضیح داده است: «نص دلیل لفظی مبتنی بر حکم شرعی است که صدور آن از راه قطع از جانب شارع مسلم باشد، یا ظن معتبر شرعی یا عقلی است که از جانب کتاب یا سنت رسیده باشد؛ و اجتهاد در مفهوم عام آن به کار بردن تمام کوشش در جستجوی ظن به چیزی از احکام شرعی است به نحوی که مجتهد احساس کند از رسیدن به چیزی اضافه بر آن عاجز است؛ یا به کار بستن تمام کوشش برای ادراک احکام شرعی از ادله تفصیلی آن‌هاست ... و شاید دقیق‌ترین تعریف از نظر منطقی که کم‌ترین اشکال بر آن وارد است این باشد که گفته‌اند اجتهاد ملکه‌ای است که مجتهد را قادر می‌سازد به وسیله آن صغریات را با کبریات برای نتیجه گرفتن حکم شرعی به هم ضمیمه کند یا به معنی وظیفه عملی شرعی یا عقلی است.» النص والاجتهاد، صص ۴۱-۴۲.

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا. ۱﴾

نه به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند، مگر آن‌که تو را در اختلاف‌های خویش داور گردانند، سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و کاملاً تسلیم گردند.

مشاهده می‌شود که نشانه‌های ایمان واقعی در آیه فوق، پذیرفتن حکم رسول خدا (ص) در موارد اختلاف و راضی بودن به آن و عدم احساس ناراحتی از آن و اجرای آن در مقام عمل و به‌طور کامل تسلیم حق بودن است. این آیه هرگونه اجتهاد در برابر نص پیامبر و اظهارنظر در مواردی را که حکم صریح از طرف خدا و پیامبرش درباره آن رسیده باشد نفی می‌کند.^۲ همچنین خداوند فرمود:

﴿ وَمَا أَنَا كُمْ الرَّسُولُ فخذوه وَا مَّا نَهَاكُم عَنْهُ فَأَنْتَهُوا. ۳﴾

آن‌چه را پیامبر برای شما آورده است بپذیرید، و از آن‌چه شما را بازداشت، بازایستید.

در این جا نیز خداوند مردمان را به پذیرش کامل پیامبر اکرم (ص) فرمان داده است؛ و این آیه شامل همه اوامر و نواهی پیامبر و پذیرش آن‌ها می‌شود،^۴ زیرا او امر و نهی نمی‌کند مگر از جانب خدا؛^۵ و نیز فرمود:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا. ۶﴾

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند،

۱. قرآن، نساء / ۶۵.

۲. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۳، صص ۴۵۵ - ۴۵۶.

۳. قرآن، حشر / ۷.

۴. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۴.

۵. تفسیر التبیان، ج ۹، ص ۵۶۴.

۶. قرآن، احزاب / ۳۶.

برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

و همچنین فرمان داد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

در این جا فرمان اطاعت از پیامبری را می‌دهد که معصوم است و هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید و اطاعت او اطاعت خداست. اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات اوست، ولی اطاعت از پیامبر مولود فرمان پروردگار است، و به تعبیر دیگر خداوند واجب‌الاطاعة بالذات است، و پیامبر واجب‌الاطاعة بالغير.^۲ اساساً هدف از فرستادن پیامبران اطاعت و فرمانبرداری همه مردم از آنان است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۳

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن‌که به فرمان خدا از او اطاعت کنند.

در این جا، با بیان «بِإِذْنِ اللَّهِ» مشخص کرده است که هرچه پیامبران الهی دارند از جانب خداست و به عبارت دیگر وجوب اطاعت آنان بالذات نیست، بلکه آن‌هم به فرمان پروردگار و از ناحیه اوست.^۴ راه اطاعت خدا، فرمانبرداری فرستاده اوست و نشانه دوستی خدا، اطاعت رسول است.

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^۵

بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.

۱. قرآن، نساء / ۵۹.

۲. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۳، صص ۴۳۴ - ۴۳۵.

۳. قرآن، نساء / ۶۴.

۴. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۳، صص ۴۵۰ - ۴۵۱.

۵. قرآن، آل عمران / ۳۱.

بنابراین آنچه می توانست مورد مشورت پیامبر با امتش قرار گیرد، اموری بود خارج از اوامر و نواهی الهی و فرامین رسول گرامی یعنی اهل ایمان در تمام امور مربوط به خودشان: ﴿أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ سفارش به مشورت شده اند و آنچه بیرون از دایره مشورت ایشان است «أَمْرُ اللَّهِ» است. موارد بسیار از مشورت های پیامبر گویای این حقیقت و بیانگر راه و رسم والای آن حضرت در این عرصه است که به برخی از آن ها اشاره می شود.

از نمونه های برجسته شیوه مشورت پیامبر در جنگ بدر است که آن حضرت در اصل جنگ، تعیین موضع نبرد و اسیران جنگ با اصحاب خود مشورت کرد. این نبرد در سال دوم هجری روی داد. در جمادی الاولی سال مزبور به پیامبر گزارش رسید که کاروانی از قریش با مال التجاره فراوان به طرف شام می رود و آن حضرت با گروهی به منظور مقابله به مثل از مدینه خارج شدند و به تعقیب کاروان رفتند، اما به آن دست نیافتند و کاروان به شام رفت. پس از مدتی مأموران پیامبر گزارش دادند که کاروان در حال بازگشت است. پیامبر با سیصد و سیزده نفر در ماه رمضان سال دوم برای مصادره اموال قریش در ازای اموال مصادره شده مسلمانان از مدینه خارج شدند. کاروانیان که در نهایت احتیاط عمل می کردند، متوجه حرکت نیروهای مدینه شدند و کسی را برای درخواست کمک از مکه فرستادند و مسیر کاروان را نیز تغییر دادند و از حاشیه دریای سرخ به سمت مکه رفتند. نیروی کمکی مکه با تجهیزات کامل به سمت منطقه گزارش شده حرکت کرد. مسلمانان می بایست تصمیم می گرفتند که کاروان را تعقیب کنند یا با گروه نظامی قریش روبه رو شوند و یا به مدینه بازگردند. پیامبر، یاران خود را در جریان کار گذاشت و از آنان خواستار نظر شد: «فَاسْتَشَارَ النَّاسَ وَ أَخْبَرَهُمْ عَنْ قُرَيْشٍ»^۱ نخست ابوبکر برخاست و گفت: «این قریش و گردان آن هستند، هرگز به آنچه کافر شده اند ایمان نیاورده اند و از [اوج] عزت به [حضیض] ذلت سقوط نکرده اند و ما نیز با آمادگی برای نبرد بیرون نیامده ایم»^۲ سپس عمر

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۳۴؛ البدایة والنهایة، ج ۳، ص ۳۲۰؛ قریب به همین: المغازی، ج ۱، ص ۴۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴؛ دلائل النبوة البیهقی، ج ۳، ص ۳۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۲۰؛ عبون الاثر، ج ۱، ص ۳۲۷؛ نقی الدین احمد بن علی المقریزی، امتاع الاسماع بما للرسول من الابناء والاموال والحفدة والمتاع، صححه و شرحه محمود محمد شاکر، مطبعة لجنة التألیف والترجمة والنشر، القاهرة، ۱۹۶۱ م. ج ۱، ص ۷۳.

۲. أبو حمزة ثابت بن دینار الثمالی، تفسیر القرآن الکریم لأبی حمزة الثمالی، تجمیع عبدالرزاق

برخواست و گفت: «ای رسول خدا، به خدا سوگند این قریش است و از آن زمان که با عزّت بوده به خواری سقوط نکرده، و به خدا از هنگامی که کافر شده، ایمان نیاورده است و به خدا هرگز عزّتش را از دست نمی‌دهد و با شدت خواهد جنگید. تو هم باید درخور آنان و با همان آمادگی و ساز و برگ با آنان روبه‌رو شوی.»^۱ آن‌گاه مقداد برخاست و گفت: «ای رسول خدا، به آن‌چه خداوند برایت مقرر فرموده است عمل کن که ما با تو هستیم. به خدا سوگند ما آن‌چه را که بنی اسرائیل به موسی گفتند به تو نمی‌گوییم که: ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هُنَا قَاعِدُونَ﴾^۲. (تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید که ما همین جا می‌نشینیم). بلکه می‌گوییم تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید و ما هم همراه شما جنگ می‌کنیم؛ و سوگند به آن کسی که تو را به حق برانگیخته است، اگر ما را تا بَرُكُ الغِمَادِ^۳ برانی همراه تو خواهیم آمد تا بدانجا برسی.»^۴

محمدحسین حرزالدین، الطبعة الاولى، نشرالهادی، ۱۴۲۰ ق. ص ۱۸۱؛ أبو الحسن علی بن ابراهیم القمّی تفسیرالقمّی، صححه و علّق علیه و قدّم له السید طیب الموسوی الجزائری، الطبعة الاولى، دارالسرو، بیروت، ۱۴۱۱ ق. ج ۱، ص ۲۵۸؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۱۷؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۲۴؛ تفسیرالمیزان، ج ۹، ص ۲۵.

۱. المغازی، ج ۱، ص ۴۸؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۷۴؛ السيرة الحلبیة، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. قرآن، مائده / ۲۴.

۳. بَرُكُ الغِمَاد نام جایی است در راه یمن در فاصله پنج شب راه از مکه از راه ساحلی. ر.ک: معجم البلدان، ج ۱، صص ۳۹۹ - ۴۰۰؛ البدایة والنهاية، ج ۳، ص ۱۱۸؛ الروض المعطار، ص ۸۶. و برخی آن را شهری در حبشه ذکر کرده‌اند. ر.ک: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۳۴؛ عبدالرحمن بن عبدالله بن احمد الخثعمی السهلی، الروض الأنف فی شرح السيرة النبویة لابن هشام، تحقیق و تعلیق و شرح عبدالرحمن الوکیل، دارالکتب الحدیث، القاهرة، ج ۵، ص ۱۲۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۲۰.

۴. المغازی، ج ۱، صص ۴۸ - ۴۹؛ سيرة ابن هشام، ج ۲، صص ۴۳۴ - ۴۳۵؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، صص ۴۳۴ - ۴۳۵؛ دلائل النبوة البیهقی، ج ۳، ص ۳۴؛ أبو القاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، الطبعة الاولى، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق. ج ۶۰، ص ۱۵۹؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۲۰؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۴۷۶؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ۱۴، ص ۱۱۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۳۷۴؛ هیون الاثر، ج ۱، ص ۳۲۷؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۷۴؛ السيرة الحلبیة، ج ۲، ص ۱۵۰.

رسول خدا (ص) مقدار را ستود و در حقش دعا نمود. آن‌گاه پیامبر (ص) باز هم فرمود: «أَشِيرُوا عَلَيَّ أَيُّهَا النَّاسُ» (ای مردم، آرای خود را بگویید). و مقصود حضرت انصار بودند. زیرا آنان از طرفی اکثریت داشتند، و از طرف دیگر پیمانی که با پیامبر در عقبه بسته بودند، پیمان دفاعی بود. از این‌رو رسول خدا (ص) می‌خواست نظر آنان را در این خصوص بداند. سعد بن معاذ برخاست و گفت: «ای رسول خدا، ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق کرده‌ایم و گواهی می‌دهیم که بشنویم و فرمانبرداری کنیم. ای رسول خدا، حرکت کن! و سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده است اگر پهنای این دریا را طی کنی و در آن فرو روی، ما نیز پشت سر تو خواهیم بود و حتی یک نفر از ما تخلف نخواهد کرد. برای ما هیچ دشوار نیست که فردا با دشمن روبه‌رو شویم که ما در جنگ سخت شکیبا و هنگام برخورد با دشمن پابرجا و ثابت‌قدم هستیم. امیدواریم خداوند رفتاری از ما به تو نشان دهد که چشمت را روشن کند.»

سخنان سعد بن معاذ رسول خدا (ص) را خوشحال کرد و نشاطی در او به‌وجود آورد، پس فرمود: «به راه افتید، و بشارت باد شما را که خداوند پیروزی بر یکی از این دو گروه را به من وعده داده است [یا تصاحب کاروان و یا پیروزی بر قریش]. سوگند به خدا گویی هم‌اکنون جای کشته شدنشان را در پیش روی خود می‌بینم»^۱.

پس از این جلسه مشورتی، رسول خدا (ص) از منزل «ذَفِرَان» حرکت کرد و از گردنه‌ای که موسوم به «اصافر» بود گذشت و به‌سوی قریه‌ای که در پایین گردنه قرار داشت و آن را «دَبَّه» می‌گفتند سرازیر شد و «حَنَان» را که تپه ریگ بزرگی چون کوه بود در طرف راست قرار داد و همچنان بیامد تا نزدیک «بدر» فرود آمد.^۲ «بدر» منطقه وسیعی است که جنوب آن بلند و شمال آن پست و سرازیر است. در این دشت، آب‌های مختلفی به‌وسیله چاه‌هایی که در آن حفر شده

۱. المغازی، ج ۱، صص ۴۸ - ۴۹؛ سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۲۵۳ - ۲۵۴؛ الطبقات الکبری،

ج ۲، ص ۱۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، صص ۴۳۴ - ۴۳۵؛ دلائل النبوة البیهقی، ج ۳، ص ۳۴؛ الکامل فی تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۰؛ شرح ابن أبی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۱۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۳۷۴؛ هیون الاثر، ج ۱، صص ۳۲۷ - ۳۲۸؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۷۴؛ السیره الحلبیة، ج ۲، صص ۱۵۰ - ۱۵۱.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۵۴؛ الکامل فی تاریخ، ج ۲، ص ۱۲۰.

بود، وجود داشت و پیوسته محل توقف کاروان‌ها بود.^۱ در این‌جا پیامبر به کسب اطلاعات مشغول شد. چاه‌های بدر در وسط آن وادی قرار داشت و مسلمانان زودتر از قریش به چاه‌ها رسیدند و در کنار اولین چاه فرود آمدند. حُباب بن مُنْذِر پیش آمد و گفت: «ای رسول خدا، آیا فرمان الهی است که در این‌جا فرود آمده‌ای و ما هم باید فرود آییم و گامی پس و پیش نگذاریم یا تدبیر و مصالح نبرد و مقتضیات آن را در نظر گرفته‌ای؟» پیامبر فرمود: «فرمان خاصی نرسیده است، بلکه تدبیر جنگی است.» حُباب گفت: «این‌جا مناسب نبرد نیست. فرمان دهید تا آخرین چاه که به دشمن نزدیک است پیش رویم و در آن‌جا اردو کنیم.» رسول خدا فرمود: «رأی صواب همان است که تو گفتی.»^۲ واقدی در نقل این امر نوشته است که پس از فرود آمدن در کنار اولین چاه پیامبر از اصحاب خود نظر مشورتی خواست و فرمود: «أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي الْمَنْزِلِ.»^۳ (درباره این مکان که فرود آمده‌ایم نظر دهید). پس حُباب بن مُنْذِر برخاست و نظر داد. بدین‌ترتیب با رهبری حکیمانه پیامبر و توجه آن حضرت به رأی و اندیشه دیگران و عمل به مشورت و بهره‌گیری از روش‌های نظامی درست و به‌جا و با وجود روح سرشار از ایمان و حاکمیت فرهنگ جهاد و شهادت در سپاه اسلام، با وجود آن‌که مسلمانان حدود یک سوم نیروی دشمن بودند و امکانات نظامی اندکی داشتند به پیروزی چشمگیری دست یافتند. پس از پایان کار، پیامبر درباره اسیران این نبرد نیز با اصحاب خود مشورت کرد.^۴

در نبرد احد نیز پیامبر با اصحاب خود به مشورت پرداخت یعنی پس از آن‌که نیروهای

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۵۸؛ الروض المعطار، ص ۸۲.

۲. سيرة ابن هشام، ج ۲، صص ۲۵۹ - ۲۶۰؛ و نیز نک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۵؛
أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۹۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۹، ص ۶۷؛ الکامل
فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۲۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴۲؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰؛ تفسیر المنار،
ج ۴، ص ۲۰۰.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۵۲؛ و مقریزی چنین نوشته است: «وَ اسْتَشَارَ أَصْحَابَهُ فِي الْمَنْزِلِ.» امتاع
الاسماع، ج ۱، ص ۷۷.

۴. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۴۳؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۸۶؛ شرح ابن ابی الحدید،

اطلاعاتی پیامبر به آن حضرت گزارش دادند که قریش در تدارک حمله به مدینه است،^۱ آن حضرت در نحوه مقابله با لشکر قریش، شورایی نظامی تشکیل داد و فرمود: «أَشِيرُوا عَلَيَّ»^۲ (نظر مشورتی خود را بیان کنید). عبدالله بن اُبَی - سرکرده منافقان مدینه - پیشنهاد کرد که در شهر بمانند و با دشمن روبه‌رو شوند و گفت: «ای رسول خدا، ما در جاهلیت داخل شهر می‌جنگیدیم و زنان و کودکان را در این حصارها جای می‌دادیم و با آنان مقداری سنگ قرار می‌دادیم به طوری که به خدا سوگند، گاهی یک ماه بچه‌ها می‌توانستند ما را با آوردن سنگ در مبارزه با دشمن یاری کنند و خانه‌های مدینه را به گونه‌ای به هم متصل می‌کردیم که از هر سو چون دژی بود که زنان و کودکان از بالای حصارها سنگ می‌زدند و ما در کوچه‌ها با شمشیرهایمان نبرد می‌کردیم.» اما نوجوانانی که در بدر حضور نداشتند، خواهان بیرون رفتن و رویارویی با دشمن بودند. برخی از مردان کامل و خیرخواه و خبیر چون حمزة بن عبدالمطلب، سعد بن عُباده، نُعمان بن ثَعْلَبه و برخی دیگر از اوس و خزرج هم نظرشان بر پیکار رویاروی در خارج از شهر بود. آنان گفتند: «ای سول خدا، می‌ترسیم دشمن گمان کند که ما از ترس مقابله با آنان از شهر خارج نشده‌ایم و این امر موجب گستاخی و جرأت آنان نسبت به ما شود.» آن‌گاه نبرد بدر را یادآور شدند و خود را خواهان یکی از دو نیکوترین ﴿إِخْدَى الْحُسَيْنَيْنِ﴾: شهادت یا پیروزی معرفی کردند. پیامبر اکرم (ص) پس از شنیدن سخنان هر دو گروه، نظر اکثریت مبنی بر خروج از شهر و مقابله رویاروی با دشمن را پذیرفت؛ به خانه رفت و لباس رزم پوشید.^۳

مشاهده می‌شود که چگونه پیامبر خدا (ص) با یاران خود به مشورت می‌نشیند و از استبداد رأی سخت پرهیز می‌کند. این‌گونه مشورت کردن شیوه عمل آن حضرت بود، چنان‌که در نبرد

۱. المغازی، ج ۱، صص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۷؛ السیره الحلبیه، ج ۲،

ص ۲۱۸.

۲. المغازی، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳. المغازی، ج ۱، صص ۲۰۹ - ۲۱۱؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲،

ص ۳۸؛ أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تاریخ الطبری، ج ۲، صص ۵۰۲ - ۵۰۳؛ الكامل فی التاریخ،

ج ۲، ص ۱۵۰؛ البداية والنهاية، ج ۴، صص ۱۳ - ۱۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴۲؛ فتح الباری،

ج ۱۳، ص ۴۱۹.

احزاب یا خندق نیز با اصحاب خود مشورت کرد.^۱ و نیز در پیکارهای بنی نضیر و بنی قریظه در برخورد با یهودیان پیمان شکن و خیانتکار مدینه چنین کرد.^۲ همچنین در روز حُدیبیه،^۳ و نیز در فتح مکه زمانی که شنید ابوسفیان به سپاه او می آید،^۴ و در غزوة طائف پس از محاصره دشمنان،^۵ و در غزوة تبوک با اصحاب خود مشورت کرد.^۶

این ها نمونه هایی از مشورت های رسول خدا (ص) در امور نظامی بود. آیا آن حضرت در مسائل غیر نظامی هم مشورت می کرد یا فقط در مصالح جنگی با فرماندهان نظامی و اصحاب خود مشورت می کرد؟ مورخان و محدثان و مفسران مواردی را نقل کرده اند که پیامبر اکرم (ص) در امور غیر نظامی نیز مشورت کرده است و این گویای آن است که لزوم شورا و مشورت منحصر به امور نظامی و اداره حکومت نیست، بلکه شامل همه امور فردی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و جز این هاست، چنان که رسول خدا (ص) در اعزام افراد برای اداره امور یک منطقه و فرمانداری و حکومت بخشی از مناطق تحت اداره مسلمانان مشورت می کرد.^۷

بدین ترتیب، روش عملی رسول خدا (ص) آن بود که در موارد گوناگون مشورت می کرد و این سنت نیکو را پاس می داشت. اوصیای گرامی پیامبر نیز که پاسداران واقعی سنت نبوی بودند همین گونه رفتار می کردند.

مرکز تحقیقات حکومتی و علمی

۱. المغازی، ج ۲، صص ۴۲۴ - ۴۲۵؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۳۹؛ أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۴۶؛ التفسیر الکبیر، ج ۹، ص ۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۸۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴۲؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۲۱۹.
۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰.
۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۲۸؛ السنن الکبری، ج ۹، ص ۲۱۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۴۲.
۴. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۵۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۲۰.
۵. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۶۷.
۶. السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۱۴۲.
۷. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، صص ۷۶، ۹۵، ۱۰۷، ۱۰۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۳۱۸؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۵۸؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۷۱۱.

علی بن ابی طالب (ع) از یاران خود می‌خواست که دست از مشورت برندارند:

«فَلَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ»^۱

پس، از گفتن حق، یا رای زدن در عدالت باز مایستید.

امیرمؤمنان علی (ع) در راه و رسم مدیریتی خود پایبند مشورت کردن بود و در موارد متعدد عمل می‌نمود. در نامه‌ای به سران سپاه خود نوشت:

«مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ: ... أَلَا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي إِلَّا أَلَّا أُحْتَجَزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَ لَا أُطَوَّى دُونَكُمْ إِلَّا فِي حُكْمٍ»^۲

از بنده خدا علی بن ابی طالب، امیرمؤمنان، به مرزبانان ... بدانید، حق شماست بر من که چیزی را از شما نپوشانم جز اسرار جنگی [که از پوشاندن آن ناچارم]، و کاری را جز در حکم شرع بی مشورت با شما انجام ندهم.

آن پیشوای حق و عدل در مواضع گوناگون با یاران خود مشورت می‌کرد و در آنچه به مردمان مربوط می‌شد با آنان مشورت می‌نمود. نصر بن مزاحم منقروی نقل کرده است که چون امیرمؤمنان علی (ع) آهنگ رفتن به شام کرد، مهاجران و انصار را فراخواند و پس از حمد و ثنای پروردگار به آنان فرمود:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكُمْ مَيَّامِينُ الرَّأْيِ، مَزَاجِيحُ الْحِلْمِ، مَقَاوِيلُ الْحَقِّ، مُبَارَكُوا الْفِعْلِ وَ الْأَمْرِ. وَ قَدْ أَرَدْنَا الْمَسِيرَ إِلَى عَدُوِّنَا فَأَشِيرُوا عَلَيْنَا بِرَأْيِكُمْ»^۳

اما بعد، همانا شما مردمی فرخنده‌رأی و نیکوشکیبا و حقگو و مبارک‌کردار و درست فرمانید. ما آهنگ آن داریم که سوی دشمن خود و شما رهسپار شویم، از این‌رو نظر مشورتی خود را به ما اعلام دارید.

امام علی (ع) در دوران حکومت خود از مشورت به‌درستی بهره می‌جست و به کارگزاران و

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۱۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۰؛ و نیز نک: وقعة صفین، ص ۱۰۷.

۳. وقعة صفین، ص ۹۲؛ نهج السعادة، ج ۲، ص ۹۲.

مردمان می‌آموخت که این سنت نیکو را پاس بدارند. اسوه‌های مدرسه نبوی، همگی پایبند و متعهد به شورا بودند، چنان‌که فضیل بن یسار^۱ گوید: «اِسْتَشَارَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَرَّةً فِي أَمْرٍ» (امام صادق (ع) یک بار در موضوعی از من نظر مشورتی خواست). فضیل اضافه کرده است که من عرض کردم که چون منی برای شما مشاور باشم و نظر بدهم؟ [آخر من در برابر شما چه نظری دارم؟ شما امام هستید]. حضرت فرمود: «نَعَمْ، إِذَا اسْتَشَرْتُكَ»^۲ (آری، هرگاه از تو مشورت خواستم نظر ده).

بنابراین، چنین نیست که انسان صاحب‌رأی و اندیشه با اشخاص پایین‌تر از خود مشورت نکند. شیخ حرّ عاملی، این‌گونه احادیث را در بابی با عنوان «جَوَازُ مُشَاوَرَةِ الْإِنْسَانِ دُونَهُ» آورده است که بیانگر همین حقیقت است.^۳ پیشوایان معصوم و مظاهر همه‌اسما و صفات خدا و انسان‌های کامل مشورت می‌کردند.

سید بن طاووس نقل کرده است که موسی بن مهدی عباسی^۴ که از جانب امام کاظم (ع) احساس خطر می‌کرد، تصمیم گرفته بود که با آن حضرت برخورد کند و تهدید کرده بود و سوگند یاد کرده بود که امام را زنده نگذارد. علی بن یقطین^۵ با نامه‌ای مخفیانه امام را در جریان امر قرار

۱. فضیل بن یسار نهدی از راویان ثقه و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که نزد آنان مرتبتی والا داشته است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۳۰۹؛ رجال البرقی، صص ۱۱ و ۱۷؛ رجال ابن داود، ص ۲۷۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۳، صص ۳۳۵ - ۳۳۸.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۱؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۱.

۳. وسائل الشیعة، ج ۸، صص ۴۲۷ - ۴۲۸.

۴. هادی موسی بن مهدی چارمین خلیفه عباسی است که از سال ۱۶۹ تا ۱۷۰ هجری خلافت کرد. وی سنگدل و تندخوی و جنایتکار بود و در مدت کوتاه حکومتش بر شیعیان بسیار سخت‌گرفت و جنایات بی‌شمار مرتکب گشت. ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۰۴ - ۴۰۶؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۳۳۵ - ۳۳۶.

۵. از اصحاب گرانقدر امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است که نزد امام کاظم (ع) جایگاهی ویژه داشت.

ر.ک: رجال النجاشی، ص ۲۷۳؛ رجال البرقی، ص ۴۸؛ رجال ابن داود، صص ۲۵۳ - ۲۵۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۲، صص ۲۲۷ - ۲۴۰.

داد. پس از رسیدن نامه به امام، آن حضرت اهل بیت و شیعیان و اصحاب خاص خود را فراخواند و از آنان نظر خواست و فرمود: «مَا تُشِيرُونَ فِي هَذَا؟» (در این موضوع چه نظر مشورتی دارید). آنان نیز نظر مشورتی خود را ابراز کردند مبنی بر آن که وظیفه خود می دانند که در هر حال با امام باشند و این که باید مراقب بود که بهانه به دست دشمن ندهند.^۱

مشخص است که پیشوایان حق در موارد گوناگون مشورت می کردند و از رأی و نظر دیگران بهره می بردند.

حسن بن جهم^۲ نیز گوید: نزد حضرت رضا (ع) بودیم که صحبت از پدر گرامی وی شد. حضرت فرمود:

«كَانَ عَقْلُهُ لَا يُوزَنُ بِهِ الْعُقُولُ، وَ رُبَّمَا شَاوَرَ الْأَسْوَدَ مِنْ سَوْدَانِهِ.»

با آن که عقلی چون او نبود و عقلش از همه برتر بود، اما گاهی با خدمتکار سیاه سودانی خویش مشورت می کرد.

به امام عرض شد: «آیا شما هم با چنین شخصی مشورت می کنید؟» فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَ لِسَانَهُ.»^۳

آری، چه بسا خدای تبارک و تعالی [حق و آن چیزی را که ما می خواهیم] بر زبان او جاری سازد.

پیشوایان حق چنان به مشورت کردن اهتمام می ورزیدند که این امر با ناباوری بسیاری روبه رو می شد که چگونه ممکن است امامی از آنان نظر بخواهد؟ مُعَمَّرُ بْنُ خَلَّادٍ^۴ گوید: حضرت

۱. رضی الدین أبو القاسم علی بن موسی ابن طاووس، مهج الدعوات و منهج العبادات، الطبعة الثالثة، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۹ ق. ص ۲۱۹.

۲. حسن بن جهم شیبانی از راویان ثقة و از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۵۰؛ رجال البرقی، ص ۴۹؛ رجال ابن داود، ص ۱۰۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، صص ۲۹۴ - ۲۹۶.

۳. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۲؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۱.

۴. مُعَمَّرُ بْنُ خَلَّادٍ بغدادی از راویان ثقة و از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است.

رضا (ع) از شخصی به نام سعد نظر خواست و او با ناباوری گفت: «من برای شما نظر دهم؟» و حضرت درحالی که چهره درهم کشیده بود و عصبانی می نمود فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ يَسْتَشِيرُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ يَعِزُّمْ عَلَى مَا يُرِيدُ»^۱

بی گمان رسول خدا با یارانش مشورت می کرد، سپس بر آن چه می خواست تصمیم می گرفت.

پیشوایان دین خود را برتر از آن نمی دیدند که مشورت نکنند و حتی از آن چه دیگران می دانند سود نبرند، چنان که علی بن مهزیار^۲ گوید: امام جواد (ع) در نامه ای به من خواست تا از فلان کس برای آن حضرت نظر مشورتی بخواهم، زیرا او به امور منطقه خود و چگونگی عمل حاکمان واقف تر است؛ و حضرت تأکید کرده بود:

«فَإِنَّ الْمَشُورَةَ مُبَارَكَةٌ، قَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾»^۳

بی گمان مشورت مبارک و میمون است و خداوند در محکم کتاب خویش به پیامبرش فرموده است: «و در کار [ها] با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».

بنابراین، پیشوایان دین در راه و رسم خویش مشورت را پاس می داشتند و این سنت قرآنی را راج

ر.ک: رجال النجاشی، ص ۴۲۱؛ رجال البرقی، ص ۵۳؛ رجال ابن داود، ص ۳۴۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، صص ۲۶۳ - ۲۶۴.

۱. المعاصن، ج ۲، ص ۶۰۱؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۸؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۱.

۲. علی بن مهزیار اهوازی از راویان ثقة و از اصحاب امام کاظم و امام رضا امام جواد علیهم السلام است که نزد آنان جایگاهی ویژه داشته است. ر.ک: رجال النجاشی، صص ۲۵۳ - ۲۵۴؛ رجال البرقی، صص ۵۴ - ۵۸؛ رجال ابن داود، صص ۲۵۱ - ۲۵۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۲، صص ۱۹۲ - ۲۰۵.

۳. قرآن، آل عمران / ۱۵۹.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰۵؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۱۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۸؛

بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۳؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۳۲۴.

می گذاشتند.

تعلیل پاسداشت مشورت در سیره نبوی

رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) با وجود آن که معصوم بودند و حتی قطع نظر از ارتباط با عالم غیب و مقام خلیفه اللهی، دارای چنان اندیشه کامل و نیرومندی بودند که از مشورت بی نیازشان می کرد، با این حال مشورت می کردند و آن را سخت پاس می داشتند؛^۱ در تعلیل این امر می توان به نکات زیر اشاره کرد.

۱. رسول خدا (ص) با مشورت کردن، از یک سو مسلمانان را متوجه اهمیت شورا می کرد و از دیگر سو به آنان می آموخت که به این سیره عمل کنند و پس از او به این سنت نیک، تأسی و به این روش اقتدا کنند.^۲

۱. ر.ک: أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد، *الفصول المختارة من العيون والمحاسن*، الطبعة الرابعة، دارالاضواء، بيروت، ۱۴۰۵ ق. صص ۱۲ - ۱۴؛ *الجامع لاحكام القرآن*، ج ۴، ص ۲۵۰؛ *بهار الانوار*، ج ۱۰، صص ۴۱۴ - ۴۱۶؛ *سبک قطب*، فی *ظلال القرآن*، الطبعة الخامسة عشرة، دارالشروق، بيروت، ۱۴۰۸ ق. ج ۱، ص ۵۰۱.

۲. محدثان و مفسران و مورخان در بیان علل مشورت کردن پیامبر مطالبی را آورده اند که بسیاری از آنان بر همین علت تأکید کرده اند و تعبیر آنان درخور توجه است. طبری نوشته است: «لِيَتَّبِعَهُ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُ... وَ يَسْتَشِيرُوا بِشُورَتِهِ فِي ذَلِكَ». أبو جعفر محمد بن جرير الطبري؛ *جامع البيان في تفسير القرآن* (تفسير الطبري)، الطبعة الاولى، بولاق، مصر ۱۳۲۳ ق. افسست دارالمعرفة، بيروت، ۱۴۰۶ ق. ج ۴، ص ۱۰۱؛ شيخ طوسي و شيخ طبرسي چنین آورده اند: «لِيَقْتَدِيَ بِهِ أُمَّتُهُ فِي الْمَشَاوِرَةِ». *تفسير التبيان*، ج ۳، ص ۳۲؛ *تفسير مجمع البيان*، ج ۱، ص ۵۲۷؛ *ابو الفتوح رازی* نوشته است: «خواست تا مردمان به او اقتدا کنند از پس او». *تفسير روض الجنان*، ج ۱، ص ۶۷۴؛ امام فخر رازی آورده است: «لِيَقْتَدِيَ بِهِ غَيْرُهُ فِي الْمَشَاوِرَةِ وَ يَصِيرَ سُنَّةً فِي أُمَّتِهِ». *التفسير الكبير*، ج ۹، ص ۶۶؛ قرطبي نوشته است: «لِيَقْتَدِيَ بِهِ أُمَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ». *الجامع لاحكام القرآن*، ج ۴، ص ۲۵۰؛ *بيضاوی* و *ملا محسن فيض کاشانی* آورده اند: «تَحْمِيدًا لِسُنَّةِ الْمَشَاوِرَةِ لِلْأُمَّةِ». *تفسير البيضاوي*، ج ۱، ص ۱۸۷؛ *تفسير الصافي*، ج ۱، ص ۳۱۰؛ *شريف لاهیجی* چنین نوشته است: «آن که این سنت حسنة مشورت در امت آن حضرت باقی بماند و بدون مشورت کاری نکنند». *بهاء الدين محمد بن شيبخعلي شريف لاهیجی*، *تفسير شريف لاهیجی*، با مقدمه و تصحيح ميرجلال الدين محدث

۲. مسلمانان می‌آموختند که شورا باید به‌عنوان یک اصل و قسمتی از برنامه زندگی‌شان باشد، نه یک امر فرعی و خارج از برنامه زندگی.
۳. شورا مایه الفت اجتماعی و پیوند مردم با اسلام و پیامبر بود.^۱
۴. شورا موجب ارزش یافتن مردمان و مشخص شدن قدر و جایگاهشان در امور اجتماعی می‌شد.^۲
۵. مشورت کردن پیامبر با اصحابش برای مراعات حال آنان و احترام نمودن ایشان بود.^۳
۶. مشورت موجب رشد اندیشه و تفکر و میدان یافتن آن در جامعه می‌شد؛ و صاحب‌نظران و اهل اندیشه و صاحبان رأی رشد می‌کردند و جایگاه واقعی خود را پیدا می‌کردند.
۷. با مشورت روحیه انفعال اجتماعی زده می‌شد و همه خود را در امور جامعه و مورد مشورت شریک و سهیم می‌دیدند؛ و روحیه انزوای اجتماعی به دلیل نظر داشتن ولی امکان شرکت نیافتن در امور جامعه از میان می‌رفت.
۸. با مشورت روحیه مسئولیت‌پذیری و مشارکت اجتماعی قوت می‌یافت.
۹. مشورت سبب می‌شد که رابطه زمامداران و مردمان از رابطه یک‌طرفه و یک‌سویی خارج شود و به رابطه‌ای متقابل و دوسویی درآید و جامعه از قوامی درست برخوردار شود.
۱۰. پیشوایان به واقع از نظر و اندیشه دیگران بهره می‌گرفتند و به تصمیم‌سازی شکل صحیح می‌دادند و بهترین تصمیم را می‌گرفتند.
- با لحاظ این امور می‌توان دریافت که یکی از علل موفقیت پیامبر در پیشبرد هدف‌های

(ارموی)، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳ ش. ج ۱، ص ۳۹۶؛ و آلوسی بغدادی گفته است: «أَنَّ تَكُونُ سُنةً بَعْدَهُ لِأُمَّتِهِ». تفسیر روح المعانی، ج ۴، ص ۱۰۶.

۱. نک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۰؛ تفسیر الطبری، ج ۴، ص ۱۰۰؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۰، ج ۱۶، ص ۳۷؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲. نک: تفسیر النبیان، ج ۳، ص ۳۲؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۲۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۹، ص ۶۶؛ الجامع الاحکام القرآن، ج ۴، ص ۲۵۰؛ تفسیر البیضاوی، ج ۱، ص ۱۸۷؛ تفسیر روح المعانی، ج ۴، صص ۱۰۶-۱۰۷.

۳. «مُرَاعَاةٌ لَهُمْ وَ اخْتِرَامًا». محیی‌الدین أبو عبد الله محمد بن علی المعروف بابن عربی، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق و تقدیم مصطفی غالب، دارالاندلس، بیروت، ج ۱، ص ۲۳۱.

خویش، همین مشورت‌ها بوده است. آن حضرت نشان داد که جامعه را چگونه می‌توان به سلامت اداره کرد و چگونه می‌توان از خودرأیی و خودکامگی که از بزرگ‌ترین آفت‌های اجتماعی است پیشگیری کرد. انسان‌هایی که از اندیشه‌ای قوی برخوردارند و صاحب‌نظرند، اگر خود را بی‌نیاز ببینند و احساس کنند که به رأی و اندیشه دیگران نیازی ندارند، خوی استبداد پیدا می‌کنند، اما اگر با مردمان در پیوند باشند و از آرا و نظرهای دیگران استفاده کنند، علاوه بر آن که به دیگران میدان رشد و مشارکت در امور می‌دهند، خود از خطر فرورفتن در خودرأیی و غلتیدن در خودکامگی دور می‌شوند. وقتی کسی خود را بی‌نیاز از دیگران می‌بیند، هرچند که از نظر اندیشه قوی باشد، شخصیت مردمان را نادیده می‌گیرد و اندیشه‌ها را متوقف می‌سازد و استعدادها را به نابودی می‌کشانند. بدین ترتیب بهترین سرمایه و پشتوانه جامعه سالم و مدیریت توانا و کارا از میان می‌رود و سیر انحطاط آغاز می‌شود. بهترین اشخاص و استوارترین حکومت‌ها در صورت فرورفتن در نکبت استبداد به سوی هلاکت می‌روند؛ و این حقیقتی است گریزناپذیر که بر زبان امام بیان، علی (ع) چنین آمده است:

«مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ»^۱

هر که خودرأیی کرد نابود شد.

هر انسانی و هر حکومتی در نتیجه خودرأیی بدون پشتوانه می‌شود. مهم‌ترین وجه یک حکومت، مردمی بودن آن است که صلاح و سامان، و بقا و دوام حکومت بدان است؛ و همین بهترین پشتوانه یک حکومت است. مردمان با اعتبار یافتن واقعی و شرکت نمودن در امور خویش، نقش اساسی خود را می‌یابند؛ و مشورت کردن با مردمان در این میان امری حیاتی است و شرکت دادن مردمان در تصمیم‌گیری‌ها پشتوانه‌ای گرانسنگ برای جامعه و حکومت است. به بیان علی (ع):

«لَا ظَهَرَ كَالْمُشَاوَرَةِ»^۲

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱؛ ربیع‌الابرار، ج ۴، ص ۴۹؛ وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۵؛

بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۵۴؛ محمد بن احمد اندمشقی الباعونی الشافعی، جواهرالمطالب فی مناقب

هیچ پشتیبان چون مشورت نمودن نیست.

مرزشناسی و آداب‌ورزی مشورت

با توجه به آنچه مطرح شد، مشورت از امور مورد اهتمام پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت بوده است و پایبندی به آن در عرصه‌های مختلف برای پیروان آنان حیاتی است. اما برای رعایت درست این اصل، لازم است حدود و مرزهایی در نظر گرفته شود و آداب آن پاسداری گردد، چنان‌که حَلَبی^۱ از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود:

«إِنَّ الْمَشُورَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِخُدُودِهَا فَمَنْ عَزَفَهَا بِخُدُودِهَا وَ إِلَّا كَانَتْ مَضْرُوتَهَا عَلَى الْمُسْتَشِيرِ أَكْثَرَ مِنْ مَنَفَعَتِهَا لَهُ...»^۲

بی‌گمان مشورت معنا نمی‌یابد مگر به رعایت حدود آن. پس آن‌که مشورت را با حدودش بشناسد [و رعایت کند، از آن بهره‌ی درست ببرد] و در غیر این صورت، زیان‌های ناشی از آن بر مشورت‌کننده از منافع آن بیش‌تر خواهد بود.

این مرزشناسی و آداب‌ورزی شامل اموری چند است: با چه کسانی باید مشورت کرد، با چه کسانی نباید مشورت کرد، وظیفه مشورت‌کننده و نیز مشاور چیست؟

با چه کسانی باید مشورت کرد

مشورت کردن با اشخاص تابع ویژگی‌ها و صفات آنان است و نه وابسته به سن و جنس و پایگاه طبقاتی و چنین چیزهایی. در آموزه‌های پیشوایان حق مجموعه‌ای صفات و ویژگی‌ها مطرح

الامام الجلیل علی بن ابی طالب (ع)، تحقیق محمدباقر محمودی، الطبعة الاولى، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، قم، ۱۴۱۶ ق. ج ۲، ص ۱۴۱؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۵؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۵، ج ۷۵، ص ۱۰۴.

۱. احمد بن عمر حَلَبی از راویان ثقة و از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام بوده است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۹۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۲، صص ۱۸۰-۱۸۱.

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۷۱؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۶؛

بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۲، ج ۹۱، ص ۲۵۳.

شده است که چنانچه فردی دارای آن صفات و ویژگی‌ها باشد مناسب مشورت کردن است. مهم‌ترین این صفات و ویژگی‌ها به شرح زیر است.

خدا ترسی

سفارش شده است با کسی مشورت گردد که خدا ترس باشد، چنان‌که از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«وَاجْعَلْ مَشُورَتَكَ مَنْ يَخَافُ اللَّهَ تَعَالَى»^۱

مشورت خود را با کسی انجام بده که از خدای متعال بترسد.

همچنین از امیرمؤمنان علی (ع) نقل شده است که فرمود:

«شَاوِرْ فِي أُمُورِكَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ تَزُودُ»^۲

در کارهای خود با کسانی مشورت کن که از خدا می‌ترسند تا راه راست و درست را بیابی.

در خبری آمده است که سُفْیان ثوری گفت با صادق فرزند صادق یعنی جعفر بن محمد (ع) روبه‌رو شدم و بدو گفتم: ای فرزند رسول خدا مرا سفارشی کن. فرمود:

«... وَ شَاوِرْ فِي أَمْرِكَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ»^۳

در کار [ها] با کسانی مشورت کن که از خدای عزوجل می‌ترسند.

تقوای الهی

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمود با پروا پیشگان و متقیان مشورت کنید:

۱. أبو محمد سهل بن عبد الله التستري، تفسير التستري، علق عليه و وضع حواشيه محمد باسل عيون السود، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ص ۵۱.

۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۰۷.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۱۶۹؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۸.

«شَاوِرِ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْتِرُونَ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَيُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ فِي أُمُورِكُمْ»^۱
 با متقیان مشورت کنید که آنان کسانی‌اند که آخرت را بر دنیا ترجیح می‌دهند و
 کارهای شما را بر امور خویش مقدم می‌دارند.

تعقل

پیشوایان حق توصیه کرده‌اند که با انسان‌های عاقل و خردمند مشورت شود، چنان‌که از رسول
 خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«اسْتَشِرُوا الْعَاقِلَ وَلَا تَعْصُوهُ فَتَنْدُمُوا»^۲

با انسان عاقل مشورت کنید و او را نافرمانی نکنید که پشیمان می‌شوید.

همچنین رسول خدا (ص) فرموده است:

«مُشَاوَرَةُ الْعَاقِلِ النَّاصِحِ رُشْدٌ وَ يُمْنٌ وَ تَوْفِيقٌ مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا أَشَارَ عَلَيْكَ النَّاصِحُ الْعَاقِلُ
 فَإِيَّاكَ وَ الْخِلَافَ فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَطَبُ»^۳

مشورت با انسان عاقل خیرخواه رشد و برکت و توفیقی از جانب خداست. پس
 هرگاه خیرخواه عاقلی نظر مشورتی داد، از مخالفت با آن پرهیز که سختی به دنبال
 خواهد داشت.

مشورت با عاقلان و خردمندان راه درست را می‌نمایاند و انسان را لغزش و خطا و پشیمانی نگه
 می‌دارد، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) فرمود:

۱. تفسیر التستری، ص ۵۱.

۲. آمالی الطوسی، ج ۱، ص ۱۵۲؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۰. بدین ترتیب نیز روایت شده است:
 «اسْتَشِرُوا الْعَاقِلَ تَرْشُدًا وَلَا تَعْصُوهُ فَتَنْدُمُوا» الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۰؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۴۰۹؛
 تفسیر روح المعانی، ج ۲۵، ص ۴۶.

۳. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۲؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۲۶؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۲.

«مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْأَلْبَابِ دَلَّ عَلَى الصَّوَابِ»^۱

هرکه با خردمندان مشورت کند، به آن چه درست است رهنمون شود.

و نیز فرمود:

«شَاوِرْ ذَوِي الْعُقُولِ تَأْمَنْ مِنَ الزَّلَلِ وَالنَّدَمِ»^۲

با عاقلان مشورت کن تا از لغزش‌ها و پشیمانی‌ها در امان بمانی.

تجربه

مشورت با کسانی که اهل تجربه‌اند می‌تواند انسان را از خطاهای گذشتگان مصون دارد و به درستی‌های آنان رهنمون شود. به همین سبب است که مشورت با اهل تجربه توصیه شده است، چنان‌که در سفارش‌های علی (ع) آمده است:

«أَفْضَلُ مَنْ شَاوَرْتَ ذَوُوا التَّجَارِبِ»^۳

برترین کسی که با وی مشورت کنی باید دارای تجربه‌های فراوان باشد.

و نیز آمده است:

«خَيْرُ مَنْ شَاوَرْتَ ذَوُوا النُّهْيِ وَالْعِلْمِ وَأُولُوا التَّجَارِبِ وَالْحَزْمِ»^۴

بهترین کسی که با او مشورت کنی خردمندان و دانشمندان و خداوندان تجربه‌ها و دوراندیشی‌اند.

آنان که تجربه فراوان دارند، از آرای پخته و اندیشه‌ای قوام یافته برخوردارند و می‌توانند مشاوران مناسبی باشند که به بیان علی (ع):

۱. الارشاد، ص ۱۵۸؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۰.

۲. غررالحکم، ج ۱، ص ۴۰۷.

۳. همان، ص ۲۰۵.

۴. همان، ص ۳۵۰.

«رَأَى الرَّجُلُ عَلَى قَدَرٍ تَجَرِبَتِهِ»^۱
اندیشه انسان به اندازه تجربه اوست.

علم

آنان که اهل دانش و معرفتند و بدان عمل می‌کنند، یعنی عالمان صالح از بهترین افراد برای مشورتند، چنان‌که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

«شَاوِرُوا الْعُلَمَاءَ الصَّالِحِينَ، فَإِذَا عَزَمْتُمْ عَلَى إِمْضَاءِ ذَلِكَ فَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ»^۲
با عالمان صالح مشورت کنید، و چون تصمیم بر اجرای آن گرفتید به خدا توکل کنید.

با چه کسانی نباید مشورت کرد

پیشوایان دین در سفارش‌های خود به پرهیز از مشورت با کسانی که مشورت کردن با آنان موجب گمراهی و پشیمانی است تأکید کرده‌اند، چنان‌که پیام‌آور هدایت و کمال، تربیت شده خود علی (ع) را چنین توصیه کرد:

«يَا عَلِيُّ، لَا تُشَاوِرَنَّ جَبَانًا فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ، وَلَا تُشَاوِرَنَّ بَخِيلًا فَإِنَّهُ يَقْصُرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ، وَلَا تُشَاوِرَنَّ حَرِيصًا فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ شَرَّهَا. وَاعْلَمْ أَنَّ الْجُبْنَ وَالْبُخْلَ وَالْحِرْصَ غَرِيزَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ»^۳

ای علی، با ترسو مشورت مکن که او راه بیرون شدن از کار را برای تو مشکل نماید، و با بخیل مشورت مکن که تو را از مقصد باز می‌دارد، و با آزمند مشورت مکن که شر و فساد کار را در نظرت می‌آراید، [و بدان] که ترس و بخل و آزمندگی‌هایی

۱. همان، ص ۳۸۲.

۲. تفسیر التستری، ص ۵۱.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۹؛ النخال، ج ۱، ص ۱۰۲؛ علل الشرایع، ص ۵۵۹؛

المواهب، صص ۱۰۹ - ۱۱۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۳۰؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۸۶، ج ۷۳،

صص ۳۰۴ - ۳۰۵، ج ۷۵، ص ۹۹.

است که فراهم‌کننده آن‌ها بدگمانی به خداست.

در این سخن، پیامبر اکرم (ص) می‌آموزد که با چه کسانی نباید مشورت کرد و این‌که پیامد مشورت با چنین کسانی چیست. امیرمؤمنان علی (ع) همین معنا را در عهدنامه مالک‌اشتر به وی آموزش داده و فرموده است:

«وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يُعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُّكَ الْفَقْرَ، وَلَا جَبَانًا يُضَعِّفُكَ عَنِ الْأُمُورِ، وَلَا خَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ، فَإِنَّ الْبُخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْجَرِيصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ»^۱

بخیل را در مشورت خود درمیاور که تو را از نیکوکاری بازگرداند و از نیازمندی می‌ترساند؛ و نه ترسو را تا در کارها سستت نماید؛ و نه آزمند را تا حرص ستم را برایت بیاراید، که بخل و ترس و آز سرشت‌هایی جدا جداست که فراهم‌آورنده آن‌ها بدگمانی به خداست.

بنابراین مجموعه‌ای از صفات و ویژگی‌های نفسانی در آدمی ظهور می‌کند که ریشه در بدگمانی به پروردگار و فراموشی خدا و پشت کردن به حق دارد؛ و چنین اشخاصی به هیچ وجه شایسته آن نیستند که مورد مشورت قرار گیرند. مهم‌ترین این صفات و ویژگی‌ها به شرح زیر است.

ترس از غیر خدا

انسانی که در اسارت ترس‌های واهی است نمی‌تواند مشاور مناسبی باشد، چنان‌که رسول خدا (ص) می‌فرماید:

«لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضَعِّفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَ يُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ»^۲

ترسو را در اندیشه و نظر خود شرکت مده که تو را در کارت سست می‌سازد و چیزی را که بزرگ نیست برایت بزرگ جلوه می‌دهد.

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. غررالحکم، ج ۲، ص ۳۳۲؛ عیون‌الحکم والمواعظ، ص ۵۲۵.

بخیل

انسان بخیل صلاحیت دخالت یافتن در مشورت را ندارد که به سبب بخلش به بیراهه می‌کشانند، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) فرماید:

«لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا فَيَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْقَصْدِ وَ يَعْدُكَ الْفَقْرَ»^۱

بخیل را در مشورت خود درمیاور که تو را از راه راست بازگرداند و از نیازمندی می‌ترساند.

هرص

آزمندی تشخیص درست را از آدمی می‌گیرد و طبیعی است که مشورت با متصف به چنین صفتی چه نتایجی می‌تواند دربرداشته باشد. از امیرمؤمنان علی (ع) چنین نقل شده است:

«لَا تُشْرِكَنَّ فِي مَشُورَتِكَ حَرِيصًا يَهْوَنُ عَلَيْكَ الشَّرُّ وَ يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ»^۲

آزمند را در مشورت خود شرکت مده که او بدی را برای آسان وانمود می‌کند و آزمندی را برای می‌آراید.

مرکز تحقیقات کلامی و تربیتی

دروغگوی

آن‌که به دروغگوی آلوده است هیچ‌گونه شایستگی برای مشورت ندارد، که به آسانی کجی را راست می‌نماید؛ به تعبیر امیرمؤمنان علی (ع):

«لَا تَسْتَشِيرِ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ إِلَيْكَ الْبُعِيدَ وَ يَبْعِدُ عَنْكَ الْقَرِيبَ»^۳

با دروغگو مشورت مکن که او مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دور می‌سازد.

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. غررالحکم، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳. همان، ص ۳۳۲.

هماقت و جهل

کسی که فاقد عقل و شعور و دانایی باشد، هرچند بخواهد نمی تواند مشورتی درست ارائه نماید. از این رو نباید در زمره مشورت دهندگان درآید، چنان که علی (ع) سفارش فرماید:

«لَا تُشَاوِرْ أَحْمَقَ ... يَجْهَدُ لَكَ نَفْسَهُ وَ لَا يَبْلُغُ مَا تُرِيدُ»^۱

با احمق مشورت مکن که او خود را برایت به رنج اندازد ولی مرادت را درنیابد.

و نیز فرماید:

«لَا تُشَاوِرَنَّ فِي أَمْرِكَ مَنْ يَجْهَلُ»^۲

در کار خود با کسی که نادان باشد مشورت مکن.

وظیفه مشورت کننده و مشاور

وظیفه کسی که با او مشورت می شود یعنی مشاور این است که در نهایت صداقت و امانت عمل کند و از هیچ گونه خیرخواهی فروگذاری ننماید. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ اسْتَشَارَ أَخُوهُ الْمُسْلِمَ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِغَيْرِ رُشْدِهِ فَقَدْ خَانَ»^۳

هر که از برادر مسلمانش مشورت خواهد و او در جز آن چه رشد و خیر اوست نظر دهد و راهنمایی کند، به او خیانت کرده است.

خیانت در مشورت، از بزرگ ترین گناهان است چنان که امیرمؤمنان علی (ع) از کسی که در مشورت خیانت روا دارد بیزاری جسته و فرموده است:

«مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِينَ فِي مَشُورَةٍ فَقَدْ بَرِئْتُ مِنْهُ»^۴

هر که با مسلمانان در مشورتی خیانت روا دارد من از او بیزاری جسته ام.

۱. تحف العقول، صص ۲۳۳ - ۲۳۴؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۰.

۲. غررالحکم، ج ۲، ص ۳۲۱.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۲۱.

۴. عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۶۶؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۹۹.

خیانت در مشورت نسبت به هیچ‌کس روا نیست و این حکم دربارهٔ همگان است چنان‌که اگر انسان پیشنهاد مشورت از جانب غیرمسلمانی را بپذیرد، حق ندارد در مشورت، نسبت به او خیانت کند و جز آن‌چه تشخیص می‌دهد به او اظهار نماید.^۱ امیرمؤمنان علی (ع) در نامه‌ای که به محمد بن ابی‌بکر نوشت این امر را بدو یادآور شد:

«وَأَنْصَحِ الْمَرْءَ إِذَا اسْتَشَارَكَ»^۲

و چون کسی از تو مشور خواست خیرخواهی کن.

اما وظیفهٔ مشورت‌کننده این است که پس از آن که شخصی با صفات و ویژگی‌های لازم برای مشورت را انتخاب کرد، نظر او را بپذیرد و مورد استفاده قرار دهد. از پیامبر اکرم (ص) در این باره چنین روایت شده است:

«إِذَا أَشَارَ عَلَيْكَ الْعَاقِلُ النَّاصِحُ فَأَقْبِلْ؛ وَإِيَّاكَ وَالْخِلَافَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ فِيهِ الْهَلَكَ»^۳

هرگاه انسان عاقل خیرخواهی نظر مشورتی داد بپذیر، و بپرهیز از مخالفت با آرای چنین کسان که بی‌گمان نتیجهٔ آن نابودی است.

و نیز امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

«مَنْ خَالَفَ الْمَشُورَةَ ارْتَبَكَ»^۴

هرکه با مشورت مخالفت کند فرورود.

یعنی کسی که با نظر عاقل خیرخواهی که از او مشورت خواسته است مخالفت نماید و راهی را که او بدو نموده نپیماید، در هلاکت و خسران افتد، همچون کسی که در گِل فرورود.^۵ مرزشناسی و آداب‌ورزی مشورت نزد پیشوایان دین چنان مهم بوده است که امام سجّاد (ع)

۱. نک: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۷.

۲. امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۰؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۹۹.

۳. اعلام‌الدین، ص ۲۹۵؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۸، ص ۳۴۴.

۴. غررالحکم، ج ۲، صص ۱۵۳ - ۱۵۴.

۵. نک: شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۱۵۳.

در رساله حقوق خویش نکاتی لطیف و راهگشا درباره حق مشورت‌کننده و مشاور آورده است:

«وَأَمَّا حَقُّ الْمُشْتَشِيرِ، فَإِنْ حَضَرَكَ لَهُ وَجْهٌ رَأَى جَهْدَتْ لَهُ فِي النَّصِيحَةِ. وَأَشْرَفَ عَلَيْهِ بِمَا تَعْلَمُ أَنَّكَ لَوْ كُنْتَ مَكَانَهُ عَمِلْتَ بِهِ. وَذَلِكَ لِيَكُنْ مِنْكَ فِي رَحْمَةٍ وَلِيْنٍ فَإِنَّ اللَّيْنَ يُؤْنِسُ الْوَحْشَةَ وَإِنَّ الْغَلْظَ يُوجِشُ مَوَاضِعَ الْأُنْسِ. وَإِنْ لَمْ يَحْضُرْكَ لَهُ رَأْيٌ وَ عَرَفْتَ لَهُ مَنْ تَتَّقُ بِرَأْيِهِ وَ تَرْضَى بِهِ لِنَفْسِكَ، دَلَّلْنَاهُ عَلَيْهِ وَ أَرْشَدْنَاهُ إِلَيْهِ فَكُنْتَ لَمْ تَأَلُهُ خَيْرًا وَ لَمْ تَدْخِرْهُ نَصْحًا. وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱

اما حق کسی که از تو مشورت خواهد این است که اگر نظر مفید و صحیحی به خاطرت رسید در نصیحت و خیرخواهی برای او بکوشی و هرچه می‌دانی از باب مشورت اظهار کنی، و به او بگویی که اگر تو به جای او بودی چنان می‌کردی. و این از آن روست که او از جانب تو مهربانی و نرمی بیند، زیرا نرمش گریز و دوری را از میان بردارد و سختگیری به جای همدلی، گریز و دوری آورد. و اگر در کار او نظری بر خاطرت نگذرد ولی دیگری را بشناسی که به رأی و نظر او اعتماد داری و او را برای مشورت خودت می‌پسندی وی را به او معرفی و راهنمایی کنی که در این صورت در حق او کوتاهی ننموده‌ای و از خیراندیشی برایش فروگذار نکرده‌ای. و نیرو و پشتیبانی جز خدا نیست.

«وَأَمَّا حَقُّ الْمُشِيرِ عَلَيْكَ، فَلَا تُتِّهِمُهُ فِيمَا يُوَافِقُكَ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيِهِ إِذَا أَشَارَ عَلَيْكَ. فَإِنَّمَا هِيَ الْأَرْأُ وَ تَصَرَّفَ النَّاسُ فِيهَا وَ اخْتَلَفَتْهُمْ. فَكُنْ عَلَيْهِ فِي رَأْيِهِ بِالْخِيَارِ إِذَا اتَّهَمْتَ رَأْيَهُ فَأَمَّا تُتِّهِمُهُ فَلَا تَجُورُ لَكَ إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مِنْ يَسْتَحِقُّ الْمُسَاوَرَةَ وَ لَا تَدَّعِ شُكْرَهُ عَلَى مَا بَدَا لَكَ مِنْ أَشْخَاصِ رَأْيِهِ وَ حُسْنِ وَجْهِ مَسْوَرَتِهِ. فَإِذَا وَافَقَكَ حَمِدْتَ اللَّهَ وَ قَبِلْتَ ذَلِكَ مِنْ أَمِينِكَ، بِالشُّكْرِ وَالْإِصَادِ بِالْمُكَافَاةِ فِي مِثْلِهَا إِنْ فَرَعَ إِلَيْكَ. وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۲

و اما حق کسی که تو از او مشورت خواهی این است که او را در نظر ناموافقی که از سر مشورت به تو دهد متهم نسازی، زیرا مردمان در زمینه آرا متفاوتند و نظرهای مختلف دارند. و اگر به رأی و نظر او بدگمانی مختاری، اما متهم ساختن او که به دیده

۱. تحف العقول، ص ۱۹۳.

۲. همان.

تو شایسته مشورت بوده است بر تو روا نیست، و نیز از آن جا که رأی و نظر خود را بی دریغ و به خوبی به تو ارائه کرده و به نیکویی مشورت داده است سپاسگزاری از او را فرومگذاری. و اگر رأی و نظری موافق خواست تو داد خدا را سپاس داری و آن رأی و نظر را با سپاسمندی از برادرت بپذیری و منتظر فرصتی باشی که اگر او از تو مشورتی خواهد همان گونه به او پاداش دهی.

و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ



مرکز تحقیقات کتب و آثار اسلامی



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی

اصل اهتمام برای مستضعفان

﴿ وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا. ﴾ *

و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن، و دو دیدگاهت را از آنان بر مگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی. و از آن‌کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جایگاه اهتمام برای مستضعفان

از امور مسلم در مشی رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) اهتمام ایشان برای مستضعفان است. یعنی با آنان بودن، ایستادن در جبهه ایشان، حفظ کرامت آنان، تلاش برای زدودن محرومیت‌هایشان و سیر دادن آنان به عزت حقیقی‌شان. اهتمام برای آنان که خوی استکبار ندارند و از روابط و مناسبات فرعونی بیزارند، اما از حقوق واقعی خود محروم شده‌اند. اهتمام برای آزاد ساختن صالحان از اسارت‌ها و فراهم کردن زمینه صعود آنان. اهتمام برای مردمانی که حق‌گرایند و به حقوق انسانی و ایمانی خود چنان‌که باید نرسیده‌اند. اهتمام برای مستضعفانی که وارث زمین خواهند شد، که جهت‌گیری دین آن است که روزی مستضعفان صالح وارث زمین شوند و دولتی حق، همه محرومیت‌ها را بزداید و مردمان را به کمال لایقشان برساند. خداوند به مستضعفان صالح عنایت دارد و رسول خدا (ص) و اوصیای وی به آنان عطا و فراوان داشتند و برای رساندن آنان به حقوقشان اهتمام می‌ورزیدند. پیامبر اکرم (ص) رحمتی است برای همه جهانیان،^۱ رحمت و اسعه‌ای است برای همگان، و رحمت ویژه‌ای است برای مستضعفان صالح. پیامبر اکرم (ص) خود را از آنان می‌دانست و در کنار آنان بود؛^۲ و همه پیام‌آوران الهی چنین

۱. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا لِنَعْلَمِينَ﴾ (و تو جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم). قرآن، انبیا / ۱۰۷.

۲. امام خمینی در این باره می‌فرماید: «اسلام برای همه است. اسلام از توده پیدا شده است و برای توده کار می‌کند. اسلام از طبقه بالا پیدا نشده است. پیغمبر اکرم از همین جمعیت پایین بود. از بین همین جمعیت پا شد و قیام کرد. اصحاب او از همین مردم پایین بودند. از این طبقه سوم بودند. آن طبقه بالا مخالفین پیغمبر اکرم بودند. [پیامبر اکرم] از همین توده پیدا شده است و برای همین جمعیت، همین ملت قیام کرده است، به نفع همین ملت احکام آورده است.» امام روح‌الله موسوی خمینی، در جستجوی راه از

بودند. با مستضعفان صالح و در کنار آنان، برای برپایی عدالت و نجات و رستگاری همگان. و زام بن ابی فراس آورده است:

«وَ كَانَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِذَا أَصْبَحَ تَصَفَّحَ وَجْهَهُ الْأَغْنِيَاءَ وَ الْأَشْرَافَ حَتَّى يَجِيَّ إِلَى الْمَسَاكِينِ فَيَقْعُدَ مَعَهُمْ وَ يَقُولُ: مَسْكِينٌ مَعَ الْمَسَاكِينِ»^۱
 سلیمان بن داوود (ع) هر بامداد در چهره توانگران و اشراف تأمل می کرد [تا از آنان می گذشت] و به مسکینان می رسید و با آنان می نشست و می گفت: مسکینی با مسکینان دیگر.

حضرت سلیمان (ع) با آن همه قدرت و عظمت، خود را در زمره مستضعفان می دانست و از گردنفرزان و گردنکشان خود را دور نگه می داشت، که پیام آوران الهی، همگی از گردنفرازی و گردنکشی پاک بودند و به دوری از چنین کسان سفارش می نمودند. از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

«إِنَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَرَادَ دَاعَ أَصْحَابِهِ جَمْعَهُمْ وَ أَمَرَهُمْ بِضَعْفَاءِ الْخَلْقِ وَ نَهَاهُمْ عَنِ الْجَبَابِرَةِ»^۲
 هنگامه که عیسی (ع) خواست با یاران خود وداع کند، ایشان را گرد آورد و آنان را به اهتمام و توجه به ناتوانان فرمان داد و از گرایش و نزدیکی به جباران و گردنکشان نهی کرد.

از جمله شاخصه های مصلحان اجتماعی روحیه استضعاف در آن ها است، بدین معنا که خودبینی، برتری جویی، گردنفرازی و گردنکشی را در درون خود به ضعف کشانده اند و از خوی استکبار پالایش شده اند. دنیا در چشم آنان کوچک و حقیر، و حق در نظرشان بزرگ و عزیز است،

کلام امام، دفتر اول، مستضعفین، مستکبرین، چاپ اول، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۸ ش. ص ۱۴.

۱. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۰۳؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۸۳.

۲. قطب الدین أبو الحسن سعید بن هبة الله الراوندی، قصص الانبياء، تحقیق غلامرضا عرفانیان،

الطبعة الاولى، مؤسسة الهادی، قم، ۱۴۱۸ ق. ص ۲۷۳؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۵۲.

چنان‌که امیر مؤمنان علی (ع) در سخن از برادری معنوی،^۱ ویژگی‌های او را چنین برشمرده است:

«كَانَ لِي فِي مَا مَضَى أَحَقُّ فِي اللَّهِ، وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ، وَكَانَ خَارِجًا مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ، فَلَا يَسْتَهْيِي مَا لَا يَجِدُ، وَلَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ. وَكَانَ أَكْثَرُ ذَهْرِهِ صَامِتًا. فَإِنْ قَالَ بَدُّ الْقَائِلِينَ وَنَقَعَ غَلِيلُ السَّائِلِينَ. وَكَانَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا. فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَصَلٌّ وَادٍ. لَا يُذِلِّي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِيًا. وَكَانَ لَا يَلُومُ أَحَدًا عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ، وَكَانَ لَا يَشْكُو وَجَعًا إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ. وَكَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَلَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ. وَكَانَ إِذَا غَلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ. وَكَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ. وَكَانَ إِذَا بَدَّاهُ أُمْرَانِ نَظَرَ إِلَيْهِمَا أَقْرَبَ إِلَى الْهَوَىٰ فَيُخَالِفُهُ. فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالزَّمُوها وَتَنَافَسُوا فِيهَا. فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخَذَ الْقَلِيلُ خَيْرٌ مِنْ تَرَكِ الْكَثِيرِ.»^۲

در گذشته مرا برادری بود که در راه خدا برادری‌ام می‌نمود. خُردی دنیا در دیده‌اش وی را در چشم من بزرگ می‌داشت، و شکم بر او سلطه‌ای نداشت. پس آن‌چه را نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد و آن‌چه را می‌یافت فراوان به کار نمی‌برد. بیش‌تر روزهایش را خاموش می‌ماند، و اگر سخن می‌گفت بر گویندگان پیشی می‌گرفت و تشنگی پرسندگان را فرو می‌نشاند. [در چشم دیگران] ناتوان می‌نمود، و به هنگام کار همچون شیر بیشه و مار بیابان [قدرتمند و پرتحرک] بود، تا نزد قاضی نمی‌رفت

۱. در این‌که مراد امام (ع) از این برادر کیست، چند احتمال داده شده است. برخی گفته‌اند مراد پیامبر (ص) است و برخی او را ابوذر دانسته‌اند و بعضی مقداد؛ و برخی نیز گفته‌اند مراد امام فردی خاص نیست بلکه صرفاً برای مثال و نمونه بیان فرموده است. ر.ک: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، صص ۱۸۳-۱۸۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹؛ با مختصر اختلاف در لفظ: ربیع‌الایرار، ج ۲، ص ۲۱۳. و قریب به همین از حسن بن علی (ع) روایت شده است. ر.ک: أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري، عيون الاخبار، دارالكتاب العربي، بيروت، ج ۲، ص ۳۵۵؛ الكافي، ج ۲، صص ۲۳۷-۲۳۸؛ تحف العقول، ص ۱۶۶؛ تاريخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۱۵؛ ترجمة الامام الحسن (ع) من تاريخ مدينة دمشق، صص ۱۶۰-۱۶۱؛ البداية والنهاية، ص ۴۳.

حجّت نمی آورد، و کسی را که عذری داشت سرزنش نمی نمود تا عذرش را می شنود. از درد شکوه نمی نمود، مگر آن گاه که بهبود یافته بود. آنچه را می کرد می گفت، و بدانچه نمی کرد دهان نمی گشود. [اگر با او جدال می کردند خاموشی می گزید] و اگر در گفتار بر او پیروز می شدند، در خاموشی مغلوب نمی گردید. بر آنچه می شنود حریص تر بود تا آنچه گوید. و گاهی که او را دو کار پیش می آمد می نگریست که کدام به خواهش نفس نزدیک تر است تا راه مخالفت آن را پوید. بر شما باد چنین خصلت ها را یافتن و در به دست آوردنش بر یکدیگر پیشی گرفتن. و اگر نتوانستید، بدانید که اندک را به دست آوردن بهتر تا همه را واگذاشتن.

آنان که از گردنفرازی و گردنکشی به دورند، بهترین بندگان خداوندند که در روابط و مناسبات اجتماعی خویش خدایی نمی کنند و جز بر مدار بندگی خدا راه نمی پویند. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَرِّ عِبَادِ اللَّهِ؟ الْفُظَّ الْمُتَكَبِّرُ. أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ؟ الضَّعِيفُ الْمُسْتَضَعَفُ.»^۱

آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشتخوی گردنفراز. آیا شما را از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ فروتن مستضعف.

بهترین زمینه رشد و کمال آدمی پاک بودن از گردنفرازی و گردنکشی است و پیشوایان حق تلاش می کردند مردمان را در این جهت هدایت نمایند و چنین کسان را به والاترین مقامات کمالی بشارت می دادند، که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

«أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ؟ كُلُّ ضَعِيفٍ مُسْتَضَعَفٍ [مُسْتَضَعَفٍ].»^۲
آیا شما را از اهل بهشت آگاه نسازم؟ هر فروتن مستضعف.

آنان که از دام گردنفرازی و گردنکشی رسته اند و در زمره مستضعفان صالح درآمده اند در مدار حق

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۰۷؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۵۵.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۵۶.

سیر می‌کنند و اهل بهشت‌اند و در بالاترین مراتب آن جای دارند.^۱ انسان‌هایی چون سلمان، ابوذر، مقداد، بلال، صهیب و جز اینان که بهشت بدانان مشتاق است؛^۲ و اینان کسانی‌اند که پیامبر رحمت به شدت دوستشان می‌داشت، بلکه وی همه مستضعفان و مسکینان را دوست می‌داشت، چنان‌که می‌فرمود:

«أَمَرَنِي بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ»^۳

پروردگارم مرا فرمان داده است که مسکینان مسلمان را دوست بدارم.

این محبت، محبت الهی به مستضعفان و مسکینان است که در فرستاده او و پیروانش جلوه دارد. از امیرمؤمنان علی (ع) روایت شده است که پیامبر اکرم (ص) نقل کرد که خداوند در شب معراج بدو فرمود:

«يَا أَحْمَدُ، إِنَّ الْمَحَبَّةَ لِلَّهِ هِيَ الْمَحَبَّةُ لِلْفُقَرَاءِ وَ التَّقَرُّبُ إِلَيْهِمْ. [قَالَ: وَ مَنْ الْفُقَرَاءُ؟ قَالَ:] الَّذِينَ رَضُوا بِالْقَلِيلِ وَ صَبَرُوا عَلَى الْجُوعِ وَ شَكَرُوا عَلَى الرِّخَاءِ وَ لَمْ يَشْكُرُوا جُوعَهُمْ وَ لَا ظَمَأَهُمْ وَ لَمْ يَكْذِبُوا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ لَمْ يَغْضَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ وَ لَمْ يَغْتَمُوا عَلَى مَا فَاتَهُمْ وَ لَمْ يَفْرَحُوا بِمَا آتَاهُمْ. يَا أَحْمَدُ، مَحَبَّتِي مَحَبَّةُ الْفُقَرَاءِ، فَأَذِنِ الْفُقَرَاءَ وَ قَرِّبْ مَجْلِسَهُمْ مِنْكَ، وَ أَبْعِدِ الْأَغْنِيَاءَ وَ أَبْعِدْ مَجْلِسَهُمْ عَنْكَ، فَإِنَّ الْفُقَرَاءَ أَحِبَّائِي»^۴

ای احمد! دوست داشتن خدا، دوست داشتن فقیران و نزدیک شدن به ایشان است. [گفت: آنان چه کسانی‌اند؟ فرمود:] کسانی که به اندک خوشنودند و بر گرسنگی شکیبایند و بر زندگی گوارا سپاسگزارند و از گرسنگی و تشنگی شکایت نمی‌کنند و با زیانشان دروغ نمی‌گویند و بر پروردگارشان خشم نمی‌گیرند و بر آنچه از دست داده‌اند افسرده‌خاطر نمی‌شوند و به آنچه به دست آرند شادمان نمی‌گردند. ای

۱. نک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۷۸؛ کنز العمال، ج ۳، صص ۱۵۵ - ۱۵۶.

۲. نقل شده است که رسول خدا (ص) درباره سلمان فرمود: «إِنَّ الْجَنَّةَ أَشَوْقٌ مِنْ سَلْمَانَ، مِنْ سَلْمَانَ

إِلَى الْجَنَّةِ» (همانا بهشت مشتاق است به سلمان، از سلمان به بهشت). اسرار الشریعة، ص ۲۷.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۴۹؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۱۷.

۴. ارشاد القلوب، ج ۱، صص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۳.

احمدا دوست داشتن من، دوست داشتن فقیران است. به فقیران و مجلسشان نزدیک شو [و آنان را نزدیک خود آر تا تو را به خود نزدیک کنم] و از ثروتمندان و مجلسشان دور شو که فقیران دوستان من اند.

آنان که روحیه استضعاف دارند و از روحیه استکبار به دورند محبوب خداوندند و پیام آور رحمت و عدالت، وسیله نزدیک شدن به خداوند را دوستی آنان اعلام فرموده است:

«وَالْقُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ حُبُّ الْمَسَاكِينِ وَالذُّكْرُ مِنْهُمْ»^۱

وسيلة نزدیک شدن به خدا دوست داشتن مستمندان و نزدیک شدن به ایشان است.

پیامبر اکرم (ص) آنان را برادران معنوی خویش می دانست و در این باره به علی (ع) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ
فَرَضِيَتْ بِهِمْ إِخْوَانًا وَرَضُوا بِكَ إِمَامًا»^۲

ای علی! خدای متعال دوستی مستمندان و مستضعفان زمین را به تو بخشیده است.
پس تو آنان را به برادری گزیدی و آنان تو را به پیشوایی.

علی (ع) به حق پیشوای مستحقان محروم و محبوب همه مستضعفان و محرومان تاریخ است.
ابن ابی الحدید معتزلی در بیان سبب محبوبیت علی (ع) و عشق مردمان بدو تحلیلی نقل کرده و
چنین آورده است:

خدا ابو جعفر حسنی نقیب را رحمت کند که هیچ عالم فاضلی نمی توانست منکر علم و فضل
او شود و سخن بسیار است. یک بار به او گفتم: سبب آن که مردمان علی بن ابی طالب علیه السلام
را دوست دارند و دلباخته اویند و در راه دوستی او خود را به کشتن می دهند چیست؟ و در پاسخ
این پرسش، از شجاعت و علم و فصاحت و دیگر ویژگی هایی که خداوند بخش فراوان و پاک و

۱. مکارم الاخلاق، ص ۱۴۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۴۴۷؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۳۳۱.

۲. أبو القاسم علی بن محمد الخزاز، کفایة الاثر فی النص علی ائمة الاثنی عشر، تحقیق عبداللطیف

الحسینی الکوه کمری، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ ق. ص ۱۸۴؛ بشارة المصطفی، ص ۱۸۰؛ بحار الانوار،

ج ۳۹، ص ۳۰۶، ج ۶۸، ص ۴۵؛ قریب به همین: امالی الطوسی، ج ۱، ص ۱۸۴.

پاکیزه آن را به وی روزی کرده است، سخن به میان نیاور. پس [ابوجعفر نقیب] خنده‌ای کرد و گفت: چه پیمانی می‌بندی و چقدر سخت می‌گیری! سپس گفت: ابتدا مقدمه‌ای لازم است دانسته شود و آن این است که بیش‌تر مردمان ستم‌دیده دست‌روزگارند و نیز شکی نیست که بیش‌تر مستحقان، محرومند. چه بسیار عالمی که تهیدست و بی‌بهره از دنیا و نادانی در نهایت توانگری و گشاده‌روزی دیده می‌شود. چه بسیار مشاهده می‌گردد که دلیر رزمنده جنگ‌آزموده‌ای که از پایداری او در نبرد سودها به مردمان رسیده است، آن‌قدر تأمین نیست که نیازهای اولیه خود را برپا دارد ولی ترسوی بزدل‌گريزان از کارزاری که از سایه خود می‌رمد، مالک بخش بزرگی از دنیا و دارنده سهم فراوانی از مال و روزی است. چه بسیار خردمند استوار تدبیر و روشن‌ضمیری که در تنگدستی به‌سر می‌برد، خود شاهد آن است که ثروت و خوشی بر احمق مسخره‌ای می‌بارد و روزگار پستان‌پر شیر خود را در دهان او گذاشته است. چه بسیارند دینداران واقعی که به بهترین وجه خدا را عبادت می‌کنند و اهل اخلاص و توحیدند اما از دنیا بی‌بهره و کم‌روزی‌اند و به چشم خود می‌بینند که فردی یهودی یا نصرانی و یا زندیق دارای ثروت فراوان و حال خوش است. حتی در بیش‌تر اوقات همین طبقات مستحق و شایسته نیازمند طبقاتی‌اند که به هیچ‌وجه شایسته و مستحق آن‌چه دارند نیستند، تا آن‌جا که نیاز و ضرورت [زندگی]، این افراد شایسته را خواه برای دفع ضرر یا برای طلب منفعت، دچار ذلت و کُرنش در برابر آن ناشایستگان می‌کند. ما به چشم خویش می‌بینیم که درودگری چیره‌دست یا بت‌ایی استاد یا نقاشی بی‌همتا یا صورتگری شیرین‌کار در نهایت تنگدستی و بدبختی و بیچارگی به‌سر می‌برد اما افرادی دیگر از همان طبقه که به پای آن استادکاران نمی‌رسند و آن توانایی‌ها را ندارند، بسیار فراخ‌روزی‌اند و کسب و کارشان رونق فراوان دارد و روزگارشان به خوشی و گشادگی می‌گذرد. آری، حال و روز افراد شایسته و بااستعداد چنین است. اما حال کسانی که از طبقه برجسته و دارای فضیلت نیستند، یعنی توده مردم نیز آشکار است و آنان نیز از کینه‌ورزی درباره دنیا و نکوهش آن و خشم ناشی از حسادت که بر همگان و همسایگان خود می‌ورزند، بری نیستند و مشاهده نمی‌شود که هیچ‌یک از آنان به آن‌چه دارد قانع و از زندگی خود خشنود باشد، بلکه او هم پیوسته زیاده‌تر از آن‌چه دارد می‌طلبد و وضعی برتر از آن‌چه را در آن است می‌جوید.

سپس [ابوجعفر نقیب] گفت: اکنون که این مقدمه را دانستی، بدان که معلوم و مسلم است که علی علیه السلام، نه تنها مستحق محروم بود، بلکه او سرور مستحقان محروم و آقا و بزرگ ایشان بود؛ و نیز معلوم و مسلم است که آنان که مورد ستم قرار می‌گیرند و دچار اهانت و

ستمیدگی می‌شوند هوادار یکدیگر می‌گردند و پشت به پشت هم می‌دهند و همگی چون ید واحد در برابر توانگران و دیادوستانی که جهان را در دست دارند و بر آن چنگ انداخته‌اند و به خواسته‌های خود رسیده‌اند، قد علم می‌کنند و همدست می‌شوند، زیرا همگی این مستحقان محروم، همچنان که در آن‌چه جانشان را به درد آورده و ناخشنودشان ساخته و نیش گزندش به دردشان آورده است شریکند، در غیرت و حمیت و زیر بار ستم نرفتن و خشم گرفتن به کسانی که بر آنان چیره گشته و برتری می‌جویند و به منافع و مزایایی دست می‌یابند [که حق این مستحقان محروم است] ولی ایشان بدان نمی‌رسند، نیز شریک و همدست و همدستانند. پس هنگامی که اینان - یعنی این گروه محروم - که همگی از نظر منزلت و رتبت اجتماعی برابرند، به‌خاطر هم تعصب می‌ورزند و از هم پشتیبانی می‌کنند، چه تصور می‌کنی در احساس و پیوند آنان نسبت به کسی که از جمله ایشان است و انسانی است گرانقدر و والا مرتبه و جامع همه شرافت‌های انسانی؟ انسانی که گردآورنده همه فضیلت‌ها و دربردارنده همه ویژگی‌ها و ستودگی‌ها باشد و با وجود این محروم و محدود بماند و دنیا همه تلخی‌های خود را به او بچشاند و پیوسته آزار و ناملایمات، کام او را به شرنگ ناکامی ناگوار سازد و از روزگار جز رنج و آزار و سختی نبیند و آنان که فرودست اویند، فرادست او شوند و فرومایگان و ناکسان که هیچ‌کس آنان را به چیزی نمی‌شمرد و دل کسی به حکمرانی آنان راضی نمی‌شد و تصور آن را نیز نمی‌کرد، در کار حکومت و فرمانروایی آیند و فرمانشان بر او و فرزندان و خاندان و خویشانش روا شود و در نهایت نیز این ابرمرد در محراب عبادت خویش به شهادت رسد و فرزندانش پس از او کشته و حرم محترمش به اسیری برده شود و حتی خویشان و آموزادگان او با همه فضیلت و زهد و عبادت و بخشندگی و بهره بردن مردمان از ایشان، کشته و تبعید و آواره و زندانی گردند. پس مگر ممکن است که انسان‌ها همگی به چنین شخصیتی تعصب نورزند؟ و مگر دل‌ها می‌توانند به او دل نبندند و وابسته او نشوند و عاشق او نگردند تا بدانجا که در راه عشق او دل‌ها ذوب گردد و جان‌ها فانی شود که این همه برای یاری دادن او و غیرت ورزیدن به خاطر او و ابراز انزجار و تنفر از ستمی است که به او رسیده است و ناخشنودی از آن چیزی است که به سر او آورده‌اند. و این واقعیتی است که در سرشت بشر و در نهاد او قرار داده شده است؛ همان‌طور که اگر گروهی از مردم بر کنار رودخانه‌ای سیل آسا شاهد افتادن کسی که شنا نمی‌داند، در آن آب عمیق باشند، بنابر سرشت انسانی بر او شدیداً دلسوزی می‌کنند و عده‌ای از آن مردم بی‌هیچ تأملی خود را در آب می‌افکنند و تلاش می‌کنند او را نجات دهند و در این کار هیچ پاداشی نمی‌خواهند و انتظار هیچ

سپاسگزاری یا دستمزدی و حتی چشمداشت ثواب اخروی نیز ندارند. و ممکن است که در میان آنان کسانی هم باشند که دنیای دیگر را باور نداشته باشند، اما احساس انسانی و رقت قلبشان آنان را به این کار وامی دارد. گویا هریک از کسانی که خود را برای نجات آن غریق به آب می افکند، چنین تصور می کند که این خود اوست که به آب افتاده و در حال غرق شدن است؛ پس همان سان که اگر خود او در حال غرق شدن بود، برای نجات خویش تلاش می کرد، در این وضع نیز برای نجات همجنس خود که در چنین حالت سختی قرار گرفته است تلاش می کند. همچنین اگر پادشاهی به مردمان شهری از مملکت خود به شدت ستم روا دارد، اهل این شهر همگی پشت به پشت یکدیگر می دهند و همدستان می شوند و برضد آن پادشاه یکدیگر را یاری می کنند تا داد خویش از او بستانند. حال اگر در میان این مردم ستمدیده بزرگمردی گرانقدر و عالی مقام باشد که آن پادشاه بیشترین ستم را بر او روا داشته و ملک و دارایی او را غصب کرده و فرزندان و خاندان او را کشته باشد، کاملاً عادی است که توجه مردمان بیش از هرکس بدو و پیروی شان از او باشد و بیش تر و بیش تر گرد او آیند و بدو روی کنند، زیرا سرشت آدمی به گونه ای غیر قابل اجتناب به چنین امری فرامی خواند و انسان نمی تواند جز این کند و از چنین رفتاری سرباز زند.^۱

اهتمام برای مستضعفان و تلاش برای محرومان با سرشت انسان عجین است و انسان به حسب فطرت خود نمی تواند به آنان پشت کند. انسان به فطرتش دوستدار مستضعفان است و آن که فطرتی بیدار دارد اهل اهتمام برای آنان است. پیامبر اکرم (ص) یاران خود را به دوست داشتن مستضعفان و نزدیک شدن به آنان سفارش می کرد چنان که در خبری از سلمان فارسی آمده است:

«أَوْصَانِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِسَبْعٍ لَا أَدْعُهُنَّ عَلَى كُلِّ حَالٍ: أَنْ أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ دُونِي وَلَا أَنْظُرَ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقِي، وَأَنْ أُحِبَّ الْفُقَرَاءَ وَأُذْنُو مِنْهُمْ ...»^۲

حبیبم رسول خدا (ص) مرا به هفت خصلت سفارش فرمود و این که در هیچ حالی

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، صص ۲۲۳ - ۲۲۵.

۲. الفصول المختارة، ص ۲۸۸؛ بشارة المصطفی، ص ۲۲۲؛ همین خبر با مختصر اختلافی از ابوذر

نیز وارد شده است. ر.ک: النخصال، ج ۲، ص ۳۴۵؛ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۲۳۱؛ بحار الانوار، ج ۶۹،

آن‌ها را ترک نکنم: این‌که به پایین‌تر از خود بنگرم و به آن‌که برتر از من است ننگرم و این‌که مستمندان را دوست بدارم و به آنان نزدیک شوم.

و لقمان حکیم فرزند خود را چنین نصیحت کرده است:

«يَا بُنَيَّ جَاوِرِ الْمَسَاكِينَ وَاخْضَعْ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱

فرزندم! همنشین مسکینان باش و خود را وقف مستمندان و مسکینان مسلمان کن.

هرچه وجود آدمی لطیف‌تر باشد و از بندهای اسارت دنیایی آزادتر باشد دوستی و همراهی‌اش با محرومان و مستضعفان بیش‌تر است، چنان‌که در تعابیر پیشوایان حق این جهت‌گیری خود ملاکی برای ارزش‌گذاری اشخاص است. ارزش آدمیان به میزان دوستی‌شان با آنان است که محبوب خداوندند، منصور بُزْج^۲ گوید به امام صادق (ع) عرض کردم: «چگونه است که این قدر از شما درباره سلمان فارسی می‌شنوم و این قدر از او یاد می‌کنید؟» فرمود: «مگو سلمان فارسی، بلکه مگو سلمان محمدی! آیا می‌دانی چرا این قدر از او یاد می‌کنم؟» منصور بُزْج گوید: «عرض کردم، خیر.» فرمود:

«لثَلَاثِ خِلَالٍ: إِحْدَاهَا: إِيْثَارُهُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَى هَوَى نَفْسِهِ، وَ الثَّانِيَةُ: حُبُّهُ

لِلْفُقَرَاءِ وَ اخْتِيَارُهُ إِيَّاهُمْ عَلَى أَهْلِ الثَّرْوَةِ وَ الْعَدَدِ، وَ الثَّالِثَةُ: حُبُّهُ لِلْعِلْمِ وَ الْعُلَمَاءِ»^۳

این به‌خاطر سه ویژگی است: نخست آن‌که خواست امیرمؤمنان (ع) را برخواست خود مقدم می‌داشت. دوم: دوست داشتن فقیران و ترجیح ایشان بر ثروتمندان و مکنت‌داران. سوم: دوست داشتن دانش و دانشیان.

آنان که محبوب خداوند، وسیله رحمت‌های الهی‌اند، آن مستضعفانی که دل به دنیا ندارند و اهل

۱. الاختصاص، ص ۳۳۷؛ بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۲۸.

۲. منصور بن یونس بُزْج از راویان موثق و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است.

ر.ک: رجال النجاشی، ص ۴۱۳؛ رجال البرقی، ص ۳۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، صص ۳۵۴-۳۵۶.

۳. مجالس ابن‌الشیخ، ص ۸۳؛ بشاره‌المصطفی، ص ۲۶۷؛ کشف‌الغفقه، ج ۱، ص ۳۸۸؛

بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۷.

ایمانند، وسیله عنایت خدا به همگانند. واقدی^۱ از قول عِکْرَمَه^۲ نقل کرده است که مردم درباره کیفیت تقسیم غنیمت‌های جنگ بدر دچار اختلاف شدند. پس رسول خدا (ص) فرمان داد تا همه غنیمت‌ها را به بیت‌المال برگردانند و همه برگردانده شد. شجاعان گمان می‌کردند که رسول خدا (ص) غنیمت‌ها را به آنان اختصاص خواهد داد، بدون آن‌که به ناتوانان چیزی داده شود. آن‌گاه پیامبر فرمان داد تا غنیمت‌ها به‌طور مساوی میان آنان تقسیم شود. سعد بن ابی وقاص گفت: «ای رسول خدا، آیا به سواران که نگاهبانان و حامیان مردمند به اندازه ناتوانان سهم می‌دهی؟» پس پیامبر (ص) فرمود: «مادرت به عزایت بنشیند! مگر شما جز به برکت ناتوانان پیروز می‌شوید؟»^۳

رسول خدا (ص) در اهمیت حرمت نهادن به مستضعفان و کرامت ایشان و در نتیجه اهتمام برای بالا آوردن آنان، به مردمان می‌فرمود:

إِنَّمَا يَنْصُرُ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِضَعِيفَتِهَا، بِدَعْوَتِهِمْ وَصَلَاتِهِمْ وَإِخْلَاصِهِمْ.^۴
خداوند این امت را به واسطه ناتوانانش و دعای ایشان و نماز و اخلاصشان یاری می‌نماید.

مستضعفان صالح محبوب‌ترین بندگان خداوند. آنان نخستین کسانی بودند که به پیامبر پیوستند

۱. محمد بن عمر واقدی مورخ برجسته قرن دوم است که کتاب مغازی او در حوزه تاریخ جنگ‌های عصر پیامبر مهم‌ترین اثر شمرده شده است. واقدی در دستگاه خلافت عباسی منصب قضاوت داشت. وی در سال ۲۰۷ هجری درگذشت. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۵، صص ۴۲۵ - ۴۳۳؛ وفيات الاعیان، ج ۴، صص ۳۴۸ - ۳۵۱.

۲. عِکْرَمَةُ بن عبدالله بَزْزِی مدنی از تابعین است که از برجسته‌ترین عالمان به تفسیر و مغازی شمرده شده است. وی در سال ۱۰۵ هجری در مدینه درگذشت. ر.ک: حلیة الاولیاء، ج ۳، صص ۳۲۶ - ۳۴۷؛ وفيات الاعیان، ج ۳، صص ۲۶۵ - ۲۶۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، صص ۲۳۴ - ۲۴۲؛ الأعلام، ج ۴، ص ۲۴۴.

۳. المغازی، ج ۱، ص ۹۹؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۵۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۱۶۶؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۹۳؛ تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۶۳۷؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۲۰.

۴. الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۳۷؛ قریب به همین: السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۳۱.

و همیشه چنین بوده است. شمس‌الدین ذهبی^۱ نوشته است که نخستین گروندگان به پیامبر، فقیران بودند، و چنین بوده است که هر پیامبری فرستاده شده است، نخستین گروندگان به او فقیران بوده‌اند.^۲

آنان که وابستگی کم‌تری به دنیا دارند، زمینهٔ بیش‌تری برای هدایت دارند و حق را پذیرا ترند، چنان‌که پیشوای مستحقان محروم، علی (ع) فرمود:

«أَنَا يَغُصُّوبُ الْمُؤْمِنِينَ، وَالْمَالُ يَغُصُّوبُ الْفُقَرَاءِ»^۳
من پیشوای مؤمنانم و مال پیشوای تبهکاران.

«يَغُصُّوبُ» ملکهٔ زنبورهاست که مهتر و پیشوای آن‌ها است و همه چیز زنبورها به او بسته است.^۴ شریف رضی در ذیل این حکمت آورده است که معنی آن این است که مؤمنان پیرو منند، و تبهکاران پیرو مال، چنان‌که زنبوران عسل مهتر خود را پیروانند. بنابراین آنان که به ثروت و مکننت و قدرت دل داده‌اند، به هدایت دل نمی‌سپارند. انسان مستکبر از حق‌گريزان است و حق را نیز برای خود و دین را برای دنیای خویش می‌خواهد، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) وقتی مشاهده کرد که عمار یاسر تلاش می‌کند مُغْبِرَةَ بن شُعْبَةَ^۵ را به مقصدی الهی راه نماید، درحالی‌که

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی محدث و مورخ برجسته در دمشق به دنیا آمد و در همان‌جا در سال ۷۴۸ هجری درگذشت. آثار او در حوزهٔ تاریخ و تراجم و رجال بسیار و حدود صد عنوان است. ر.ک: صلاح‌الدین محمد بن شاکر الکتبی، فوات الوفيات، تحقیق احسان عباس، دار صادر، بیروت، ۱۹۷۳-۱۹۷۴ م. ج ۳، صص ۳۱۵-۳۱۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۲، صص ۱۶۳-۱۶۷؛ تاج‌الدین أبونصر عبد‌الوهاب بن علی بن عبد‌الکافی السبکی، طبقات الشافعية الكبرى، تحقیق عبدالفتاح محمد الحلو، محمود محمد الطناحی، دار احیاء الکتب العربیة، القاهرة، ج ۹، صص ۱۰۰-۱۲۳؛ الأعلام، ج ۵، ص ۳۲۶.

۲. کتاب الکبائر، ص ۲۱۳.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۶؛ و نیز ر.ک: الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۶۹؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۲۸۷؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۹۶؛ الاصابة، ج ۴، ص ۱۷۰.

۴. ر.ک: لسان العرب، ج ۹، ص ۱۹۸.

۵. مُغْبِرَةَ بن شُعْبَةَ بن ابی عامر بن مسعود ثقفی از زیرکان و سیاستمداران عرب شمرده شده است. او

او گریزان از حق بود و بدان پشت نموده بود، به عمار فرمود:

«دَعُهُ يَا عَمَّارُ! فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَ عَلَى عَمِدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ»^۱

عمار! او را واگذار، چه او چیزی از دین برنگرفته جز آن چه آدمی را به دنیا نزدیک کردن تواند، و به عمد خود را به شبهه‌ها درافکنده تا آن را عذرخواه خطاهای خود گرداند.

در منطق پیشوایان حق بیش‌ترین همت باید متوجه آنان باشد که زمینه دنیاگرایی‌شان کم‌تر است که اهتمام دین این است که ستمگری‌ها را پایان بخشد و محرومیت‌ها را بزدايد، چنان‌که امیر بیان، علی (ع) در عهدنامه مالک‌اشتر فرماید:

«ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزُّمْنَى. فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَائِمًا وَمُعْتَرًا. وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا سَتَحْفَظُكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ يَثِبَ مَالُكَ وَ قِسْمًا مِنْ غَلَّتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى. وَكُلُّ قَدٍ اسْتُرْعِيَتْ حَقُّهُ فَلَا يَسْخَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُعَذِّرُ بِتَضْيِيعِكَ النَّافَةَ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ، فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ»^۲

در سال پنجم هجری اسلام آورد و در صلح حدیبیه حضور داشت. در جنگ‌های یمامه و فتوح شام شرکت کرد و در قادسیه و نهاوند و همدان و جز آن نیز شرکت داشت. در زمان عمر والی بصره شد و چند شهر را فتح کرد. عمر او را از ولایت بصره عزل کرد و بر کوفه گماشت. در دوره عثمان ولایت او بر کوفه ادامه یافت و پس از مدتی عزلش کرد. هنگام درگیری علی (ع) با معاویه خود را کنار کشید و معاویه نیز او را والی کوفه کرد و تا هنگام مرگ در سال ۵۰ هجری والی کوفه بود. داستان فساد او مشهور است. ر.ک: السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۳۵؛ اسد الغابه، ج ۴، صص ۴۷۱ - ۴۷۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۳۱؛ الاصابه، ج ۳، صص ۴۳۲ - ۴۳۳؛ القدير، ج ۶، صص ۱۳۷ - ۱۴۱؛ الأعلام، ج ۷، ص ۲۷۷؛

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۰۵.

۲. همان، نامه ۵۳.

خدا را، خدا را [به نظر آر] دربارهٔ طبقهٔ پایینی که هیچ چاره‌ای ندارند. از جمله آنان، مستمندان و نیازمندان و بینوایان و زمین‌گیران هستند؛ که در این طبقه هم مستمندی است خواهند و هم مستحق عطایی است به روی خود نیاورنده. پس به‌خاطر خدا حق او را، که پاسداری از آن را از تو خواسته است، دربارهٔ اینان پاس دار و بخشی از بیت‌المال (اموال عمومی) و بخشی از محصولات به‌دست آمده از زمین‌های خالصهٔ دولتی را در هر شهری برای آنان بگذار. و بی‌گمان برای افراد دورترشان همان سهمی را باید در نظر بگیری که برای نزدیک‌ترانشان تعیین می‌کنی، و رعایت حق هریک از تو خواسته شده است. پس مبدا سرمستی [قدرت] اندیشهٔ تو را از آنان بگرداند و به خود سرگرم سازد، زیرا بهانهٔ تو که برای استوار گردانیدن کارهای بسیار مهم، کارهای کوچک و ناچیز را فرو گذاشته‌ای، پذیرفته نمی‌شود. پس تلاش خود را در توجه به آنان بازگیر.

امیرمؤمنان تأکید کرده است که همت زمامداران و مسئولان در جهت بالا آوردن مستضعفان و تأمین صحیح نیازهای آنان باشد تا آن‌جا که این طبقه به حقوق شایستهٔ انسانی و ایمانی دست یابند؛ و این حقی است بر زمامداران و مسئولان. در منطق پیشوایان دین به‌طور کلی اهتمام برای همگان و نه خاصگان اصلی است بنیادین، چنان‌که امیر بیان، علی (ع) در تبیین آن فرمود:

«وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ، فَلْيَكُنْ صَعْوُكَ لَهُمْ وَمَيْلُكَ مَعَهُمْ»^۱

بی‌گمان، تنها ستون نگاه‌دارندهٔ دین و انبوه تودهٔ مسلمین و ساز و سپاه برای [جنگیدن با] دشمنان [و بدخواهان این آیین] همان توده‌های امت هستند؛ پس باید توجه و نگرش تو به آنان و خواست و گرایش تو با ایشان باشد.

جهت‌گیری اسلام

جهت‌گیری اسلام بدین‌سو است که مستضعفان برآیند و به حقوق خویش دست یابند که خداوند پیامبر اکرم (ص) را مخاطب قرار داده و فرموده است:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِيعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ قَرْطًا.﴾^۱

و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند و خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن، و دو دیدگاه را از آنان برمگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی. و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن.

در شأن نزول این آیه نوشته اند که این آیه درباره مستضعفانی چون سلمان و ابوذر و صُهیب و عمار و خباب و مانند ایشان از فقیران اصحاب نازل شده است؛ و آن چنین بوده است که آنان که جلب دل هایشان کنند (مَوْلَفَةُ قُلُوب) ^۲ نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا، اگر در صدر مجلس نشینی و این بینوایان و بوی گند ایشان را از ما دور کنی - و آن بینوایان جبهه هایی پشمن و ژنده بر تن داشتند - ما در کنار تو خواهیم نشست و به سخنان تو گوش فرا خواهیم داد. هیچ چیز جز اینان مانع درآمدن ما نیست.

مستکبرانی که تاب تحمل مستضعفان صالح را نداشتند، از پیامبر می خواستند که در صف آنان و در جهت ایشان قرار گیرد و به مستضعفان پشت کند و می گفتند: اگر آنان را طرد کنی ما می آییم؛ ما که ثکنت و قدرت داریم! پیامبر به آنان چه می بایست می گفت؟ آیا بگوید اسلام شما را نمی خواهم، درحالی که که اسلام برای همه است و او رحمتی برای همگان و جهانیان؟ بگوید شما را می پذیرم و در کنار خود قرار می دهم و مستضعفان را پس می زنم؟ که آنان بهترین خلق خدا و یاران او بودند. این آیه شریفه نازل شد و تکلیف را روشن کرد. ^۳ این که: ای پیامبر، با

۱. قرآن، کهف / ۲۸.

۲. مَوْلَفَةُ قُلُوب کسانی اند که به منظور تمایل یافتن آنان به اسلام، دلجویی شان کنند.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳؛ تفسیر الطبری، ج ۱۵، ص ۱۵۵؛ تنبیه الغافلین،

ص ۸۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، صص ۱۴۶ - ۱۴۷؛ دلائل النبوة البیهقی، ج ۱، صص ۲۵۱ - ۲۵۲؛ اسباب

النزول، ص ۲۰۲؛ أبو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی، معالم التنزیل (تفسیر البغوی)، تحقیق خالد

عبدالرحمن العک، مروان سوار، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۳، ص ۱۵۹؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۳،

مستضعفان صالح و مؤمنان حقیقی باش. با آنان که جز خدا را نمی خوانند، آنان که خشنودی او را می خواهند. به هیچ وجه از آنان چشم برنگردان. هرگز دنبال زیور زندگی دنیایی و پیوستن به کانون های قدرت و از طریق آنان راه هدایت را هموار نمون، مباش. هرگز از مستکران پیروی مکن که آنان جز به دنیا دل نسپارند و به همین سبب یاد خدا در دل هایشان جای نگیرد و برقرار نماند. آنان در پی مطامع دنیایی و هوس های خویش اند و کارشان جز زیاده روی و ستم و تجاوزگری نیست.

پیامبر پس از نزول این آیه برخاست و در جستجوی مستضعفان و بینوایان شتافت. آنان را در انتهای مسجد دید که به ذکر الهی مشغول بودند. رو به آنان کرد و فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِثْنِي حَتَّى أَمْرَنِي أَنْ أَصْبِرَ نَفْسِي مَعَ رِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي، مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَمَعَكُمْ الْمَمَاتُ»^۱

خدای را سپاس که زندگی ام را به پایان نرساند تا فرمان داد که من در کنار گروهی از امتم با آنان باشم؛ من در زندگی و مرگ با شما هستم.

مفسر گرانقدر قرآن، شیخ طبرسی یادآور شده است که پیامبر هیچ گاه به دنیا و زیور آن گرایش نداشت، بلکه آن حضرت حریص بود که بزرگان مشرکان ایمان آورند تا به وسیله آنان پیروان و خویشانان ایمان آورند که در این آیه مورد خطاب قرار گرفت و مأمور شد که به مستمندان و

ص ۴۶۵؛ أبو الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق محمد بن عبد الرحمن عبد الله، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۵، ص ۹۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۱، ص ۱۱۵؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۳۹۰؛ کتاب الکبائر، صص ۲۱۳ - ۲۱۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۳۸۱؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۱۹؛ أبو السعود محمد بن محمد العمادی، تفسیر أبي السعود، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۵، ص ۲۱۸؛ مولی فتح الله کاشانی، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، مقدمه و پاورقی سید ابوالحسن مرتضوی، تصحیح علی اکبر الغفاری، انتشارات علمیة اسلامیه، طهران، ج ۵، ص ۳۴۹؛ تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۱۲.

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۶۵؛ و نیز ر.ک: تفسیر روح المعانی، ج ۱۵، ص ۲۶۲؛ تفسیر بیان

السعادة، ج ۲، ص ۴۶۴.

مستضعفان روی آورد و چشم از آنان برندارد و به سوی اشراف نرود.^۱
 خداوند جهتگیری اجتماعی پیامبر را مشخص کرده است و آن این که آن حضرت هرگز از مستضعفان چشم برندارد و متوجه دنیاخواهان و آنان که مقصدشان دنیا است نشود.^۲ و بدین ترتیب خداوند به پیامبرش فرمان داد که با نیازمندان و مستضعفان باشد و نزدیکی به آنان را وجه همت خود قرار دهد؛ و این فرمان، فرمانی است همیشگی درباره همه نیازمندان مسلمان تا روز قیامت.^۳ درحالی که اشراف قوم خواهان آن بودند که پیامبر، مستضعفان را طرد کند و به دین خود رنگ اشرافی بزند و از مستضعفگرایی دست بشوید،^۴ خداوند تکلیف را چنین روشن کرد:

﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ.﴾^۵

و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند - درحالی که خشنودی او را می خواهند - مران.

پس از این فرمان های الهی و تبیین جهتگیری ها بود که رسول خدا (ص) فرمود:

«اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مِسْكِينًا وَأَمِتْنِي مِسْكِينًا وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ.»^۶

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۴۶۵.

۲. ر.ک: امین الاسلام أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، جوامع الجامع فی تفسیر القرآن المجید، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ج ۱، ص ۸۸۴؛ کتاب الکبائر، ص ۲۱۴.

۳. تنبیه الغافلین، ص ۸۶.

۴. ر.ک: کتاب الکبائر، صص ۲۱۳-۲۱۴.

۵. قرآن، انعام / ۵۲.

۶. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۸۱؛ شمائل الرسول، ص ۱۰۵؛ بیستان العارفین، ص ۴۶؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۱۲؛ تفسیر التبیان، ج ۸، ص ۳۳۴؛ احیاء العلوم، ج ۴، صص ۱۸۲ و ۱۸۵؛ الفتح الربانی، ص ۱۲۶؛ نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل بن ابی الحسین قزوینی رازی، نقض معروف به بعضی مثالب النواصب فی نقض بعض فضائل الروافض، به تصحیح میرجلال الدین محدث، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش. صص ۶۲۶؛ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۵۹؛ مشکاة الانوار، ص ۱۳۳؛ رکن الدین عبدالعظیم بن عبدالقوی المنذری، الترغیب والترهیب، الطبعة الثالثة، دار احیاء التراث العربی، بیروت،

خدایا مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران و با مسکینان محشور گردان.

جهتگیری اسلام - دین تسلیم حق بودن - در طول تاریخ همین بوده است. همه پیامبران الهی چنین بوده‌اند. از مستضعفان، با مستضعفان و برای مستضعفان در مقابل مستکبران.

خاستگاه اجتماعی پیامبران

پیامبران الهی خاستگاهی مردمی داشتند.^۱ آنان از میان مستضعفان برمی‌خاستند و هرگز در دوران زندگی و رسالت خویش، خود را وابسته و اسیر قدرت‌های پوشالی نساختند. آنان چون بسیاری از مصلحان دیگر نبودند که برای کسب قدرت به منظور اصلاحات، خود را وابسته این قدرت و آن دولت کنند. آنان، تنها یک وابستگی داشتند و آن بستگی به حق بود، و همه نیرو و عظمتشان نیز از آن بود. آنان از متن زندگی مستضعفان برانگیخته می‌شدند، از میان مردمانی که با فقر و فشار زندگی می‌کردند. آنان سختی‌ها و تلخی‌های زندگی محرومان را چشیده بودند و هرگز پس از بعثت خویش راه کاخ سلطانی را پیش نمی‌گرفتند تا در کنف حمایت او رسالت خود را به انجام رسانند. بسیاری از اصلاح‌طلبان تاریخ این‌گونه بوده: از اشراف جامعه، شاهزادگان، نجبا و در کنار قدرتمندان. اما سلسله پیامبران حنیف داستان دیگری دارد.^۲ پیامبران حنیف، از میان توده‌ها برمی‌خاستند و نخستین گروندگان آنان نیز محرومان و مستضعفان بودند؛ آنان که در دیده اشراف، فرومایه و فرودست محسوب می‌شدند و به سبب ناداری بی‌ارزش شمرده می‌گشتند. پیوسته چنین بود؛ از نخستین حرکت در دعوت به توحید و آوردن شریعت تا پایان آن و ختم نبوت. خداوند درباره حضرت نوح که نخستین انسانی است که خداوند در کتاب شریفش از او حکایت می‌کند که به نام گرامی خدا آغاز به کار کرد و این باب را گشود و برای توحید استدلال

۱۳۸۸ ق. ج ۴، صص ۱۴۱ - ۱۴۲؛ جامع‌الآخبار، ص ۱۳۰؛ البدایة والنهایة، ج ۶، ص ۵۶؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۲۱۵؛ بحارالانوار، ج ۷۲، صص ۱۷، ۴۶، ۴۹.

۱. ر.ک: محمدرضا الحکیمی، محمد الحکیمی، علی الحکیمی، الحیاء، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

ج ۲، صص ۶۵ - ۶۶.

۲. ر.ک: علی شریعتی، مقاله سیمای محمد، محمد خاتم پیامبران، ج ۱، صص ۴۶۴ - ۴۶۵.

کرد و کتاب و شریعت آورد و برای تعدیل طبقات و از بین بردن تضادهای اجتماعی قیام کرد،^۱ فرموده است:

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ. فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَا تَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يُبَادُوا بِرَأْيِ الرَّأْيِ وَ مَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ. ۲۰﴾

به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. [گفت:] من برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم. [دعوت من این است که] جز خدا را نپرستید که من بر شما از عذاب روزی سهمگین بیمناکم. پس سران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز بشری همچون خود نمی‌بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند جز جماعتی فرومایگان ساده لوح نمی‌یابیم و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می‌دانیم.

صاحبان زر و زور و افراد چشم پرکن تو خالی یعنی ملأ که در هر جامعه‌ای سرچشمه اصلی فساد و تباهی‌اند و پرچم مخالفت در برابر پیامبران را همین‌ها برافراشته می‌دارند، در برابر نوح ایستادند و اظهار کردند که تو را جز انسانی همانند خود نمی‌بینیم و آنان که تو را پیروی کرده‌اند، جز یک مشت فرومایگان و فرودستان جامعه نیستند و به علاوه ما هیچ‌گونه برتری برای شما بر خودمان نمی‌بینیم تا به خاطر آن از شما پیروی کنیم. پس به این دلیل گمان می‌کنیم که شما دروغگویید.^۳

آنان پیامبران الهی را به دلیل آن‌که خاستگاهی مردمی داشتند و پیروانشان از نظر مستکبران از فرومایگان بودند، نمی‌پذیرفتند. البته شک نیست که گروندگان و ایمان‌آوردگان به نوح، نه از اراذل بودند و نه حقیر و پست، بلکه به حکم آن‌که پیامبران پیش از هر چیز به حمایت مستضعفان و اهتمام برای آنان و مبارزه با مستکبران می‌پرداختند، نخستین گروهی که به دعوت ایشان پاسخ می‌دادند، همان محرومان و مستضعفان بودند که در نظر مستکبران که ملاک

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۲۲۸.

۲. قرآن، هود / ۲۵ - ۲۸.

۳. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۲۰۱؛ تفسیر نمونه، ج ۹، صص ۷۱ - ۷۲.

شخصیت و ارزش را تنها زر و زور می‌دانستند، افرادی پست و فرودست به‌شمار می‌آمدند.^۱ مستکبران می‌گفتند ما گرد تو جز فرومایگان نمی‌بینیم، پیروان تو پست‌اند و اگر ما از تو پیروی کنیم، با آنان برابر می‌شویم و در زمره آنان خواهیم شد و این با شرافت و برتری ما منافات دارد و ارزش و مقام ما را در اجتماع پایین می‌آورد.^۲

همین بیان، یعنی مخالفت و انکار مستکبران نسبت به حق و دعوت پیامبران به دلیل این‌که خاستگاه آنان از توده‌های مردم بوده است و پیروان آنان را فرودستان جامعه می‌دانستند، چنین آمده است:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا أَوْطَاعُونَ. وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا أَوْطَاعُونَ. قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ. قَالَ وَمَا عَلَّمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ.﴾^۳

قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند. چون برادرشان نوح به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟ من برای شما فرستاده‌ای درخور اعتمادم. از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید. و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز برعهده پروردگار جهانیان نیست. پس، از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید. گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آن‌که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟ [نوح] گفت: به [جزئیات] آن‌چه می‌کرده‌اند چه آگاهی دارم؟ حسابشان - اگر درمی‌یابید - جز با پروردگارم نیست. و من طردکننده مؤمنان نیستم.

مستکبران چون در گرد پیامبران، بردگان و فقیران و صاحبان مشاغل پست را می‌دیدند آنان را انکار می‌کردند و حاضر نمی‌شدند رسالت ایشان را بپذیرند. دیدگاه طبقاتی آنان اجازه نمی‌داد در کنار پیامبران و مردمانی قرار گیرند که از مال و ثروت و امکانات دنیایی بهره‌چندانی نداشتند. آنان ملاک سنجش همه ارزش‌ها را مال و ثروت و ثکنث می‌دانستند و از پاکی و پروا پیشگی و

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۹، صص ۷۱ - ۷۲.

۲. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱۰، ص ۲۰۳.

۳. قرآن، شعراء / ۱۰۵ - ۱۱۴.

حق جویی و صفات عالی انسانی که در طبقات کم درآمد بسیار بود و در اشراف بسیار کم، غافل بودند.^۱ اشراف دلبسته به شرافت‌های دروغین، خاستگاه مردان حق را وسیله ایراد و لجاجت قرار می دادند:

﴿ قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقْتَ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا زَهَّادًا
لَرَجَمَنَّكَ وَمَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ۝۲﴾

گفتند: ای شعیب! بسیاری از آن چه را که می گویی نمی فهمیم، و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می بینیم، و اگر عشیره تو نبود قطعاً سنگسارت می کردیم، و تو در برابر ما قدرتی نداری.

جالب این که آنان از قبیله شعیب به عنوان «رهط» یاد کردند که در لغت عرب به یک جمعیت کم از سه تا هفت یا ده و یا حداکثر به گفته برخی به چهل نفر اطلاق می شود.^۲ یعنی پایگاه و خاستگاه تو بسیار ضعیف است و ما اگر بخواهیم به راحتی با شما برخورد می کنیم. پیامبران حنیف چنین بودند؛ انسان هایی به دور از سیره پادشاهان و ملوک و مردمانی چون سایر انسان ها؛ و این برای مستکبران پذیرفتنی نبود، چنان که در رویارویی با پیامبر خاتم می گفتند:

﴿ وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ
فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن
يَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ۝۴﴾

و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟ یا گنجی از آسمان برای او فرستاده نشده یا باغی ندارد که از [بار و بر] آن بخورد؟ و ستمگران گفتند: شما جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید.

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۸۲.

۲. قرآن، هود / ۹۱.

۳. لسان العرب، ج ۵، ص ۳۴۳.

۴. قرآن، فرقان / ۷ - ۸.

اشراف قوم می‌گفتند اصولاً انسان‌های باشخصیت نباید مانند مردمان عادی باشند، نباید برای رفع نیازهای خود به بازارها قدم گذارند و خود کارهای خویش را انجام دهند، بلکه باید دارای حشم و خدم باشد و با کیکبه و دبدبه ظاهر شوند، آنان می‌گفتند حال که چنین نیست، چرا لااقل فرشته‌ای از سوی خدا بر او فرستاده نشده است که به‌عنوان گواه صدق دعوتش، همراه او مردم را انذار کند، و تازه اگر فرض شود رسول خدا می‌تواند انسان باشد، چرا یک انسان معمولی؟ چرا فردی تهیدست و فاقد مال و ثروت؟ چرا گنجی از آسمان برای او فرستاده نشده است؟ چرا باغی ندارد تا از آن بخورد و امرار معاش کند؟^۱ برای آنان قابل پذیرش نبود که انسانی فاقد مال و ثروت فرستاده خدا باشد؛ و می‌گفتند چرا این قرآن بر فردی ثروتمند نازل نشده است:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾^۲

و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟

از دیدگاه آنان معیار ارزش انسان‌ها مال و ثروت و مقام ظاهری و شهرت ایشان بود. آن سبک‌مغزان تصور می‌کردند ثروتمندان و شیوخ ظالم قبایل آنان مقرب‌ترین مردمان در درگاه خدا هستند. از این رو تعجب می‌کردند که چرا موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی بر یکی از آن قماش افراد نازل نشده است، و به عکس بر یتیم و فقیر و تهیدستی به‌نام محمد (ص) نازل شده است. از نظر آنان چنین چیزی باورنکردنی می‌نمود.

اما در منطق الهی چنین نبود و حامل آن دعوت بزرگ می‌بایست کسی می‌بود که روح تقوا سراسر وجودش را پر کرده بود؛ انسانی آگاه، بالاراده، مصمم، شجاع، عادل و آشنا به درد محرومان و مظلومان. چنین ویژگی‌هایی برای حمل آن رسالت آسمانی لازم بود، نه کوله‌باری از ثروت‌های دنیایی و پوشش‌های فاخر و قصرهای مجلل و آراسته بودن به زینت‌ها و تجملات، و مخصوصاً هیچ‌یک از پیام‌آوران الهی چنین نبودند و این‌گونه برای هدایت و نجات مردمان برانگیخته نشدند تا مبدا ارزش‌های اصیل و کمالات انسانی با ارزش‌های دروغین و امور بی‌اعتبار اشتباه شود.^۳

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۲۶.

۲. قرآن، زخرف / ۳۱.

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۹.

برای مستکبران و فرعون‌صفتان باورکردنی نبوده است که انسان‌های فاقد ثروت‌های کلان، نمایندگان حقیقی خدا باشند. البته اگر خداوند می‌خواست که پیام‌آوران خود را مزین به زینت‌های دنیایی کند، می‌توانست، اما پیامبران از توده‌ها برخاستند و ارزش‌های حقیقی را جلوه‌گر ساختند. آنان دل‌ها و دیده‌ها را با پاکدامنی و پارسایی و سادگی پر می‌کردند، نه با حشم و خدم، و نه با زیور و زینت. امیرمؤمنان علی (ع) در خطبه قاصعه این حقیقت را چنین بیان کرده است:

«وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَذَارِعُ الصُّوفِ وَبِأَيْدِيهِمَا الْعَصِيُّ فَشَرَطَالَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَدَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ: أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَبَقَاءَ الْمُلْكِ؟ وَهُمَا بِمَا تَزَوْنَ مِنْ خَالِ الْفَقْرِ وَالذُّلِّ، فَهَلَّا أَلْقَيْ عَلَيْهِمَا أَسَاوِرَةً مِنْ ذَهَبٍ؟ إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَجَمْعِهِ، وَاحْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَكِبْسِهِ. وَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الدُّهْنَانِ، وَمَعَادِنَ الْعِيقِيَانِ، وَمَخَارِسَ الْجَنَانِ، وَأَنْ يَحْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَوُحُوشَ الْأَرْضِ لَفَعَلَ؛ وَلَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ، وَبَطَلَ الْجَزَاءُ، وَاضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَلَمَّا وَجَبَ لِلْقَابِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَاعِينَ، وَلَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَلَا لَزِمَتْ الْأَسْمَاءُ مَعَانِيهَا، وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ، وَصَعَفَةً فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ خَالَاتِهِمْ. مَعَ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونُ غِنًى، وَخَصَاصَةٍ تَمْلَأُ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَدَى.»^۱

موسی بن عمران و برادرش هارون بر فرعون وارد شدند، جامه‌های پشمین بر تن و چوبدستی‌ها در دست، و با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان پروردگار شود، حکومت و ملکش باقی بماند و عزت و قدرتش دوام یابد. فرعون گفت: از این دو تعجب نمی‌کنید، که با من شرط می‌کنند بقای ملک و دوام عزتم بستگی به پذیرش خواسته آنان داشته باشد، ولی چنان‌که می‌بینید فقر و خواری از سر و وضعشان می‌بارد. [اگر راست می‌گویند] چرا دستبندها و گردنبندهای زرین بر ایشان آویزان نیست؟ [این سخن بدان سبب بود که فرعون] زر و گرد آوردن آن را بزرگ می‌داشت، و

پشم و پوشیدن آن را خواری می‌پنداشت. و اگر خدای سبحان اراده می‌فرمود، آن هنگام که پیامبران خود را مبعوث می‌نمود، تا برای آنان گنج‌های زر را بگشایند، و کان‌های طلای ناب را آشکار نماید، و باغستان‌ها، و درختستان‌ها، و درندگان زمین، و پرندگان آسمان را بر آن جمله بیفزاید، چنین می‌کرد؛ و اگر کرده بود، نه پاداش مانده بود، و نه امتحان، و نه اخبار آسمان و آمدن پیامبران؛ و نه پذیرندگان دعوت، مزد آزمودگان را سزاوار بودند، و نه مؤمنان از پاداش نیکوکاران برخوردار؛ و نه اسم‌ها معنی‌های خود را نمودار [که هیچ‌گاه نمی‌شد به مؤمنی حقیقتاً مؤمن گفت که او به‌خاطر قدرت و مکنت پیامبران اظهار ایمان کرده بود]. لیکن خدای سبحان پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده، قوی و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار داد، ولی توأم با قناعتی که دل‌ها و دیده‌ها را از بی‌نیازی پر می‌کرد، هرچند فقر و ناداری ظاهری آنان دیده‌ها و گوش‌ها [ی مستکبران] را از ناراحتی سرشار می‌نمود.

مشي پیامبر اسلام

خاتم پیامبران الهی خود را از مسکینان و مستضعفان می‌دانست و هرگز از این شأن و روحیه دور نگشت. قاضی عیاض نوشته است که محبوب‌ترین نام‌ها برای پیامبر آن بود که وی را مسکین بنامند.^۱

رفتار پیامبر رفتاری مستضعفانه و پاک از هرگونه رفتار مستکبرانه و ملوکانه بود. ابن مسعود گوید مردی نزد پیامبر آمد و با او سخن می‌گفت و در آن حال لرزه بر اندامش افتاده بود، پیامبر گفت:

«هَوْنٌ عَلَيْكَ فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ، إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ تَأْكُلُ الْقَدِيدَ»^۲

۱. «وَكَانَ أَحَبَّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ أَنْ يُقَالَ لَهُ مُسْكِينٌ». الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۰۱؛ عيون الاخبار، ج ۱، ص ۲۶۵؛ اخلاق النبی و آداب،

صص ۶۵-۶۶؛ مستدرک الحاکم، ج ۲، ص ۴۶۶؛ دلائل النبوة البيهقي، ج ۵، ص ۶۹؛ تاريخ بغداد، ج ۶،

ص ۲۷۷؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۷۱؛ مكارم الاخلاق، ص ۱۶؛ الوفاء بأحوال

المصطفى، ج ۲، ص ۴۳۷؛ نهاية الارب، ج ۱۸، ص ۲۶۳؛ البدایة والنهاية، ج ۴، ص ۳۳۵؛

راحت باش! من که شاه نیستم؛ من فرزند همان زنم که گوشت خشکیده می خورد.

رسول خدا (ص) از سیره ملوک و سلاطین و تشریفات و رفتار آنان بیزار بود، چنانکه در خبر امام صادق (ع) آمده است:

«كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلُوكِ»^۱

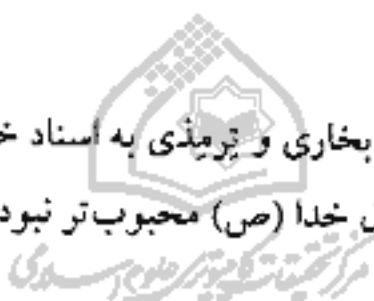
پیامبر (ص) بیزار بود که شباهتی به سلاطین پیدا کند.

برترین خلق خدا در نهایت بی پیرایگی رفتار می کرد. ابوامامه^۲ گوید: روزی پیامبر درحالی که به عصا تکیه داده بود بر ما گذشت و ما [به احترام او] از جای برخاستیم. پیامبر فرمود:

«لَا تَقُومُوا كَمَا تَقُومُ الْأَعَاجِمُ يُعْظِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا»^۳

آن سان که ایرانیان برای بزرگ داشتن یکدیگر در جلوی پای هم برمی خیزند
برنخیزید.

این ابی شیبۀ، احمد بن حنبل، بخاری و ترمذی به اسناد خود از انس بن مالک نقل کرده اند که هیچ کس نزد مسلمانان از رسول خدا (ص) محبوب تر نبود و با وجود این چون آن حضرت را



مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰؛ المستطرف، ج ۱، ص ۱۹۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۸۸؛ المحجة البيضاء، ج ۴، ص ۱۵۲؛ در برخی منابع عبارت «أَشْتُ بِمَلِكٍ» نیامده است.

۱. المسحاسن، ج ۲، ص ۴۵۸؛ الکافی، ج ۶، ص ۲۷۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۴۱۲؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۲.

۲. ابوامامه صَدِّی بن عَجَلان باهلی از اصحاب پیامبر اکرم (ص) و از همراهان امیرمؤمنان علی (ع) در پیکار صفین است که در شام سکونت گزید و در همان جا در سال ۸۱ هجری درگذشت. رک: الاستیعاب، ج ۲، ص ۱۹۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۱، صص ۷۶-۸۴؛ الاصابة، ج ۲، صص ۱۷۵-۱۷۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، صص ۳۶۸-۳۶۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۳. مصنف ابن ابی شیبۀ، ج ۶، ص ۱۲۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۵۳؛ سنن أبی داود، ج ۲، ص ۶۴۸؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۶۸؛ و قریب به همین: مکارم الاخلاق، ص ۲۶.

می دیدند برایش به پا نمی خاستند، زیرا می دانستند که چنین کاری را خوش نمی دارد.^۱ آن حضرت چون وارد مجلسی می شد در نزدیک ترین جای به محل ورود می نشست.^۲ و هنگامی که سواره بود اجازه نمی داد کسی پیاده با وی حرکت کند؛ یا او را با خود سوار می کرد و یا اگر آن فرد نمی پذیرفت می فرمود: جلو تر برو و در فلان مکان منتظر باش.^۳ و برای آن که روحیه مستضعف گرایی در امتش بماند و آنان به خوی استکبار نگریند می فرمود:

«إِنِّي الْبُسُ الْغَلِيظُ، وَأَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ، وَالْعَقُ أَصَابِعِي، وَأَرْكَبُ الْجِمَارَ بِغَيْرِ سَرْجٍ، وَأُزِدُّ خَلْفِي، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُتَيْي فَلَيْسَ مِنِّي.»^۴

من لباس خشن می پوشم، و بر زمین می نشینم، و انگشتان را [پس از غذا] با زبان می لیسم، و بر الاغ بی پالان سوار می شوم، و کسی را ترک خود سوار می کنم. پس هر که از سنت من گریزان شود از من نیست.

صورت و شکل زندگی تغییر می کند و آن چه در این جا آمده است دگرگون می شود ولی روح مشی پیامبر یعنی سادگی و بی پیرایگی و دوری از اشرافی گری چیزی نیست که در گذر زمان از میان برود که چنین روحیه ای یعنی استضعاف گرایی و پرهیز از استکبار گرایی به عنوان راه و رسم نبوی امری ماندنی و جاری است. و نیز حضرت رضا (ع) از پدران گرامی اش از امیر مؤمنان علی (ع) نقل کرده است که رسول خدا (ص) می فرمود:

«خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ: الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ وَ رُكُوبِي الْجِمَارَ مُؤَكَّفًا وَ خَلْبِي الْعَنْزَ بِيَدِي وَ لُبْسُ الصُّوفِ وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ لِيَكُونَ ذَلِكَ سُنَّةً

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۱۲۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۵۱؛ أبو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري، الادب المفرد، دار مكتبة الحياة، بيروت، ۱۹۸۰ م. ص ۱۸۸؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۸۴؛ شمائل الرسول، ص ۱۲۱؛ احیاء العلوم، ج ۳، ص ۲۳۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۶؛ عوالي اللآلی، ج ۱، ص ۴۳۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۵۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۲؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۰۳.

۳. مکارم الاخلاق، ص ۲۲.

۴. امالی الطوسی، ج ۲، صص ۱۴۴-۱۴۵؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۶۳؛ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۵۷.

مِنْ بَعْدِي.^۱

پنج چیز است که تا هنگام مرگ از آن‌ها دست برنخواهم داشت غذا خوردن بر زمین با بندگان، و سوار شدن بر الاغ و پالان کردن آن، و دوشیدن شیر از ماده بز به دست خودم، و پوشیدن پارچه پشمی، و سلام کردن به کودکان، تا سنتی باشد پس از من.

همه اوصیای پیامبر همین مشی را داشتند و روحیه سادگی و بی‌پیرایگی و مستضعف‌گرایی در زندگی و روابط اجتماعی‌شان حاکم بود. ضرار بن صمیره^۲ که از خاصان علی (ع) بود با همراهان به نزد معاویه رفت. معاویه به او گفت: علی را برای من وصف کن. گفت: مرا از این کار معاف دار. معاویه گفت: حتماً باید او را وصف کنی. گفت: حال که چنین است می‌گویم:

«... [كَانَ] يُعْجِبُهُ مِنَ اللَّيَاسِ مَا قَصَرَ وَ مِنَ الطَّعَامِ مَا جَسَبَ. كَانَ وَ اللَّهُ فِيْنَا كَأَخَدِنَا، يُحِبُّنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ، وَ يَتَذَوُّنَا إِذَا أَتَيْنَاهُ، وَ يُلِينَا إِذَا دَعَوْنَاهُ؛ وَ نَحْنُ وَ اللَّهُ مَعَ تَقْرِيبِهِ لَنَا وَ قُرْبِهِ مِنَّا لَا نُكَلِّمُهُ هَيْبَةً وَ لَا نَتَّبِدِيهِ لِعِظَمَتِهِ. فَإِنْ تَبَسَّمَ فَقَدْ مِثْلَ اللُّؤْلُؤِ الْمَنْظُومِ. [كَانَ] يُعْظِمُ أَهْلَ الدِّينِ وَ يُحِبُّ الْمَسَاكِينَ ... وَ يُطْعِمُ فِي الْمَسْجِدِ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَقْرَبَةٍ، يَكْسُو الْعُرْيَانَ، وَ يَنْصُرُ اللَّهْفَانَ ... لَا يَطْمَعُ الْقَوِيُّ فِي بَاطِلِهِ، وَ لَا يَتَأَسَّ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ»^۳

ترجمه: کتب پیرامون علوم اسلامی

۱. امالی الصدوق، صص ۴۴ و ۶۸؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۷۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۰؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۱؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۵۶؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۴۱؛ بحار الانوار، ج ۱۶، صص ۹۹ و ۲۱۵.
۲. ضرار بن صمیره از خواص اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) بوده است. رک: مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۱؛ محمدتقی التستری، قاموس الرجال، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۰ - ۱۴۲۴ ق. ج ۵، ص ۱۴۹.

۳. این خبر با مختصر اختلاف در منابع فراوانی آمده است، از جمله: مقتل الامام امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب (ع)، ص ۱۰۰؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۰؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، صص ۸۴ - ۸۵؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۶۱؛ ربیع الاربار، ج ۲، ص ۲۴۳؛ کتاب الحدائق، ج ۱، ص ۳۹۰؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۸؛ صارم الدین ابراهیم بن محمد المعروف بابن دُقمق، الجوهر الثمین فی سیر الملوك والسلطین، تحقیق محمد کمال الدین عزالدین علی،

لباس کوتاه [و نه لباس بلند که لباس اشراف بود و نشانه تکبر] و خوراک ناگوار را می‌پسندید. و به خدا سوگند آن‌گاه که در میان ما بود چون یکی از ما بود. هرگاه چیزی از وی می‌پرسیدیم پاسخ می‌داد، و چون به نزدش می‌رفتیم سخن آغاز می‌کرد [و با ما گرم می‌گرفت]، و وقتی که او را دعوت می‌کردیم می‌پذیرفت. به خدا با آن‌که نزدیک به ما بود و ما به او خیلی نزدیک بودیم، با این حال از مهابتش با او سخن نمی‌گفتیم و به سبب بزرگی و عظمتش ما آغاز سخن نمی‌کردیم. وقتی لبخند می‌زد دندان‌هایش چون مروارید مرتب نمودار می‌شد. مردمان دیندار را بزرگ می‌داشت و بینوایان را دوست می‌داشت. به هنگام سختی، یتیمان خویشاوند و مسکینان بی‌چیز را اطعام می‌کرد و برهنه را می‌پوشانید و ستم‌دیده را یاری می‌کرد ... قدرتمند در خلاف از جانب او طمع نمی‌بست و ناتوان از عدالت او مأیوس نمی‌گشت.

مشى پیشوایان حق بیانگر این است که سنت اهتمام برای مستضعفان پایدار بماند و ناتوانان و محرومان بدانند که اولیای خدا از آنانند و تلاششان در جهت کرامت و عزت بخشیدن به آنان و احقاق حقوق ایشان است، و این‌که روحیه سادگی و بی‌پیرایگی و استکبارگریزی استوار باشد.

کرامت و عزت مستضعفان

مستضعفان صالح گرامی‌ترین مردمان نزد رسول خدا (ص) بودند. آن حضرت به محرومان عشق می‌ورزید و آنان را بزرگ و ارجمند می‌داشت.^۱ جهتگیری دین این است که نیازمندی‌ها و محرومیت‌ها به تمامی زدوده شود و آدمیان به کمال لایق خویش برسند و گرامیداشت

الطبعة الاولى، عالم الكتب، بيروت، ۱۴۰۵ ق، ج ۱، صص ۶۳-۶۴؛ المستطرف، ج ۱، ص ۲۱۰؛ احمد بن محمد بن حنبل، الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة، تخریج و تعليق عبد الوهاب بن عبد اللطيف، الطبعة الثانية، مكتبة القاهرة، مصر، ۱۳۸۵ ق. صص ۱۳۱-۱۳۲؛ عبد الله بن محمد بن عامر الشبراوی، الاتعاف بحب الاشراف، طبع بالمدينة الادبية بمصر، افست منشورات الرضى، قم، ۱۳۶۳ ش. ص ۲۵.

۱. ر.ک: الكامل في اللغة والادب، ج ۱، ص ۸؛ الکافی، ج ۲، صص ۲۶۰-۲۶۱.

مستضعفان در همین راه است. آنان که با وجود نیازمندی‌ها و محرومیت‌ها سلامت خویش را حفظ می‌کنند و خود را در هر حال از استکبار به دور می‌دارند و ناداری و دارایی، بی‌قدرتی و قدرتمندی ایشان را از راه به در نمی‌برد محبوب خداوند و شایسته هر مرتبت بلنداند. علی بن ابراهیم به اسناد خود از امام صادق (ع) از زبان رسول خدا (ص) حدیثی را نقل کرده است که نشان‌دهنده شأن مستضعفان است؛ آن حضرت فرموده است:

«طُوبَى لِلْمَسَاكِينِ بِالصَّبْرِ وَهُمْ الَّذِينَ يَزُورُونَ مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱

خوشا به حال مسکینان به‌خاطر شکیبایی ایشان، آنانند که ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌بینند.

چنین مردمانی از ظواهر عالم عبور می‌کنند و به حقایق دست می‌یابند. در مواضع حضرت عیسی (ع) چنین آمده است:

«خوشا به حال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشا به حال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. خوشا به حال رحم‌کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. خوشا به حال پاک‌دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. خوشا به حال زحمت‌کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است»^۲

مستضعفان صالح، در مقام بندگی واقعی خدایند و هم ایشان مورد کرامت الهی‌اند. محمد بن مسلم از امام باقر (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُنَادِيًا يُنَادِي بَيْنَ يَدَيْهِ: أَيُّنَ الْفُقَرَاءِ؟ فَيَقُومُ عُنُقُ مِنَ النَّاسِ كَثِيرٌ، فَيَقُولُ: عِبَادِي! فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا. فَيَقُولُ: إِنِّي لَمْ أَفْقِرْكُمْ لِهَوَانِ بِكُمْ عَلَيَّ، وَلَكِنِّي إِنَّمَا اخْتَرْتُكُمْ لِمِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ. تَصَفَّحُوا وَجُوهَ النَّاسِ، فَمَنْ صَنَعَ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۶۳؛ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۵؛ بدون «وَالْأَرْضِ»: المقتنعة، ص ۳۷۴؛

وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۲۹۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۱۵.

۲. کتاب مقدس، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۷۸ م. انجیل متی، صص ۵ - ۶.

إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَمَنْ يَصْنَعُهُ إِلَّا فِيَّ، فَكَافُوهُ عَنِّي بِالْجَنَّةِ»^۱

چون روز قیامت شود، خدای تبارک و تعالی فرمان دهد که یک منادی در برابرش بانگ زند: کجایند بینوایان؟ گروهی بسیار برخیزند. خداوند فرماید: بندگان من! گویند: لَبَّیک پروردگارا. فرماید: من شما را برای خواری و پستی در نظرم بینوا نساختم، بلکه برای مثل امروز انتخابتان کردم. در چهره مردم تأمل و جستجو کنید، هرکس به شما احسانی کرده نسبت به من کرده است؛ از جانب من بهشت را به او پاداش دهید.

این‌گونه تعبیر بیانگر اهتمام برای مستضعفان و برانگیختن بدان است و نه پذیرش فقر و ناداری و تأیید مناسبات و روابط فراهم‌کننده بینوایی. چنین اهمیتی و کرامت کردن مستضعفان و عزت بخشیدن به آنان در جهتگیری‌های پیامبر اکرم در همه دوران رسالت به چشم می‌خورد، این جهتگیری در مدینه، درحالی که اسلام به حاکمیت رسیده بود، رنگ و بویی دیگر داشت. از همان آغاز ورود تا وداع با یاران، داستان ورود پیامبر به مدینه خود گویای این حقیقت است.

روز جمعه پیامبر قبا به قصد ورود به شهر ترک کرد. سوار بر ناقه خویش به شهر وارد شد. مردم از مهاجر و انصار، یهودی و مسلمان و مشرک، زن و مرد و کودک، به دنبال ناقه می‌آمدند و زنان و کودکان سرود می‌خواندند و شادی می‌کردند. نگاه‌های کنجکاو، نگاه‌های مشتاق، نگاه‌های هراسان همه در چهره این سوار غریبی که از قوم خود بدین شهر گریخته است خیره شده بود. در مغزها اندیشه‌های بسیار، در دل‌ها تپیدن‌های گونه‌گون!

سوار، کوچه‌های شهر را می‌پیمود و مرد، افسار ناقه را رها کرده بود. کار چنان عظیم است که سوار را یارای آن که خود تصمیم بگیرد نیست. زمام ناقه در دست پنهانی است که سرنوشت آینده جهان را هم‌اکنون می‌نگارد.

سوار بر خانه‌های بنی‌سالم بن عوف گذشت. عثبان بن مالک و عباس بن عباده پیشاپیش رجال خانواده پیش آمدند و زمام ناقه را گرفتند و گفتند: «ای رسول خدا! نزد ما بمان که سپاهیان ما بسیار و تجهیزات ما کامل و نیروی ما شکست‌ناپذیر است.» سوار که غرق اندیشه‌ای مرموز بود و چشم به راه ناقه دوخته بود با لحن قاطع گفت: «راهش را باز کنید! او مأمور است.» کنار

رفتند و ناقة به راه افتاد. ناقة بر خانه بنی بیاضه گذشت. زیاد بن لبید و قزو بن عمرو با مردان خاندان بیاضه، ناقة را جلو گرفتند: «ای رسول خدا! میان ما فرود آی که سپاهیان ما بسیار و تجهیزات ما کامل و نیروی ما شکست‌ناپذیر است.»

«راهش را باز کنید! او مأمور است.»

کنار رفتند و ناقة به راه افتاد. بر خانه بنی ساعده گذشت، سعد بن عباده و منذر بن عمرو با رجال خاندان معروف بنی ساعده پیش آمدند و راه را بر ناقة گرفتند: «ای رسول خدا! در میان قبیله ما فرود آی که سپاهیان ما بسیار و تجهیزات ما کامل و نیروی ما شکست‌ناپذیر است.»

«راهش را باز کنید! او مأمور است.»

کنار رفتند و ناقة به راه افتاد. بر خانه بنی عدی بن نجار گذشت. اینان دایی‌های پیغمبرند و مادر عبدالمطلب از ایشان است. سلیط بن قیس و ابوسلیط و دیگر مردان خانواده با اشتیاق راه بر ناقة گرفتند: «ای رسول خدا! پیش دایی‌هایت بمان که سپاهیان ما بسیار و تجهیزات ما کامل و نیروی ما شکست‌ناپذیر است.»

«راهش را باز کنید! او مأمور است.»

سوار راه خویش را ادامه داد. هیچ‌کس نمی‌دانست که ناقة کجا خواهد ایستاد، اما همه می‌دانستند که مردی که تا چند لحظه دیگر نخستین سنگ بنای رژیم بزرگ را پی می‌ریزد، که بر قلمرو قیصر و خسرو حکومت خواهد راند، حشم و خدم و عمله خلوت، نخواهد داشت و در حصار هیچ خانواده‌ای، گروهی و طبقه‌ای نخواهد گنجید. ناقة از برابر خانه‌ها و خانواده‌های بزرگ شهر گذشت و مردی که همه چشم‌ها بر او خیره بود دعوت «صاحبان بیوتات» را با لحنی قاطع و یکنواخت رد کرد: یعنی مرد، مهمان بی‌خانمان‌ها است. در برابر خانه خویشاوندان نزدیکش نیز درنگ نکرد و دایی‌های خویش را با همان لحن پاسخ گفت؛ یعنی که مرد خویشاوند بی‌کسان است. توده از شوق، سخت به فروش آمده بود. ناقة همچنان می‌رفت و از در هر خانه صاحب دستگاهی که دورتر می‌شد به مردم نزدیک‌تر می‌شد. از در خانه بنی عدی بن نجار هم که گذشت و درنگ نکرد مردم دانستند که سوار از آن‌ان است، به سراغ آن‌ان آمده است و آن‌ان میزبان اویند. از این پس ناقة هرگامی که برمی‌داشت به توده بی‌کس و کار و بی‌سر و سامان یثرب نزدیک‌تر می‌شد. زنان و کودکان، مردان محروم و پیران فقیری که هرگز موج افتخاری بر سیمایشان ننشسته بود از شادی و غرور برافروخته‌تر می‌شدند، سر از پا نمی‌شناختند. سیل مردم گمنام شهر چنان بر این ناقة و سوار خاموشی که برق تفکری عمیق و تصمیمی عظیم از پیشانی بلندش

می‌درخشید هجوم می‌آوردند که ناقه گویی کشتی بود که بر امواج خروشان رودخانه‌ای طغیانی روان بود. چشم‌های کودکان، زنان، محرومان و جوانانی که آتش ایمان و انقلاب روحشان را می‌گذاخت، چنان بر این مرد و مرکب - که سفیری بود از جهانی دیگر آمده - بازمانده بود که پلک نمی‌زدند. تصویر سوار بر پرده‌های اشک می‌افتاد، می‌لرزید، تار می‌شد و محو می‌گردید. چندی نگاه و تصویر، یکدیگر را در موج بی‌تاب اشک‌ها می‌جستند و نمی‌یافتند؛ ناگهان تصویر روشن می‌شد و باز می‌لرزید، تار می‌شد، محو می‌گردید و باز...

ناگهان رود خروشانی که از کوچه‌های شهر به دنبال سوار روان بود پس زد، و لوله شگفتی برپا شد. چه خبر شده بود؟ ناقه زانو زده بود. کجا؟ در قطعه زمینی که چند درخت خرما در آن کاشته بودند. سرنوشت، ناقه را این‌جا خواباند.

ابوایوب که خانه‌اش در کنار این قطعه زمین بود به شتاب آمد و بنه پیامبر را برگرفت و به خانه برد. پیامبر پرسید: این زمین از کیست؟ معاذ بن عقره توضیح داد که از آن دو یتیم، سهل و سهیل فرزندان رافع بن عمرو که نزد من‌اند. آنان را راضی می‌کنم که بفروشند.^۱

مأموریت شمر به پایان رسیده بود و پیام‌آور آزادی و دادگری در زمین مستضعفان فرود آمد و مسجد و خانه‌اش را همان‌جا برپا کرد تا کرامتی برای همه مستضعفان و محرومان و سبب عزتشان باشد. رسول خدا (ص) تا اتمام بنای مسجد و حجره‌های اطراف آن در خانه ابوایوب به‌سر برد،^۲ در خانه کسی که در مدینه فقیرتر از او کسی نبود.^۳

پیامبر اکرم (ص) در دوران رسالت خویش زیباترین جلوه‌های کرامت را نسبت به مستضعفان نشان داده است. وی آنان را دوست می‌داشت و ایشان را حرمت می‌نهاد و به هیچ وجه اجازه نمی‌داد آنان را کوچک بشمرند و تحقیر کنند و می‌فرمود:

۱. علی شریعتی، مقاله از هجرت تا وفات، محمد خاتم پیامبران، ج ۱، صص ۲۶۱ - ۲۶۴ با اندکی تصرف؛ و نیز ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۲۳۶ - ۲۳۷؛ سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۱۱۲ - ۱۱۴؛ دلائل النبوة البیهقی، ج ۲، ص ۵۰۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۸۵؛ نورالدین علی بن احمد السمهودی، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، الطبعة الرابعة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ ق. ج ۱، صص ۲۵۸ - ۲۶۰.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۳۳؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۲۱.

«أَلَا وَ مَنْ اسْتَحَفَّ بِفَقِيرٍ مُسْلِمٍ فَقَدْ اسْتَحَفَّ بِحَقِّ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْتَحِفُّ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ. مَنْ أَكْرَمَ فَقِيرًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ»^۱

بدانید که هرکس فقیر مسلمانی را تحقیر کند، همچون کسی است که حق خدا را تحقیر کرده باشد، و خداوند در روز قیامت او را تحقیر کند، مگر این که توبه نماید. کسی که فقیر مسلمانی را گرامی بدارد، در روز قیامت خدا را درحالی دیدار کند که از وی راضی باشد.

مستکبران که براساس ملاک های ظاهرگرایانه دنیایی با همه چیز روبه رو می شوند، مستضعفان را نیز به دیده حقارت می نگرند. نجار عدوی درحالی که عبایی بر دوش داشت بر معاویه وارد شد. معاویه به چشم حقارت در وی نگریست. گفت: معاویه! عبا با تو سخن نمی گوید، کسی که داخل عباس است سخن می گوید. آن گاه شروع به سخن کرد و سخت مورد توجه قرار گرفت. سپس از جا بلند شد و از معاویه چیزی نخواست. معاویه گفت: من هیچ مردی را در ابتدا حقیرتر از وی و سرانجام بزرگ تر از او ندیدم.^۲

پیشوایان دین در آموزه های خود بر کرامت و عزت مستضعفان تأکید می ورزیدند و از هرگونه خوار نمودن و بی حرمت کردن آنان به شدت پرهیز می دادند. شیخ صدوق به اسناد خود از حضرت رضا (ع) نقل کرده است که رسول خدا (ص) فرمود:

«مَنْ اسْتَذَلَّ مُؤْمِنًا أَوْ حَقَّرَهُ لِفَقْرِهِ، أَوْ قَلَّهَ ذَاتَ يَدِهِ، شَهَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَفْضَحُهُ»^۳

هرکس مؤمنی را خوار کند یا او را به سبب فقر و تنگدستی اش حقیر شمارد، خداوند او را در روز قیامت انگشت نما و رسوا سازد.

امام صادق (ع) در قسمتی از نامه گرانقدرش که یاران خود را به آموختن و اندیشیدن و نگه داشتن و به کار گرفتن آن فرمان داده چنین یادآوری کرده است:

۱. مکارم الاخلاق، ص ۴۲۹؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۶۱؛ بحار الانوار، ج ۷۲، صص ۳۷ - ۳۸.

۲. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۴۶.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۳.

«... عَلَيْكُمْ بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ! فَإِنَّهُ مَنْ حَقَّرَهُمْ وَ تَكَبَّرَ عَلَيْهِمْ، فَقَدْ زَلَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ. وَاللَّهُ لَهُ حَاقِظٌ وَ مَاقِثٌ. وَ قَدْ قَالَ أَبُوْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَمَرَنِي رَبِّي بِحُبِّ الْمَسَاكِينِ الْمُسْلِمِينَ مِنْهُمْ. وَاعْلَمُوا مَنْ حَقَّرَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِ الْمَقْتَّ مِنْهُ وَ الْمَحْقَرَةَ حَتَّى يَمُقَّتَهُ النَّاسُ، وَ اللَّهُ لَهُ أَشَدُّ مَقْتًا. فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي إِخْوَانِكُمُ الْمُسْلِمِينَ الْمَسَاكِينِ مِنْهُمْ! فَإِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا أَنْ تُحِبُّوهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ نَبِيَّهُ (ص) بِحُبِّهِمْ. فَمَنْ لَمْ يُحِبَّ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِحُبِّهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، وَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ، مَاتَ وَ هُوَ مِنَ الْغَاوِينَ...»^۱

بر شما باد دوست داشتن مستمندان مسلمان! که بی گمان هرکس آنان را تحقیر کند یا به ایشان بزرگی فروشد، از دین خدا منحرف شده است، و خداوند او را کوچک خواهد کرد و دشمن او خواهد بود. پدر ما رسول خدا (ص) فرمود: پورده گارم به من فرمان داد که مستمندان مسلمان را دوست بدارم. بدانید که هرکس یکی از مسلمانان را خوار شمارد و تحقیر کند، خداوند دشمنی و تحقیر خود را بر او افکند، تا مردمان نیز او را دشمن دارند؛ و البته دشمنی خداوند شدیدتر است. پس درباره برادران مستمند مسلمان خود از خدا پروا بگیرید که آنان را بر شما این حق است که دوستشان بدارید، زیرا که خداوند به پیامبر خود فرمان داد تا آنان را دوست بدارد. پس هر که آن کس را که خداوند دوست داشتنش را فرمان داده است دوست ندارد، نافرمانی خدا و رسول کرده است، و هر که بر نافرمانی خدا و رسول بمیرد، همچون گمراهان از دنیا رفته است.

رهبران الهی به مستضعفان چنین می نگرستند و قیامشان در جهت کرامت و عزت حقیقی مستضعفان بود و رسالت آنان دفاع از ایشان و نجاتشان بود.

دفاع از مستضعفان و یاری و نجات آنان

خداوند در کتاب شریفش به پیکار در راه خدا و در راه مستضعفان فراخوانده و فرموده است:

۱. الکافی، ج ۸، ص ۸؛ تحف العقول، ص ۲۳۲؛ محمد بن المرتضی المدعو ملا محسن الفیض

الکاشانی، الوافی، مکتبه المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق. ج ۳، ابواب الخطب والرسائل، ص ۲۸.

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾^۱

و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم‌پیشه‌اند بیرون ببر، و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده، و از نزد خویش یابوری برای ما تعیین فرما.

در این آیه انسان‌هایی که فطرتشان بیدار است مورد خطاب قرار گرفته‌اند و بر عواطف انسانی آنان انگشت گذاشته شده است تا در برابر ستمی که بر مستضعفان روا می‌شود سکوت نکنند که خداوند از عالمان و فهمیدگان پیمان گرفته است که بر ستمگری و شکمبارگی ظالمان و مظلومیت و محرومیت ستم‌دیدگان تحمل نیارند، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) در بیان علت پذیرش زمامداری بدان اشارت کرده است:

«... وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَاتِلُوا عَلَى كِبَاطِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لَأَلْقِيَتْ خَبْلُهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقِيَتْ آخِرُهَا بِكَأْسِ أُولِهَا»^۲

و اگر خداوند از عالمان پیمانی سخت نگرفته بودند که در برابر شکمبارگی ستمگر و گرسنگی ستم‌دیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی‌تأمل رشته حکومت را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم، و چون گذشته، خود را به کناری می‌داشتم.

همه پیامبران الهی و عالمان ربّانی در راه نجات انسان‌های مظلومی که در چنگال ستمگران گرفتار بوده‌اند مبارزه کرده‌اند و خواستار رهایی آنان بوده‌اند، چنان‌که موسی (ع) در رویارویی با فرعونیان خواهان آن شد که فرمان خدا را بپذیرند و تن به اطاعت او دهند و در برابر خدا گردنکشی نکنند و استکبار نورزند و مرزهای الهی را رعایت کنند و دست از ستم بردارند و

۱. قرآن، نساء / ۷۵.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

بنی اسرائیل را واگذارند، و این داستان همیشگی تلاش و مبارزه موسویان برای نجات مستضعفان از چنگال فرعونیان است:

﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ أَنْ أَذْأُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ وَأَنْ لَا تَغْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتَاكُم بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ وَ إِنِّي عِدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا إِلَيَّ فَأَعْتَزَلُونِ﴾^۱

و به یقین، پیش از آنان قوم فرعون را بیازمودیم، و پیامبری بزرگوار برایشان آمد، که [به آنان گفت:] بندگان خدا را به من بسپارید، زیرا که من شما را فرستاده‌ای امینم. و بر خدا برتری مجوید که من برای شما حاجتی آشکار آورده‌ام. و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این که مرا متهم (سنگباران) کنید. و اگر به من ایمان نمی‌آوردید، پس، از من کناره گیرید [و مانع ایمان آوردن مردمان نشوید].

برای نجات مستضعفان باید آماده پذیرش سختی‌ها و نامردمی‌های گوناگون از سوی مستکبران دنیاپرست بود، زیرا آنان هرکس را که در جهت منافع نامشروع خود نبینند برای از میان بردن و خرد کردنش از هیچ‌گونه تهمت و ناسزا و حتی قتل و اعدام فروگذار نمی‌کنند. موسی (ع) به عنوان پیشگیری در سخن خویش افزود که من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این که مرا متهم یا سنگسار کنید. این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من از تهدیدهای شما باک ندارم و تا آخرین نفس ایستاده‌ام و خداحافظ و نگهبان من است. این گونه تعبیرات قاطعیت بیش‌تری به دعوت نجات‌بخش رهبران الهی می‌داده است و اراده دشمنان را تضعیف می‌کرده و بر استقامت مستضعفان می‌افزوده است، زیرا آنان می‌دانستند رهبرشان در کنار آنان است و تا آخرین مرحله مقاوم می‌کند.^۲

رسالت اولیای خدا نجات محرومان، هدایت آنان و برپا داشتن عدالت و قسط است، و فریاد نجات‌بخش آنان مایه دلگرمی مستضعفان بوده است. پیام آنان این است که محرومان را رها کنید تا با ما به وادی رستگاری آیند، همان‌طور که موسی (ع) از قول خداوند به فرعونیان گفت:

۱. قرآن، دخان / ۱۷ - ۲۱.

۲. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۱، صص ۱۶۹ - ۱۷۰.

﴿ أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ۖ ﴾^۱

بنی اسرائیل را همراه ما روانه ساز.

رهبران الهی حداقل چیزی که خواهان آن بودند این بود که راه را باز بگذارند تا سخن آنان به محرومان برسد، زیرا آنان یقین داشتند که با در دست داشتن معجزات روشن و دلایل قوی و بیان فطری، وعده‌های الهی با سرعت در میان توده‌های مردم پایگاه پیدا می‌کنند و انقلاب نجات‌بخششان به زودی به ثمر می‌نشیند. ولی مگر ممکن است جباران مغرور که قدرت شیطانی و منافع نامشروعشان را در خطر می‌بینند خاموش بنشینند و چنین پیشنهادی را بپذیرند و با آنان مقابله نکنند؟^۲ پذیرش دعوت پیامبران برای آنان به منزله پایان یافتن بهره‌کشی از محرومان و به بیان دیگر قطع شاهرگ حیاتی ستمگران بوده است.

﴿ فَدَعَا رَبُّهُ أَنْ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ فَأَسْرِبْ بَعْدَیْ لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ وَ أَتْرُكُ الْبَحْرَ زَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ ۖ ﴾^۳

پس [موسی] به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که اینان مردمی مجرمند. [به او فرمان داده شد:] بندگان مرا شبانه حرکت ده که شما مورد تعقیب واقع خواهید شد. و دریا را هنگامی که آرام است پشت سر بگذار، که آنان لشکر غرق شده‌ای خواهند بود.

رهبران موسوی در راه نجات مستضعفان به وعده الهی محکم و استوارند و از چیزی ترس ندارند.

﴿ وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَى ۖ ﴾^۴

و به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه ببر، و برای آنان راهی خشک در دریا بگشا که نه از فرارسیدن [دشمن] بترسی و نه [از غرق شدن] بیمناک باشی.

۱. قرآن، شعراء / ۱۷.

۲. رک: تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۷۱.

۳. قرآن، دخان / ۲۲ - ۲۴.

۴. قرآن، طه / ۷۷.

در این درگیری سخت، پیام‌آوران الهی در کنار مستضعفان می‌ایستادند و آنان را به پایداری و مبارزه می‌خواندند.

﴿ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يُذَرِّكَ
وَأَكْهَتِكَ قَالَ سَتُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ تَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ. قَالَ مُوسَىٰ
لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اضْبِرُّوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ. ١﴾

سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و [موسی] تو و خدایانت را رها کنند؟ [فرعون] گفت: به‌زودی پسرانشان را می‌کشیم و دخترانشان را زنده نگه می‌داریم [تا خدمت ما کنند] و ما بر آنان مسلطیم. موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جویید و پایداری ورزید، که زمین از آن خداست و آن را به هرکس از بندگان که بخواهد می‌دهد؛ و فرجام [نیک] برای پروا‌پیشگان است.

این آیات همچنین بیانگر حکمی کلی است؛ این که وعده حق الهی این است که آنان که در راه حق از خدا یاری جویند و صبر و استقامت ورزند و پروا پیشه کنند، پیروزند و فرجام نیک از آن ایشان است.

﴿ وَ أَوْزَنَّا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يَسْتَضَعُّونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا
وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ
فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ. ٢﴾

و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند، [بخش‌های] باختر و خاوری سرزمین [فلسطین] را - که در آن برکت قرار داده بودیم - به میراث عطا کردیم. و به پاس آن که صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به بنی‌اسرائیل تحقق یافت، و آنچه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند ویران کردیم.

۱. قرآن، اعراف / ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲. قرآن، اعراف / ۱۳۷.

و این چنین است نجات مستضعفان به دست بابرکت رهبران الهی و به سبب صبر و استقامت ایشان، و پایان کار مستکبران نیز همین است. گرچه در این آیه تنها سخن از بنی اسرائیل و فرجام استقامت ایشان در برابر فرعونیان به میان آمده است ولی همان طور که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود این امر سنتی الهی است و اختصاص به قوم و ملتی ندارد. هر جمعیت مستضعفی که به پا خیزند و برای نجات و آزادی خود از چنگال اسارت و بهره کشی تلاش کنند و در این راه استقامت ورزند و پایداری نشان دهند، سرانجام پیروز خواهند شد.^۱ خداوند وعده داده که فرجام کار، پیروزی نهایی مستضعفان است و آنان وارث زمین خواهند شد؛ و وعده الهی حق و حتمی است.

حکومت مستضعفان

سنت قطعی الهی این است که دولت های باطل زایل و دولت حق با قیام مستضعفان - که امدادهای خداوند با آنان است - ظهور کند. به بیان امام خمینی:

«خداوند همیشه با مستضعفان است و حق همواره بر باطل غلبه کرده و ایمان همیشه فائق شده است.»^۲

و عده خداوند چنین است که مستضعفان وارث زمین خواهند شد و ستم و بیداد محو، و عدل و داد به تمامی رخ خواهد نمود، که: «امامت حق مستضعفین است، وراثت از [آن] مستضعفین است، مستکبرین غاصبند، مستکبرین باید از میدان خارج شوند.»^۳

این حقیقتی است که با توفیق الهی محقق خواهد شد: «خداوند تعالی وعده فرموده است که مستضعفین ارض را به امید خودش و توفیق خودش بر مستکبرین غلبه دهد و آنها را امام قرار دهد و پیشوا قرار دهد.»^۴ خداوند در کتاب شریفش این وعده حق را با قاطعیت عنوان فرموده است:

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۳۰.

۲. در جستجوی راه از کلام امام، دفتر اول، مستضعفین، مستکبرین، ص ۱۱۹.

۳. صحیفه نور، ج ۶، ص ۱۶۸.

۴. همان، ج ۵، ص ۲۳۵.

﴿ وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلُهُمْ أُيُمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۝۱ ﴾

و ما اراده داریم که بر مستضعفان زمین منت گذاریم و آنان را پیشوایان [مردم] و وارثان [حکومت روی زمین] قرار دهیم.

این آیه بشارتی است بزرگ در جهت پیروزی حق بر باطل، ایمان بر کفر، عدالت بر ستم، مستضعفان بر مستکبران؛ نویدی است برای همه آزادگان و عدالت‌جویان و محرومان؛ پیام امیدی است در جهت برچیده شدن بساط بیداد و تحقق عدالتی فراگیر.

قرآن کریم به عنوان نمونه‌ای از تحقق سنت الهی پیروزی حق بر باطل و چیره شدن مستضعفان بر مستکبران و فروپاشی دولت فرعونیان، حکومت بنی‌اسرائیل را مثال زده است و این آیه در ضمن آن داستان به عنوان حقیقتی کلی آمده است، نمونه کامل‌تر تحقق این سنت الهی، حکومت پیامبر اکرم (ص) و پیروزی مستضعفان پس از ظهور اسلام است، حکومت محرومان و تهیدستان با ایمان و ستم‌دیدگان پاکدل که از سوی فرعون‌صفتان عصر خویش مورد تحقیر و استهزا بودند و انواع فشارها و ستم‌ها بر آنان روا می‌شد. اما سرانجام همین مردمان مستضعف، نه تنها تمامی حجاز را به زیر پرچم توحید درآوردند، بلکه قدرت‌های بزرگ دنیای آن روز را به زیر کشیدند و حکومت کسرها و قیصرها را پایان بخشیدند و بینی مستکبران را به خاک مالیدند و طرحی نو درافکندند. اما نمونه نهایی پیروزی مستضعفان بر مستکبران بنابر وعده حق الهی، حکومت عدالت بر تمامی کره زمین به وسیله حجت حق، امام زمان (عج) است، امیرمؤمنان علی (ع) در این باره فرموده است:

«لَتَغْطِقَنَّ الدُّنْيَا عَلَيْنَا بَعْدَ شِمَاسِهَا عَطْفَ الصُّرُوسِ عَلَى وَلَدِهَا. [وَ تَلَا عَقِيبَ ذَلِكَ:] ﴿ وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُيُمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ۝۲ ﴾»^۲

دنیا پس از چموشی - همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده‌اش خودداری می‌کند و برای بچه‌اش نگه می‌دارد - به ما روی می‌آورد. [سپس این آیه را خواند:] «و ما اراده

۱. قرآن، قصص / ۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۹.

داریم که بر مستضعفان زمین منت گذاریم و آنان را پیشوایان [مردم] و وارثان [حکومت روی زمین] قرار دهیم».

همچنین پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع) درباره آیه شریفه وراثت مستضعفان بر زمین و پیشوایی آنان فرموده است:

«هُم آلُ مُحَمَّدٍ يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيَعْرِضُهُمْ وَ يُذِلُّ عَدُوَّهُمْ»^۱
آنان آل محمد (ص) هستند که خداوند مهدی ایشان را پس از زحمت و فشاری که بر ایشان وارد می‌شود برمی‌انگیزد و به آنان عزت می‌بخشد و دشمنانشان را خوار می‌کند.

این پیام امیدی برای مستضعفان است؛ پیام امید پیروزی موسویان بر فرعونیان، همان‌طور که در حدیث امام سجاد تعبیر شده است:

«وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا أَنَّ الْأَبْرَارَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ شِيعَتَهُمْ بِمَنْزِلَةِ مُوسَى وَ شِيعَتِهِ وَ أَنَّ عَدُوَّنَا وَ أَشْيَاعَهُمْ بِمَنْزِلَةِ فِرْعَوْنَ وَ أَشْيَاعِهِ»^۲
سوگند به کسی که محمد (ص) را به حق بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده قرار داد که نیکان از ما اهل‌بیت و پیروان آنان به منزله موسی و پیروان اویند، و دشمنان ما و پیروان آنان به منزله فرعون و پیروان اویند.

شیبانی - دانشمند حنفی مذهب - در کتاب کشف‌البیان آورده است که در اخبار ما از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که آن دو امام فرموده‌اند:

«إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ مَخْصُوصَةٌ بِصَاحِبِ الْأَمْرِ الَّذِي يَظْهَرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَ يَبِيدُ الْجَبَابِرَةَ وَ الْفَرَاغَةَ؛ وَ يَمْلِكُ الْأَرْضَ شَرْقًا وَ غَرْبًا، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْزًا»^۳
هر آینه این آیه مخصوص به صاحب‌الامری است که در آخر زمان ظاهر می‌شود و

۱. غيبة الطوسي، ص ۱۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۴.

۲. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۲۳۹؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۱۹.

۳. تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۲۲۰.

جباران و فرعونیان را هلاک می‌سازد؛ و شرق و غرب زمین را تصرف می‌کند و آن را همان‌گونه که لبریز از ستم گشته است لبریز از عدالت می‌سازد.

ابن ابی‌الحدید معتزلی نیز می‌نویسد: اصحاب ما عقیده دارند این آیه وعده به ظهور امامی است که تمامی زمین را تصرف می‌کند و بر کشورها استیلا می‌یابد.^۱ آری، همان‌طور که در خبر ابی‌الجارور از امام باقر (ع) آمده است آن حضرت با تحقق حکومتی جهانی مستضعفان، زمین را پس از آن‌که سراسر ستم و بیدار شده است، لبریز از عدالت و قسط می‌سازد؛^۲ و در سایه این حکومت است که زندگی واقعی معنا می‌یابد.

﴿إِعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۳
بدانید که خدا زمین را پس از مردن آن زنده می‌گرداند. به‌راستی آیات [خود] را برای شما روشن گردانیده‌ایم، باشد که بیندیشید.

ابن عباس در معنای این آیه گوید: یعنی خداوند زمین را به‌وسیله قائم آل محمد پس از مردن آن اصلاح می‌کند؛ یعنی پس از آن‌که به دست اهل کشورها از ستم پر شده است، در این هنگام به‌وسیله آن حضرت آیات خویش را بر شما روشن می‌کنیم تا بیندیشید.^۴
پیروزی مستضعفان بر مستکبران موجب رفع مانع اصلاحات اساسی می‌شود و با ظهور عدالت کامل، حیات حقیقی به تمامی آشکار می‌گردد: زمین زنده می‌شود. و این تحول، ظهور بزرگ‌ترین آیات خداست که اراده الهی به تحقق آن تعلق گرفته است. از رسول خدا (ص) روایت

۱. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۹.

۲. «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلَّتْ ظُلُمًا وَ جَوْرًا وَ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا» غيبة

الطوسی، ص ۲۸۳.

۳. قرآن، حدید / ۱۷.

۴. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ ﴿إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ يَعْنِي بِضَلْحِ الْأَرْضِ بِقَائِمِ آلِ

مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا؛ يَعْنِي مِنْ بَعْدِ جَوْرِ أَهْلِ مَمْلَكَتِهَا. ﴿قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ﴾ بِقَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ. ﴿لَعَلَّكُمْ

تَعْقِلُونَ﴾. غيبة الطوسی، ص ۱۱۰؛ لطف‌الله الصافی الکلبایگانی، منتخب‌الاثرفی الامام الشانی عشر،

مکتبه الصدوق، طهران، ص ۲۴۸.

شده است که فرمود:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مِلَّيْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۱

اگر از عمر جهان یک روز باقی نمانده باشد، خداوند همان یک روز را چندان دراز کند تا مردی از خاندان من خروج کند و زمین را همان‌گونه که از ستم و بیداد لبریز شده باشد از عدالت و داد لبریز سازد.

بزرگان تفسیر و حدیث و اهل معرفت با عشق و علاقه درباره این حقیقتی که فطرت انسان‌ها با آن پیوند خورده است سخن‌ها گفته‌اند، از جمله شیخ اکبر، محیی‌الدین عربی است که در این باره به تفصیل سخن رانده است، وی می‌نویسد:

«بدانید که بی‌گمان خداوند را خلیفه‌ای است که ظهور می‌کند تا دنیا را پر از قسط و عدل کند پس از آن‌که لبریز از ظلم و ستم شده باشد و اگر یک روز از عمر دنیا مانده باشد خداوند آن روز را چندان طولانی سازد تا آن خلیفه بیاید. او از عترت رسول خدا (ص) و از فرزندان فاطمه و همان رسول خداست...»^۲

این وعده‌ای است که به صورت واقعه‌ای محتوم در کتاب‌های پیشین نیز آمده است:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۳

و در حقیقت، ما در زبور پس از تورات نوشتیم که سرانجام زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

شیخ طبرسی، مفسر گرانقدر، در ذیل این آیه می‌نویسد از امام باقر (ع) روایت شده است که این بندگان شایسته که وارث زمین می‌شوند اصحاب مهدی (ع) در آخر زمان‌اند، و اضافه می‌کند

۱. غیبة الطوسی، ص ۱۱۲؛ همین مضمون و قریب به همین: مسند احمد بن حنبل، ج ۱،

صص ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۳۰؛ سنن أبی داود، ج ۲، ص ۴۲۲؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۳۸؛ کمال‌الدین،

ج ۱، ص ۳۱۸؛ تفسیر مجمع‌البیان، ج ۴، صص ۶۷، ۱۵۲.

۲. الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۳۲۷ (باب ۳۶۶).

۳. قرآن، انبیاء / ۱۰۵.

حدیثی که شیعه و سنی از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند برگرفته امام باقر (ع) دلالت دارد. این که آن حضرت فرمود:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا قَدْ مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۱

اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند همان یک روز را چندان دراز کند تا مردی صالح از خاندان من برانگیخته شود و زمین را همان گونه که از ستم و بیداد لبریز شده باشد از عدالت و قسط لبریز سازد.

این زمان فرخنده بی گمان فراخواهد رسید و مردمان طعم تام و کامل عدالت و امنیت و رفاهت را خواهند چشید.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۲

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از ایشان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که بر ایشان پسندیده است به مصلحت ایشان اقتدار بخشد، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا بپرستند و چیزی را با من شریک نگردانند.

از امامان اهل بیت (ع) روایت شده است که این آیه درباره مهدی آل محمد (ع) است؛^۳ و به دست اوست که حکومت مستضعفان تحقق کامل می یابد و سیره و سنت پیامبر اکرم (ص) به تمامی عینیت پیدا می کند. در حدیثی از رسول خدا (ص) چنین آمده است:

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، صص ۶۶-۶۷.

۲. قرآن، نور / ۵۵.

۳. کمال الدین، ج ۳، صص ۳۵۶-۳۵۷؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۱۵۲؛ تفسیر نورالشفیقین،

ج ۳، صص ۶۱۷-۶۱۹.

«سُنَّتُهُ سُنَّتِي، يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَ شَرِيعَتِي، وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ»^۱

سیره و سنت او (مهدی) سیره و سنت من است. مردم را بر دین و آیین من راست سازد و آنان را به کتاب پروردگارم دعوت نماید.

مهدی (ع) به سیره پیامبر عمل می‌کند و جاهلیت را به کلی نابود می‌کند و عدالت را به تمامی استوار می‌سازد. محمد بن مسلم گوید: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنِ الْقَائِمِ إِذَا قَامَ بِأَيِّ سِيرَةٍ يَسِيرُ فِي النَّاسِ؟» (از امام باقر (ع) درباره قائم (ع) پرسیدم که چون قیام نماید به کدام سیره در میان مردم رفتار می‌کند؟) فرمود:

«بِسِيرَةِ مَا سَارَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَتَّى يُظْهَرَ الْإِسْلَامُ»

به سیره‌ای عمل می‌کند که رسول خدا (ص) عمل کرد تا اسلام را آشکار [و حاکم] ساخت.

عرض کردم: «وَ مَا كَانَتْ سِيرَةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص)؟» (سیره رسول خدا (ص) چه بود؟) فرمود:

«أَبْطَلَ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ اسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ؛ وَ كَذَلِكَ الْقَائِمُ (ع) إِذَا قَامَ يُبْطِلُ مَا كَانَ فِي الْهُدْنَةِ مِمَّا كَانَ فِي أَيْدِي النَّاسِ، يَسْتَقْبِلُ بِهِمُ الْعَدْلَ»^۲

آنچه را در جاهلیت بود از بین برد و با مردم به عدالت رفتار کرد؛ و همین‌گونه است قائم (ع) که چون قیام کند، آنچه را که از روابط ناعادلانه در میان مردم رایج است از بین ببرد و با ایشان به عدالت رفتار کند.

با ظهور دولت مستضعفان صالح همه قدرت‌های باطل زایل می‌شود و همه قدرت حق آشکار می‌گردد. امام باقر (ع) در این باره فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ذَهَبَ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ»^۳

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۱۱؛ إعلام‌الوری، ص ۳۹۹؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.

۲. تهذیب‌الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۴؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۷.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۲۸۷؛ منتخب‌الاثار، ص ۴۷۱.

هنگامی که قائم قیام می‌کند هر دولت باطلی از میان می‌رود.

مهدی (ع) دولت‌های باطل را سرنگون می‌کند و بدین ترتیب زمینه برای رخ نمودن عدالت به‌طور کامل فراهم می‌شود تا روابط انسانی و ارزش‌های کمالی آن‌سان که باید ظهور یابد، زیرا تا دولت‌های باطل هستند ایجاد چنان اصلاحی ممکن نیست.

«وَيُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ ظُلْمٍ»^۱

او زمین را از هر ستم و بیدادی پاک می‌سازد.

با ظهور دولت مستضعفان صالح دیگر ستمی نمی‌ماند و عدالت و امنیت و رفاهت کامل در همه وجوه فراهم و زمینه کمال آدمیان به‌طور کامل تدارک می‌شود. در حدیث امام صادق (ع) آمده است:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ (ع) حَكَمَ بِالْعَدْلِ، وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ، وَ أُمِنَتْ بِهِ السُّبُلُ، وَ أَخْرَجَتْ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا، وَ رُدَّ كُلُّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ، وَ لَمْ يَبْقَ أَهْلٌ دِينٍ حَتَّى يُظْهِرُوا الْإِسْلَامَ وَ يَعْتَرِفُوا بِالْإِيمَانِ ... فَحَبِيتُذِ تُظْهِرُ الْأَرْضَ كُتُوزَهَا وَ تُبْدِي بَرَكَاتِهَا، فَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِمُصَدِّقَتِهِ وَ لَا لِبِرِّهِ لَتُشْمُولُ الْغَنَى جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

هنگامی که قائم (ع) قیام کند، به عدالت حکم نماید، و در روزگار او بیداد به تمامی نابود گردد، و راه‌ها امن شود، و زمین برکات خود را آشکار سازد، و هر حقی به صاحبش برگردانده شود، و هیچ پیرو دینی نماند مگر آن‌که به اسلام درآید و با ایمان شناخته شود ... آن هنگام زمین گنج‌های خود را آشکار سازد و برکاتش را ابراز دارد و همگان چنان بی‌نیاز شوند که چون کسی بخواهد صدقه‌ای دهد و بخششی نماید مستحق نیابد که همه مؤمنان بی‌نیاز باشند.

حکومت مستضعفان صالح تحقق خواست درونی و فطری انسان‌هایی است که قرن‌ها دل به

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۳۶؛ إعلام‌الوری، ص ۳۸۶؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۳، ج ۲۵، ص ۱۵، ج ۵۱، ص ۱۴۵.

۲. الارشاد، صص ۳۴۳-۳۴۴؛ کشف‌الغمة، ج ۲، ص ۴۶۵؛ بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۳۸-۳۳۹.

امید آن بسته و در آرزوی رسیدنش پایداری و مبارزه کرده‌اند. آرمان پیروزی مستضعفان و ظهور دولت حق و رخ نمودن عدالتی فراگیر همه‌جانبه، باور همه پیروان حق است.

مَتَى يَكُونُ إِمَامٌ يَسْتَقِيدُ لَنَا فَيَعْرِفَ الْعَدْلُ أَجْبَالُ وَ غَيْطَانُ^۱

آن پیشوایی که انتقام ما را [از ستمگران] خواهد گرفت کی قیام خواهد کرد؟ تا با قیام او کوه‌ها و دشت‌ها طعم عدالت [واقعی] را بچشند.



مرکز تحقیقات کلمه‌پژ علم و رسد

۱. أبو العلاء احمد بن عبد الله المَعْرُي، اللزوميات، الطبعة الثانية، دارالكتب العلمية، بيروت،



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اصل مقابله با مستکبران

﴿ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ. ﴾

قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست: آن‌گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید.

مرکز تحقیقات کلامی و تربیتی علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جایگاه و اهمیت مقابله با استکبار و مستکبران

مقابله با استکبار و مستکبران به معنای نفی هرگونه برتری‌جویی و گردنفرازی و گردنکشی، و ایستادگی در مقابل این امور است که در سیره رسول خدا (ص) و ائمه هدی (ع) درخششی خاص دارد. استکبار چهره‌های گوناگون دارد که در هر چهره و لباسی ظهور کند باید با آن مقابله کرد، زیرا اگر از حق و کرامت آدمی و حرمت ایمانی و حقوق انسانی دفاع نشود، به همه حریم‌های انسانی و ایمانی تعدی می‌گردد که مستکبران هیچ حد و مرزی برای خود نمی‌شناسند؛ و اگر تباهگری و ستم‌ورزی آنان دفع نشود، زمین و زمان را از تباهی و ستم لبریز سازند.

﴿وَلَوْ لَا دَفْعُ النَّاسِ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفُسَدَتِ الْأَرْضُ﴾.^۱

و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌گردید.

اگر با استکبار مقابله نگردد و از سلطه‌گری مستکبران جلوگیری نشود و مردمان در برابر گردنکشی‌ها و تجاوزگری‌ها نایستند، مستکبران همه حریم‌ها را زیر پا می‌گذارند و تمام شرافت‌ها و ارزش‌ها را دفن می‌کنند و بدان سو می‌روند که پایگاه‌های یاد خدا را نیز نابود سازند.

﴿وَلَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسِ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَهْذَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾.^۲

۱. قرآن، بقره / ۲۵۱.

۲. قرآن، حج / ۴۰.

و اگر خدا برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می شود، سخت ویران می شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می کند، یاری می دهد، که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است.

اگر مؤمنان و آزادگان تماشاگر تعدی ها و تهاگری های مستکبران باشند و از منافع حیاتی خود دفاع نکنند و آنان در برابر خود مانعی نبینند اثری از معابد و مراکز عبادت خدا باقی نخواهند گذاشت، زیرا دیرها و صومعه ها و معابد و مساجد در حقیقت پایگاه های بیداری انسان ها و دعوت به خداپرستی اند و لازمه خداپرستی مقابله با جبارانی است که منافعشان در اسارت آدمیان است و خواهان آنند که مردمان چون بت ایشان را بپرستند. سنت دفاع و مقابله سنتی است فطری که خداوند انسان را براساس آن آفریده و او را بدین راه رهنمون گشته است، زیرا می بینیم که خداوند انسان را مانند سایر موجودات مجهز به جهاز و ادوات دفاع کرده است تا به آسانی بتواند دشمن مزاحم حش را دفع کند و نیز او را مجهز به فکر ساخته است تا به وسیله آن بتواند وسایل دفع و مقابله را تدارک کند تا از خود و هر شأنی از شئون زندگی اش که حیاتش با آن تکمیل می شود و سعادتش به آن بسته است، دفاع کند.^۱

همیشه گروه های حق طلبی هستند که در مقابل گروه های دیگر که در جهت استثمار و استعمار انسان ها عمل می کنند، به پا خیزند؛ و همه پیام آوران الهی رسالت آگاه کردن مردمان در به پا شدن آنان برضد ستم و ستمگری و برپا ساختن عدالت و دادگری را داشته اند.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۲

به راستی پیامبرانمان را با دلایل روشن روانه کردیم و با آنان کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردمان به دادگری برخیزند. و آهن را پدید آوردیم که در آن آسیبی سخت و سودها برای آدمیان هست.

۱. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۸۵.

۲. قرآن، حدید / ۲۵.

آهن پدید آمده است تا حق طلبان با سلاح های آهنین از حیثیت و حرمت خود و از عدالت دفاع کنند که در این مقابله و رویارویی سختی ها هست و در عین حال سودهای بسیار. در این مقابله است که مشخص می شود یاوران خدا و یاری دهندگان فرستادگان او چه کسانی اند. چه کسانی از مجتمع دینی دفاع می کنند و سخن حق را بسط می دهند؛ و البته خداوند احتیاجی به یاری یاری کنندگان ندارد، زیرا خدا قوی ای است که به هیچ وجه ضعفی در او راه ندارد و عزیزی است که ذلت به سویش راه نمی برد. و این آزمایشی است برای جدا شدن صفوف؛ و این سستی جاری است. و منظور از این که فرمود ﴿يَنْصُرُهُ وَرُسُلُهُ بِالْغَيْبِ﴾: این یاری را ندیده انجام می دهند، این است که در حال غیبت، رسول او را یاری می کنند، حال یا غیبت رسول از ایشان و یا غیبت ایشان از رسول.^۱

بنابراین همیشه دو جبهه در برابر هم قرار داشته اند، جبهه مدافع حق و عدالت، و جبهه ملازم ستم و بیداد؛ و خداوند سرپرست اهل حق و طاغوت ها سرپرست اهل باطلند.

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ.﴾^۲

خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند. آنان را از تاریکی ها به سوی روشنائی به در می برد. ولی کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند، که آنان را از روشنائی به سوی تاریکی ها به در می برند. آنان اهل آتشند که خود، در آن جاودانند.

پیوسته یاوران حق در برابر تجاوز و تعدی یاوران باطل ایستاده اند. در یک سو، پیامبران و پیروان آنان، و در سوی دیگر، چهره های گوناگون استکبار: قدرت های بیدادگر سیاسی (ملاً)^۳،

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۷۲.

۲. قرآن، بقره / ۲۵۷.

۳. «ملاً» آن قدرت های سیاسی اند که جلال و جبروتشان چشم پرکن است، چشم ها را با رفت و آمد و کبکبه و دبدبه پر می کنند. دل به همین ظواهر بسته اند و از آن جا که خود را برتر می دانند پذیرش حق را مایه سبکی خویش می انگارند و پذیرای حق نمی شوند.

قدرت‌های فاسد اقتصادی (مُتَرَفَان)^۱، و قدرت‌های منحرف مذهبی (أَجْبَار و رُهْبَان)^۲. و همیشه با پیامبران الهی، انسان‌های حق‌گرای بسیاری بوده‌اند که پرچم مبارزه را هرگز زمین نگذاشته‌اند.

﴿ وَكَاتِبِينَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ. ۳﴾

و چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی بسیاری به همراه آنان کارزار کردند. آنان هیچ‌گاه در برابر آن‌چه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم نسپردند، و خداوند شکیبایان را دوست دارد.

«رِیبُونَ» یعنی آنان که مختص پروردگار خویش‌اند و به غیر او مشغول نیستند.^۴ آنان در پیوندی محکم با حق‌اند و اهل اخلاص و استقامتند.^۵ آنان به یاری پیام‌آوران الهی برخاستند و از مشکلات طاقت‌فرسای مبارزه در راه حق هرگز سست و ناتوان شدند و هرگز در برابر دشمنان کرنش نکردند و ذلت نشان ندادند و تسلیم نشدند.

﴿ وَ مَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. ۶﴾

و سخن آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا، گناهان ما و زیاده‌روی ما، در کارمان را بر ما ببخش، و گام‌های ما را استوار دار، و ما را بر گروه کافران یاری ده. پس خداوند،

۱. «مُتَرَفَان» آن قدرت‌های اقتصادی‌اند که اهل شادخواری و تجمل‌پرستی و اسراف‌کاری‌اند و با تکیه به قدرت اقتصادی خویش همه چیز را قابل خریداری می‌دانند و از این‌رو به انکار حق دست می‌زنند.

۲. «أَجْبَار و رُهْبَان» آن قدرت‌های کاذب مذهبی‌اند که خود را از مردمان برتر می‌دانند و برای خویش کزیت فائلند و به جای آن‌که مردم را به خدا بخوانند به خود می‌خوانند.

۳. قرآن، آل عمران / ۱۴۶.

۴. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۱.

۵. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۲۱.

۶. قرآن، آل عمران / ۱۴۷-۱۴۸.

پاداش این دنیا، و پاداش نیک آخرت را به آنان عطا کرد، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

خداوند در این آیات وضع و حال «رَبَّیُون» را چه از نظر کردار و چه از نظر گفتار حکایت کرده است تا سرمشقی برای مؤمنان در مبارزه و مقابله با مستکبران باشند و شعار آنان را شعار خود و کردار آنان را کردار خود قرار دهند و به همان راهی روند که آنان رفتند تا به بلندی مرتبه و ارزش‌ها و کرامت‌هایی که آنان دست یافتند، دست یابند.^۱

البته این سخن که همیشه انسان‌هایی هستند که با باطل و تباهی و ستمگری مقابله می‌کنند، به معنای اصالت بخشیدن به نزاع و تخاصم نیست. دشمنی اصل نیست. جنگ و پیکار مقصد نیست. رحمت و محبت اصل است. غضب و شدت تبعی است. مقابله با مستکبران درواقع به معنای برداشتن خارهای مسیر کمان انسان‌ها است، برداشتن موانع راه هدایت است. باز کردن گُند و زنجیرهای بسته شده به دست و پای آدمیان است، و نیز رحمتی است به آنان که خود را در تاریکی‌های ستمگری فروبرده‌اند تا بیش از آن فرو نروند. و رسول اکرم (ص) مظهر رحمت و اسعة الهی بود و همگان را بر هدایت می‌خواست و پیکارهای آن حضرت در دفاع از حقیقت و عدالت نیز رحمتی بر همگان بود. امام خمینی در این باره چنین فرموده است:

«راستی چرا پیمبر خاتم - صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم - از ایمان نیاوردن مشرکان آن‌گونه تَأْسُف و تَأَثَّر جانفرسا داشت که مخاطب شد به خطاب ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلٰی اَثَارِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوْا بِهٰذَا الْحَدِیْثِ اَسْفًا﴾^۲. جز آن‌که به همه بندگان خدا عشق می‌ورزیدند و عشق به خدا عشق به جلوه‌های اوست. او از حجاب‌های ظلمانی خودبینی‌ها و خودخواهی‌های منحرفان که منجر به شقاوت آنان و منتهی به عذاب الیم جهنم که ساخته و پرداخته اعمال آنان است رنج می‌برد و سعادت همه را می‌خواست؛ چنان‌چه برای سعادت همه مبعوث شده بود و مشرکان و منحرفان کوردل با او که برای نجات آنان آمده بود دشمنی می‌کردند ... و اهل معرفت می‌دانند که شدت بر کفار که از صفات مؤمنین است و قتال با آنان نیز رحمتی است و از الطاف خفیه حق

۱. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۱.

۲. (شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه، در پیگیری [کار]شان هلاک کنی).

است و کفار و اشقیاء در هر لحظه که بر آنان می‌گذرد بر عذاب آنان که از خودشان است افزایش کیفی و کمی الی ما لا نهایه له حاصل می‌شود. پس قتل آنان که اصلاح‌پذیر نیستند رحمتی است در صورت غضب و نعمتی است در صورت نعمت. علاوه بر آن رحمتی است بر جامعه، زیرا عضوی که جامعه را به فساد کشاند چون عضوی است در بدن انسان که اگر قطع نشود او را به هلاکت کشاند.^۱

مستکبران همیشه به مقابله با حق پرداخته‌اند و سدّ راه هدایت بوده‌اند و از این‌رو برای برداشتن مانع باید با آنان مقابله شود. آنان حقیقت را می‌پوشانند و استکبار می‌ورزند و جز به تعدی و تجاوز نمی‌اندیشند.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲
و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند و در برابر آن‌ها تکبر ورزیدند آنان همدم آتشند [و] در آن جاودانند.

مستکبران حق را بر نمی‌تابند و اصلاً گوش شنوایی برای شنیدن حق ندارند و جز به برتری‌جویی و تجاوزگری نمی‌اندیشند و نمی‌پردازند.

﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ قُورًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^۳

و چون آیات ما بر او خوانده شود از سر استکبار روی برمی‌گرداند، پنداری آن را نشنیده است گویی در گوش‌هایش سنگینی است، پس او را به عذابی دردناک خبر ده.

خوی استکبار جایی برای تسلیم در برابر حق برای آدمی باقی نمی‌گذارد، و مستکبران پیوسته در جایگاه انکار حقایق به‌سر می‌برند.

۱. امام روح‌الله موسوی خمینی، جلوه‌های رحمتی، چاپ اول، معاونت فرهنگی هنری بنیاد شهید انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱ ش. صص ۳۴ - ۳۵.

۲. قرآن، اعراف / ۳۶.

۳. قرآن، لقمان / ۷.

﴿ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ. ۱﴾

آخرت را باور نمی‌کنند، دل‌هایشان انکارکننده [حق] است و خودشان مستکبرند.

چنین کسانی اهتمامی جز بر امتیازجویی و برتری‌طلبی و ستمگری ندارند و اگر در برابر خود مانعی نبینند همه حدود و مرزها را زیر پا می‌گذارند. بنابراین مقابله با مستکبران به معنای ایستادگی برای حفظ شئون آدمی و حرمت‌های ایمانی و حقوقی انسانی است؛ و راه و رسم پیشوایان حق و پیروان آنان ایستادگی در برابر چهره‌های گوناگون استکبار بوده است، چهره‌هایی که تجلی گردنفرازی و گردنکشی و تجاوزگری‌اند و قرآن کریم از آنان با اسامی مختلف به اعتبار صفتی که در ایشان ظهور یافته نام برده است، و همه آنان پیروان شیطانند که او رأس مستکبران و پیشوا و بزرگ ایشان است.

پیشوای مستکبران

بنیانگذار استکبار و آغازکننده خودبینی و خودخواهی ابلیس بود. او که موجودی از جنس جن بود،^۲ به سبب عبادت طولانی‌اش در ردیف فرشتگان قرار گرفته بود،^۳ اما دچار استکبار شد و «رجم» و «لعن» و «طرد» گردید.^۴ آنانیت ابلیس باعث شد که فرمان الهی را عصیان کند و آدم را که «معلم به همه اسمای الهی» بود و از این رو شایسته سجده بود، سجده نکند.

﴿ وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. ۵﴾

و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس سجده بردند جز ابلیس که سر فراپچید و استکبار ورزید و از کافران شد.

۱. قرآن، نحل / ۲۲.

۲. ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾. قرآن، کهف / ۵۰.

۳. ر.ک: نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲.

۴. قرآن، حجر / ۳۴-۳۵، ص / ۷۷-۷۸.

۵. قرآن، بقره / ۳۱.

برای روشن شدن علت سرپیچی ابلیس از سجده بر آدم، خداوند مکالمه‌ای را مطرح می‌کند تا جایگاه ابلیس و شیاطین و ماهیت آنان مشخص گردد:

﴿ قَالَ: مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ؟ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ. ۱﴾

فرمود: چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را بازداشت از این‌که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم.

چرا ابلیس چنین ادعایی کرد و به چه دلیل خود را از آدم بهتر دانست؟ در ادامه آیه آمده است:

﴿ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. ۲﴾
 مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.

مطلب درخور دقت و توجه در این جا آن است که خداوند فرمود چرا «امر» مرا استجابت نکردی؟ چرا وقتی من «فرمان» دادم سجده کنی، نکردی؟ مسأله «امر» خدا بود و «امتثال امر» او. خداوند نپرسید که آیا تو بهتر از آدمی یا پست‌تر. فرمود چرا امر مرا امتثال نکردی. اما ابلیس به برتری خود به سبب جنس خود دلیل آورد. خداوند تفرموده بود چرا آدم را سجده نکردی تا او چنین دلیلی بیاورد. تکیه کلام بر «امر خدا» بود نه چیز دیگر. یعنی در ابلیس چیزی پنهان بود که در این مرحله ظهور یافت: «أنا» (من). یعنی ابلیس در برابر خداوند برای خود یک نحوه استقلالی قائل بود. در پاسخ پرسش خداوند، خود را مطرح ساخت. خداوند که می‌دانست او از آتش است و آدم از گل. بنابراین نافرمانی او، نافرمانی از «امر خدا» بود و از این‌رو فرمود:

﴿ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ. ۳﴾

و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس [همه] سجده کردند مگر ابلیس که از [گروه] جن بود و از امر پروردگارش سر پیچید.

۱. قرآن، اعراف / ۱۱.

۲. قرآن، اعراف / ۱۱.

۳. قرآن، کهف / ۵۰.

بنابراین ابلیس بر خدا کبر ورزید نه بر آدم. البته از ظاهر گفتار ابلیس چنین برمی آید که می خواسته بر آدم تکبر بورزد، لیکن با توجه به سابقه ای که از داستان خلافت آدم داشت و این که خداوند او را به خود اختصاص داده است و خلیفه خویش در زمین معرفی کرده:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱

من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

و این که او شریف ترین موجودات است و حامل نفخه روح الهی:

﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۲

و از روح خود در آن دمیدم.

و نیز این که شنیده بود خداوند درباره فرموده است: ﴿خَلَقْتُ بَيْنَیْ﴾^۳ و با وجود این زیر بار



۱. قرآن، بقره / ۳۰.

۲. قرآن، حجر / ۲۹، ص ۷۲.

۳. ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بَيْنَیْ اسْتَكَبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِینَ﴾ (فرمود: ای ابلیس، چه مانع شد تو را از این که موجودی را که به دو دست خود آفریده ام سجده نکنی، آیا استکبار کردی یا از جمله برتری جویانی؟) قرآن، ص ۷۵.

خداوند در تعلیل این که ابلیس و همه فرشتگان، بلکه عالم وجود باید این موجود را سجده کنند فرمود این موجود شرافتی و کرامتی خاص دارد: ﴿خَلَقْتُ بَيْنَیْ﴾. معلوم می شود هرچه کرامت و شرافت و فضیلت در او هست در این است که او «مخلوق یدّین» است. مگر دیگر موجودات «مخلوق یدّین» نیستند؟ اگر می بودند دیگر این تعبیر «فرید» برای این موجود «وحید» بیان نمی شد. روشن است که این بیان لطیف مختص انسان است. او شایسته چنین توصیفی است. او «جامع یدّین» است. اوست که مظهر همه اسماء و صفات الهی است. اسمای جمال و جلال در انسان می توانند تحقق یابند. موجودات دیگر یا مظهر جلال اند یا مظهر جمال، و آدم جامع یدّین است. جامع صفات جمال و جلال حق، و این شرافت و کرامت جز برای او نیست.

﴿فَمَا جَمَعَ اللَّهُ لِآدَمَ بَيْنَ يَدَيْهِ إِلَّا تَشْرُقًا﴾ (پس حق تعالی جمع نکرد در آدم [صفات جمالی و جلالی اش

را] که از آن تعبیر به یدّین شده است مگر برای تشریف و تکریم آدم). محیی الدین أبو عبد الله محمد بن علی

نرفت و سرپیچی کرد روشن می‌شود که وی در مقام استکبار بر خداوند بوده است نه آدم. شاهد دیگر این حقیقت آن است که اگر وی در مقام تکبر بر آدم بود جا داشت خدای متعال در آیه ۵۰ سورة کهف بفرماید: «كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَاسْتَنكَفَ عَنِ الْخُضُوعِ لِآدَمَ» (چون از گروه جن بود از خضوع در برابر آدم استنکاف کرد)، حال آن‌که فرمود: ﴿فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ (از امر پروردگارش سر پیچید). بنابراین استکبار او از سر آنانیت در برابر خدا بود.^۱ امیرمؤمنان علی (ع) در این باره فرموده است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكِبْرِيَاءُ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ، وَ جَعَلَهُمَا جِمَى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ، وَ اصْطَفَاهُمَا لِحَبْلِهِ، وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ. ثُمَّ اخْتَبَرَ بِذَلِكَ مَلَائِكَتَهُ الْمُقَرَّبِينَ لِيُمَيِّزَ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْهُمْ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ هُوَ الْعَالِمُ بِمُضْمَرَاتِ الْقُلُوبِ، وَ مَحْجُوبَاتِ الْغُيُوبِ: ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۲ اغْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَحَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ، وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ. فَقَدَّوْا لِلَّهِ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ، وَ نَارَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبَرِيَّةِ، وَ ادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ»^۳

سپاس خدای را که لباس عزت و بزرگی در پوشید و آن دو را برای خود گزید، و بر دیگر آفریدگان ممنوع گردانید. آن را خاص خود فرمود و بر دیگران حرام نمود. آن لباس را برگزید چون بزرگی او را می‌سزید. و آن‌کس را از بندگان لعنت کرد که آرزوی عزت و بزرگی او را در سر پرورد. پس فرشتگان مقرب خود را بدان بیازمود، و بدین آزمایش فروتنان را از گردنکشان جدا فرمود. پس گفت خدای سبحان که داناست بدانچه نهان است در دل‌ها [ای همگان] و در پرده‌های غیب پنهان: «همانا می‌آفرینم

المعروف بابن عربی، فصوص الحکم، تصحیح و تعلیق أبو العلاء عفی، الطبعة الثانية، دارالكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ ق، ص ۵۵.

۱. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۸، صص ۲۶ - ۲۷.

۲. قرآن، ص / ۷۱ - ۷۴.

۳. نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲.

آدمی از گِل، پس چون آن را راست و درست کردم، و از روح خود در آن دمیدم، بیفتید برای او سجده کنان. پس سجده کردند فرشتگان همگی، جز شیطان که رشک او را فراگرفت و به آفرینش خویش بر آدم نازید و به اصل خود [که آتش است] بر او غیرت ورزید، پس دشمن خدا - شیطان - پیشوای متعصبان است و پیشرو مستکبران، پایهٔ عصبيت را نهاد، و بر سر لباس کبريایی با خدا درافتاد. رختِ عزّت را در بر کرد، و لباس فروتنی را از تن برآورد.

عزّت و کبریا مختص حضرت حق است:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱

اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ فرمانروای منزّه بری از نقص ایمنی بخش سیطره دارِ عزیزِ جبارِ صاحب کبریا است. پاک و برتر است خداوند از آنچه با وی انباز گیرند.

هیچ موجودی غیر از خداوند دارای کبریا و عزّت نیست و خداوند این صفات را خاص خویش گرفته است:

﴿وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲
و در آسمان‌ها و زمین، بزرگی و کبریا از آن اوست، و او عزیز حکیم است.

خداوند اجازه نداده است که موجودی این صفات را به خود ببندد، چنان‌که در حدیثی قدسی از رسول خدا (ص) آمده است:

«الْعِزُّ إِزَارِي وَالْكِبَرِيَاءُ رِدَائِي، مَنْ نَازَعَنِي فِيهِمَا عَذَّبْتُهُ»^۳

۱. قرآن، حشر / ۲۳.

۲. قرآن، جاثیه / ۳۷.

۳. مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۹۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۵۳۴؛ و نیز نک: محبی‌الدین أبوزکریا یحیی بن شرف النّووی، ریاض الصالحین من کلام سیّد المرسلین، الطبعة الثانية، مؤسسة الکتب الثقافية، بیروت.

عزّت و کبریا محتص من است که هرکس در آن دو با من منازعه کند به عذابش کشم.

عزّت به تعامی از آن خداست و هرکس خواهان عزّت است باید از او بخواهد و هیچ موجودی بالذات دارای عزّت نیست.^۱ خداوند کبیر و متعال است و کبریای او به حق است؛ و تکبر به معنای ظهور با کبریا است، چه این که متکبر فی نفسه دارای آن باشد مانند خدای سبحان که در این صورت تکبرش تکبر حق است، و یا نداشته باشد و صرفاً از سر غرور مدعی آن شود که تکبرش تکبر باطل و مذموم است مانند تکبر غیر خدا. اما استکبار به معنای طلب بزرگی است و لازمه طلب کردن، نداشتن است و کسی که استکبار می کند که بخواهد به صرف ادعا خود را از دیگری بزرگتر بداند، و استکبار همیشه مذموم است. تکبر در هر جا که اطلاق شود مذموم نیست، بلکه در غیر خدا مذموم است، اما استکبار چه استکبار شخص نسبت به مخلوقی باشد و چه استکبار به خالق مذموم است. اگر استکبار به مخلوق باشد از این جهت مذموم است که آن فرد و کسی که وی بر او استکبار می کند هر دو در فقر و احتیاج مساوی اند و هیچ یک از آن مالک نفع و ضرر خویش نیست. بنابراین استکبار یکی بر دیگری خارج شدن از حدّ خویش و تجاوز از شأن خویش است و این خود ستم و طغیان است. و اگر استکبار مخلوق به خالق باشد از این رو مذموم است که جز با فرض استقلال و غنای ذاتی تحقق نمی پذیرد و چنین فرضی همانا غفلت ورزیدن از مقام پروردگار است، زیرا نسبت بین بنده و پروردگارش نسبت ذلت و عزّت، و فقر و غناست، مادام که آدمی از این نسبت غافل نباشد و از مشاهده مقام پروردگارش غفلت نورزد هرگز استکبار بر خدای خود را تعقل هم نمی کند تا چه رسد به این که آن را باور کند، زیرا کوچک و فرودست در برابر بزرگ و متعالی همواره خود را ذلیل و او را کبیر می بیند و دیگر ممکن نیست برای نفس خود کبریا و عزّتی احساس کند مگر این که دچار غفلت و بی خودی شود. و وقتی کبریا و علو مخصوص خدای متعال شد بستن آن به خود نوعی یاغیگری در برابر پروردگار و غصب مقام او و استکبار بر اوست و این همان استکبار به حبّ ذات است و در پی آن استکبار به حسب عمل است به این که امر خدا را اطاعت نکند و از آن چه نهی کرده است دست برندارد. چنین کسی مادام که برای خود در قبال اراده الهی اراده ای مستقل و مغایر اراده خدا قائل نباشد،

هرگز به خود اجازه مخالفت امر و نهی او را نمی‌دهد.^۱ از این‌روست که در سخنان و آموزه‌های پیشوایان حق با تأکید فراوان نسبت به آن پرهیز داده شده است. اسماعیل بن جابر^۲ روایت کرده است که امام صادق (ع) نامه‌ای به اصحاب خود مرقوم داشت و به آنان فرمان داد که آن را به یکدیگر درس دهند و در آن دقت کنند و آن را از یاد نبرند و بدان عمل کنند. آنان نیز آن نامه را در محل نمازهای خود در خانه‌هایشان نگهداری می‌کردند و پس از فراغت از نماز در آن می‌نگریستند. از جمله مسائلی که در این نامه گرانقدر آمده پرهیز از تکبر است:

«وَإِيَّاكُمْ وَالْعِظَمَةَ وَالْكِبَرِ، فَإِنَّ الْكِبَرِ رِذَاءُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَمَنْ نَارَعَ اللَّهَ رِذَاءُهُ قَصَمَهُ اللَّهُ وَ أَذَلَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»^۳

از بزرگ‌منشی و کبر دوری کنید، زیرا بزرگی خاص خدای عزوجل است و هرکس در این باره با خداوند به ستیزه برخیزد خداوند او را درهم شکند و در روز واپسین خوارش سازد.

پرهیز از تأسی به پیشوای مستکبران

انسان به محض این‌که فقر و ذلت و فرودستی خود در برابر حق را فراموش می‌کند و غنا و عزت و کبریا به خود می‌بندد، از حقیقت خود خارج می‌شود، زیرا فراموش می‌کند که غنا و عزت و کبریا برای خداست و همه چیز از اوست. چنین انسانی از خود تصویری پیدا می‌کند که او نیست. یعنی با فراموش کردن خداوند از خود تصویری پیدا می‌کند که او نیست. یعنی با فراموش کردن خداوند و اسما و صفات او، خود را فراموش می‌کند،^۴ و به محض ظهور این حالت، سقوط و هبوط حاصل می‌شود. همان‌گونه که بر پیشوای مستکبران رفت:

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۲، صص ۲۶۶ - ۲۶۷.

۲. اسماعیل بن جابر جعفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و از راویان موثق است.

ر.ک: رجال النجاشی، صص ۳۲ - ۳۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، صص ۱۱۵ - ۱۲۲.

۳. الکافی، ج ۸، ص ۸.

۴. ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (و چون کسانی مباشید

که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد؛ آنان همان نافرمانانند). قرآن، حشر / ۱۹.

﴿ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ. ١﴾
فرمود: از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی.

او به محض تکبر و آنانیت از مقام تسبیح و تقدیس اخراج شد. حقارت حقیقی ملازم بزرگ بینی است. کسی تا حقیر و ذلیل نباشد، گردنفرازی و گردنکشی نمی کند. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَجَدَهَا فِي نَفْسِهِ.»^۲
هیچ انسانی گردنفرازی یا گردنکشی نکرد مگر به سبب پستی و حقارتی که در نفس خویش احساس می کرد.

آن چه بر سر پیشوای مستکبران رفت درس خوبی است تا فرزندان آدم به آن راه نروند و به همان سرنوشت دچار نشوند. آیا نمی بینند که خداوند چگونه او را به سبب گردنفرازی و برتر بینی اش کوچک شمرد و خوار کرد؟

﴿أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ يَتَرَفُّعِهِ فَجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا؟»^۳
مگر نمی بینید که خداوند چگونه او را به خاطر تکبرش کوچک ساخت، و به سبب بلندپروازی اش به فرودش انداخت. در دنیا او را براند، و برای وی در آخرت آتش افروخته آماده گرداند.

سرگذشت ابلیس با آن همه بندگی، سرمشق خوبی است برای آنان که اهل پند گرفتن باشند. امیر بیان، علی (ع) در این باره چنین موعظه کرده است:

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِيْدَ، وَ كَانَ

۱. قرآن، اعراف / ۱۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

قَدْ عَبَدَ اللَّهُ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاجِدَةٍ؛ فَمَنْ ذَا بَعْدَ إِبْلِيسَ يَسْلَمُ عَلَى اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِيَتِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أُخْرِجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا. إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ، وَ مَا بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَخِي مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِسَاحَةِ حِمِّي حَرَمِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ.^۱

پس، از آن چه خداوند با شیطان کرد پند گیرید، که کردارِ درازمدتِ او را باطل گرداند و کوششِ فراوانِ او بی ثمر ماند. او شش هزار سال با پرستش خدا زیست از سالیان دنیا یا آخرت - دانسته نیست - اما با ساعتی که تکبر کرد خدایش از بهشت بیرون آورد؛ و پس از ابلیس چه کسی ایمن بود که خدا را چنان نافرمانی نکند؟ هرگز خدا انسانی را به بهشت دریاورد به کاری که بدان کار، فرشته‌ای را از بهشت بیرون ببرد. فرمان خدا برای مردم آسمان و زمین یکی است، و میان خدا و هیچ‌یک از آفریدگانش دوستی خاصی برقرار نیست تا به‌خاطر آن مرزهایی را که همه جهانیان تحریم کرده است مباح سازد.

ابلیس پس از رانده شدن از درگاه الهی به سبب نافرمانی خویش، همه همت خود را بر آن قرار داد تا فرزندان آدم را به همان راهی کشد که خود رفت. او از خداوند مهلت خواست و خداوند این مهلت را به او داد تا آزمایش، کامل شود.^۲ او به عزت خداوند سوگند یاد کرد که همگان را فریب دهد جز بندگان مخلص خدا که او را هیچ راه نفوذی بر آنان نیست؛^۳ و خداوند فرمود که او بر هیچ‌یک از بندگانش سلطه‌ای ندارد مگر آن‌که خود بخواهد و غوایت پیشه کند؛^۴ که ابلیس نقش

۱. نهج البلاغه، خطبة ۱۹۲.

۲. ﴿ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ. ﴾ (گفت: پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود: تو از مهلت‌یافتگانی، تا روز وقت معلوم). قرآن، حجر / ۳۶ - ۳۸، ص / ۷۹ - ۸۱.

۳. ﴿ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. ﴾ ([شیطان] گفت: پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می‌برم، مگر بندگان مخلص تو را). قرآن، ص / ۸۲ - ۸۳.

۴. ﴿ قَالَ رَبِّ إِنَّمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. قَالَ

غرایت ثانوی را دارد و البته غرایت اولی به دست خود انسان است و این غرایت جز آنانیت و گردنفرازی و تکبر نیست. ابلیس از همه سو آدمی را وسوسه می‌کند تا امیال خفته او را بیدار و گرایش فطری انسان به کمال مطلق و میل به جاودانگی و سلطه فناپذیر او را که در عمق جانست است در مسیر بیراهه کشد و او را به همان بیماری مبتلا کند که خود گرفتارش شد. امیرمؤمنان علی (ع) در این باره چنین هشدار داده است:

«فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ بِذَاتِهِ، وَأَنْ يَسْتَفِزَّكُمْ بِبِدَائِهِ، وَأَنْ يُجَلِّبَ عَلَيْكُمْ بِخَيْلِهِ وَرَجُلِهِ. فَلَعَمْرِي لَقَدْ فَوَّقَ لَكُمْ سَهْمَ الْوَعِيدِ، وَأَغْرَقَ لَكُمْ بِالنَّزْعِ الشَّدِيدِ، وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ. وَقَالَ: ﴿رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَرْسِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ قَدْ فُتِنَ بِغَيْبِ بَعِيدٍ، وَرَجِمَا بِظَنِّ غَيْرٍ مُصِيبٍ. صَدَّقَهُ بِهِ أَبْنَاءُ الْحَمِيَّةِ، وَإِخْوَانُ الْعَصَبِيَّةِ، وَفُرْسَانُ الْكِبَرِ وَالْكِبَرِ وَالْجَاهِلِيَّةِ. حَتَّى إِذَا انْقَادَتْ لَهُ الْجَامِعَةُ مِنْكُمْ، وَاسْتَحْكَمَتِ الطَّمَاعِيَّةُ مِنْهُ فِيكُمْ، فَتَجَمَعَتِ الْعَالُ مِنَ السِّرِّ الْخَفِيِّ إِلَى الْأَمْرِ الْجَلِيِّ، اسْتَفْحَلَ سُلْطَانُهُ عَلَيْكُمْ، وَذَلَفَ بِجُنُودِهِ نَحْوَكُمْ. فَأَقْحَمُوكُمْ وَلَجَاتِ الدُّلَى، وَأَخْلَوُكُمْ وَرَطَاتِ الْقَتْلِ وَأَوْطَأُوكُمْ إِثْخَانَ الْجَرَاحَةِ طَعْنًا فِي عُيُونِكُمْ، وَخَرًّا فِي خُلُوقِكُمْ، وَدَقًّا لِمَنَاخِيرِكُمْ، وَقَصْدًا لِمَقَاتِلِكُمْ، وَسَوْقًا بِخَزَائِمِ الْقَهْرِ إِلَى النَّارِ الْمُعَدَّةِ. فَأَصْبَحَ أَعْظَمَ فِي دِينِكُمْ جَرَحًا، وَأَوْزَى فِي دُنْيَاكُمْ قَدْحًا مِنَ الَّذِينَ أَصْبَحْتُمْ لَهُمْ مُنَاصِبِينَ وَ عَلَيْهِمْ مُتَالِيِينَ. فَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَدَّكُمْ، وَ لَهُ جَدَّكُمْ.»^۱

پس بندگان خدا پرهیزید از این که [شیطان] شما را به بیماری خود مبتلا گرداند، و با بانگ خویش برانگیزاند، و سوارگان و پیادگان خود را بر سر شما کشاند. به جانم

هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. (گفت: پروردگارا به سبب آن که مرا گمراه ساختی من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان بیارایم و همه آنان را گمراه نمایم. مگر بندگان مخلص تو را. فرمود: این راهی است راست [که] به سوی من [منتهی می‌شود]. بی‌گمان تو بر بندگان من هیچ سلطه‌ای نداری مگر آن که خود به سبب گمراهی تو را پیروی کنند). قرآن، حجر / ۳۹ - ۴۲.

﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلَّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ.﴾ (بر [شیطان] مقرر شده است که هرکس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می‌سازد و به عذاب آتشش می‌کشاند). قرآن، حج / ۴.

سوگند که تیر تهدید را برایتان در چله کمان گذاشته، و کمان را سخت کشیده و شما را نشانه کرده و از جای نزدیک تیر گمراهی بر شما افکنده که گفت: «پروردگارا به سبب آن که مرا گمراه ساختی من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان بیاریم و همه آنان را گمراه نمایم». او از ناپیدا و از روی گمان خطا سخنی گفت، و نادانسته اندیشه‌ای در دل نهفت، ولی متعصبان سخن او را شنفتند و یکه‌تازان میدان خودخواهی و جهالت گفته وی را پذیرفتند تا آن‌جا که فرد سرکش شما او را فرمانبردار شد و طمع وی در شما استوار و آن‌چه پوشیده و نهان بود پدیدار؛ قدرت او بر شما فراوان گردید و سپاهیانش آهسته آهسته به سویتان روان. پس شما را مقهور و خوار ساختند و به ورطه هلاکت درانداختند و به آسیب‌های سخت پایمالتان کردند که گویی نیزه در دیده‌هایتان فروبردند و گلوهایتان را بریدند و بینی‌هایتان را خرد گردانیدند، و خواستند تا شما را بکشند و مهار بر نهاده، به آتش آماده دوزخ کشند. بنابراین، آسیب شیطان در دین‌سوزی و در کار دنیایتان آتش افروزی، بر شما بیش از آنان گردید که به پیکارشان برخاسته‌اید، و برای ستیزشان آراسته‌اید. پس بدو بخروشید و در دفع او بکوشید.

«قَلَعَمُرُ اللَّهِ لَقَدْ فَخَرْنَا عَلَىٰ أَصْلَابِكُمْ، وَ وَقَعْنَا فِي حَسَبِكُمْ، وَ دَفَعْنَا فِي نَسَبِكُمْ، وَ أَجْلَبْنَا بِخَيْلِهِ عَلَيْكُمْ، وَ قَصَدَ بِرَجْلِهِ سَبِيلَكُمْ. يَتَنَبَّصُونَكُمْ بِكُلِّ مَكَانٍ، وَ يَضْرِبُونَ مِنْكُمْ كُلَّ بَنَانٍ. لَا تُمْتَنِعُونَ بِحِيلَةٍ، وَ لَا تَدْفَعُونَ بِعَزِيمَةٍ. فِي حَوْمَةٍ ذَلِيلٍ، وَ حَلَقَةٍ ضَيْقٍ، وَ عَرْضَةٍ مَوْتٍ، وَ جَوْلَةٍ بَلَاءٍ»^۱

به خدا سوگند، او بر اصل شما فخر کرد، و گوهرتان را پست‌تر از گوهر خود شمرد، و بر تبارتان حمله آورد، و سوارانش را بر سر شما تازند و با پیادگانش راهتان را مسدود گرداند. شما را در هر جایی شکار می‌کنند و انگشتانتان را می‌برند. نه با گونه‌ای چاره‌اندیشی می‌توانید آن‌ها را از خود بازداشت، و نه با آهنگی استوار از خود دور ساخت. در دایره ذلت خوار، و در چنبره‌ای تنگ گرفتار، و دستخوش مردن و از چهارسو اسیر بلا بودن.

«فَأَطِئُوا مَا كَمَنَّ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصْبِيَّةِ وَ أَحْقَادِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَإِنَّمَا تِلْكَ الْحَمِيَّةُ

تَكُونُ فِي الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَحْوَاتِهِ وَ نَزَعَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ»^۱

پس آتش عصبیت را که دل دل‌هایتان نهفته است خاموش سازید، و کینه‌های جاهلیت را براندازید که این حمیت در مسلمان از آفت‌های شیطان است و نازیدن‌ها و انگیختن‌ها و افسون دمیدن‌های اوست.

«وَاعْتَمِدُوا وَضَعِ التَّذَلُّلِ عَلَى رُؤُوسِكُمْ، وَ الْفَاءِ التَّعَزُّزِ تَحْتَ أَقْدَامِكُمْ، وَ خَلْعِ التَّكَبُّرِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، وَ اتَّخَذُوا التَّوَاضِعَ مَسْلَحَةً بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ عَدُوِّكُمْ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ، فَإِنَّ لَهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ جُنُودًا وَ أَعْوَانًا، وَ رَجُلًا وَ قُرْمَانًا، وَ لَا تَكُونُوا كَالْمُتَكَبِّرِ عَلَى ابْنِ أُمِّهِ مِنْ غَيْرِ مَا فَضَّلَ جَعَلَهُ اللَّهُ فِيهِ سِوَى مَا أَلْحَقَتْ الْعَظَمَةُ بِنَفْسِهِ مِنْ عَدَاوَةِ الْحَسَدِ، وَ قَدَحَتِ الْحَمِيَّةُ فِي قَلْبِهِ مِنْ نَارِ الْغَضَبِ، وَ نَفَخَ الشَّيْطَانُ فِي أَنْفِهِ مِنْ رِيحِ الْكِبَرِ الَّذِي أَعْقَبَهُ اللَّهُ بِهِ التَّدَامَةَ، وَ الزَّمَهُ آثَامُ الْقَاتِلِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲

تاج افتخار فروتنی را بر سرهای خویش نهید، و گردن‌افرازی را به زیر پاهای خود بیفکنید، و رشته تکبر را از گردن‌هایتان فرود آرید، و افتادگی را همچون مرزی میان خود و دشمن بشمارید، زیرا شیطان از هر مردمانی سپاهیان و یارانی، و پیادگان و سوارانی دارد. و همانند آن گردنکش [قابیل] بر پسر مادر خود [هابیل] مباحثید که خدا او را هیچ برتری نداده بود جز آن‌که او خود را بزرگ پنداشت، چون حسد وی را به دشمنی [برادر] واداشت؛ حمیت، آتش در دل او افروزید و شیطان باد کبر در دماغ وی دمید، و خدا کيفر او را پشیمانی داد، و گناهان قاتلان را تا روز قیامت در گردن او نهاد.

تاریخ بشر همواره آلوده به چنین صحنه‌هایی شده است. هجوم قابیلیان بر هابیلیان چیزی جز جلوه‌گری تکبر و استکبار نبوده است.

«قَالَ اللَّهُ فِي كِبَرِ الْحَمِيَّةِ وَ فُخْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَأَ قِيحَ السَّنَانِ، وَ مَنَافِحُ الشَّيْطَانِ الَّتِي خَدَعَ بِهَا الْأُمَمَ الْمَاضِيَةَ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةَ، حَتَّى أَعْنَقُوا فِي حَنَادِيسِ جَهَالَتِهِ وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ، ذُلًّا عَنْ سِيَاقِهِ، سُلْسًا فِي قِيَادِهِ. أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ، وَ تَتَابَعَتْ الْقُرُونُ

۱. همان.

۲. همان.

عَلَيْهِ، وَ كَبُرًا تَضَائَعَتْ الصُّدُورُ بِهِ»^۱

پس خدای را خدای را [پروا کنید] در بزرگی فروختن از روی حمیت، و به خود بالیدن به شیوة روزگار جاهلیت، که حمیت زادگاه کینه است و جایگاه دمیدن‌های شیطان [دیرینه]؛ که بدان امت‌های پیشین را فریفت و مردمان را در روزگاران دیرین، تا آن‌که در تیرگی‌های نادانی‌اش و در بیابان‌های پرت گمراهی‌اش شتابان به راه افتادند؛ رام از به پیش راندنش روان، و آرام در بند او به فرمان. کاری کرد که دل‌ها در آن همداستان، و نسل‌ها پی‌درپی بر همان راه‌پویان، و تکبری که سینه‌ها از آن سنگینی‌کنان.

برای نجات از این وادی هلاکت و تباهی نه تنها از کبر و نخوت باید پرهیز کرد که از پیروی بزرگان متکبر و رهبران مستکبر باید سخت برحذر بود که آنان اساس گمراهی و تباهی‌اند.

«أَلَا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبْرَائِكُمْ! الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَ تَرَفُّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَ أَلْفُوا الْهَجِيئَةَ عَلَى زَيْبِهِمْ. وَ جَاخَدُوا اللَّهَ مَا صَنَعَ بِهِمْ، مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ، وَ مُغَالَبَةً لِآيَاتِهِ! فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصِيَّةِ، وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ، وَ سُيُوفُ اعْتِرَافِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۲

هان، پس بترسید و برکنار باشید از پیروی مهتران و بزرگانان. همان کسان که به گوهر خود نازیدند و نژاد خویش را برتر دیدند، و کارهای نادرست خود را به خدا نسبت دادند، و نیکی خدا به خویشان را نادیده انگاشتند، به ستیزیدن در برابر فرمان او، و پیروزی جستن در برابر بهره‌های او! بی‌گمان همین کسان پایه‌های شالوده عصیبت، و ارکان فتنه، و شمشیرهای تفاخر جاهلیت‌اند.

آن‌چه بر مستکبران و پیروان ابلیس آمد درس خوبی است اگر چشم بینا و گوش شنوایی باشد.

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَمَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَ صَوْلَاتِهِ، وَ وَقَائِعِهِ، وَ مَثَلَاتِهِ؛ وَ اتَّعِظُوا بِمَثَاوِي خُدُودِهِمْ، وَ مَصَارِعِ جُنُوبِهِمْ، وَ اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَائِحِ

۱. همان.

۲. همان.

الْكِبَرِ كَمَا تَسْتَعِيدُونَهُ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ»^۱

پس عبرت بگیرید از آن چه به مستکبران پیش از شما رسید، از سخت گیری های خدا و تازیدن هایش، و فروگرفتن ها و به کیفر بدکاری ها رسانیدن هایش. و عبرت بگیرید از تیره خاکی که رخساره هایشان بر آن نهاده است، و زمین های [نمناک] که پهلوهایشان بر آن افتاده است؛ و به خدا پناه برید از کبر که در سینه ها زاید، چنان که بدو پناه می برید از بلاهای روزگار که پیش آید.

خداوند به هیچ کس اجازه تکبر و رزیدن نداده است، و هر که را به خود نزدیک کرده، فروتنی اش افزون ساخته است؛ و آن را که در درونش اندکی از تکبر است به ساحت کبریای حق راهی نیست.

«قَلَوْ رَحَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبَرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَحَّصَ فِيهِ لِحَاصَةً أَنْبِيَائِهِ وَأُولِيَائِهِ. وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرَّةً إِلَيْهِمُ التَّكَاثُرُ، وَرَضِيَ لَهُمُ التَّوَاضُّعُ؛ فَالْصَّقُوا بِالْأَرْضِ خُدُودَهُمْ، وَعَقُّوا فِي التُّرَابِ وُجُوهَهُمْ، وَخَفَضُوا أَعْيُنَهُمْ لِلْمُؤْمِنِينَ؛ وَكَانُوا قَوْمًا مُسْتَضَعِفِينَ»^۲

اگر خدا رخصت کبر و رزیدن را به یکی از بندگان می داد، به یقین چنین منتی را بر پیامبران گزیده و دوستانش می نهاد، لیکن خدای سبحان بزرگی فروختن بر دیگران را بر آنان نپسندید و فروتنی را برای آنان پسندید. از این روی [پیامبران از فروتنی] گونه های خود را بر زمین چسبانیدند، و چهره های خود را به خاک مالیدند، و در برابر مؤمنان فروتنی نمودند، و خود مردمانی مستضعف بودند.

آری، همه پیامبران گزیده خداوند و دوستان او فروتن و مستضعف بوده اند و از هرگونه خوی تکبر و استکبار پاک بوده اند و رسالت آنان مقابله با چنین خویی بوده است.

مقابله با خوی استکبار

اساس مقابله با مستکبران، مقابله با خوی استکبار و آزاد کردن انسان از اسارت خودش است،

۱. همان.

۲. همان.

آزادی از آن نگاه آلوده‌ای که انسان به عالم می‌کند و تصور باطلی که از خویش دارد و توهمی که گرفتارش است. به بیان علی (ع):

«مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، وَ لَا يَزُوقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ»^۱
 فرزند آدم را چه به نازیدن به خویش! که آغازش نطفه‌ای بوده است و پایان او مرداری خواهد بود. نه روزی به خود می‌رساند، و نه مرگش را تواند که از خود براند.

آغاز و انجام انسان این است، پس چه جای خودبینی است؟ خدای متعال به شدیدترین عبارات انسان متصف به خوی استکبار و تکبر را نکوهش کرده است؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿ قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ كَلَّا لَمَّا يَقِضْ مَا أَمَرَهُ. ۲﴾

نگونسار باد آدمی که چه ناسپاس و کافرپیشه است! او را از چه چیز آفریده است؟ از نطفه‌ای خلقش کرد و اندازه مقرّرش بخشید. سپس راه را بر او آسان گردانید. آن‌گاه بمیرانیدش و در قبرش نهاد. آن‌گاه وقتی که خواهد او را برانگیزد. به‌راستی که آن‌چه را خدا به او فرمود هنوز انجام نداده است.

در این‌جا انسان مستکبر کافرپیشه، نفرین و از خوی او اظهار شگفتی شده است. بدیهی است که نه نفرین و نه شگفتی برای پروردگار معنی ندارد، ولی قرآن کریم با روش محاوره مردم با آنان سخن می‌گوید. نفرین خداوند برای نشان دادن خشم شدید الهی و مغضوب و ملعون و مستوجب عذاب بودن است و همچنین شگفتی در قرآن به این معنی است که این مورد جای شگفتی دارد.^۳ انسانی که مالک چیزی از آفرینش خود نیست و از نطفه‌ای بی‌مقدار آفریده شده و سپس اندازه یافته و آن‌گاه راه را برایش آسان ساخته است و در آخر هم اوست که وی را می‌میراند و به قبر اندر می‌کند و هروقت بخواهد دوباره زنده‌اش می‌کند، به چه چیز خود می‌بالد؟^۴ چه

۱. همان، حکمت ۴۵۴.

۲. قرآن، عبس / ۱۷ - ۲۳.

۳. محمدتقی شریعتی، تفسیر نوین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۵۴.

۴. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۰۵.

موجب می‌شود که فرمان الهی را نبرد و به هدایت او مهتدی نشود؟ خدا بکشد این انسانی را که به سبب نگاه کج خویش، خود را بزرگ می‌پندارد و پیروی هواهایش دچار غفلت و استکبارش می‌کند، انسان چه اصراری بر کفران و پوشاندن حق صریح دارد؟ به همین سبب است که خداوند او را چنین سخت نفرین کرده و شگفتی عمل تباه او را بیان فرموده است. به تعبیر زمخشری، مفسر گرانقدر، خداوند چنین انسانی را با نفرینی که در اصطلاح عرب از هر نفرین دیگر شنیع‌تر است مذمت کرده است. زیرا کشته شدن که فرمود ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ﴾ بزرگ‌ترین شداید دنیایی و رسوایی‌های آن است. و جمله ﴿مَا أَكْفَرَهُ﴾ شگفتی از افراط انسان در کفران نعمت خداوند است؛ و این دو جمله در نهایت اختصار سخت‌ترین نفرینی است که به گوش عرب خورده و تندترین و غلیظ‌ترین سبک بیان و پردلالت‌ترین کلام بر سخط و خشم گوینده است و از این دو جمله با همه تفاربی که در دو طرف آن است هیچ کلامی در مذمت دامنه‌دارتر از آن دیده نشده است و هیچ کلامی جامع‌تر از آن در ملامت یافت نمی‌شود.^۱

انسان از چه چیز آفریده شده است که به خود اجازه طغیان و استکبار می‌دهد؟ کفرپیشگی و استکبار انسان هیچ دلیل و منشأی ندارد، زیرا انسان نه در ابتدا چیز قابل توجهی بوده است و نه در انتهای خود چیزی خواهد بود و در این میان نیز مالک هیچ چیز خود نیست، چیزی از آفرینش و تدبیر حیات و ممات و بعثت خویش را مالک نیست. پس هیچ جای برای تکبر و استکبار نیست و تا این احساس گردنفرازی و خوی گردنکشی محو نشود، انسان نمی‌گردد. در صدر سوره شریفه عبس که برخی آیات آن یادآوری شد، خداوند با بیان یک نمونه رفتاری، مسلمانان را از این خوی و احساس پرهیز می‌دهد می‌فرماید:

﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلُّهُ بَرْكٌ أَوْ يَدْكُرُ فَنَنْعِقُهُ الذِّكْرُى أَمَّا مَنْ اسْتَعْتَى فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكَى وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى وَهُوَ يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾^۲

چهره درهم کشید و روی گردانید که آن مرد نابینا پیش او آمد؛ و تو چه دانی، شاید او

۱. تفسیر الکشاف، ج ۴، صص ۷۰۲-۷۰۳.

۲. قرآن، عبس / ۱-۱۶.

به پاکی گراید یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد. امّا آن کس که خود را بی نیاز می پندارد، تو بدو می پردازی؛ با آن که باکی بر تو نیست که او پاکی نپذیرد. و امّا آن کس که شتابان پیش تو آمد، درحالی که [از خدا] می ترسید، تو از او به دیگران می پردازی. زنهار [چنین مکن!] این آیات پندی است تا هر که خواهد از آن پند گیرد. در صحیفه های ارجمند، والا و پاک شده، به دست فرشتگانی ارجمند و نیکوکار.

در این آیات کسانی که ثروتمندان و مترفان را بر ضعیفان و مسکینان یا ایمان مقدّم می دارند و اهل دنیا را احترام می کنند و اهل آخرت را خوار می شمارند مورد عتاب شدیدی قرار گرفته اند، به ویژه آن که دو آیه نخست در سیاق غایب آمده است که می فهماند خداوند از آن کسان روی گردانیده و رودرو با آنان سخن نگفته است، و دو آیه آن در سیاق مخاطب آمده که توبیخ در مخاطبه حضوری بیش تر است و حجت و استدلال هم وقتی رخ به رخ گفته شود الزام آورتر است، آن هم بعد از روی گردانی و مخصوصاً با سرکوبی خود خدا و بدون واسطه غیر.^۱ و بدین ترتیب بی اعتنایی به محرومان و ضعیفان مؤمن و اعتنا به مستکبران و معرضان از حق محکوم شده است.

علامه طباطبایی در بحث روایی خود در این باره آورده است که در تفسیر مجمع البیان آمده است که برخی گفته اند این آیات درباره عبداللّه بن مکتوم نازل شده است؛ و ماجرا چنین بوده که روزی وی بر رسول خدا (ص) وارد شد درحالی که آن حضرت با عثّبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و عبّاس بن عبدالمطلب و ابی و أمّیه بن خلف صحبت می کرد و ایشان را به توحید دعوت می کرد با این امید که به اسلام ایمان آرند. عبداللّه بن ام مکتوم وارد مجلس شد و عرض کرد: ای رسول خدا از آن چه خداوند به تو آموخته است برایم بخوان و به من بیاموز [و چون نابینا بود] چند بار آن حضرت را صدا زد و سخن خود را تکرار کرد و متوجّه نبود که پیامبر با آن چند نفر مشغول صحبت است، و تکرار او باعث شد که کراهت و ناراحتی در سیمای آن حضرت آشکار گردید، زیرا ابن ام مکتوم کلام آن حضرت را قطع می کرد و پیامبر در دل خود با خویش می گفت: اکنون این چند نفر که از بزرگان قریش اند می گویند پیروان او همه از قبیل ابن ام مکتوم یا کورند و یا برده، لذا از او روی گردانید و رو به بزرگان قریش کرد، و در این جا بود که این آیات در عتاب و

سرزنش آن حضرت نازل شد. و از آن به بعد رسول خدا همواره ابن ام مکتوم را احترام می‌کرد و هرگاه با او روبه‌رو می‌شد می‌فرمود: آفرین به کسی که خدای متعال به‌خاطر او مرا عتاب فرمود و آن‌گاه می‌پرسید: آیا کاری و حاجتی داری؟ و دو بار او را جانشین خود در مدینه قرار داد و به جنگ رفت.

سیوطی در تفسیر الدر المنثور این داستان را از عایشه و انس بن مالک و عبدالله بن عباس با مختصر اختلافی نقل کرده است، و آنچه طبرسی در مجمع البیان آورده خلاصه همان روایات است.

سخن سید مرتضی در این باره صحیح است که می‌گوید: در ظاهر آیات دلالتی بر توجه آن به پیامبر نیست، بلکه خبر محض است که معلوم نگشته به چه کسی مربوط است، حتی در این آیات شواهدی هست که می‌فهماند مقصود از آن، غیر پیامبر است، زیرا روی درهم کشیدن و عبوس کردن در برابر دشمنان مخالف از صفات پیامبر نیست تا چه رسد به مؤمنان خواهان رستگاری؛ آن‌گاه توصیف به این‌که به توانگران و مالداران روی آورده و از مردمان بینوا اعراض کرده است، شباهتی به اخلاق کریمه آن بزرگوار ندارد.

و با این‌که خود خدای متعال خُلق آن حضرت را عظیم شمرده است و قبل از نزول سوره مورد بحث، در سوره «ن» که به اتفاق روایات وارد شده در ترتیب نزول سوره‌های قرآن، بعد از سوره «اقرأ باسم ربك» نازل شده فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ چگونه معقول و ممکن است که در ابتدای بعثتش خُلُق عظیم - آن‌هم به‌طور مطلق - داشته باشد و خدای متعال او را به‌طور مطلق با این صفت بستاند، سپس برگردد و به‌خاطر پاره‌ای اعمال خُلُق او را مورد نکوهش و عتاب قرار دهد و چنین خُلُق ناپسندی را به او نسبت دهد که تو به توانگران متمایلی هرچند که کافر باشند و برای به‌دست آوردن دل آنان از فقیران روی می‌گردانی هرچند که مؤمن و خواهان رستگاری باشند!

علاوه بر همه این‌ها مگر خدای متعال در یکی از سوره‌های مکی یعنی در سوره شعراء به آن حضرت نفرموده بود: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱ (و خویشان نزدیکت را هشدار ده. و پر و بال تواضع و مهربانی خویش برای آنان که از تو پیروی کردند فروگیران). که در این‌جا خداوند به آن حضرت فرمان داده است که پر و بال تواضع و

مهربانی پیش پای مؤمنان [هرچند که بیگانه باشند] بگستراند؛ و اتفاقاً این آیه در سیاق کلام ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ است که در اوایل دعوت نازل شده است.

از این هم بگذریم مگر به آن حضرت نفرموده بود: ﴿لَا تُمَدِّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾.^۱ (به آن چه ما دسته‌هایی از آنان [= کافران] را بدان برخوردار ساخته‌ایم چشم مدوز، و بر ایشان اندوه مخور، و پر و بال تواضع و مهربانی خویش برای مؤمنان فروگستران). پس چگونه ممکن است در سوره حَجَر که در اول دعوت علنی اسلام نازل شده است به آن حضرت فرمان دهد اعتنایی به زرق و برق زندگی دنیاداران نکند و در عوض در مقابل مؤمنان تواضع کند، و در همین سوره و در همین سیاق او را مأمور سازد که از مشرکان اعراض کند و بفرماید: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾.^۲ (پس آن چه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی پرتاب)، آن گاه خبر دهد که آن حضرت به جای اعراض از مشرکان از مؤمنان اعراض کرده و به جای تواضع در برابر مؤمنان در برابر مشرکان تواضع کرده است؟!

علاوه بر این که زشتی عمل یاد شده چیزی است که عقل به زشتی آن حکم می‌کند و هر عاقلی از آن متنفر است [تا چه رسد به خاتم انبیا که رحمتی است برای همه جهانیان] و چنین قبیح عقلی احتیاج به نهی لفظی ندارد، زیرا هر عاقلی تشخیص می‌دهد که دارایی و ثروت به هیچ وجه ملاک فضیلت نیست و ترجیح دادن جانب یک ثروتمند به خاطر ثروتش بر جانب فقیر، و دل او را به دست آوردن، و به این رو ترش کردن رفتاری زشت و ناستوده است.^۳ تکبر در هر لباسی که ظهور کند قبیح است. خوی تکبر و دنیاطلبی قلب را می‌میراند و انسان را به قالبی تهی مبدل می‌سازد. از همین روست که در کلام نبوی وارد شده است:

«إِيَّاكُمْ وَ مُجَالَسَةَ الْمَوْتَىٰ. [قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَنِ الْمَوْتَىٰ؟ قَالَ:] كُلُّ غَنِيٍّ أَطْعَاهُ غِنَاهُ».^۴

۱. قرآن، حجر / ۸۸.

۲. قرآن، حجر / ۹۴.

۳. تفسیر المیزان، ج ۲۰، صص ۲۰۳ - ۲۰۴.

۴. تنبیہ الخواطر، ج ۲، ص ۳۲.

پرهیزید از همنشینی با مردگان! [عرض شد: ای رسول خدا مردگان کیستند؟ فرمود:] هر توانگری که ثروتش او را به سرکشی وادارد.

وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زندگی از وی بجست^۱ آنان که خوی استکبار وجودشان را می‌گیرد مرده‌های زنده‌اند، و هیچ خویی چون استکبار انسان را پلید نمی‌سازد و حیوانیت او را در اوج به پرواز در نمی‌آورد. ذره‌ای از چرک استکبار چنان کند که هیچ چرکی چون آن بیمار نکند. این خوی مانند آتشی است که خرمن وجود را به آتش می‌کشد. به همین سبب از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَزْدَلٍ مِنْ كِبَرٍ»^۲
هرکه به اندازه یک دانه خردل در دلش کبر باشد به بهشت نمی‌رود.

نموده‌های تکبر رفتاری بسیار است و در هر جلوه و چهره‌اش نمودی است از آتش جهنم. از امیرمؤمنان علی (ع) چنین روایت شده است:

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى رَجُلٍ قَاعِدٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ قَوْمٌ قِيَامٌ»^۳
هرکه خواهد شخصی از اهل آتش [جهنم] را ببیند، به کسی نگاه کند که نشسته است و عده‌ای در برابر او ایستاده‌اند.

برای نجات از این آتش و مقابله با خوی استکبار لازم است سبب‌های آن ریشه‌کن گردد و ریشه‌های درخت تفاخر درهم شکسته شود و از جوانه زدن کبر و خودپسندی جلوگیری شود و به ارزش‌های حقیقی میدان رشد و ظهور داد. پیشوای متقیان، علی (ع) در این باره سفارشی اساسی کرده و فرموده است:

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۳۶.

۲. تنبیه‌الخواطر، ج ۱، ص ۶۹؛ از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز بدین صورت نقل شده است: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ» الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۰۶؛ محمد مهدی بن ابی ذر الزاقی، جامع‌السعادات، تحقیق السید محمد کلانتر، الطبعة الثالثة، منشورات جامعة النجف الدينية، ۱۳۸۳ ق. ج ۱، ص ۳۵۶.

«أَنْظُرْ إِلَى مَا فِي هَذِهِ الْأَفْعَالِ مِنْ قَمْعِ نَوَاجِمِ الْفَخْرِ، وَقَدْحِ طَوَالِجِ الْكِبَرِ. وَلَقَدْ نَظَرْتُ
فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لَشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمُويَةَ
الْجُهْلَاءِ، أَوْ حُجَّةٍ تَلِيغُ بِعُقُولِ السُّفَهَاءِ غَيْرَ كُمْ. فَإِنَّكُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرِ مَا يُعْرِفُ لَهُ سَبَبٌ
وَلَا عِلَّةٌ. أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ. وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقَتِهِ فَقَالَ: أَنَا نَارِي
وَأَنْتَ طِينِي. وَأَمَّا الْأَغْنِيَاءُ مِنْ مُتْرَفَةِ الْأُمَمِ فَتَعَصَّبُوا لِأَنْتَارِ مَوَاقِعِ النِّعَمِ. فَقَالُوا: ﴿نَحْنُ
أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾^۱ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ
لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ، وَمَحَامِدِ الْأَفْعَالِ، وَمَخَاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِي تَقَاضَلَتْ فِيهَا الْمُجْدَاءُ
وَالْتُّجْدَاءُ مِنْ بُيُوتَاتِ الْعَرَبِ وَبَغَائِبِ الْقَبَائِلِ بِالْأَخْلَاقِ الرَّغِيْبَةِ، وَالأَخْلَامِ
الْعَظِيمَةِ، وَالأَخْطَارِ الْجَلِيلَةِ، وَالأَنْتَارِ الْمُخْمُودَةِ. فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ مِنَ الْحِفْظِ
لِلْجَوْرِ، وَالْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ، وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَالْمُعَصِيَةِ لِلْكِبَرِ، وَالأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَالكُفِّ
عَنِ الْبَغْيِ، وَالإِعْظَامِ لِلْقَتْلِ، وَالإِنْصَافِ لِلخَلْقِ، وَالكُظْمِ لِلْعَيْظِ، وَاجْتِنَابِ الْفَسَادِ فِي
الْأَرْضِ»^۲

بدانچه در این کارهاست (نماز و روزه و اطاعت خدا) بنگرید که چگونه شاخه های
درخت تفاخر را درهم می شکنند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی جلوگیری
می کنند. نگرستم و هیچ یک از جهانیان را نیافتم که برای چیزی تعصب ورزد جز
آن که آن تعصب را علتی بود: آن چه نادانان را بفریبد، و یا پذیرفتن آن اندیشه
بی خوردن را زیبد. تنها شما باید که برای چیزی تعصب می ورزید که آن را سببی
شناخته نیست و علتی دانسته نه. اما ابلیس به خاطر گوهر خود بر آدم تعصب آورد، و
در آفرینش وی او را سرزنش کرد و گفت: «من از آتش ساختم و تو از گِل پرداخته». اما
ثروتمندان عیاش جوامع تعصبشان به واسطه زر و زیور و دارایی آنان است
چنان که خود می گفتند: «ما را دارایی و فرزندان بیش است و عذابی مان نه در پیش
است». پس اگر به ناچار تعصب ورزیدن باید، در چیزی تعصب ورزید که شاید: در
خوی های نیک و گزیده و کردارهای پسندیده، و کارهای نیکو که افزونی بر یکدیگر
جستند در آن، بزرگواران و دلاوران از خاندان های عرب و مهتران قبیله. یعنی آراسته

۱. قرآن، سبأ / ۳۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

بودن به خوبی خوی و رفتار، و بردباری به هنگام خشم بسیار، و آنچه پسندیده است از رفتار و کردار. پس در خصلت‌های نیکو تعصب و ورزید از حمایت کردن پناهندگان، و به سر رساندن پیمان و آراسته بودن به تقوا و ایمان، و از خودپسندی دوری گزیدن، و به فضیلت آراسته بودن، و دست بازداشتن از ستمکاری و بزرگ شمردن [گناه] خونریزی و خونخواری، و راد مردمان دادن، و خشم را فرو خوردن، و پرهیز از تبهکاری در زمین.

برای مقابله با خوی استکبار لازم است نگاه آلوده انسان اصلاح شود و خوی استضعاف در رفتارش معنا یابد. پیام‌آور آزادی از همه اسارت‌ها و تکلف‌ها به ابوذر فرمود:

«يَا أَبَاذَرٍّ، أَكْثَرُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ الْمُسْتَكْبِرُونَ. [فَقَالَ رَجُلٌ: وَ هَلْ يَنْجُو مِنَ الْكِبَرِ أَحَدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ:] نَعَمْ، مَنْ لَبَسَ الصُّوفَ، وَ رَكِبَ الْحِمَارَ، وَ حَلَبَ الْعَنْزَ، وَ جَالَسَ الْمَسَاكِينَ.»^۱

ای ابوذر، بیش‌تر کسانی که در آتش [جهنم] می‌روند مستکبرانند. [فردی عرض کرد: ای رسول خدا، آیا کسی را از کبر نجات هست؟ فرمود:] آری، هر که لباس درشت پوشد و الاغ سوار شود و بز دوشد و با مسکینان نشیند.

این‌ها مظاهر و جلوه‌های ساده‌زیستی و پرهیز از تکبر است. این سخن به معنای حفظ این جلوه‌ها نیست. پرهیز از تکبر و گردنفرازی و گردنکشی ثابت است و هرگز از صحنه زندگی انسانی زده نمی‌شود اما جلوه‌های رفتاری آن در هر دوره و عصری به نوعی است و صورت‌های آن به تناسب زندگی و شرایط اجتماعی تغییر می‌یابد ولی روح نفی استکبار ثابت می‌ماند، چنان‌که پیام‌آور مقابله با هرگونه استکبار به ابوذر وصیت کرد:

«يَا أَبَاذَرٍّ، مَنْ حَمَلَ بِضَاعَتَهُ فَقَدْ بَرِيَ مِنَ الْكِبَرِ، يَعْنِي مَا يَشْتَرِي مِنَ الشُّوقِ.»^۲
ای ابوذر، آن‌که به بازار رود و مایحتاج خود را خرید کند و خود آن را حمل نماید از کبر دور گردد.

۱. امالی الطوسی، ج ۲، ص ۱۵۱.

۲. همان، ص ۱۵۲.

«يَا أَبَا ذَرٍّ، مَنْ رَفَعَ ذَيْلَهُ وَخَصَفَ نَعْلَهُ، وَعَفَرَ وَجْهَهُ فَقَدْ بَرِيَ مِنَ الْكِبَرِ»^۱

ای ابوذر، هرکه لباس خود را وصله کند و کفش خود را پینه زند و چهره بر خاک سایه از کبر دور شود.

پیامبر اکرم (ص) خود نمونه‌ی اعلای برائت از خوی استکبار و نزاهت از گردنفرازی و گردنکشی بود و می‌فرمود:

«إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، أَكُلُ فِي الْأَرْضِ، وَ أَلْبَسُ الصُّوفَ، وَ أَغْقِلُ الْبُعِيرَ، وَ أَلْعَقُ أَصَابِعِي، وَ أَجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ، فَمَنْ رَغِبَ عَنِّي فَلَيْسَ مِنِّي»^۲

من بنده‌ای هستم که بر زمین غذا می‌خورم و لباس درشت می‌پوشم و شتر را می‌بندم و انگشتان خود را [پس از غذا] می‌لیسم و چون بنده‌ی مملوکی مرا دعوت کند اجابتش می‌کنم، پس هرکه سنت مرا ترک کند از من نیست.

رسول خدا (ص) در رفتار خود با همه‌ی جلوه‌های تکبر مقابله می‌کرد و اجازه میدان یافتن به آنها نمی‌داد. وقتی با اصحاب خویش راه می‌پیمود، اصحاب را پیش می‌انداخت و خود در میان آنان راه می‌رفت،^۳ که در روایت است که آدمی وقتی کسی در عقب او راه می‌رود از خدا دور می‌شود.^۴

سیره‌ی پیامبر (ص) جامع جمیع نشانه‌های تواضع و فروتنی و برائت از همه‌ی افعال و حرکات کبرآمیز بود و سزاوار است که همه‌ی مؤمنان به او اقتدا کنند.^۵ ابوسعید خدری در این باره چنین روایت کرده است:

«إِنَّهُ (ص) كَانَ يَغْلِفُ النَّاصِحَ، وَ يَغْقِلُ الْبُعِيرَ، وَ يَقُمُّ الْبَيْتَ، وَ يَحْلِبُ الشَّاةَ، وَ يَخْصِفُ النَّعْلَ، وَ يَرْفَعُ الثُّوبَ، وَ يَأْكُلُ مَعَ خَادِمِهِ، وَ يَطْحِنُ عَنْهُ إِذَا أُعْيِيَ، وَ يَشْتَرِي الشَّيْءَ مِنَ

۱. همان، ص ۱۵۲.

۲. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۶.

۳. جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۵۶.

۴. همان، ص ۳۵۷.

۵. همان.

السُّوقِ، وَ لَا يَمْنَعُهُ الْحَيَاءُ أَنْ يَغْلِقَهُ بِيَدِهِ أَوْ يَجْعَلَهُ فِي طَرَفِ ثَوْبِهِ وَ يَنْقَلِبَ إِلَى أَهْلِهِ. يُصَافِحُ الْغَنِيِّ وَالْفَقِيرَ وَالصَّغِيرَ وَالْكَبِيرَ، وَ يَسْلِمُ مُبْتَدِئًا عَلَى كُلِّ مَنْ اسْتَقْبَلَهُ مِنْ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ، أَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ، حُرًّا أَوْ عَبْدًا، مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ. لَيْسَتْ لَهُ حُلَّةٌ لِمَدْحِهِ وَ لَا حُلَّةٌ لِمَخْرَجِهِ. لَا يَسْتَحْيِي مِنْ أَنْ يُجِيبَ إِذَا دُعِيَ، وَ إِنْ كَانَ أَشْعَثُ أَغْبَرًا، وَ لَا يَحْقِرُ مَا دُعِيَ إِلَيْهِ، وَ إِنْ لَمْ يَجِدْ إِلَّا حَشَفَ الرَّقْلِ لَا يَرْفَعُ غَدَاءَ لِعِشَاءٍ وَ لَا عِشَاءَ لِفَدَاءٍ. هَيِّنَ الْمُؤُونَةَ، لَيِّنَ الْخُلُقَ، كَرِيمَ الطَّبِيعَةَ، جَمِيلَ الْمُعَاشَرَةِ، طَلَّقَ الزَّوْجَةَ، بَسَامًا مِنْ غَيْرِ ضَحْكِ، مَحْزُونًا مِنْ غَيْرِ عُبُوسٍ، شَدِيدًا فِي غَيْرِ عُنْفٍ، مُتَوَاضِعًا فِي غَيْرِ مَذَلَّةٍ، جَوَادًا مِنْ غَيْرِ سَرَفٍ، رَجِيمًا لِكُلِّ ذِي قُرْبَى، قَرِيبًا مِنْ كُلِّ ذِمِّيٍّ وَ مُسْلِمٍ، رَقِيقَ الْقَلْبِ، دَائِمَ الْأَطْرَاقِ، لَمْ يَبْسُمْ قَطُّ مِنْ شَيْعٍ، وَ لَا يَمُدُّ يَدَهُ إِلَى طَمْعٍ.»^۱

رسول خدا (ص) خود شتر را علف می داد و او را می بست و خانه را می روفت و گوسفند را می دوشید و کفش خود را پینه می کرد و جامه خود را وصله می زد و با خدمتکار خویش غذا می خورد و چون خادمش از دستام کردن خسته می شد او را یاری می کرد و از بازار چیزی می خرید و به دست یا به گوشه جامه خویش می گرفت و به خانه می آورد. با توانگر و فقیر و خرد و بزرگ دست فرامی داد و به هر کسی از نمازگزاران که می رسید - کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده - ابتدا به سلام می کرد. جامه خانه و بیرون او یکی بود. هر ژولیده و غبارآلوده که او را دعوت می کرد از اجابت آن شرمگین نبود و آنچه را که به آن دعوت می کردند حقیر نمی شمرد اگرچه به جز خرمای پوسیده چیزی نبود. صبح از برای شام چیزی نگاه نمی داشت و شام از برای صبح چیزی ذخیره نمی گذاشت. کم خرج، خوش خلق، نرمخو، کریم الطبع، نیکو معاشرت، گشاده رو و متبسم بود بی خنده و اندوهناک بود بی تروشروی. در امر دین محکم و استوار بود بی درشتی. متواضع و فروتن بود بی مذلت و خواری. بخشنده بود بی اسراف. به همه خویشان مهربان و با همه مسلمانان و اهل ذمه نزدیک بود. دل او رقیق و نازک بود. پیوسته سر به پیش افکنده بود. هرگز چندان نمی خورد که تخمه کند، و هیچگاه دست طمع به چیزی دراز نمی کرد.

جهت‌گیری دین

شان دین سیر دادن آدمی به سوی کمالات انسانی است؛ خارج ساختن انسان از ظلمات و سیر دادن او به نورانیت است، و این سیر جز با دریدن مانع آنانیت و تکبر و استکبار میسر نمی‌شود. انسان مادام که خود را ببیند، حق را نمی‌بیند؛ مادام که در خودخواهی خویش اسیر است، به خداخواهی راه نمی‌یابد. برای ورود در ساحت حق باید از خود برآید. آدمی همین‌که اسیر خودخواهی می‌شود و جز خود را نمی‌بیند، در گنداب خویش فرو می‌رود، مگر آن‌که به حق آید و بازگشت نماید. از امام صادق (ع) روایت شده است که از جمله سنت‌های دین عیسی بن مریم (ع) سیاحت و گردش در شهرها بود. در یکی از گردش‌ها مرد کوتاه‌قدی که غالباً ملازم عیسی (ع) و از اصحاب آن حضرت بود همراهش شد. چون عیسی به دریا رسید، با یقین درست گفت: بسم‌الله و بر روی آب راه رفت. چون مرد کوتاه‌قد عیسی را دید که بر آب می‌رود او هم با یقین درست گفت بسم‌الله و بر آب روانه شد تا به عیسی رسید. آن‌گاه خودبینی او را گرفت و با خود گفت: این عیسی روح‌الله است که بر روی آب می‌رود و من نیز روی آب می‌روم، پس او را بر من چه فضیلتی است؟ [چون این به خاطرش گذشت] در آب فرورفت و عیسی را به فریادرسی خواست، عیسی دستش را گرفت و از آب بیرون کشید و به او گفت: ای کوتاه‌قد! چه گفتی [که در آب فرورفتی؟] گفت: من گفتم: این روح‌الله است که روی آب راه می‌رود و من هم روی آب راه می‌روم، و مرا خودبینی گرفت. عیسی (ع) به او فرمود: خود را در جایی گذاشتی که خدایت در آن جا نگذاشته است، پس خدا تو را به سبب این گفتار مبعوض داشت. از آن‌چه گفتی به خدای عزوجل توبه کن. سپس توبه کرد و به مرتبه‌ای که خدا برایش قرار داده بود بازگشت.^۱

شان دین خارج ساختن آدمیان و جوامع از اقسام طغیان‌ها به سوی بندگی محض است. کسی که در طغیان آنانیت و مال و قدرت فرورفته و استکبار وجودش را گرفته است، هیچ راهی به ملکوت ندارد و گذشتن شتر از سوراخ سوزن راحت‌تر از گذشتن مستکبر و دل‌سپرده مال و قدرت از دروازه نجات است. از روح خدا، عیسی مسیح (ع) نقل شده است که فرمود:

«يَحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ أَنَّ أَكْثَافَ السَّمَاءِ لِحَالِيَّةٍ مِنَ الْأَغْنِيَاءِ، وَلَدْخُولُ جَمَلٍ فِي سَمِّ الْحَيَاطِ

أَيْسَرُ مِنْ دُخُولِ غَنِيِّ فِي الْجَنَّةِ»^۱

به راستی می‌گویم به شما که اطراف آسمان خالی از اغنیاست، و داخل شدن شتر در سوراخ سوزن آسان‌تر است از دخول غنی در بهشت.

دین در تقابل آشتی‌ناپذیر با استکبار است، زیرا جوهره دین و حقیقت دینداری عبودیت است. از این‌روست که دعوت همه داعیان الهی، دعوت به بندگی حق و آزادی از بندگی غیر بوده است. شأن دین بت‌شکنی است؛ نه فقط بت‌های عینی که بت‌های ذهنی. شکستن بت‌های عینی و جلوه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی استکبار مقدمه‌رهایی و نجات مستضعفان است.

مقابله دائمی پیامبران با مستکبران

رسالت پیامبران الهی به گونه‌ای است که لازمه پیاده کردن و تحقق آن مقابله با تجاوزگری و ستم‌پیشگی و جدال خستگی‌ناپذیر با مستکبران است. رسالت آنان خارج ساختن مردمان از ظلمات اقسام شرک‌ها به سوی نور، از بندگی انسان‌ها به بندگی خدا، از اسارت‌ها به آزادی، از اختلاف‌ها به وحدت، از تبه‌بیزی‌ها به مساوات، از ستم‌ها به عدالت، از محرومیت‌ها به آسایش بوده است؛ و در برابر این رسالت، گردنکشان و مستکبران می‌ایستادند و کمر به نابودی آنان و رسالتشان می‌بستند.

«بدیهی است که جبّاران و طاغوتان برای هیچ انسانی قائل به حیثیت و ارزش و کرامتی نیستند. و اینان عمده‌ترین مانع در راه دعوت حق و انتشار فضیلت و خیر و صلاح به‌شمار می‌روند؛ ستم می‌ورزند و خیانت می‌کنند، می‌کشند و مال مردمان را به یغما می‌برند، پسران را می‌کشند و دختران را زنده نگاه می‌دارند، و انسان‌ها را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌زنند. هر بدی و خیانت و فقر و جهل و مسکنتی که در مردم است از اینان آغاز می‌شود و به ایشان بازمی‌گردد. این معلوم است. نیز این نکته شناخته است که پیامبران برای آن برخاستند تا جامعه‌های بشری را اصلاح کنند و تباهی‌ها را از میان بردارند، و مردمان را از چنگال متجاوزان برهانند از این‌رو دعوت‌های پیامبران خطر بزرگی برای آن ستمکاران به‌شمار می‌رفت و همین خود نقطه آغازی برای بزرگ‌ترین و بادوام‌ترین کارزاری است میان حق و باطل، که در روی زمین

آشکار شده است. زیرا که پیامبران - از آغاز دعوت خویش - در کنار فشاردیدگان و مستضعفان ایستاده جباران و تجاوزگران را از صحنه دور می‌کردند، و از این طریق راه را برای پیدایش اصلاحات اجتماعی هموار می‌ساختند، و زمینه را برای انتشار دادگری و حق و استقرار حیثیت انسانی آماده می‌ساختند.^۱

آنان که منافع و ادامه زندگی توأم با چپاول خود را در سایه شرک تأمین می‌کنند و در پس بت‌ها مردمان را به اطاعت می‌کشند و با استبداد و تبعیض و ایجاد اختلاف و محرومیت و اسیر ساختن مردمان در گردونه بسته تلاش معاش بر سر پا می‌مانند چرا با رسالت پیام‌آوران الهی مخالفت و مقابله نکنند. تحقق توحید و آزادی و وحدت و عدالت و مساوات در جامعه به معنای زوال قدرت و مُکنت مستکبران است. شرک اجتماعی و اقتصادی جلوه‌های شرک در عقیده است و تا فرهنگ شرک و بت‌پرستی نباشد، بت‌ها جایی پیدا نمی‌کنند. امیرمؤمنان علی (ع) درباره رسالت پیامبر خاتم (ص) فرموده است:

«فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ»^۲

لازمه تحقق این رسالت مقابله با مستکبران است. قرآن کریم این مقابله را به صورت یک رویارویی دائمی بیان می‌کند، به ویژه در دو سوره اعراف و شعراء که سیر دعوت پیامبران الهی و دعوت آنان به بندگی خدا و اطاعت از فرستادگان او و توصیه به تقوای الهی و مقابله با مستکبران با این دعوت حکایت می‌شود. از یک سو تلاش مردان حق برای نجات و رستگاری مردمان و از دیگر سو مقابله مستکبران برای حفظ موقعیت و منافع خویش. داستان رویارویی پیوسته پیام‌آوران الهی با داستان نوح آغاز می‌شود:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ

۱. محمد رضا حکیمی، محمد حکیمی، علی حکیمی، الحیاء، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ

اسلامی، ۱۳۷۱ - ۱۳۸۰ ش. ج ۲، ص ۹۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ رَسُوْلٌ مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ اٰتٰلُكُمْ رِسٰلًا مِّنْ رَّبِّيْ وَ اَنْصَحْ لَكُمْ وَ اَعْلَمُ
مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ اَوْ عَجِبْتُمْ اَنْ جَاۤءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ
وَلِتُنْفِقُوْا وَاَعْلَمُكُمْ تُرْحَمُوْنَ فَكَذَّبُوْهُ فَاَنْجَيْنَاهُ وَاَلَّذِيْنَ مَعَهُ فِى الْفُلْكِ وَاَعْرِفْنَا الَّذِيْنَ
كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا اِنَّهُمْ كَاٰثِرٌ قَوْمًا عَمِيْنٌ. ﴿١﴾

همانا نوح را به سوى قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که
برای شما معبودی جز او نیست، من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم. اشراف
قومش گفتند: واقعاً ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم. گفت: ای قوم من،
هیچ گونه گمراهی در من نیست، بلکه من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم.
پیام های پروردگارم را به شما می رسانم و خیر و صلاح شما را می جویم و من از
جانب خداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. آیا تعجب کرده اید که از سوی
پروردگارتان پندی بر مردی از قوم خودتان بر شما نازل شده باشد تا شما را هشدار
دهد و تا شما پروا پیشه کنید و باشید که مشمول رحمت او شوید، پس او را تکذیب
کردند؛ و ما او و کسانی را که در کشتی همراهش بودند نجات دادیم و کسانی را که
آیات ما دروغ پنداشتند غرق کردیم، زیرا آنان قومی کوردل بودند.

دعوت نوح به توحید در همه شئون آن بود. او به نفی همه الهه ها می خواند، از الهه فقر تا الهه
جهل که این ها همه لازم و ملزوم یکدیگرند. دعوت او به توحید امری ذهنی نبود، توحیدی بود
که با منافع و موقعیت اشراف در تراحم بود. به همین سبب او را متهم به گمراهی کردند و در
برابرش ایستادند. او کمر همه بست به مهم ترین خار بر سر راه سعادت انسان ها یعنی
بت پرستی را ریشه کن سازد. اما اشراف و ثروتمندان و قدرتمندانی که حرکت او را مانع
تجاوزگری ها، ستمگری ها و هوسرانی های خود می دیدند و می دانستند با بیدار شدن مردمان،
فریب های آنان بی رنگ می شود تکذیبش کردند و پیروان او را مشتی بی سروپا و گمنام و
تهیدست معرفی نمودند و اعلام کردند که ما اشراف هرگز با تهیدستان در یک مجموعه گرد
نمی آییم.

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوْحٍ الْمُرْسَلِيْنَ اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ نُوْحٌ اَلَا تَتَّقُوْنَ آِيْىَ لَكُمْ رَسُوْلٌ

أَمِينٌ فَأَتَتْهُمُ اللَّهُ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِيَّاهُ عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَأَتَتْهُمُ اللَّهُ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ قَالُوا أَنْتُمْ لَكُمْ وَ اتَّبَعَكَ الْأُذُلُونَ قَالُوا مَا عَلِمْنَا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَ مَا أَنَا بِطَارِدٍ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ قَالُوا لَيْتَ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ. ۱

قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند. چون برادرشان نوح به آنان گفت: آیا [از شرک] پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیام‌آوری آمینم. از خدا پروا کنید و از من پیروی نمایید. و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز برعهده پروردگار جهانیان نیست. پس، از خدا پروا کنید و از من پیروی نمایید. گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آن‌که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟ [نوح] گفت: من از [حقیقت] آن‌چه ایشان کرده‌اند آگاهی ندارم. اگر دریابید، حساب ایشان جز بر پروردگار من نیست. و من طردکننده مؤمنان نیستم. من جز هشداردهنده‌ای روشنگر نیستم. گفتند: ای نوح اگر دست برنداری از [جمله] سنگسارشدگان خواهی بود.

نگاه طبقاتی مستکبران و تفاخر به مال و ثروت و تکیه به قدرت، آنان را از هدایت بازداشت و به درگیری با حق کشاند. این موضعگیری همه زورگویان تاریخ بوده است.

﴿ وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ أَوْ صَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ أَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَ حُدَّةً وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَ غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ فَأَنجَيْنَاهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنَاهُ دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ. ۲

۱. قرآن، شعراء / ۱۰۵ - ۱۱۶.

۲. قرآن، اعراف / ۶۵ - ۷۲.

و به سوی عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. پس آیا پروا نمی‌کنید؟ اشراف قومش که کافر بودند گفتند: در حقیقت، ما تو را در [نوعی] سفاقت می‌بینیم و بی‌گمان تو را از دروغگویان می‌پنداریم. گفت: ای قوم من، در من سفاقتی نیست، و در حقیقت من فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیانم. پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و خیر و صلاح شما را می‌جویم. آیا تعجب کرده‌اید که از سوی پروردگارتان پندی بر مردی از قوم خودتان بر شما نازل شده باشد تا شما را هشدار دهد؟ و به خاطر آورید زمانی را که [خداوند] شما را پس از قوم نوح جانشینان [آنان] قرار داد، و در خلقت، بر قوت شما افزود. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید. گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا تنها خدا را بپرستیم و آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می‌گویی، آنچه را به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور. گفت: راستی که عذاب و خشمی [سخت] از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است، آیا درباره نام‌هایی که خود و پدرانتان [برای بت‌ها] نامگذاری کرده‌اید، و خدا بر [حقانیت] آن‌ها برهانی فرو فرستاده با من مجادله می‌کنید؟ پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم. پس او و کسانی را که با او بودند به رحمتی از خود رهانیدیم؛ و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و مؤمن نبودند ریشه کن کردیم.

در ادامه رسالت نوح، پیامبر بزرگ دیگری یعنی حضرت هود به دعوت قوم خود به توحید پرداخت، اما این بار نیز مستکبران که راهنمایی‌های او را در تزامم با منافع مادی خود می‌دیدند در مقام مخالفت برآمدند و بر سنت‌های باطل خویش پافشاردند و راه تکذیب حق پیمودند.

﴿كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ وَجَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا

كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ. ﴿۱﴾

عادیان، پیامبران [خدا] را تکذیب کردند. آن‌گاه که برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا ندارید؟ من برای شما پیام‌آوری آمینم. از خدا پروا کنید و از من پیروی نمایید. و بر این [رسالت] اجری از شما طلب نمی‌کنم. اجر من جز برعهدهٔ پروردگار جهانیان نیست. آیا برفراز هر بلندی قصری برپا می‌کنید تا به هوسبازی برخیزید؟ و کاخ‌های استوار بنا می‌کنید به امید آن‌که جاودانه بمانید؟ و چون دست‌گشایید همچون زورگویان دست‌گشایید. پس، از خدا پروا کنید و از من پیروی نمایید. و از آن‌کس که شما را به آن‌چه می‌دانید مدد کرد پروا دارید: شما را به [دادن] دام‌ها و پسران مدد کرد، و به [دادن] باغ‌ها و چشمه‌ساران. من از عذاب روزی هولناک بر شما بیمناکم، گفتند: برای ما یکسان است چه اندرز دهی، و چه از اندرزدهندگان نباشی. این جز شیوهٔ پیشینیان نیست. و ما عذاب نخواهیم شد. پس تکذیبش کردند و هلاکشان کردیم. بی‌گمان در این [ماجرا درس] عبرتی هست، ولی بیش‌ترشان ایمان‌آورنده نبودند.

آنان مستکبران جبّاری بودند که قدرت‌نمایی دلشان را پر ساخته بود و آن‌چنان غرق دنیا و تجمل‌پرستی و شادخواری شده بودند که هیچ قربادی بیدارشان نمی‌ساخت و هرگز به هدایت تن ندادند. این سیر همچنان ادامه یافت. پس از قوم عاد، حضرت صالح قوم خود را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد و نعمت‌های الهی را به آنان یادآور شد و مستکبران را از فساد بر زمین منع کرد: ﴿وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾^۲ (و در زمین سر به فساد برمدارید). از آنان خواست که از مسرفان پیروی نکنند: ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ (و فرمان افراط‌گران را پیروی نکنید). اما این بار نیز مستکبران جز مقابله با حق انتخابی نکردند:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ.﴾

۱. قرآن، شعراء / ۱۲۳ - ۱۳۹.

۲. قرآن، اعراف / ۷۴.

اشراف قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: آیا می‌دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ گفتند: بی‌تردید، ما به آن‌چه وی بدان رسالت یافته است مؤمنیم. کسانی که استکبار می‌ورزیدند گفتند: ما به آن‌چه شما بدان ایمان آورده‌اید کافریم.

رویارویی پیام‌آوران حق با مستکبران همچنان ادامه یافت. پس از رویارویی صالح با اشراف مسرف و مستکبر قوم خویش، رویارویی لوط با تبهکاری‌های قوم خود ادامه رسالت مقابله حق و باطل بود. پاسخ قوم او جز تهدید به اخراج به جرم پاک بودن نبود!

﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ.﴾^۱
و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از جامعه‌تان بیرون کنید، زیرا آنان کسانی‌اند که به پاکی تظاهر می‌کنند.

مستکبران، آنان را مزاحم شهوات خویش می‌دیدند و در مقابل آن مصلح بزرگ به تهمت و تهدید و زور متوسل شدند. اما عاقبت کار آن جز هلاکت نبود.

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.﴾^۲
و بر سر آنان بارشی [از مواد گوگردی] بارانیدیم. پس بنگر فرجام گنهکاران چسان بود.

در ادامه این رویارویی‌ها، حضرت شعیب قوم خود را به توحید خواند و به روابط سالم اقتصادی دعوت کرد. او به مبارزه با مفسد اجتماعی و اقتصادی برخاسته بود و مردمان را از فساد اخلاقی و بی‌ایمانی پرهیز می‌داد.

﴿فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا.﴾^۳

۱. قرآن، اعراف / ۸۲.

۲. قرآن، اعراف / ۸۴.

۳. قرآن، اعراف / ۸۵.

پس پیمانہ و ترازو را تمام نھید، و اموال مردم را کم مدهید، و در زمین، پس از اصلاح آن فساد نکنید.

اما ستمگران قوم او برای ادامه خودکامگی خود و استثمار مردمان، او را تکذیب کردند و فرجام این رویارویی هلاکت مستکبران بود.

﴿ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝۱ ﴾

سپس او را تکذیب کردند، و عذاب روز ابر [آتشبار] آنان را فروگرفت. به راستی آن، عذاب روزی هولناک است.

مسیر حرکت و سیر مبارزه و نقش تاریخی پیام آوران الهی چنین بوده است. آنان برضد ظلمت‌ها قیام می‌کردند. برضد شرکت و بت پرستی، تبعیض و ستم‌ورزی، استثمار و بهره‌کشی، بردگی و نابرابری، خودکامگی و عدم آزادی، و در یک کلمه برضد همه استضعاف‌ها، برضد شرک با همه مظاهر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی آن. آنان هرگز در کنار مستکبران قرار نگرفتند و جز راه قیام برضد همه ظلمت‌ها و ظلم‌ها نپیمودند. به بیان امام خمینی:

«کسی که به تاریخ انبیا توجه بکند، می‌بیند که انبیا از توده‌ها درآمدند و حمله کردند به قدرتمندها؛ از بین همین توده‌ها. حضرت موسی یک شبانی بود با یک عصا از همین توده‌ها و برضد فرعون قیام کرد و تا آن‌جا رساند. پیغمبر خودمان که تاریخش نزدیک است ... این یک شخصی بود که از همین توده‌ها و جمعیت‌ها بود و با همین‌ها بود و از بدو بعثت تا آخر، با قدرتمندها و باغدارها و مُکنت‌دارها و سرمایه‌دارها همیشه در جدال بود. پیغمبرها از این توده‌ها بودند و قدرتمندها را می‌ترساندند، نه از قدرتمندها بودند برای این‌که توده‌ها را چه بکنند.^۱

وقتی که شما تاریخ را می‌بینید و ملاحظه می‌کنید، از آن اوّل که رسول اکرم قیام کردند، با همین مردم فقیر، با همین مردم مستضعف ایشان قیام کردند. در مقابل آن قلدرها و آن زورگوها و آن باغدارها و آن مُکنت‌دارها و قافله‌دارها که در آن وقت مظهر طاغوتی بودند ... کسی که - سند اسلام قرآن است - قرآن را مطالعه کند و ببیند که وضع قرآن چه بوده است و کسی که شارع اسلام

۱. قرآن، شعراء / ۱۸۹.

۲. صحیفه نور، ج ۵، ص ۴۷.

را، رسول اکرم را ملاحظه کند و تاریخ او را ببیند و وضع زندگی او را ببیند می‌داند که قرآن در مقاتله با قلدرها آیات زیاد دارد، و رسول اکرم سیره‌اش این بود که از اول مقاتله می‌کرد با این اشخاص که می‌خواستند مردم را استثمار کنند، می‌خواستند مردم را استخدام کنند؛ بر این‌ها قیام کرد.^۱

مقابله پیامبر اکرم (ص) با مستکبران

رسول خدا (ص) در تمام دوران رسالت خویش رویاروی مستکبران ایستاد و با خودکامگی و ستمگری و جنایتکاری و تجاوزگری مبارزه کرد. عصر مکی به مقاومت در برابر آزارها، تهدیدها، شکنجه‌ها و دیگر اقسام فشارها گذشت و پیامبر بر دعوت به توحید ایستادگی نمود؛ و عصر مدنی به دفاع همه‌جانبه از حریم توحید طی گشت و رسول خدا (ص) پس از نزول آیه «اذن قتال»^۲ که به مسلمانان اجازه مقابله نظامی داده شد، حدود صد اقدام نظامی و جنگ دفاعی را برای مقابله با مستکبران تدارک کرد. به‌طور متوسط تقریباً هرماه یک حرکت نظامی یا نبرد برای دفع تهاجم‌ها و توطئه‌ها سازماندهی شد. البته در تعداد این نبردها اختلاف است. ابن اسحاق با احتساب عمرة القضاء غزوه‌هایی را که رسول خدا خود همراه سپاه اسلام بوده بیست و هفت غزوه ذکر کرده است؛^۳ و طبری و مسعودی آن را بیست و شش غزوه نوشته و یادآور شده‌اند که برخی آن را بیست و هفت گفته‌اند. دلیل این اختلاف آن است که گروه اول بازگشت رسول خدا از خیبر به وادی القری را با غزوة خیبر یکی دانسته‌اند، اما گروه دوم غزوة خیبر و غزوة وادی القری را دو غزوه شمرده‌اند.^۴ ابن حزم تعداد غزوه‌ها را بیست و پنج ثبت کرده است.^۵ ابن اسحاق تعداد بعث‌ها و سربندهای رسول خدا، یعنی جنگ‌هایی را که آن حضرت در آن حضور نداشته است

۱. همان، صص ۸۳ - ۸۴.

۲. قرآن، حج، ۳۹.

۳. سیره ابن هشام، ج ۴، صص ۲۸۰ - ۲۸۱؛ ابن سعد نیز آن را بیست و هفت غزوه نوشته است.

الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵.

۴. تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۵۲؛ مروج الذهب، ج ۲، صص ۲۸۰ - ۲۸۱.

۵. أبو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی، جوامع السیره النبویة، الطبعة الثالثة،

دارالجلیل، بیروت، ص ۱۵.

سی و هشت بَعَث یا سَرِیّه قید کرده است.^۱ مسعودی از قول جمعی، تعداد آن‌ها را سی و پنج و از قول طبری چهل و هشت و از قول برخی دیگر شصت و شش نقل کرده است.^۲ و ابن حزم آن‌ها را چهل و هفت سَرِیّه ثبت کرده است.^۳

این نبردها همه جنبه دفاعی داشت و درواقع مقابله با مستکبرانی بود که نمی‌توانستند شاهد آزادی انسان‌ها از اسارت بت باشند. وضع دنیای آن روز چنان بود که چند قطب قدرت کنترل اوضاع را در جهت منافع خویش به‌دست داشتند و خروج از حوزه مغناطیسی این قطب‌ها کاری بس مشکل و سخت بود، زیرا هر فرد و گروهی که می‌خواست خارج از این حوزه فعالیت کند هم مورد حمله قطب‌های قدرت قرار می‌گرفت و هم مورد حمله ذراتی که جذب این قطب‌ها شده بودند و در نتیجه حرکت انقلابی و نجات‌بخش و دگرگونی بنیادی کاری بس دشوار بود. با ظهور اسلام، نظامی قبیلگی و مشرکان حاکم بر زادگاه اسلام خود را در معرض خطری جدی می‌دیدند، پس برای نابودی اسلام و مسلمانان کمر همت بستند و آن‌همه نبرد را به مسلمانان تحمیل نمودند. آیات جنگ و جهاد و رفتار پیامبر و سیری در غزوه‌ها و سَرِیّه‌ها این حقیقت را به‌خوبی نشان می‌دهد.

﴿ اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الصَّوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾

به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته‌اند، و البته خدا بر یاری آنان سخت تواناست، همان کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنان گناهی نداشتند] جز این که می‌گفتند: پروردگار ما خداست. و اگر خدا برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد،

۱. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۸۱.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲؛ ابن سعد تعداد آن را چهل و هفت نوشته است. الطبقات الکبری،

ج ۲، ص ۶.

۳. جوامع السیره النبویه، صص ۱۶ - ۱۹.

صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آن‌ها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شود، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، که خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است.

دفاع از حیثیت انسانی و ایمانی امری ضروری و اصلی عقلایی است، و خداوند بنای جنگ و جهاد را در اسلام دفاعی معرفی کرده و این حقیقت را بیان فرموده است که اگر چنین دفاعی از مرزها و حریم‌ها صورت نگیرد چه تباهی‌ها رخ می‌نماید. بنابراین جنگ و جهاد در اسلام برای دفع ستم و تجاوز است، چنان‌که خدای متعال فرموده است:

﴿وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾.^۱

و در راه خدا، با کسانی که با شما کارزار کنند، کارزار کنید و از حد مگذرید که خدا از حدگذرندگان را دوست ندارد.

خداوند فرمان داده است که در برابر تعدی تجاوزگران و آتش‌افروزی جنگ‌طلبان مقابله صورت گیرد و پاسخ آنان با شدت داده شود ولی به هیچ وجه در این مقابله و کارزار مرزشکنی صورت نگیرد و با وجود این‌که فضای جنگ زمینه تعدی متقابل را فراهم می‌کند، چنین اجازه‌ای به اهل ایمان داده نشده است، چراکه کارزار آنان از جنس دفاع مشروع و حق‌طلبانه و عدالت‌خواهان است و با قید «فی سبیل‌الله» ماهیت آن مشخص شده است، و جنگ و جهاد در اسلام به هیچ وجه از باب تجاوزگری و قدرت‌طلبی و سلطه‌جویی و کشورگشایی و تحمیل دینی نیست. آیات بعد از این آیه نیز همین اصل را بیان می‌کند.

﴿وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أُخْرِجُوا مِنْكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ الشُّهُرُ الْحَرَامُ بِالشُّهُرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَانْقَرُوا

اللَّهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ. ﴿۱﴾

و هر کجا بر ایشان دست یافتید آنان را بکشید، و همان‌گونه که شما را بیرون راندند، آنان را بیرون برانید، که فتنه از کشتن بدتر است، [با این همه] در کنار مسجدالحرام با آنان جنگ نکنید، مگر آن‌که با شما در آن‌جا به جنگ درآیند. پس اگر با شما جنگیدند، با آنان بجنگید که سزای کافران [مهاجم و متجاوز] چنین است. و اگر باز ایستادند، البته خدا آمرزندهٔ مهربان است. با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین، مخصوص خدا شود. پس اگر [از تجاوز] دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست. این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است، و شکستن حرمت ماه‌های حرام قصاص دارد. پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوایندگان است.

در این آیات نیز اهل ایمان به دفاع در برابر کافران متجاوز فراخوانده شده‌اند و این‌که آن آغازکنندگان جنگ و تجاوزگران ستمگر را هر کجا در میدان نبرد یافتند از میان بردارند تا آتش‌افروزی‌شان فروبشیند و این مقابله، جزای جنگ‌طلبی و تجاوزگری آنان است؛ اما اگر دست از تجاوزگری بردارند، اهل ایمان نیز باید از آنان دست بردارند که اصالت با صلح است و اجازهٔ جنگ و جهاد صرفاً از باب دفاع و مقابله به مثل است و خلاف این عمل کردن، خلاف پروايشگی و دینداری است؛ و خدا با پروايشگان است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.﴾ ۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافران [متجاوزی] که مجاور شما هستند کارزار کنید، و آنان باید در شما شدت احساس کنند، و بدانید که خدا با پروايشگان است.

در مقابله با دشمنان متجاوز باید شدت نشان داد ولی نباید از مرزهای ایمان و انسانیت عدول

۱. قرآن، بقره / ۱۹۱ - ۱۹۴.

۲. قرآن، توبه / ۱۲۳.

کرد که جنگ و جهاد در اسلام حرکتی دفاعی و اقدامی ایمانی است و زمانی در راه خدا شمرده می‌شود که از هرگونه خودکامگی و تجاوزگری و مرزشکنی به دور باشد.

﴿ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا. ۱﴾

پس باید کسانی که زندگی دنیا را با آخرت مبادله می‌کنند در راه خدا بجنگند؛ و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد.

﴿ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا. ۲﴾

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا کارزار می‌کنند. و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

چنین جنگ و جهادی چکاد اسلام و بلندای ایمان است و کسانی که خواهان والاترین مبادله با خالق هستی‌اند، و در پی شرافت و آزادی در زندگی این جهانی، و عزت و سربلندی در زندگی آن جهانی‌اند، جهاد را ارج می‌نهند، و آن‌جا که چاره‌ای جز قیام و مبارزه و پیکار نیست، جهاد را برترین عمل ایمانی و گرانقدرترین رفتار انسانی می‌شمارند، به بیان امیرمؤمنان علی (ع):

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْإِيمَانُ بِهِ وَرَسُولُهُ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ.» ۳

همانا بهترین چیزی که نزدیکی خواهان به خدای سبحان بدان توصل می‌جویند، ایمان به خدا و پیامبر، و جهاد در راه خداست، که موجب بلندی کلمه مسلمانی است.

۱. قرآن، نساء / ۷۴.

۲. قرآن، نساء / ۷۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

«فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَخَاصِيهِ أَوْلِيَائِهِ»^۱

جهاد دری است از درهای بهشت که خدا بر روی گزیده دوستان خود گشوده است.

همه خیر و نیکویی در سایه چنین جهادی است، که در سایه آن ستم و تجاوزگری مستکبران دفع می‌گردد و عدالت برپا می‌شود و امنیت برقرار می‌گردد. امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) در این باره چنین روایت کرده است:

«الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَ تَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ وَ لَا يُقِيمُ النَّاسُ إِلَّا السَّيْفَ وَ السَّيُوفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ»^۲

نیکی همه‌اش در شمشیر و زیر سایه شمشیر است و مردمان را جز شمشیر برپا نمی‌دارد و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخند.

بنابراین در منطق دین، جنگ و جهاد ماهیتی دفاعی، ایمانی و انسانی دارد و والایی آن بر این مبانی است؛ و آیات جنگ و جهاد در قرآن کریم به دو گروه تقسیم می‌شود، گروهی به‌طور مطلق دعوت به جنگ و جهاد نموده و بدان فرمان داده است،^۳ و گروهی جنگ و جهاد را مقید به دفاع و دفع تجاوز و مقابله با کسانی کرده است که آغازکننده جنگند؛^۴ و از آن‌جا که آیات مطلق بر آیات مقید حمل می‌شوند و آیات مقید بر آیات مطلق حاکم‌اند، پس ماهیت تمام نبردهای اسلامی ماهیتی دفاعی است؛ و تمام جنگ‌های پیامبر اکرم (ص) نیز از باب دفاع بوده است، چنان‌که شیخ محمدجواد بلاغی در این باره می‌نویسد:

«تمام جنگ‌های رسول خدا (ص) دفاع از توحید و شریعت اصلاح و مسلمانان در برابر تجاوز مشرکان ستمگر بود؛ و با وجود این او در دفاع خود بهترین روشی را که مدافعان طی می‌کنند و نزدیک‌ترین راهی را که به اصلاح و مسالمت منجر می‌شود دنبال کرد، یعنی ابتدا به موعظه می‌پرداخت و به اصلاح و مسالمت دعوت می‌کرد و تمایل خود را به صلح نشان می‌داد؛

۱. همان، خطبه ۲۷.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵.

۳. قرآن، بقره / ۲۱۶، نساء / ۷۴-۷۶، توبه / ۲۹ و ۱۲۳، محمد / ۴.

۴. قرآن، حج / ۳۹-۴۰، بقره / ۱۹۰-۱۹۴.

و درحالی که می دانست او پیروز است پیشنهاد ترک خصومت و جنگ را می پذیرفت و پیمان صلح را قبول می کرد.^۱

پیامبر اکرم (ص) در همه جنگ های خود راهی را رفت که قرآن کریم فرمان داده بود. شیخ محمد عبده در بیانات تفسیری خود در این باره چنین می گوید:

«تمام جنگ های پیامبر برای دفاع از حق و پیروان آن و برای حمایت از دعوت حق بوده است و از این رو دعوت قبل از آغاز به جنگ شرط جواز جنگ مقرر شده است و دعوت فقط با حجت و دلیل انجام می شود نه با شمشیر و نیزه.»^۲

اسلام دین سلم و صلح و عدالت است و هرگز اجازه قدرت طلبی و ستم پیشگی و تعدی به پیروان خود نمی دهد، و در عین حال آنان را به ایستادگی در برابر تجاوزگری می خواند و این دفاع مشروع و عقلانی را والاترین عمل انسانی و ایمانی معرفی می نماید.



مرکز تحقیقات کلمه و نور اسلامی

۱. محمد جواد البلاغی، الرحلة المدرسية والمدرسة السیارة فی نهج الهدی، الطبعة الثانية، دارالکتب

الاسلامی، بیروت، ۱۹۸۳ م. صص ۱۹۶ - ۱۹۷.

۲. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۲۱۵.

اصل مساوات

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ ﴾ *

ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. بسی شک گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

خاستگاه مساوات

مساواتی که اسلام مقرر داشته و پیامبر اکرم (ص) آن را محقق ساخته و به لباس عمل درآورده است، در تاریخ بشر بی نظیر است. در منطق قرآن کریم، انسان‌ها همه از یک سرچشمه و فرزندان یک پدر و مادرند و فرقی میانشان نیست.

پیش قرآن بنده و مولا یکی است بویا و مسند دیبا یکی است^۱

مساوات برخاسته از منطق قرآن کریم آدمیان را به آزادی و دادگری نوید داده است؛ و نیز این مساوات در پرتو آزادی مردمان و رساندن آنان به حقوقشان تأمین می‌شود. این مساوات به تمام معنی در زندگی پیامبر اکرم (ص)، در رفتار و سلوک اجتماعی آن حضرت، و در حکومت مدینه و در امتداد سیره آن حضرت، در زندگی پیشوایان معصوم (ع) مشاهده می‌شود.

در منطق قرآن کریم، نه سفید را بر سیاه مزیتی است، و نه عرب را بر عجم؛ نه زمامداران بر شهروندان برتری دارند، و نه حاکمان بر مردمان. همه انسان‌ها بی هیچ امتیازی در جامعه برابرند و از حقوق عمومی و اجتماعی یکسان بهره‌مندند، چنان‌که در سخن بلند و پیام‌آور مساوات، حضرت ختمی مرتبت آمده است:

«النَّاسُ سَوَاءٌ كَأَنَّانِ الْمُسْتَطِ»^۲

۱. کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۳.

۲. تاریخ الیمقویی، ج ۲، ص ۱۰۰؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۵۷؛ کنزالعقال، ج ۹، ص ۳۸؛ و نیز ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹؛ تحف العقول، ص ۲۷۴؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۱۴۵؛ المبسوط، ج ۵، ص ۲۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵، ص ۴۷۸؛ ج ۱۰، ص ۳۶۳؛ صفه الصفوة، ج ۱،

مردمان چون دندان‌های شانه مساوی‌اند.

این نگرش اسلام به انسان‌ها و نیز رفتار پیامبر و مؤمنان به او بر این مبنای، از عمده عوامل جذب دل‌ها به اسلام بود. به گفته جواهر لعل نهرو:

«مسأله برادری و مساواتی که مسلمانان بدان ایمان دارند و بر آن اساس زندگی می‌کنند، روی افکار هندوها تأثیر عمیقی گذاشته است، به‌ویژه طبقات محرومی که مناسبات اجتماعی هند، آنان را از مساوات و برخورداری از حقوق انسانی محروم ساخته است.»^۱

البته مراد از مساوات مورد بحث، مساوات طبیعی از قبیل رنگ و شکل و اخلاق و امیال و استعدادها نیست، زیرا این اختلاف‌ها، اختلاف‌های طبیعی است و تساوی در آن‌ها ممکن نیست، چنان‌که در حدیث علوی آمده است:

«لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتْوْا فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا.»^۲

خیر مردم در تفاوت آن‌ها است و اگر همه مساوی باشند هلاک شوند.

نگاهی گذرا به جوامعی که این امر را لحاظ نکردند و دچار برداشت اشتباه در موضوع مساوات شدند، این مسأله را ثابت می‌کنند. در دوران استالین تصمیم گرفته شد که به‌عنوان یک اقدام سوسیالیستی دستمزدها به تساوی پرداخت شود. اما به‌زودی این حرکت با شکست روبه‌رو شد و استالین ناچار شد در تصمیم خود تجدیدنظر کند و آن را القا نماید. وی در این باره ضمن نطقی که ایراد کرد چنین گفت: «بسیاری تصور می‌کنند که لازمه سوسیالیسم آن است که دستمزد کارگران به تساوی پرداخت شود، حال آن‌که این مساواتی که بدان دعوت می‌کنند بی‌نهایت واهی و بی‌اساس بوده و موجب زیان‌های جبران‌ناپذیری به ما شده است.»^۳

ص ۲۰۴؛ البیان والتعریف، ج ۲، ص ۱۴.

۱. باقر شریف القرشی، النظام السياسي في الإسلام، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ ق. ص ۲۰۲.

۲. امالی الصدوق، ص ۳۶۲؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۸۳.

۳. باقر شریف القرشی، العمل و حقوق العامل في الإسلام، الطبعة الرابعة، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۹ ق. ص ۲۷۳.

انسان‌ها از نظر طبیعی به هیچ روی یکسان نمی‌باشند، بلکه اختلاف وجودی میان همه موجودات و در مراتب وجود از لوازم عالم وجود است و در خلقت الهی تکراری نیست: «لَا يَكُونُ فِي التَّجَلِّيِ»^۱ انسان‌ها نیز گونه‌گون و طور به طور آفریده شده‌اند و از استعدادهای متفاوتی برخوردارند که همین تفاوت و گونه‌گونی مایه بقا و دوام جامعه انسانی است و این امر از نشانه‌های قدرت و کمال الهی است.

﴿ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا. ۲ ﴾

شما را چه می‌شود که برای خدا احترامی قائل نمی‌شوید، حال آن‌که شما را گونه‌گون [در چند مرحله و در مراتب مختلف] آفریده است.

این قسم اختلاف، اختلافی است که در عالم انسانی چاره‌ای از آن نیست. این اختلاف طبایع است که منشأ اختلاف بنیه‌ها می‌شود و بی‌گمان ترکیبات بدنی باعث اختلاف در افراد و در نتیجه اختلاف در استعدادهای جسمی و روحی می‌شود و با ضمیمه شدن اختلاف محیط‌ها و آب و هواها، اختلاف سلیقه‌ها و سنن و آداب و مقاصد و اعمال نوعی و شخصی در جوامع انسانی پدید می‌آید و در علم الاجتماع و مباحثش ثابت شده است که اگر این اختلاف‌ها نمی‌بود بشر حتی یک چشم برهم زدن قادر به زندگی نبود. و خدای متعال هم در قرآن کریم این اختلاف را به خود نسبت داده و فرموده است:

﴿ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا. ۳ ﴾

۱. «امر موجودی به اصل محکم - التَّجَلِّي لَا يُتَكَرَّرُ - در وجود خود منفرد و متفرد است و او را ثانی نیست و به عبارت دیگر هر شیء، مظهر اسم شریف یا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ است، و این مظهریت را مراتب است. هر حرفی از حروف کتاب آفاقی و انفسی است که من موجودی واحد و بی‌شریکم، چگونه موجد مرا شریک باشد.» حسن حسن‌زاده آملی، رساله وحدت از دیدگاه عارف و حکیم، چاپ اول، انتشارات فجر، ۱۳۶۲ ش. ص ۲۴.

۲. قرآن، نوح / ۱۴.

۳. قرآن، زخرف / ۳۲.

ما [وسایل] معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کردیم و برخی از آنان را از [نظر] درجات، بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده‌ایم تا بعضی از آنان بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند.

و خداوند در هیچ جا از کلام خود اختلاف‌های طبیعی را نکوهش نکرده است، مگر در آن مواردی که این اختلاف آمیخته با هوای نفس و برخلاف هدایت عقل باشد.^۱

اسلام کلیه تفاخرها و امتیازات نژادی و اختلاف‌های طبقاتی و برتری‌جویی‌های اجتماعی را نفی کرده و به صراحت اعلام کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۲

ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. بی شک گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

برخی مفسران گفته‌اند آیه شریفه در مقام بیان این است که تفاخر به انساب را نفی کند، بنابراین مراد از جمله ﴿مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ﴾ آدم و حوا خواهد بود و معنای آیه این می‌شود که انسان‌ها از یک پدر و مادرند (آدم و حوا) و همه از آن دو تن منتشر شده‌اند و هیچ فرقی میان سفید و سیاه، عرب و عجم نیست. خداوند اعلام کرده است که ما شما را ملت‌ها و قبیله‌های مختلف کردیم نه برای این‌که طایفه‌ای از شما بر سایرین برتری و کرامت داشت، بلکه صرفاً برای این‌که یکدیگر را بشناسید و امر اجتماعتان و مواصلات و معاملاتتان بهتر انجام شود. زیرا اگر فرض شود که مردم همگی یک جور و یک شکل باشند و تفاوتی میان آنان مشاهده نشود و در نتیجه یکدیگر را نشناسند، رشته اجتماع از هم می‌گسلد و انسانیت فانی می‌شود. پس غرض از این‌که خداوند مردم را ملت ملت و قبیله قبیله کرده، این است که یکدیگر را بشناسند ﴿لِتَعَارَفُوا﴾ نه این‌که بر یکدیگر تفاخر کنند و اختلاف‌های طبقاتی فراهم سازند. اما برخی دیگر از مفسران گفته‌اند مراد

۱. تفسیر المیزان، ج ۱۱، صص ۶۰-۶۱.

۲. قرآن، حجرات / ۱۳.

از این که فرمود: ﴿ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَُنْثٰی ﴾ مطلق زن و مرد است و آیه شریفه در مقام بیان این است که مطلق تفاضل و برتری به طبقات مانند سفید و سیاه، و عرب و عجم، و غنی و فقیر، و برده و مولا، و مرد و زن را از بین ببرد و معنای آیه این است: هان، ای آدمیان، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، پس هریک از شما انسانی است متولد از دو انسان، و از این رو هیچ فرقی با یکدیگر ندارید و اختلافی هم که در شما هست و شما را ملت ملت و قبیله قبیله کرده، اختلافی است مربوط به جعل الهی، نه به کرامت و فضیلتی که در بین شما است، بلکه این امر برای آن است که یکدیگر را بشناسید و نظام اجتماعی تان کامل شود. اما صاحبان رأی نخست به این تفسیر اعتراض کرده‌اند و گفته‌اند آیه شریفه در این سیاق است که تفاخر به انساب را نفی کند و در مقام نکوهش آن است، به شهادت این که فرموده است: ﴿ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ﴾ و ترتب این فرض بنابر وجهی که ذکر کرده‌اند روشن نیست، چون بنابر آن نظر، سخن از نکوهش تفاخر به حسب و نسب در بین نیست، زیرا آن تفسیر بیانگر این است که آیه در مقام القای مطلق تفاضل است. در پاسخ این اعتراض می‌توان گفت که آیه در صدد است که اختلاف در انساب را هم که یکی از مصادیق اختلاف طبقاتی است نفی کند. و بنای وجه ذکر شده بر این است که می‌گوید آیه در صدد نفی اختلاف طبقاتی به تمام مصادیق آن است و همچنان که ممکن است تفاخر به انساب را نفی و نکوهش کنیم به این دلیل که همه انساب و دودمان‌ها به یک زن و مرد (آدم و حوا) منتهی می‌شوند و تمامی مردمان در این پدر و مادر شریکند، همچنین ممکن است همین مطلب یعنی تفاخر به انساب را نفی و نکوهش کنیم به این دلیل که هر انسانی متولد از دو انسان است و همه مردم در این جهت شریکند. و حق مطلب آن است که اگر بگوییم جمله ﴿ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ ﴾ ظهور در نکوهش تفاخر به انساب دارد، وجه اول قوی‌تر است، و گرنه وجه دوم بهتر است، زیرا عمومیت و شمول دارد.^۱

بنابراین اگر شمول آیه را بپذیریم، قرآن کریم همه اختلاف‌های طبقاتی را نفی کرده است، و هیچ انسانی بر انسان دیگر، هیچ برتری و تفاخری ندارد مگر به «تقوا». در شأن نزول آیه نیز مطالبی آمده است که بیانگر همین امر است. نقل شده است که یکی از موالی قبیله بنی‌بیاضه دختری از آنان را خواستار شده بود. پیامبر به بستگان دختر فرمود که با ازدواج ایشان موافقت کنند. آنان در پاسخ حضرت گفتند: ای رسول خدا آیا دختران خود را به موالی (بردگان) خود

دهیم؟ و این آیه نازل شد و این‌گونه تفاخرهای طبقاتی را نفی کرد.^۱ و نیز گفته‌اند که ثابت بن قیس بن شماس به کسی که در مجلس برایش جا نگشوده بود، دشنام داد و او را «ابن فلانة» خطاب کرد (از جهت مادرش او را تحقیر کرد). پیامبر فرمود: چه کسی این سخن را گفت. ثابت عرض کرد: من، ای رسول خدا. حضرت فرمود: به شخصیت‌ها و بزرگان قوم بنگر! پس نگریست. فرمود: چه دیدی؟ گفت: سفید و سیاه و سرخ [در کنار هم]. فرمود: «فَإِنَّكَ لَا تُفَضِّلُهُمْ إِلَّا بِالتَّقْوَى» پس [بدان که] تو هیچ برتری بر ایشان جز به تقوا نداری. و آن‌گاه این آیه نازل شد.^۲

همچنین از قول ابن عباس نقل کرده‌اند که پس از فتح مکه پیامبر به بلال فرمان داد که بر بالای کعبه اذان بگوید و او اذان گفت. عتاب بن أسید بن ابی عیص گفت: خدا را سپاس که پدر من فوت کرده و نیست تا این روز را ببیند. و حارث بن هشام گفت: محمد جز این کلاغ سیاه مؤذن دیگری نیافت؟ و سهیل بن عمرو گفت: چون خدا چیزی را اراده کند تغییرش دهد. ابوسفیان گفت: من چیزی نمی‌گویم، چون می‌ترسم پروردگار آسمان او را باخبر سازد. پس جبرئیل بر پیامبر نازل شد و آن حضرت را از آنچه گذشته بود آگاه ساخت. پیامبر آنان را خواست و از آنچه بر زبان رانده بودند پرسش کرد و آنان نیز بدان اعتراف کردند. آن‌گاه این آیه نازل شد و از تفاخر به نسب و تکاثر اموال و کوچک شمردن فقیران منع کرد و اساس و ملاک برتری را تقوا اعلام فرمود.^۳

بنابراین همه انسان‌ها از یک ریشه و اصلند و همین وحدت و یگانگی ریشه و اصل، مبدأ مساوات اسلامی و خاستگاه آن است.^۴

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، صص ۳۴۰ - ۳۴۱.

۲. همان، ص ۳۴۱.

۳. همان، ص ۳۴۱؛ و نیز ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۳: البدایة والنهایة، ج ۴، ص ۳۴۷؛

امتاع الاسماع، ج ۱، صص ۳۹۰ - ۳۹۱.

۴. ورام بن ابی فراس می‌نویسد خداوند درباره تفاخر به نسب و خویشاوندی فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ ۖ أَيُّ لَا تَفَاوَتْ فِيهِ أُنْسَابُكُمْ لِاجْتِمَاعِكُمْ إِلَىٰ أَصْلٍ وَاحِدٍ. ثُمَّ ذَكَرَ فَايِدَةَ النَّسَبِ فَقَالَ: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾. «ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم» یعنی هیچ تفاوتی در نسب‌های شما نیست، زیرا همه شما به یک اصل برمی‌گردید. سپس فایده نسب‌ها را بیان کرده و فرموده است: «در حقیقت گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شما است». تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۲۱۳.

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا. ١﴾

ای مردم، از پروردگارتان پروا دارید که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید، و از آن‌رو، مردان و زنان بسیاری پراکند؛ و پروا دارید از خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می‌کنید، و زنها از خویشاوندان مبرید، که خدا همواره بر شما نگهبان است.

ظاهر آیه شریفه گواه آن است که همه انسان‌ها از یک پدر و مادرند؛ و آیه شریفه در مقام آن است که بگوید حقیقت افراد انسان یکی است و تمام آنان با همه کثرتی که در بینشان مشاهده می‌شود، از یک اصل‌اند و از ریشه واحدی منشعب شده و رو به ازدیاد گذاشته‌اند. در این آیه عزیز، برای معرفی خدایی که بر تمام اعمال انسان‌ها نظارت دارد، به یکی از صفات او اشاره می‌کند که ریشه وحدت اجتماعی بشر و مساوات انسان‌ها است: ﴿الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾. بنابراین امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسته‌ای برای خود درست کرده‌اند، از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه‌ای، قبیله‌ای و مانند آن ملغوا و باطل است، زیرا همه انسان‌ها از یک اصل سرچشمه یافته و فرزندان یک پدر و مادرند، و این خاستگاه مساوات بنی‌آدم است.^۲

اعلام مساوات همگانی و نفی اختلاف‌های طبقاتی

پیامبر اکرم (ص) در مهم‌ترین مواقع و در حساس‌ترین مواضع این اصل اساسی اسلام را اعلام کرد و به گوش همگان رساند. آن‌گاه که مکه فتح شد و اسلام در حاکمیت قرار گرفت، رسول مساوات خطبه‌ای خواند و مساوات اسلامی را به همگان اعلام نمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَانَكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا عَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ إِلَّا بِالتَّقْوَى.

۱. قرآن، نساء / ۱.

۲. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۴، صص ۱۳۵ - ۱۳۶؛ تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۴۵.

أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ - قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: - لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ.^۱

مردم! آگاه باشید که پروردگارتان یکی است و پدرتان [نیز] یکی است. بنابراین بدانید که نه عربی را بر عجم، و نه عجمی را بر عرب، و نه سیاهی را بر سفید، و نه سفیدی را بر سیاه برتری است مگر به تقوا. آیا [این حقیقت را] ابلاغ کردم؟ - گفتند: آری، فرمود: - حاضران به غایبان ابلاغ کنند.

پیامبر اکرم (ص) در خطبه‌ای که در حجة الوداع ایراد کرد همین حقیقت والا و اساسی را بیان فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ. كُلُّكُمْ لِآدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ وَ لَيْسَ لِعَرَبٍ عَلَى عَجَمٍ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ - قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: - فَلْيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ.»^۲

مردم! پروردگارتان یکی است و پدرتان [نیز] یکی است. همه‌تان از آدمید و آدم از خاک. در حقیقت گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست. و عربی را بر عجمی برتری نیست مگر به تقوا. آیا [این حقیقت را] ابلاغ کردم؟ - گفتند: آری، فرمود: - حاضران به غایبان ابلاغ کنند.

حقیقت موجودات از اوایی و به‌سوی اوایی است: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳ و پروردگار همه یکی است: «إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ»^۴ حقیقت هستی ذات مقدس الهی است. جلوه اول الهی، حقیقت هستی، وجود است؛ یکی هم بیش‌تر نیست.^۵ همه از اویند و به‌سوی او، پدر همگان نیز یکی

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

۲. تحف العقول، ص ۲۴؛ و نیز ر.ک: البیان والتبیین، ج ۲، ص ۲۴.

۳. قرآن، بقره / ۱۵۶.

۴. تحف العقول، ص ۲۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

۵. نک: شمس‌الدین محمد بن حمزه العثماني (ابن الفناری)، مصباح الأنس فی شرح مفتاح غیب الجمع والوجود لصدرالدین محمد بن اسحاق القنوی، مع تعلیقات میرزاهاشم الکیلانی اشکوری و حسن حسن‌زاده آملی، چاپ دوم، انتشارات فجر، ۱۳۶۳ ش. صص ۶۹ - ۷۰؛ صدرالدین محمد بن ابراهیم

است: «إِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ»^۱.

حقیقت انسان‌ها یکی است، ریشه آن‌ها نیز یکی است؛ و این به معنای اعلام مساواتی حقیقی است. مالک اشعری گوید، رسول خدا (ص) فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَحْسَابِكُمْ وَلَا إِلَى أَنْسَابِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَإِنَّمَا أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَأَحِبُّكُمْ إِلَيْهِ أَنْفَاكُمْ»^۲.

بی‌گمان خداوند به نژادها، خانواده‌ها، بدن‌ها، دارایی‌های شما نظر ندارد، بلکه به قلب‌های شما می‌نگرد و آن کسی را که قلبی صالح دارد مورد مهر و رحمت خود قرار می‌دهد، و شما همگی فرزندان آدمید و محبوب‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

منطق دین در این باره کاملاً روشن است و تردیدی نیست که نگاه دین به انسان بر این اصل استوار است و مساوات همگانی و نفی اختلاف‌های طبقاتی مبنای همه احکام است و آموزه‌های نبوی و ولوی در همین جهت است. سروده منسوب به علی بن ابی طالب (ع) در این باره مشهور است که گفت:

النَّاسُ فِي جَهَةِ التَّمْيِيلِ أَكْفَاءُ	أَبْرَهُمُ آدَمَ وَالْأُمَّ حَوَاءُ
نَفْسٌ كَنَفْسٍ وَأَرْوَاحٌ مُشَاكِلةٌ	وَأَعْظَمُ خُلِقَتْ فِيهِمْ وَأَعْضَاءُ
فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ أَصْلِهِمْ حَسَبٌ	يُفَاخِرُونَ بِهِ فَالطَّيْنُ وَالْمَاءُ
مَا الْفَضْلُ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ إِنَّهُمْ	عَلَى الْهُدَى لِمَنْ اسْتَهْدَى أَدْلَاءُ

الشیرازی (صدرالمتألهین)، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة (الاسفار الاربعة)، مکتبة المصطفوی، قم، ۱۳۷۸ ق. ج ۲، ص ۸۲؛ الامام روح‌الله الموسوی الخمینی، مصباح الهدایة الی الخلافة والولایة، مقدمه از سید جلال‌الدین آشتیانی، چاپ اول، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲ ش. صص ۱۸ - ۱۹.

۱. تحف العقول، ص ۲۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

۲. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

وَقَدْ رُكِّلَ امْرِي مَا كَانَ يُحْسِنُهُ وَ لِسِرِّجَالٍ عَلَى الْأَفْعَالِ أَشْمَاءُ
وَصِدُّ كُلِّ امْرِي مَا كَانَ يَجْهَلُهُ وَ الْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءُ^۱

مردمان از نظر شباهت یکسانند که پدرشان آدم و مادرشان حوا است.
جان مردمان چونان هم است و ارواح آنان شبیه یکدیگر است، و استخوان‌ها و
اعضایشان نیز به مانند همدیگر است.

اگر شرافت مردمان جز به اصل و نسبشان نیست، پس جز به آب و گل نمی‌بالند.
برتری‌ای نیست جز که دانشوران راست که آنان راهجویان را راهبرند.
و انسان را آن بهاست که بدان نیک داناست، و آدمیان به اعمال خود مشخص
می‌شوند و والایی می‌یابند.

و ضد هر انسانی آن چیزی است که نمی‌داند و جاهلان دشمنان دانشوران‌اند.

اعلام این حقیقت که بازگشت همه ارزش‌ها به تقواست و محبوب‌ترین انسان‌ها پرواپیشه‌ترین
آنان است، اعلام نظام ارزشی حقیقی‌ای است که با حقیقت انسان‌ها یکی است. نظامی ارزشی
برای همه نسل‌ها، در همه عصرها و تمام مصرها. بر این مبناست که تمام اختلاف‌های واهی
رنگ می‌بازد و ارزش‌های واقعی رخ می‌نماید.

پیامبر خاتم (ص) اعلام کرد که میزان ارزش، قوم و قبیله، رنگ و نژاد، و دارایی و توانگری
نیست. آن حضرت همه آن‌چه را که به عنوان ارزش ناخته می‌شد زیر پا نهاد و مساوات حقیقی
انسان‌ها را ندا داد. امام باقر (ع) فرموده است که در روز فتح مکه رسول خدا (ص) به منبر رفت و

۱. یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القُرطُبی المالکی، جامع بیان العلم و فضله و ما ینبغی فی
روایتہ و حملہ، قدّم له عبدالکریم الخطیب، الطبعة الثانية، دارالکتب الاسلامیة، القاهرة، ۱۴۰۲ ق. ص ۸۵؛
فریب به همین: أبوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی، الفقیه والمتفقہ، حقّقه عادل بن یوسف الغرازی،
الطبعة الاولى، دار ابن الجوزی، جدّة، ۱۴۱۷ ق. ج ۲، صص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ أبو محمد احمد بن محمد بن
علی العاصمی، زین الفقی، هدّبه و علّق علیه محمد باقر المحمودی، الطبعة الاولى، مجمع احیاء الثقافة
الاسلامیة، قم، ۱۴۱۸ ق. ج ۲، ص ۲۸؛ قطب‌الدین أبو الحسن محمد بن الحسین بیهقی کیدری، دیوان
الامام علی (ع)، تصحیح، ترجمه، مقدّمه، اضافات و تعلیقات ابوالقاسم امامی، چاپ اول، انتشارات اسوه،
۱۳۷۳ ش. صص ۳۰ - ۳۲؛ تذکرة الخواص، ص ۱۵۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲.

چنین فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَفَاخُرَهَا بِأَبَائِهَا. أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَآدَمُ مِنْ طِينٍ. أَلَا إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ عَبْدٌ اتَّقَاهُ. إِنَّ الْعَرَبِيَّةَ لَيْسَتْ بِأَبٍ وَالْيَدِ، وَلَكِنَّهَا لِسَانٌ نَاطِقٌ. فَمَنْ قَصَرَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يَبْلُغْهُ حَسَبُهُ. أَلَا إِنَّ كُلَّ دَمٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَوْ إِخْنَةٍ - وَالْإِخْنَةُ الشُّحْنَاءُ - فَهِيَ تَحْتَ قَدَمِي هَذِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»^۱

ای مردم، خداوند تکبر و فخر فروشی جاهلیت و افتخار کردن به پدران را از بین برد. آگاه باشید شما از آدمید و آدم از گل. آگاه باشید برترین بندگان خدا، بنده‌ای است که تقوای الهی داشته باشید. [زبان] عربی برای [افتخار به] پدران نیست، بلکه آن زبانی است گویا. پس هرکس را که عملش پایین آورد، حسبش بالا نمی‌برد. آگاه باشید تمام خون‌هایی که در جاهلیت ریخته شده است و کینه - و کینه دشمنی - زیر این پای من است تا روز قیامت.

بدین ترتیب اسلام به همه تفاخرهای جاهلی و تمایزهای ظاهری پایان بخشید، چنان‌که رسول خدا (ص) به علی (ع) فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ بِالْإِسْلَامِ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَفَاخُرَهَا بِأَبَائِهَا. أَلَا إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ، وَ أَكْرَمَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاهُمْ.»^۲

ای علی، خداوند به وسیله اسلام تکبر و فخر فروشی جاهلیت و افتخار کردن به پدران را از بین برد. آگاه باشید که تمام مردمان از آدمند و آدم از خاک است، و برترین مردمان نزد خدا، باتقواترین آنان است.

پیامبر خاتم (ص) با اعلام اصل مساوات، دیدگاه طبقاتی و مناسبات ستمگرانه برخاسته از آن را باطل اعلام کرد. انسان‌ها را در کنار هم و در یک صف متحد قرار داد و فرمان داد:

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۶؛ بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۳۷؛ و نیز ر.ک: المغازی، ج ۲، ص ۸۳۶؛

سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۲۸۱؛
نهاية الارب، ج ۱۷، صص ۳۱۲-۳۱۳.

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۶۳؛ المواظ، ص ۲۶؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۳۸.

«اِسْتَوُوا وَلَا تَخْتَلَفُوا فَتَخْتَلَفَ قُلُوبُكُمْ»^۱

با هم در یک صف و به مساوات باشید و با هم مختلف نباشید تا قلب‌هایتان مختلف نشود.

اگر این یکتایی و یکرنگی رعایت نشود، دل‌ها پراکنده می‌گردد و دست‌ها از یاری یکدیگر باز می‌ماند. اصلی انسان‌ها حقیقت آن‌هاست، و آن، جنبه الهی ایشان است، که همه از آن نگارگری‌اند و آن بهترین نگارگری است:

﴿صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً﴾^۲

این است نگارگری الهی؛ و کیست خوش‌نگارتر از خدا؟

تلاش پیام‌آور مساوات بر آن بود که مردمان را با این حقیقت آشنا سازد و آن دیدگاه طبقاتی را که با سابقه طولانی‌اش در جان مردمان رسوخ کرده بود و خلق ثانوی آنان شده بود، زایل کند. این نگارگری حقیقی نبود و می‌بایست زدوده می‌شد. آن دیدگاهی که انسان‌ها را از ابتدا در قالب‌های خاص طبقاتی قرار می‌دهد، باید طرد شود. این‌که بعضی انسان‌ها ذاتاً «سر» به دنیا می‌آیند و بعضی «پا»؛ این‌که جنسیت، ملیت، قومیت و چون این‌ها مایه برتری کسی بر کسی باشد؛ این‌که سفید قریشی بر سیاه حبشی برتری ذاتی دارد. همه و همه در منطق اسلام مردود اعلام شد که دیدگاه‌های طبقاتی در منطق دین جایی ندارد، هرچند که این دیدگاه‌ها پیشینه‌ای بس کهن و ریشه‌دار دارد. ارسطو می‌گفت:

«نظر به این‌که مردم در استعداد و فهم و هوش یکسان نیستند و یونانیان از اقوام دیگر اشرافند، اگر آن‌ها را به بندگی بگیرند رواست که: آزادگان باید به فراغت به وظایف انسانیت و کسب معرفت و تفکر پردازند و کارهای بدنی را به بندگان واگذارند، که در حکم بهایم و به منزله آلات و ادواتند، و اگر ادوات به خودی خود کار می‌کردند، البته حاجت به وجود بندگان نبود. خلاصه: بندگان، اموال خداوندان می‌باشند و حقوقی بر آن‌ها ندارند جز این‌که البته آن‌ها را آزار نباید کرد»

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۵۴؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۱۵۶؛ سنن النسائی، ج ۲، ص ۹۰؛

حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۷؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۵۴؛ فیض القدیر، ج ۱، ص ۵۰۳.

۲. قرآن، بقره / ۱۳۸.

که آن‌هم خلاف مصلحت است.^۱

بر مبنای این دیدگاه انسان‌ها از بدو تولد در قالب‌های معین ستمگرانه طبقاتی قرار می‌گرفتند. مشاغل، تحصیلات، مراتب حکومتی و همه چیز بر همین اساس تقسیم‌بندی می‌شد. کسی حق نداشت از طبقه‌ای که در آن چشم به جهان گشوده بود، فراتر رود، هرچند که بالاترین استعدادها را می‌داشت. در دوره‌های بعد نیز همین نگرش طبقاتی و ستم به انسان به صورت‌های دیگر ادامه یافت. این‌که برای حفظ تعادل اقتصادی در جامعه باید گروهی از مردم مستمند و نیازمند باشند تا جامعه قوام یابد. کشیش ونیزی، گریماریا اورتس (Grimaria Ortes) که یکی از مهم‌ترین اقتصاددانان ایتالیایی قرن هجدهم به‌شمار می‌رود و یکی از پیشگامان اقتصاد کلاسیک محسوب می‌شود می‌نویسد:

«نیک و بد اقتصادی در یک جامعه همواره در حال تعادلند. فراوانی نعمت و انبوه ثروت برای عده‌ای همواره برابر کمبود همین نعم و فقدان ثروت برای دیگران است. ثروت فراوان برخی، همیشه با محروم ساختن عده‌ی کثیری از سایر مردم، از امور ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. ثروت یک جامعه، متناسب با جمعیت آن است و فقر آن متناسب با غنای آن. فعالیت برخی، بیکارگی و بطالت را برای دیگران پیش می‌آورد. بینوایان و بیکارگان ثمره و نتیجه‌ی ضروری توانگران و زحمتکشانند.»^۲

با این نگرش، اعلام مساوات ذاتی انسان‌ها و این‌که همه‌ی آنان از یک اصل و ریشه‌اند و اختلافی میان‌شان نیست، موجب برهم خوردن تعادل اجتماعی است. با این نگرش، وجود فقیر امری ضروری است تا غنی در رفاه به‌سربرد. وجود انسان‌هایی که پست به دنیا می‌آیند، لازمه‌ی تعادل جامعه است، زیرا اگر آنان نباشند، چه کسی مشاغل پست را تصدی کند؟ اگر عده‌ای فقیر نباشند، جای خیرات و مبرات نیکوکاران کجا خواهد بود؟ نباید با فقر مبارزه بنیادی کرد و نباید سخن از فقرستیزی و فقرزدایی به میان آورد، زیرا این‌گونه سخنان و طرفداری از بینوایان، هماهنگی نظام آفرینش و اعتدال طبیعی را برهم می‌زند. بنابراین، حفظ تبعیض‌های اجتماعی، نه تنها منفور نیست، که مطلوب و مورد ستایش است. یک کشیش پروتستان انگلیسی به‌نام

۱. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴ ش. ج ۱، ص ۴۹.

2. Karl Marx, Capital, Translated from the fourth German edition by Eden and Cedar Paul, Everyman's Library, London, 1974, vol 1. PP.714-715.

ژوزف تاون سند (Joseph Townsend) فقر را به عنوان شرط ضروری ثروت مورد ستایش قرار داده و معتقد است فقر چیز بسیار خوبی است برای این که عده‌ای به ثروت برسند. وی اظهار می‌دارد که اجبار قانونی کار کردن با زحمات بسیار و فشار و سر و صدا توأم است، درحالی که گرمسینه نگه داشتن انسان‌ها به صورت یک فشار مسالمت‌آمیز، آرام و مستمر انسان‌ها را به کار وامی‌دارد و این امر به شکل طبیعی‌ترین انگیزه، قوی‌ترین زمینه کار و کوشش می‌شود. یعنی باید گرمسنگی را در میان طبقه محروم جامعه حفظ کرد تا آنان تن به خواسته‌های توانگران دهند. و بدین ترتیب همواره کسانی پیدا می‌شوند تا بنده‌وارترین، کثیف‌ترین و پست‌ترین مشاغل جامعه را به عهده گیرند و از این راه آنان که به طور طبیعی سر به دنیا آمده‌اند به مشاغل عالی‌تر و امور والاتر بپردازند. خداوند آنان را چنین آفریده است تا اعتدال و انتظام طبیعت و جامعه به درستی برقرار بماند.^۱

درست برخلاف این نگرش ستمگرانه، پیام آور عدالت و مساوات اعلام کرد:

«إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أُسْنَانِ الْمُسْطِ. لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ، وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَى»^۲

بی‌گمان مردم از زمان آدم تا زمان ما چون دندانه‌های شانه [مساوی]‌اند. عربی را بر عجم و سفیدی را بر سیاه برتری نیست مگر به تقوا.

پیامبر اکرم (ص) کسانی را که خود را از طبقه برتر می‌دانستند و به نژاد و قوم و قبیله و پدران خود تفاخر می‌کردند، با تندترین کلمات نکوهش کرده، چنان که فرموده است:

«كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ تُرَابٍ، لَيَسْتَهَيِّئَنَّ قَوْمٌ يَفْتَخِرُونَ بِأَبَائِهِمْ أَوْ لَيَكُونُنَّ أَهْوَنَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْجَعَلَانِ»^۳

همه‌تان فرزندان آدمید و آدم از خاک آفریده شده است، گروهی که به پدران خویش

1. C.F. op. Cit, P. 715.

۲. الاختصاص، ص ۳۴۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۸۹.

۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۸۸؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۸۸؛ فیض القدر، ج ۵، ص ۳۷؛ و

نیز ر. ک: سنن أبی داود، ج ۲، ص ۶۲۴؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۵۲۷.

مباهات می‌کنند باید بدان پایان بخشد که در غیر این صورت نزد خدا از سوسک سرگین غلطان نیز خوارتر و بی‌ارزش‌تر به‌شمار آیند.

رسول خدا (ص) همه برتری‌ها جز برتری به تقوای الهی را مردود اعلام کرد و به خویشاوندان خود فرمود به سبب خویشاوندی با من هیچ فضیلتی بر دیگران ندارید و این پیوند بدون آن‌که تقوا پیشه و عمل کنید سودی به حالتان ندارد. به تعبیر ابوالعلاء مَعْرَى:

لَا يَسْفَحَرَنَّ السَّهَاشِمِيُّ عَلَى امْرِئٍ مِنْ آلِ بَرْبَرٍ^۱

هاشمی هرگز نباید بر کسی که بربر است فخر بفروشد.

امام باقر (ع) گوید رسول خدا (ص) بر کوه صفا ایستاد و فرمود:

«يَا بَنِي هَاشِمٍ، يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ، وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي لِي عَمَلِي، وَ لِكُلِّ رَجُلٍ مِنْكُمْ عَمَلُهُ، لَا تَقُولُوا: إِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا وَ سَنَدْخُلُ مَدْخَلَهُ، فَلَا وَاللَّهِ مَا أُولِيَانِي مِنْكُمْ وَ لَا مِنْ غَيْرِكُمْ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِلَّا الْمُتَّقُونَ. أَلَا فَلَا أَعْرِفُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَأْتُونَ تَحْمِلُونَ الدُّنْيَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَ يَأْتُونَ النَّاسَ يَحْمِلُونَ الْآخِرَةَ. أَلَا إِنِّي قَدْ أَعْذَرْتُ إِلَيْكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَكُمْ»^۲

ای فرزندان هاشم، ای فرزندان عبدالمطلب! همانا من فرستاده خدا بر شمایم و خیرخواه شمایم. من در گرو عمل خویشم و هریک از شما هم در گرو عمل خود است. نگویید که محمد از ما است و هر جایی او وارد شد، وارد می‌شویم [و چون او به بهشت رود ما نیز که خویشاوندان اویم به بهشت درآیم]. نه، به خدا سوگند، دوستان و پیروان من از شما و غیر شما جز تقوای پیشگان نیستند. آگاه باشید که من در روز قیامت شما را شناسم و چنان نباشد که به قیامت در حالی که دنیا را بر پشت خود بار کرده باشید و مردمان بیایند در حالی که آخرت را با خود آورده باشند. آگاه باشید که به‌راستی رفع عذر خویش را میان خود و شما و میان خود و خدای عز و جل درباره شما انجام دادم.

۱. اللزومیات، ج ۱، ص ۴۰۹.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۵۱.

پیامبر اکرم (ص) این حقیقت را مکرر در مواضع مختلف اعلام فرموده است تا همگان بدانند و بر کسی پوشیده نماند. و زام بن ابی فراس در خبری چنین آورده است:

«وَلَمَّا نُزِلَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ فَتَنَّاذَاهُمْ بَطْنًا بَطْنًا حَتَّى قَالَ: يَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ، يَا صَفِيَّةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ إِعْمِلَا لِأَنْفُسِكُمَا، فَإِنِّي لَا أَغْنِي عَنْكُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، فَمَنْ عَرَفَ هَذِهِ الْأُمُورَ عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ إِلَّا التَّقْوَى»^۲

وقتی آیه شریفه «و خویشاوندان نزدیکت را هشدار ده» نازل شد، پیامبر یک یک ایشان را صدا زد تا آنجا که فرمود: ای فاطمه دختر محمد، ای صفیه دختر عبدالمطلب - عمه رسول خدا - شما دو تن نیز برای خود عمل کنید، زیرا من شما را از هیچ وظیفه‌ای که درقبال خدا دارید، نمی‌توانم بی‌نیاز کنم. پس هرکس با این امور آشنا باشد می‌فهمد که چیزی جز تقوا سودی به حالش ندارد.

رسول خدا (ص) خطاب به قریش که خود را از همه برتر می‌دانستند و منزلت‌های بی‌اساس مغرورشان ساخته بود فرمود:

«يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، يَا أَيُّهَا النَّاسُ بِالْأَعْمَالِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ تَأْتُونَ الدُّنْيَا، تَحْمِلُونَهَا عَلَى رِقَابِكُمْ: يَا مُحَمَّدُ، يَا مُحَمَّدُ. فَأَقُولُ: هَكَذَا أَعْرَضَ عَنْكُمْ. فَبَيَّنَ أَنَّهُمْ إِنْ مَالُوا إِلَى الدُّنْيَا لَمْ يَنْفَعَهُمْ نَسَبُ قُرَيْشٍ»^۳

ای گروه قریش! روز قیامت مردم را با کردارشان بیاورند و شما دنیا را درحالی که بر گردن‌هایتان بار کرده‌اید، به همراه خود می‌آورید و یا محمد یا محمد می‌گویید [و استغاثه می‌کنید] و من می‌گویم: این چنین شما از رو گردانم. و بیان فرمود که اگر آنان به دنیا دل ببندند، نسب قریش سودی به حالشان ندارد.

حضرت ختمی مرتبت بر همه منزلت‌ها، جز منزلت ناشی از تقوا خط بطلان کشید. اما آنان که دلبسته دنیايند، چشم به منزلت‌های واهی دارند؛ آنان که حقیقت انسان را نمی‌شناسند، دل به

۱. قرآن، شعراء / ۲۱۴.

۲. تنبيه الخواطر، ج ۱، صص ۲۱۳ - ۲۱۴.

۳. همان.

اشرافیت‌های پوچ دارند؛ آنان که با اصل انسان بیگانه‌اند، در پی مباهات‌های نژادی‌اند. اسلام بر همه این منزلت‌ها، اشرافیت‌ها و مباهات‌ها خط بطلان کشید. پیام‌آور حق، همه آن‌ها را باطل اعلام کرد، اما پس از رحلت او، مارهای خفته جاهلی دوباره سر برداشتند و اشرافیت زنده شد، و مساوات نبوی را در بند ستم کشید. چون علی بن ابی طالب (ع) زمام امور مسلمانان را به دست گرفت دوباره سیره مساوات را زنده ساخت و در جمع مهاجران و انصار و همه مسلمانان در خطبه‌ای فرمود:^۱

«فَأَفْضَلُ النَّاسِ - أَيُّهَا النَّاسُ - عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةٌ وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ خَطَرًا أَطَوْعُهُمْ لِأَمْرِ اللَّهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَاتَّبَعُهُمْ لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ أَحْيَاهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ. فَلَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عِنْدَنَا فَضْلٌ إِلَّا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ وَاتِّبَاعِ كِتَابِهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص). هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهَرِنَا وَ عَهْدُ نَبِيِّ اللَّهِ وَ سِيرَتُهُ فِينَا. لَا يَجْهَلُهَا إِلَّا جَاهِلٌ مُخَالِفٌ مُعَانِدٌ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. يَقُولُ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۲. فَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ فَهُوَ الشَّرِيفُ الْمُكْرَمُ الْمُحِبُّ. وَكَذَلِكَ أَهْلُ طَاعَتِهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ. يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳ وَ قَالَ: ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾^۴...»

ای مردم، بهترین مردم از نظر مقام پیش خدا و باارزش‌ترین آنان نزد خدا، فرمانبرترین آنان است برای فرمان خدا و کارکن‌ترینشان به طاعت خدا و

۱. تحف العقول، صص ۱۲۴ - ۱۲۶؛ نهج السعادة، ج ۱، صص ۲۰۰ - ۲۰۶؛ و نیز ر.ک: المعیار

والموازنة، صص ۱۱۰ - ۱۱۲؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ۷، صص ۳۹ - ۴۰.

۲. قرآن، حجرات / ۱۳.

۳. قرآن، آل عمران / ۳۱.

۴. در نسخ موجود به همین نحو است و آیه ۳۲ سوره آل عمران بدین صورت است: ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾. احتمال دارد آن‌چه در متن آمده است نقل به معنای کلام امام باشد و یا این‌که راوی یا کاتب یا ناسخ اشتباه کرده باشد. ر.ک: پانویست نهج السعادة، ج ۱، ص ۲۰۱.

پیروتریشان بر سنت رسول خدا (ص) و آنان که کتاب خدا را زنده تر دارند. برای هیچ یک از خلق خدا نزد ما فضلی نیست مگر به طاعت خدا و طاعت رسولش و پیروی از کتاب او و سنت فرستاده اش. این کتاب خدا و فرمان پیامبر خدا و سیره اوست در میان ما، و جز جاهل و مخالف و معاند آن را نادیده نگیرد، که از خدای عزوجل است و می فرماید: «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت گرمی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است». هر که تقوا دارد شریف و باکرامت و دوست داشتنی است، و نیز آن کس که اهل طاعت خدا و طاعت رسول خدا است. خداوند در کتاب خویش می فرماید: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را بر شما ببخشد، و خداوند آمرزنده مهربان است» و فرمود: «و خدا و پیامبر [او] را اطاعت کنید. پس اگر رویگردان شدند، قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد».

«ثُمَّ صَاحَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، أَتَمْتُونُ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ بِإِسْلَامِكُمْ وَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ الْمَنُّ عَلَيْكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنَّهُ مَنِ اسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَ أَكَلَ ذَبِيحَتَنَا وَ شَهِدَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَجْرَيْنَا عَلَيْهِ أَحْكَامَ الْقُرْآنِ وَ أَقْسَامَ الْإِسْلَامِ. لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ. جَعَلْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِنَ الْمُتَّقِينَ وَ أَوْلِيَانِهِ وَ أَجْبَائِهِ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ...»

سپس به آواز بلند فریاد زد: ای جمعیت مهاجران و انصار، ای جمعیت مسلمانان، آیا بر خدا و رسولش منت دارید که مسلمانید؟ خدا و رسولش بر شما منت دارند اگر راست بگویید. سپس فرمود: آگاه باشید، به درستی هر که رو به قبله ما دارد و ذبیحه ما را می خورد و بر یگانگی خدا و بندگی و رسالت محمد (ص) شهادت می دهد، احکام قرآن و بهره های اسلام را در حق او اجرا می کنیم. کسی را بر دیگری برتری نیست جز به تقوای الهی و اطاعت او. خداوند ما را و شما را از جمله متقیان و دوستان و اولیای خودش که ترسی بر آنان نیست و اندوهی ندارند، قرار دهد.

«ثُمَّ قَالَ: أَلَا إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَوَّنُهَا وَ تَرْغَبُونَ فِيهَا، وَ أَصْبَحَتْ تَعْظُكُمُ وَ تَزْمِيكُمُ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ وَ لَا مَنْزِلِكُمْ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَ لَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ. أَلَا وَ إِنَّهَا

لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَ لَا تُبْقُونَ عَلَيْهَا، فَلَا يَعْرُزُكُمْ عَاجِلُهَا فَقَدْ حَذَرْتُمُوهَا، وَ وَصَفْتُ لَكُمْ وَ جَرَّيْتُمُوهَا، فَأَصْبَحْتُمْ لَا عَمْدُونَ عَاقِبَتَهَا. فَسَابِقُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى مَنَازِلِكُمْ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا فِيهَا الْعَامِرَةُ الَّتِي لَا تَخْرُبُ أَبَدًا وَ الْبَاقِيَةُ الَّتِي لَا تُنْقَدُ. رَغِبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا، وَ دَعَاكُمْ إِلَيْهَا، وَ جَعَلَ لَكُمْ الثَّوَابَ فِيهَا...»

سپس فرمود: آگاه باشید، به درستی این دنیا که شما آرزوی آن را دارید و بدان شیفته‌اید و آن‌هم شما را می‌خواند و پیش می‌راند، خانه و کاشانه شما نیست که برای آن آفریده و بدان دعوت شده‌اید. آگاه باشید که نه این دنیا برای شما بماند و نه شما برای آن مبادا نقد بودن آن شما را بفریبد. پس به یقین از آن برحذر داشته شده‌اید و آن را به شما معرفی کرده‌اید و خود آن را آزموده‌اید و سرانجام نیز آن را نمی‌پسندید. پس خدایان رحمت کند، بدان خانه‌هایی که فرمان دارید آبادشان کنید، پیشی گیرید که آن‌ها آبادانی‌اند که هرگز ویران نشوند و بمانند و نابود نگردند. خداوند شما را بدانها تشویق کرده، دعوت نموده و ثواب شما را در آن‌ها قرار داده است.

«فَانظُرُوا يَا مَعْاشِرُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ أَهْلَ دِينِ اللَّهِ مَا وَصَفْتُمْ بِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ نَزَلْتُمْ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ جَاهَدْتُمْ عَلَيْهِ فِيمَا فَضَّلْتُمْ بِهِ بِالْحَسَبِ وَ النَّسَبِ؟ أَمْ بِعَمَلٍ وَ طَاعَةٍ؟ فَاسْتَمِرُّوا نِعْمَةَ عَلَيْهِ عَلَيْهِمْ - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - بِالصَّبْرِ لِأَنْفُسِكُمْ وَ الْمُحَافَظَةَ عَلَى مَنْ اسْتَحْفَظَكُمُ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ. أَلَا وَ إِنَّهُ لَا يَضُرُّكُمْ تَوَاضَعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ وَ صِيَّةِ اللَّهِ وَ التَّقْوَى. وَ لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْءٌ حَافَظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ مَا أُمِرْتُمْ بِهِ مِنَ التَّقْوَى. فَعَلَيْكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ وَ الرِّضَا بِقَضَائِهِ، وَ الصَّبْرِ عَلَى بَلَائِهِ...»

ای جمعیت مهاجر و انصار و اهل دین خدا! در آن‌چه قرآن برای شما شرح داده است و مقامی که نزد رسول خدا (ص) داشتید و بر سر آن مبارزه و جهاد کردید تأمل کنید که در چه چیز برتری یافتید، آیا به خاندان و نژاد؟ یا به عمل و طاعت؟ خدایان رحمت کند، نعمت خدا را به وسیله صبر و محافظت بر کسانی که خدا برای حفظ قرآن خود برای شما گماشته است، بر خود به کمال رسانید. آگاه باشید، پایین آمدن میزان دنیایان، پس از آن‌که سفارش خدا و تقوا را نگه دارید، بر شما زیانی ندارد. و هر آن‌چه از دنیای خود حفظ کنید، پس از آن‌که آن‌چه از تقوا را که دستور دارید تباه

کردید، به شما سودی ندهد. ای بندگان خدا، بر شما باد که تسلیم فرمان خدا، راضی به قضای الهی و قرین صبر بر بلای او باشید.

«فَأَمَّا هَذَا الْفَيْءُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ عَلَى أَحَدٍ أَثَرَةٌ، قَدْ فَرَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قِسْمِهِ. فَهُوَ مَالُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ، وَ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بِهِ أَقْرَبْنَا وَ عَلَيْهِ شَهِدْنَا وَ لَهُ أَسْلَمْنَا، وَ عَهْدُ نَبِيِّنَا بَيْنَ أَظْهَرْنَا فَسَلِّمُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - فَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَذَا فَلْيَتَوَلَّ كَيْفَ شَاءَ. فَإِنَّ الْعَامِلَ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ الْحَاكِمَ بِحُكْمِ اللَّهِ لَا وَحْشَةَ عَلَيْهِ، أُولَئِكَ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱، «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲. وَ نَسْأَلُ اللَّهَ رَبَّنَا وَ إِلَهَنَا أَنْ يَجْعَلَنَا وَ إِثَّاكُم مِّنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ. وَ أَنْ يَجْعَلَ رَغْبَتَنَا وَ رَغْبَتَكُمْ فِيَمَا عِنْدَهُ، أَقُولُ مَا سَمِعْتُمْ وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ».

اما این دارایی بیت‌المال برای همه است و کسی را بر کسی در آن برتری نیست. خدای عزوجل قسمت آن را مقرر داشته است. آن مال خداست و شما همگی بنده‌های مسلمان خدایید. این هم قرآن خدا که بدان اعتراف داریم و بر آن گواهییم و بدان تسلیم شده‌ایم؛ و این سنت پیامبر ماست که در برابر ماست. خدایان رحمت کند، همگی آن را بپذیرید و هر که آن را نپسندد هرطور خواهد روی بگرداند، زیرا آن که به طاعت خدا عمل کند و به حکم خدا حکومت کند هراسی ندارد، آنانند که «نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهناک خواهد شد»، «و آنان همان رستگارانند». و از خدا، پروردگارمان و معبودمان خواستاریم که ما و شما را از اهل طاعت خود قرار دهد و رغبت ما و شما را بدانچه نزد اوست متوجه سازد. می‌گوییم آنچه را شنیدید و برای خود و شما آموزش می‌خواهم.

این همه تأکید امام علی (ع) بر فرمانبرداری از خدا و رسول او، و وفاداری به سیره و سنت آن حضرت، و پرهیز از دنیاخواهی در بحث از مساوات، نشانه آن است که مخالفان مساوات دل به

۱. قرآن، بقره / ۳۸، ۶۲، ۱۱۲، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۷۷، آل عمران / ۱۷۰، مائده / ۶۹، انعام / ۴۸،

اعراف / ۳۵، یونس / ۶۲، زخرف / ۶۸، احقاف / ۱۳.

۲. قرآن، بقره / ۵، آل عمران / ۱۰۴، اعراف / ۸، ۱۵۷، توبه / ۸۸، نور / ۵۱، روم / ۳۸،

لقمان / ۵.

خدا و دین نسپرده و دلبسته دنیای خویش بودند. آنان که در بیست و پنج سال کنار بودن امام علی (ع) از زمامداری، به سبب برهم خوردن اصل مساوات به ثروت‌های انباشته ناحق دست یافته بودند، حتی تحمل اعلام مجدد مساوات را نیز نداشتند و علی (ع) این را خوب می‌دانست و آنان را نیک می‌شناخت. از این‌رو در خطبه‌ای که پس از بیعت همگانی در روز دوم از حکومت خویش ایراد کرد، وقایعی را که پس از پیامبر روی داده بود و نیز سیاست خویش را یادآور شد، آنگاه پس از لحظه‌ای سکوت، رو به طرف راست و چپ گرداند و فرمود:

«أَلَا لَا يَقُولُ رِجَالٌ مِنْكُمْ غَدًا قَدْ عَمَرَتُهُمُ الدُّنْيَا، فَاتَّخَذُوا الْعَقَارَ، وَفَجَرُوا الْأَنْهَارَ، وَزَكَبُوا الْخَيُْولَ الْفَارِهَةَ، وَاتَّخَذُوا الْوَصَائِفَ الرُّوْقَةَ، فَصَارَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ عَارًا وَشَتَارًا؛ إِذَا مَا مَنَعَتْهُمْ مَا كَانُوا يَخْوَضُونَ فِيهِ، وَأَصْرَتْهُمْ إِلَى حُقُوقِهِمُ الَّتِي يَعْلَمُونَ، فَيَنْقِمُونَ ذَلِكَ، وَيَسْتَنْكِرُونَ وَ يَقُولُونَ: حَرَمَنَا ابْنُ أَبِي طَالِبٍ حُقُوقَنَا! أَلَا وَ أَيْمًا رَجُلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَرَى أَنَّ الْفَضْلَ لَهُ عَلَى مَنْ سِوَاهُ لِصُحْبَتِهِ، فَإِنَّ الْفَضْلَ النَّيِّرَ غَدًا عِنْدَ اللَّهِ، وَ ثَوَابَهُ وَ أَجْرَهُ عَلَى اللَّهِ، وَ أَيْمًا رَجُلٍ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ، فَصَدَّقَ مِلَّتَنَا، وَ دَخَلَ فِي دِينِنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، فَقَدْ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَ حُدُودَهُ؛ فَأَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ، وَ الْمَالُ مَالُ اللَّهِ، يُقَسَّمُ بَيْنَكُمْ بِالسُّوَرِيَّةِ، لَا فَضْلَ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ؛ وَ الْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ غَدًا أَحْسَنَ الْجَزَاءِ، وَ أَفْضَلَ الثَّوَابِ؛ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ أَجْرًا وَ لَا ثَوَابًا، وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ. وَ إِذَا كَانَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَاغْدُوا عَلَيْنَا؛ فَإِنَّ عِنْدَنَا مَالًا نَقْسِمُهُ فِيكُمْ، وَ لَا يَسْخُلُفَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ؛ عَرَبِيٌّ وَ لَا عَجَمِيٌّ، كَانَ مِنْ أَهْلِ الْعَطَاءِ أَوْ لَمْ يَكُنْ؛ إِلَّا خَضَرَ؛ إِذَا كَانَ مُسْلِمًا حُرًّا. أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَ لَكُمْ. ثُمَّ نَزَلَ.»^۱

مبادا فردا زورمندان و ثروتمندان که در نعمت و عافیت دنیا غرق شده‌اند فریاد کنند. مبادا آنان که بوستان‌ها آراسته‌اند و نهرها را به سوی بوستان‌ها چرخانده‌اند و بر اسبان راهوار سوار شده‌اند و کنیزکان زیبا در خانه‌ها دارند، چون آنان را از کارهایی که می‌کردند باز دارم و تنها حقوق مشروعشان را بدیشان بپردازم، این کار را بر خود ننگ

۱. شرح ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۲۳۷ و نیز ر.ک: الکافی، ج ۸، صص ۳۶۰ - ۳۶۱؛ امالی الطوسی،

ج ۲، صص ۳۳۸ - ۳۴۱؛ بحار الانوار، ج ۳۲، صص ۱۶ - ۲۹.

و عار بدانند و خشمگین شوند و اعتراض کنند و فریاد برآرند که پسر ابوطالب ما را از حقوقمان محروم ساخت. آگاه باشید هرکس از مهاجران و انصار، از اصحاب رسول خدا (ص) که خود را به سبب مصاحبت با پیامبر برتر از دیگران می‌بیند، باید بداند که برتری آشکار برای روز جزاست و نزد خدا، و پاداش و اجر آن را خدا خواهد داد. [اما امروز] هرکس دعوت خدا و رسول را اجابت کرده باشد و ملت ما را تأیید کند و دین ما را بپذیرد و قبله ما را قبله خود بشناسد، از حقوق اسلامی برابر برخوردار می‌شود و حد و حدود اسلامی یکسان بر او جاری خواهد گشت. شما همگی بندگان خدایید و این اموال از آن خداست که باید با سهم برابر میان شما تقسیم شود. هیچ‌کس را در آن بر دیگری برتری نیست و به تقوایندگان فردا در نزد خدا نیکوترین جزا و برترین پاداش داده خواهد شد. خداوند دنیا را پاداش و ثواب پرهیزگاران قرار نداده، بلکه آنچه در نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است. چون فردا شود، *إن شاء الله*، صبحگاهان حاضر شوید که مالی هست و آن را میان شما تقسیم خواهیم کرد؛ هیچ‌کس امتناع نکند، نه عرب و نه عجم، خواه نام او در دفتر ارزاق باشد و یا نباشد، حتماً حاضر شود. همان‌قدر که مسلمان و آزاده باشد کافی است، من سخن خود را به پایان می‌برم و از خداوند برای خودم و شما آمرزش می‌خواهم. سپس از منبر فرود آمد.

نگرش امیرمؤمنان علی (ع) در مساوات نگرشی است برخاسته از مبانی انسان‌شناسی قرآنی، و آنان که با روح قرآن کریم و جهتگیری‌های آن بیگانه بودند و یا چنین دریافتی را به دلیل گردنفرازی و دنیاطلبی پذیرا نبودند، مساوات اجتماعی و مساوات در حقوق عمومی و در برابر قانون را برنمی‌تابیدند. نگاه علی (ع) به مساوات و مبنای آن چنین بود:

«الرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَ الْأَيَّامُ دُولٌ وَ النَّاسُ إِلَى آدَمَ شَرَعٌ سَوَاءٌ»^۱

روزی تقسیم شده است، و روزگار به نوبت می‌چرخد و مردمان تا به آدم (ع) همه یکسان و مساوی‌اند.

۱. تحف العقول، ص ۱۵۲؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۵۷؛ و نیز ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۴.

تربیت‌شدگان مدرسه پیامبر (ص) و علی (ع) مساوات را بر مبنای قرآنی آن درمی‌یافتند و حسب و نسب حقیقی انسان را دین او می‌دانستند و این‌که همه آدمیان مساوی‌اند و کسی را بر کسی جز به تقوا برتری نیست. از امام باقر (ع) روایت شده است که سلمان با چند تن از قریش در مسجد نشسته بودند. آنان شروع کردند به نقل نسب و نژاد خود، و هریک نسب خویش را بالا می‌برد تا رسیدند به سلمان. عمر بن خطاب به وی گفت: «تو بگو کیستی و پدرت کیست و اصل و نسبت چیست؟» سلمان گفت: «أَنَا سَلْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، كُنْتُ ضَالًّا فَهَدَانِي اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - بِمُحَمَّدٍ (ص) وَ كُنْتُ عَائِلًا فَأَغْنَانِي اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ (ص) وَ كُنْتُ مَمْلُوكًا فَأَعْتَقَنِي اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ (ص). هَذَا نَسَبِي وَ هَذَا حَسَبِي.» (من، سلمان فرزند بنده خدایم که گمراه بودم و خدای عزوجل به وسیله محمد (ص) هدایت‌م کرد، و بینوا بودم و خداوند به وسیله محمد (ص) توانگرم ساخت، و برده بودم و خداوند به وسیله محمد (ص) آزادم کرد. این نسب من و این حسب من است). در همین حال که سلمان با آنان مشغول گفتگو بود، پیامبر وارد شد و به آنان پیوست. سلمان گفت: «ای رسول خدا، من از دست اینان چه کشیدم!» و آن‌چه را گذشته بود و آن تفاخرها و برتری‌جویی‌ها را بازگو کرد. پس پیامبر پرسید: «تو در پاسخ آنان چه گفتی؟» سلمان پاسخ خردمندانه و قرآنی خود را بازگفت. رسول خدا (ص) فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، إِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِينُهُ وَ مَرْوَةُ خُلُقُهُ وَ أَصْلُهُ عَقْلُهُ. وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ (ص) لِسَلْمَانَ: لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ عَلَيْكَ فَضْلٌ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - وَ إِنْ كَانَ التَّقْوَى لَكَ عَلَيْهِمْ فَأَنْتَ أَفْضَلُ.»^۱ (ای جمعیت قریش، همانا حسب انسان، دین اوست، و مردانگی‌اش اختلاف اوست، و اصل و نسب او عقل و خرد اوست. خدای عزوجل فرموده است: ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست». سپس رسول خدا (ص) به سلمان فرمود: هیچ‌یک از اینان بر تو برتری و فضیلتی ندارند مگر به تقوای الهی، و اگر تقوای تو بر آنان افزون باشد، تو برتر از آنانی).

فارع از باب و ام و اعمام باش همچو سلمان زاده اسلام باش^۲

۱. الکافی، ج ۸، صص ۱۸۱ - ۱۸۲؛ رجال الکشی، ص ۱۴؛ امالی الطوسی، ج ۱، صص ۱۴۶ - ۱۴۷.

با مختصر اختلاف؛ و نیز رک: مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۳۹.

۲. کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۰۹.

برای بسیاری درک این حقیقت دشوار بوده است و نمی توانسته اند به سادگی بپذیرند که ویژگی های نژادی و قومی موجب هیچ فضیلتی نیست و انسان ها به سبب ریشه واحد، اختلافی با هم ندارند مگر به کمالات حقیقی. بسیاری، همچون بیگانگان با اسلام، با اصل مساوات از سر شگفتی و ناباوری رویاروی شده اند، ابومنصور طبرسی در بخش احتجاجات امام صادق (ع) آورده است که فرد زندیقی از آن حضرت پرسش هایی کرد، از جمله گفت: «فَتَقُولُ إِنَّ وَلَدَ كُلِّهِمْ سَوَاءٌ فِي الْأَصْلِ لَا يَتَفَاضِلُونَ إِلَّا بِالتَّقْوَى؟» (آیا شما اظهار می کنید که همه فرزندان آدم مساوی اند و هیچ برتری برهم ندارند جز به تقوا؟) امام فرمود: «نَعَمْ. إِنِّي وَجَدْتُ أَصْلَ الْخَلْقِ التُّرَابَ وَالْأَبَّ آدَمَ وَالْأُمَّ حَوَاءَ. خَلَقَهُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ وَهُمْ عِبِيدُهُ...»^۱ (آری، همانا اصل آفرینش آدمیان را از خاک یافتیم و این که پدر همه آدم و مادرشان حواست که خدای واحدی آنان را آفریده است و همگی بندگان اویند).

آری، حقیقت این است که پروردگار جهانیان یکی است و پدر و مادر آدمیان نیز یکی است؛ پس اختلاف و برتری جویی در چیست؟

محمد بن یعقوب کلینی به اسناد خود از قول مردی از اهل بلخ نقل کرده که گفته است من در آن سفری که حضرت رضا (ع) به خراسان کرد همراه وی بودم. روزی سفره غذا خواست و همه غلامان سیاه پوست و غیر آنان را بر سفره گرد آورد تا با او غذا بخورند. من گفتم: فدایت شوم آیا بهتر نیست برای آنان سفره جداگانه ای بیندازید؟ فرمود: «مَهْ! إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ، وَالْأُمَّ وَاحِدَةٌ وَالْأَبُّ وَاحِدٌ وَالْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ...»^۲ (دم مزن که پروردگار یکی است. [و همه بنده یک خداییم] و مادر [همه ما] یکی است و پدرمان [هم] یکی است و جز او پاداش نیز به اعمال است).

میزان ارزش انسان ها به رنگ و حسب و نسبشان نیست. رسول خدا (ص) به شدت این گونه ارزش گذاری را رد کرد. حتی دانش نسب شناسی را، اگر بنا بر این باشد که وسیله تفاخر و برتری جویی های دروغین گردد، بی فایده اعلام کرد. زمانی آن حضرت متوجه شد که مردم گرد فردی تجمع کرده اند و او را بسیار تکریم می کنند. حضرت پرسید: این مرد کیست و چه کاره است؟ گفتند: علامه ای است (دارای دانش بسیار است). پیامبر فرمود: دانش بسیار او در چیست؟

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۳۰.

پاسخ دادند که او داناترین مردمان به انساب عرب است. او بهترین نسب‌شناس است. در این زمان، پیامبر دانش نسب‌شناسی را از این جهت که مردمان را به برتری‌های قومی و قبیله‌ای و نژادی می‌کشاند و نه از جهت شناختی که برای دانش‌های دیگر فراهم می‌کند، دانشی بی‌سود و نتیجه حقیقی اعلام داشت و فرمود: «ذَٰكَ عِلْمٌ لَا يَنْصُرُ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ»^۱ (این دانشی است که چون کسی نداند زیانی نبرد و چون بداند سودی نبرد).

ارزش انسان‌ها به این نیست که چه رنگی دارند و از کدام قوم و خاندان‌اند. ارزش انسان به شرافت‌های حقیقی است، چنان‌که رسول خدا (ص) فرموده است:

«أَشْرَافُ أُمَّتِي حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ»^۲
بزرگان امت من حاملان قرآن و یاران شبند.

برجستگان و بزرگان در نظر پیامبر، حاملان قرآنند؛ آنان که اخلاقشان قرآن است و کتاب الهی در ایشان جلوه دارد. آنان که همدم شب و اهل خلوت و انس با حق‌اند. میزان ارزش و برتری چنین اموری است. میزان ارزش، دانش‌های حقیقی و سودمند و کردار صالح و تقوای الهی است. ملاک بزرگ شمردن و کرامت کردن این‌ها است. امیرمؤمنان علی (ع) در این باره فرموده است:

«لَا تَسْتَغْظِمَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَسْتَكْشِفَ مَعْرِفَتَهُ»^۳

هیچ‌کس را بزرگ نشمارید تا میزان معرفت او بر تو آشکار شود.

در منطق نبوی، میزان ارزش، علم حقیقی است، چنان‌که امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود:

«أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا»^۴

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲؛ منیه‌المیرید، ص ۳۱؛ و نیز از پیامبر اکرم (ص) چنین روایت شده است:

«عِلْمُ النَّسَبِ عِلْمٌ لَا يَنْفَعُ وَ جَهْلُهُ لَا يَضُرُّ» الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲. امالی الصدوق، ص ۱۹۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۳۴.

۳. غررالحکم، ج ۲، ص ۳۲۱.

۴. امالی الصدوق، ص ۲۷؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲.

با ارزش ترین مردمان دانشمندترین آنان، و بی ارزش ترین مردمان کم دانش ترین ایشان است.

بنابراین، قدر و قیمت و ارزش آدمیان، به ملاک های ظاهری و طبقاتی نیست، بلکه به ملاک های باطنی و حقیقی است که ظهور و جلوه و ثمره مفید دارد. میزان: علم و تقواست، به بیان امام خمینی:

«ارزش در لسان انبیا و در لسان اولیای خدا و در رأس آن ها قرآن کریم و رسول اکرم (ص) ارزش به علم و تقواست. میزان ارزش، این دو خاصه است؛ علم و تقوا توأمًا. علم تنها ارزش ندارد، یا ضعیف است ارزشش. تقوای تنها ارزش ندارد یا ضعیف است ارزشش.»^۱
 آنان که اهل تقوای دلیل، بصیرت، مصونیت و ستیزاند و نه تقوای فریب، جهالت، محدودیت و گریز،^۲ برترین انسان ها و والاترین مردمانند، چنان که در بیان رسول خدا متقیان و پروا پیشگان این گونه معرفی شده اند:



«الْمُتَّقُونَ سَادَةٌ.»^۳

پروا پیشگان سرورانند.

پیشوایان دین همه انسان ها را از یک ریشه و اصل می دیدند و به آنان را جز براساس معیارهای قرآنی نمی نگریستند. همان طور که وقتی زید بن صوحان عبیدی^۴ از امیرمؤمنان (ع) پرسید: «فَأَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ؟» (کدام یک از مردمان نزد خداوند [ارجمندتر و] بهترند؟) فرمود: «أَخْوَفُهُمْ لَهُ»

۱. صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۲۸.

۲. ر.ک: مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی (منطق عملی)، دفتر ازل، سیره فردی، چاپ سوم، انتشارات دریا، ۱۳۸۳ ش، صص ۵۵۴ - ۵۸۱.

۳. زید بن علی بن الحسین، مسند زید بن علی، الطبعة الاولى، دارالحیاء، بیروت، ص ۴۶۵؛ امالی الطوسی، ج ۱، ص ۲۹۹، ج ۲، ص ۱۴۰؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۱، ج ۷۰، ص ۲۹۰، ج ۷۷، ص ۷۷.

۴. وی از شخصیت های والامقام و از اصحاب خاص امیرمؤمنان علی (ع) بود که در جنگ جمل به شهادت رسید. ر.ک: رجال الکشی، صص ۶۶ - ۶۷؛ مجالس المؤمنین، ج ۱، صص ۲۸۹ - ۲۹۰.

وَأَعْمَلُهُمْ بِالتَّقْوَىٰ وَ أَزْهَدُهُمْ فِي الدُّنْيَا»^۱ (خدا ترس‌ترین و پروا پسنده‌ترین و پارسا ترينشان در دنیا).

براساس همین نظام ارزش‌گذاری بود که حقیقت انسان‌ها ارزش یافت و آنان که واجد این ارزش‌ها بودند، به عنوان والاترین انسان‌ها معرفی شدند. پیامبر اکرم (ص) سلمان را به سبب ارزش‌های او، از خود و از خاندان خود خواند. در جنگ خندق هنگام تقسیم نفرات، مهاجر و انصار درباره سلمان به مشاجره پرداختند و هر کدام می‌گفتند سلمان از ماست و باید همکار ما باشد. پیامبر اعلام کرد که سلمان از ما اهل بیت است: «سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۲ با درک این حقیقت است که انسان‌ها رو به سوی ملکوت می‌کنند و شأن بهشتی می‌یابند، چنان‌که از صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: افْتَرَضْتُ عَلَىٰ عِبَادِي عَشْرَةَ فَرَائِضَ إِذَا عَزَقُوهَا أُسْكَنْتَهُمْ مَلَكُوتِي وَأُبْحَثُهُمْ جَنَائِي. أَوَّلُهَا مَعْرِفَتِي ... وَالْعَاشِرَةُ أَنْ يَكُونَ هُوَ وَ أَخُوهُ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا شَرَعًا سَوَاءً»^۳

خدای عز و جل فرموده است: بر بندگانم ده فریضه را واجب کرده‌ام که چون بدانها معرفت یابند ملکوت برایشان فراهم و بهشت برایشان خالص شود. نخستین آن‌ها معرفت من است ... و دهم این‌که در دین و دنیا با برادر خود یکسان و مساوی باشند.

سیره مساوات

پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آن حضرت راه و رسم مساوات را در روابط و مناسبات اجتماعی سخت پاس می‌داشتند. رفتار پیام‌آور هدایت و عدالت و منطق عملی حضرت ختمی مرتبت، سراسر نشان از رعایت مساوات داشت، چنان‌که آن حضرت در نگاه کردن به اصحاب نیز آن را

۱. المواعظ، ص ۶۱؛ امالی الصدوق، ج ۲، ص ۵۱.

۲. المغازی، ج ۲، صص ۴۴۶ - ۴۴۷؛ سیره ابن‌هشام، ج ۳، ص ۲۴۱؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۸۳، ج ۸، ص ۳۱۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۸۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۴۰؛ البداية والنهاية، ج ۲، ص ۱۱۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۵، ص ۳۰۹.

۳. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۳؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۷۹.

پاس می داشت، از امام صادق (ع) نقل شده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَقْسِمُ لَحَظَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسُّوِّيَّةِ»^۱

رسول خدا (ص) نگاه های خود را میان اصحاب خود تقسیم می کرد، و به هریک به طور مساوی نگاه می نمود.

مجلس وی چنان بود که هیچ تفاوتی میان او و اصحابش دیده نمی شد؛ در حلقه ای میان اصحاب می نشست تا هیچ برتری وجود نداشته باشد.^۲ از ابوذر در این باره چنین نقل شده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَجْلِسُ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَصْحَابِهِ يَجِيئُ الْغَرِيبُ فَلَا يَذْرِي أُيُّهُمْ هُوَ حَتَّى يَسْأَلَ»^۳

رسول خدا (ص) در حلقه ای میان اصحابش می نشست به گونه ای که وقتی فرد بیگانه وارد مجلس می شد نمی دانست پیامبر کدام یک است تا می پرسید.

رسول خدا (ص) در مقام برترین پیام آور حق، محبوب ترین پیشوا و والاترین زمامدار بود، اما مانند همگان می زیست؛ بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد، با بردگان هم غذا می شد، مایحتاج خانه اش را از بازار تهیه می کرد و به سوی اهل خانه حمل می نمود، و با توانگر و نادار یکسان مصافحه می کرد، و به هرکس می رسید سلام می کرد، چه توانگر، چه نادار، چه کوچک و چه بزرگ.^۴

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۶۸؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۷۶؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۹۹؛ کحل البصر، ص ۶۹.

۲. ر.ک: عبدالحی الکتانی، التراتیب الاداریة (نظام الحكومة النبویة)، دارالکتاب العربی، بیروت، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳. سنن أبی داود، ج ۲، ص ۵۲۷؛ الوفاء باحوال المصطفی، ج ۲، ص ۴۳۸؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۶؛ المحبّة البیضاء، ج ۴، ص ۱۵۲؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۶۲.

۴. الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۳۶۰ - ۳۷۱؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۰۶؛ البیان والتبیین، ج ۲، ص ۲۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۱۸؛ عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۶۷؛ الکافی، ج ۶،

از جمله جلوه‌های زیبا و برجسته رفتاری پیامبر اکرم (ص) در تحقق سیره مساوات، پرهیز آن حضرت از هرگونه برتری‌جویی و زیر پا گذاشتن چنین مناسباتی بود. ابن شهر آشوب در این باره آورده است:

«لَا يَرْتَفِعُ عَلَى عَبْدِهِ وَإِمَائِهِ فِي مَأْكَلٍ وَلَا مَلْبَسٍ»^۱

در خوراک و پوشاک بر خدمتکاران و بندگانش برتری نمی‌جست.

تلاش رسول خدا (ص) در دوران بیست و سه ساله رسالت بر آن بود که مردمان را با سیره خویش و از جمله با مساوات آشنا کند و کلیه فضیلت‌های بی‌اساس را که با فطرت انسانی بیگانه‌است، بسوزاند و محو نماید؛ و او چنین کرد.

امتیازات نسب را پاک سوخت آتش او این خس و خاشاک سوخت^۲

از همین‌رو در حجة الوداع در ضمن خطبه مشهور خویش، سیره مساوات را نیز آموخت:

«النَّاسُ فِي الْإِسْلَامِ سَوَاءٌ. النَّاسُ طُفُّ الصَّاعِ لِآدَمَ وَ حَوَاءَ، لَا فَضْلَ عَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا عَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ»^۳

مردمان در اسلام برابرند. مردمان به یک اندازه فرزند آدم و حوا هستند. عربی را بر عجمی، و عجمی را بر عربی جز به تقوای الهی برتری نیست. آیا [این حقیقت را] رساندم؟ گفتند: آری. گفت: خدایا گواه باش.

سپس فرمود:

ص ۲۷۱، ج ۸، ص ۱۳۱: اخلاق النبی و آداب، ص ۲۱۲: السنن الکبری، ج ۲، ص ۴۲۰: دلائل النبوة البیهقی، ج ۱، صص ۳۲۹ - ۳۳۰: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۶: الوفاء باحوال المصطفی، ج ۲، ص ۵۹۷: صفة الصفوة، ج ۱، ص ۱۶۹: شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۳۴: ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۵: البیان والتعریف، ج ۲، صص ۱۱۰ - ۱۱۱.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، صص ۱۴۶ - ۱۴۷.

۲. کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۶.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۰: و نیز ر.ک: العقد الفرید، ج ۳، ص ۱۱۲.

«لَا تَأْتُونِي بِأَنْسَابِكُمْ، وَأَتُونِي بِأَعْمَالِكُمْ. فَأَقُولُ لِلنَّاسِ هَكَذَا وَ لَكُمْ هَكَذَا. أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ.»^۱

نسب‌های خود را نزد من نیاورید، بلکه عمل‌های خود را آورید. به مردم همان را می‌گویم که به شما می‌گویم، آیا [این حقیقت را] رساندم؟ گفتند: آری. گفت: خدایا گواه باش.

برترین تربیت شده مدرسه پیامبر اکرم (ص)، پیشوای عدالتخواهان و مساوات‌پیشگان، علی (ع) حکومت خود را بر همین سیره بنیاد گذاشت و آن را سخت پاس داشت. هنگامی که محمد بن ابی‌بکر را والی مصر قرار داد، درباره سیره مساوات سفارش‌های مؤکدی به او نمود و چنین فرمود:

«وَأَمْرُهُ أَنْ يَلِينَ لَهُمْ جَنَاحُهُ وَ أَنْ يُسَاوِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَجْلِسِهِ وَ وَجْهِهِ، وَ يَكُونَ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً. وَ أَمْرُهُ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدْلِ، وَ أَنْ يُقِيمَ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَتَّبِعَ الْهَوَى، وَ لَا يَخَافَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَأَنَّهُ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنْ اتَّقَاهُ وَ أَثَرُ طَاعَتِهِ. وَ أَمْرُهُ عَلَى مَنْ سِوَاهُ.»^۲

او را فرمان داد تا به نرمی و ملایمت، پر و بال رحمت خود بر مردمان گشاید و در مجلس خویش همه را یکسان نشاند و به یک چشم بنگرد و دور و نزدیک (خویش و بیگانه) را در حقوق برابر شمارد. و او را فرمان داد که در میان مردمان به دادگری حکومت کند و عدالت را برقرار دارد و از هوای نفس پیروی نکند و در کار خداپسندانه از سرزنش هیچ ملامتگری نهراسد، زیرا خداوند با کسی است که تقوای الهی پیشه کند و پیروی و فرمانبرداری او را بر دیگران مقدم دارد.

و نیز بدو نوشت:

«وَ آتِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظِ وَ النَّظَرِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي خَيْفِكَ لَهُمْ، وَ لَا يَبْتَاسَ

۱. همان.

۲. تحف العقول، ص ۱۱۹.

الضُّعْفَاءُ مِنْ عَذْلِكَ عَلَيْهِمْ»^۱

و همه را یکسان بنگر و یکسان بهره رسان تا بزرگان در جانبداری تو از خودشان طمع نبندند و ناتوانان از عدالت تو نومید نشوند.

همچنین بدو یادآور شد:

«وَأُحِبُّ لِعَامَّةِ رَعِيَّتِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ، وَ أَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ»^۲

و برای همه مردم آن چه را برای خود و خانواده‌ات می‌خواهی بخواه، و آن چه را برای خود و خانواده‌ات نمی‌پسندی بر آنان نیز می‌پسند.

امیرمؤمنان علی (ع) چنان رعایت مساوات را ضروری می‌دانست که کارگزارانش را این گونه به پاسداری مساوات فرمان می‌دهد. او بر حفظ این سیره تأکید داشت و خود بیش از هرکس و پیش از هرکس بدان پایبند بود و می‌فرمود از خداوند شرم دارم که خود را از برده‌ای یا آزادشده‌ای برتر گیرم. زمانی برای خرید پیراهن درحالی که قنبر همراه آن حضرت بود روانه بازار کرباس فروش‌ها شد. در برابر دکان مردی متشخص ایستاد و گفت: «آیا دو پیراهن که قیمت آن پنج درهم شود داری؟» آن مرد از جا پرید و عرض کرد: «البته ای امیرمؤمنان!» و چون آن مرد حضرت را شناخته بود، امام از نزد وی گذشت و او را وانهاد و نزد جوانک دستفروشی ایستاد و فرمود: «ای جوان! آیا دو پیراهن به قیمت پنج درهم داری؟» گفت: «آری، دو پیراهن دارم که یکی از دیگری بهتر است، یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم.» امام فرمود: «هر دو را بیاور.» آن گاه رو به قنبر کرد و فرمود: «ای قنبر، آن که سه درهم است از آن تو.» قنبر گفت: «ای امیرمؤمنان، شما بدان سزاوارترید، زیرا منبر می‌روید و برای مردم سخنرانی می‌کنید.» فرمود: «ای قنبر، تو جوانی و شور و نشاط جوانی در تو زنده است و اَنَا أَشْتَحِي مِنْ رَبِّي أَنْ أَتَفَضَّلَ عَلَيْكَ (و من از پروردگارم شرم دارم که بر تو برتری جویم) زیرا از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: به

۱. تحف العقول، ص ۱۱۹؛ نهج البلاغه، نامه ۴۶ [فِي الْمَحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ] آمده است.

۲. تحف العقول، ص ۱۲۲؛ امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۰.

زیردستان خود از آن چه خود می پوشید، بپوشانید، و از آن چه می خورید، بخورانید.^۱

سیره پیشوایان حق و پیروان حقیقی شان، نه مدعیان و متظاهران، چنان بوده است که در تمام آن چه مساوات ممکن و جایز بوده است، آن را رعایت می کرده اند: «مُسَاوَاتُهُمْ فِي كُلِّ مَا يَجُوزُ فِيهِ الْمُسَاوَاةُ»^۲ و به نغمه های مخالفان توجه نمی کرده اند و از سیره مساوات دست برنمی داشتند. وقتی علی (ع) زمام امور را به دست گرفت، به منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود:

«اعْلَمُوا وَاللَّهِ إِنِّي لَا أَرْزُؤُكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ شَيْئًا مَّا قَامَ لِي عِدْقٌ يَشْرَبُ. أَفْتَرُونِي مَانِعًا نَفْسِي وَوَلَدِي وَمُعْطِيَكُمْ؟ وَلَا سَوِيَّ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ»

بدانید، سوگند به خدا که من از دارایی های شما چیزی نکاهم تا درختی خرما در شهر یثرب دارم. آیا مشاهده می کنید که از خویش دریغ می دارم، و به خود و فرزندانم نمی پردازم، و به شما بخشش می کنم؟ و میان سیاه و سفید به مساوات عمل می کنم و یکسان می پردازم؟

در این هنگام عقیل برخاست و گفت: «لَتَجْعَلَنِي وَأَسْوَدًا مِنْ سُودَانَ الْمَدِينَةِ وَاجِدًا؟» (تو مرا با یک سیاه از سیاهان مدینه برابر قرار می دهی؟) پس امام رو به عقیل کرد و فرمود:

«اجْلِسْ رَحِمَكَ اللَّهُ تَعَالَى! أَمَا كَانَ هَاهُنَا مَنْ يَتَكَلَّمُ غَيْرُكَ؟ وَمَا فَضْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَةِ أَوْ تَقْوَى؟»^۳

بنشین، خدای متعال به تو رحم آرد! آیا کسی جز تو این جا نبود که سخن گوید؟ برتری تو بر آن سیاهپوست چیست؟ مگر با سبقت در اسلام یا به تقوا؟

امیرمؤمنان علی (ع) بیش از هرکس پاسدار سیره نبوی بود، چنان که خوارزمی حنفی از جابر

۱. الفارات، صص ۶۵ - ۶۶؛ روضة الواعظین، صص ۱۲۱ - ۱۲۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲،

ص ۹۷.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۷.

۳. الاختصاص، ص ۱۵۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۹۴؛ باختصار اختلاف: الکافی، ج ۸،

ص ۱۸۲؛ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۵۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، صص ۷۹ - ۸۰.

روایت کرده است که گفت در حضور پیامبر (ص) بودیم، علی بن ابی طالب (ع) وارد شد، رسول خدا (ص) فرمود:

«إِنَّهُ ... أَعْدَلُكُمْ فِي الرِّعْيَةِ وَ أَقْسَمُكُمْ بِالسَّوِيَّةِ»^۱

بی‌گمان او عادل‌ترین شما در میان مردمان و رعایت‌کننده‌ترین شما در اجرای مساوات است.

بر همین اساس بود که وقتی علی (ع) زمام امور را به دست گرفت، اقداماتی اساسی را در جهت بازگشت به سیره نبوی سامان داد و از جمله فرمود:

«وَرَدَدْتُ مَا قُسِمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرَ، وَ مَحَوْتُ دَوَابَّيْنِ الْعَطَايَا، وَ أُعْطِيتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ، وَ أَلْقَيْتُ الْمَسَاحَةَ، وَ سَوَّيْتُ بَيْنَ الْمَنَاجِحِ»^۲

آن‌چه از زمین خیبر تقسیم شده است [به مالکیت عمومی] بازمی‌گردانم و تقسیم سرانه بیت‌المال براساس [امتیازات واهی ثبت شده در] دیوان‌ها را محو خواهم کرد و همان‌طور که رسول خدا (ص) می‌داد، خواهم داد که او به‌طور مساوی می‌داد، و آن را ثروتی در گردش بین توانگران قرار نخواهم داد و مساحت^۳ را لغو خواهم کرد و میان کسانی که ازدواج می‌کنند تساوی برقرار خواهم ساخت.

امیر مؤمنان علی (ع) همه تلاش خویش را به کار بست تا تمام آن‌چه را که از سیره مساوات نبوی به هم خورده بود، بازگرداند. در خطبه‌ای فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَ لَا أَمَةً، وَ إِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَخْرَازٌ ... وَ نَحْنُ مُسَوُّونَ فِيهِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَ الْأَحْمَرِ»

۱. مناقب الخوارج، ص ۶۲.

۲. الکافی، ج ۸، صص ۶۰-۶۱؛ بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۱۷۲.

۳. رسول خدا (ص) مالیات زمین را براساس درآمد زراعت تعیین کرده بود ولی عمر بن خطاب در

دوران خلافتش مالیات زمین را براساس مساحت آن قرار داد. ر.ک: مرآة العقول، ج ۲۵، صص ۱۳۴-۱۳۵.

مردم! بی‌گمان آدم هیچ‌یک از فرزندان خود - نه مرد و نه زن - را برده متولد نکرد [یعنی هیچ‌یک از فرزندان آدم برده نبوده‌اند] و همه مردم آزادند ... [آگاه باشید که اموری برخلاف مساوات اتفاق افتاده است] و ما میان سیاه و سفید به مساوات عمل خواهیم کرد.

در این هنگام مروان به طلحه و زبیر گفت: در این سخن جز شما منظوری ندارد. راوی گوید: آن حضرت [پس از این سخنان، سرانه بیت‌المال را تقسیم کرد و] به هریک از آن سه نفر سه دینار داد و به یکی از انصار نیز سه دینار داد. پس از او برده سیاهی آمد که به او نیز سه دینار داد. مرد انصاری گفت: ای امیر مؤمنان، این برده را تو دیروز آزاد کرده‌ای و اکنون مرا با او مساوی می‌دانی؟ حضرت فرمود:

«إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وَلَدِ إِسْحَاقَ فَضْلاً»^۱

من در کتاب خدا نظر کرده‌ام و در آن هیچ برتری برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نیافته‌ام.

تربیت‌شدگان مدرسه نبوی همه مسلمانان را فرزند اسلام می‌دانستند و میان آنان فرق نمی‌گذاشتند و تبعیض روا نمی‌داشتند؛ آنان را چون پسران یک مرد می‌دانستند که در میراث میان پسرانش فرق نمی‌گذارد و آنان را از حقی مساوی برخوردار می‌کند. این چیزی بود که در رفتار و کردار پیامبر اکرم (ص) کاملاً آشکار بود؛ عمل رسول خدا (ص) چنین بود: «وَهَذَا هُوَ فِعْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص)»^۲

سیره پیشوایان حق بر عدالت و مساوات استوار بود و همگان در پیشگاهشان مساوی بودند، چنان‌که امام علی (ع) در نامه‌ای به سران سپاهش این حقیقت را یادآوری کرد:

«وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً»^۳

۱. الکافی، ج ۸، ص ۶۹؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۳۳.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، صص ۱۴۶-۱۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۱؛ جواهرالکلام، ج ۲۱،

ص ۲۱۶.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۰؛ امالی الطوسی، ج ۱، ص ۲۲۱.

[و نیز حق شما بر من این است که] همه شما را در حق برابر دانم.

او به کارگزاران خود فرمان می داد که چنین باشند و کار مردمان - اعم از خویش و بیگانه، توانگر و نادار، توانا و ناتوان - نزدشان یکسان باشد. در نامه ای به آشود بن قُطَیبه،^۱ سردار سپاه حُلُوان^۲ چنین نوشت:

«فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً»^۳

باید کار مردم در آن چه حق است، نزد تو یکسان باشد.

و در عهدنامه مالک اشتر چنین آموخت:

«وَأِيَّتَاكَ وَالْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَأُ»^۴

و پرهیز از آن که چیزی را به خود مخصوص داری که - بهره - همه مردم در آن یکسان است.

امیرمؤمنان علی (ع) کارگزاران خود را به سیره مساوات می خواند و از تبعیض و تمایزطلبی و اختصاص دادن خود به چیزی که بهره مردمان در آن یکسان است سخت پرهیز می داد. در اندیشه و سیره او همه انسان ها در حقوق عمومی یکسان دیده می شدند و با آنان یکسان رفتار می شد؛ و همین سیره بود که مخالفت ها برانگیخت و سبب آن مقابله ها با حکومت وی شد. به بیان شیخ علی بحرانی، بزرگ ترین سبب پراکنده شدن مردم [تابع سران] از گرد آن حضرت و خودداری از یاری وی، بلکه شمشیر کشیدن بر آن حضرت و جنگیدن با او، مساوات امام بود و نه چیز دیگر. اما امام به این مخالفت ها اعتنایی نکرد و هرگز مصالح دنیایی خود و حکومتش را در

۱. درباره نام این سردار امام که قُطَیبه است یا قُطَنه یا قُطَيْبَه میان مورخان و شارحان نهج البلاغه

اختلاف است.

۲. حُلُوان شهری بوده است بر ساحل چپ رودخانه حُلُوان میان بغداد و واسط در جنوب سر پل

ذهاب. ر.ک: معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۹.

۴. تحف العقول، ص ۹۸؛ نهج البلاغه، نامه ۵۳.

مخالفت با سنت نبوی و در ترک مساوات میان مردم نیافت.^۱ امیرمؤمنان علی (ع) در نامه خویش به سهل بن حنیف انصاری فرماندار خود در مدینه درباره گروهی که به معاویه پیوسته بودند، نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفُ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَ يَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ. فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا، فِرَازُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ، وَ إِضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَ الْجَهْلِ؛ وَ إِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَ مُهْطِعُونَ إِلَيْهَا، وَ قَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ، وَ عَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ، فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرَةِ فَبَعْدًا لَهُمْ وَ سُخْفًا. إِنَّهُمْ وَ اللَّهُ لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرِ وَ لَمْ يُلْحَقُوا بِعَدْلٍ. وَ إِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلِّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ وَ يُسَهِّلَ لَنَا حَزَنَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. وَ السَّلَامُ.»^۲

اما بعد، به من خبر رسیده است از مردمی که نزد تو به سر می‌برند، بعضی پنهانی نزد معاویه می‌روند، دریغ مخور که شمار مردانت کاسته می‌گردد، و کمکشان گسسته. در گمراهی آنان و رهاییات از رنج ایشان، پس بُود از حق‌شان گریختن و به کوری و نادانی شتافتن. آنان مردم دنیا بیند روی بدان نهاده و شتابان در پی اش افتاده. عدالت را شناختند و دیدند، و شنیدند و به گوش کشیدند، و دانستند مردم به میزان عدالت در حق یکسانند. پس گریختند تا تنها خود را به نوایی برسانند. دور بُوند دور از رحمت خدا. به خدا آنان از ستمی نگریختند و به عدالت نرسیدند. ما در این کار امیدواریم خدا دشوار آن را برای ما خوار، و ناهموارش را هموار سازد، ان شاء الله؛ والسلام.

پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع) در عمل به مساوات هیچ ملاحظه‌ای، جز ملاحظه حق نمی‌کرد؛ حتی نسبت به دختر خویش. علی بن ابی‌رافع گوید: من خزانه‌دار بیت‌المال و کاتب علی بن ابی‌طالب بودم، و در بیت‌المال گردن‌بندی از غنائم جنگ بصره وجود داشت. پس دختر علی بن ابی‌طالب (ع) کسی را فرستاد و گفت: شنیده‌ام که در بیت‌المال گردن‌بندی وجود دارد که در اختیار

۱. ر.ک: علی بن عبدالله بن علی البحرانی، منار الهدی فی النص علی امامة الائمة الاثنی عشر، تحقیق

السید عبدالزهره الحسینی الخطیب، دارالمنتظر، بیروت، ۱۴۰۵ ق. ص ۲۹۸.

۲. نهج البلاغه، نامه ۷۰؛ و نیز ر.ک: أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۷.

توست و من مایلم آن را به من عاریه دهی تا در روزهای عید قربان از آن استفاده کنم. من گردنبند را فرستادم و یادآوری کردم: دختر امیرمؤمنان، عاریه‌ای است که شما ضامن آنید. گفت: بسیار خوب، به عنوان امانت نزد من باشد که خود ضامن آنم و پس از سه روز آن را بازگردانم. چون امیرمؤمنان (ع) آن را در دست دخترش دیده بود، شناخته و پرسیده بود: این گردنبند از کجا به دست تو رسیده است؟ پاسخ داده بود: از علی بن ابی‌رافع خزانه‌دار بیت‌المال امیرمؤمنان به امانت گرفته‌ام تا در عید به عنوان زینت استفاده کنم و سپس بازگردانم. آن‌گاه امیرمؤمنان (ع) دنبال من فرستاد و من نزد آن حضرت رفتم. فرمود: آیا به مسلمانان خیانت می‌کنی؟ عرض کردم: پناه بر خدا که من به مسلمانان خیانت کنم! فرمود: پس چگونه گردنبندی را که در بیت‌المال مسلمانان بوده است بدون اجازه من و بی‌رضایت مردمان به دختر امیرمؤمنان به امانت داده‌ای؟ عرض کردم: ای امیرمؤمنان! او دختر شما است و از من خواست تا آن را به وی عاریه دهم و من نیز آن را به صورت امانت به او دادم و شرط کردم که اگر آسیب بیند ضامن باشد و به موقع بازگرداند و او نیز شرط ضمانت را پذیرفت و برعهده من است که آن را سالم به جای خود برگردانم. حضرت فرمود: همین امروز آن را برگردان و مبادا که دوباره چنین کار بکنی که گرفتار مجازات من خواهی شد. وانگهی سوگند می‌خورم که اگر دخترم گردنبند را بدون شرط امانت و ضمانت گرفته بود که به موقع بازگرداند، به یقین او نخستین زن هاشمی بود که دستش را به جرم دزدی قطع می‌کردم. علی بن ابی‌رافع گوید: سخن امام به گوش دخترش رسید و به آن حضرت عرض کرد: ای امیرمؤمنان، من دختر شما و پاره تنان‌ام، چه کسی سزاوارتر از من به استفاده از آن گردنبند است؟ امیرمؤمنان (ع) بدو فرمود: دختر علی بن ابی‌طالب، هوای نفس تو را از راه حق خارج نسازد! آیا همه زنان مهاجر در این عید چنین زینتی دارند؟ بدین ترتیب گردنبند را از او بازپس گرفتم و به جای خود برگرداندم.^۱

پیشوای حق‌خواهان، این چنین استوار بر اجرای حق و دفاع از مساوات پا می‌فشرد و آنان که در مدرسه او تربیت یافته بودند نیز چنین بودند: پاسدار مساوات.

از امام صادق (ع) روایت شده است که عثمان دو غلام خود را با دویست دینار نزد ابوذر فرستاد و به آنان گفت به نزد ابوذر روید و بگویید عثمان سلام می‌رساند، این دویست دینار را

۱. تهذیب الاحکام، ج ۱۰، صص ۱۵۱ - ۱۵۲؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، صص ۳ - ۴؛ وسائل الشیعة،

ج ۱۸، صص ۵۲۱ - ۵۲۲؛ و نیز ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۸.

بستان و برای رفع نیاز خود از آن کمک بگیر. [وقتی غلامان رفتند و پیام عثمان را رساندند] ابوذر گفت: آیا به همه مسلمانان همین مقدار پول را می‌دهد؟ گفتند: نه. ابوذر گفت: من یکی از مسلمانانم و همان اندازه نیاز دارم که هر مسلمان دیگر نیاز دارد. گفتند: عثمان گفته است این مال تمامش مال خود من است و به خدایی که جز او خدایی نیست مال حرامی مخلوط این‌ها نشده است و من جز از مال حلال برای تو نفرستاده‌ام. ابوذر گفت: من نیازی به مال او ندارم و امروز من از بی‌نیازترین مردمانم. گفتند: خداوند تو را سلامت دارد و اصلاح نماید، ما که در خانه تو چیزی کم یا زیاد که با آن امرار معاش کنی نمی‌بینیم. گفت: آری، زیر این سفره که می‌بینید قرصی نان جو وجود دارد که چند روزی است مانده است. پس این پول‌ها را می‌خواهم چه کنم؟ نه، به خدا سوگند که نمی‌خواهم! تا خدا بداند که من توان کم و زیاد را ندارم. و من با ولایت علی بن ابی‌طالب و خاندان هدایتگر و هدایت یافته او بی‌نیازم که راضی به رضای خدایند و به حق رهنمونند و به سمت او حرکت می‌کنند و من این چنین از رسول خدا (ص) شنیده‌ام که می‌فرمود: برای پیرمرد بسیار زشت است که دروغگو باشد، پول‌ها را به عثمان برگردانید و بگویید که من نیازی به این‌ها و به آن‌چه نزد اوست ندارم تا وقتی که خداوند را ملاقات کنم و میان من و عثمان حکم کند.^۱

پرورش‌یافتگان سیره رسول خدا (ص) سخت پایبند مساوات در همه وجوه و عرصه‌های آن بودند و می‌دانستند که تا مساوات در جلوه‌های گوناگونش تحقق نیابد عدالت به تمامی جلوه نمی‌کند.

اقسام مساوات

با مروری در آموزه‌ها و مواضع و عملکردهای پیشوایان هدایت، درمی‌یابیم که آنان به ترویج و تحکیم مبانی مساوات در عرصه‌های گوناگونی پرداخته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها شش عرصه است: مساوات اجتماعی، مساوات در برابر قانون، مساوات در تقسیم سرانه بیت‌المال، مساوات در مالیات‌های اسلامی، مساوات در تحصیل علم، و مساوات در تصدی شغل‌ها و مسئولیت‌ها.

۱. روضة‌الواعظین، ص ۳۱۲؛ و نیز: تنبیه‌الخواطر، ج ۲، ص ۱۹.

مساوات اجتماعی

مساوات اجتماعی بدین معناست که همه افراد و احاد جامعه از نظر حقوق اجتماعی برابر باشند و میان انسان‌ها از نظر نژاد و طبقات و جنسیت در حقوق اجتماعی و حقوق عمومی اختلاف و تمایزی نباشد. به تعبیر ابوالعلاء مَعْرَى اختلاف نژاد، معلول آمیزش است، بنابراین میان انسان‌ها تفاوتی نیست، و عرب و زنگی برابرند:

وَ اخْتِلَافٌ مِنْ عُنْصُرٍ ذِي اتِّفَاقٍ وَ تَسَاوَى الرَّجُلِيَّ وَالْعَرَبِيَّ^۱

قرآن کریم همه انسان‌ها را از نظر اجتماعی برابر اعلام کرد و رسول خدا (ص) و اوصیای گرامی‌اش با راه و رسم و رفتار خود این برابری را عینیت بخشیدند و جاودانه ساختند. رفتار پیامبر اکرم (ص) با زید بن حارثه از نمونه‌های بارز مساوات اجتماعی است، زید در دوران کودکی در بازار عُکَاظ^۲ به عنوان غلام فروخته شده بود و حکیم بن حزام او را برای عمه خود خدیجه خریده بود و وی نیز او را پس از ازدواج با محمد (ص) به آن حضرت بخشیده بود. زید شیفته پیامبر بود و حتی زمانی که پدرش او را یافت و برای بردنش به مکه آمد و پیامبر او را در رفتن یا ماندن مخیر کرد، زید حاضر نشد همراه پدر برود و بودن در کنار پیامبر را بر همه چیز ترجیح داد. رسول خدا (ص) نیز او را دوست می‌داشت و چون فرزند خود با وی رفتار می‌کرد و مردم به او زید بن محمد می‌گفتند.^۳

ترجمه: زید بن محمد می‌گفتند.

۱. اللزومیات، ج ۲، ص ۴۵۰.

۲. عُکَاظ یکی از بازارهای معروف عرب در جاهلیت بود در دشتی میان نخله و طائف. این بازار از هلال ذی‌القعدة برپا می‌شد و مدت بیست روز و یا یک ماه ادامه می‌یافت و قبایل عرب در آن جا گرد می‌آمدند و شعر می‌خواندند و خرید و فروش می‌کردند و بر یکدیگر تفاخر می‌نمودند. ر.ک: معجم‌البلدان، ج ۴، ص ۱۴۲؛ صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق البغدادی، مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه والبقاع، تحقیق و تعلیق علی محمد البجاوی، الطبعة الاولى، دارالجیل، بیروت، ۱۴۱۲ ق. ج ۲، ص ۹۵۳.

۳. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۴۰-۴۷؛ الاستیعاب، ج ۱، صص ۵۲۵-۵۲۹؛ صفة الصفوة، ج ۱، صص ۳۷۸-۳۸۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، صص ۱۲۵-۱۲۸؛ شمس‌الدین محمد بن ابی‌بکر (ابن قیّم الجوزیه)، فقه السیره النبویه من زاد المعاد فی هدی خیر العباد، تنسیق و ترتیب و شرح و تقدیم السید الجمیلی، الطبعة الاولى، دارالفکر اللبنانی، بیروت، ۱۴۰۷ ق. صص ۶۶-۶۷؛ الوافی بالوفیات، ج ۱۵، صص ۲۷-۲۹؛ الاصابه، ج ۱، صص ۵۴۶-۵۴۶.

رسول خدا (ص) برای آن‌که نشان دهد میزان ارزش، شرافت‌ها و برتری‌های معنوی و روحی انسان‌هاست و نه تشخیص‌های خانوادگی و طبقاتی آن‌ها، دختر عمه خود زینب دختر جحش را که نوه عبدالمطلب بود به ازدواج زید - غلامی آزاد شده - درآورد. خلاف اندیشه و سنت عمومی و حاکم آن روز که اشراف نمی‌بایست با تهیدستان و طبقات پایین ازدواج می‌کردند. پیامبر این‌گونه برتری‌جویی‌ها را منکوب ساخت و با این ازدواج مساوات اجتماعی را به تمامی نشان داد تا مردم بدانند چگونه دیدگاه و رفتار اجتماعی خود را اصلاح کنند. آن حضرت خود شخصاً به خانه زینب رفت و رسماً او را برای زید خواستگاری کرد و این ازدواج صورت گرفت. بعدها که این ازدواج بنا به عللی به متارکه منجر شد، پیامبر با بانویی که همسر پیشین آزاد شده او بود ازدواج کرد و جلوه دیگری از اصل مساوات را ظهور داد. در آن روز چنین ازدواجی مخالف شئون اجتماعی محسوب می‌شد و پسرخوانده را چون پسر حقیقی به شما می‌آوردند. خداوند به پیامبرش فرمان داد که همه این سنت‌های غلط اجتماعی را بشکند.

﴿ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۝ ۱ ﴾

پس چون زید از همسرش جدا شد ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی در ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان - چون آنان را طلاق گفتند - نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد.

خداوند در پاسخ اعتراض‌های جاهلانه آنان به این‌که پیامبر با همسر پیشین پسرخوانده خود ازدواج کرده و شئون و سنت‌های اجتماعی را نادیده گرفته است، فرمود:

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝ ۲ ﴾

محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، بلکه فرستاده خدا و خاتم پیامبران است، و خداوند بر هر چیزی داناست.

۱. قرآن، احزاب / ۳۷.

۲. قرآن، احزاب / ۴۰.

خداوند به وسیله اسلام نخوت‌های جاهلی و افتخارهای موهوم را منسوخ کرد و مساوات اجتماعی را به دست پیامبرش تحقق بخشید. از زیباترین نمونه‌های این حرکت ازدواج جُوَیْبِر و ذُلْفَا است. جُوَیْبِر، مردی از اهل یمامه بود. در همان‌جا آوازه اسلام را شنید و عازم مدینه شد و خدمت پیامبر رسید و اسلام آورد و از زمره مسلمانان خالص گردید. او مردی کوتاه قامت، زشت رو و تنگدست بود، اما به رغم این ظواهر، باطنی زیبا و روحی بلند داشت. از آن‌جا که نه مالی، نه خویشی و نه جایی داشت، به دستور پیامبر به طور موقت در مسجد رحل اقامت افکند و پس از مدت کوتاهی افراد دیگری چون او نیز در آن‌جا گرد آمدند تا این‌که خداوند به پیامبر وحی کرد که آنان را در جای دیگری سکنا دهد که مسجد جای سکنا نیست و همه درهای رو به مسجد جز باب علی و خانه فاطمه را مسدود سازد. پیامبر نیز چنین کرد و مکانی خارج از مسجد را به این گروه اختصاص داد و سایبانی در آن‌جا ساخت و آنان را به آن مکان منتقل کرد. آن مکان را «صُفّه» می‌نامیدند و ساکنان آن‌جا را که مردمی تنگدست و بی‌خانه و غریب بودند «اصحاب صُفّه» می‌گفتند. رسول خدا و یارانش به زندگی آنان رسیدگی می‌کردند. روزی پیامبر به سراغ اصحاب صُفّه رفته بود که چشمش به جُوَیْبِر افتاد و از سر رحمت و علاقه به او گفت: «چه خوب است که ازدواج کنی تا هم پاکدامنی خود را حفظ کنی و هم آن زن در کار دنیا و آخرت کمک تو باشد.» جُوَیْبِر گفت: «ای رسول خدا، چگونه؟ در حالی که من نه حسب و نسب دارم و نه مال و جمال. چه کسی به من زن می‌دهد و کدام زن رغبت می‌کند که همسر من بشود؟» پیامبر فرمود:

«يَا جُوَيْبِرُ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ وَضَعَ بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ شَرِيفًا، وَ شَرَفَ بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَضِيعًا، وَ أَعَزَّ بِالْإِسْلَامِ مَنْ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ذَلِيلًا، وَ أَذْهَبَ بِالْإِسْلَامِ مَا كَانَ مِنْ نَحْوَةِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخَرَهَا بِعَشَائِرِهَا وَ نَابَسَى أُنْسَابَهَا. فَالنَّاسُ الْيَوْمَ كُلُّهُمْ أَبْيَضُهُمْ وَ أَسْوَدُهُمْ وَ قُرَشِيُّهُمْ وَ عَرَبِيُّهُمْ وَ عَجَمِيُّهُمْ مِنْ آدَمَ، وَ إِنَّ آدَمَ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طِينٍ، وَ إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَطْوَعُهُمْ لَهُ وَ أَنْفَاهُمْ.»

ای جُوَیْبِر! خداوند به وسیله اسلام [بسیاری از] آنان را که در جاهلیت محترم و شریف بودند پایین آورد و [بسیاری از] آنان را که خوار و بی‌مقدار بودند بالا آورد. خداوند به وسیله اسلام نخوت‌های جاهلی و افتخار به نسب و خاندان‌های بالا را منسوخ کرد. اکنون همه مردم از سفید و سیاه و قرشی [و غیرقرشی] و عرب و عجم یکسانند که همه از آدمنده و آدم از گل آفریده شده است، و بی‌گمان محبوب‌ترین

مردمان نزد خدای عزوجل در روز قیامت، فرمانبردارترین آنان نسبت به خدا و باتقواترینشان است.

آن‌گاه پیامبر اضافه کرد: «ای جُوَیِر، من در میان مسلمانان، تنها کسی را از تو برتر می‌دانم که تقوا و اطاعتش از خدا بیش‌تر باشد، پس بی‌درنگ نزد زیاد بن لُبید از محترمان و بزرگان قبیله بنی‌بیاضه (یکی از قبایل انصار) برو و به او بگو که مرا رسول خدا به‌سوی تو فرستاده است تا از دخترت ذَلْفَا برای خود خواستگاری کنم.» پس جُوَیِر به فرمان رسول خدا نزد زیاد بن لُبید رفت درحالی‌که گروهی از بستگان و افراد قبیله وی در منزلش بودند. اجازه خواست و داخل شد و سلام کرد. سپس گفت: «ای زیاد، من از طرف پیامبر برای تو پیامی دارم؛ محرمانه بگویم یا فاش بیان کنم؟» زیاد گفت: «پیام پیامبر برای من مایه افتخار و شرافت است، البته فاش بیان کن.» جُوَیِر گفت: پیامبر مرا فرستاده است تا دخترت ذَلْفَا را برای خود خواستگاری کنم.» زیاد پرسید: «آیا رسول خدا خود تو را بدین‌منظور فرستاده است؟» جُوَیِر گفت: «آری، من کسی نیستم که از قول رسول خدا دروغ بگویم.» زیاد گفت: «رسم ما نیست که دخترانمان را جز به هم‌شان‌های خود از انصار دهیم. تو برو تا من خود رسول خدا را ملاقات کنم و دلیل عدم موافقت خویش را به او بگویم.» جُوَیِر به راه افتاد درحالی‌که با خود می‌گفت: «به خدا سوگند قرآن چنین رسمی نازل نکرده است و آنچه نبوت محمد (ص) برای آن است جز این است.» ذَلْفَا این سخن را شنید، پس نزد پدر شافت و گفت: «منظور جُوَیِر از سخنی که بر زبان می‌آورد چیست؟» زیاد گفت: «او می‌گوید رسول خدا وی را برای خواستگاری از تو فرستاده است.» ذَلْفَا گفت: «به خدا سوگند او در محضر پیامبر به آن حضرت دروغ نمی‌بندد. زود کسی را بفرست تا جُوَیِر را بازگرداند.» زیاد چنین کرد و با احترام از جُوَیِر خواست تا در خانه بماند تا او بازگردد؛ و با شتاب نزد رسول خدا رفت و عرض کرد: «جُوَیِر از سوی شما پیامی آورده است که من دختر خود را به ازدواج او درآورم و من به او پاسخ مثبت ندادم و برای کسب تکلیف خدمت شما آمدم. واقعیت این است که ما دختران خود را جز به هم‌شان‌های خود از انصار نمی‌دهیم.» پیامبر فرمود:

«يَا زِيَادُ، جُوَيْرُ مُؤْمِنٌ، وَ الْمُؤْمِنُ كَفُوٌ لِلْمُؤْمِنَةِ، وَ الْمُسْلِمُ كَفُوٌ لِلْمُسْلِمَةِ. فَزَوِّجْهُ يَا زِيَادُ، وَ لَا تَرْعَبْ عَنْهُ.»^۱

ای زیاد، جَوَیْبِرِ مؤمن است، و مرد مؤمن شایسته و همتای زن مؤمن است، و مرد مسلمان شایسته و همتای زن مسلمان است. پس با این ازدواج موافقت کن و مخالفت نکن.

زیاد به خانه بازگشت و آنچه از رسول خدا شنیده بود برای دخترش بازگو کرد. ذَلْفَا نیز با این ازدواج موافقت کرد. زیاد مهر او را از مال خود قرار داد و جهیزه مناسبی نیز تدارک دید و چون جَوَیْبِرِ خانه و اثاثی نداشت، برای وی خانه و اثاث کامل و لباس نیز تهیه کرد. بدین ترتیب با شکسته شدن رسوم نادرست اجتماعی، این ازدواج صورت گرفت و آن دو با هم زندگی خوب و خوشی را آغاز کردند، و چنین بود تا آنکه جَوَیْبِرِ در یکی از غزوات در کنار رسول خدا به شهادت رسید. پس از شهادت جَوَیْبِرِ هیچ زنی در انصار به اندازه ذَلْفَا مورد احترام نبود و به اندازه او خواستگار نداشت.^۱

رسول خدا (ص) این چنین مساوات اجتماعی را عینیت می بخشید تا همگان به او تأسی کنند و بدانند شرافت انسان ها به کمالات معنوی آنهاست. از امام صادق (ع) روایت شده است که رسول خدا (ص) مقداد بن اسود را با ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب به ازدواج هم درآورد. آن گاه امام صادق (ع) در سبب این ازدواج فرمود:

«وَإِنَّمَا زَوْجُهُ لِيَتَضَعَ الْمَنَاقِبُ وَ لِيَتَأَسَّوْا بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّ أَكْرَمَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ»^۲

و [پیامبر] این ازدواج را ترتیب داد تا سطح ازدواج ها پایین بیاید و به رسول خدا (ص) تأسی کنند و بدانند گرامی ترینشان نزد خدا با تقواترینشان است.

اوصیای پیامبر پا در جای پای او گذاشتند و همین راه و رسم را داشتند. امام سجاد (ع) کنیزی داشت، او را آزاد کرد و سپس با وی ازدواج کرد. عبدالملک مروان سخت مراقبت امام بود تا عاشورایی دیگر توسط آن حضرت برپا نشود و نیز به دنبال دستاویزهایی می گشت تا امام را کوچک کند. وقتی جاسوسان عبدالملک این خبر را به او رساندند، کار امام را مورد عیبجویی

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۴۳.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۳۴۴؛ تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۵.

قرار داد و در نامه‌ای به امام نوشت: «به من گزارش رسیده است که تو با کنیز آزاد کرده خود ازدواج کرده‌ای، درحالی‌که در قریش زنان شایسته تو وجود دارند که ازدواج با آنان موجب عظمت و افتخار توست و از آنان فرزندان شایسته و نجیبی نصیب می‌شود؛ و تو با این ازدواج نه ملاحظه خود را کرده‌ای و نه برای فرزندان راه بزرگی باقی گذاشته‌ای، والسلام».

چون نامه عبدالملک که نامه‌ای آکنده از روح جاهلیت عرب و تفاخرهای نژادی بود به امام رسید، در پاسخ او نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تُعَنِّفُنِي بِتَرْوِيجِي مَوْلَاتِي وَ تَزْعُمُ أَنَّهُ كَانَ فِي نِسَاءِ قُرَيْشٍ مَنْ أَتَمَّجَدُّ بِهِ فِي الصُّبْرِ وَ أَسْتَنْجِبُهُ فِي الْوَلَدِ. وَ أَنَّهُ لَيْسَ فَوْقَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مُرْتَقًا فِي مَجْدٍ، وَ لَا مُسْتَرَادُّ فِي كَرَمٍ، وَ إِنَّمَا كَانَتْ مِلْكٌ يَمِينِي خَرَجَتْ مَتَى أَرَادَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - مِنِّي بِأَمْرِ أَلْتَمِسُ بِهِ ثَوَابَهُ، ثُمَّ ارْتَجَعْتُهَا عَلَى سُنَّةٍ؛ وَ مَنْ كَانَ زَكِيًّا فِي دِينِ اللَّهِ فَلَيْسَ يُخِلُّ بِهِ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ. وَ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ الْحَسِيصَةَ، وَ تَمَّمَ بِهِ النَّقِيصَةَ، وَ أَذْهَبَ اللَّؤْمَ فَلَا لُؤْمَ عَلَى أَمْرِي مُسْلِمٍ، إِنَّمَا اللَّؤْمُ لُؤْمُ الْجَاهِلِيَّةِ، وَ السَّلَامُ»^۱

اما بعد، نامه‌ات به من رسید که در آن مرا در ازدواج با کنیز آزاد شده‌ام نکوهش کرده‌ای و گمان نموده‌ای که در میان زنان قریش کسانی‌اند که ازدواج با آنان موجب مجد و عظمت من می‌شود و فرزندان نجیب نصیب می‌گردد، درحالی‌که هیچ‌کس در مجد و بزرگواری از رسول خدا (ص) برتر نیست (ما از خاندان پیامبریم و خاندانی برتر از ما نیست که ازدواج با آنان موجب بزرگی ما شود). من کنیز خود را برای خداوند و در راه رضای او آزاد کردم و براساس سنت الهی با وی ازدواج نمودم؛ و آن‌کس که در دین خدا پاک باشد هیچ چیز به شخصیت او زیان نمی‌رساند. و به‌درستی که خداوند به‌وسیله اسلام [آن‌گونه] پستی‌ها را از میان برداشته و [این‌گونه] کمبودها را پایان بخشیده است و هیچ پستی و کمبودی برای انسان مسلمان وجود ندارد و هر پستی که باشد به سبب جاهلیت است، والسلام.

امام (ع) در نامه خود شرافت‌های جاهلی را که عبدالملک سخت پایبند آن‌ها بود، کوید و اعلام کرد که تنها ملاک شرافت در بندگی خدا و پیروی از تعالیم اسلام و تقوای الهی است و اگر او با

کنیز آزاد شده خود ازدواج کرده است، به سنت نبوی تأسی کرده است و این عمل نه تنها نقص نیست که کمال است. در همین جهت است که مادر برخی پیشوایان معصوم کنیزهای آزاد شده بوده‌اند، زیرا شرافت انسان‌ها به جایگاه طبقاتی و نژاد آن‌ها نیست، و اسلام برتری‌های دروغین را به تمامی لغو کرده و با اعلام اخوت دینی، همه مؤمنان را برادر خوانده است.

گر نسب را جزو ملت کرده‌ای رخنه در کار اخوت کرده‌ای^۱

پیامبر اکرم (ص) اجازه نمی‌داد که تفاخرهای جاهلانه، رشد یابد و مساوات اجتماعی برهم خورد. روزی غلامی سیاه با عبدالرحمن بن عوف که از بزرگان عرب به‌شمار می‌رفت نزاعشان شد. عبدالرحمن خشمگین شد و به او گفت: «ای سیاه‌زاده!» چون این سخن به گوش پیامبر رسید، برآشفت و با خشم به عبدالرحمن فرمود:

«لَيْسَ لِابْنِ بَيْضَاءَ عَلَى ابْنِ سَوْدَاءَ سُلْطَانٌ إِلَّا بِالْحَقِّ»^۲

هیچ سفیدزاده‌ای بر سیاه‌زاده جز به حق [و به تقوا] برتری ندارد.

بی‌گمان تفاخر نژادی یا خانوادگی سلاح مردمان ناتوان و حقیری است که نمی‌توانند از طریق عمل و تقوا برای خود کسب شخصیت کنند. چنانچه شخصیت و ارزش انسان وابسته به نژاد و اختلاف رنگ بود، خداوند در روز قیامت عمل و تقوا را ملاک سنجش قرار نمی‌داد. شکی نیست که اسلام اساس تمایز و تفاوت را تقوا و عمل صالح قرار داده است و نه تفاخر به پدران و اجداد، و نه مال و منال و سایر ملاک‌های دنیایی.^۳

رسول خدا (ص) مرد ثروتمندی را دید که کنارش فقیری نشست. پس مرد ثروتمند چهره درهم کشید و لباس‌هایش را جمع کرد. پیامبر فرمود: «أَخْشَيْتَ أَنْ يَغْدُو إِلَيْكَ فَقْرُهُ»^۴ (آیا ترسیدی از فقر او چیزی به تو سرایت کند؟) و این چنین عمل او را نکوهش کرد.

مساوات اجتماعی در اسلام از حقیقت وجودی انسان‌ها سرچشمه گرفته است، و اسلام نمی‌گوید که انسان‌ها باید برابر باشند، بلکه با صراحت اعلام می‌دارد که انسان‌ها برابرند و آنچه

۱. کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۰۹.

۲. النظام السياسي في الاسلام، ص ۲۰۸.

۳. همان.

۴. تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۲۱۴.

موجبات عدم برابری آن‌ها را ایجاد می‌کند باید زدوده شود؛ آن‌گاه حقیقت انسان‌ها جلوه می‌کند. نمونه‌های برجسته تربیت نبوی، محرومان نظام ستم و برده‌های روابط اجتماعی طبقاتی بودند: سلمان فارسی، صُهَیب رومی، بلال حبشی و خَبَّابِ نَبَطی^۱. از پیشوای مؤمنان علی (ع) روایت شده است که فرمود:

«السُّبَّاقُ خَمْسَةٌ: فَأَنَا سَابِقُ الْعَرَبِ، وَ سَلْمَانُ سَابِقُ فَارِسٍ، وَ صُهَيْبُ سَابِقُ الرُّومِ، وَ بَلَالٌ سَابِقُ الْحَبَشِيِّ، وَ خَبَّابٌ سَابِقُ النَّبَطِ»^۲

پیشگامان به دین اسلام پنج نفرند؛ من پیشگام عربم، سلمان پیشگام ایران، صُهَیب پیشگام حبشه و خَبَّاب پیشگام نبط.

در سایه مساوات اجتماعی بود که بلال بن رباح، برده‌ای حبشی خزانه‌دار مورد اطمینان پیامبر و سرور مؤذنان گردید.^۳ بلال توانایی ادای تلفظ «شین» را نداشت و به جای آن «سین» می‌گفت. منافقان^۴ پیامبر اعتراض کردند که چرا بلال را مؤذن خود قرار داده است. رسول خدا فرمود «سین» بلال نزد خدا «شین» محسوب می‌شود. گرچه او به جای «أشهد»، «أشهد» می‌گوید نزد خدا پذیرفته و قبول خواهد بود.^۵

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱. «نَبَط» گروهی از مردم بوده‌اند که در منطقه بطائح میان عراق عرب و عراق عجم یا به سواد عراق ساکن بوده‌اند و اینان مردمی غیرعرب بوده‌اند که عربیت گزیده بودند و در برآوردن آب ماهر و به کثرت فلاحت مشهور بوده‌اند. نَبَطی و نَبَاطی و نَبَاط منسوب به آنانند. البته در این‌که نَبَطی‌ها چه قومی بوده و از کجا آمده‌اند اختلاف است. بعضی می‌گویند مسکن اولی آنان در داخل عربستان بوده است و بعد به بین‌النهرین هجرت کرده‌اند و آشوری‌ها یا مادی‌ها آنان را به بادیه رانده‌اند؛ بعضی دیگر معتقدند که مسکن اصلی آنان در بین‌النهرین بوده است و از آن‌جا به اطراف رفته‌اند. لغت‌نامه دهخدا، ذیل واژه «نَبَط».

۲. الخصال، ج ۱، ص ۳۱۲؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۲۵؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، صص ۲۱۰ - ۲۱۱؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۹۷.

۳. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۴۷.

۴. از قول پیامبر اکرم (ص) در خبری آمده است: «إِنَّ سَيْنَ بَلَالٍ عِنْدَ اللَّهِ شَيْنٌ». که برخی فقیهان در آثار خود آن را آورده و بدان استناد کرده‌اند. ر.ک: عده الداهی، ص ۲۷؛ محمد بن خلیل القافجی، اللؤلؤ المرصوع، طبع مصر، ص ۴۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۷۸؛ آقا رضا بن محمد هادی الهمدانی،

آن بلال صدق در بانگِ نماز	حیّ را هئی همی خواند از نیاز
تا بگفتند ای پیامبر راست نیست	این خطا اکنون که آغازِ بناست
ای نسبی و ای رسولِ کردگار	یک مؤذن کو بود افصح بیار
عیب باشد اولِ دین و صلاح	لحنِ خواندن لفظِ حیّ علّ فلاح
خشمِ پیغامبر بجوشید و بگفت	یک دو رمزی از عنایاتِ نهضت
کسایِ خسان نزدِ خدا هئی بلال	بهر از صد حیّ و حئی و قیل و قال
وا مشورانید تما من رازتان	وانگسویم آخر و آغازتان ^۱

رسول خدا (ص) تمام برتری جویی‌ها و تفاخرها را زیر پا نهاد و مساوات اجتماعی را آن‌چنان که باید تحقق بخشید تا جایی که وصی آن حضرت، علی (ع) می‌فرمود:

«مَشِي الْمَاشِي مَعَ الزَّائِكِ مَفْسَدَةٌ لِلزَّائِكِ وَ مَذَلَّةٌ لِلْمَاشِي»^۲

حرکت پیاده با سواره فسادآوری برای سواره و ذلت و خواری برای پیاده است.

اما پس از پیامبر و به دنبال دگرگونی در سیاست آن رسول مساوات و تجدیدنظر در مشی آن حضرت، مساوات اجتماعی برهم خورد و مناسبات ستمگرانه طبقاتی دوباره رایج شد.

مرکز تحقیقات کلمه پیر علم و رسالت

برهم خوردن مساوات اجتماعی

به دنبال شکل‌گیری فتوحات و روند خاصی که در فتوحات دنبال می‌شد، گروه‌های اجتماعی بزرگی ظهور یافت که با آنان رفتاری سراسر تحقیر اعمال می‌شد. جمعیت کثیری شکل گرفت که عنوان موالی داشتند و اعراب خود را از آنان برتر می‌دیدند. این روند به‌طور عمده از زمان خلیفه

مصباح‌الفقیه، طبعه حبریه، مکتبه الصدر، ج ۲، ق ۱، ص ۲۷۸؛ السید محسن الحکیم، مستمسک العروة الوثقی، الطبعة الثالثة، مطبعة الآداب، النجف، ۱۳۸۸ ق. افست دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۶، ص ۲۲۲؛ السید أبو القاسم الخوئی، اجود التقریرات، الطبعة الثانية، مؤسسة مطبوعاتی دینی، قم، ۱۴۱۰ ق. ج ۲، ص ۲۱۷؛ همو، کتاب الصلاة، الطبعة الاولى، مکتبه لطفی، قم، ۱۴۰۷ ق. ج ۳، ص ۱۳۵، ج ۴، ص ۳۰۴؛ همو، کتاب الحج، الطبعة الاولى، مکتبه لطفی، قم، ۱۴۰۷ ق. ج ۵، ص ۵۷.

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۷۲ - ۱۷۸.

۲. تحف العقول، ص ۱۴۵.

دوم آغاز شد و همچنان ادامه یافت و گسترده‌تر گردید. بسیاری از این مردمان کسانی بودند که در جنگ اسیر شده و سپس به دلایلی آزاد شده بودند، و بسیاری نیز کسانی بودند که با قبایلی پیمان بسته بودند تا از حمایت آن‌ها برخوردار باشند. به ایرانیان نیز به‌طور کلی موالی می‌گفتند. گروه‌های اجتماعی محروم، یعنی بردگان و موالی [اعم از آزادشدگان، پیوندخوردگان با قبایل و به‌طور کلی ایرانیان] در جامعه تحقیر می‌شدند و انواع و اقسام بی‌عدالتی‌ها و ستم‌ها بر آنان روا می‌شد. آنان انسان‌های پایین مرتبه، و شهروندان درجه دو شمرده می‌شدند و سخت‌ترین و پست‌ترین کارهای جامعه به آنان سپرده می‌شد. عصبیت‌های نژادی و قومی که به قدرت اسلام سرکوب شده بود و می‌بایست به مرور زمان بی‌رنگ و محو می‌شد با دگرگونی‌های پس از پیامبر با شدت زنده شد. جاهلیت خفته سر بلند کرد و این‌بار در نتیجه فتوحات عرصه جولان دوچندانی یافت. عرب جاهلی در لوای مسلمانی خود را از سایر مسلمانان برتر معرفی و به دیگران به چشم موالی و بندگان خویش نظر می‌کرد، و روشن است که چنین دیدگاهی با توجه به زمینه‌های جاهلیت عرب می‌توانست به چه نتایجی منجر شود و چه احساس‌هایی را در قریش و عرب زنده سازد.^۱ وقتی عمر بن خطاب خلافت را به دست گرفت برخی از مردم را بر برخی دیگر، مسلمانان نخستین را بر سایر مسلمانان، مهاجران قریش را بر سایر مهاجران، و به‌طور کلی همه مهاجران را بر انصار برتری داد، چنان‌که عرب را بر عجم، و عرب خالص را بر موالی برتری می‌داد.^۲ وی حتی میان نصاری عرب با نصاری غیرعرب تفاوت می‌گذاشت، چنان‌که درباره نصاری بنی تغلب عمل کرد.^۳ عمر بن خطاب برای آن‌که مدینه با ورود عجمان آلوده نشود اجازه نمی‌داد هیچ‌کس از آنان به مدینه آید.^۴ حتی برای جلوگیری از اختلاط عرب و عجم و آزاد و برده و این‌که با یکدیگر اشتباه نشوند موظف بودند رعایت پوشیدن لباس شأن خود را بکنند. مسیب بن دارم^۵ نقل کرده است که عمر را دیدم درحالی‌که با چوبدستی خود بر سر کنیزکی می‌زد تا این‌که مقنعه او از سرش افتاد و عمر می‌گفت: «فَإِنَّ الْأُمَّةَ تَشَبَّهُ بِالْحُرَّةِ؟» (چرا

۱. ر.ک: ضحی‌الاسلام، ج ۱، ص ۲۲.

۲. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۱۱۱.

۳. کتاب الخراج، ص ۱۲۱؛ فتوح البلدان، صص ۱۸۵ - ۱۸۶.

۴. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰.

۵. ابن حبان او را از جمله راویان ثقة دانسته است. ر.ک: لسان‌المیزان، ج ۶، ص ۴۴.

کنیزکی خود را به شکل زنان آزاد درآورده است؟^۱

این رفتارها و برخوردها به هیچ وجه با مساوات اجتماعی که ارمغان اسلام بود، سازگاری نداشت. روح دین و جهتگیری‌های اسلام اقتضایی جز این داشت. امام صادق (ع) گوید که موالی نزد امیرمؤمنان علی (ع) آمدند و گفتند: «ما از این عرب‌ها به شما شکایت می‌کنیم. رسول خدا (ص) عطایا را به ما و آنان به‌طور مساوی می‌داد و سلمان و بلال و صُهَیْب را زنان آزاد تزویج کرد و اینان از انجام دادن آن نسبت به ما خودداری می‌کنند و می‌گویند این کار را نمی‌کنیم.» امیرمؤمنان (ع) نزد آنان رفت و دربارهٔ موالی با آنان صحبت کرد. عرب‌ها فریاد زدند: «ای ابوالحسن، ما از این کار خودداری می‌کنیم.» حضرت از نزد آنان خارج شد درحالی‌که از شدت خشم عبایش روی زمین کشیده می‌شد، رو به موالی کرد و فرمود: «ای گروه موالی، بی‌شک اینان شما را مانند یهود و نصارا می‌دانند؛ از شما زن می‌گیرند و به شما زن نمی‌دهند، و آن‌چه را خود می‌گیرند به شما نمی‌دهند (عطایا را به‌طور مساوی تقسیم نمی‌کنند)».^۲

ابوحنیفه بر مبنای همین تعصب عربی و فقدان معرفت صحیح نسبت به روح اسلام و سیره و سنت پیامبر، فتوای عجیبی در نکاح دارد و آن این‌که عجم نمی‌تواند زن عرب بگیرد، زیرا عجم کفو عرب نیست.^۳ ابوالفرج اصفهانی در آغانی روایت کرده است که مردی از موالی دختری از بنی سلیم را خواستگاری و با وی ازدواج کرد. محمد بن بشیر خارجی به‌سوی مدینه رهسپار شد و نسبت به این ازدواج نزد والی مدینه که در آن زمان ابراهیم بن هشام بن اسماعیل بود شکایت کرد. والی آن مرد را احضار کرد. نخست زن او را از وی جدا کرد و سپس دویست تازیانه به او زد و موی سر و ریش و ابروی او را تراشید. محمد بن بشیر در این باره گفت:

قَضَيْتَ بِسُنَّةٍ وَ حَكَمْتَ عَدْلًا وَ لَمْ تَرِثِ الْحُكْمَةَ مِنْ بَعِيدٍ!^۴

مطابق سنت قضاوت کردی و به عدالت حکم دادی، و این حکومت را از دور ارث نبرده‌ای.

۱. الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۱۲۷.

۲. الکافی، ج ۵، صص ۳۱۸-۳۱۹.

۳. مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ دهم، انتشارات صدرا، ۱۳۵۹ش. ص ۱۳۵.

۴. ضحی‌الاسلام، ج ۱، صص ۲۳-۲۴.

حجاج بن یوسف فرمان داده بود که در کوفه پیشنمازی غیرعرب نباشد. و ابوالفرج اصفهانی گوید: «عرب تا هنگام ظهور دولت بنی‌العبّاس چنین رسمی داشت که اگر عربی از بازار به خانه برمی‌گشت و همراهش باری بود، چون یکی از موالی را می‌دید بار را بر دوشش می‌گذاشت تا برایش حمل کند و او نیز از این کار سرباز نمی‌زد. و اگر عربی پیاده می‌رفت و یکی از موالی سواره بود، آن فرد می‌بایست مرکوب خود را به عرب می‌داد و خود در رکاب او راه می‌رفت.»^۱

احمد امین در این باره نوشته است: «حقیقت آن است که حکومت اموی حکومتی اسلامی نبود که مردم در آن مساوی شمرده شوند [و با آنان به مساوات رفتار گردد]. چنین نبود که هرکس نیکی می‌کرد، چه عرب و چه موالی، پاداش ببیند، و هرکه بدی می‌کرد، چه عرب و چه موالی مجازات شود. زمامداران این حکومت شهروندپرور و خدمتگزار مردم نبودند، بلکه تنها به عرب خدمت می‌کردند. تعصب جاهلی و توحش به جای تعهد دینی و اسلام حکومت می‌کرد. حق و باطل به اعتبار اشخاص بود. هر کاری که عرب می‌کرد حق شمرده می‌شد، خصوصاً اگر از قبیله زمامداران بود، و هرچه از یکی از موالی یا عربی که از قبیله زمامداران نبود سر می‌زد باطل بود.»^۲

این نکات بیانگر گوشه‌ای است از آن‌چه برخلاف سیره نبوی با زیر پا گذاشتن مساوات اجتماعی روی داد.

مساوات در برابر قانون

در سیره پیامبر اکرم (ص) به تعلیم قرآن کریم همه مردمان: زمامداران و شهروندان، توانگران و ناداران، قدرتمندان و ناتوانان، عرب و عجم، سفید و سیاه از نظر قانون برابرند و هیچ‌یک را بر دیگری مزیتی نیست. رسول خدا (ص) این مساوات را سخت پاس می‌داشت و اجازه هیچ‌گونه تخطی از آن را به کسی نمی‌داد و حفظ آن را از عوامل حفظ سلامت جامعه و حکومت، و عدول از آن را مایه تباهی جامعه و حکومت و سیر به سوی هلاکت می‌دانست. زمانی، زنی از اشراف سرقت کرده بود و این امر ثابت شده بود. پس پیامبر اکرم (ص) فرمان به مجازات او داد. عده‌ای نزد حضرت آمدند و تلاش کردند تا این حکم را به تعطیلی کشانند. رسول خدا (ص) بر یکسان

۱. همان، صص ۲۴ - ۲۵.

۲. همان، ص ۲۷.

بودن همه در برابر قانون تأکید کرد و فرمود:

«إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِمِثْلِ هَذَا؛ كَانُوا يُقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى الْوَضِيعِ دُونَ الشَّرِيفِ»^۱

آنان که پیش از شما بودند تنها به سبب چنین تبعیض‌هایی هلاک شدند؛ زیرا حدود را بر فرودستان اجرا می‌کردند و اشراف و بزرگان را رها می‌ساختند.

پیامبر اکرم (ص) به شدت از تبعیض در اجرای قانون منع می‌کرد و می‌فرمود:

«إِنَّمَا هَلَكَ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يُقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى الْوَضِيعِ دُونَ الشَّرِيفِ»^۲
بنی اسرائیل تنها به این سبب هلاک شدند که حدود را درباره فرودستان اجرا می‌کردند و اشراف و بزرگان را رها می‌ساختند.

همچنین نقل شده است که زمانی زنی از قبیله بنی مخزوم به جرم سرقت محکوم شد و اسامه بن زید تلاش کرد با شفاعت خود، نظام مساوات در برابر قانون را مختل کند. پیامبر اکرم (ص) او را به شدت از این کارها پرهیز داد و فرمود:

«إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ يُقِيمُونَ الْحُدُودَ عَلَى الْوَضِيعِ وَ يَتْرُكُونَ الشَّرِيفَ. وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ قَاطِمَةَ فَعَلَتْ ذَلِكَ لَقَطَعْتُ يَدَهَا»^۳

۱. دهانم الاسلام، ج ۲، ص ۴۴۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۷.

۲. همان.

۳. صحیح البخاری، ج ۸، ص ۵۷۳؛ و با مختصر اختلاف در لفظ: کتاب الخراج، ص ۱۵۳؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۱۷۳؛ صحیح مسلم، ج ۱۱، صص ۱۸۶-۱۸۸؛ سنن ابی ماجه، ج ۲، صص ۸۵۱-۸۵۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۴۵؛ کتاب الکبائر، ص ۹۸؛ شهاب الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، بلوغ المرام من أدلة الاحکام، عنی بتصحيحه والتعليق عليه محمد حامد الفقی، دارالفکر، بیروت، ص ۲۶۱؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۳۹۳؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۷۳۵؛ تفسیر ابی السعود، ج ۶، ص ۱۵۶؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۱۳۱؛ تفسیر روح المعانی، ج ۱۷، ص ۸۳؛ فیض القدير، ج ۲، ص ۵۶۸؛ حیاة الصحابة، ج ۲، ص ۶۸.

آنان که پیش از شما بودند به این سبب هلاک شدند که حدود را دربارهٔ فرودستان اجرا می‌کردند و اشراف و بزرگان را رها می‌ساختند. به آن‌کس که جان محمد در دست اوست سوگند که اگر دخترم فاطمه چنین کرده بود، دست او را قطع می‌کردم.

پیام‌آور مساوات، خود را در برابر قانون چون دیگران می‌دانست و هرگز خلاف این برابری عمل نکرد و قانون را زیر پا نگذاشت.

در آخرین روزهای زندگی رسول خدا (ص) مردم شاهد صحنه‌ای شگفت بودند تا همگان برای همیشه بدانند که در برابر قانون چگونه باید بود و سیرهٔ گرامی‌ترین خلق خدا چگونه بود. پیامبر اکرم (ص) در آن روز درحالی که بیماری‌اش شدت یافته بود و فضل بن عباس و علی بن ابی‌طالب زیر بغلش را گرفته بودند و به سختی راه می‌رفت وارد مسجد شد و بر منبر رفت و آخرین سخنانش را با مردمش گفت:

«أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَهُكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ وَإِنَّهُ قَدْ دَنَا مِنِّي حُقُوقٌ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ. فَمَنْ كُنْتُ جَلَدْتُ لَهُ ظَهْرًا فَهَذَا ظَهْرِي فَلْيَسْتَقِدْ مِنْهُ. وَمَنْ كُنْتُ شَتَمْتُ لَهُ عِرْضًا فَهَذَا عِرْضِي فَلْيَسْتَقِدْ مِنْهُ. أَلَا وَإِنَّ الشَّخْنَاءَ لَيْسَتْ مِنْ طَبْعِي وَلَا مِنْ شَأْنِي. أَلَا وَإِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ مَنْ أَخَذَ مِنِّي حَقًّا إِنْ كَانَ لَهُ، أَوْ حَلَّلَنِي. فَلَقِيْتُ اللَّهَ وَأَنَا أَطْيَبُ النَّفْسِ. وَقَدْ أَرَى أَنَّ هَذَا غَيْرُ مُعْنٍ عَنِّي حَتَّى أَقُومَ فِيكُمْ مِرَازًا.»^۱

مردم، من در برابر شما خدایی را که جز او خدایی نیست می‌ستایم. هرکه در میان شما حقی بر من دارد اینک من. اگر بر پشت کسی تازیانه زده‌ام، این پشت من، بیاید و به جای آن تازیانه بزند. اگر کسی را دشنام داده‌ام، بیاید دشنامم دهد. زنه‌ار که دشمنی در سرشت من نیست و در شأن من نیست. بدانید که محبوب‌ترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد از من بستاند یا مرا حلال کند تا خدا را که دیدار می‌کنم پاک و پاکیزه باشم. و چنین می‌بینم که این درخواست مرا کافی نیست و لازم است چند بار در میان شما برخیزم و آن را تکرار کنم.

۱. تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۸۹ - ۱۹۰؛ و با مختصر اختلاف در لفظ: الکامل فی التاریخ، ج ۲،

ص ۳۱۹؛ البدایة والنهاية، ج ۵، ص ۲۵۱.

سپس از منبر فرود آمد، نماز ظهر را گزارد و باز به منبر بازگشت و همان سخن را تکرار کرد. رسول خدا (ص) جلوه تام رحمت الهی بود، هرگز کسی را نیاززده بود، حق را پایمال نکرده بود، خلاف مساوات و عدالت عمل نکرده بود، در اجرای قانون ملاحظه این و آن را نکرده بود، و جز برای خدا خشم نگرفته بود؛ اما اینک گاه پیوستن به رفیق اعلا، اصرار داشت که کوچک‌ترین حقی از مردم برگردنش نباشد و مساوات در برابر قانون را در برترین مرتبه‌اش تحقق بخشد. به دنبال سخنان مکرر پیامبر، مردی برخاست و گفت: «ای رسول خدا، من سه درهم نزد تو دارم!» پیامبر فرمود: «فضل، به او بده.» فضل آن را پرداخت و مرد نشست. آن‌گاه فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيُؤَدِّهِ، وَ لَا يَقُولْ قُضِيَ الدُّنْيَا. أَلَا وَ إِنَّ قُضِيَ الدُّنْيَا
أَيُّسَرُ مِنْ قُضِيَ الْآخِرَةِ.»^۱

مردم، هرکس مالی از کسی نزدش باشد باید آن را بپردازد و نگوید رسوایی دنیا است. بدانید که بی‌شک رسوایی‌های دنیا از رسوایی‌های آخرت آسان‌تر است.

مرد دیگری برخاست و گفت: «ای رسول خدا، سه درهم نزد من است که در راه خدا به کار زده‌ام.» پیامبر فرمود: «چرا به کار زدی؟» گفت: «بدان محتاج بودم.» فرمود: «فضل، آن را از وی بستان.» مردی برخاست و گفت: «ای رسول خدا، در فلان جنگ بر شکم من تازیانه‌ای زدی!» پیامبر پیراهنش را بالا زد و از مرد خواست تا بیاید و قصاص کند. مرد پیش آمد، و خود را به سینه و شکم برهنه پیامبر افکند و جای قصاص را بوسه زد.^۲

آن حضرت نشان داد که پیامبر خدا بر مردم عادی در برابر قانون هیچ امتیازی ندارد، تا مدعیان مساوات بیاموزند که چگونه باید رفتار کرد. علامه اقبال لاهوری در حکایتی زیبا مساوات همگان در برابر قانون را چنین آورده است:

بود معماری ز اقلیم خجند	در فن تعمیر نام او بسند
ساخت آن، صنعتگر فرهادزاد	مسجدی از حکم سلطان مراد
خوش نیامد شاه را تعمیر او	خشمگین گردید از تقصیر او

۱. همان.

۲. همان؛ و نیز ر.ک: مقاله از هجرت تا وفات، محمد خاتم پیامبران، ج ۱، صص ۳۶۲ - ۳۶۳.

آتش سوزنده از چشمش چکید
جوی خون از ساعد معمار رفت
آن هنرمندی که دستش سنگ سفت
گفت ای پیغام حق گفتار تو
سفته گوش سطوت شاهان نیم
قاضی عادل به دندان خسته لب
رنگ شه از هیبت قرآن پرید
از خجالت دیده برپا دوخته
یک طرف فریادی دعوی گری
گفت شه از کرده خجالت برده ام
گفت قاضی فی القصاص آمد حیات^۱
عبد مسلم کم تر از احرار نیست
چون مراد این آیه محکم شنید
مدعی را تاب خاموشی نماند
گفت از بهر خدا بخشیدمش
یساف موری بر سلیمانی ظفر
پیش قرآن بنده و مولا یکی است

دست آن بسیچاره از خنجر برید
پیش قاضی ناتوان و زار رفت
داستان جور سلطان بازگفت
حفظ آیین محمد کار تو
قطع کن از روی قرآن دعویم
کرد شه را در حضور خود طلب
پیش قاضی چون خطا کاران رسید
عارض او لاله ها اندوخته
یک طرف شاهنشاه گردون فری
اعتراف از جرم خود آورده ام
زندگی گیرد به این قانون ثبات
خون شه رنگین تر از معمار نیست
دست خویش از آستین بیرون کشید
آیه بالعدل والاحسان^۲ بخواند
از برای مسصطفی بخشیدمش
سطوت آیین پیغمبر نگر
بوریا و مسند دیبا یکی است^۳

آنان که پایبند قرآن و سیره آموزگار آن بوده اند، این سیره را سخت پاس می داشته اند، چنان که امیرمؤمنان علی (ع) در اجرای قانون جز حق را ملاحظه نکرد و مساوات در برابر قانون را چون رسول خدا (ص) حفظ کرد؛ به گونه ای که مورد اعتراض قرار گرفت که چرا همه را در برابر قانون یکسان می بیند و تبعیض قائل نمی شود!^۴

مهم ترین چیزی که یک جامعه بدان راست می شود و سامان درست می یابد رعایت قانون

۱. ﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ قرآن، بقره / ۱۷۹.

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ قرآن، نحل / ۹۰.

۳. کلیات اقبال لاهوری، صص ۷۲ - ۷۳.

۴. نک: الفارات، صص ۳۶۶ - ۳۶۹.

است، و اساسی ترین چیزی که یک حکومت باید پاس بدارد، حفظ قانون و عدم تبعیض و رعایت مساوات در قانون است. امیرمؤمنان علی (ع) به عمر بن خطاب همین را یادآوری کرد:

«ثَلَاثٌ إِنْ حَفِظْتَهُنَّ وَ عَمِلْتَ بِهِنَّ كَفَتْكَ مَا سِوَاهُنَّ؛ وَإِنْ تَرَكَتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ. قَالَ: وَ مَا هُنَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَ الْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ، وَ الْقِسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ.»^۱

سه چیز است که اگر آن‌ها را حفظ کنی و بدانها عمل نمایی از سایر امور بی‌نیاز باشی، و اگر آن‌ها را ترک کنی چیزی جز آن‌ها سودت نبخشد. پرسید: آن‌ها چیست؟ گفت: اجرای حدود (قانون) [به‌طور یکسان] نسبت به نزدیک و دور (خویش و بیگانه) و حکم به کتاب خدا در خشنودی و خشم، و تقسیم [بیت‌المال] به عدالت (مساوات) میان سفید و سیاه.

علی (ع) در رعایت سیره پیامبر محکم و استوار، و پایبندی تمام عیار بود. محمد بن یعقوب کلینی در ابتدای آداب قضاوت به اسناد خود از سلمة بن كهیل^۲ نقل کرده است که گفت: شنیدم علی (ع) به شریح [قاضی] می‌فرمود:

«ثُمَّ وَاسِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بَوَجهِكَ وَ مَنْطَلِقِكَ وَ مَجْلِسِكَ حَتَّى لَا يَطْمَعَ قَرِيبُكَ فِي خَيْفِكَ وَ لَا يَيْئَسَ عُدُوُّكَ مِنْ عَذْلِكَ.»^۳

آنگاه میان مسلمانان در چهره‌ات و سخنت و مجلست به مساوات رفتار کن تا [خویش و] نزدیکت به ستم تو چشم طمع ندوزد و [بیگانه و] دشمنت از عدالت تو ناامید نشود.

همچنین شیخ کلینی به اسناد خود از امام صادق (ع) روایت کرده است که امیرمؤمنان علی (ع)

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۵۶.

۲. وی از خواص اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) بوده است. رک: رجال البرقی، ص ۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۸، صص ۲۰۸ - ۲۱۱.

۳. الکافی، ج ۷، صص ۴۱۲ - ۴۱۳؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۲۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۵۵؛ مفتاح الکرامة، ج ۱۰، ص ۳۰؛ جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۴۰.

[درباره مساواتی که قاضی باید رعایت کند] فرمود:

«مَنْ ابْتَدَلِي بِالْقَضَاءِ فَلْيُؤَايِسْ بَيْنَهُمْ فِي الْإِشَارَةِ وَالنَّظَرِ وَفِي الْمَجْلِسِ»^۱

هرکه در مقام قضاوت قرار گیرد باید در اشاره و نگاه و مجلس میان مردمان به مساوات رفتار کند.

این هاگوشه‌هایی از رعایت مساوات در برابر قانون است. در زمان خلافت عمر بن خطاب، فردی [یهودی] از علی (ع) نزد عمر داوری آورد. علی در حضور عمر نشسته بود. عمر به او نگرست و گفت: «ای ابوالحسن برخیز و کنار مدعی خود بنشین.» علی برخاست و کنار مدعی نشست؛ و دلایل خود را عرضه کردند. آن مرد برگشت و علی (ع) هم به جای خود بازگشت. عمر متوجه تغییر در چهره علی شد و گفت: «ای ابوالحسن، چرا تو را متغیر می‌بینم، مگر از آن‌چه گذشت ناراحت شدی؟» گفت: «آری.» عمر پرسید: «چه چیز تو را ناراحت کرد؟» گفت: «در حضور مدعی مرا احترام کردی و با کنیه‌ام خواندی [و بدین سبب مرا بر او ترجیح دادی]. ای کاش می‌گفتی: ای علی برخیز و کنار مدعی خود بنشین»^۲.

لازمه عدالت و امنیت و سلامت، مساوات در برابر قانون است و این‌که همه مردمان و شهروندان از نظر حقوق انسانی و شهروندی یکسان شمرده شوند و میان زمامداران و مردمان عادی، مسلمان یا فردی کتابی و هرکس دیگری از نظر قانونی تفاوتی گذاشته نشود. از نمونه‌های زیبای این جلوه مساوات، داستان علی (ع) در دوران زمامداری‌اش و مردی است که زره آن حضرت را برداشته بود. علی (ع) حاکم و زمامدار بود و مقر حکومتش کوفه. زره او گم شده بود. علی (ع) زره خود را در دست مردی نصرانی یافت و او را نزد شریح برد تا اقامه دعوی کند. به شریح گفت: «این زره من است که نه آن را فروخته‌ام و نه بخشیده‌ام.» مرد نصرانی منکر شد و ادعا کرد که زره، زره خود اوست و اضافه کرد که البته نمی‌گویم که امیرمؤمنان دروغ می‌گوید. شریح رو به امام کرد و گفت: «ای امیرمؤمنان، آیا بر ادعای خود شاهد و دلیلی داری؟» گفت: «نه.» پس شریح به سود آن نصرانی حکم داد. نصرانی اندکی رفت و بازگشت و گفت: «شهادت می‌دهم که این‌گونه قضاوت‌ها، قضاوت پیامبران است. امیرمؤمنان مرا نزد قاضی خود آورده است و قاضی

۱. همان.

۲. مناقب الخواریزمی، ص ۵۲؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۶۵.

او به زیانش رأی می دهد. شهادت می دهد که خدایی جز خدای یکتا نیست و شهادت می دهد که محمد بنده و فرستاده اوست. ای امیرمؤمنان، به خدا سوگند که این زره، زره توست، سپاهت حرکت کرد و تو به صفین می رفتی، این زره از پشت شتر خاکستری ات فرو افتاد.» حضرت فرمود: «اکنون که اسلام آوردی، این زره از آن تو باشد.» و اسبی نیز بدو داد.^۱

مساوات در برابر قانون به قدری اهمیت دارد که در کار قضاوت باید میان مدعی و مدعی علیه در مجلس قضاوت از هر جهت مساوات رعایت شود. از همین رو فقیهان اسلام در باب قضا در آداب مجلس قضا موارد متعددی را عنوان کرده اند که نشان دهنده چگونگی مساوات در برابر قانون است،^۲ از جمله:

قاضی مدعی و مدعی علیه را در اجازه ورود مساوی بداند؛ قاضی طرفین دعوا را در سلام و جواب آن مساوی بداند؛ در نشاندن و جای دادن آنان رعایت مساوات کند؛ در سخن گفتن به مساوات رفتار کند و با هر دو یکسان سخن گوید؛ در ادای احترام نسبت به آنان به مساوات عمل کند؛ با هر دو یکسان سخن گوید؛ در ادای احترام نسبت به آنان به مساوات عمل کند؛ با هر دو یکسان رفتار کند؛ به سخن هر دو یکسان گوش دهد؛ با هر دو منصفانه رفتار نماید؛ حتی مستحب است در قلب خود هر دو را مساوی بداند و هنگام سخن گفتن به هر دو توجه نماید تا امتیاز و تبعیضی پیش نیاید.

مساوات در تقسیم سرانه بیت المال

رسول خدا (ص) در دادن حقی که به مردمان تعلق می گرفت هیچ تبعیضی روا نمی داشت و میان فرزندان اسماعیل (عرب ها) و فرزندان اسحاق (غیرعرب ها) تفاوتی نمی گذاشت؛ سفید را بر

۱. الغارات، صص ۷۴-۷۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۶۳.

۲. نک: المقنعة، صص ۷۲۳-۷۲۵؛ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، المبسوط فی فقه الامامية، صححه و علّق علیه محمد باقر البهبودی، المكتبة المرتضوية، ج ۸، ص ۱۴۹؛ المهذب، ج ۲، ص ۵۸۰؛ السرائر، ج ۲، ص ۱۵۷؛ أبوطالب محمد بن الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی (فخرالمحققین)، ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، الطبعة الاولى، المطبعة، قم، ۱۳۸۹ ق. ج ۴، ص ۳۱۱؛ شرایع الاسلام، ص ۳۱۸؛ شرح لمعة، ج ۱، ص ۲۸۰؛ مفتاح الکرامة، ج ۱۰، صص ۳۰-۳۱؛ جواهر الکلام، ج ۴۰، صص ۱۳۹-۱۴۰؛ تحریر الوسيلة، ج ۲، ص ۴۰۹.

سیاه، توانگر را بر ناتوان برتری نمی‌داد، چنان‌که در تقسیم غنائم بدر عمل کرد.^۱ این سیره پس از پیامبر مورد بی‌اعتنایی و تجدیدنظر قرار گرفت. به دنبال رو آوردن درآمدهای کلان ناشی از فتوحات، عمر به خطاب برای تصمیم‌گیری در چگونگی تقسیم غنائم مشورت کرد و به سبک نظام مالی ایران و روم دفاتری تنظیم و مردمان را طبقه‌بندی کرد و بدین ترتیب مساوات در تقسیم سرانه برهم خورد. خلیفه در تقسیم سرانه بیت‌المال با معیارهای طبقاتی مهاجران را بر انصار، انصار را بر عرب، عرب را بر موالی و زنان پیامبر را بر زنان مهاجر و انصاری برتری داد و حتی در سهمیه زنان پیامبر میان آنان که عرب بودند و غیر آنان تفاوت گذاشت.^۲ البته نقل شده است که خلیفه گفت: اگر زنده بمانم در تقسیم سرانه بیت‌المال به مساوات عمل خواهم کرد؛^۳ اما چنین فرصتی حاصل نشد.

۱. نک: المغازی، ج ۱، ص ۹۹؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۴؛ سنن أبی داود، ج ۲، ص ۷۰؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۵۸؛ الروض الأنف، ج ۵، ص ۱۸۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۳۰؛ تاریخ الذهبی، ج ۲، ص ۱۱۵؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۶۸؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۹۳.
۲. نک: کتاب الخراج، صص ۲۲، ۴۲ - الطبقات الكبرى، ج ۳، صص ۲۹۵، ۳۰۴؛ المعیار والموازنة، ص ۲۵۲؛ أبو محمد الفضل بن شاذان الأزدي النيسابوري، الايضاح، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ۱۴۰۲ ق. صص ۱۳۶ - ۱۳۸؛ فتوح البلدان، صص ۴۳۵ - ۴۴۴؛ تاریخ اليعقوبي، ج ۲، ص ۱۵۳؛ تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۶۱۲ - ۶۱۸؛ أبو الحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردي، الاحکام السلطانية، الطبعة الثانية، افست مرکز النشر، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶ ق. صص ۱۹۹ - ۲۰۲؛ الاحکام السلطانية لأبي يعلى، صص ۲۳۷ - ۲۴۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، صص ۵۰۲ - ۵۰۴؛ شرح ابن أبي الحديد، ج ۱۲، ص ۹۴؛ احمد بن علی القلقشندی، صیغ الأعشى فی صناعة الانشاء، شرحه و علق عليه و قابل نصوصه محمد حسین شمس‌الدین، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۷ ق. ج ۱۳، صص ۱۱۳ - ۱۱۷؛ رفیق بک العظم، أشهر مشاهیر الاسلام فی الحرب والسیاسة، الطبعة السادسة، دارالرائد العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق. ج ۲، صص ۳۶۳ - ۳۶۴؛ التراتیب الاداریة، ج ۱، ص ۲۲۷؛ محمد عزة دروزة، تاریخ الجنس العربی، الطبعة الاولى، المکتبة العصرية، صیدا، ۱۳۸۱ ق. ج ۷، صص ۱۷۷ - ۱۷۸.
۳. الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۰۴؛ المعیار والموازنة، ص ۲۵۲؛ تاریخ اليعقوبي، ج ۲، ص ۱۵۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۰۴.

در دوران عثمان بن عفّان، این امر به انحراف‌های اساسی اقتصادی منجر شد و ثروت‌های انباشته شده‌ای در دست اقوام او و آنان که در جهت منافع وی بودند شکل گرفت. به بیان امیرمؤمنان علی (ع) درآمدهای عمومی و بیت‌المال به یغما رفت:

«إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِصْنِيهِ بَيْنَ نَيْلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ. وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِيلِ نَبْثَةَ الرَّبِيعِ»^۱

تا سومین به‌پا خاست و همچون چارپا بتاخت، و خود را در کشتزار مسلمانان انداخت، و پیایی دو پهلوی را آکنده کرد و تهی ساخت. خویشاوندانش با او ایستادند، و بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند. چون شتر که مهار بُرد و گیاه بهاران چرد.

آنان بیت‌المال مسلمانان را به جای صرف در جهت مصالح عمومی، و رشد اجتماعی، و عمران و آبادی به خود اختصاص دادند و دست به دست گردانند؛ و درحالی که محرومیت مستضعفان جامعه روزبه‌روز بیش‌تر می‌شد، سردمداران حکومت و وابستگان قدرت اموال بیش‌تری را بهره خود می‌ساختند. روزی که عثمان کشته شد صد و پنجاه هزار دینار طلا و یک میلیون درهم نزد خزانه‌دار خود ذخیره کرده بود و ارزش املاک او در حنین و وادی القری و جز آن صد هزار دینار بود و مقدار زیادی هم ارزش احشام او بود.^۲ زبیر بن عوّام پس از مرگش هزار اسب و هزار غلام و کنیز از خود باقی گذاشت و ارزش یکی از متروکات او پنجاه هزار دینار طلا بود. عواید طلحة بن عبیدالله در عراق روزی هزار دینار طلا بود و در برخی مناطق دیگر بیش از این درآمد داشت. در اصطبل‌های عبدالرحمن بن عوف صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند یافت می‌شد و یک چهارم دارایی او پس از مرگش هشتاد و چهار هزار دینار طلا به حساب می‌آمد. زید بن ثابت پس از مرگش به قدری طلا و نقره باقی گذاشته بود که وارثان او آن‌ها را با تبر خرد کردند و تقسیم نمودند؛ و املاک و مزرعه‌های او صد هزار دینار ارزش داشت. یعلی بن مُثَنیه چون درگذشت پانصد هزار دینار طلا از خود به‌جای گذاشت و از مردم نیز مطالبات بسیاری داشت و ارزش

۱. نهج البلاغه، خطبة ۳.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۲؛ جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، دار مکتبة الحیاء، بیروت

متروکه او از املاک و جز آن سیصد هزار دینار می شد.^۱ عثمان فدک را به مروان حَکَم بخشید،^۲ و نیز یک پنجم غنائم افریقا را که تقریباً معادل پانصد هزار دینار بود.^۳ به حَکَم بن ابی العاص صد هزار درهم بخشید.^۴ به حارث بن حَکَم بن عاص سیصد هزار درهم،^۵ به سعید بن عاص صد هزار درهم،^۶ به ابوسفیان دویست هزار درهم،^۷ و به عبدالله بن خالد بن اُسَید چهارصد هزار درهم^۸ یا ششصد هزار درهم^۹ بخشید. ابن ابی الحدید معتزلی یادآور شده است که عثمان تمام غنائمی را که از فتح ناحیه شمال غربی افریقا یعنی از طَرابُلُس غرب تا طَنْجَه نصیب مسلمانان شده بود به عبدالله بن سعد بن ابی سَرْح بخشید بدون این که هیچ یک از مسلمانان را در آن شریک سازد؛^{۱۰} و به گفته برخی یک پنجم خمس غنائم افریقا^{۱۱} و یا صد هزار درهم^{۱۲} بدو بخشید. و بذل و بخشش های فراوان دیگر از بیت المال که این خود از عوامل شورش مردم برضد او و در نهایت کشته شدنش بود. به بیان امیرمؤمنان علی (ع):



۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۳؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، صص ۷۹ - ۸۰.
۲. المعارف، ص ۱۱۲؛ السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۰۱؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸.
۳. المعارف، ص ۱۱۲؛ أنساب الاشراف، ج ۵، صص ۲۵، ۲۷، ۲۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۹۱؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۱۳.
۴. المعارف، ص ۱۱۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸.
۵. أنساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۲.
۶. همان، ص ۲۸.
۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۹.
۸. المعارف، ص ۱۱۳؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۸.
۹. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۸.
۱۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹۹.
۱۱. البداية والنهاية، ج ۷، ص ۱۷۰.
۱۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۱۹۲.

«إِلَى أَنْ انْتَكَتْ فُتْلُهُ وَأَجْهَرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَكَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ»^۱

[چندان اسراف ورزید] که کار به دست و پایش پیچید و پرخوری به خواری، و خواری به نگونساری کشید.

هنگامی که پیشوای پرهیزگاران، علی (ع) زمام امور را به دست گرفت، اعلام کرد که در همه امور به سیره رسول خدا (ص) عمل می‌کند و عمل کرد؛ از جمله مساوات در تقسیم سرانه بیت‌المال. آن حضرت بدون هیچ تأخیر و سازشی، در روز دوم زمامداری‌اش، مساوات در تقسیم سرانه بیت‌المال را اعلام نمود و در روز سوم آن را تحقق بخشید. ابن ابی‌الحدید معتزلی از قول ابو جعفر اسکافی، دانشمند و متکلم بزرگ معتزلی در گذشته به سال ۲۴۰ هجری،^۲ آورده است که روز دوم پس از بیعت با علی (ع) - که روز شنبه یازده شب مانده از ماه ذی‌حجه بود - آن حضرت به منبر رفت و خطبه‌ای ایراد کرد.^۳ در آن خطبه راه و رسم خود را که ادامه سیره پیامبر بود مشخص نمود و مساوات در تقسیم سرانه بیت‌المال را اعلام کرد، و همین سخنان نخستین چیزی بود که خوگرفتگان به تبعیض‌ها آن را خوش نداشتند و همین موجب کینه و مخالفت با امام شد. آن حضرت به صراحت فرمود:

«وَإِنِّي حَامِلُكُمْ عَلَى مَنَهِجِ نَبِيِّكُمْ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَ مُنْفَذُ فَيْكُم مَّا أَمَرْتُ بِهِ؛ إِنْ اسْتَقَمْتُمْ لِي وَ بِاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ. أَلَا إِنَّ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - بَعْدَ وَفَاتِهِ كَمَوْضِعِي مِنْهُ أَيَّامَ حَيَاتِهِ»^۴

من شما را به راه روشن پیامبران (ص) خواهم برد و به آنچه فرمان داده شده‌ام درباره شما عمل خواهم کرد، اگر به آنچه می‌خواهم [تن سپارید و] مستقیم شوید و [البته] از خدا باید یاری جست. بدانید که موضع من نسبت به رسول خدا (ص) پس از رحلت او همچون موضع من در دوران زندگی اوست.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

۲. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴۱۶.

۳. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۷، صص ۳۶ - ۳۷.

۴. همان.

امام علی (ع) در ادامهٔ سخن خود مترفان و متنعمان و تبعیض‌گرایان را از راه و رسمشان پرهیز داد و اعلام کرد که استفاده‌های نامشروع از بیت‌المال پایان یافته است و کسی بر سیره او که همان سیرهٔ رسول خداست و بر عمل به مساوات در تقسیم سرانهٔ بیت‌المال خرده نگیرد و اعتراض نکند؛ و آنان که برای خود نسبت به مردمان امتیاز قائلند، بدانند که اجر مزیت‌های معنوی نزد خداست و هیچ‌کس را بر هیچ‌کس در حقوق عمومی مزیتی نیست و همهٔ مسلمانان برابرند. سپس از همگان خواست که فردای آن روز برای گرفتن سهمشان از بیت‌المال بیایند.^۱

امیرمؤمنان به عمار یاسر و عبیدالله بن ابی رافع و ابوهیثم تیهان مأموریت داد مالی را که در بیت‌المال بود و سرانهٔ مسلمانان محسوب می‌شد تقسیم کنند و به آنان فرمود:

«إِعْدِلُوا بَيْنَهُمْ وَ لَا تُفْضِلُوا أَحَدًا عَلَى أَحَدٍ»^۲

عادلانه تقسیم کنید و کسی را بر کسی برتری ندهید.

آنان مسألهٔ آنان را شمردند و مقدار مال را نیز معلوم کردند و مشخص نمودند که به هرکس سه دینار می‌رسد. مسلمانان و نیز طلحه و زبیر با پسرهای خود برای گرفتن سهم سرانه‌شان از بیت‌المال آمدند و به هریک سه دینار دادند. طلحه و زبیر اعتراض کردند و گفتند: «عمر با ما چنین رفتار نمی‌کرد. آیا این نحوهٔ تقسیم سرانهٔ بیت‌المال نظر خودتان است یا دستور رفیقان؟» آنان پاسخ دادند: «امیرمؤمنان چنین دستور داده است.» پس نزد علی (ع) رفتند و به این شیوه اعتراض کردند و نحوهٔ تقسیم سرانهٔ بیت‌المال در دورهٔ عمر را یادآور شدند. حضرت پرسید: «فَمَا كَانَ يُعْطِيكُمْ رَسُولُ اللَّهِ؟» (رسول خدا در تقسیم بیت‌المال با شما چگونه رفتار می‌کرد؟) آنان سکوت کردند. فرمود: «أَلَيْسَ كَانَ النَّبِيُّ يَقْسِمُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بِالسَّوِيَّةِ؟» (آیا پیامبر سرانهٔ بیت‌المال را میان مسلمانان به مساوات تقسیم نمی‌کرد؟) گفتند: «آری.» فرمود: «فَسَنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ أَوَّلَىٰ بِالْإِتْبَاعِ عِنْدَكُمْ أَمْ سَنَةُ عُمَرَ؟» (پس نزد شما سنت پیامبر سزاوارتر است که پیروی شود یا سنت عمر؟) گفتند: «سنت رسول خدا؛ اما ما دارای سوابق و خدمات بوده‌ایم و در راه اسلام سختی‌ها کشیده‌ایم و از نزدیکان [به پیامبر] هستیم.» حضرت از آنان پرسید: «سابقهٔ شما در اسلام بیش‌تر است یا من؟» گفتند: «سابقهٔ تو.» فرمود: «شما به پیامبر نزدیک‌ترید یا من؟» گفتند:

۱. همان.

۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۹۰.

«تو» پرسید: «خدمات شما و سختی‌هایی که برای اسلام متحمل شده‌اید بیش‌تر است یا من؟» گفتند: «تو» فرمود: «به خدا سوگند من و کارگری که برای من کار می‌کند در سهممان از سرانه بیت‌المال یکسانیم».^۱

امیر مؤمنان علی (ع) در خطبه‌ای همگان را از موضع و راه و رسم و عملکرد خود آگاه ساخت و چنین فرمود:

«وَمَخَوْتُ دَوَابِّيْنَ الْعَطَايَا وَ أُعْطِيتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ أُجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ».^۲

و دفاتر حقوق و عطایا را [که به دستو عمر بر ملاک‌های طبقاتی تعیین شده بود] از بین بردم و مانند رسول خدا (ص) سرانه را به مساوات تقسیم کردم و آن را در دست توانگران قرار ندادم.

امیر مؤمنان راه و رسم نبوی را در همه وجوه آن و از جمله در این وجه احیا کرد. عاصم بن ضمره^۳ گوید: «علی (ع) [سرانه] بیت‌المال را میان مردم تقسیم کرد و همه را یکسان داد».^۴ و یعقوبی درباره سیره علی (ع) می‌نویسد: علی (ع) مردم را در عطا برابر نهاد و کسی را بر کسی برتری نمی‌داد و به موالی همان اندازه می‌داد که به عرب‌ها؛ و وقتی علت را جویا شدند، درحالی که چوبی از زمین برداشت و آن را میان دو انگشت خود نهاد فرمود:

«قَرَأْتُ مَا بَيْنَ الدَّفَتَيْنِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وَلَدِ إِسْحَاقَ فَضَّلَ هَذَا».^۵

تمام قرآن را خوانده‌ام و در آن برای فرزندان اسماعیل (عرب‌ها) بر فرزندان اسحاق

۱. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، صص ۱۱۰ - ۱۱۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، صص ۹۰ - ۹۱.
۲. الکافی، ج ۸، صص ۶۰ - ۶۱؛ بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۱۷۲.
۳. عاصم بن ضمره سلولی در کوفه می‌زیسته و از علی (ع) روایت کرده است. او را ثقه شمرده‌اند. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۲۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۴۰.
۴. الغارات، ص ۷۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۱.
۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳.

(غیرعرب‌ها) به اندازه این چوب برتری نیافته‌ام.

امیرمؤمنان علی (ع) از این سیره دفاع می‌کرد و بر درستی آن استدلال می‌نمود؛ چنان‌که در پاسخ این‌گونه اعتراض‌ها و خرده‌گیری‌ها به طلحه و زبیر فرمود:

«وَأَمَّا مَا ذَكَرْتُمَا مِنْ أَمْرِ الْأَنْسُورَةِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكُمُ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِي، وَلَا وَلِيُّهُ هَوًى مِنِّي، بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَ أَنْتُمَا مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - قَدْ فُرِغَ مِنْهُ.»^۱

اما آن‌چه گفتید در برابر داشتن همگان [و پرداخت یکسان سرانه بیت‌المال به آنان]، آن چیزی بود که به رأی خود در آن داوری نکردم، و پی‌هوی خویش نرفتم. من و شما دیدیم رسول خدا (ص) در این باره چه حکمی آورد، و چگونه آن را اجرا کرد.

امام علی (ع) محکم و استوار بر سیره مساوات ایستاد و با وجود همه مخالفت‌ها، سرانه بیت‌المال را به تساوی میان همگان تقسیم کرد و تبعیض‌های گذشته را زدود و میان عرب و غیرعرب تفاوت نگذاشت. از ابواسحاق سبیمی^۲ نقل شده است که دو زن نزد علی (ع) رفتند و ادعای فقر کردند. امام فرمود: بر ما واجب است در صورت صدق گفته شما به شما کمک کنیم. آن‌گاه مردی را به بازار فرستاد تا برای آنان خوراک و پوشاک بخرد و فرمود به هریک از آنان صد درهم بدهند. یکی از زنان اعتراض کرد و گفت: من عربم و زن دیگر از موالی است. چگونه با ما رفتار مساوی شده است؟ امام فرمود:

«قَدْ قَرَأْتُ مَا بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ، فَمَا رَأَيْتُ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وَلَدِ إِسْحَاقَ

۱. نهج البلاغه، کلام ۲۰۵.

۲. ابواسحاق عمرو بن عبدالله سبیمی همدانی از شخصیت‌های برجسته تابعین و از بزرگان محدثین کوفه و مورد اعتماد و ثقة است. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۶، صص ۳۱۳-۳۱۵؛ أبو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهانی، تاریخ اصبهان، تحقیق سید کسروی حسن، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، صص ۴۵۱-۴۵۳؛ حلیه الاولیاء، ج ۲، صص ۳۳۸-۳۵۰؛ وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۴۵۹؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۷۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، صص ۵۶-۵۹.

«عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - فَضْلًا وَلَا جَنَاحَ بَعُوضَةً»^۱

من قرآن خوانده و در آن خوب نگریسته‌ام، اما برای فرزندان اسماعیل (عرب‌ها) بر فرزندان اسحاق (غیرعرب‌ها) حتی به اندازه بال پشه‌ای برتری ندیده‌ام.

ابن دأب از امّ هانی خواهر علی (ع) نقل کرده است که وی نزد برادرش رفت و امام بیست درهم به او داد. کنیز عجم امّ هانی نیز نزد امام رفته و پول گرفته بود. وقتی امّ هانی از کنیز خود پرسید که چقدر از امام گرفته است، گفت که علی (ع) بیست درهم به او داده است. امّ هانی با عصبانیت نزد امام رفت و گفت که باید به او پول بیش‌تری بدهد. اما پاسخ امام همان بود که در قرآن برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق برتری نیافته است.^۲

امیرمؤمنان علی (ع) برای خویشاوندان خود هیچ مزیتی بر دیگران قائل نمی‌شد و در پاسخ به عقیل که خواستار مبلغی بیش از سهمش از بیت‌المال بود همین حقیقت را گوشزد کرد و فرمود: «من و تو نسبت به بیت‌المال، چون سایر مسلمانانیم».^۳

آنان که برای آباد کردن دنیای خود و بقای چند روز حکومتشان دست تعدی به بیت‌المال مسلمانان دراز می‌کنند و آن را میان خویشاوندان و حامیان خود به یغما می‌گذارند سخت در زیانند. وقتی به امام علی (ع) گزارش رسید مُصْقَلَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ شیبانی فرماندار آن حضرت در اردشیر خُرّه،^۴ یکی از شهرهای فارس، اموال عمومی را به خویشان خود اختصاص داده است، به شدت عکس‌العمل نشان داد و در نامه‌ای به وی نوشت:

«بَلَّغْنِي عَنْكَ أَمْرًا إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَصْحَطْتَ إِلَهَكَ وَ أَغْضَبْتَ إِمَامَكَ: أَلَمْ تَقْسِمُ قَبْلَ

۱. أنساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۱۴۱؛ و نیز قریب به همین: الفارات، صص ۴۵ - ۴۶؛ وسائل‌الشیعة،

ج ۱۱، ص ۸۱.

۲. الاختصاص، ص ۱۵۱؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۱۱، ص ۹۳.

۳. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۹.

۴. اردشیر بنیانگذار سلسله ساسانی در شهر گور که فیروزآباد کنونی فارس است مقام می‌کرد و امکاناتی از جمله قصری در آن‌جا بنا کرد و آن را اردشیر خُرّه (خر اردشیر) نامید و آن‌جا یکی از تقسیمات پنجگانه اداری فارس در دوره ساسانی و سده‌های نخستین اسلامی محسوب می‌شد. ر.ک: معجم‌البلدان،

ج ۱، ص ۱۴۶.

الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَازَتْهُ رِمَاخُهُمْ وَ خُبُولُهُمْ وَ أُرِيَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ فِيمَنْ اعْتَمَكَ مِنْ أَغْرَابِ قَوْمِكَ. فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ بِكَ عَلَيَّ هَوَانًا، وَ لَتَخَفَنَّ عِنْدِي مِيزَانًا. فَلَا تَسْتَهِنَ بِحَقِّ رَبِّكَ، وَ لَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحَقِّ دِينِكَ، فَتَكُونُ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. أَلَا وَ إِنَّ حَقَّ مَنْ قَتَلَكَ وَ قَتَلْنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمَةِ هَذَا الْقَيِّءِ سَوَاءٌ يَرُدُّونَ عِنْدِي عَلَيْهِ وَ يَصُدُّونَ عَنْهُ.^۱

از تو به من خبری رسیده است، اگر چنان کرده باشی خدای خود را به خشم آورده باشی و امام خویش را نافرمانی کرده. تو غنیمت مسلمانان را که نیزه‌ها و اسبهایشان گرد آورده، و ریخته شدن خون‌هایشان فراهم آورده، به عرب‌هایی که خویشاوندان تواند، و تو را گزیده‌اند، بخش می‌کنی! سوگند به خدایی که دانه را شکافته و جاندار را آفریده اگر این سخن راست باشد، نزد من رتبت خود را فرود آورده باشی و میزان خویش را سبک کرده. پس حق پروردگارت را خوار مکن و دنیای خود را به نابودی دینت آباد مگردان که از جمله زیانکاران باشی. بدان! مسلمانانی که نزد تو و ما به سر می‌برند حقشان از این غنیمت یکسان است. برای گرفتن آن نزد من می‌آیند، حق خود را می‌گیرند و باز می‌گردند.

پاسداری از حقوق مالی مردمان و رعایت مساوات در میان ایشان، آن‌جا که حقوقشان مساوی است، از جمله حقوق واجب مردمان برگردن زمامداران و حکومت است. ابو حمزه ثمالی^۲ گوید از امام باقر (ع) پرسیدم: «مَا حَقُّ الْإِمَامِ عَلَى النَّاسِ؟» (حق امام بر مردم چیست؟) فرمود: «حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَ يُطِيعُوا.» (حق او بر آنان این است که سخنش را بشنوند و فرمانش برند). عرض کردم: «فَمَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِ؟» (حق مردم بر امام چیست؟) فرمود: «يُقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَ يَقْدِلُ

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۳.

۲. وی ثابت بن دینار از اصحاب امامان سجاد و باقر و صادق علیهم السلام و از شخصیت‌های والامقام و از راویان ثقة است. سه پسر او در قیام زید بن علی بن حسین شرکت داشتند و همراه او به شهادت رسیدند. ابو حمزه در سال ۱۵۰ هجری درگذشته است. ر.ک: رجال النجاشی، صص ۱۱۵ - ۱۱۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، صص ۳۸۵ - ۳۹۲.

فِي الرِّعِيَّةِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ فَلَا يُبَالِي مَنْ أَخَذَ هَهُنَا وَ هَهُنَا.^۱ (این که سرانه بیت‌المال را میان آنان به مساوات تقسیم کند و با مردم به عدالت رفتار نماید؛ و چون این دو اصل در میان مردم عملی گشت امام باک ندارد از آن‌که کسی این سو و آن سو زند). احتمال دارد مراد این باشد که امامی که به وظیفه خود عمل می‌کند و مساوات و عدالت را جاری می‌سازد، با کسی از واپس‌گرایان و مترفان و ستمگران ندارد و بر این موضع حق خود می‌ایستد و هرگز گامی به پس نمی‌گذارد. با شواهد تاریخی و روایی که در دست هست این معنا درست می‌نماید و همه پیشوایان حق همین جهت‌گیری را داشته‌اند. حفص بن غیاث^۲ گوید شنیدم وقتی از امام صادق (ع) درباره تقسیم [سرانه] بیت‌المال پرسش شد چنین فرمود:

«أَهْلُ الْإِسْلَامِ هُمْ أَبْنَاءُ الْإِسْلَامِ أَسْوَى بَيْنَهُمْ فِي الْعَطَاءِ وَ قَضَائِهِمْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ؛ أَجْمَلُهُمْ كُنِّي رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا تَفْضِلُ أَحَدًا مِنْهُمْ لِفَضْلِهِ وَ صَلَاحِهِ فِي الْمِيزَانِ عَلَى آخَرٍ ضَعِيفٍ مُنْقُوصٍ؛ وَ قَالَ: هَذَا هُوَ فِعْلُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - فِي بَدْوِ أَمْرِهِ، وَ قَدْ قَالَ غَيْرُنَا: أُقَدِّمُهُمْ فِي الْعَطَاءِ بِمَا قَدْ فَضَّلَهُمُ اللَّهُ بِسَوَابِقِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا كَانُوا فِي الْإِسْلَامِ أَصَابُوا ذَلِكَ فَأَنْزَلَهُمْ عَلَى مَوَارِيثِ ذَوِي الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَقْرَبُ مِنْ بَعْضٍ وَ آوَحَرَ نَصِيبًا لِقُرْبِهِ مِنَ الْمَمْنَةِ وَ إِنَّمَا وَرِثُوا بِرَحْمَتِهِمْ وَ كَذَلِكَ كَانَ عُمَرُ يَفْعَلُهُ.»^۳

مسلمانان همه فرزندان اسلامند [و من در میان آنان در دادن سرانه بیت‌المال فرقی نمی‌گذارم و] به همه یکسان و یک اندازه می‌دهم و برتری‌های آنان تنها میان خودشان و خداست؛ من آنان را مانند پسران یک مرد قرار می‌دهم که برای هیچ‌یک از آنان به سبب فضل و صلاحیت یکی بر دیگری که ضعف و نقص دارد برتری در

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۵.

۲. وی از اصحاب امامان باقر و صادق و کاظم علیهم‌السلام بوده و با وجود آن‌که شیعه نبوده است توثیق شده و به اخبار او عمل شده است. رک: رجال النجاشی، صص ۱۳۴ - ۱۳۵؛ رجال الکشی، صص ۲۳، ۱۲۴، ۲۰۳، ۴۰۶، ۴۸۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، صص ۱۴۸ - ۱۵۲؛ قاموس الرجال، ج ۲، صص ۴۴۴ - ۴۵۳.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۶، صص ۱۴۶ - ۱۴۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۱؛ جواهر الکلام، ج ۲۱،

ارث قائل نمی‌شود. و فرمود: این عمل رسول خداست در ابتدای کارش و کسانی که غیر از ما هستند می‌گویند ما آنانی را که خداوند به سوابقشان در اسلام برتری داده است در دادنی‌ها برتری می‌دهیم چون در اسلام برتری دارند و گویند مانند مواریث در خویشاوندان است که برخی به برخی دیگر نزدیک‌ترند و به علت نزدیکی به مرده، سهم بیش‌تری دارند و به علت نزدیکی ارث می‌برند و عمر چنین می‌کرد.

اما امیرمؤمنان علی (ع) چون زمام امور را به دست گرفت، بر موضع حق تقسیم سرانه بیت‌المال به مساوات و رفع تبعیض‌های گذشته استوار ایستاد و آن‌همه مخالفت‌ها نیز به همین سبب بود.^۱ آن حضرت بر سیره نبوی استواری نشان داد و تهدیدها و کارشکنی‌ها و فتنه‌ها او را از میدان حق به در نبرد.

فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ سَوَاءٌ وَإِنْ ذُكَّتِ الْخُرُوبُ مُضَرَّمَاتٍ^۲

تمام مردمان برابرند، گرچه آتش جنگ‌های خانمان‌سوز شعله‌ور گردد.

ابومخنف آزدی^۳ روایت کرده است که گروهی از شیعه نزد امیرمؤمنان علی (ع) آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان، آیا بهتر نیست این اموال را میان این رؤسا و اشراف تقسیم کنی و آنان را بر ما ترجیح و برتری دهی، و چون پس از مدتی کارها محکم شد به بهترین روشی که خداوند فرموده است بازگردی و اموال را به‌طور مساوی و از سر عدالت در میان مردم تقسیم کنی؟ حضرت فرمود:

۱. نک: شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۲۷.

۲. اللزومیات، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳. ابومخنف لوط بن یحیی آزدی از اصحاب امام صادق (ع) و بزرگ راویان کوفه است. وی مورخی برجسته و کم‌نظیر بوده و تخصص ویژه او در حوادث عراق بوده است. ابومخنف تألیفات بسیاری داشته که متأسفانه آن تألیفات از بین رفته و جز بخشی اندک از آن‌ها از طریق مورخانی چون طبری و ابوالفرج اصفهانی و ابن ابی‌الحدید معتزلی در آثارشان باقی نمانده است. از گرانقدرترین آثار او مقتل الحسین (ع) بوده است که اصل آن از بین رفته است ولی طبری قسمت عمده آن را در تاریخ خود در حوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱ هجری آورده است. رک: الفهرست، صص ۱۳۶ - ۱۳۷؛ رجال النجاشی، صص ۳۲۰ - ۳۲۱؛ معجم رجال‌الحديث، ج ۱۴، صص ۱۳۶ - ۱۳۸.

«أَنَا مُرَوِّئِي وَ يَحْكُمُ أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالظُّلْمِ وَالْجَوْرِ فَيَمُنَّ وَلَيْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَهْلِ
الْإِسْلَامِ؟ لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَا سَمَرَ السَّمِيرُ، وَمَا رَأَيْتُ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا. وَاللَّهِ لَوْ
كَانَتْ أَمْوَالُهُمْ مَالِي لَسَاوَيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ»^۱

وای بر شما، آیا مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی بجویم به ستم کردن و بیداد نمودن
در بارهٔ مسلمانانی که سرپرستی آنان به من سپرده شده است؟ هرگز، به خدا سوگند که
نپذیرم تا شبانه‌روزان از پی یکدیگر آیند و تا در آسمان ستاره‌ای می‌بینم. به خدا
سوگند اگر این دارایی‌ها از آن من بود، همگان را برابر می‌داشتم [که چنین تقسیم
سزااست] تا چه رسد که این دارایی‌ها، از آن خود ایشان است.

و نیز نقل شده است که چون عده‌ای برای مال دنیا از گرد امام پراکنده می‌شدند و به‌سوی معاویه
می‌گریختند، گروهی از اصحاب امیرمؤمنان (ع) به وی گفتند: ای امیرمؤمنان، این اموال را
بیبخش، و آن اشراف عرب و قریش را بر موالی و غیرعرب برتر گذار، و به کسانی از مردم بیش‌تر
ده که از مخالفت و فرارشان بیم هست. پس علی (ع) بدانان فرمود:

«أَنَا مُرَوِّئِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ؟ وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ مَا لَاحَ فِي
السَّمَاءِ نَجْمٌ. وَاللَّهِ لَوْ كَانَ مَالُهُمْ لِي لَوَاسَيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ»^۲

آیا مرا فرمان می‌دهید تا پیروزی بجویم با ستم کردن؟ هرگز، به خدا سوگند تا
خورشیدی سر برمی‌آورد و تا ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد چنین نمی‌کنم. به خدا
سوگند اگر دارایی ایشان از آن من بود در میانشان برابر می‌نهادم، تا چه رسد که این
دارایی‌ها از آن خودشان است.

به همین سبب بود که اشراف کوفه با علی (ع) دورویی می‌کردند و نفاق می‌ورزیدند و به معاویه
تمایل داشتند و در نهان هوای او را در سر می‌پروراندند. علی (ع) از بیت‌المال مسلمانان و غنائم

۱. الکافی، ج ۴، ص ۳۱؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۰؛ و قریب به همین: تحف‌العقول، ص ۱۲۶.

۲. الغارات، ص ۴۸؛ امالی‌المفید، صص ۱۷۵ - ۱۷۶؛ امالی‌الطوسی، ج ۱، صص ۱۹۷ - ۱۹۸؛

مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۹۵؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۸۲؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۱۱،

صص ۹۱ - ۹۲؛ جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۲۱۷؛ و قریب به همین: الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۵۳.

و دارایی‌های ایشان به کسی بیش از حقش نمی‌داد، درحالی‌که معاویه به راحتی تبعیض روا می‌داشت و ملاحظه آنان را داشت و به هریک از اشراف دو هزار درهم می‌بخشید.^۱

امام علی (ع) جز به راه مساوات و عدالت، و سیره حضرت ختمی مرتبت نرفت. عبدالله بن عباس در نامه‌ای به امام حسن (ع) نوشت که مردم [به تبع سران و بزرگان و اشراف تبعیض خواه] بدین دلیل پدرت را رها کردند و به سوی معاویه شتافتند که در تقسیم اموال به مساوات عمل می‌کرد و آنان این را بر نمی‌تافتند.^۲ و نیز وقتی از ابو عبد الرحمن بن سلمی^۳ سؤال شد که تو را به خدا چرا از علی روی گرداندی؟ تو را به خدا بگو آیا از زمانی که علی در تقسیم اموال کوفه سهمی ویژه به تو نداد از او جدا نشدی؟ او پاسخ داد: «حال که سوگند دادی، آری».^۴

ایستادگی بر رعایت مساوات در تقسیم سرانه بیت‌المال از ویژگی‌های امیرمؤمنان علی (ع) بود و به بیان فقیه بزرگ شیعه، شیخ محمدحسن نجفی، نصوص فراوانی حاکی از آن است که علی (ع) سرانه بیت‌المال را به مساوات میان مردم تقسیم می‌کرد و رعایت عدالت در این مورد از صفات ویژه آن حضرت به شمار آمده است.^۵ عبایه بن ربیع^۶ از امیرمؤمنان علی (ع) روایت کرده است که فرمود:

«أَحَاجُّ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِسَبْعٍ: إِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْقِسْمِ بِالسُّوِيَّةِ وَالْعَدْلَ فِي الرِّعْيَةِ وَإِقَامِ الْحُدُودِ».^۷

۱. الفارات، ص ۲۹.

۲. فتوح ابن اعثم، ج ۴، ص ۱۴۹؛ شرح ابن ابی الحديد، ج ۱۶، ص ۲۳.

۳. ابو عبد الرحمن عبدالله بن حبیب سلمی از اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) که با آن حضرت مخالفت ورزیده است. ر.ک: قاموس الرجال، ج ۶، صص ۳۰۸-۳۰۹، ج ۱۱، صص ۳۹۵-۳۹۶.

۴. محمدتقی التستری، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، الطبعة الاولى، مكتبة الصدر، تهران، ۱۳۹۰ ق. ج ۲، صص ۱۹۷-۲۰۳؛ قاموس الرجال، ج ۶، ص ۳۰۸.

۵. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۱۶.

۶. عبایه بن ربیع اسدی از خواص اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) و از اصحاب امام حسن (ع) بوده است. ر.ک: رجال الکشی، صص ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۲۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۲۵۳.

۷. الخصال، ج ۲، ص ۳۶۳؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۶.

روز قیامت با هفت دلیل با مردم احتجاج خواهم کرد: برپا داشتن نماز و پرداختن زکات و امر به معروف و نهی از منکر و تقسیم سرانه بیت‌المال به مساوات و رعایت عدالت میان مردم و اجرای حدود.

این بیان نشان‌دهنده جایگاه ویژه رعایت مساوات در تقسیم سرانه بیت‌المال است؛ چیزی چون نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و عدالت و برپا داشتن حدود که سلامت فرد و جامعه در گرو این‌ها است. با همین جهت‌گیری است که فقیهان شیعه بر این نظرند که سرانه بیت‌المال باید به‌طور مساوی میان مستحقان تقسیم شود و روابط و مناسبات طبقاتی بر آن حاکم نگردد و سوابق و ویژگی‌های اشخاص موجب تبعیض نشود. شیخ طوسی در این مورد می‌نویسد: «لَا يُفْضَلُ النَّاسُ فِي الْعَطَايَا بِشَرَفٍ أَوْ سَابِقَةٍ أَوْ زُهْدٍ أَوْ عِلْمٍ» (در تقسیم سرانه بیت‌المال میان مردم به سبب شرافت یا سابقه یا زهد یا دانش نباید فرقی گذاشت). سپس اضافه می‌کند که راه و رسم علی (ع) همین بود که سرانه بیت‌المال را به مساوات تقسیم می‌کرد و ابوبکر نیز همین روش را داشت ولی عمر گروهی را بر گروهی دیگر برتری می‌بخشید. وی آن‌گاه دلیل تقسیم سرانه بیت‌المال به مساوات را چنین ذکر می‌کند: «ذَلِيلُنَا أَنَّ الْأَسْمَ يُتَنَاولُ الْجَمِيعُ، وَكُونُهُمْ مُقَاتِلِينَ وَ مُرَابِطِينَ اشْتَرَكُوا فِيهِ فَلَا يَنْبَغِي تَفْضِيلُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ، لِأَنَّ تَفْضِيلَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ يَحْتَاجُ إِلَى دَلِيلٍ»^۱ (دلیل ما این است که اسم بیت‌المال مطلق است و شامل همه مردم اعم از رزمندگان و مرزبانان می‌شود و برتری دادن برخی بر برخی دیگر جایز نیست، زیرا برتری دادن نیاز به دلیل دارد و در این امر دلیلی برای برتری دادن گروهی بر گروهی وجود ندارد). دیگر فقیه بزرگ شیعه، ابن بَراج طرابلسی نیز می‌نویسد: «وَ يَنْبَغِي لِإِمَامٍ أَنْ يُسَوِّيَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْقِسْمَةِ، وَلَا يُفْضَلُ أَحَدًا مِنْهُمْ عَلَى أَحَدٍ لِشَرَفٍ فِيهِ، أَوْ زُهْدٍ، أَوْ عِلْمٍ عَلَى مَنْ لَيْسَ هُوَ أَحَدٌ لِشَرَفٍ فِيهِ، أَوْ زُهْدٍ، أَوْ عِلْمٍ عَلَى مَنْ لَيْسَ هُوَ كَذَلِكَ»^۲ (سزاوار است که امام در تقسیم سرانه بیت‌المال میان مسلمانان به مساوات عمل کند، و کسی را بر کسی به سبب شرافت یا زهد یا علمی که دارد برتری ندهد). ابن ادریس حلی نیز همین بیان را دارد.^۳

۱. أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، الخلاف، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ ش. ص ۴۹۹.

۲. المذهب، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. السرائر، ج ۲، صص ۹ - ۱۰.

این موضوع آنقدر مهم و اساسی و حیاتی بوده که یکی از اهداف انقلابیون شیعه در طول تاریخ بوده است، زیرا مقصد آنان از مبارزه بازگشت به سیره نبوی و سیره علوی بوده است؛ همانگونه که حسین بن علی بن حسن، شهید فح^۱ در مراسم بیعت خود گفت:

۱. فح ناحیه‌ای است نزدیک مکه به مسافت شش میل که حسین بن علی بن حسن بن حسن بن خود از مدینه برضد عباسیان در این محل با سپاه عباسی روبرو شد و پس از نبردی سخت و قهرمانانه با یاران فداکار و باایمانش به شهادت رسیدند و سه روز اجساد مطهرشان بر روی زمین باقی ماند و کسی آنان را دفن نکرد تا درندگان و مرغان گوشتخوار از بدنشان بخوردند. امام کاظم (ع) پس از شهادت حسین بن علی صاحب فح در قداست و کرامت و عظمت او فرمود: «مَضَى وَاللَّهِ مُسْلِمًا صَالِحًا صَوَامًا أَمِيرًا بِالْمَعْرُوفِ نَاهِيًا عَنِ الْمُنْكَرِ، مَا كَانَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ مِثْلُهُ.» (به خدا سوگند که او به شهادت رسید درحالی که مسلمانی صالح و روزه‌دار و امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکر بود؛ و همانند او در خاندانش یافت نمی‌شد). و امام جواد (ع) درباره مصیبت حادثه فح فرمود: «لَمْ يَكُنْ لَنَا بَعْدَ الطَّقِبِ مَضْرَعٌ أَكْظَمُ مِنْ فَحٍّ.» (پس از واقعه کربلا برای ما قتلگاهی بزرگ‌تر از حادثه فح نبود). دغبل خُزاعی شاعر متعهد و بلندآوازه شیعه در یکی از ابیات ثابته مشهورش به فح و صاحب فح اشاره کرده و چنین سروده است:

قُبُورٌ بِكُوفَانٍ، وَ أُخْرَى بِطَبِيبَةٍ
وَ أُخْرَى بِفَحٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي

قبرهایی در کوفه و قبرهایی هم در مدینه و تعدادی از قبرهای اهل بیت - که درود من بر آنان باد - در سرزمین فح است.

ر.ک: أبو الحسن احمد بن یحیی البلاذری، أنساب الأشراف، حققه و قدّم له سهیل زکّار، ریاض زرکلی، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۷ ق. ج ۲، صص ۳۵۵ - ۳۵۸؛ تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۱۹۲ - ۲۰۳؛ مروج الذهب، ج ۳، صص ۳۲۶ - ۳۲۷؛ أبو الفرج علی بن الحسین بن محمد الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق السید احمد صفّار، الطبعة الثانية، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق. صص ۳۶۴ - ۳۸۵؛ معجم البلدان، ج ۴، صص ۲۳۷ - ۲۳۸؛ الكامل فی التّاریخ، ج ۶، صص ۹۰ - ۹۴؛ تاریخ الذّهبی، ج ۱۰، صص ۳۴ - ۳۸؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، صص ۲۶۹ - ۲۷۱؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۲۷؛ أحياء الشيعة، ج ۶، صص ۹۷ - ۱۰۱؛ دغبل بن علی الخُزاعی، دیوان دغبل بن علی الخُزاعی، جمعه و قدّم له و حققه عبدالصاحب عمران الدجیلی، الطبعة الثانية، دارالكتاب اللبنانی، بیروت، ۱۹۷۲ م. ص ۱۳۵.

«أَبَايُكُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ عَلَى أَنْ يُطَاعَ اللَّهُ وَ لَا يُغْصَى، وَ أَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ عَلَى أَنْ نَعْمَلَ فِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص)، وَ الْعَدْلِ فِي الرِّعِيَّةِ، وَ الْقَسَمِ بِالسُّوِيَّةِ، فَإِنْ نَحْنُ وَ قَيْنَا لَكُمْ وَ قَيْتُمْ لَنَا، وَ إِنْ نَحْنُ لَمْ نَفِ لَكُمْ فَلَا بَيْعَةَ لَنَا عَلَيْكُمْ»^۱

با شما براساس کتاب خدا و سنت رسول خدا بیعت می‌کنم و این‌که خداوند را بندگی کنیم و از نافرمانی‌اش پرهیزیم. من شما را به‌سوی برگزیده‌ای از آل محمد می‌خوانم و تعهد می‌کنم که در میان شما به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کنیم و در میان مردم براساس عدالت رفتار نماییم و سرانه بیت‌المال را به مساوات تقسیم کنیم. پس اگر به تعهدات خود وفا کردیم شما هم به ما وفادار باشید و اگر به آن‌چه تعهد کرده‌ایم وفا نکردیم بیعت ما از گردن شما برداشته است.

و چون امام حق، خورشید مغرب طلوع کند، مساوات مالی در معنای حقیقی‌اش عینیت یابد. ابوسعید خُدَری^۲ روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود:

«أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ ... فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا. يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ، يَنْقَسِمُ الْمَالُ صِحَاخًا. [فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: وَ مَا صِحَاخًا؟ قَالَ:] التَّسْوِيَةُ بَيْنَ النَّاسِ»^۳

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۸.

۲. او سعد بن مالک بن سنان خزرچی معروف به ابوسعید خُدَری از اصحاب رسول خدا (ص) و امیرمؤمنان علی (ع) و از پارسایان و عالمان و فقیهان و راویان برجسته است. او در دوازده غزوه همراه پیامبر بود و از وی ۱۱۷۰ حدیث نقل شده است. ابوسعید خُدَری در سال ۷۴ هجری درگذشت. رک: حلیة الاولیاء، ج ۱، صص ۳۶۹ - ۳۷۱؛ صفة الصفوة، ج ۱، صص ۷۱۴ - ۷۱۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، صص ۱۶۸ - ۱۷۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، صص ۴۱۶ - ۴۱۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۸، صص ۴۷ - ۴۸.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۷؛ أبو عبد الله محمد بن یوسف الکُنْجی الشافعی، البیان فی اخبار صاحب الزمان، قدّم له و علّق علیه محمد مهدی الخرسان، مؤسّسة الهادی للمطبوعات، قم، ۱۳۹۹ ق. ص ۱۲۳؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۷۱؛ مسجم الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۱، صص ۸۱، ۹۲.

شما را مژده می‌دهم به آمدن مهدی ... پس زمین را همان‌گونه که از ستم و بیداد لبریز شده باشد از قسط و عدالت لبریز سازد. ساکنان آسمان و زمین از او راضی باشند و مهدی مال را به‌طور صحیح تقسیم می‌کند. [مردی از پیامبر پرسید: به‌طور صحیح یعنی چه؟ فرمود:] یعنی به مساوات میان مردم تقسیم می‌کند.

عبدالله بن مسعود^۱ نیز از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است که در این باره فرمود:

«وَيُقْسِمُ بِالسُّوْيَةِ وَ يَجْعَلُ اللَّهُ الْغِنَى فِي قُلُوبِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۲

مهدی مال را به مساوات تقسیم می‌کند و قلب‌های امت محمد را لبریز از بی‌نیازی خواهد کرد.

امام عصر (ع) دارایی‌ها را به مساوات تقسیم می‌کند و عدالت را برقرار می‌سازد،^۳ و دیگر نیازمندی باقی نخواهد ماند. امام باقر (ع) فرمود:

«يُسَوِّي بَيْنَ النَّاسِ حَتَّى لَا تَرَى مُحْتَاجًا إِلَى الزَّكَاةِ»^۴

مهدی اموال را میان مردم چنان به تساوی قسمت می‌کند که دیگر نیازمندی یافت نمی‌شود تا به او زکات دهند.

۱. از اصحاب بزرگ پیامبر و از جمله مسلمانان نخستین است که در هجرت به حبشه حضور داشت و در تمام غزوات پیامبر (ص) را همراهی کرد. از وی ۸۴۸ حدیث نقل شده است. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۳، صص ۱۵۱-۱۵۸؛ کتاب الطبقات، صص ۴۷، ۷۹، ۲۱۴، ۲۱۷؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، صص ۱۲۴-۱۳۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱، صص ۱۴۷-۱۵۰؛ الاستیعاب، ج ۲، صص ۳۰۸-۳۱۶؛ اسد الغابة، ج ۳، صص ۲۸۰-۲۸۶؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۱، صص ۴۶۱-۵۰۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۰، صص ۳۲۲-۳۲۴.

۲. کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۷۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

۳. الفتحوات المکیة، ج ۳، ص ۳۲۷.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

مساوات در مالیات‌های اسلامی

از موارد دیگری که مساوات در آن رعایت شده مالیات‌های اسلامی یعنی زکات، خمس، صدقات و غیره است. این مالیات‌ها از همه کسانی که درآمد و دارایی‌شان از مرزی فراتر رود گرفته می‌شود و به هیچ عنوان معیارهای طبقاتی در آن راه ندارد. این مالیات‌ها برای همه، براساس نسبت و ضرایبی ثابت است. به عبارت دیگر نسبت تکلیف به وسع نسبتی ثابت است. بدین ترتیب اسلام در ادای مالیات شرعی امتیازی میان پیروانش قائل نشده است و همه را در پرداخت حقوق واجب مساوی دانسته است. البته در این مالیات‌ها نه تنها وضع ناتوانان و نیازمندان به طور کامل رعایت شده است و آنان از پرداخت معافند، بلکه بخش عمده‌ای از این مالیات‌ها با هدف تکافل اجتماعی در جهت تأمین ناتوانان و نیازمندان اختصاص یافته است. این مالیات‌ها به گونه‌ای وضع شده است که علاوه بر جلوگیری از طغیان، تراکم و تمرکز ثروت، فقر و ناداری و بینوایی را بزدايد و زمینه عدالت اجتماعی را فراهم سازد، که امنیت و رفاهت جامعه جز در پناه عدالت اقتصادی و اجتماعی میسر نمی‌شود، و آن هنگام است که حقیقت دین ظهور یابد و همگان در سایه عدالت به صلاح رسند. نشانه‌های چنین جامعه‌ای در خطبه‌ای از امیرمؤمنان علی (ع) آمده است:

«أَصْأَاءَ لَكُمْ الْإِسْلَامُ، فَأَكَلْتُمْ زَعْدًا، وَمَا عَالَ فِيكُمْ عَائِلٌ، وَلَا ظَلِمَ مِنْكُمْ مُسْلِمٌ وَلَا مُعَاهَدٌ.»^۱

اسلام برای شما درخشد، و به خوشی و فراوانی خورید، و هیچ عائله‌مند گرفتاری در میان شما نبود، و به هیچ مسلمان یا غیرمسلمانی که در عهد و پیمان شماست ستم نرود.

درباره این مالیات‌ها و نقش حقیقی آن‌ها در زدودن فقر از جامعه و ایجاد رفاهت و امنیت همگانی در سیره اقتصادی به تفصیل بحث خواهد شد.

مساوات در تحصیل علم

از لوازم اصل مساوات آن است که امکانات رشد و کمال به طور مساوی در دسترس همگان قرار

گیرد، و از مصداق‌های اساسی و مهم این معنا فراهم بودن امکان تحصیل علم برای همه است؛ این‌که هر کسی از هر طبقه‌ای بتواند در پرتو لیاقت و استعداد و فعالیت خود به کمال شایسته خویش برسد. لازمه حدیث مشهور شیعه و سنی که از رسول خدا (ص) نقل شده، همین امر است:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۱

جستجو و فراگیری دانش بر [نوع] مسلمان واجب است.

فراگیری دانش بر هر مسلمان، مرد، زن، کوچک، بزرگ، بر همگان واجب است که از عمده‌ترین علت‌های پیشرفت علوم و ترقی مسلمانان در سده‌های نخست تاریخشان نیز همین بود. پیامبر اکرم (ص) این مساوات را در مدینه تحقق بخشید و با تأکید فراوان همگان را به فراگیری دانش خواند. پس از پیروزی بدر و به اسارت درآمدن گروهی از مشرکان، در میان آنان عده‌ای بودند که سواد داشتند. پیامبر اعلام کرد که اسیران باسواد می‌توانند با تعلیم خواندن و نوشتن به ده نفر از کودکان انصار آزاد شوند.^۲ اسیران مشرکی که نمی‌توانستند فدیّه دهند و آزاد شوند با تعلیم کودکان مسلمان آزاد شدند. این عمل موجب شد که بسیاری از کودکان مسلمان خواندن و نوشتن بیاموزند که زید بن ثابت در زمره آنان خواندن و نوشتن آموخت.^۳ رسول خدا (ص) جامعه خود را در سایه مساوات در تحصیل علم به‌سوی مقصدی که می‌خواست سیر

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۵؛ أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، بصائر الدرجات الکبری فی فضائل آل محمد (ع)، تقدیم و تعلیق و تصحیح محسن کوچه باغی، مؤسسه الاعلمی، طهران، ۱۴۰۴ ق. صص ۲۲-۲۳؛ الکافی، ج ۱، صص ۳۰-۳۱؛ دهانم الاسلام، ج ۱، ص ۸۳؛ کنزالفوائد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۱۳۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۷۸؛ مشکاة الانوار، ص ۱۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۱، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۳۱؛ منیة المرید، ص ۲۳؛ المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۱۸؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۳.

۲. الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۴۷؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۳۷۳؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۱۰۱؛ التراتیب الاداریة، ج ۱، ص ۴۸.

۳. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۰۱؛ امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۱۰۱؛ التراتیب الاداریة، ج ۱،

داد. از قول عبدالله بن سعید بن عاص^۱ نقل شده است که پیامبر به وی فرمان داد تا در مدینه به مردم خواندن و نوشتن بیاموزد.^۲ از عبادة بن صامت^۳ نیز نقل شده است که گفت من به جمعی از اصحاب صفه خواندن و نوشتن و قرآن آموختم.^۴ رسول اکرم (ص) چنان بر مساوات در تحصیل علم اهتمام داشت که از شفا ام سلیمان بن ابی حثمه^۵ نقل شده است که پیامبر به وی فرمود به برخی زنان قرآن بیاموزد پس از آنکه خواندن و نوشتن آموخته بودند.^۶ بلاذری نام چند تن از زنان این دوره را که توانایی نویسندگی داشتند آورده است، از جمله: حفصة همسر پیامبر، ام

۱. نام او حکم بود و پیامبر او را عبدالله خواند. وی در جنگ یمامه کشته شد. ر.ک: أبو عمرو خلیفة بن خیاط بن أبی هُبَیْرَة اللّیثی (خلیفة المصفری)، کتاب الطبقات، حقه سهیل زکّار، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق. ص ۴۰؛ جمهرة أنساب العرب، ص ۸۰؛ التبيين فی أنساب القرشیین، صص ۱۹۱ - ۱۹۲.

۲. أبو عبدالله المصعب بن عبدالله بن المصعب الزبیری، نسب قریش، عنی بنشره لأول مرّة و تصحیحه والتعلیق علیه ألیفی بروفنسال، دارالمعارف للطباعة والنشر، القاهرة، ۱۹۵۳ م. ص ۱۷۴؛ جمهرة أنساب العرب، ص ۸۰؛ التبيين فی أنساب القرشیین، ص ۱۹۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۲، ص ۲۲۳؛ الاصابة، ج ۱، ص ۳۴۳؛ التراتیب الاداریّة، ج ۱، ص ۴۸.

۳. عبادة بن صامت بن قیس انصاری خزرچی از بزرگان اصحاب پیامبر و از جمله شرکت کنندگان در یمان عقبه و یکی از نقیبان پیامبر بود. وی در بدر و دیگر نبردها حضور داشت. در فتح مصر شرکت نمود و نخستین کس در منصب قضاوت در فلسطین بود. وی در سال ۳۴ هجری در رمله یا بیت المقدس درگذشت. ر.ک: اسدالغایة، ج ۳، صص ۵۶ - ۵۷؛ الاصابة، ج ۲، صص ۲۶۰ - ۲۶۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، صص ۹۷ - ۹۸؛ الأعلام، ج ۳، ص ۲۵۸.

۴. التراتیب الاداریّة، ج ۱، ص ۴۸.

۵. وی دختر عبدالله بن شمس بن خلف است که نام اصلی وی لیلی بوده و به شفا شهرت یافته است. او پیش از هجرت اسلام آورد و از جمله نخستین زنان مهاجر و بیعت کنندگان با پیامبر بود. وی را از زنان خردمند و بافضیلت آن دوره شمرده اند. ر.ک: الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۳۲؛ الاصابة، ج ۴، ص ۳۳۳.

۶. فتوح البلدان، ص ۴۵۸؛ الاصابة، ج ۴، ص ۳۳۳؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۳۳۳؛ التراتیب الاداریّة، ج ۱، صص ۴۹ - ۵۰.

کلثوم دختر عقیبه و عایشه دختر سعد.^۱

رسول خدا (ص) همگان را به کسب دانش و آگاهی می خواند و آن را به صورت یک تکلیف دینی بیان می فرمود. آموزش دین به عنوان اساس کار تربیتی مسلمانان مطرح بود. ایمان باور مبتنی بر معرفت است و مسلمان اهل بصیرت در دین است. این امر از همان ابتدای بعثت مطرح بود و آموزش دین اساس حرکت دینی بود.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾.^۲

اوست آن کس که در میان مردمی بی کتاب فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

راه و رسم پیامبر در تمام دوران رسالتش گویای تلاش آن حضرت برای علم آموزی و خردورزی مسلمانان است. سخنان مکرر پیامبر در آموختن و آموزش دادن کتاب خدا، و تلاش علمی پیوسته، از جلوه های نهضت علمی رسول خدا (ص) است، چنان که آن حضرت می فرمود:

«تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ وَتَعَاهَدُوا»^۳

کتاب خدا را بیاموزید و بدان ملتزم باشید.

«خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ»^۴

بهترین شما کسی است که قرآن را بیاموزد و تعلیم دهد.

۱. فتوح البلدان، ص ۴۵۸.

۲. قرآن، جمعه / ۲.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۴۶؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۵۱۱؛ کنز العمال، ج ۱، صص ۵۳۰، ۶۰۳.

۴. امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۶۷؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۶۱۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۵۲۵؛ بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۶.

«أَغْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ مُسْتَمِعًا أَوْ مُجِبًّا، وَلَا تَكُنْ الْخَامِسَةَ فَتَهْلِكَ»^۱

روز خود را درحالی آغاز کن که دانشمند یا دانشجو یا شنونده دانش یا دوستدار دانش باشی، و از گروه پنجم (خارج از این چهار گروه) مباش که هلاک و نابود شوی.

پیام آور هدایت، مسلمانان را دعوت و تشویق به آموزش می‌کرد و اصرار داشت که همگان قرآن بیاموزند، به خاطر بسپارند و بدان عمل کنند؛ و همگان اهل علم و بصیرت باشند.

در سال یازدهم بعثت رسول خدا (ص) در موسم حج در عقبه منی با شش نفر از مردم یثرب ملاقات کرد و اسلام را بر آنان عرضه داشت، آنان پس از شنیدن آیاتی چند از قرآن و دعوت رسول خدا ایمان آوردند و اسلام با آنان به یثرب رفت. در سال دوازدهم بعثت دوازده نفر از انصار در موسم حج در عقبه منی با رسول خدا (ص) بیعت کردند. پیامبر مُصْعَب بن عُمَیر را همراهشان به مدینه فرستاد تا به آنان که اسلام می‌آوردند قرآن بیاموزد، اسلام را آموزش دهد و آنان را در فهم عمیق دین یاری دهد: «أَمَرَهُ أَنْ يُقَرِّئَهُمُ الْقُرْآنَ، وَ يُعَلِّمَهُمُ الْإِسْلَامَ، وَ يُفَقِّهَهُمْ فِي الدِّينِ». بدین جهت مُصْعَب را در مدینه «مُقَرِّی» می‌گفتند.^۲ مردم نزد او «إِقْرَأ» می‌کردند، یعنی قرآن را تلاوت می‌کردند و او استماع می‌کرد تا خطاهایشان را اصلاح کند. پیامبر آن‌قدر بر آموزش دین اهتمام داشت که به اُبَی بن کعب انصاری می‌فرمود خداوند به من فرمان داده است که تو را إقراء کنم؛^۳ و بسیاری نزد او تعلیم یافتند.

رسول خدا (ص) افراد زیادی را برای آموزش همگانی دین به مناطق گوناگون اعزام کرد، از جمله: رافع بن مالک انصاری را برای تعلیم در مدینه مأمور ساخت،^۴ مُعَاذ بن جَبَل را به یمن و

۱. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۸۴؛ الجامع الصغير، ج ۱، ص ۱۸۳؛ منية المريد، ص ۲۶؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

۲. سيرة ابن هشام، ج ۲، صص ۳۸ - ۴۲؛ سيرة ابن كثير، ج ۱، صص ۳۳۳ - ۳۳۶؛ السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۸؛ احمد زيني دحلان، السيرة النبوية، بهامش السيرة الحلبية، دار احياء التراث العربي، بيروت، ج ۱، صص ۲۸۸ - ۲۹۰.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۱۴؛ مستدرک الحاكم، ج ۲، صص ۲۲۶ - ۲۲۷؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ۴، ص ۱۹۸؛ تهذيب الكمال، ج ۲، صص ۲۶۴ - ۲۶۵.

۴. الاصابة، ج ۱، ص ۴۸۷.

حَضَرَموت روانه کرد،^۱ و چون مکه فتح شد عَتَّاب بن اُسَید را جانشین قرار داد و مُعَاذ بن جَبَل را مأمور آموختن قرآن و دین کرد؛^۲ و نیز عمرو بن حَزَم خزرجی را به نُجْران گسیل نمود؛^۳ و... این حرکت همگانی و اعلام مساوات در تحصیل علم در اوضاع و احوالی عینیت می‌یافت که دیدگاه‌های طبقاتی در فراگیری علم به شدت حاکم بود و دانش مختص توانگران و قدرتمندان بود، و محرومان و ناتوانان در کنار آن‌همه نامردمی و ستمگری و بیدادورزی، از فراگیری دانش نیز محروم بودند. در ایران پیش از اسلام تعلیم و تربیت منحصر به فرزندان اعیان و ثروتمندان بود و این کار به وسیله کاهنان صورت می‌گرفت و به بعضی از فرزندان اشراف تعلیمات مخصوصی می‌دادند که برای فرمانداری استان‌ها و تصدی مشاغل دولتی مهیا شوند.^۴ در مصر کاهنان مصری مقدمات علوم را در مدارس که پیوسته به معابد بود به فرزندان خانواده‌های ثروتمند می‌آموختند. یکی از کاهنان منصبی داشت که می‌توان آن را معادل وزیر آموزش و پرورش امروز دانست، او خود را به نام «رئیس طویله شاهی برای تعلیم و تربیت» می‌نامید،^۵ در هند اگر فردی از طبقه سودره به قرائت کتب مقدس گوش می‌داد، می‌بایست گوشش را [بنا به کتاب‌های قانون برهمنی] با سرب گذاخته بر کرده؛ اگر آن را زمزمه کند، باید زبانش را برید؛ و اگر آن را به یاد بسپارد باید او را دوپاره کرد.^۶

در مدینه پیامبر نشانی از تبعیض، از جمله فاسدترین تبعیض‌ها، یعنی محروم کردن استعدادها از فراگیری دانش نبود. اوصیای آن حضرت نیز به سیره پیامبر می‌خواندند و با هرگونه تبعیضی در تعلیم و تربیت مخالفت می‌کردند، چنان‌که امام صادق (ع) به حَسَن معلم فرمود:

۱. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۴، ص ۳۷۰؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۸۲؛ الاصابه، ج ۳، صص ۴۰۶-۴۰۷.
۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۲۴، ص ۳۷۰.
۳. همان، ج ۱۹، صص ۱۹۵-۱۹۶.
۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن، چاپ دوم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷ ش.
- ج ۱، مترجمان احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، صص ۴۲۴-۴۲۵.
۵. همان، ص ۲۰۳.
۶. همان، ص ۵۵۶.

«أَنْ يَكُونَ الصَّبِيَّانُ عِنْدَكَ سَوَاءً فِي التَّعْلِيمِ، لَا تُفْضِلُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۱

کودکان در تعلیم نزدت یکسان باشند، برخی را بر برخی برتری ندهی.

آنان که دانش را طبقاتی کنند و همت خود را در تعلیم و تربیت متوجه توانگران و قدرتمندان سازند و استعدادهای شایسته را از رشد و کمال بازدارند، در آتش دوزخند، که امام صادق (ع) فرمود:

«وَمِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَرَى أَنَّ يَضَعَ الْعِلْمَ عِنْدَ ذَوِي الثَّرْوَةِ وَالشَّرَفِ، وَ لَا يَرَى لَهُ فِي الْمَسَاكِينِ وَضْعًا؛ فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ الثَّالِثِ مِنَ النَّارِ»^۲

برخی از عالمان معتقدند که بایستی دانش را به ثروتمندان و طبقه اشراف آموخت، و تهیدستان را از دانش محروم کرد؛ چنین عالمانی در طبقه سوم آتش خواهند بود.

اسلام نگاه و رفتار طبقاتی را در همه امور زیر پا نهاده و به هیچ کس اجازه نداده است که مردمان را در فراگیری دانش بر مبنای ثروت و امکنت طبقه بندی کند و استعدادهای شایسته را محروم نماید. تبعیض در تعلیم و تربیت و امکانات آن در سیره نبوی پذیرفته نیست؛ و از همین رو محدثان بزرگ اسلام در کتاب های روایی خود «باب مساوات در تحصیل علم» گشودند، چنان که دارمی در سنن خویش بابی باز کرده است با عنوان: «بَابُ التَّسْوِيَةِ فِي الْعِلْمِ»^۳.

از نتایج و ثمرات مساوات در فراگیری علم آن بود که دانشمندان بسیاری از طبقات محروم جامعه یعنی مستضعفان، محرومان و ستمدیدگان به مراتب بالا دست یافتند؛ چیزی که مستکبران، حرام اندوزان و ستمگران آن را سخت ناخوش می داشتند. واقعه ای که از ابن ابی لیلا^۴

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۶۴؛ الاستبصار، ج ۳، ص ۶۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۱۲.

۲. الغصائل، ج ۲، ص ۳۵۳؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳. سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴. وی محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلا و بنا بر قولی داود بن بلال انصاری کوفی از فقیهان برجسته و قاضی دولت اموی و سپس دولت عباسی بود و مدت سی و سه سال در منصب قضا به قضاوت مشغول بود. وی در سال ۱۴۸ هجری در کوفه درگذشت. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۵۸؛ وفيات الاعیان،

نقل شده گویای این حقیقت است. وی گوید: عیسی بن موسی^۱ که ستمگری نژادپرست و متعصب بود از من پرسید: فقیه بصره کیست؟ گفتم: حسن بن ابی الحسن. گفت: پس از او؟ گفتم: محمد بن سیرین. گفت: آن دو عربند یا از موالی اند؟ گفتم: از موالی اند. گفت: فقیه مکه کیست؟ گفتم: عطاء بن ابی رباح و مجاهد [بن جبر] و سعید بن جبیر و سلیمان بن یسار. گفت: آنان چگونه اند؟ گفتم: از موالی اند. گفت: فقیهان مدینه چه کسانی اند؟ گفتم: زید بن اسلم و محمد بن منکدر و نافع بن ابی نجیح. گفت: چگونه اند؟ گفتم: از موالی اند. پس رنگ به رنگ شد. آن گاه پرسید، فقیه ترین فرد قبا کیست؟ گفتم: ربیعۃ الرأی و ابن زناد. گفت: آن دو چگونه اند؟ گفتم: از موالی اند. چهره اش درهم و تیره شد. سپس گفت: فقیه یمن کیست؟ گفتم: طاووس و پسرش و [همام] بن منبّه. گفت: اینان چگونه اند؟ گفتم: از موالی اند. رگ های گردنش متورم شد و به حال خسته نشست. آن گاه گفت: فقیه خراسان کیست؟ گفتم: عطاء بن عبدالله خراسانی. گفت: این عطاء از کدامین است؟ گفتم: از موالی. چهره اش تیره تر شد و به سیاهی کامل گرایید، به طوری که وحشت کردم. پرسید: فقیه شام کیست؟ گفتم: منکحول. گفت: این یکی چگونه است؟ گفتم: از موالی است. خشم و اندوهش افزون شد. گفت: فقیه جزیره کیست؟ گفتم: میمون بن مهران. گفت: این چگونه است؟ گفتم: از موالی است. نفس به سختی کشید و پرسید: فقیه کوفه کیست؟ به خدا سوگند اگر بیم آن نبود که هلاک شود هر آینه می گفتم: حکم بن عیینه و عمار بن ابی سلیمان، اما در بیان این حقیقت شرّ و ناخوشی یافتیم، پس گفتم: ابراهیم و شعبی. گفت: این دو چگونه اند؟ گفتم: هر دو عربند. گفت: الله اکبر، و حزن و اندهش فرونشست.^۲

ج ۴، صص ۱۷۹ - ۱۸۱؛ میزان الاعتدال، ج ۳، صص ۶۱۳ - ۶۱۶؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۱؛ الوافی بالوفیات، ج ۳، صص ۲۲۱ - ۲۲۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، صص ۲۶۸ - ۲۶۹؛ شذرات الذهب، ج ۱ - ص ۲۲۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۶، صص ۲۱۵ - ۲۱۸.

۱. عیسی بن موسی بن محمد عباسی، مکنی به ابوموسی برادرزاده سفاح از امیران و فرماندهان دولت عباسی بود که او را شیخ الدولة می گفتند. در سال ۱۰۲ هجری در حمیمه متولد شد و در سال ۱۳۲ از طرف عموی خود والی کوفه و مناطق آن گشت و سفاح او را ولی عهد منصور قرار داد؛ اما منصور در سال ۱۴۷ او را از ولایت عهدی و حکومت کوفه معزول کرد. وی در سال ۱۶۷ درگذشت. ر.ک: الکامل فی التاريخ، ج ۵، صص ۵۷۷ - ۵۸۱، ج ۶، ص ۷۵؛ الأعلام، ج ۵، صص ۱۰۹ - ۱۱۰.

۲. العقد الفرید، ج ۲، ص ۵۴۵.

مساوات در تصدی امور و انجام دادن مسئولیت‌ها

از اموری که در سیرهٔ پیامبر چشمگیر بود و بسیاری تاب تحملش را نداشتند و تا روزهای آخر زندگی رسول خدا نیز نتوانستند آن را بپذیرند، مساوات در تصدی امور و انجام دادن مسئولیت‌ها براساس اهلیت و شایستگی بود. پیامبر در این امر میان هیچ‌یک از افراد امت فرقی نمی‌گذاشت و هرکس دارای اهلیت و شایستگی بیش‌تری بود میدان گسترده‌تری برای تصدی امور و انجام دادن مسئولیت‌ها می‌یافت. در راه و رسم نبوی تصدی امور و انجام دادن مسئولیت‌ها براساس معیارهایی عقلانی و منطقی تعیین می‌شد، یعنی معرفت، درایت، عدالت، قوت و سلامت اشخاص؛ و نه بر مبنای ملاک‌های جاهلی و غیرمنطقی، چون شیخ بودن و از خاندانی معین و وابسته به گروهی خاص بودن. در دوران جاهلیت عرب از ویژگی‌های رهبر قبیله سن او بود (شیخ بودن) و عرب قائل به شیخوخیت بود، و چنان‌چه فردی همهٔ شایستگی‌های لازم برای رهبری و فرماندهی را دارا بود ولی شیخ نبود، عرب جاهلی بدو تن نمی‌داد. این جمود جاهلی به‌رغم مواضع صریح قرآن کریم و رفتار و عملکرد پیامبر از اندیشه و دل بسیاری بیرون نرفت. آیات متعدد کتاب الهی بیانگر این است که خداوند جز براساس شایستگی مسئولیتی نمی‌بخشد. آن‌گاه که ابراهیم خلیل (ع) به سبب شایستگی‌هایش و پس از آزمون‌های گوناگون به مقام امامت رسید، عرض کرد: پروردگارا آیا فرزندان من به سبب نسبت با من از موهبت رهبری الهی برخوردار خواهند بود؟ پس خداوند به صراحت پاسخ گفت که ملاک تصدی مسئولیت، نسبت و خویشاوندی نیست، و هرگز ستمکاران به مقام امامت نمی‌رسند.

﴿وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا. قَالَ: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي؟ قَالَ: لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.﴾^۱

و چون ابراهیم را پروردگارش به اموری چند بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خداوند به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به پیدادگران نمی‌رسد.

این‌که ابراهیم (ع) پس از برآمدن از عهدهٔ آزمون‌ها، شایستگی پیشوایی یافت، بیان‌کنندهٔ حقیقت موردبحث است که مقام و مسئولیت جز بنابر شایستگی‌ها داده نمی‌شود. ملاک تصدی

مسئولیت ثروت و ثنّت، و وابستگی و خویشاوندی نیست. در قرآن کریم این امر با بیان نمونه‌ای زیبا چنین عنوان شده است:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ أَبْنَانِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُوْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. ١

آیا از [حال] سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی آن‌گاه که به پیامبری از خود گفتند: زمامداری برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم؟ [آن پیامبر] گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن‌که ما از دیارمان و از [نزد] فرزندانمان بیرون رانده شده‌ایم. پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان، [همگی] پشت کردند، و خداوند به [حال] ستمکاران داناست. و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند طالوت را به زمامداری شما گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما زمامداری باشد با آن‌که ما به زمامداری از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: در حقیقت، خدا او را بر شما برگزیده و او را در دانش و قدرت جسم و سعت بخشیده است، و خداوند زمامداری خود را به هرکس که بخواهد می‌دهد، و احسان خدا وسیع و او آگاه [از لیاقت و شایستگی افراد برای منصب‌ها] است.

طالوت جوانی بود توانا، زیرک، دانا و باتدبیر، اما گمنام که چارپایان پدر را به چرا می‌برد و کشاورزی می‌کرد. به دنبال گم شدن چارپایانش در صحرا، نزد اشموئیل پیامبر رفت و اشموئیل در نخستین رویارویی شایستگی‌های او را دریافت و پی برد که او همان کسی است که خداوند او

را مأمور نجات بنی اسرائیل کرده است. اشموئیل به قوم خود اعلام کرد که خداوند طالوت را به فرماندهی آنان برگزیده است تا با رهبری او به پیکار با دشمن برخیزند، اما آنان برای فرمانده امتیازاتی از نظر نسب و ثروت را شرط می‌دانستند و طالوت فاقد همه آن ویژگی‌هایی بود که برای آنان ملاک تصدی مسئولیت بود. او فردی گمنام و تهیدست بود. اشموئیل ملاک‌های باطل بنی اسرائیل را مورد سرزنش قرار داد و اظهار داشت ویژگی‌های تصدی مسئولیت علم و قدرت است که به اندازه کافی در طالوت هست.^۱ امیر مؤمنان علی (ع) درباره ملاک تصدی مسئولیت، زمامداری و رهبری فرموده است:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ.»^۲

مردم! سزاوارترین کس به زمامداری و رهبری کسی است که بدان توانا تر باشد، و در آن به فرمان خدا داناتر.

بنابراین ملاک‌های واقعی برای تصدی امور دانی و توانایی است و نه خوبشاوندی و دارایی. رسول خدا (ص) در دوران رسالت خویش مساوات در تصدی کارها و انجام دادن مسئولیت‌ها را به تمامی تحقق بخشید. نه تنها رعایت مساوات برای هر که دارای شایستگی‌های لازم بود، که رعایت مساوات میان شایستگان تا سنگینی بار مسئولیت‌ها بر بخشی از جامعه تحمیل نشود. آن حضرت در ابتدای ورود خود به مدینه ضمن عهدنامه‌ای که میان گروه‌های اجتماعی مختلف موجود در مدینه منعقد کرد، در بخش مربوط به گروه‌های مسلمان، مسئولیت دفاع از مدینه را به مساوات مشخص کرد و چنین اعلام فرمود:

«وَإِنْ كُلُّ غَازِيَةٍ غَزَتْ مَعَنَا يُعْقَبُ بَعْضُهَا بَعْضًا.»^۳

همه گروه‌های مسلمان که به جنگ و جهاد می‌روند به ترتیب و به تناوب وارد جنگ خواهند شد [و جنگیدن بر یک گروه دو مرتبه پشت سر هم تحمیل نخواهد شد].

۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲، صص ۱۶۷-۱۶۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۱: نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۲۹: البدایة والنهاية، ج ۳، ص ۲۷۴.

پیامبر اکرم (ص) در فرستادن سفیر نیز مساوات را رعایت می‌کرد،^۱ و همه کسانی را که شایستگی لازم برای تصدی امور را داشتند، به کار می‌گرفت.

آن حضرت در سپردن مسئولیت فرماندهی جنگ تنها شایستگی و توانایی و تدبیرورزی افراد را ملاحظه می‌کرد، و نه خویشاوندی و وابستگی و سالخوردگی را؛ و جوانان شایسته را فرمانده قرار می‌داد، همان‌گونه که درباره زید بن حارثه به عنوان یکی از فرماندهان نبرد موته عمل کرد،^۲ و نیز درباره أسامة بن زید به عنوان آخرین فرمانده منصوب از طرف خود چنین رفتار نمود. بنابراین نقل جمعی از مورخان، پیامبر شانزده روز پیش از رحلت،^۳ خود پرچمی برای أسامة بست و به او چنین فرمان داد: «به نام خدا و در راه خدا نبرد کن؛ با دشمنان خدا پیکار کن. سحرگاهان بر اهالی اُبُنّی^۴ [که بیم حمله‌شان می‌رود] حمله ببر و این مسافت را چنان سریع طی کن که پیش از آن که خبر حرکت تو به آن‌جا برسد، خود و سربازانت به آن‌جا رسیده باشید.» آن حضرت فرمان داد که مردم بسیج شوند و سپاه مهاجر جمله همراه وی کرده بود. در این بسیج کسی از بزرگان

۱. نک: سیره ابن هشام، ج ۴، صص ۲۷۸-۲۷۹؛ الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۲۵۸-۲۶۳؛ الوفاء بأحوال المصطفی، ج ۲، صص ۷۱۷-۷۲۳؛ عیون الاثر، ج ۲، صص ۳۲۳-۳۲۸؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، صص ۱۵۲-۱۶۲؛ السیره الحلبیة، ج ۳، صص ۲۴۰-۲۵۵.

۲. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۵؛ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تلخیص الشافعی، حقه و علّق علیه السید حسین بحر العلوم، الطبعة الثانية، منشورات العزیزی، قم، ۱۳۹۴ ق. ج ۱، صص ۲۲۷-۲۲۹؛ امین الاسلام أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، تصحیح و تعلیق علی اکبر الغفاری، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۹ ق. ص ۱۱۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۵؛ معارج الانوار، ج ۲۱، ص ۵۵؛ جعفر مرتضی العاملی، دراسات و بحوث فی التاريخ والاسلام، الطبعة الاولى، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ ق. ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۳.

۳. بسیاری از مورخان تاریخ بستن پرچم را چهار روز مانده از ماه صفر و رحلت آن حضرت را دوازده ربیع الاول نوشته‌اند که زمان بستن پرچم شانزده روز پیش از رحلت می‌شود. ر.ک: المغازی، ج ۳، صص ۱۱۱۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ عیون الاثر، ج ۲، صص ۳۵۲-۳۵۳.

۴. اُبُنّی جزئی از خاک بلقا واقع در سرزمین شام در نزدیکی موته میان عسقلان و رمله است. الروض الأنف، ج ۷، صص ۵۱۱-۵۱۲؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۹؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۵۴.

مهاجران نخستین و انصار نبود که پیامبر او را زیر پرچم اسامه قرار نداده باشد. بزرگانی چون ابوبکر، عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح، سعد به ابی وقاص، سعید بن زید، قتاده بن نعمان، سلمه بن اسلم بن حریش در زمره آنان بودند.^۱ اسامه پرچم را به بُزیده بن حُصیب اسلمی داد و جُزف^۲ را بنا به فرمان پیامبر اردوگاه خود قرار داد تا سربازان اسلام دسته دسته به آن جا بیایند و همگی در وقت معینی حرکت کنند.^۳

بدین ترتیب پیامبر در آخرین روزهای زندگی خویش، باز بر همگان آشکار کرد که ملاک تصدی مسئولیت‌ها و موقعیت‌های اجتماعی جز لیاقت و شایستگی و کاردانی نیست، و هرگز این امور در گرو سن و سال نمی‌باشد. آنان که هنوز خوی جاهلیت در سرشان بود و نمی‌توانستند خود را با ملاک‌های حقیقی منطبق سازند، و تبعیض را بر عدالت، و نابرابری را بر مساوات می‌پسندیدند، زبان به اعتراض گشودند که چرا پیامبر، جوانی را که شیخ محسوب نمی‌شود بر آنان فرمانده کرده است. برخی از سیره‌نویسان سن اسامه را هفده سال،^۴ و برخی هجده ذکر کرده‌اند.^۵ واقدی آن را بیست و یک یا نزدیک آن گفته است.^۶ آنچه مسلم است این است که اسامه در سال‌های نخستین جوانی بود، و این امر بر آنان که رنگ سیره پیامبر به خود نگرفته بودند، بسیار سنگین و گران می‌آمد و سخنانی بر زبان می‌راندند که همه نشانی از جاهلیت و عدم تسلیم در برابر حق داشت.^۷

فردای روزی که پیامبر پرچم جنگ را برای اسامه بست، در بستر بیماری افتاد. در اثنای بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه اسامه به سوی شام کارشکنی شده است و برخی لب به اعتراض گشوده‌اند که چرا جوان نوری را بر بزرگان مهاجر و انصار فرمانده کرده است و همراه

۱. ر.ک: المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۷؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ عیون‌الاثار، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. جُزف منطقه وسیعی در سه میلی مدینه به سمت شام است. معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳. المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ عیون‌الاثار، ج ۲، ص ۳۵۲.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳.

۵. الروض الأنف، ج ۷، ص ۵۱۲.

۶. أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۷۵.

۷. ر.ک: المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۸؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۳۱۷؛ عیون‌الاثار، ج ۲، ص ۳۵۲.

وی نرفته‌اند. پیامبر اکرم (ص) از این نافرمانی که جز تجلی روح جاهلی نبود خشمگین شد و در حال بیماری آهنگ مسجد کرد و به منبر رفت و پس از حمد خدا و ثنای الهی فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، أَتَفْعِدُوا بَعَثَ أُسَامَةَ، فَلَعَمْرِي لَئِنْ قُلْتُمْ فِي إِمَارَتِهِ، لَقَدْ قُلْتُمْ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ؛ وَإِنَّهُ لَخَلِيقٌ لِلْإِمَارَةِ وَإِنْ كَانَ أَبُوهُ لَخَلِيقًا لَهَا»^۱

مردم، فرماندهی أسامه را بپذیرید و سپاه را حرکت دهید که به جان خودم سوگند اگر درباره فرماندهی او سخن می‌گوئید، پیش از این درباره فرماندهی پدرش هم سخن‌ها گفتید، ولی او شایسته فرماندهی است، چنان‌که پدرش نیز درخور آن بود.

پیامبر پس از این سخن از منبر فرود آمد و به خانه رفت و در بستر بیماری افتاد؛ و در همان حال کسانی از بزرگان صحابه را که به عیادت وی می‌رفتند موکداً سفارش می‌کرد که در جُوف به سپاه أسامه پیوندند و سپاه را حرکت دهند: «أَتَفْعِدُوا بَعَثَ أُسَامَةَ»^۲. رسول خدا (ص) آن‌قدر بر این امر تأکید داشت که فرمود:

«أَتَفْعِدُوا (جَهَرُوا) جَيْشَ أُسَامَةَ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ»^۳

سپاه أسامه را حرکت دهید که خدا لعنت کند آنان را که از این کار تخلف نمایند.

بدین ترتیب پیامبر تلاش می‌کرد تا جانشینی علی بن ابی طالب را تثبیت کند،^۴ و نیز ملاک‌های حقیقی را جایگزین ملاک‌های جاهلی نماید.

۱. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۲۸؛ أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۷۴؛ و نیز ر.ک: المغازی، ج ۳، ص ۱۱۱۸؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۶؛ الروض الأنف، ج ۷، ص ۵۱۲؛ الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۳۱۷؛ عیون الاثر، ج ۲، صص ۳۵۲-۳۵۳؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۵۷.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۹۰؛ تاریخ البیوقی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۵۳.
۳. السقیفة و فذک، ص ۷۵؛ أبو الفتح محمد بن عبد الکرم الشهرستانی، الملل والنحل، تخریج محمد بن فتح الله بدران، الطبعة الثانية، مكتبة الانجلوا المصرية، القاهرة، افست منشورات الرضى، قم، ۱۳۶۴ ش. ج ۱، ص ۲۹؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۲.

۴. ر.ک: الخصال، ج ۲، صص ۳۷۱-۳۷۲؛ بحار الانوار، ج ۳۸، صص ۱۷۳-۱۷۴.

رسول خدا (ص) در طول رسالت خویش تلاش کرد راه کمال را برای همه شایستگان بگشاید و معیارهای جاهلی را محو سازد؛ و با این روال باب جدیدی در تصدی امور و انجام دادن مسئولیت‌ها باز شد. حتی آن میدان رشدی که برای زنان بسته بود گشوده شد. زنان وارد صحنه‌های گوناگون اجتماعی و سیاسی شدند. آنان در عرصه‌های ایمان، مبارزه، هجرت و جهاد به کمالات و مراتب والا دست یافتند.

سُمَیَّة دختر خُبَّاط از آن جمله است. او کنیز ابُو خَدِیْفَة بن مُغِیْرَة مخزومی بود که چون با یاسر ازدواج کرد، ابُو خَدِیْفَة او را آزاد ساخت. عَمَّار ثمره این ازدواج بود. آنان از نخستین مسلمانان بودند. برخی سُمَیَّة را هفتمین مسلمان شمرده‌اند. چون دعوت علنی شد و سردمداران شرک منافع خود را در خطر دیدند، آن ستم‌دیدگان را زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار دادند تا از اسلام برگردند. ابوجهل بر آنان زره می‌پوشانید و در آفتاب سوزان نگاهشان می‌داشت تا سوزش شکنجه ایمان از دلشان بزداید. در این اوضاع سخت، عطوفت و مهربانی پیامبر و دلجویی‌های او مرهم رنج‌ها و زخم‌هایشان بود. پیامبر چون بر آنان می‌گذشت با محبت بدیشان می‌فرمود: «صَبْرًا آلَ یَاسِرٍ، مَوْعِدُكُمُ الْجَنَّةُ» (ای خاندان یاسر، بردباری پیشه کنید که منزلگاه شما بهشت است). در برابر آن همه شکنجه و فشار، جز استقامت از آن بانوی والا ظهور نیافت، و همین بود که ابوجهل را به مرز جنون می‌کشانید. آنان اعتراف می‌کردند که در برابر این ضعیفان عاجزند. سرانجام رهبر جلادان بیدادگر قریش تیری در سینه او فرونشاند. آخرین کلام نخستین شهید اسلام این بود: خدا بزرگ‌تر است ... و شکوه و سربلندی از آن محمد ...^۱

صَفِیَّه دختر عبدالمطلب، خواهر حمزه سیدالشهداء، چون برادر شیرزنی مبارز بود که از شجاعت و اقدامات او در دفاع از حریم اسلام سخن‌ها رفته است. در اوضاع سخت مکه اسلام آورد و بر سر پیمان با حق استوار ایستاد. چون گاه هجرت فرارسید، از وابستگی‌ها دل برید و همراه فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت محمد (ص) به راهبری علی (ع) به مدینه رفت. هنگام پیکار احد زنان در قلعه حَسَّان بن ثابت بودند تا در جایی کاملاً امن باشند. وقتی خبر شکست مسلمانان را شنید قلعه را ترک گفت و نیزه‌ای برداشت و به شتاب خود را به میدان احد رساند و

۱. ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۴۲؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۶۴؛ الاستیعاب، ج ۴،

صص ۳۲۴ - ۳۲۷؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۴۸۱؛ الاصابة، ج ۴، ص ۳۲۷؛ محمد علی بحر العلوم، زنان

صدر اسلام، ترجمه محمد علی امینی، چاپ اول، انتشارات حکمت، ۱۳۵۸ ش. صص ۱۰ - ۲۴.

به سوی فراریان تاخت و فریاد زد؛ نکبت بر شما باد، از کنار رسول خدا گریختید و او را تنها گذاشتید. پیامبر او را دید که چگونه به سوی میدان هجوم آورده و با چشمانی نگران پیامبر موجی از حماسه و طوفانی از شجاعت برپا کرده است. او نیزه خویش را در دست می فشرد و از مرگ باکی نداشت. پیامبر ترسید که شمشیرهای دشمنان او را از پای درآورد. فرزندش زبیر را خواند تا به سوی مادر رود و از وارد شدن او به کارزار مانع شود. چون نبرد پایان یافت، خبر شهادت حمزه را به او دادند. خواست تا برای آخرین بار پیکر برادر را ببیند. پیامبر به زبیر فرمود: «او را بازگردان تا پیکر پاره پاره حمزه را نبیند.» صفیه در پاسخ گفت: «چرا به جسد برادرم نزدیک نشوم؟ شنیده‌ام او را مثله کرده‌اند. چون این مصیبت‌ها در راه خداست ما هم بدان راضی هستیم و إن شاء الله شکیبایی و صبر پیشه خواهیم کرد.» وقتی زبیر رسول خدا (ص) را از گفته مادر آگاه کرد، حضرت فرمود: «راهش را باز بگذارید.» صفیه بر سر کشته حمزه رفت، بر او درود فرستاد، کلمه استرجاع (إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بر زبان جاری ساخت و برای او طلب آمرزش کرد و چنان‌که گفته بود بردباری پیشه نمود. هنگام نبرد خندق، گروهی از زنان و کودکان در قلعه حسان بن ثابت بودند. حسان بن ثابت با این‌که در سرودن شعر برضد بزرگان قریش بی‌باک بود اما از جنگ هراس داشت و آن روز نزد زنان و کودکان در قلعه مانده بود. یهود بنی قریظه در این جنگ پیمان شکنی کرده بودند و برضد مسلمانان اقدام می‌کردند. برخی از آنان لباس جنگ به تن کرده و به میان شهر آمده بودند و هرکه را سر راه خود می‌دیدند متعرضش می‌شدند. در این اوضاع یکی از جاسوسان یهودی برای بررسی به آن قلعه نزدیک شد و خود را به دیوار قلعه چسباند. صفیه او را دید و از حسان خواست تا پایین رود و او را بکشد. حسان گفت: «ای دختر عبدالمطلب، خدایت بیامرز، به خدا تو خود می‌دانی که من مرد این کار نیستم و کشتن او از عهده من خارج است.» صفیه نیزه‌ای برگرفت و از قلعه به زیر آمد و آن یهودی را از پای درآورد. بدین‌گونه از شجاعت صفیه سخن می‌گویند. او دلاوری راستین در راه اسلام بود.^۱

نسیبه دختر کعب (امّ عماره انصاری) از زمره آنانی است که در پیمان دوم عقبه حضور داشت و پیش از هجرت با رسول خدا (ص) بیعت کرد. فداکاری‌های او در میدان‌های گوناگون نبرد مایه افتخار زنان مسلمان بود. زمانی که سپاه اسلام برای رویارویی با دشمن از مدینه خارج شد تا در

۱. ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۳، صص ۴۸، ۴۹؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۴۱؛ اسد الغابه، ج ۵.

صص ۴۹۲ - ۴۹۳؛ الاصابه، ج ۴، صص ۳۳۹ - ۳۴۰؛ زنان صدر اسلام، صص ۱ - ۹.

دامنه کوه احد موضع گیرد، چهارده زن همراه سپاه شدند تا زنان نیز همپای مردان در دفاع از حریم دین ادای تکلیف کرده باشند. آنان می‌رفتند تا در میدان نبرد به مداوای مجروحان پردازند و آب‌رسانی کنند؛ و نسیمه نیز یکی از آنان بود. او به همراه دو فرزندش حبیب و عبدالله و برادرانش عبدالله و عبدالرحمن و همسرش زید بن عاصم و عده دیگری از خاندانش عازم کارزار احد شد. هنگام اعزام در برابر رسول خدا (ص) ایستاد و با بیانی که حاکی از ایمان و خلوص و پایداری بود گفت: «ای رسول خدا، دعا کن تا توفیق یابیم و در راه اعتقاد و ایمان خویش اخلاص بورزیم و تحت لوای تو سپاهی استوار و مقاوم باشیم و در بهشت همدم تو گردیم.» پیامبر دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و دعا نمود: «بارالها، آنان را به فرمانبرداری و اطاعت موفق بدار و در شمار سپاهیان دینت قرار ده و در بهشت همدم من گردان.»

وظیفه نسیمه امدادرسانی بود، اما چون جنگ شدت گرفت، خاندان خود را کنار رسول خدا (ص) گرد آورد تا از آن حضرت دفاع کنند. در این هنگام یکی از فرزندانش پیشروی رسول خدا (ص) مجروح شد و حضرت فریاد برآورد: «ام عماره، فرزندت را مداوا کن. سپس به پیکار پرداز.» نسیمه به سوی فرزند شتافت و به مداوای زخمش پرداخت و بدو گفت: «برخیز پسر و با این گروه بستیز و از پیامبرت دفاع کن. اکنون روز تو قرارسیده است و من تو را برای چنین روزی ذخیره ساخته‌ام.» پیامبر خطاب به او فرمود: «ام عماره، خداوند تو را پاداش نیک دهد؛ چه کسی یارای آن دارد که در چنین روزی، چون تو پایداری نشان دهد.»

در این هنگام به کسی که فرزندش را مجروح ساخته بود حمله کرد و او را زخمی ساخت و بر زمین افکند. آن‌گاه به همراه فرزندش او را روانه دوزخ کرد. زمانی که سپاهیان از گرد پیامبر گریختند و جز تنی چند با آن حضرت نماندند نسیمه از جمله آنان بود. چون پیامبر مشاهده کرد که ام عماره بی‌سپر می‌جنگد بر مردی که درحال فرار بود نهیب زد: «ای مرد، سپرت را بیفکن تا کسی که می‌جنگد آن را برگیرد.» مرد سپرش را بر زمین انداخت و رسول خدا (ص) آن را به ام عماره داد. ابن قُمیثه حمله آورد و نسیمه به دفاع پرداخت. ضربت‌هایی بر او زد، اما چون ابن قُمیثه دو زره بر تن داشت به او کارگر نشد و ضربه‌ای سخت بر نسیمه وارد کرد که او خود را کنار کشید و شمشیر بر شانه‌اش نشست و زخمی عمیق بر جای گذاشت. هنگامی که پیامبر وضع این زن مؤمن مجاهد پاک‌باخته را دید، یکی از فرزندانش را صدا کرد تا زخمش را ببندد. پیامبر در شأن او فرمود: «مقام نسیمه از فلان و فلان بالاتر است.» او به حق از بسیاری بالاتر بود؛ از آن فراریان، هرچند که از بزرگان صحابه بودند. او در نبرد احد سیزده زخم برداشت. این زن والامقام

در معرکه‌ها و موقعیت‌های حساس فراوانی حضور داشت و نقش‌آفرین بود. در صلح حُدَیبیه، در بیعت رضوان، در غزوه خیبر، در عمرة القضا، در غزوه حُنَین، و در جنگ یمامه در دوران خلافت ابوبکر در مقابله با مُسَیْلَمَةُ کَذَّاب که ادعای پیامبری کرده بود که در این نبرد یازده یا دوازده زخم برداشت. در همین نبرد یک دستش قطع شد. امّ سعد دختر سعد بن ربیع گوید از نسیبه پرسیدم: «دستت چه شده است؟» گفت: «در جنگ یمامه وقتی کار سخت شد و مسلمانان رو به هزیمت رفتند، من به انصار بانگ زدم که گرد آید، و چون گرد آمدیم تا حدیقه الموت^۱ (باغ مرگ) پیش رانیدیم و در آن‌جا ساعتی پیکار کردیم تا این‌که ابوذر جانه در کنار آن باغ کشته شد. من وارد باغ شدم و به دنبال آن بودم که خود را به مُسَیْلَمَةُ برسانم و او را بکشم. در آن‌جا مردی راه را بر من بست و ضربتی زد که دستم قطع شد. اما به خدا سوگند نه اعتنایی کردم و نه از کار بازماندم. پیش روی کردم تا به جنازه آن خبیث رسیدم و دیدم پسر عبد الله شمشیرش را با جامه او پاک می‌کند. گفتم: او را کشتی؟ گفت: آری. پس سجده شکر به جا آوردم.» نسیبه نمونه برجسته تربیت نبوی بود.^۲

سُمَیْرَاء دختر قیس از زنان برجسته بنی‌دینار نیز برای امدادگری به نبرد احد رفته بود. دو پسرش نُعمان بن عبد عمرو، و سُلَیم بن حارث به شهادت رسیدند و چون این خبر را به او دادند فقط پرسید: «رسول خدا (ص) در چه حال است؟» گفتند: «سلامت است.» گفت: «آن حضرت را به من نشان دهید.» پس چون نشانش دادند، گفت: «ای رسول خدا، هر مصیبتی در قبال سلامت تو ناچیز و قابل تحمل است.» آن‌گاه جنازه‌های دل‌بندانش را بر شتری گذاشت و به سوی مدینه رهسپار شد. عایشه او را در راه دید و از میدان نبرد پرسش کرد. گفت: «خدا را شکر که رسول خدا زنده و سلامت است. و خداوند گروهی از مؤمنان را به درجه شهادت رساند.» عایشه گفت: این‌ها جنازه‌های کیست؟ گفت: «دو پسر من!» آن‌گاه بدون سستی و درنگ، شتر را حرکت داد و

۱. نام بوستانی در سرزمین یمامه است. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۳۲.

۲. ر.ک: المغازی، ج ۱، صص ۲۶۸ - ۲۷۰؛ سیره ابن هشام، ج ۳، صص ۲۹ - ۳۰؛ الطبقات الکبری، ج ۸، صص ۴۱۲ - ۴۱۶؛ الاستیعاب، ج ۴، صص ۴۵۵ - ۴۵۶؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۶۰۵؛ الاصابه، ج ۴، صص ۴۰۳ - ۴۰۴؛ امتاع الاسماع، ج ۱، صص ۱۴۸ - ۱۴۹؛ زنان صدر اسلام، صص ۱۱۹ - ۱۳۲.

رفت.^۱

زنان بسیاری در این گونه معرکه ها رشد و کمال خود را به ظهور رساندند. امّ نوفل، صفیه بنی دیناری از آن جمله بود. پدر، همسر و فرزند او در نبرد احد به شهادت رسیدند. پس از پایان یافتن پیکار، زنان بیرون شتافتند تا از حال خویشان و رزمندگان خبر گیرند. چون صفیه خبر یافت که هر سه عزیزانش کشته شده اند، پرسید: «رسول خدا (ص) چگونه است؟» گفتند: «شکر خدا آن حضرت خوب و سلامت است.» گفت: «رسول خدا (ص) را نشانم دهید تا اطمینان پیدا کنم.» چون آن حضرت را دید و مطمئن شد، گفت: «با زنده و سلامت بودن رسول خدا (ص) تمام مصیبت ها ناچیز و قابل تحمل است.»^۲

هند دختر عمرو بن حزام که از زنان شایسته انصار بود، در نبرد احد همسر، برادر و پسر خود را از دست داد و خشنود بود که رسول خدا (ص) زنده و سلامت است. پس از آن نیز همگام با حوادث پیش می رفت و حضوری فعال داشت. فرزندانش را با شهامت و بی باکی به میدان های رزم می فرستاد. هنگام غزوه خیبر همراه گروهی از زنان برای یاری رزمندگان و امداد رسانی ترک خانه کرد و ثابت کرد که همچنان نیرومند و پایدار است و بار افسردگی و مرارت ها او را لرزان نساخته و ناراحتی ها او را به یأس نکشانده است.^۳

این ها و ده ها زن دیگر نمونه های برجسته تربیت یافتگان سیره پیامبر بودند. آنان از همه اسارت ها و تبرّج های جاهلی خارج شده، پاکدامنی و رسالت مادری را قرین حضور اجتماعی و تلاش های سیاسی کرده بودند. واقدی خبری را نقل کرده است که گویای این واقعیت است: از امّ عماره پرسیدند: «آیا زنان قریش هم روز احد همراه شوهران خود جنگ می کردند؟» و او در پاسخ گفت: «به خدا پناه می برم؛ من ندیدم که یکی از زنان ایشان تیری بیندازد یا سنگی بزند. آنان همراه خود دف و داریه می آوردند تا بزنند و کشتگان جنگ بدر را به پادشان آورند؛ و نیز با خود سرمه دان و میل سرمه داشتند که هر وقت مردی از میدان جنگ می گریخت یا سستی نشان می داد، یکی از آن زنان سرمه دان و میلی به او می داد و می گفت: بی گمان تو زنی! من آن زنان را

۱. المغازی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. ر.ک: سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۵۱؛ زنان صدر اسلام، صص ۲۵ - ۳۳.

۳. ر.ک: المغازی، ج ۱، ص ۲۶۵؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۳۹۴؛ زنان صدر اسلام،

دیدم که جامه‌های خود را به کمر بسته بودند و با سرعت می‌گریختند، و سوارکاران نیز بدون اعتنا به آنان در حال گریز و نجات خود بودند. زنان پای پیاده در پی آنان می‌دویدند و پی در پی به زمین می‌افتادند. من هند دختر عثبه را که سنگین وزن بود دیدم که جامه‌ای کهنه به تن داشت و از ترس گریز اسب‌ها زمین‌گیر شده بود و قدرت حرکت نداشت، و زن دیگری همراه او بود؛ تا این‌که قریش دوباره بازگشت و حمله مجددی کرد و به ما آن مصیبت‌ها وارد کردند که کردند. ما آن مصیبت‌ها را که در آن روز از جانب تیراندازان خودمان و به سبب نافرمانی دستور رسول خدا (ص) متوجهمان شد به پیشگاه خداوند خواهیم برد.^۱

زنان جاهلی، مردان خود را به ننگ زن بودن، به جنگ تشویق می‌کردند، و زنان مسلمان در سایه مساوات اجتماعی هویت خود را به تمامی بروز می‌دادند و این‌که در عرصه تصدی مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی هم‌پا و همدوش مردان خویشند. تحقق والای این مساوات در یاران مهدی (ع) است. جابر جُغفی^۲ از امام باقر (ع) درباره ظهور حضرت ولی عصر (عج) نقل کرده است که فرمود چون مهدی (ع) آید میان رکن و مقام نماز گزارد، آنگاه روی به مردم کند و فریاد برآرد: «أَلَا إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ الْيَوْمَ وَكُلُّ مُسْلِمٍ» (بدانید که ما امروز از خدا یاری می‌جوئیم و از مسلمانان). سپس امام باقر (ع) فرمود:

«وَيَجِيءُ وَاللَّهِ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَبِضْعَةِ عَشَرَ رَجُلًا فِيهِمْ خَمْسُونَ امْرَأَةً يَجْتَمِعُونَ بِمَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ قَزَعًا كَفَزَعَ الْحَرِيفُ»^۳

و به خدا سوگند سیصد و سیزده تن نزد او گرد می‌آیند که در میان آنان پنجاه زن هست. آنان بدون قراری از پیش، از این سوی و آن سوی مانند ابرهای پراکنده پاییزی به هم می‌پیوندند و در مکه به حضور مهدی می‌رسند.

این مساوات همه‌جانبه و فراگیری است که با سیره پیامبر اکرم (ص) برای همگان به ارمغان آمد.

۱. المغازی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۲. جابر بن یزید جُغفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و از راویان ثقه و دارای تألیفات متعدد بوده است. ر.ک: رجال النجاشی، صص ۱۲۸ - ۱۲۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، صص ۱۷ - ۲۷؛ قاموس الرجال، ج ۲، صص ۵۳۲ - ۵۵۰.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۵؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۶۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۲.

اصل اخوت

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ﴾ *

در حقیقت مؤمنان برادر یکدیگرند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جایگاه اخوت ایمانی

از زیباترین جلوه‌های عملی ایمان، پیوند روح‌ها و اتصال جان‌هاست. قرآن کریم با بیان آیه شریفه اخوت ایمانی سرفصل و بانی شگفت و کارساز در روابط اجتماعی گشوده است.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱

در حقیقت مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس میان برادرانتان اصلاح کنید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

در این آیه هم اصل جامعه‌ساز اخوت بیان شده است و هم این که لازم است روابط ایمانی اصلاح شود. این رابطه که قرآن کریم فرمان اصلاح آن را صادر کرده است، چگونه رابطه‌ای است؟ رابطه اخوت ایمانی که مطلوب قرآن است چگونه است که مسلمانان را بهره‌درستی از آن نیست؟ روابط اخوت ایمانی که خداوند میان همه مسلمانان و اهل ایمان برقرار کرده است بهترین زمینه‌ساز اصلاح روابط و مناسبات اجتماعی است، اما به سبب بیگانگی با حقایق والای دینی و جهت‌گیری‌های اسلامی و نیز قشری‌گرایی و خشک‌مغزی مهجور و متروک شده است و جز نامی از آن رایج نیست. عدم رعایت اصل اخوت زمینه‌ساز بسیاری از مشکلات اجتماعی است. پیامدهای منفی پشت پا زدن به اصل اخوت نه تنها دامنگیر جامعه می‌شود که باعث می‌گردد فرد نیز خود حقیقی‌اش را از دست بدهد و با خویشتن ایمانی خود بیگانه شود. این گونه است که هم روابط اجتماعی سرد و نابسامان و غیرانسانی می‌گردد و هم فرد گرفتار خستگی روحی و احساس درماندگی و خودگم‌کردگی می‌شود. حال آن‌که در پرتو اخوت ایمانی، گرمای حاصل از

آن فاصله‌های بی‌معنای نژادی و اجتماعی را ذوب می‌سازد و وحدتی حقیقی میان اجزای جامعه‌های گوناگون ایجاد می‌کند؛ زندگی اجتماعی معنای انسانی می‌یابد و از روابط حیوانی مبتنی بر اصالت سود خارج می‌شود؛ پوچی‌ها و بیچارگی‌های ناشی از نداشتن هدف‌های والا رنگ می‌بازد؛ انسان به معنای فرد انسان از درک فلسفه وجودی خویش احساس آرامش می‌کند و رابطه او با دیگر انسان‌ها رابطه‌ای سراسر کمالات و فضائل می‌شود و زمینه سیر جامعه انسانی به سوی اهداف والای ایمانی فراهم می‌شود. این‌گونه است که مقصد اهل ایمان یکی می‌شود و راه کمال را با ملازمت و همراهی و هماهنگی طی می‌کنند. معنای اخوت نیز همین را می‌رساند، زیرا «أَخ» را «أَخ» گفته‌اند چون مقصدش مقصد برادرش است،^۱ و باید دانست که بیان ﴿إِلَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةً﴾ قانونی را در میان مسلمانان مؤمن تشریع کرده و نسبتی را برقرار ساخته است که قبلاً برقرار نبوده است، و آن نسبت برادری است که آثار شرعی حقوقی نیز دارد.^۲ خداوند با این بیان، مؤمنان را به یکدیگر پیوند داده است و این پیوند معنوی و روحی چنان محکم است که آنان را چون پیکری واحد می‌سازد. ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود:

«الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ، إِنْ أَشْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ؛ وَ أَرَوَّاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ، وَإِنْ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا.»^۳

مؤمن برادر مؤمن است مانند پیکری که هرگاه عضوی از آن دردمند شود، اعضای دیگر هم احساس درد کند؛ و روح‌های آنان نیز از یک روح است و بی‌گمان پیوستگی روح مؤمن به روح خدا از پیوستگی پرتو خورشید به خورشید بیش‌تر است.

و مُفَضَّل بن عمر^۴ از آن حضرت روایت کرده است:

۱. نک: تفسیر التبیان، ج ۲، ص ۵۴۶.

۲. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۸؛ و قریب به همین: الاختصاص، ص ۳۲.

۴. مُفَضَّل بن عمر جُعْفی کوفی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است. روایاتی در ذم و مدح او وارد شده است که ماحصل آن روایات دلالت بر وثاقت مفضل دارد. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۴۱۶؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، صص ۲۹۲ - ۳۰۴؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، صص ۲۰۵ - ۲۱۸.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبٍ وَ أُمٍّ، وَإِذَا ضَرَبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ سَهَرَ لَهُ الْآخَرُونَ»^۱

درواقع مؤمنان برادر یکدیگرند، فرزندان یک پدر و مادرند و چون از یکی از آنان رگی زده شود، دیگران برای او بی خوابی کشند.

در منطق دین مسلمانان چونان برادرانی وابسته و پیوسته به یکدیگرند. امام صادق (ع) فرموده است:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، هُوَ عَيْنُهُ وَ مِرَاتُهُ وَ ذَلِيلُهُ»^۲

مسلمان برادر مسلمان، [چون] چشم او و آینه و راهنمای اوست.

جامعه دینی مجموعه‌ای مرکب از انسان‌هایی است که اجزای آن به سبب ایمان با یکدیگر پیوند خورده و یکپارچگی و وحدتی تام یافته‌اند. به تعبیر ملای روم این سنخیت مانند پاره‌ای از نان است که هم‌سنخ اجزای دیگر نان است:

گفت انسان پاره‌ای ز انسان بُود / پاره‌ای از نانِ یقین که نان بُود^۳

ایمان وجود آدمی را رقیق می‌سازد و غلظت‌های او را لطیف می‌نماید،^۴ و از این‌روست که پیوند ارواح مؤمنان و جان آنان با یکدیگر چنان شدید و محکم است که اندوه‌هایی که گاه به دل انسان می‌نشیند و نمی‌داند منشأ آن چیست، از اندوه دیگران است. جابر جعفی گوید: «خدمت امام باقر (ع) بودم که دلم گرفته شد. به حضرت عرض کردم گاهی بدون این‌که مصیبتی به من رسد یا ناراحتی به سرم ریزد، اندوهگین می‌شوم تا آن‌جا که خانواده و دوستم نیز اثر آن را در چهره‌ام مشاهده می‌کنند.» حضرت فرمود: «آری ای جابر، خدای عزوجل مؤمنان را از طینت بهشتی آفرید و از نسیم روح خویش در آنان جاری ساخت. از این‌روست که مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است. پس هرگاه به یکی از آن ارواح در شهری اندوهی رسد، آن روح دیگر اندوهگین

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ تنبیه‌الخواطر، ج ۲، ص ۱۹۷؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۰.

۳. محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، چاپ دوم، انتشارات اسلامی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۴. «لَطَفٌ غَلِيظَةٌ» نهج‌البلاغه، کلام ۲۲۰.

شود، زیرا از [جنس] اوست.»^۱

هرچه دایره انسانیت آدمی و ایمان الهی وسیع تر شود، پیوند انسان با دیگر انسان‌ها و با اهل ایمان قوی‌تر می‌گردد. ایمان تنها امری درونی و شخصی نیست، بلکه نشانه بودنش در نمودهای عینی و عملی است، و نشانه کمالش در جلوه‌های اجتماعی؛ چنان‌که از پیشوایان معصوم چنین نقل شده است:

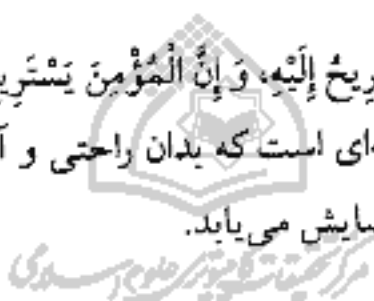
«لَا يُكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى يُحِبَّ أَخَاهُ.»^۲

حقیقت ایمان بنده کامل نمی‌شود تا وقتی که برادرش را دوست بدارد.

چنین محبت ایمانی، بستر حرکت صحیح اجتماعی است، زیرا انسان نیازمند امنیت اجتماعی همه‌جانبه است و مهم‌ترین عامل تحقق صحیح آن پیوند انسان‌هایی است که با جان و دل به یکدیگر محبت می‌ورزند و در راه امنیت و راحت یکدیگر گام می‌زنند. امام صادق (ع) فرمود:

«لِكُلِّ شَيْءٍ شَيْءٌ يَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَرِيحُ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ.»^۳

برای هر چیزی وسیله‌ای است که بدان راحتی و آسایش می‌یابد، و مؤمن به برادر ایمانی‌اش راحتی و آسایش می‌یابد.



پیمان اخوت

رسول خدا (ص) برای تحقق عینی اصل اخوت دو بار میان مسلمانان پیمان اخوت بست و این جلوه زیبای ایمانی را جلوه اجتماعی بخشید. بار نخست پیش از هجرت؛ میان مهاجران تا آنان را برای حرکتی بزرگ و سرنوشت‌ساز و سرفصلی جدید در تاریخ بشر آماده سازد. آنان در این حرکت با همه‌گونه سختی روبه‌رو بودند و بالطبع نیازمند همراهی و همکاری و همیاری در برترین مرتبه آن بودند.^۴ آنان می‌رفتند تا در محیطی جدید، جامعه‌ای نو بنیاد گذارند، و

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ بحارالانوار، ج ۷۴، صص ۲۶۵ - ۲۶۶.

۲. عده الداعی، ص ۱۸۶؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۶.

۳. الاختصاص، ص ۳۰؛ عده الداعی، ص ۱۸۷؛ بحارالانوار، ج ۷۴؛ صص ۲۳۴، ۲۷۴.

۴. ر.ک: الروض الأنف، ج ۴، صص ۲۹۶ - ۲۹۷؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۶۷؛ احمد شلبي،

می‌بایست خود ابتدا به درستی پیوند می‌خوردند و بر حق و مواسات نسبت به یکدیگر متعهد می‌شدند. اقدام‌های اصلاحی بزرگ جز در پناه فداکاری و از خودگذشتگی، و پرهیز از خودبینی و خودخواهی ممکن نیست؛ می‌بایست کینه‌ها و بددلی‌ها می‌ریخت، و دوستی‌ها و محبت‌ها جایش را پر می‌کرد؛ می‌بایست به جای تفاخر، تفاهم و به جای تنازع، تعاون می‌کردند؛ می‌بایست پشت به پشت هم می‌دادند، دست‌ها را به یاری یکدیگر در دست هم می‌گذاشتند، و شانه به شانه می‌رفتند تا راه ناهموار بریدن از قبیله و پیوستن به مدینه هموار می‌شد. از این رو پیامبر میان دو به دو مهاجران بر «حق» و «مواسات» پیمان برادری برقرار کرد: میان ابوبکر و عمر، حمزه و زید بن حارثه، عثمان و عبدالرحمن بن عوف، زبیر و ابن مسعود، عبادة بن حارثه و بلال، مُضْعَب بن عُمَیر و سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده جراح و سالم مولی ابی حذیفه، سعید بن زید و طلحة بن عبیدالله، و میان علی و خودش. و به علی فرمود: «آیا راضی نیستی که من برادر تو باشم؟» گفت: «آری، راضی‌ام.» فرمود: «تو برادر من در دنیا و آخرتی.»^۱

بار دوم، چندی پس از ورود به مدینه پیمان اخوت میان مسلمانان بسته شد.^۲ پیامبر با ورود به مدینه نظامی الهی را پی می‌ریخت و امتی واحد را^۳ تحقق می‌بخشید. روشن است که ایجاد یک حکومت صالح و شکل دادن امتی یکپارچه و همسو جز در سایه پیوند محکم انسان‌های مؤمن میسر نمی‌شود. اختلاف‌های میان مسلمانان سد محکمی در راه این هدف‌های والا بود. از یک سو اختلاف میان مهاجران و انصار که دو روحیه داشتند و پرورش یافته دو محیط مختلف بودند؛ و از سوی دیگر اختلاف میان خود مردم مدینه یعنی قبایل اوس و خزرج که به سبب

موسوعة التاريخ الاسلامی، الطبعة الثالثة عشرة، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة، ۱۹۸۸ م. ج ۱، ص ۲۸۳؛
الصحيح من سيرة النبي الاعظم، ج ۲، ص ۲۲۸.

۱. مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۴؛ الاستيعاب، ج ۳، ص ۳۵؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۶۷؛
فتح الباری، ج ۷، صص ۳۴۴-۳۴۵؛ السيرة العلوية، ج ۲، ص ۲۰؛ سيرة زینی دحلان، ج ۱، ص ۲۹۹.
۲. در زمان آن اختلاف است. برخی گفته‌اند بلافاصله پس از ورود به مدینه و پیش از بنای مسجد
مدینه و یا در زمان بنای مسجد مدینه صورت گرفته است، برخی نیز آن را پنج ماه پس از هجرت یا هشت و
نه ماه و مانند آن ذکر کرده‌اند. ر.ک: امتاع الاسماع، ج ۱، ص ۵۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۴۵؛ سيرة زینی
دحلان، ج ۱، ص ۳۳۷.

۳. سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱۹؛ نهاية الارب، ج ۱۶، ص ۳۴۸؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۷۳.

جنگ‌های طولانی عمق و حدّت زیادی داشت. عقد اخوّت کلیدی بود برای گشودن همه این عقده‌ها. پیوند ایمانی، تعالی مردمانی بود که تا آن زمان برترین عامل پیوندشان قبیله بود. هر قبیله، قبله‌ای جداگانه داشت و به همین سبب هرگز نمی‌توانستند با وجود ملاک‌های قبیله‌ای کنار هم قرار گیرند و امت شوند. اخوّت ایمانی آبی بود برای شستن همه آلودگی‌ها، تعصب‌ها، کینه‌ها و اختلاف‌های نظام قبیله‌ای. پیوندهای خونی، نژادی، منطقه‌ای می‌رفت، و به‌جای آن ایمان و عقیده می‌نشست. پیمان اخوّت، دو بیگانه را خویشاوند حقیقی می‌ساخت که بالاترین خویشاوندی‌ها، خویشاوندی روحی، و برترین پیوندها، پیوند قلب‌ها است. آنان با این خویشاوندی فاصله‌های قومی و اجتماعی را برمی‌داشتند و تعهدی مستحکم میان خود می‌یافتند و مسئول حفظ حقوق یکدیگر و شریک زندگی خصوصی هم می‌شدند. از این‌رو پیامبر فرمان داد هر مهاجر با یکی از انصار، پیمان برادری بندد: «تَأْخُذُوا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ»^۱ تنها استثنایی که در میان بود انتخاب علی برای برادری خویش بود که هر دو مهاجر بودند. پیامبر دست علی بن ابی‌طالب را گرفت و فرمود: «هَذَا أَخِي»^۲.

همچنین روایت شده است که وقتی رسول خدا (ص) میان اصحابش پیمان برادری منعقد کرد، علی به آن حضرت گفت: شما که میان یارانت پیمان برادری برقرار کردی، میان من و هیچ‌کس برادری منعقد نکردی؟ حضرت فرمود:

«فَمَا بَرَّكَ؟»

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۴: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۲: البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۷۷: وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۶۷: السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۹۱: موسوعة التاريخ الاسلامي، ج ۱، ص ۲۸۳؛ و نیز ر.ک: محمدحسین هیکل، حیاة محمد (ص)، الطبعة الخامسة، مطبعة مصر، القاهرة، ص ۲۳۷.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۴: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۸: سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۹۵: أبو القاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساکر، ترجمة الامام علی بن أبي طالب عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، تحقيق محمد باقر المحمودی، الطبعة الثانية، مؤسسة المحمودی للطباعة والنشر، بیروت، ۱۳۹۸ ق. ج ۱، صص ۱۱۷-۱۱۹: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، صص ۱۸۵-۱۸۶: الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۱۱: نهاية الارب، ج ۱۶، ص ۳۴۷: البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۷۷: تاريخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۲۳: وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۶۷: الاصابة، ج ۲، ص ۵۰۱: فتح الباری، ج ۷، ص ۳۴۵: موسوعة التاريخ الاسلامي، ج ۱، ص ۲۸۳: تاريخ الجنس العربي، ج ۶، ص ۱۴۰.

«وَالَّذِي بَعَثَنِي [نَبِيًّا] بِالْحَقِّ مَا أَخْزَيْتُكَ إِلَّا لِنَفْسِي. فَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَأَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي»^۱

سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، من کار برادری تو را به تأخیر نینداختم مگر به خاطر خودم. تو نسبت به من مانند هارونی نسبت به موسی جز این که پس از پیامبری نخواهد بود و تو برادر و وارث منی.

رسول خدا میان یاران خود بر دو محور «حق» و «مواسات» پیمان برادری گرفت.^۲ آن حضرت جامعه‌ای می‌خواست بر مدار «حق» و «مواسات». جامعه‌ای که در آن تنها ملاک «حق» و اساس روابط بر «مواسات» باشد. جامعه‌ای که در آن حق محور همه چیز باشد و حقوق‌مداری در آن حکومت نماید. مقصد تحقق جامعه‌ای بود که در آن همه خود را مسئول بدانند و به یاری یکدیگر برخیزند و حقوق هم را پاس بدارند و برادران خود را در اموال خویش شریک بدانند. پیامبر، وحدت سیاسی - اجتماعی را در زمینه اخوت ایمانی برقرار کرد. دیگر مصلحت حاکم بر روابط اجتماعی، مصلحت فرد، قبیله، گروه و حزبی خاص نبود، و در همه چیز حق ملاحظه می‌گردید و حقوق پاس داشته می‌شد. یکپارچگی و وحدت حقیقی ناشی از وحدت قلب‌ها است که پیمان برادری آن را تدارک می‌کرد. چنان‌که در منشوری که حدود اجتماعی و حقوق افراد، گروه‌ها، طبقات اجتماعی، اقلیت‌ها، و سیاست داخلی و خارجی حکومت مدینه را مشخص می‌کرد اعلام شد: «عهد خدا یکی است و بی‌نام و نشان‌ترین مؤمنان می‌تواند از جانب

۱. أبو حامد محمد بن حبان بن أحمد التميمي البستي، السيرة النبوية وأخبار الخلفاء، صححه و علّق عليه السيد عزيز بك و جماعة من العلماء، الطبعة الأولى، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، ۱۴۰۷ ق. ص ۱۴۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۸۶؛ العمدة، ص ۱۶۷؛ سليمان القندوزي الحنفی، ينابيع المودة، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بيروت، ج ۱، ص ۵۵؛ و نیز ر.ک: الاستيعاب، ج ۳، ص ۳۵؛ تذكرة الاخواص، صص ۲۹ - ۳۱؛ تاريخ الخلفاء، ص ۱۸۹؛ السيرة الحلبیة، ج ۲، ص ۹۱.

۲. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۸؛ نهاية الارب، ج ۱۶، ص ۳۴۷؛ تاريخ الذهبی، ج ۲، ص ۴۱؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۶۷؛ السيرة الحلبیة، ج ۲، ص ۹۰؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۳۰؛ سيرة زیني دحلان، ج ۱، ص ۳۳۷؛ تاريخ الجنس العربي، ج ۶، ص ۱۳۹.

همه عهده‌ی را بپذیرد، که مؤمنان در برابر دیگر مردمان هریک دوست دیگری است.^۱ اخوت ایمانی آن‌چنان مسلمانان را به هم پیوند داد که گویا یک تن بیش نبودند، تا آن‌جا که کین هریک، کین همه؛ و صلح هریک، صلح همه بود. علامه اقبال لاهوری برای نشان دادن این حقیقت، حکایتی را آورده است که در یکی از نبردهای مسلمانان با سپاه یزدگرد ساسانی، یکی از سران سپاه یزدگرد به دست مسلمانی بی‌نام و نشان اسیر شد و چون مسلمان او را نمی‌شناخت، از وی تقاضا کرد که او را امان دهد و آن مسلمان نیز او را امان داد. پس از شکست سپاه یزدگرد روشن شد که او سرکردهٔ سپاه بوده است، از این‌رو از فرمانده مسلمانان خواستار کشتن او شدند اما فرمانده سپاه اسلام گفت: ما مسلمانییم و اخوت ایمانی ما را چنان پیوند داده که تصمیم هریک از ما تصمیم همه است و آن امان گویا امانی از جانب همهٔ ماست و احترامش پابرجاست:

شد اسیر مسلمی اندر نبرد	قائدی از قائدان یزد جرد
گبر باران دیده و عیار بود	حسیله‌جو و پرفن و مکار بود
از مقام خود خبردارش نکرد	هم ز نام خود خبردارش نکرد
گفت می‌خواهم که جان بخشی مرا	چون مسلمانان امان بخشی مرا
کرد مسلم تیغ را اندر نیام	گفت خونت ریختن بر من حرام
چون درفش کاویانی چساک شد	آتش اولاد ساسان خاک شد
آشکارا شد که جابان است او	میر سربازان ایسران است او
قتل او از میر عسکر خواستند	از فریب او سخن آراستند
بسو عبید آن سید فوج حجاز	در و غا ^۲ عزمش ز لشکر بی‌نیاز
گفت ای یاران مسلمانییم ما	تار چسنگیم و یک آهنگیم ما
نعرهٔ حسیدر نوای بوذر است	گرچه از حلق بلال و قنبر است
هر یکی از ما امین ملت است	صلح و کینش صلح و کین ملت است
ملت ارگردد اساس جان فرد	عهد ملت می‌شود پیمان فرد
گرچه جابان دشمن ما بوده است	مسلمی او را امان بخشیده است

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۱: نه‌ایه‌الارب، ج ۱۶، ص ۳۴۹: البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۲۷۴.

۲. و غا به فتحین، به معنای جنگ و کارزار، و بانگ و فریاد و غوغاست. لسان‌العرب، ج ۱۵،

خون او ای معشر خیرالانام بر دم تسبیح مسلمانان حرام^۱

حقوق اخوت ایمانی

اعلام برادری اهل ایمان، تنها امری عاطفی و درونی نیست، بلکه جلوه‌های عملی در عرصه‌های گوناگون فردی و اجتماعی دارد و سخت مسئولیت‌آور است. هرچند که این اخوت، اخوتی اعتباری است، اما از آن سنخ امور اعتباری است که بلافاصله پس از اعتبار، پیامدها و نتایج گوناگونی به دنبال می‌آورد. پیشوایان ایمان و هدایت، در این زمینه، یعنی در شناخت حقوق مؤمنان بر یکدیگر و ادای این حقوق و وظایف مؤمنان نسبت به هم توصیه‌ها و تأکیدهای فراوانی کرده‌اند که سلامت و صلابت جامعه دینی بدان بسته است.

اهمیت شناخت حقوق مؤمنان بر یکدیگر و ادای این حقوق

پیوند ایمانی و ادای حقوق ناشی از آن به قدری مهم و حیاتی تلقی شده است که در صحیحۀ مُرازم^۲ از امام صادق (ع) روایت شده است:

«مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ»^۳
خداوند به چیزی برتر از ادای حق مؤمن عبادت نشود.

شناخت این حقوق و ادای آن بهترین وسیله تقرب به درگاه الهی است و غفلت از آن و پشت کردن بدان موجب سقوط از مقام ایمانی و دوری از درگاه الهی است. از امام مجتبی (ع) روایت شده است که فرمود:

۱. کلیات اقبال لاهوری، صص ۷۱-۷۲.

۲. مُرازم بن حکیم ازادی مدائنی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از راویان موثقۀ است که در زمان امامت حضرت رضا (ع) در گذشته است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۴۲۴: معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۱۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۴۲؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۴۳؛

المکاسب، ص ۴۷.

«وَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِخْوَانِ تُحِبُّ إِلَى الرَّحْمَنِ وَتُعْظِمُ الرُّقَىٰ لَدَى الْمَلِكِ الدِّيَّانِ، وَإِنَّ تَرْكَ قَضَائِهَا يُمَقِّتُ الرَّحْمَنَ وَ يُصَغِّرُ الرُّتْبَةَ عِنْدَ الْكَرِيمِ الْمَنَانِ»^۱

بی‌گمان شناخت حقوق برادران دینی موجب محبوبیت و مزید قرب به درگاه الهی است، و به یقین ترک ادای این حقوق موجب خشم خدای رحمان و پایین آمدن مرتبت آدمی در پیشگاه خداوند است.

و از امیرمؤمنان علی (ع) در این باره چنین نقل شده است:

«قَضَاءُ حُقُوقِ الْإِخْوَانِ أَشْرَفُ أَعْمَالِ الْمُتَّقِينَ يَسْتَجْلِبُ مَوَدَّةَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ»^۲
ادای حقوق برادران [دینی] شریف‌ترین اعمال متقیان است که سبب جلب دوستی و محبت فرشتگان مقرب خداوند می‌شود.

امام صادق (ع) با تعبیری شگفت از این حقیقت یاد کرده و چنین فرموده است:

«وَاللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِأَعْظَمَ حَقًّا مِنَ الْكَعْبَةِ»^۳
به خدا سوگند که همانا حق مؤمن بزرگ‌تر از حق خانه خداست.

و نیز روایت شده است که امام کاظم (ع) در برابر کعبه ایستاده بود و چنین می‌گفت:

«مَا أَعْظَمَ حَقُّكَ يَا كَعْبَةُ، وَاللَّهِ إِنَّ حَقَّ الْمُؤْمِنِ لِأَعْظَمَ مِنْ حَقِّكَ»^۴
چه عظیم است حق تو ای کعبه! و به خدا سوگند که حق مؤمن از حق تو نیز بزرگ‌تر است.

شناخت این حقوق و ملزم بودن به رعایت آن در نزد پیشوایان حق چنان مهم و اساسی بوده است که درباره آن چنین تعبیری به کار برده‌اند. از نظر آنان در چارچوب اسلام حرمت مسلمان از

۱. جامع‌الآخبار، ص ۱۱۱؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۰.

۲. جامع‌الآخبار، ص ۱۱۱؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۹.

۳. الاختصاص، ص ۲۸؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۲.

۴. الامام علی بن موسی‌الرضا (ع)، فقه‌الرضا، تحقیق مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، الطبعة الاولى، نشرالمؤتمرالعالمی للامام‌الرضا (ع)، مشهد، ۱۴۰۶ ق. ص ۳۳۵؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۷.

همه حرمت‌ها برتر و رعایت حقوق مسلمانان از همه چیز مهم‌تر است. چنان‌که پیشوای حق‌طلبان، علی (ع) فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ حَرَامًا غَيْرَ مَجْهُولٍ، وَ أَحَلَّ حَلَالًا غَيْرَ مَذْهُولٍ، وَ فَضَّلَ حُرْمَةَ الْمُسْلِمِ عَلَى الْحَرَمِ كُلِّهَا، وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوَجُّدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِينَ فِي مَعَاقِدِهَا»^۱
 خداوند حرامی را حرام کرده که ناشناخته نیست، و حلالی را حلال کرده که از عیب خالی است، و حرمت مسلمان را از دیگر حرمت‌ها برتر نهاده، و حقوق مسلمانان را با اخلاص و یگانه‌پرستی پیوند داده.

شناخت حقوق و پایبندی به آن از والاترین کمالات انسانی و ایمانی است؛ و در مصباح‌الشریعة از امام صادق (ع) این‌گونه آمده است:

«لَا يُعَظَّمُ حُرْمَةُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مَنْ قَدْ عَظَّمَ اللَّهُ حُرْمَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَنْ كَانَ أَتْلُغَ حُرْمَةُ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ كَانَ أَشَدَّ تَعْظِيمًا لِحُرْمَةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مَنْ اسْتَهَانَ لِحُرْمَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ هَتَكَ سِتْرَ إِيْمَانِهِ»^۲

بزرگ نمی‌دارد حرمت [و حقوق] مؤمنان را مگر کسی که خداوند حرمت [و حقوق] او را بر مؤمنان بزرگ داشته است و کسی که در حفظ حرمت [و حقوق] خدا و رسولش بیش‌تر مراقبت می‌کند در بزرگداشت حرمت [و حقوق] مؤمنان نیز بیش‌تر تلاش خواهد کرد، و چون کسی در حفظ حرمت [و حقوق] برادران [ایمانی] خود سستی ورزد به یقین پرده ایمان خود را دریده است.

در منظر پیشوایان دین خداوند هیچ نعمتی را چون نعمت اخوت ایمانی و مصاحبت و معاشرت برادران دینی بر بندگان خود ارزانی نداشته است؛^۳ و پاس داشتن این نعمت و شکر آن، نشانه کمال ایمان است.

۱. نهج‌البلاغه، خطبة ۱۶۷.

۲. مصباح‌الشریعة، ص ۶۹.

۳. «مَا أُنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْعَبْدِ بِمِثْلِ مَا أُنْعَمَ اللَّهُ بِهِ مِنَ التَّوْفِيقِ بِصُحْبَتِهِمْ» مصباح‌الشریعة،

«أَلَا وَإِنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ الدِّينِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَنْ يُكْرِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُفَعَّلَ بِهِ؟»^۱

بدانید که بی‌گمان بزرگ‌ترین واجبات الهی پس از دوستی ما و دشمنی با دشمنان ما به کار گرفتن تقیه نسبت به خودتان و برادرانتان و آشنایانتان، و ادای حقوق برادران به خاطر خداست.

از آموزه‌های پیشوایان دین استفاده می‌شود که از مهم‌ترین شاخصه‌های دینداری و تعهد دینی بزرگ شمردن حقوق برادران ایمانی است، و آن‌که این امر را پاس نمی‌دارد و به ادای آن قیام نمی‌کند در حقیقت پیوندی با دین ندارد. از امام صادق (ع) در این باره روایت شده است که فرمود:

«إِنَّهُ مَنْ عَظَّمَ دِينَهُ عَظَّمَ إِخْوَانَهُ، وَمَنْ اسْتَحْخَفَ بِدِينِهِ اسْتَحْخَفَ بِإِخْوَانِهِ.»^۲

به یقین هر که دینش را بزرگ شمارد برادران دینی‌اش را بزرگ شمارد، و هر که دینش را کوچک و حقیر شمارد برادران دینی‌اش را نیز کوچک و حقیر خواهد شمرد.

خداپاوری و دینداری فارغ از پایبندی به حقوق انسانی و ایمانی بی‌روح و عاری از حقیقت است. از این‌رو پیشوایان دین به بیان‌های مختلف اهمیت شناخت این حقوق و ادای آن را یادآور شده‌اند. از پیامبر اکرم (ص) در این باره چنین روایت شده است:

«مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ فَإِنَّمَا يُكْرِمُ اللَّهُ؛ فَمَا ظَنُّكُمْ بِمَنْ يُكْرِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُفَعَّلَ بِهِ؟»^۳

کسی که برادرش را اکرام کند جز این نیست که خداوند را اکرام کرده است؛ و شما چه گمان می‌کنید درباره [عظمت و پاداش الهی و مرتبه] کسی که خداوند را اکرام کرده است؟

در سیره نبوی غفلت از حقوق اخوت ایمانی و زیر پا گذاشتن این حقوق جرمی بزرگ شمرده

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۹.

۲. امالی الطوسی، ج ۱، ص ۹۶؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۰۲.

۳. هدهد الداهی، ص ۱۹۰؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۹.

می‌شود، چنان‌که امام سجّاد (ع) می‌فرماید:

«يَغْفِرُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ كُلَّ ذَنْبٍ وَ يُطَهِّرُ مِنْهُ فِي الْآخِرَةِ مَا خَلَا ذَنْبَيْنِ: تَرْكُ التَّقِيَّةِ، وَ تَضْيِيعَ حُقُوقِ الْإِخْوَانِ»^۱

تمام گناهان و خطاهای مؤمنان در حدی است که خداوند آن را می‌بخشد و از آن پاکشان می‌سازد، مگر دو گناه و خطا [که آن‌قدر بزرگ است که رحمت و بخشش خداوند شامل حال آن‌ها نمی‌شود] ترک تقیه (پنهان‌کاری در امر مبارزه و مخفی داشتن اعتقادات در شرایط خاص) و تباہ ساختن حقوق برادران دینی.

زیر پا گذاشتن حقوق اخوت ایمانی در نزد پیشوایان دین سخت و مذموم شمرده شده است و تأکیدات آنان در اهتمام به شناخت این حقوق و پایبندی به آن و ادای وظایف اهل ایمان و مسلمانان نسبت به یکدیگر بیانگر جایگاه رفیع این امر و جدی گرفتن آن در روابط اجتماعی است.



وظایف مؤمنان نسبت به یکدیگر

چنان‌که اشاره شد، اخوت در اصلاح بنیادی روابط اجتماعی نقشی اساسی دارد و اگر از آن غفلت شود، روابط انسانی به‌جای آن‌که صورت همیاری و فداکاری و مهرورزی داشته باشد، شکل سوءاستفاده و بهره‌کشی و کینه‌ورزی به خود می‌گیرد. قرآن کریم اهل ایمان را به اصلاح روابط خود فرمان می‌دهد؛ و برای این اصلاح وظایفی هست که لازم است رعایت شود؛ عواملی هست که باعث پیوستگی، خوش‌رفتاری و مهرورزی می‌شود که لازم است رعایت گردد، و عواملی هست که سبب جدایی، بدرفتاری و کینه‌ورزی می‌شود که لازم است از آن‌ها پرهیز گردد. امیرمؤمنان علی (ع) درباره وظایف ایمانی مسلمانان از رسول خدا (ص) چنین نقل کرده است:

«لِلْمُسْلِمِ (لِلْمُؤْمِنِ) عَلَى أَخِيهِ ثَلَاثُونَ حَقًّا لَا بَرَاءَةَ لَهُ مِنْهَا إِلَّا بِالْأَدَاءِ (بِأَدَائِهَا) أَوْ الْعَفْوِ:

۱. جامع‌الآخبار، ص ۱۱۱؛ با مختصر اختلاف در لفظ: الامام أبو محمد الحسن بن علی

المسکری (ع)، تفسیر الامام المسکری [المنسوب] الطبعة الاولى، مدرسة الامام المهدي، قم، ۱۴۰۹ ق.

ص ۳۲۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۷۴؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۱۵.

يَغْفِرُ زَلَّتَهُ، وَ يَرْحَمُ عَثَرَتَهُ، وَ يَسْتُرُ عَوْرَتَهُ، وَ يَقْبَلُ مَعْدِرَتَهُ، وَ يَرُدُّ غَيْبَتَهُ، وَ يُدِيمُ نَصِيحَتَهُ، وَ يَحْفَظُ حُلَّتَهُ، وَ يَزْعِي ذِمَّتَهُ، وَ يَعُوذُ مَرَضَتَهُ، وَ يَشْهَدُ مَيْتَتَهُ، وَ يُجِيبُ دَعْوَتَهُ، وَ يَقْبَلُ هَدِيَّتَهُ، وَ يُكَافِي صِلَتَهُ، وَ يَشْكُرُ نِعْمَتَهُ، وَ يُحْسِنُ نُصْرَتَهُ، وَ يَحْفَظُ حَلِيلَتَهُ، وَ يَقْضِي حَاجَتَهُ، وَ يَشْفَعُ مَسْأَلَتَهُ، وَ يُسَمِّتُ عَطَسَتَهُ، وَ يُرْشِدُ ضَالَّتَهُ، وَ يَرُدُّ سَلَامَتَهُ، وَ يُطَيِّبُ كَلَامَتَهُ، وَ يُبْرِئُ اِنْعَامَتَهُ، وَ يُصَدِّقُ اَقْسَامَتَهُ، وَ يُؤَالِي (يُوَالِيهِ) وَلِيَّتَهُ، وَ يُعَادِي عَدُوَّتَهُ (لَا يُعَادِيهِ)، وَ يَنْصُرُهُ ظَالِمًا وَ مَظْلُومًا، فَأَمَّا نُصْرَتُهُ ظَالِمًا فَيَرُدُّهُ عَنْ ظُلْمِهِ، وَ أَمَّا نُصْرَتُهُ مَظْلُومًا فَيُعِينُهُ عَلَى اخْذِ حَقِّهِ، وَ لَا يُسْلِمُهُ وَ لَا يَحْذُلُهُ، وَ يُجِبُّ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُجِبُّ لِنَفْسِهِ، وَ يَكْزُرُهُ لَهُ [مِنْ الشَّرِّ] مَا يَكْزُرُهُ لِنَفْسِهِ. [ثُمَّ قَالَ (ع): سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَدْعُ مِنْ حُقُوقِ أَخِيهِ شَيْئًا فَيُطَالِيهِ (فَيُطَالِبُ) بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُقْضَى لَهُ وَ عَلَيْهِ. ^۱

مؤمن (مسلمان) به گردن برادرش سی حق دارد که ناگزیر است آن‌ها را نسبت به او ادا کند یا آن‌که ببخشد و آن حقوق عبارت است از: لغزش او صرف نظر کند، به اشک چشم او ترحم نماید، عیوب او را بپوشاند، عذر او را بپذیرد، نگذارد کسی از او غیبت کند، پیوسته خیرخواهی‌اش نماید، دوستی او را حفظ کند، به وعده‌ای که به او داده است وفا کند، در بیماری عیادتش کند، به جنازه او حاضر شود، دعوت او را بپذیرد، هدیه او را قبول کند، احسان او را تلافی کند، نعمت او را سپاسگزاری نماید، یار و یاور او باشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت و نیاز او را برآورد، اگر عطسه کرد به او بگوید غفرالله بك (خدا تو را ببخشد)، گمشده او را جستجو کند، جواب سلام او را بدهد، با او به نیکی سخن گوید، احسان او را به خوبی تلافی کند، قسم‌هایش را تصدیق نماید، با او دوستی کند (به دوستان او محبت نماید) و هرگز با او ستیزه و دشمنی نکند، او را چه ظالم باشد و چه مظلوم یاری کند، در صورتی که ظالم باشد راه یاری کردن او آن است که نگذارد ستم کند و یاری کردن او وقتی که مظلوم باشد آن است که حق او را از ستمگر بستاند، او را وانگذارد و خوار نسازد، هرچه برای خود دوست می‌دارد برای او نیز دوست بدارد، و آن‌چه برای خودش نمی‌پسندد برای

۱. کنز الفوائد، ج ۱، صص ۳۰۶ - ۳۰۷؛ کشف الریبه، صص ۷۷ - ۷۸؛ وسائل الشیعه، ج ۸،

او نیز نپسندد. آن‌گاه فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: هرگاه شخصی از شما یکی از این حقوق را واگذارد، برادر مؤمن او در قیامت مطالبه کند و او نیز محکوم خواهد شد.

مُعَلِّی بن خُنَیس^۱ گوید به امام صادق (ع) عرض کردم: «حقّ مسلمان بر مسلمان چیست؟» فرمود:

«لَهُ سَبْعُ حُقُوقٍ وَاجِبَاتٍ مَا مِنْهُمْ حَقٌّ إِلَّا وَهُوَ عَلَيْهِ وَاجِبٌ، إِنْ ضَيَّعَ مِنْهَا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ وَطَاعَتِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِ مِنْ نَصِيبٍ.»

هر مسلمانی بر مسلمان دیگر هفت حق دارد که واجب و لازم است به آن‌ها عمل کند و اگر هر کدام از آن‌ها را ترک کند از ولایت و طاعت الهی بیرون رود و خط و بهره‌ای الهی برایش نخواهد بود.

مُعَلِّی گوید عرض کردم: «فدایت شوم آن حقوق کدامند؟» حضرت فرمود:

«يَا مُعَلِّی، إِنِّي عَلَيْكَ شَفِيقٌ أَخَافُ أَنْ تُضَيِّعَ وَ لَا تُحْفَظَ وَ تَعْلَمَ وَ لَا تَعْمَلَ.»
ای مُعَلِّی، من بر تو نگرانم و می‌ترسم آن حقوق را ترک کنی و مراعات نکنی، و بدانی و عمل نکنی.

مُعَلِّی گوید عرض کردم: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.» (نیروی جز از خدا نیست). حضرت فرمود:

«أَيُّسَرُ حَقٍّ مِنْهَا أَنْ تُحِبَّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ تَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ؛ وَالْحَقُّ الثَّانِي أَنْ تَجْتَنِبَ سَخَطَهُ وَ تَتَّبِعَ مَرْضَاتَهُ وَ تُطِيعَ أَمْرَهُ؛ وَالْحَقُّ الثَّالِثُ أَنْ تُعِينَهُ بِنَفْسِكَ

۱. مُعَلِّی بن خُنَیس بزاز کوفی از اصحاب خاص امام صادق (ع) و از شخصیت‌های برجسته و مبارز بوده است. وی به دلیل ویژگی‌های والایش سخت مورد علاقه امام صادق (ع) بود و از وکیلان آن حضرت به‌شمار می‌آمد. روایاتی در مذمت او وارد شده است که این روایات هم از نظر سند ضعیف است و هم با توجه به روایات صحیح در مدح او قابل اعتنا نیست. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۲۱۷؛ غیة الطوسی، ص ۲۱۰؛ رجال الکشی، صص ۳۸۰ - ۳۸۲؛ جامع الرواة، ج ۲، صص ۲۴۷ - ۲۵۰؛ منتهی الامال، ج ۲، صص ۲۰۲ - ۲۰۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۸، صص ۲۳۷ - ۲۴۷؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، صص ۱۵۸ - ۱۶۵؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، صص ۱۵۸ - ۱۶۵.

و مَالِكَ وَ لِسَانِكَ وَ يَدِكَ وَ رِجْلِكَ؛ وَالْحَقُّ الرَّابِعُ أَنْ تَكُونَ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ وَ مِرَاتَهُ؛
وَالْحَقُّ الْخَامِسُ أَنْ لَا تَشْبَعَ وَ يَجُوعُ، وَ لَا تَزُورَ وَ يَظْمَأُ وَ لَا تُلْبَسَ وَ يَغْرَى؛ وَ الْحَقُّ
الْسَادِسُ أَنْ يَكُونَ لَكَ خَادِمٌ وَ لَيْسَ لِأَخِيكَ خَادِمٌ فَوَاجِبٌ أَنْ تَبْعَثَ خَادِمَكَ فَيُعْصِلَ
ثِيَابَهُ وَ يَصْنَعَ طَعَامَهُ وَ يُمَهِّدَ فِرَاشَهُ؛ وَ الْحَقُّ السَّابِعُ أَنْ تُبْرِ قَسَمَهُ وَ تُجِيبَ دَعْوَتَهُ
وَ تَعُودَ مَرِيضَهُ وَ تَشْهَدَ جَنَازَتَهُ؛ وَ إِذَا عَلِمْتَ أَنَّ لَهُ حَاجَةً تُبَادِرُهُ إِلَى قَضَائِهَا وَ لَا تُلْجِئُهُ
أَنْ يَسْأَلَكَهَا وَلَكِنْ تُبَادِرُهُ مُبَادَرَةً. فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلْتَ وَ لَا يَتَكَ بِوَلَايَتِهِ وَ وَلَا يَتَهُ
بِوَلَايَتِكَ.^۱

آسان‌ترین آن حقوق این است که: آن‌چه برای خود دوست می‌داری برای برادر
مسلمانان نیز دوست بداری و آن‌چه برای خود نمی‌پسندی برای او نیز نپسندی. حق
دوم آن‌که از به خشم آوردن او پرهیزی و خشنودی او را به دست آوری و فرمانش
بری. حق سوم آن‌که با جان و مال و زبان و دست و پای خویش او را یاری کنی. حق
چهارم آن‌که چشم و راهنما و آیینۀ او باشی. حق پنجم آن‌که تو سیر نباشی و او
گرسنه یا سیراب باشی و او تشنه یا پوشیده باشی و او برهنه. حق ششم آن‌که اگر تو
خدمتگزار داری و برادرت ندارد، واجب است خدمتگزار خود را بفرستی تا
جامه‌های او را بشوید و غذا برای او درست کند و بسترش را مرتب نماید. و حق
هفتم آن‌که سوگندش را تصدیق کنی و دعوتش را بپذیری و در بیماری‌اش از او
عیادت کنی و بر جنازه‌اش حاضر شوی و هرگاه فهمیدی او حاجتی دارد به ادای آن
شتاب کنی و مبادرت ورزی [و نگذاری کار بدانجا کشد که ناچار به اظهار نیازش
شود]. پس باید که او را مضطر نکنی تا بیاید و حاجت خود را از تو درخواست نماید
[و به تو رو بیندازد]. چون چنین کردی دوستی خود را به دوستی او پیوسته‌ای و
دوستی او را به دوستی خود [و وظیفۀ برادری و اخوت را نسبت به برادر مسلمانان
انجام داده‌ای].

این رویکرد پیشوایان به حقوق و وظایف اخوت ایمانی بس سنگین و تعهدآور است و آنان

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۹؛ کشف‌الریبه، صص ۸۴ - ۸۵؛ وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۵۴۴؛

بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۸.

خود نسبت به این امر حساس بودند و حقوق انسان‌ها را به‌طور کلی و حقوق مسلمان‌ها و هم‌پیوندها را به‌طور خاص از هر چیز مهم‌تر می‌شمردند و به رعایت و ادای آن‌ها پایبندی داشتند. ابان بن تغلب^۱ گوید: «با امام صادق (ع) طواف می‌کردم. مردی از اصحاب به من برخورد و درخواست کرد همراه او بروم که حاجتی دارد. او به من اشاره کرد و امام صادق (ع) او را دید. به من فرمود: ای ابان آیا این شخص تو را می‌خواهد؟ عرض کردم: آری. فرمود: او کیست؟ گفتم: مردی از اصحاب ما است. فرمود: او مذهب و عقیده تو را دارد؟ گفتم: آری. فرمود: نزدش بروا عرض کردم: طواف را بشکنم؟ فرمود: آری. گفتم: هرچند طواف واجب باشد؟ فرمود: آری. ابان گوید: همراه او رفتم و سپس خدمت حضرت رسیدم و پرسیدم از حق مؤمن بر مؤمن مرا آگاه سازید. فرمود: ای ابان، این موضوع را کنارگذار و طلب مکن. عرض کردم: چرا چنین کنم فدایت شوم. سپس همواره تکرار کردم و به آن حضرت اصرار ورزیدم تا فرمود: ای ابان، نیم مالت را به او می‌دهی. سپس به من نگریست و چون دید که چه حالی به من دست داده است فرمود: ای ابان، مگر نمی‌دانی که خدای عزوجل کسانی را که دیگران را بر خود ترجیح داده‌اند یاد فرموده است؟ عرض کردم: چرا، فدایت شوم. فرمود: آگاه باش که چون نیمی از مالت را به او دهی او را بر خود ترجیح نداده‌ای، بلکه تو و او برابر شده‌اید، ترجیح او بر تو زمانی است که از نیم دیگر به او دهی.»^۲

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. از عالمان برجسته شیعه و از اصحاب گرانقدر امام سجّاد و امام باقر و امام صادق علیهم است که نزد آنان منزلتی ویژه داشته است. وی در علوم مختلف از جمله قرآن و فقه و حدیث و ادبیات سرآمد بوده است و تألیفات بسیاری نیز داشته است. نقل شده است که امام باقر (ع) به او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا ده که دوست می‌دارم در میان شیعیانم چون تویی را ببینم.» و نیز آورده‌اند که امام صادق (ع) به او فرمود: «با اهل مدینه مناظره کن که دوست می‌دارم چون تویی از راویان و رجال من باشد.» او در سال ۱۴۱ هجری درگذشت و چون امام صادق (ع) خر مرگ او را شنید فرمود: «همانا مرگ ابان دلم را به درد آورد.» ر.ک: رجال النجاشی، صص ۱۰ - ۱۳: معجم الرجال الحدیث، ج ۱، صص ۱۴۳ - ۱۵۲؛ قاموس الرجال، ج ۱، صص ۹۷ - ۱۰۷.

۲. «عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَعَرَّضَ لِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا كَانَ سَأَلَنِي الدُّهَابَ مَعَهُ فِي حَاجَةٍ فَأَشَارَ إِلَيَّ فَكَرِهْتُ أَنْ أَدْعَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ أَذْهَبَ إِلَيْهِ فَبَيَّنَّا أَنَا أَطُوفُ إِذْ أَشَارَ إِلَيَّ أَيْضًا فَرَأَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ: يَا أَبَانُ إِنَّكَ يُرِيدُ هَذَا؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَمَنْ هُوَ؟ قُلْتُ: رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا. قَالَ: هُوَ

روابط انسانی و ایمانی فارغ از آداب دانی و حقوق شناسی و پابندانی در رعایت آن‌ها سرد و بی‌روح و غیردینی است؛ و پرداختن به آن‌ها و اهتمام برای تحقیقشان با توجه به شرایط اجتماعی و توان و امکانات امری ضروری است. ابراهیم بن عمر یمانی^۱ در این باره از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود:

«حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يَسْبَحَ وَ يَجُوعَ أَخُوهُ، وَ لَا يَزْوِي وَ يَعْطِشُ أَخُوهُ، وَ لَا يَكْتَسِبِي وَ يَغْرِي أَخُوهُ. فَمَا أَكْثَرُ حَقِّ الْمُسْلِمِ عَلَى أَخِيهِ الْمُسْلِمِ. [و قَالَ:] أَحَبُّ لِأَخِيكَ الْمُسْلِمِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَ إِذَا احْتَجَّتْ فَسَلِّهُ، وَ إِنْ سَأَلَكَ فَأَعْطِهِ، لَا تَمْلَهُ خَيْرًا وَ لَا يَمْلَهُ لَكَ؛ كُنْ لَهُ ظَهْرًا، فَإِنَّهُ لَكَ ظَهْرٌ، إِذَا غَابَ فَاحْفَظْهُ فِي غَيْبَتِهِ، وَ إِذَا شَهِدَ فَرُزَّهُ وَ أَجَلَّهُ وَ أَكْرَمَهُ فَإِنَّهُ مِنْكَ وَ أَنْتَ مِنْهُ، فَإِنْ كَانَ عَلَيْكَ عَاتِيًا فَلَا تُفَارِقْهُ حَتَّى تَسْأَلَ سَمِيحَتَهُ وَ إِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ فَاحْمِدِ اللَّهَ وَ إِنْ ابْتَلِيَ فَأَعْصِدْهُ وَ إِنْ تُمَحَّلَ لَهُ فَأَعِنِّهِ. وَ إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ: أَقْبِ انْقَطِعْ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْوَلَايَةِ؛ وَ إِذْ قَالَ: أَنْتَ عَدُوِّي كَفَرَا أَحَدُهُمَا؛ فَإِذَا اتَّهَمَهُ اثْمَاتُ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ كَمَا يَثْمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.»^۲

حقّ مسلمان بر مسلمان آن است که اگر برادرش گرسنه باشد سیر نخواست، و اگر تشنه باشد خود را سیراب نکند، و اگر برهنه باشد خود را نپوشاند. پس چه بزرگ است حقّ مسلمان بر برادر مسلمانش. [آن‌گاه فرمود:] آن‌چه برای خودت می‌خواهی برای

عَلَى مِثْلِ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَادْهَبْ إِلَيْهِ. قُلْتُ: فَأَقْطَعُ الطَّوَافَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَ إِنْ كَانَ طَوَافُ الْقَرِيبَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَدْهَبْتُ مَعَهُ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْدُ فَسَأَلْتُهُ فَقُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ. فَقَالَ: يَا أَبَانُ، دَعْنِي لَا تَرُدُّهُ. قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَلَمْ أَزَلْ أَرُدُّهُ عَلَيْهِ. فَقَالَ: يَا أَبَانُ، تُقَاسِمُهُ شَطْرَ مَا لَكَ. ثُمَّ نَظَرَ إِلَيَّ فَرَأَى مَا دَخَلَنِي، فَقَالَ: يَا أَبَانُ، أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ. فَقَالَ: أَمَّا إِذَا أَنْتَ قَاسَمْتَهُ فَلَمْ تُؤَيِّزْهُ بَعْدَ إِثْمَا أَنْتَ وَ هُوَ سَوَاءٌ، إِنْمَا تُؤَيِّزُهُ إِذَا أَنْتَ أُعْطِيتَهُ مِنَ النِّصْفِ الْآخَرِ. الكافي، ج ۲، صص ۱۷۱ - ۱۷۲؛ وسائل الشیعة، ج ۸، صص ۵۴۷ - ۵۴۸؛ بحار الانوار، ج ۷۴، صص ۲۴۸ - ۲۴۹.

۱. از شخصیت‌های برجسته و از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و از راویان ثقة است.

ر.ک: رجال النجاشی، ص ۲۰؛ معجم رجال الحديث، ج ۱، صص ۲۶۳ - ۲۶۵.

۲. الكافي، ج ۲، ص ۱۷۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۴۵؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۴۳.

برادر مسلمانان بخواه، و چون محتاج گشتی از او کمک بخواه، و اگر او از تو چیزی خواست دریغ مکن، و نسبت به هیچ خیری نباید از او ملول شوی و نه او از تو ملول شود. تو پشتیبان او باش که او پشتیبان تو است. هرگاه غایب باشد آبروی او را حفظ کن، و اگر حاضر باشد به دیدن او بشتاب و تجلیل و احترامش کن که او از تو است و تو از اوایی. اگر او از تو نگرانی حاصل کند تو او را راضی نکنی از او جدا مشو. اگر به او خیری رسد، خدا را سپاسگزاری کن و اگر بلایی به او رسد بازویش را بگیر و اگر برایش نیرنگی سازند یاری اش کن. و اگر کسی به برادر مسلمانش «اف» بگوید، رشته ولایت آنان بریده شود، و چون بگوید تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر شود، و چون متهمش سازد، ایمان در دلش آب شود مانند نمک در میان آب.

از این روایات و مانند آنها معلوم می‌شود که حقوق و وظایف مسلمانان نسبت به یکدیگر تا چه حد سنگین است و پیشوایان دین تا چه اندازه بر رعایت آن تأکید و اصرار داشته‌اند. این‌ها نشانه‌های جامعه ایمانی است، جامعه‌ای براساس «حق» و «مواسات»؛ و فقدان یا کاستی این روابط نشانه ناتوانایی‌های فردی و اجتماعی و ضعف‌های اعتقادی و ایمانی است. به‌منظور گام زدن به سوی تحقق روابطی اجتماعی مبتنی بر حقوق اخوت ایمانی آدابی بیان شده است که زمینه‌ساز این مقصد است، آدابی برای رفع موانع این اصل و ایجاد مقتضیات آن که بر برخی از این آداب اشاره می‌شود.

عوامل دوستی، محبت، مسئولیت و پیوستگی

در سیره پیشوایان و آموزه‌های آنان مجموعه‌ای از عوامل مطرح شده است که سبب تقویت دوستی و محبت اهل ایمان می‌گردد و به وسیله آنها مسئولیت مؤمنان نسبت به یکدیگر و پیوند آنان با هم معنا می‌یابد. در این جا به مهم‌ترین این عوامل اشاره می‌شود.

مهرورزی، عطف و گرامی داشتن یکدیگر

قرآن کریم پیامبر اکرم (ص) و پیروان آن حضرت را با وصف مهرورزی و رحمت و عطف نسبت به یکدیگر معرفی می‌کند؛ و لازمه پایبندی به سیره نبوی قرار گرفتن در چنین دایره‌ای است:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ ... رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ﴾^۱

محمد (ص) رسول خداست؛ و کسانی که با اویند ... با یکدیگر مهربانند.

پیشوایان دین به همین جهت‌گیری سفارش کرده‌اند چنان‌که امام صادق (ع) فرمود:

«اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَةً؛ مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ، مُتَوَاصِلِينَ، مُتَرَاحِمِينَ»^۲

از خدا پروا کنید و برادرانی خوش‌رفتار باشید؛ به‌خاطر خدا با هم دوستی کنید و پیوستگی داشته باشید و به هم مهر ورزید.

خداوند، اهل ایمان را چنین می‌خواهد و بدان فرمان داده چنان‌که در حدیث امام صادق (ع) آمده است:

«تَوَاصَلُوا وَتَبَارَكُوا وَتَرَاحَمُوا وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَةً كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»^۳

با یکدیگر پیوستگی و خوش‌رفتاری و مهرورزی داشته باشید و چنان‌که خدای عزوجل فرماتان داده است برادرانی نیکوکار باشید.

این محبت و پیوستگی در «مدینه‌النبی» در رفتار انصار با مهاجران جلوه یافت و یاران پیرو پیامبر چنین بودند و بر مسلمانان است که چنین باشند. امام صادق (ع) در این باره فرموده است:

«يَحِقُّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْإِجْتِهَادُ فِي التَّوَاصُلِ وَالتَّعَاوُنِ عَلَى التَّعَاطُفِ وَ الْمُوَاسَاةِ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ وَ تَعَاطُفُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى تَكُونُوا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ﴿ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ﴾، مُتَرَاحِمِينَ، مُفْتَمِينَ لِمَا غَابَ عَنْكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ مَعَشَرُ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)»^۴

سزاوار است مسلمانان در پیوستگی با هم و یاری کردن بر مهرورزی و مواسات با نیازمندان و عطف نسبت به یکدیگر کوشا باشند تا چنان شوید که خدای عزوجل

۱. قرآن، فتح / ۴۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵؛ وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۴۱۱؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۱.

۳. کتاب‌الزهد، ص ۲۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۹.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵؛ وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۵۴۲.

به شما فرمان داده که «رحماء بینهم»، یعنی مؤمنان با یکدیگر مهربانند؛ و شما نسبت به مسلمانانی که غایبند نیز مهر بورزید، بر همان روشی که گروه انصار در زمان رسول خدا (ص) بودند.

چرخ آسیای جامعه ایمانی با محبت و پیوستگی، و حفظ کرامت‌ها و حرمت‌ها می‌گردد و به همین سبب رحمت‌های واسعه الهی شامل حالشان می‌شود. امام صادق (ع) از پیام‌آور رحمت و محبت، حضرت ختمی مرتبت چنین نقل کرده است:

«مَنْ أَكْرَمَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِكَلِمَةٍ يُلَطِّفُهَا بِهَا وَفَرَّجَ عَنْهُ كُوزَتَهُ لَمْ يَزَلْ فِي ظِلِّ اللَّهِ الْمَمْدُودِ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ مَا كَانَ فِي ذَلِكَ»^۱

هر که برادر مسلمانش را با سخن محبت آمیز کرامت نماید و گرفتاری‌اش را بگشاید، تا زمانی که در این کار باشد زیر سایه رحمت واسعه الهی باشد.

برآوردن نیازهای یکدیگر و تلاش در راه آن

ظهور محبت ایمانی در دست‌ها و قدم‌های مؤمنان برای رفع نیازهای یکدیگر و تلاش در این جهت است. محبت واقعی میان آدمیان و اهل ایمان آنان را به برآوردن نیازهای یکدیگر سوق می‌دهد و با چنین روابط انسانی و ایمانی محبت‌ها افزون می‌گردد. پیشوایان حق آن قدر به این امر اهمیت می‌دادند که یاران و پیروان خود را با تأکیدهای شگفت بدان سفارش می‌کردند و به آنان می‌آموختند که محبوب‌ترین کارها نزد خداوند گام زدن در راه رفع نیازهای آدمیان و اهل ایمان و تلاش در این مسیر است. از امام صادق (ع) چنین روایت شده است:

«لَقَضَاءُ حَاجَةِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَيَّ [اللَّهُ] مِنْ عِشْرِينَ حَجَّةً كُلِّ حَجَّةٍ يُنْفِقُ فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَةَ أَلْفٍ»^۲

برآوردن نیاز یک مؤمن نزد خداوند از بیست حجی که در هریک از آنها صد هزار [دینار یا درهم] خرج شود بهتر است.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۹۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، صص ۵۸۰ - ۵۸۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۲۴.

در این آموزه‌ها نه تنها برآوردن و روا ساختن نیازهای یکدیگر چنین گرانقدر و بالارزش معرفی شده است که گام زدن در این راه و تلاش نمودن در این جهت نیز همین‌گونه است. در حدیث امام باقر (ع) آمده است:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَتَرُدَّ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ لِأَخِيهِ فَلَا تَكُونُ عِنْدَهُ فَيَهْتَمُّ بِهَا قَلْبُهُ، فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهَمِّهِ الْجَنَّةَ»^۱

بی‌گمان وقتی به مؤمن نیازی از برادرش عرضه می‌شود که نمی‌تواند انجام دهد ولی بدان همت می‌گمارد و دل می‌بندد، خدای تبارک و تعالی او را به سبب همتش به بهشت وارد می‌کند.

در همین باره شیخ صدوق در کتاب مصادقة الاخوان به اسناد خود و شیخ مفید در الاختصاص از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند که فرمود:

«مَشَى الْمُسْلِمُ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا بِالْبَيْتِ [الْحَرَامِ]»^۲
گام زدن مسلمان در پی نیاز برادر مسلمانش از هفتاد طواف در خانه خدا بهتر است.

مرکز تحقیقات کمپیوتر علوم اسلامی

مواسات

از جمله وظایف بسیار مهم اهل ایمان نسبت به یکدیگر «مواسات» و یاری کردن یکدیگر و شریک ساختن در مال تا حدّ برابری است. ابرالمأمون حارثی^۳ گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: «حقّ مؤمن بر مؤمن چیست؟» فرمود:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْمَوَدَّةَ لَهُ فِي صَدْرِهِ وَ الْمُوَاسَاةَ لَهُ فِي مَالِهِ»^۴
از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن دوستی قلبی او و مواسات مالی با اوست.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۷۶؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۳۱.

۲. الاختصاص، ص ۲۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۸۲؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۱.

۳. از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام است. رک: رجال الطوسی، ص ۱۵۱؛

جامع الرواة، ج ۲، ص ۴۱۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۲۲، ص ۳۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۱، ص ۴۹۰.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۱؛ وسائل الشیعة، ج ۸، صص ۵۴۵ - ۵۴۶؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۴۸.

در دوره‌ای که رسول خدا (ص) تلاش می‌کرد جامعه ایمانی شکل گیرد، روزی مردی دیر نزد حضرت رفت، پیامبر پرسید: «مَا أَبْطَأَ بِكَ؟» (تو را چه شده که دیر آمدی؟) گفت: «ای رسول خدا، برهنگی مرا بازداشت.» فرمود: «أَمَا كَانَ لَكَ جَارٌ لَهُ قُوتَانِ يُعِيرُكَ أَحَدُهُمَا؟» (مگر تو را همسایه‌ای نبود که دارای دو جامه باشد و یکی را به تو عاریه دهد؟) گفت: «آری، ای رسول خدا.» فرمود: «مَا هَذَا لَكَ بِأَخٍ»^۱ (پس او برادر تو نیست). اعتبار روابط انسانی و ایمانی به رعایت حقوق و وظایف آن است و چنانچه این حقوق و وظایف رنگ بیازد، روابط انسانی و ایمانی جز نامی بیش نیست. شیخ صدوق به اسناد خود از علی بن عقیبه^۲ از و صفی^۳ نقل کرده است که گفت: امام باقر (ع) به من فرمود:

«أَرَأَيْتَ مَنْ قَبْلَكُمْ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ لَيْسَ عَلَيْهِ رِدَاءٌ وَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِهِ رِدَاءٌ يَطْرَحُهُ عَلَيْهِ؟»

آیا دیده‌ای که چون فردی بی لباس نزد شما باشد، کسی از برادران دینی او لباس اضافی خویش را بدو دهد تا بی لباسی نماند؟

گفتم: «خیر.» فرمود:

«فَإِذَا كَانَ لَيْسَ عِنْدَهُ إِذَا رُؤِيَ إِلَيْهِ بَعْضُ إِخْوَانِهِ بِفَضْلِ إِزَارِهِ حَتَّى يَجِدَ لَهُ إِزَارًا؟»

اگر آن فرد بی لباس می‌بود، می‌شد که یکی از برادران دینی اش لباس اضافی خود را بدو دهد تا لباسی داشته باشد؟

گفتم: «خیر.» سپس امام دست روی پای خویش زد و فرمود:

۱. وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۱۵.

۲. علی بن عقیبه بن خالد از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان موثق است. ر.ک: رجال النجاشی،

صص ۲۷۱ - ۲۷۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۲، صص ۹۶ - ۹۷؛ قاموس الرجال، ج ۷، صص ۵۱۸ - ۵۱۹.

۳. عبیدالله بن ولید و صفی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام و از راویان موثق است.

ر.ک: رجال النجاشی، ص ۲۳۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۱، صص ۸۷ - ۸۸؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۹۶.

«مَا هُوَ إِلَّا بِإِخْوَةٍ»^۱

اینان برادر نیستند.

نشانه برادری دینی رعایت حقوق و وظایف آن است، وگرنه چه تفاوتی میان اهل ایمان و جز آنان هست؟ مفضل بن عمر گوید امام صادق (ع) چنین فرمود:

«خَصَلْتَانِ مَنْ كَانَتْ فِيهِ وَ إِلَّا فَأَعَزُّبُ ثُمَّ اعَزُّبُ. [قِيلَ: وَ مَا هُمَا؟ قَالَ:] الصَّلَاةُ فِي مَوَاقِيتِهَا، وَ الْمُحَافَظَةُ عَلَيْهَا وَ الْمَوَاسَاةُ»^۲

هرکس دو ویژگی داشته باشد [مؤمن واقعی است و با او معاشرت کن] و اگر نه از وی بپرهیز و بپرهیز. [پرسیده شد: آن دو ویژگی چیست؟ فرمود:] نمازها را به وقت گزاردن و محافظت بر آن، و مواسات.

فریادرسی و گشودن گرفتاری یکدیگر

اهل ایمان در چنان پیوندی با یکدیگرند که گرفتاری هریک گرفتاری همه است و جامعه ایمانی آن جامعه‌ای نیست که عده‌ای در آن از فرط مشکلات زندگی درمانده شده‌اند و عده‌ای نیز در پی زندگی و عافیت خویشند. پیشوایان حق، درباره فریادرسی مسلمانان نسبت به یکدیگر و گشودن گرفتاری‌های درماندگان سفارش‌های اکید کرده و اهل ایمان را به اقدام در این باره فراخوانده‌اند. امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ، وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۳

هرکه صبح کند و اهتمام به امور مسلمانان نداشته باشد از مسلمانان نیست، و هرکه بشنود کسی از آنان فریادرسی خواهد و او را پاسخ ندهد [و به داد او نرسد] نیز از

۱. کتاب المؤمن، ص ۴۵؛ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۸۵؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۱۴؛ [یا مختصر

اختلاف در لفظ].

۲. الخصال، ج ۱، ص ۴۷؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۱.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، صص ۵۵۹ - ۵۶۰؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۳۹.

مسلمانان نیست.

پیشوایان دین جامعه ایمانی را متشکل از مردمانی دلسوز و فریادرس یکدیگر تعریف کرده‌اند و به منظور ترغیب در این جهت به ثمرات و برکات این جهانی و آن جهانی چنین رفتار و مناسباتی توجه داده‌اند. زید شحام گوید از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود:

«مَنْ أَغَاثَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ اللَّهْفَانَ اللَّهْفَانَ عِنْدَ جَهْدِهِ فَنَفَسَ كُرْبَتَهُ وَ أَعَانَهُ عَلَى نَجَاحِ حَاجَتِهِ كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - لَهُ بِذَلِكَ ثِنْتَيْنِ وَ سَبْعِينَ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ، يَجْعَلُ لَهُ مِنْهَا وَاحِدَةً يُصْلِحُ بِهَا أَمْرَ مَعِيشَتِهِ وَ يَذْخِرُ لَهُ إِحْدَى وَ سَبْعِينَ رَحْمَةً لِأَفْزَاقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَهْوَالِهِ.»^۱

هر که برادر مؤمن گرفتار تشنه‌کام خود را هنگام بی‌تابی‌اش فریادرسی کند و او را از گرفتاری نجات دهد و برای رسیدن به حاجتش یاری‌اش نماید، خدای عزوجل به سبب آن عمل هفتاد و رحمت از جانب خود برایش نویسد، که یکی از آن‌ها را به زودی [در دنیا] به او دهد و به سبب آن امر زندگی‌اش را اصلاح کند و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای هراس و ترس‌های روز قیامتش ذخیره سازد.

بهشت و جهنم باطن اعمال و رفتار آدمی است و آن‌که امروز فریادرسی و گره‌گشایی می‌کند و روابط و مناسبات اجتماعی را به‌سوی مقاصد انسانی و ایمانی آن راه می‌برد، فردا با باطن زیبا و لطیف آن روبه‌رو خواهد شد. حسن بن علی و شافعی^۲ از حضرت رضا (ع) روایت کرده است که فرمود:

«مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْ قَلْبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»^۳

هر کس در کار مؤمنی گشایش دهد، خداوند روز قیامت دلش را گشایش دهد.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۹؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۸۶؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۹.

۲. از شخصیت‌های والامقام شیعه و از اصحاب امام رضا (ع) است. ر.ک: رجال‌النجاشی،

صص ۳۹-۴۰؛ معجم رجال‌الحديث، ج ۵، صص ۳۴-۳۷، ۷۱-۷۲؛ قاموس الرجال، ج ۳، صص ۳۰۷-۳۱۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۰؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۲۱.

شاد کردن مؤمن

جان اهل ایمان چنان با هم پیوند خورده است که مانند یک وجودند؛ و اندوه هریک، اندوه همه، و شادی هریک، شادی همگان است. اهل ایمان با بیرون شدن از مرتبت طبیعت حیوانی و وارد شدن در ساحت دیانت رحمانی و ظهور رنگِ فطرت الهی در زندگی اجتماعی شان نمی توانند فارغ از دیگران شاد باشند که هرچند جسم مؤمنان معدود است، جانشان یکی است.

مؤمنان معدود، لیک ایمان یکی	جسمشان معدود، لیکن جان یکی
غیر فهم و جان که در گاو و خرس	آدمی را عقل و جانی دیگرست
باز غیر جان و عقل آدمی	هست جانی در ولی آن دمی
جان حیوانی ندارد اتحاد	تو مجو این اتحاد از روح باد
گر خورد این نان، نگردد سیر آن	ور کشد بار این، نگردد او گران
بلکه این شادی کند از مرگ او	از حسد میرد چون بیند برگ او
جان گرگان و سگان از هم جداست	متحد جانهای شیران خداست
جمع گفتم جانهاشان من به اسم	کآن یکی جان صد بود نسبت به جسم
همچو آن یک نور خورشید سما	صد بود نسبت به صحن خانه ها
لیک یک باشد همه انوارشان	چون که برگیری تو دیوار از میان
چون نماند خانه ها را قاعده	مؤمنان مانند نفس واحده ^۱

اینها آموزه های والای پیشوایان الهی است، چنانکه حضرت باقر (ع) روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمود:

«مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي، وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ»^۲

هرکس مؤمنی را شاد سازد، به یقین مرا شاد ساخته است، و هرکس مرا شاد سازد، به راستی که خدا را شاد کرده است.

بالطبع عرصه شاد ساختن اهل ایمان گوناگون است، ولی شادی واقعی آنان، زمانی است که در سایه آزادی و دادگری زندگی کنند و بتوانند به درستی دینداری نمایند و با ارجمندی به سوی

۱. مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۴۰۸ - ۴۱۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۷.

مقاصد خویش سلوک کنند. این چنین است که شادی حقیقی تحقق می یابد و سرور عاطفی و عقلی و روحی توأم می شود. بنابر آموزه های پیشوایان دین تلاش در این جهت از جمله وظایف اهل ایمان است؛ تلاش برای این که همه مؤمنان و همه مردمان به شادی حقیقی دست یابند که این بهترین تلاش ها است. امام سجّاد (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود:

«إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - إِدْخَالَ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۱
بی گمان محبوب ترین کارها نزد خدای عزّوجلّ شاد کردن مؤمنان است.

از امام باقر (ع) نیز در این باره چنین نقل شده است:

«مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۲
خداوند به چیزی که محبوب تر باشد نزد از سرور ساختن مؤمنان عبادت نشده است.

چنین عبادتی صورت ها و مراتب گوناگون می یابد، و هر کدام به تناسب صورت و مرتبه اش، راهی برای انسان به سوی ملکوت هموار می سازد. امام صادق (ع) فرموده است:

«مِنْ أَحَبِّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ: إِشْبَاعُ جَوْعَتِهِ، أَوْ تَنْفِيسُ كُرْبَتِهِ، أَوْ قَضَاءُ دِينِهِ»^۳

از جمله محبوب ترین اعمال نزد خدای عزّوجلّ شاد کردن مؤمن است: سیر کردن او از گرسنگی باشد، یا رفع گرفتاری او، یا پرداخت بدهی اش.

دیدار اهل ایمان

از جمله اموری که سبب تحکیم پیوند مؤمنان است دیدار آنان از یکدیگر برای خداست. رسول خدا (ص) فرموده است:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۹؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۸.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۲؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۷.

«جبرئیل به من خبر داد که خدای عزوجل فرشته‌ای را به زمین فرستاد. فرشته راه می‌رفت تا به در خانه‌ای رسید که مردی از صاحب‌خانه اجازه ورود می‌گرفت. فرشته گفت: با صاحب این خانه چه کار داری؟ گفت: او برادر مسلمان من است که به خاطر خدای تبارک و تعالی به دیدارش آمده‌ام. فرشته گفت: جز بدین منظور نیامده‌ای؟ گفت: جز بدین منظور نیامده‌ام. فرشته گفت: من فرستاده خدا به سوی توام و او سلامت می‌رساند و می‌فرماید: بهشت برایت واجب شد.» پس فرشته گفت: خدای عزوجل می‌فرماید:

«أَيُّهَا مُسْلِمُ زَارَ مُسْلِمًا، فَلَيْسَ إِيَّاهُ زَارٌ، إِيَّايَ زَارَ وَ ثَوَابُهُ عَلَيَّ الْجَنَّةُ»^۱

هر مسلمانی که از مسلمانی دیدار کند، او را دیدار نکرده بلکه مرا دیدار کرده است و بهشت به عنوان ثواب او برعهده من است.

در همین باره از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - لَهُ: أَنْتَ صَنِيفِي وَ زَائِرِي، عَلَيَّ قِرَاكَ، وَ قَدْ أُوجِبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحُبِّكَ إِيَّاهُ»^۲

هرکس برادرش را در منزلش دیدار کند، خدای عزوجل به او فرماید: تو مهمان و زائر منی و پذیرایی‌ات بر من است، و من به خاطر دوستی تو نسبت به او بهشت را برایت واجب ساختم.

این دیدارها و معاشرت‌ها موجب تحکیم اصل اخوت و آن نقشی که باید داشته باشد می‌شود، که مؤمن آینه مؤمن، چشم او و هادی اوست؛ رابطه آنان رابطه اصلاح و هدایت است، بکر بن محمد ازادی^۳ گوید شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرمود:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۶؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۴۴.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۵۷؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۴۵.

۳. از شخصیت‌های برجسته شیعه و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از راویان موثق است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۱۰۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، صص ۳۵۲ - ۳۵۷؛ قاموس الرجال، ج ۲، صص ۳۸۰ - ۳۸۴.

«مَا زَارَ مُسْلِمٌ أَخَاهُ فِي اللَّهِ إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - : أَيُّهَا الزَّائِرُ، طِبْتَ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ.»^۱

هیچ مسلمانی به دیدار برادر مسلمان خود نرود مگر آن‌که خدای عزوجل وی را ندا دهد که ای زائر، پاک گشتی و پاک شد بهشت برای تو.

این دیدارها چنان مورد تأکید بوده است که در سفارش‌های امیرمؤمنان علی (ع) این‌گونه وارد شده است:

«لِقَاءُ الْإِخْوَانِ مَعْنَمٌ جَسِيمٌ وَإِنْ قُلُوا.»^۲

دیدار برادران غنیمت بزرگی است هرچند که اندک باشند.

همچنین عبدالعظیم حسنی از امام جواد (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«مُلَاقَاةُ الْإِخْوَانِ يُسْرَةٌ، وَ تَلْقِيحُ بِالْعَقْلِ، وَإِنْ كَانَ نَزْرًا قَلِيلًا.»^۳

دیدار برادران آسودگی و بهره‌مندی و باروری عقل است، هرچند که دیداری کوتاه باشد.

دیدارهایی که باعث اصلاح روابط اهل ایمان و رشد آنان می‌شود، زمینه‌ای بس نیکو برای کسب کمال است که نباید از آن غفلت ورزید که غفلت از آن، غفلت از حق است. حضرت موسی بن جعفر (ع) از پدران گرامی‌اش از امیرمؤمنان علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است که فرمود:

«يُعَيِّرُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - عَبْدًا مِنْ عِبَادِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَقُولُ: عَبْدِي مَا مَنَعَكَ إِذَا مَرَضْتُ أَنْ تَعُودَنِي؟ فَيَقُولُ: سُبْحَانَكَ [سُبْحَانَكَ] أَنْتَ رَبُّ الْعِبَادِ لَا تَأْلُمُ وَلَا تَمْرُضُ. فَيَقُولُ: مَرَضَ أَخُوكَ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ تَعُدْهُ؛ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْ عُدْتَهُ لَوَجَدْتَنِي عِنْدَهُ ثُمَّ لَتَكَلَّمْتُ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۲۱.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۵۹؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵.

۳. امالی الطوسی، ج ۱، ص ۹۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۲۴.

يَحْوَائِحُكَ فَقَضَيْتَهَا لَكَ، وَ ذَلِكَ مِنْ كَرَامَةِ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ وَ أَنَا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.^۱
 خدای عزوجل در روز رستاخیز بنده‌ای از بندگان را توبیخ کند و فرماید: وقتی که
 من بیمار شدم چه باعث شد که به عیادت من نیامدی؟ آن بنده گوید: پروردگارا،
 منزهی تو، منزهی تو، که تو مالک بندگان، درد نمی‌کشی و بیمار نمی‌شوی.
 خداوند فرماید: برادر مؤمن تو بیمار شد و به عیادتش نرفتی. به عزت و جلال
 سوگند که اگر او را عیادت می‌کردی مرا نزد او می‌یافتی [و در نتیجه این عیادت]
 نیازهای تو را برمی‌آورد و این پادشاه بزرگ به منظور کرامت بنده مؤمن من است، و
 من خدای بخشاینده بخشایشگرم.

ملای روم این حقیقت را در داستانی به تصویر کشیده و این‌گونه سروده است:

آمد از حق سوی موسی این عتاب	کای طلوع ماه دیده تو ز جیب
مشرق کسردم ز نور ایزدی	من حقم، رنجور گشتم، نامدی
گفت سبحانا تو پاکی از زبان	این چه رمزست؟ این بکن یارب بیان
باز فرمودش که در رنجوریم	چون نپرسیدی تو از روی کرم؟
گفت یارب نیست نقصانی تو را	عقل گم شد، این سخن را برگشا
گفت آری بنده خاص گزین	گشت رنجور، او منم، نیکو ببین
هست معذوریش معذوری من	هست رنجوریش رنجوری من
هر که خواهد همنشینی خدا	تسا نشیند در حضور اولیا
از حضور اولیا گر بگسلی	تو هلاکی، زانکه جزو بی‌کلی
هر که را دیو از کریمان و ابرد	بی‌کسش یابد، سرش را او خورد
یک وره ^۲ از جمع رفتن یک زمان	مکر دیوست، بشنو و نیکو بدان ^۳

۱. امالی الطوسی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۶۳۵؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۰۴، ج

۶۷، صص ۶۹-۷۰، ج ۸۱، صص ۲۱۹-۲۲۰؛ سفینه البحار، ج ۲، صص ۵۳۴-۵۳۵؛ و نیز ر.ک: مسند

احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۰۴.

۲. در چاپ نیکلسون «یک بدست» است، و «وره» به معنای وجب است، فرهنگ معین، ج ۴،

گرد آمدن و مذاکره و گفتگوی اهل ایمان

گذشته از آن که لازم است اهل ایمان به دیدار یکدیگر روند و از یاد هم غافل نشوند و آن را وسیله‌ای برای اصلاح خویش و روابط اجتماعی قرار دهند، لازم است در این دیدارها به مذاکره و گفتگو بنشینند و به چیزی فراتر از دیدار صرف دست یابند. این دیدارها را به گردهمایی و انجمن و جلساتی با هدف اصلاحگری تبدیل کنند. و البته در اوضاعی که اهل ایمان در محکومیت به سر برند رعایت «تقیه» و «کتمان سر» از لوازم مهم این پیوندها است که در جای خود بدان خواهیم پرداخت. این گونه اجتماعات چنان مورد تأکید پیشوایان هدایت بوده است که در حدیث امام صادق (ع) چنین آمده است:

«مَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَصَاعِدًا إِلَّا حَضَرَ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مِثْلَهُمْ، فَإِنْ دَعَوْا بِخَيْرٍ آمَنُوا وَإِنْ اسْتَعَاذُوا مِنْ شَرٍّ دَعَا اللَّهُ لِيُصْرِفَهُ عَنْهُمْ وَإِنْ سَأَلُوا حَاجَةً تَشْفَعُوا إِلَى اللَّهِ وَ سَأَلُوهُ قَضَاهَا.»^۱

هرگاه سه تن [یا بیش تر] از مؤمنان انجمن کنند، به همان شماره از فرشتگان حاضر شوند تا اگر آنان دعای خیری کنند فرشتگان آمین گویند، و اگر از شتری پناه جویند، فرشتگان دعا کنند تا خدا آن شتر را از آنان بگرداند، و اگر حاجتی درخواست کنند، نزد خدا شفاعت کنند و برآوردن آن را از خدا بخواهند.

پیشوایان عدالت توصیه مؤکد می‌کردند که اهل ایمان و شیعیان در دیدارها و جلساتشان به «احیای امر آنان» پردازند و شیعیان دیدارهای خود را با یکدیگر وسیله‌ای برای هدایت و حفظ یکدیگر در اوضاع و احوال سخت اجتماعی - سیاسی قرار دهند و این جلسات را مقدمه‌ای برای اقدام‌های لازم در جهت اصلاح جامعه بسازند. میسر گوید: امام باقر (ع) به من فرمود:

«اتَّخِلُونْ وَ تَتَحَدَّثُونْ وَ تَقُولُونْ مَا سِئْتُمْ؟ [فَقُلْتُ: إِيَّيْ وَ اللَّهِ إِنَّا لَنَخْلُو وَ نَتَحَدَّثُ وَ نَقُولُ مَا سِئْنَا. فَقَالَ:] أَمَا وَ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَبِي مَعَكُمْ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْمَوَاطِنِ؛ أَمَا وَ اللَّهِ إِيَّيْ لَأُجِبُ رِيحَكُمْ وَ أُرَوِّحَكُمْ؛ وَ إِنُّكُمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَ دِينِ مَلَائِكَتِهِ، فَأَعِينُوا بِوَرَعٍ

۳. مشنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۱۵۶ - ۲۱۶۶.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۷؛ بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۵۸، ج ۷۴، ص ۲۶۱.

و اجْتَنِبَاهُ»^۱

آیا شما [شیعیان] خلوت و گفتگو می‌کنید و هرچه می‌خواهید می‌گویید؟ [عرض کردم: آری به خدا که ما خلوت می‌کنیم و [در جلساتی که مخالفان و بیگانگان به آن راه ندارند] گفتگو می‌کنیم و هرچه می‌خواهیم می‌گوییم. فرمود: همانا به خدا من دوست دارم که در بعضی از آن جلسات با شما باشم، همانا به خدا که من بوی شما و نسیم شما [و عقاید و سخنانتان] را دوست دارم و شما بر دین خدا و فرشتگان او ببید. پس مرا با پروا پیشگی و کوشش یاری دهید.

همچنین شعب بن عَفْرُوفی^۲ گوید: من حاضر بودم و امام صادق (ع) به یاران خود می‌فرمود:

«اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا إِخْوَةً بَرَّةً. مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ، مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ؛ تَزَاوَرُوا وَتَلَأَفُوا وَتَذَاكَرُوا أَمْرًا وَ أَحْيَاةً»^۳

از خدا پروا کنید و برادرانی نیک رفتار باشید. به خاطر خدا با هم دوستی کنید و پیوستگی داشته باشید و به هم مهر ورزید. به دیدار و ملاقات یکدیگر روید و امر ما را مورد مذاکره قرار دهید و آن را زنده دارید.

می‌توان گفت احیای امر ائمه، احیای حقیقت دین، احیای روابط انسانی و بازگشت به سیره نبوی بوده است؛ همان چیزی که دشمنان سعادت آدمیان از آن وحشت دارند. ابوالمغرا^۴ گوید: شنیدم امام کاظم (ع) می‌فرمود:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱.

۲. شعب بن یعقوب عَفْرُوفی از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از روایان موثقه است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۱۹۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، صص ۳۴-۳۸؛ قاموس الرجال، ج ۵، صص ۴۳۱-۴۳۳.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۱۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۱.

۴. ابوالمغرا حَمَّید بن مُنَنَّى از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از روایان موثقه است، ر.ک: رجال النجاشی، ص ۱۳۳؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، صص ۳۴-۳۷؛ قاموس الرجال، ج ۴، صص ۶۳-۶۵.

«لَيْسَ شَيْءٌ أَنْكَى لِإِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ مِنْ زِيَارَةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ»^۱

برای ابلیس و سپاهیان‌ش چیزی مجروح‌کننده‌تر از دیدار [و جلسه] برادران دینی با یکدیگر برای خدا نیست.

گرد آمدن و به‌پا خاستن برای احیای امر پیشوایان عدالت والاترین رحمت برای اهل ایمان و مردمان است. در حدیث امام باقر (ع) در این باره چنین آمده است:

«تَزَاوَرُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لِمُرْتَأَى رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحَبَّيْ أَمْرًا»^۲

یکدیگر را در خانه‌هایتان دیدار کنید که چنین کاری زنده ساختن امر ما است؛ خدا رحمت کند بنده‌ای را که امر را زنده دارد.

و امام صادق (ع) در این باره فرمود:

«تَزَاوَرُوا فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا؛ وَ أَحَادِيثُنَا تَعَطُّفُ بَعْضِكُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا زَشَدْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ، وَ إِنْ تَرَكْتُمُوهَا ضَلَلْتُمْ وَ هَلَكْتُمْ، فَخُذُوا بِهَا، وَ أَنَا بِنَجَاتِكُمْ رَعِيمٌ»^۳

به دیدار یکدیگر روید، زیرا دیدارتان با هم موجب زنده گردانیدن دل‌هایتان و یاد نمودن احادیث ما است، و احادیث ما شما را به هم متوجه می‌سازد؛ چنان‌چه به آن‌ها عمل کنید هدایت و نجات یابید، و اگر آن‌ها را ترک کنید گمراه و هلاک شوید، پس به آن‌ها عمل کنید، و من ضامن نجات شمایم.

دست دادن با یکدیگر

سیره رسول خدا (ص) چنین بود که با همهٔ مردمان دست می‌داد و آنان را احترام می‌نمود، چنان‌که سیره‌نویسان در این باره نوشته‌اند:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۲۵۸، ج ۷۴، ص ۲۶۳.

۲. الغصاة، ج ۱، ص ۲۲؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴۴، ج ۷۴، ص ۲۵۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۶؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۸، ص ۶۱.

«كَانَ النَّبِيُّ (ص) ... يُصَافِحُ الْغَنِيِّ وَالْفَقِيرَ وَلَا يَنْزِعُ يَدَهُ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَنْزِعَهَا هُوَ»^۱
پیامبر (ص) با ثروتمند و نادار یکسان مصافحه می‌کرد و دست خود را نمی‌کشید تا طرف دست خود را بکشد.

همچنین در خبر ایمن بن مُخَرَّز^۲ از امام صادق (ع) آمده است که رسول خدا (ص) هرگز با کسی مصافحه نمی‌کرد مگر آن‌که دست خود را از دست او نمی‌کشید تا وقتی که او دست خود را از دست حضرت می‌کشید.^۳ رسول خدا (ص) بر روابط اجتماعی صمیمانه و آکنده از دوستی و کرامت‌ورزی تأکید می‌نمود. جابر از امام باقر (ع) روایت کرده است که رسول خدا (ص) به اصحاب خود می‌فرمود:

«إِذَا لَقِيَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ وَ لْيُصَافِحْهُ، فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - أَكْرَمَ بِذَلِكَ الْمَلَائِكَةَ، فَاصْنَعُوا صُنْعَ الْمَلَائِكَةِ»^۴

هنگامی که یکی از شما برادرش را ملاقات کند باید به او سلام کند و دست بدهد، زیرا خدای عزوجل فرشتگان را بدین عمل گرمی داشته است، پس شما هم کار فرشتگان را بکنید.

اصحاب رسول خدا (ص) چنین می‌کردند و محبت قلب‌های خود را به یکدیگر در فشردن دست‌ها نشان می‌دادند. رزین^۵ از امام صادق (ع) چنین روایت کرده است:

«كَانَ الْمُسْلِمُونَ إِذَا عَزَوْا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ مَرُّوا بِمَكَانٍ كَثِيرِ الشَّجَرِ ثُمَّ خَرَجُوا إِلَى

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۱۵؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۷۷.

۲. از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۳، صص ۲۵۰ - ۲۵۱؛ قاموس الرجال، ج ۲، صص ۲۳۳ - ۲۳۴.

۳. «مَا صَافَحَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) رَجُلًا قَطُّ فَتَزَعَ يَدَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْزِعُ يَدَهُ مِنْهُ». الکافی، ج ۲، ص ۱۸۲؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۰.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۸.

۵. از اصحاب امام صادق (ع) است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۸۶؛ قاموس الرجال،

الْفَضَاءِ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَتَصَافَحُوا.^۱

هنگامی که مسلمانان با رسول خدا (ص) به جنگ می‌رفتند و از جای پردرختی می‌گذشتند و سپس به فضای باز می‌رسیدند، به یکدیگر می‌نگریستند و مصافحه می‌کردند.

آنان در این مدت با هم و کنار هم بودند، اما مصافحه را فرصتی برای جلوه دادن پیوند دل‌ها و تحکیم دوستی‌ها می‌دانستند و چنین می‌کردند. برای آنان فشردن دست‌ها، نمایش پیوند جان‌ها و سبب یگانگی قدم‌ها در راه ساختن جامعه‌ای نوین بود. خداوند مصافحه اهل ایمان و پیوند قلب‌های آنان را دوست دارد. امام باقر (ع) در این باره فرمود:

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَصَافِحَ أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ.»^۲

چون دو مؤمن با هم رویاروی شوند و مصافحه کنند، خداوند دستش را میان دست آنان گذارد و با آن‌که رفیقش را بیش‌تر دوست دارد مصافحه کند.

پیشوایان هدایت، خود به این امر اهتمام داشتند. در خبر ابو عبیده چنین آمده است:

«كُنْتُ زَمِيلَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَكُنْتُ أَبْدَأُ بِالرُّكُوبِ، ثُمَّ يَرْكَبُ هُوَ فَإِذَا اسْتَوَيْنَا سَلَّمَ وَ سَأَلَ مَسْأَلَةَ رَجُلٍ مَن لَّا عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ وَ صَافِحَ [قَالَ:] وَكَانَ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ قَبْلِي فَإِذَا اسْتَوَيْتُ أَنَا وَ هُوَ عَلَى الْأَرْضِ سَلَّمَ وَ سَأَلَ مُسْأَلَةً مَن لَّا عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ. فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَفْعَلُ شَيْئًا مَا يَفْعَلُهُ أَحَدٌ مِّن قَبْلِنَا وَ إِن فَعَلَ مَرَّةً فَكَثِيرٌ. فَقَالَ: أَمَّا عَلِمْتُ مَا فِي الْمُصَافَحَةِ، إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يُلْتَقِيَانِ، فَيُصَافِحُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ، فَلَا تَزَالُ الذُّنُوبُ تَتَخَاتُ عَنْهُمَا كَمَا يَتَخَاتُ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ؛ وَ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا حَتَّى يَفْتَرِقَا.»^۳

من هم‌سفر و هم‌کجاوه امام باقر (ع) بودم و اول من سوار می‌شدم و سپس آن

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۱؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۵۹.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۵۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۵۸.

حضرت. چون قرار می‌گرفتیم حضرت به من سلام می‌کرد و مانند کسی که رفیقش را تازگی ندیده احوالپرسی و مصافحه می‌کرد و هنگام پیاده شدن آن حضرت پیش از من پیاده می‌شد، چون بر زمین قرار می‌گرفتیم سلام می‌کرد و مانند کسی که رفیقش را تازگی ندیده احوالپرسی می‌کرد. من گفتم: ای فرزند رسول خدا، شما کاری می‌کنی که هیچ‌کس از مردم نزد ما نمی‌کند و اگر یک بار هم بکند زیاد است؟ فرمود: مگر ثواب مصافحه را نمی‌دانی؟ چون دو مؤمن با هم روبه‌رو می‌شوند و یکی با دیگری دست می‌دهد، پیوسته گناهان آن دو می‌ریزد، چنان‌که برگ از درخت می‌ریزد و خداوند به آنان توجه می‌فرماید تا از یکدیگر جدا شوند.

پیشوایان حق در عمل می‌آموختند که روابط ایمانی چگونه روابطی است.

دست به گردن یکدیگر انداختن

نشانه دیگر محبت و پیوند اهل ایمان، معانقه (دست به گردن یکدیگر انداختن و یکدیگر را در آغوش کشیدن) است. خداوند پیوستگی مؤمنان را دوست دارد و با این عمل به آنان توجه و عنایت می‌فرماید.^۱

اسحاق بن عمار^۲ از امام صادق (ع) چنین روایت کرده است:

«إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا اعْتَنَقَا غَمَرَ تَهُمَا الرَّحْمَةُ فَإِذَا التَزَمَا لَا يُرِيدَانِ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ وَلَا يُرِيدَانِ غَرْضًا مِنْ أَعْرَاضِ الدُّنْيَا، قِيلَ لَهُمَا: مَغْفُورًا لَكُمَا...»^۳

چون دو مؤمن یکدیگر را در آغوش کشند، رحمت خدا آنان را فراگیرد و چون به یکدیگر فشرده شوند و از آن جز رضای خدا نخواهند و غرض دنیوی نداشته باشند، به آنان گفته شود: آمرزیده شدید.

۱. نک: الکافی، ج ۲، ص ۱۸۴، حدیث ۱.

۲. از شخصیت‌های برجسته شیعه و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از راویان موثق است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۷۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، صص ۵۲ - ۶۳؛ قاموس الرجال، ج ۱، صص ۷۵۷ - ۷۷۰.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۴؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۶۳.

بوسیدن یکدیگر

از دیگر نشانه‌های دوستی اهل ایمان بوسیدن یکدیگر است که خود از عوامل ایجاد محبت و الفت است. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ لَكُمْ لَنُورًا تَعْرِفُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا، حَتَّىٰ أَنْ أَحَدَكُمْ إِذَا لَقِيَ أَخَاهُ قَبْلَهُ فِي مَوْضِعِ النُّورِ مِنْ جَبْهَتِهِ»^۱

شما را نوری است که به وسیله آن در دنیا شناخته شوید، تا آن جا که هرگاه یکی از شما برادرش را ملاقات کند، محل نور را در پیشانی او بوسد.

آنچه یادآوری شد عواملی است که موجب اصلاح روابط میان اهل ایمان می‌شود و طبیعی است که پاس داشتن برخی و رها ساختن برخی دیگر نقش اصلاحی این عوامل را به شدت کاهش می‌دهد. اخوت ایمانی چنین نشانه‌هایی دارد که نقش مقتضی را برای پیوند حقیقی اهل ایمان ایفا می‌کند و نیز عواملی هست که به عنوان مانع لازم است رفع گردد.

عوامل کینه، دشمنی، پراکندگی و گسستگی

در سیره پیشوایان و آموزه‌های آنان مجموعه‌ای از عوامل مطرح شده است که سبب جدایی و دوری اهل ایمان می‌گردد و به وسیله آن‌ها رنگ برادری زایل می‌شود و به جای آن بیگانگی می‌نشیند. در این جا به مهم‌ترین این عوامل اشاره می‌شود.

دوری و کناره‌گیری از یکدیگر

بی تردید قطع پیوند دوستی و دوری جستن از یکدیگر از عمده‌ترین زمینه‌های زایل شدن اخوت ایمانی است، و پیام‌آور برادری، رسول خدا (ص) سخت از آن پرهیز داده و فرموده است:

«أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاَجَرَا فَمَكَثَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَىٰ كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقُ إِلَىٰ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ»^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۵؛ عوالی‌اللائی، ج ۱، ص ۴۳۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۵؛ وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۵۸۵.

هر دو مسلمانی که از یکدیگر قهر کنند و سه روز بر آن حال بمانند و با هم آشتی نکنند از اسلام بیرون روند و میان آنان پیوند و دوستی دینی نخواهد بود. پس هر کدام که به [اصلاح رابطه و] سخن گفتن پیشی گیرد او در روز حساب زودتر به بهشت درآید.

پیامبر اکرم (ص) مسلمانان را از دوری و کناره‌گیری از یکدیگر به شدت برحذر می‌داشت، چنان‌که انس بن مالک از آن حضرت نقل کرده است که فرمود:

«لَا يَجِلُّ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ»^۱

برای مسلمان روا نیست که بیش از سه روز از برادر خود دوری و قهر کند.

ترک مراوده اهل ایمان آن‌چنان ناپسند و نکوهیده است که در وصیت مفضل آمده است که گوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود:

«لَا يَفْتَرِقُ رَجُلَانِ عَلَى الْهَجْرَانِ إِلَّا اسْتَوْجِبَ أَحَدُهُمَا الْبَرَاءَةَ وَاللَّعْنَةَ، وَرُبَّمَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ كِلَاهُمَا. [فَقَالَ لَهُ مُعْتَبٍ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، هَذَا الظَّالِمُ فَمَا بَالُ الْمَظْلُومِ؟ قَالَ:] لِأَنَّهُ لَا يَدْعُو أَخَاهُ إِلَى صَلَاتِهِ وَلَا يَتَغَامَسُ لَهُ عَنْ كَلَامِهِ، سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: إِذَا تَنَازَعَ اثْنَانِ، فَعَارَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ فَلْيَرْجِعِ الْمَظْلُومُ إِلَى صَاحِبِهِ حَتَّى يَقُولَ لِصَاحِبِهِ: أَيُّ أَخِي أَنَا الظَّالِمُ، حَتَّى يَقْطَعَ الْهَجْرَانِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ صَاحِبِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَكَمَ عَذْلَ يَأْخُذُ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ»^۲

هیچ دو مردی از روی قهر از یکدیگر جدا نمی‌شوند مگر این‌که یکی از آن دو سزاوار بی‌زاری [خدا و رسولش از وی] و لعنت (دوری از رحمت خدا) گردد و چه بسا که هر دو سزاوار آن شوند. [مُعْتَبٍ (از دوستان مخصوص آن حضرت) عرض کرد: خدا مرا فدای تو سازد، آن‌که ظالم است این سزای اوست، مظلوم چه گناهی دارد؟ فرمود:] برای آن‌که برادر خود را به آشتی و پیوند با خود نمی‌خواند و از گفتار او چشم‌پوشی نمی‌کند و آن را نشنیده نمی‌گیرد. از پدرم شنیدم که فرمود: هرگاه دو تن با هم ستیز

۱. الخصال، ج ۱، ص ۱۸۳؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۸۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۴؛ وسائل الشیعة، ج ۸، صص ۵۸۴ - ۵۸۵.

کنند و یکی به دیگری تعدی کند، باید آن که مظلوم است نزد آن دیگری رود و به او بگوید: ای برادر، من ستمکارم و تقصیر با من است تا جدایی و قهر از میانشان برطرف شود، خدای متعال حاکم عادل است و داد مظلوم را از ظالم می‌ستاند.

جدایی اهل ایمان موجب خشم خداوند و شادی ابلیس و شیاطین است، چنان که ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود:

«لَا يَزَالُ ابْلِيسُ (الشَّيْطَانُ) فَرِحًا مَا اهْتَجَرَ الْمُسْلِمَانِ، فَإِذَا التَّقِيَا اضْطَكَّتْ رُكْبَتَاهُ وَتَخَلَّعَتْ أَوْصَالُهُ وَنَادَى يَا وَيْلَهُ مَا لِقِيَّ مِنَ الثُّبُورِ»^۱

مادام که دو مسلمان با هم قهرند، پیوسته ابلیس (شیطان) شادمان است و همین که با هم آشتی کنند زانوهایش بلرزد و بندهایش بگسلد و فریاد زند: ای وای از هلاکتی که رسید.

بنابراین لازم است پیروان سیره پیام آور اخوت در این امور بیندیشند و اجازه ندهند دوستی و الفت با برادران ایمانی به کینه و قهر و جدایی بیانجامد و چنانچه گاهی کدورت و رنجش و قهری پیش آمد، خود را بر آن دارند که در رفع آن بکوشند و در این کار بر یکدیگر پیشی گیرند.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

عدم همکاری و یاری یکدیگر

کمک نکردن و بی‌اعتنایی به امور و احوال یکدیگر از نتایج بیگانگی و دشمنی با روح دین است، و پیوند ایمانی را با بیگانگی و دشمنی نسبتی نیست. بی‌گمان عدم تعاون و همکاری موجب جدایی و پراکندگی اهل ایمان و سست شدن پیوند برادری میانشان است؛ به همین سبب پیشوایان حق، با صراحت و تأکید تمام، مسلمانان را به یاری یکدیگر و پرهیز از بی‌اعتنا شدن به هم خوانده‌اند و با بیان پیامدهای خطرناک عدم یاری یکدیگر، آنان را از هلاک خویش به دست خود، بیم داده‌اند. یاری کردن یکدیگر تا آن جاست که کم‌ترین حق مؤمن بر مؤمن آن است که در آنچه برادرش نیاز دارد خود را بر او مقدم ندارد، چنان که مفضل بن عمر گوید از امام صادق (ع) پرسیدند: «مَا أَذْنَىٰ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَىٰ أَخِيهِ؟» (کم‌ترین حقی که مؤمن بر برادر خود دارد چیست؟)

حضرت فرمود:

«أَنْ لَا يَسْتَأْثَرَ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَخْوَجُ إِلَيْهِ مِنْهُ»^۱

به چیزی که او نیازمندتر است خود را نیازمند نبیند.

چنانچه مسلمانان در راه یاری یکدیگر بخل ورزند، گرفتار بدترین احوال خواهند شد. امام باقر (ع) فرموده است:

«مَنْ بَخِلَ بِمَعُونَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَالْقِيَامَ لَهُ فِي حَاجَتِهِ [إِلَّا] ابْتُلِيَ بِمَعُونَةٍ مَنْ يَأْتُمُّ عَلَيْهِ وَلَا يُؤْجَرُ»^۲

هرکه در کمک کردن به برادر مسلمان خود بخل بورزد و از اقدام در برآوردن حاجت وی دریغ کند، به کمک کردن کسی گرفتار شود که در کمک به او گناه باشد و اجری هم نبرد.

از دیدگاه پیشوایان دین، پشت کردن به یاری یکدیگر به منزله پشت کردن به ولایت الهی است، چنانکه علی بن جعفر از برادرش حضرت موسی بن جعفر (ع) حدیث کند و گوید:

«مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ مُسْتَجِيرًا بِهِ فِي بَعْضِ أَحْوَالِهِ فَلَمْ يُجِزْهُ بَعْدَ أَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ فَقَدْ قَطَعَ وَلَايَةَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^۳

اگر کسی یکی از برادرانش برای ادای حاجت به او پناه آورد و وی درحالی که توانایی بر انجام دادن آن را دارد [اهتمام به رفع حاجتش نورزد و] پناهِش ندهد، همانا که ولایت خدا را [از خود] بریده است.

درواقع چنین انسانی پیوند و رابطه ولایت و دوستی خود را با خدای عزوجل قطع کرده است، و

۱. الخصال، ج ۱، ص ۸؛ روضة الواعظین، ص ۴۲۳؛ مشکاة الانوار، ص ۸۷؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۱.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۹۹؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۶۶؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۹۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۹۷.

۳. الکافی، ج ۲، صص ۳۶۶-۳۶۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۹۸؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۸۱.

این بیان کنایه از سلب ایمان اوست،^۱ زیرا خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾^۲ و آنان که به این ولایت پشت کنند و کفر بورزند، بی‌گمان خود را به ولایت طاغوت پیوند زنند: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ لَهُمُ الطَّاغُوتُ﴾^۳ تا به سبب آن خریدار عذاب اخروی شوند. ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل کرده است که حضرت فرمود:

«أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا أَتَى رَجُلًا مِنْ إِخْوَانِهِ فَاسْتَعَانَ بِهِ فِي حَاجَتِهِ فَلَمْ يُعِثْهُ وَهُوَ يَقْدِرُ إِلَّا ابْتِلَاءَ اللَّهِ بِأَنْ يَقْضِيَ حَوَائِجَ غَيْرِهِ مِنْ أَعْدَائِنَا، يُعَذِّبُهُ اللَّهُ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴
هر مردی از شیعیان ما که نزد یکی از برادرانش آید و از او درباره حاجتی کمک خواهد و او با این که توانایی دارد او را یاری نکند، خدای متعال او را به کمک کردن و برآوردن حاجت‌های دشمنان ما گرفتار سازد تا به واسطه آن در روز قیامت عذاب گردد.

پشت کردن به یاری یکدیگر چنان در نزد پیشوایان حق نکوهیده شمرده شده است که چنین کسان خائن به خدا و فرستاده او معرفی شده‌اند. در حدیث امام صادق (ع) در این باره هشداری سخت داده شده است تا اهل ایمان فقط به خود ننگرند و فارغ از مسئولیت‌های انسانی و ایمانی زیست نکنند:

«أَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَنَعَ مُؤْمِنًا شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِ، أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسْوَدًّا وَجْهَهُ مُزْرَقَةً عَيْنَاهُ مَغْلُولَةً يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ فَيُقَالُ: هَذَا الْخَائِنُ الَّذِي خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ»^۵
هر مؤمنی که نیاز مؤمن را پاسخ نگوید درحالی که می‌توانست از خود و یا از دیگری

۱. محمدباقر المجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، دارالکتب الاسلامیة، تهران،

۱۳۶۳ ش. ج ۱۱، ص ۵۰.

۲ و ۵. قرآن، بقره / ۲۵۷.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۶؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۵۹۸.

۴. المحاسن، ص ۱۰۰؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۶۷؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۸۵؛

وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۵۹۸.

نیاز او را رفع کند، چنین کسی را خداوند در روز قیامت با صورت سیاه و چشمان بهت‌زده و دست به گردن بسته محسور خواهد کرد، آن‌گاه فرماید: این همان کسی است که به خدا و رسول او خیانت کرده است و فرمان دهد که او را به جهنم ببرند.

ستم به یکدیگر

رسول خدا (ص) با اعلام اخوت ایمانی، مسلمانان را از فرجام هرگونه ستم به یکدیگر حتی در نازل‌ترین مرتبه آن آگاه ساخت. می‌بایست ستم به یکدیگر، به کلی پایان می‌یافت؛ ستم توانگران به ناتوانان، ستم قدرتمندان به فرودستان و ستم زمامداران به شهروندان. آن حضرت می‌فرمود:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ»^۱

مسلمان برادر مسلمان است و به یکدیگر ستم نکنند.

پیامبر اکرم (ص) همگان را از تاریکی‌هایی که به سبب ستم، حقیقت انسان، روابط انسانی و جامعه را فرامی‌گیرد پرهیز داده و فرموده است:

«اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲

خود را از ستم بازدارید که آن تاریکی روز قیامت است.

حالات نفسانی نتیجه‌کردار آدمی است و ستم به مردمان و برادران دینی موجب تاریکی باطن می‌شود و این تاریکی حقیقی پیوسته همراه آدمی است، و چون روز قیامت روز آشکار شدن پنهانی‌ها و اسرار، و زمان ظهور باطن‌هاست، این تاریکی‌ها آشکار می‌گردد.^۳ از این‌روست که پیشوایان حق به جد سفارش کرده‌اند که از ستم به مردمان، هرگونه که باشد، آشکار و پنهان، مستقیم و غیرمستقیم، با واسطه و بی‌واسطه، پرهیز شود که هیچ چیز چون ستم اجتماعی

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۴؛ صحیح البخاری، ج ۳، ص ۲۶۷؛ صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۱۲۰؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۷۴؛ السنن الکبری، ج ۶، ص ۹۲، ج ۸، ص ۲۵.

۲. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۹۲؛ صحیح مسلم، ج ۱۶، ص ۱۳۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۲۰۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳۸.

۳. ر.ک: مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۳۰۱.

خانمان برانداز نیست. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ لَهُ وَ الرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ»^۱

ستمکار و کمک کار او و آن که به ستم او راضی باشد هرسه آنان در ستم شریکند.

وصیت پیشوایان عدالت آن است که به هیچ روی نباید دست به ستم آلود. ابو حمزه ثمالی گوید:
حضرت باقر (ع) فرمود:

«لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) الْوَفَاةَ صَمَّيْنِي إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي أَوْصِيكَ بِمَا
أَوْصَانِي بِهِ أَبِي (ع) حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ وَ بِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ؛ قَالَ: يَا بَنِي إِيَّاكَ
وَ ظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ»^۲

هنگامی که مرگ پدرم علی بن حسین (ع) فرارسید مرا به سینه خود فشرد و فرمود:
فرزندم تو را به آنچه پدرم هنگام مرگش به من وصیت کرد، وصیت می کنم، به همان
چیزی که او یادآور شد که پدرش به آن وصیت کرده بود؛ فرزندم مبدا ستم کنی به
کسی که در برابر تو یاوری جز خدا ندارد.

آموزه های پیشوایان دین بر این است که از ستم در همه وجوه و مراتب آن پرهیز شود که در
ساحت برادری جایی برای ستمگری نیست؛ نه ستم فردی، نه ستم اجتماعی، نه ستم سیاسی و
نه ستم اقتصادی. ابوبصیر گوید: شنیدم که امام صادق (ع) می فرمود:

«مَنْ أَكَلَ مَالَ أَخِيهِ ظُلْمًا وَ لَمْ يَزِدْهُ إِلَيْهِ أَكَلَ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳

هرکس مال برادر دینی خود را بخورد و [خودش یا عوضش را] به او برنگرداند در
روز قیامت پاره ای از آتش خورد.

حقیقت هرگونه ستمی همین است، آتشی سوزان که حقیقت زندگی این جهانی و آن جهانی را
تباه می سازد.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۴۵، ج ۱۲، ص ۱۲۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۱؛ الخصال، ج ۱، ص ۱۶.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۲؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۲۰.

ارهاب و ترساندن یکدیگر

روابط ایمانی، روابطی مبتنی بر دوستی و الفت است، و نه ارعاب و اعمال قدرت. آنان که با ایجاد ترس در دل مردمان و برادران خویش، کار خود را به پیش می‌برند، از اخوت بهره‌ای ندارند. در روابط برادری حتی جای نگاهی از سر تخویف وجود ندارد. پیامبر اکرم (ص) که پیروان خود را به برادری حقیقی خوانده، فرموده است:

«مَنْ نَظَرَ إِلَى مُؤْمِنٍ نَظْرَةً لِيُخِيفَهُ بِهَا، أَخَافَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»^۱

هرکس به مؤمنی نگاهی افکند که او را بترساند، خدای متعال در روزی که سایه‌ای [از رحمت و پناهگاهی] جز سایه [رحمت] او نیست او را بترساند.

کسی که با اعمال قدرت، مؤمنی را بترساند و بخواهد او را آزار دهد، چه موفق شود و چه نشود خود را دوزخی کرده است، چنان‌که از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ رَوَّعَ مُؤْمِنًا بِسُلْطَانٍ لِيُصِيبَهُ مِنْهُ مَكْرُوهٌ فَلَمْ يُصِبْهُ فَهُوَ فِي النَّارِ، وَ مَنْ رَوَّعَ مُؤْمِنًا بِسُلْطَانٍ لِيُصِيبَهُ مِنْهُ مَكْرُوهٌ فَأَصَابَهُ فَهُوَ مَعَ فِرْعَوْنَ وَ آلِ فِرْعَوْنَ فِي النَّارِ»^۲

کسی که مؤمنی را از حاکم (قدرت حکومت) بترساند به این‌که از جانب آن حاکم به او بدی می‌رسد، هرچند که نرسد، او در آتش است؛ و کسی که مؤمنی را از حاکم (قدرت حکومت) بترساند به این‌که از جانب آن به او بدی می‌رسد و برسد با فرعون و پیروان فرعون در آتش است.

بی‌گمان ارهاب و ارعاب از ویژگی‌های فرعونیان است و در روابط ایمانی هیچ جایی ندارد.

آزار دادن و خوار شمردن دیگران

روابط ایمانی با آزاررسانی و خوارشماری یکدیگر باقی نمی‌ماند و بی‌تردید آزار رساندن

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۸؛ جامع‌الآخبار، ص ۱۷۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۸؛ ثواب‌الاعمال و عقاب‌الاعمال، ص ۳۰۳؛ الاختصاص، صص ۲۳۸ -

۲۳۹؛ وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۶۱۴.

مسلمانان به یکدیگر و تحقیر نمودن همدیگر شرعاً حرام و موجب هلاکت ابدی است؛^۱ چنان‌که وقتی گروهی در مدینه برضد اشخاص با ایمان شایعه پراکنی کردند و موجب آزار آنان شدند و نسبت‌های ناروا به ایشان دادند، مورد شدیدترین حمله‌ها و تهدیدهای قرآن کریم قرار گرفتند:^۲

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾^۳

و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن‌که مرتکب [عمل زشتی] شده باشند آزار می‌رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته‌اند.

پیامبر اکرم (ص) نیز به شدت چنین رفتاری را نکوهش کرد و آن را مایه نکبت این جهانی و آن جهانی معرفی نموده، چنان‌که فرمود:

«مَنْ آذَى مُؤْمِنًا فَقَدْ آذَانِي، وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ، وَمَنْ آذَى اللَّهَ فَهُوَ مَلْعُونٌ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ»^۴
 هرکه مؤمنی را بیازارد مرا آزرده و هرکه مرا بیازارد خدا را آزرده و هرکه خدا را بیازارد در تورات و انجیل و زبور و قرآن ملعون است.

آزاررسانی و خوارشماری رحمت و برکت را زایل می‌سازد و زمینه‌ساز انواع تباهی‌ها می‌گردد؛ و از این‌روست که آزاررسانان و خوارشماران یکدیگر بر زبان رسول خدا (ص) مورد لعنت خدا و فرشتگان مردمان قرار گرفته‌اند.^۵ پیامبر اکرم (ص) به پیروان خود آموخت که شرط اسلام و

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. نک: تفسیر التبیان، ج ۸، ص ۳۶۰؛ تفسیر الکشاف، ج ۳، ص ۵۵۹؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۴،

ص ۳۷۰؛ الدر المنثور، ج ۵، صص ۲۲۰ - ۲۲۱؛ محمدباقر محقق، نمونه بیانات در شأن نزول آیات، چاپ

دوم، انتشارات اسلامی، ۱۳۵۹ ش. ص ۶۴۸.

۳. قرآن، احزاب / ۵۸.

۴. روضة الواعظین، ص ۳۲۱؛ جامع الاخبار، ص ۱۷۲؛ مشکاة الانوار، ص ۸۳.

۵. جامع الاخبار، ص ۱۷۲.

مسلمانی، سلامت رفتار اجتماعی است، چنان‌که فرموده است:

«الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»^۱

مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او آزاری نبینند.

با اخوت ایمنی، مسلمانان به چنان امنیتی از جانب یکدیگر دست می‌یابند که نه تنها تعدی و آزاری برهم روا نمی‌دارند، بلکه حتی نگاهی از سر اهانت و حقارت که موجب شکستن حریم امنیتشان است به یکدیگر نمی‌اندازند، زیرا این‌گونه روابط، تعدی به حریم الهی است، چنان‌که از رسول خدا (ص) وارد شده است:

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْضَدَ لِمُحَارَبَتِي»^۲

خدای تبارک و تعالی فرموده است: هر که به یکی از دوستان من اهانت کند کمر جنگ با من بسته است.

این‌گونه رفتارها چندان تباه شمرده شده است که درباره‌اش تعبیری این‌سان به کار رفته است. هشام بن سالم^۳ نیز گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۵۹۴؛ مستدرک احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۱۶۳، ج ۳، ص ۱۵۴، ج ۶، ص ۲۲؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۶۸؛ التاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۳۳۴، ج ۴، ص ۱۷۱؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۵؛ سنن النسائی، ج ۸، ص ۱۰۵؛ مستدرک ابی یعلی الموصلی، ج ۷، ص ۱۹۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۲؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۰، ج ۳، ص ۵۱۷؛ المحلی، ج ۱، ص ۲۱، ج ۴، ص ۲۰۸؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۸۷؛ مکارم الاخلاق، ص ۴۳۸؛ احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۷۹؛ السرائر، ج ۳، ص ۶۱۸؛ و از امیرمؤمنان علی (ع): نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷؛ و از امام باقر (ع): الکافی، ج ۲، ص ۲۳۴، در برخی نقل‌ها «مِنْ يَدِهِ وَ لِسَانِهِ» آمده است.

۲. کتاب المؤمن، ص ۳۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۱؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۸.

۳. از شخصیت‌های برجسته و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از راویان ثقه است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۴۳۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۹، صص ۲۹۷-۳۰۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، صص ۵۵۹-۵۶۳.

«قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: لِيَأْذُنَ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنَ»^۱

خدای عزوجل فرموده است: هرکس بنده مؤمن مرا بیازارد به من اعلان جنگ می دهد.

پاسداشت حرمت یکدیگر و پرهیز از آزار رساندن و خوار شمردن همدیگر تا آن جاست که رسول خدا (ص) فرموده است:

«لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَشِيرَ إِلَى أَخِيهِ بِنَظَرَةٍ تُؤْذِيهِ»^۲

روا نیست که مسلمانی با نگاهی آزاردهنده به برادر مسلمان خود اشاره کند.

بدگمانی و بددلی

بدگمانی و بددلی از موجبات جدایی و گسستگی پیمان اخوت ایمانی است، و سبب تباهی ایمان و روابط مؤمنان است که خداوند به صراحت درباره آن فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾^۳

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها پرهیزید که پاره ای از گمان ها گناه است.

بی تردید گمان بد نسبت به دیگران، شخص را به بی اعتنایی و اهانت ورزی و سستی در ادای حقوق برادران دینی می کشاند، و موجب می شود که شخص خود را از آنان برتر بباید و به ایشان به دیده حقارت بنگرد.^۴ بدین ترتیب رشته های پیوند اجتماعی بریده می شود و رنگ برادری زدوده می گردد. امیر مؤمنان علی (ع) در این باره فرموده است:

«وَإِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ الشَّرَائِرِ، وَ شُوءُ الصَّمَائِرِ. فَلَا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۸۷.

۲. احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۷۹.

۳. قرآن، حجرات / ۱۲.

۴. ر.ک: جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۸۰.

تَوَازُّوْنَ وَلَا تَنَاصَحُوْنَ، وَلَا تَبَاذِلُوْنَ وَلَا تَوَادُّوْنَ»^۱

همانا شما برادران دینی یکدیگرید؛ چیزی شما را از هم جدا نکرده، جز درونِ پلید و اندیشه‌های بدنهاد که با آن به سر می‌برید. نه هم را یاری می‌کنید، نه خیرخواه هستید، نه به یکدیگر چیزی می‌بخشید، و نه با هم دوستی می‌ورزید.

آثار و نتایج بدگمانی و بددلی در روابط اجتماعی چنین است: یاری نکردن یکدیگر، بی‌اعتنایی به حال و سرنوشت هم، سردی روابط و فقدان محبت، پراکندگی و گسستن از یکدیگر. برای پرهیز از این آثار و نتایج سوء چاره‌ای جز چیره شدن بر بدگمانی‌ها و بددلی‌ها نیست. از امیرمؤمنان علی (ع) در این باره چنین روایت شده است:

«وَضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهٖ حَتَّى يَأْتِيَكَ مِنْهُ مَا يَغْلِيكَ؛ وَلَا تَنْظُرَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءًا وَأَنْتَ تَجِدُ فِيهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمُولًا»^۲

کار برادر دینی‌ات را به بهترین وجه و نیکوترین محمل توجیه کن تا آن‌جا که ظن غالب برایت پیدا شود؛ و به سخنی که از دهان برادرت بیرون می‌آید، تا وقتی که می‌توانی برداشت خیر در آن بیابی، هرگز نباید گمان بربری.

مرکز تحقیقات کلامی و تربیتی علوم اسلامی

بی‌وفایی و فریبکاری

تردیدی نیست که اگر بی‌وفایی و فریبکاری در روابط اهل ایمان از دری وارد شود، اخوت ایمانی از دری دیگر بیرون گردد. از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَكَرَ مُسْلِمًا»^۳

هرکه با مسلمانی مکر کند از ما نیست.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳.

۲. الاختصاص، ص ۲۲۶؛ و نیز نک: نهج البلاغه، حکمت ۳۶۰؛ المبسوط، ج ۱۱، ص ۱۲؛

السرائر، ج ۳، ص ۶۴۲؛ هیون الحکم والمواعظ، ص ۵۲۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۷؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۱۸؛ وسائل الشیعة، ج ۸،

در پیمان برادری و اخوت ایمانی، فریبکاری و خیانت‌ورزی و پیمان‌شکنی راه ندارد، و مسلمان از این امور پاک است، چنان‌که رسول خدا (ص)، پیام‌آور برادری حقیقی فرموده است:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَخُونُهُ»^۱

مسلمان برادر مسلمان است، به او خیانت نکند.

اخوت، جلوه‌ای اساسی از جلوه‌های عملی اسلام آوردن است، ظهور صداقت ایمانی است؛ و وفا از اجزای صداقت ایمانی است. راستی در عمل، همان وفاست و خلاف آن، دروغ عملی یعنی خیانت‌ورزی و پیمان‌شکنی است. امیرمؤمنان علی (ع) در خطبه‌ای فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصَّدْقِ، وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ. وَ مَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ. وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْسًا وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِمْلَةِ. مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ. قَدْ يَرَى الْحَوُلُ الْقُلُوبَ وَجْهَ الْحِمْلَةِ وَ دُونَهُ مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ فَيَنْدَعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا، وَ يَنْتَهَزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا خَرِيَجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ»^۲

مردم! همانا وفا همزاد راستی است، و هیچ پسری چون وفا بازدارنده [از گزند] نیست. و بی‌وفایی نکند، آن‌که می‌داند او را چگونه بازگشتگاهی است. ما در روزگاری به‌سر می‌بریم که بیش‌تر مردم آن بی‌وفایی را زیرکی دانند، و نادانان، آن مردم را زیورک و چاره‌اندیش خوانند. خدایشان کیفر دهد! چرا چنین می‌پندارند؟ گاه بود که مرد آزموده و دانا از چاره‌کار آگاه است، اما فرمان خدا وی را مانع راه است. پس دانسته و توانا بر کار، چاره را واگذارد تا آن‌که پروای دین ندارد، فرصت شمارد و سود آن را بردارد.

۱. أبو محمد الحسین بن سعید الکوفی الاهوازی، کتاب المؤمن، الطبعة الاولى، مدرسة الامام المهدي، قم، ۱۴۰۴ ق، ص ۴۳؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۸۷؛ المعنی، ج ۱۰، ص ۴۸۱؛ محیی الدین أبوزکریا یحیی ابن شرف النّزوی، المجموع فی شرح المهدّب، دارالفکر، بیروت، ج ۱۴، ص ۱۷۳؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۸۳؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۵۰؛ دلیل الفاتحین، ج ۳، ص ۲۱.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۴۱.

برخی فریبکاری و خیانت‌ورزی را نشانه زیرکی و چاره‌اندیشی می‌دانند و با اظهار دیانت و امانت، چهره ایمانی به خود گیرند و در پس آن مکاری نمایند، حال آن‌که فرد و جامعه فرورفته در فریب و خیانت از ویژگی انسانی به دور است؛ و چون این امور چهره گشایند، سلامت فردی و اجتماعی رخ برتابد.

پیمان برادری جلوه‌ای از تعهد الهی آدمی است و تا انسان به عهد الهی خویش پشت نکند و از تمسّ به ریسمان الهی جدا نشود، دست به خیانت و فریب نمی‌آلاید.

دروغ

دروغ ویران‌کننده ایمان و بالطبع منهدم‌کننده روابط ایمانی است. از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ»^۱

بی‌گمان دروغ است که ویران‌کننده ایمان است.

دروغ در هر وجهی از جوهش تباه‌کننده است. چه دروغ در نیت و اراده، چه در گفتار، چه در عزم و تصمیم، چه در کردار و رفتار؛ و چه در مقامات دینی و سیاسی که دروغ نشانه بی‌ایمانی است:

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾^۲

تنها کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغ‌گویانند.

این بی‌ایمانی، سرچشمه همه پلیدی‌ها، کجی‌ها و تباهی‌ها است، چنان‌که در حدیث امام باقر (ع) آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَقَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَ الْكَذِبَ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۹؛ وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۵۷۲.

۲. قرآن، نحل / ۱۰۵.

شَرُّ مِنَ الشَّرَابِ»^۱

خدای عزوجل برای بدی قفل‌ها قرار داده و کلید این قفل‌ها شراب است، و دروغ از شراب بدتر است.

دروغ ایمان را زایل می‌کند که با زایل شدن ایمان، همه چیز مباح می‌شود و هیچ پرده‌ای نمی‌ماند که دریده نشود. پیام‌آور خوبی‌ها و زیبایی‌ها، حضرت ختمی مرتبت فرموده است:

«إِيَّاكُمْ وَ الْكَذِبَ، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَ الْفُجُورُ يَهْدِي إِلَى النَّارِ»^۲

از دروغ پرهیزید که دروغ به مرزشکنی و پرده‌داری می‌کشاند و مرزشکنی و پرده‌داری آدمی را به جهنم می‌رساند.

و نیز از آن حضرت روایت شده است:

«الْمُؤْمِنُ إِذَا كَذَبَ مِنْ غَيْرِ عَذْرِ لَعَنَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ خَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ نَشْرٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرْشَ فَيَلْعَنُهُ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِتِلْكَ الْكَذِبَةِ سَبْعِينَ زَيْنَةً أَهْوَنُهَا كَمَنْ زَنَى مَعَ أُمِّهِ»^۳

هرگاه مؤمنی بدون عذر [شرعی] دروغ گوید هفتاد هزار فرشته او را لعنت کنند و از قلب وی تعفن و گندی برآید که تا به عرش رسد و حاملان عرش او را لعنت کنند و خداوند برای آن دروغ هفتاد زنا بر وی نویسد که آسان‌ترین آن‌ها زنا با مادر است.

هیچ خیانتی به اخوت ایمانی چون دروغ نیست که امنیت روابط ایمانی را می‌زداید.

دل‌نیار آمد ز گفتارِ دروغ	آب و روغن هیچ نفروزد فروغ
در حدیثِ راست آرام دلست	راستی‌ها دانه دام دلست ^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۳۹؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۷۲.

۲. الموطأ، ج ۲، ص ۹۸۹؛ مصنف ابن ابی شیبة، ج ۶، ص ۱۲۲؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۸۴؛ السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۹۶؛ جامع الاخبار، ص ۱۷۳؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۷۰.

۳. همان.

۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۷۳۵ - ۲۷۳۶.

تا دروغ ترک نشود، نه ایمان ظهور می‌یابد و نه روابط ایمانی جان می‌گیرد. امیرمؤمنان علی (ع) فرمود:

«لَا يَجِدُ الْعَبْدُ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرَكَ الْكَذِبَ هَزْلَهُ وَ جَدَّهُ»^۱

بنده مزه ایمان را نمی‌یابد تا دروغ را چه شوخی باشد و چه جدی ترک نماید.

تجسس و عیبجویی

خداوند میان مسلمانان اخوت برقرار کرده و برای استقرار و دوام آن به اموری فرمان داده و از آنچه این رابطه را تباه می‌نماید نهی کرده است. از جمله ویژگی‌هایی که این پیوند را سست و گسسته می‌سازد، تجسس در امور دیگران و جستجوی عیب‌ها و لغزش‌های آنان و آشکار کردن آن‌ها است. قرآن کریم به صراحت تمام از این کار منع کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... وَلَا تَجَسَّسُوا﴾^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید... و [در کار دیگران] تجسس مکنید.

بنابراین کنجکاوی در امور دیگران و جستجوی عیب مردمان در منطق قرآن ممنوع است که ایمان و روابط ایمانی را تباه می‌سازد. ابوبصیر از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود:

«لَا تُفْتِشِ النَّاسَ فَيَبْقَى بِكَ صَدِيقٌ»^۳

در کار مردمان کاوش و جستجو مکن که بی‌رفیق و دوست بمانی.

پیشوایان دین با تصحیح بینش پیروان خود به اصلاح روابط آنان می‌پرداختند. ثعلبه بن میمون^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۰.

۲. قرآن، حجرات / ۱۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۵۲؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۵۸.

۴. از شخصیت‌های برجسته و ادیب و فقیه و از اصحاب گرانقدر امام صادق و امام کاظم علیهما السلام است. ر.ک: رجال النجاشی، صص ۱۱۷ - ۱۱۸؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، صص ۴۰۸ - ۴۱۱؛ قاموس الرجال، ج ۲، صص ۴۸۹ - ۴۹۱.

از مردی که نامش را برده نقل کرده است که گفت مردمی نزد حضرت صادق (ع) بودند و حضرت برای آنان حدیث می‌گفت و در این میان شخصی از آنان نام کسی را به بدی یاد کرد و از او نزد حضرت گله نمود. حضرت به او فرمود:

«وَأَنْتَى لَكَ بِأَخِيكَ كُلِّهِ وَ أَيْ الرِّجَالِ الْمُهَذَّبِ؟»^۱

کجا برایت بردی تمام عیار به دست آید و کدام شخص است که مهذب و پاک از همه عیوب باشد؟

پذیرش این واقعیت که همه مردمان ضعف و عیب دارند و در روابط انسانی و اجتماعی مطلق دیدن و مطلق طلبیدن جایز نیست، زمینه لازم را برای تصحیح روابط و مناسبات اجتماعی فراهم می‌کند؛ و این‌که باید به جد از تجسس و عیبجویی دوری نمود. خداوند آنان را که روابط انسانی و ایمانی را به عیبجویی و افشای زشتی‌ها آلوده و تباه می‌سازند به عذابی دردناک وعده داده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.﴾^۲

کسانی که دوست دارند بدنامی در حق آنان که ایمان آورده‌اند شایع گردد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک دارند و خداوند [حقایق] را می‌داند و شما نمی‌دانید.

از جمله عذاب‌های این جهانی تجسس و عیبجویی و افشای زشتی‌ها فرو ریختن روابط ایمانی و پیدایش کینه‌ورزی دل‌ها و ظهور رسوایی‌های ناشی از آن‌ها است. از رسول خدا (ص) روایت شده است که فرمود:

«يَا مَعْشَرَ مَنْ أَسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُسَلِّمْ بِقَلْبِهِ لَا تَتَّبِعُوا عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَثَرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثَرَتَهُ يَفْضَحْهُ.»^۳

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۵۱.

۲. قرآن، نور / ۱۹.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۵.

ای گروهی که به زبان اسلام آورده‌اید و دلتان از مسلمانی خالی است! درپی عیبجویی و جستجوی لغزش‌های مسلمانان مباشید که هرکه درصدد عیبجویی و جستجوی لغزش‌های مسلمانان باشد خداوند عیوب و لغزش‌های او را دنبال کند و هرکه خداوند عیوب و لغزش‌هایش را دنبال کند رسوایش گرداند.

در زندگی این جهانی چه رسوایی بزرگ‌تر از بریدن پیوند انسانی و برادری؟ چه رسوایی بزرگ‌تر از فروافتادن جامعه در بدینی و کینه‌ورزی و تلاش در تخریب یکدیگر؟ چه رسوایی بزرگ‌تر از حق‌پوشی و کفرورزی که این ویژگی‌ها به شدت به کفر نزدیک است، چنان‌که زُراره از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل کرده است:

«أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاخِيَ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ فَيُخْصِي عَلَيْهِ عَثْرَاتِهِ وَزَلَّاتِهِ لِيُعَنِّفَهُ بِهَا يَوْمًا مَا»^۱

نزدیک‌ترین چیزی که بنده به کفر دارد این است که با کسی پیمان برادری در دین بسته باشد و لغزش‌های او را بشمارد که روزی وی را با آن‌ها سرزنش نماید.

انسان مادام که عیوب خود را نمی‌بیند و از زشتی‌های خود غافل است، درصدد عیوب دیگران و جستجوی زشتی‌های آنان است. امیرمؤمنان علی (ع) فرموده است:

«مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ»^۲

هرکه به عیب خود بنگرد، او را از عیبجویی دیگران باز می‌دارد.

ای خُتک جانی که عیب خویش دید هرکه عیبی گفت آن بر خود خرید^۳
پرهیز از جستجوی در زشتی‌های دیگران و عیب‌پوشی از صفات کمالی و اسباب نجات و رستگاری آدمی است. به بیان عارف شیرازی:

۱. همان.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۹؛ نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

۳. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۴.

به پیر میکده گفتم که: چیست راه نجات بخواست جام می و گفت: راز پوشیدن^۱ خداوند پوشاننده عیوب است و دوست دارد که بندگانش به این صفت متصف شوند که شکرانه پاکی از آلودگی به گناه یا پوششی که خداوند بر گناهان آدمی افکنده است، پرهیز از پرداختن به زشتی‌های دیگران و عیبجویی آنان است.

کس چه می‌داند ز من جز اندکی	از هزاران جرم و بد فعلم یکی
من همی دانم و آن ستار من	جرم‌ها و زشتی کردار من
اول ابلیسی مرا استاد بود	بعد از آن ابلیس پیشم باد بود
حق بدید آن جمله را نادیده کرد	تا نگردم در فضیحت روی زرد
باز رحمت پوستین دوزیم کرد	توبه شیرین چو جان روزیم کرد
هرچه کردم جمله ناکرده گرفت	طاعت ناکرده، آورده گرفت ^۲

امیر بیان، علی (ع) در موعظه‌ای والا درباره پرهیز از عیبجویی فرموده است:

«وَإِنَّمَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمُضْنُوعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَ يَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَ الْحَاجِزُ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي غَابَ أَخَا وَ غَيْرُهُ بِطَوَاهٍ، أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي غَابَ بِهِ، وَ كَيْفَ يَذُمَّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بِعَيْنِهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ. وَ إِنَّمَا اللَّهُ لَيْسَ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ وَ عَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ لَجُرْأَتِهِ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ. يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَ لَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ. فَلْيَكْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَاقَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ»^۳

بر کسانی که گناه ندارند، و از سلامت دین برخوردارند، سزا است که بر گناهکاران و نافرمانان رحمت آرند، و شکر این نعمت بگذارند، چندان که این شکرگزاری آنان را

۱. دیوان حافظ شیرازی، ص ۲۱۷.

۲. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۳۰۳ - ۲۳۰۸.

۳. نهج البلاغه، کلام ۱۴۰.

مشغول دارد و به گفتن عیب مردمان وانگذازد. تا چه رسد به عیبجویی که برادر را نکوهش کند، و به آن چه بدان گرفتار است سرزنشش کند. آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه بر او بخشید، و گناهان او را - که بزرگ تر از گناهی است که بدان دیگران را مذمت کند - پوشید. و چگونه دیگری را مذمت کند که خود چنان گناهی کرده است [لیکن پوشیده و در پرده است]. و اگر چنان گناهی نداشته، گناهان دیگری داشته که از آن گناه بزرگ تر است؛ و به خدا سوگند، اگر گناهی که کرده بزرگ نیست و گناهی است خُرد، جرأت او را بر زشتی مردمان گفتن، گناهی بزرگ تر باید شمرد. ای بنده خدا، در گفتن عیب کسی که گناهی کرده است، شتاب مکن! چه، امید می رود که آن گناه را بر او ببخشند، و بر گناه خُرد خویش ایمن مباش! چه، بُود که تو را بر آن عذاب کنند. پس اگر از شما کسی عیب دیگری را دانست، بر زبان نراند، به خاطر عیبی که در خود می داند. و شکر برکنار ماندن از گناه او را بازدارد، از آن که دیگری را که به گناه گرفتار است بیازارد.

پیشوای آزادگان، علی (ع) در آدابی که به یاران و پیروان خود آموخته چنین یادآور شده است:

«الْمُسْلِمُ مِرَاةُ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ أَخِيكُمْ هَفْوَةً فَلَا تَكُونُوا عَلَيْهِ إِلَّا، وَ أُرْسِدُوهُ وَ انْصَحُوا لَهُ وَ تَرَفَّقُوا بِهِ.»^۱

مسلمان آینه برادر خویش است، پس هرگاه از برادر خود لغزشی دیدید همه بر سر او نریزید؛ او را ارشاد کنید و اندرز دهید، و با رفق و مدارا با وی رفتار کنید.

این گونه است که اخوت پابرجا می ماند و جامعه روی صلاح می بیند.

سرزنش دیگران

از جمله پست ترین حالات آدمی، سرزنش کردن دیگران است به سبب گرفتاری و مصیبتی که به آنان رسیده است. چگونه می توان مدعی برادری بود و از مصیبتی که به برادری رسیده است شاد بود؟ سرزنش کردن برادران، اسباب کینه و عداوت است و پیوند اخوت را ریشه کن می سازد. آبان

۱. تحف العقول، ص ۷۱؛ قریب به همین: الخصال، ج ۲، ص ۶۱۸.

بن عبدالملک^۱ از امام صادق (ع) حدیث کرده است که آن حضرت فرمود:

«لَا تُبْدِي السَّمَانَةَ لِأَخِيكَ فَيَرْحَمُهُ اللَّهُ وَ يُصَيِّرَهَا بِكَ. [و قَالَ:] مَنْ شَمِتَ بِمُصِيبَةٍ نَزَلَتْ بِأَخِيهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَفْتَنَ.»^۲

در گرفتاری برادر ایمانی خود شماتت و اظهار شادی مکن که خداوند به او رحم می‌کند و آن گرفتاری را به‌سوی تو برمی‌گرداند. [و فرمود:] هر که برادر خود را به مصیبتی که بر او فرود آمده شماتت کند از دنیا نرود تا خود به آن گرفتار شود.

سخن چینی

از زشت‌ترین زشتی‌ها برای آدمی سخن چینی است که خود نوعی پرده‌داری و فاش ساختن اسرار دیگران است و از اسباب مهم ایجاد کینه و دشمنی و عامل گسستگی پیوندها است. خدای سبحان به پیامبر گرامی‌اش فرمود:

﴿وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أُتِيمٍ.»^۳

از هر قسم خورنده فرومایه‌ای فرمان مبر، که عیبجو است و برای سخن چینی گام برمی‌دارد؛ بازدارنده از خیر، متجاوز، گناه‌پیشه.

آنان که نقال سخنان مردمی به‌سوی مردمی دیگر به‌منظور ایجاد تباهی و تیرگی میان آنانند پست‌ترین گناهکارانند. به چنین اشخاصی نباید اعتنایی شود، بلکه باید از هر جامعه‌ای طرد شوند و افراد جامعه نه به سخن آنان گوش سپارند و نه در عملی پیروی‌شان کنند،^۴ که آنان مایه تیرگی و جدایی جامعه‌اند. از رسول خدا (ص) روایت شده است که درباره چنین کسان فرمود:

«أَلَا أُتَبِّحُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ [قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ:] الْمَشَاوُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرِّقُونَ

۱. از اصحاب بزرگوار امام صادق (ع) است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۱۴؛ معجم رجال الحديث،

ج ۱، صص ۱۵۶ - ۱۵۷؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۱۱۱.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۹؛ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۹۱۰.

۳. قرآن، فلم / ۱۰ - ۱۲.

۴. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱۹، صص ۳۷۱ - ۳۷۲.

بَيْنَ الْأَحْبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبَرَآءِ الْمَغَائِبِ.^۱

آیا شما را به بدترینان آگاه نکنم؟ [گفتند: چرا ای رسول خدا. فرمود:] آنان که به سخن چینی روند و میانه دوستان جدایی افکنند و از پاکان عیبجویی کنند.

امام باقر (ع) نیز درباره آنان فرمود:

«مُحَرَّمَةٌ الْجَنَّةُ عَلَى الْقَتَاتَيْنِ الْمُسَائِيْنِ بِالنَّمِيمَةِ»^۲

بهشت بر جویندگان خبر که سخن چینی کنند حرام است.

استهزاء و مسخره کردن

آن که گفتار یا کردار یا صفات و خلقت مردمان را وسیله استهزاء و تمسخر می سازد از ویژگی های انسانی دور و از صفات الهی بی بهره است. آنان که بهره ای درست از ایمان داشته باشند هرگز آلوده به چنین ویژگی ها نشوند. خدای سبحان می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمٍ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۳

ای کسانی که ایمان آورده اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنان از اینان بهتر باشند، و نباید زنانی زنان دیگر را ریشخند کنند، شاید آنان از اینان بهتر باشند؛ و از هم عیبجویی نکنید، و یکدیگر را به القاب زشت مخوانید. چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و کسانی که توبه نمی کنند همان ستمکارانند.

اسباب استهزاء، اهانت و تحقیر دیگران است که بالطبع پیوند ایمانی و دوستی ها را می برد و

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۹؛ قریب به همین: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۵؛ کشف الریبه،

صص ۴۱-۴۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۹؛ کشف الریبه، ص ۴۲ [«الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ» آمده است].

۳. قرآن، حجرات / ۱۱.

موجب دشمنی می‌شود.

حسادت

از نشانه‌های وجود پیوند اخوت آن است که هریک از اهل ایمان از برخورداری دیگران از نعمت خشنود و شکرگزار باشد. اگر کسی آرزوی زوال نعمت از دیگران را داشته باشد، یا نعمت را جز برای خود نخواهد، پیوند ایمانی خود را گسسته، گام در عرصه کینه‌توزی و زیونی نهاده، و خود را گرفتار یکی از پلیدترین رذیلت‌ها یعنی حسادت کرده است. شخص متصف به این صفت در مقام عناد و ضدیت با رب الارباب و خالق عباد است، زیرا نظام عالم قانونمند است و همه امور تابع قوانین و سنت‌های الهی است؛ و چنین شخصی خواهان زوال این قوانین و قطع فیوضات الهی است که برحسب حکمت بالغه مقدر و صادر شده است؛ و در حقیقت حسود خواهان نقص بر خدای متعال است، و برخلاف فطرت خویش که کمال مطلق را می‌جوید، نمی‌خواهد خداوند را متصف به صفات کمالیه بداند. حسود زوال نعمت‌های الهی را که از سنخ وجودند خواهان است و خواهان عدم آنهاست؛ و چون بازگشت شرور و بدی‌ها به عدم است، او طالب شر و دوستدار آن است. حکما تصریح کرده‌اند که هر که به شر - اگرچه برای دشمن خود - راضی و خشنود باشد درواقع شریر است تا چه رسد به برادران دینی. بدین ترتیب حسد بدترین رذیلت‌ها و حسود شریرترین مردمان است، و چه رذالت و معصیتی بالاتر از این که کسی از راحت مسلمانی و برخورداری برادری از نعمت الهی بدون آن که برای او ضرر و آسیبی داشته باشد ناراحت و افسرده شود؟^۱

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۲

بلکه به مردم، برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته حسد می‌برند.

چنین مردمانی به پایین‌ترین مراتب ممکن سقوط کرده‌اند، زیرا:

۱. ر.ک: جامع التَّعَادَات، ج ۲، صص ۱۹۳ - ۱۹۴.

۲. قرآن، نساء / ۵۴.

﴿إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا﴾^۱

اگر به شما خوشی رسد آنان را بدحال می‌کند، و اگر به شما گزند رسد بدان شاد می‌شوند.

کسی که وجود نعمت را بر برادرش نمی‌خواهد و از آن رنج می‌برد و آرزوی زوالش را دارد در حقیقت پیوند خود را با خدا قطع کرده است که صورت ظاهری آن این خصلت و نتیجه اجتماعی آن جدایی برادران دینی است. از امام صادق (ع) روایت شده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ - لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (ع): يَا ابْنَ عِمْرَانَ، لَا تَحْسَدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي، وَلَا تَمُدَّنْ عَيْنَكَ إِلَى ذَلِكَ وَلَا تَتَّبِعْهُ نَفْسَكَ، فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعَمِي، صَادُّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي، وَمَنْ يَكْ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَيْسَ مِنِّي»^۲

خدای عزوجل به موسی بن عمران (ع) فرمود: ای پسر عمران! بر آنچه از فضل خود به مردم داده‌ام حسد مبر و چشمت در جستجوی آن و دلت در پی آن نباشد، زیرا حسد برنده از نعمت من ناراحت است و خواهان جلوگیری از تقسیمی است که میان بندگانم کرده‌ام و کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست.

کینه ورزیدن به آنچه دیگران از کمال به دست آورده‌اند و میل به نفی خوبی‌ها از دیگران، آدمی را از صورت انسانی بیرون می‌برد و از درگاه الهی می‌راند و هم‌گام و همراه ابلیس می‌گرداند.

خود حسد نقصان و عیبی دیگرست	بلکه از جمله کمی‌ها بترست
آن بلیس از ننگ و عار کمتری	خویشتن افکند در صد اتری
از حسد می‌خواست تا بالا بُود	خود چه بالا؟ بکله خون پالا بود
آن ابوجهل از محمد ننگ داشت	وز حسد خود را به بالا می‌فراشت
بوالحکم نامش بُد و ابوجهل شد	ای بسا اهل از حسد نااهل شد ^۳

۱. قرآن، آل عمران / ۱۲۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۹۳.

۳. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۸۰۵ - ۸۰۹.

با ظهور حسادت، اهلیت‌های آدمی رنگ می‌بازد که حسادت چون آتشی بر خرمن حقیقت آدمی است. امیرمؤمنان علی (ع) در موعظه خویش فرمود:

«وَلَا تَحَاسَدُوا، فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۱
 برهم حسد مبرید که حسد ایمان را می‌خورد چنان‌که آتش هیزم را.

بنابراین باید دانست که پایداری اخوت ایمانی به سلامت ایمانی است که آتش رذیلت‌ها خاکسترش نساخته باشد. رسول خدا (ص) فرموده است:

«لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَقَاطَعُوا وَلَا تَبَاغَضُوا وَلَا تَذَابِرُوا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا»^۲
 حسادت مورزید و از هم مگسلید و با یکدیگر دشمنی ننمایید و به یکدیگر پشت نکنید؛ و بندگان خدا با هم برادر باشید.

غیبت

روایت شده است که پیامبر اکرم (ص) از یاران خود پرسید: «آیا می‌دانید غیبت چیست؟» گفتند: «خدا و رسولش داناترند.» فرمود: «این است که درباره برادر مسلمانان چیزی بگویی که خوشش نیاید.» شخصی عرض کرد: «اگر آن‌چه بگوییم در او باشد چه‌طور؟» فرمود: «اگر آن‌چه می‌گویی در او باشد غیبت کرده‌ای و اگر نباشد تهمت زده‌ای.»^۳

غیبت از عمده‌ترین سبب‌های جدایی و تفرقه است، زیرا موجب دشمنی و کینه‌ورزی می‌شود، و با وجود آن روابط اخوت ایمانی فروپاشیده است. خدای سبحان در کتاب خود آن را به شدت مذمت کرده و غیبت‌کننده را به خورنده گوشت مردار معرفی نموده است:

﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ﴾^۴
 و از یکدیگر غیبت نکنید. آیا هیچ‌یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را

۱. نهج البلاغه، خطبة ۸۶.

۲. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۸؛ و نیز نک: مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۸۳.

۳. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۳۸.

۴. قرآن، حجرات / ۱۲.

بخورد؟ پس این را ناخوش خواهید داشت.

نقش مخرب غیبت چنان است که امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود:

«الْغَيْبَةُ أَسْرَعُ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْإِكْلَةِ فِي جَوْفِهِ»^۱

غیبت دین مسلمان را زودتر از میان می برد که خوره درون او را.

پیامبر اکرم (ص) برای برپا ماندن اخوت دینی مسلمانان را سخت از غیبت برحذر می داشت، چنان که می فرمود:

«وَلَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا»^۲

از یکدیگر غیبت مکنید، و بندگان خدا با هم برادر باشید.

تهمت

تهمت تباه است و تباه کننده، و خدای سبحان در مذمت و پرهیز دادن از آن فرموده است:

﴿وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا﴾^۳

و هر که خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعاً بار تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده است.

تهمت چنان تباه کننده ایمان است که در بیان پیشوای صادق خاندان پیامبر همانند آب شدن نمک در آب معرفی شده است که با سرعت و به تمامی محو می شود:

«إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ اثْمًا الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَلُحُ فِي الْمَاءِ»^۴

همین که مؤمن به برادر دینی خود تهمت زند، ایمان از دلش همچون نمک در آب

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۷؛ کشف الریبه، صص ۱۰-۱۱.

۲. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۳۶؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۶۰.

۳. قرآن، نساء / ۱۱۲.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۱.

زدوده شود.

تهمت حرمت‌ها را می‌درد، دوستی‌ها را به دشمنی بدل می‌سازد و جایی برای برادری باقی نمی‌گذارد. چگونه می‌توان ادعای پیروی از پیشوایان حق را داشت و این حرمت‌ها را پاس نداشت؟ از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ اتَّهَمَ أَخَاهُ فِي دِينِهِ فَلَا حُرْمَةَ بَيْنَهُمَا، وَ مَنْ عَامَلَ أَخَاهُ بِمِثْلِ مَا عَامَلَ بِهِ النَّاسَ فَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا يَنْتَحِلُ»^۱

هرکه به برادر دینی خود تهمت زند، حرمت و احترامی میان آن دو به جا نماند، و هرکه با برادر دینی خود مانند سایر مردم رفتار کند از آنچه خود را بدان بسته [دین و مذهب] برکنار شده است.

مجادله و ستیزه

جدال اگر به حق نباشد، همراه با عصبیت و برتری‌جویی می‌گردد و باعث دشمنی و کینه‌جویی و موجب تباهی فرد و جامعه می‌شود. به سبب خصومت و ستیزه جمعیت به تفرق و برادری به جدایی تبدیل می‌گردد. از امیرمؤمنان علی (ع) در این باره چنین نقل شده است:

«إِيَّاكُمْ وَ الْمِرَاءَ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يُمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ يَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ»^۲

از ستیزه و خصومت بهره‌یزید که این‌ها دل‌های برادران را بیمار می‌کند و نفاق را می‌رویانند.

و نیز امام صادق (ع) درباره پیامدها و نتایج آن فرموده است:

«إِيَّاكُمْ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقُلُوبَ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ وَ تَكْسِبُ الصَّفَائِنَ»^۳

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۰۰.

۳. همان، ص ۳۰۱.

از خصومت پرهیزید که دل را مشغول و گرفتار می‌کند و باعث نفاق می‌شود و کینه‌ها پدید می‌آورد.

آن‌که دشمنی و مجادله و ستیزه می‌کارد، انتظار دارد چه چیز درو کند؟ امام صادق (ع) در بیانی لطیف اهل ایمان را متوجه این حقیقت کرده و فرموده است:

«مَنْ زَرَعَ الْعَدَاوَةَ حَصَدَ مَا زَرَعَ»^۱

هر که دشمنی و خصومت بکارد، کاشته خود را درو کند.

خشم

برادری پیوندی است از سر محبت و رحمت، و خشم و تندی همان‌گونه که ایمان را تباه می‌کند، پیوند برادری را سست و زایل می‌سازد که از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود:

«الْعُصْبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسْلَ»^۲

خشم ایمان را فاسد می‌کند، چنان‌که سرکه عسل را.

چنین خشمی که مایه تباهی ایمان و برپادهدنده اخوت است، پدیدآورنده، انواع نادرستی‌ها است، چنان‌که امام صادق (ع) فرمود:

«الْعُصْبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ»^۳

خشم کلید هر شرّ و بدی است.

خشم درواقع جنونی است که چون ظهور کند، پیامدهای خطرناکش گریبانگیر فرد و جامعه می‌شود،^۴ و همگان را آسیب می‌رساند. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «مردی به پیامبر (ص) عرض کرد: ای رسول خدا، مرا تعلیم ده. فرمود: برو و خشم مگیر. آن مرد گفت:

۱. همان، ص ۳۰۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۳۰۳.

۴. ر.ک: جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۸۸.

همین مرا بس است؛ و به جانب قبیله خود رفت. چون بدانجا رسید مشاهده کرد معرکه‌ای برپا شده و قومش لباس رزم پوشیده و یا قوم دیگری آماده نبرد شده، در برابر یکدیگر صف کشیده‌اند. آن مرد هم با دیدن این صحنه لباس رزم پوشید و به صف ایستاد. ناگاه سخن پیامبر را به یاد آورد که به او فرموده است: خشم بگیر. پس اسلحه را کنار گذاشت و نزد مردمی که دشمن قومش بودند رفت و گفت: ای مردم، هر جراحت و قتل و آسیب بی‌نشانه‌ای که در افراد شما باشد به عهده من، و من خونبهای آن را به شما می‌پردازم. آن مردم گفتند: هرچه چنین باشد به نفع شما، و ما از شما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم. پس با یکدیگر صلح کردند و آن کینه و دشمنی از میان رفت.^۱

سیره پیامبر چنین بود که مردمان را به خروج از سپاه ابلیس و جهل و دخول در سپاه خدا و عقل فرامی‌خواند، چنان‌که امیرمؤمنان علی (ع) در نامه خویش به حارث همدانی، از یاران فداکار خود و از فقیهان برجسته،^۲ نوشت:

«وَ اكْظِمِ الْعَيْظَ، وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْمَقْدِرَةِ، وَ اخْلُصْ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَ اصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ ... وَ اخْذِرِ الْغَضَبَ، فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ.»^۳

خشم خود را فروخور، و به دقت توانایی درگذر، و گاه خشم در بردباری بکوش و به هنگام قدرت [از گناه] چشم پوش تا عاقبت تو را باشد ... و از خشم پرهیز [و خود را از آن برهان] که خشم سپاهی است بزرگ از سپاهیان شیطان.

بنابراین لازم است پیروان سیره پیام‌آور اخوت در این امور بیندیشند و اجازه ندهند دوستی و الفت با برادران به کینه و قهر و جدایی بیانجامد، و چنان‌چه گاهی کدورت و رنجش پیش آمد، خود را بر آن دارند که در رفع آن بکوشند و در این کار بر یکدیگر پیشی گیرند.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۴.

۲. درباره احوال او رک: رجال الکشی، ص ۸۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، صص ۴۳۵ - ۴۳۷؛ مجالس

المؤمنین، ج ۱، صص ۳۰۸ - ۳۰۹؛ منتهی الآمال، ج ۱، صص ۲۴۰ - ۲۴۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۴،

صص ۱۹۶ - ۱۹۷؛ قاموس الرجال، ج ۳، صص ۳۹ - ۴۰.

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۹.

دشنام

در منطق دین دشنام دادن و ناسزاگفتن حتی به دشمنان امری ناپسند و نکوهیده است، و خداوند اهل ایمان را از آن نهی کرده است:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۱

[معبود] کسانی را که غیر خدا را می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی به نادانی خدا را دشنام خواهند داد.

ملاحظه می شود که قرآن کریم رعایت اصول منطقی و ادب و نزاکت و پرهیز از دشنام و ناسزاگویی را حتی در برابر اعتقادات باطل و ادیان خرافی نیز لازم شمرده است. پیام آور ادب و اخلاق تام در سخنی والا پیروان خود را از هرزه زبانی و دشنام گویی به شدت پرهیز داده و فرموده است:

«إِيَّاكُمْ وَالْفُحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُحِبُّ الْفُحْشَ وَلَا التَّفَحُّشَ»^۲

از فحش و دشنام پرهیزید که خدای متعال بدزبانی و هرزه گویی را دوست ندارد.

ادب و اخلاق پیامبر اکرم (ص) تا بدانجا بود که آن حضرت پس از پیروزی در نبرد بدر مسلمانان را از دشنام دادن به کشته شدگان مشرکان نهی فرمود.^۳ رسول خدا (ص) به پیروان خود آموخت که هرزه زبانی و دشنام گویی با اسلام و مسلمانی سازگار نیست:

«إِنَّ الْفُحْشَ وَالتَّفَاحُشَ لَيْسَا مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ»^۴

بی گمان دشنام گویی و هرزه زبانی از صفات اسلام نیست.

حضرت ختمی مرتبت از این که مسلمانان هرزه زبان و دشنام گو باشند بیزاری می جست و راه سعادت را بر چنین کسان گشوده نمی دانست و به تهدید آنان برخاست که:

۱. قرآن، انعام / ۱۰۸.

۲. حیات العلوم، ج ۳، ص ۱۱۷.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۱۸.

«الْجَنَّةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ فَاجِحٍ أَنْ يَدْخُلَهَا»^۱

ورود به بهشت بر هر فحش دهنده و دشنام گوی حرام است.

هرزه زبانی و دشنام گویی از عوامل تیرگی و تباهی روابط ایمانی و انسانی و اسباب کینه ورزی و دامن زدن به دشمنی است؛ و وصیت پیامبر اکرم (ص) به پرهیز از آن بود. امام باقر (ع) فرماید: مردی از قبیله بنی تمیم نزد رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: مرا وصیتی فرما. پس در آن چه حضرت به او وصیت فرمود این بود که:

«لَا تُسَبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ»^۲

به مردمان دشنام ندهید که نتیجه آن عداوت و دشمنی میان ایشان است.

خلف وعده

ایمان با وفا به عهد الهی ظهور می یابد و در عرصه اجتماعی با وفا به پیمان ها وجود خود را به اثبات می رساند. پیامبر اکرم (ص) در این باره فرمود:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَبِ إِذَا وَعَدَ»^۳

هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید به وعده ای که می کند وفا کند.

موضوع وفای به عهد آن قدر اهمیت و اعتبار دارد که هشام بن سالم^۴ گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

«عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبُخْلَفِ اللَّهُ بَدَأَ وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ

۱. همان، ص ۱۱۷.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۰؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۶۱۰.

۳. الکافی، ج ۲، صص ۳۶۳ - ۳۶۴؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۵۱۵.

۴. وی از شخصیت های برجسته اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از راویان شقه است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۴۳۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۹، صص ۲۹۷ - ۳۰۲؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، صص ۵۵۹ - ۵۶۳.

قَوْلُهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۱ ۲

وعدۀ مؤمن به برادر دینی اش نذری است که کفاره ندارد.^۳ پس هرکه به آن وفا نکند به مخالفت و عدۀ با خدا برخاسته و خود را در غضب الهی انداخته است. این است گفتار خداوند که فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید».

وعده را باید وفا کردن تمام ورنخواهی کرد باشی سرد و خام^۴

فخر فروشی و برتری جویی

تفاخر و مباهات و برتری جویی که از جهل محض و سفاهت ناشی می‌شود، از عوامل مخرب روابط ایمانی است. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«أَتَى رَسُولَ اللَّهِ (ص) رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا فَلَانُ بْنُ فُلَانٍ حَتَّى عَدَّ تِسْعَةً. فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَمَّا إِنَّكَ عَاشِرُهُمْ فِي النَّارِ»^۵

مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا، من فلان پسر فلانم، و [از سر] فخر فروشی و برتری جویی] تا نه تن از پدران خود را برشمرد. رسول خدا (ص) به آن مرد فرمود: بدان که تو دهمین آنان در دوزخ.

آدمیان به سبب‌های گوناگون گرفتار فخر فروشی و برتری جویی می‌شوند، از جمله: علم و دانش، عمل و عبادت، نسب و حسب، جمال و زیبایی، مال و مکننت، نیرومندی و قدرت، داشتن

۱. قرآن، صف / ۲-۳.

۲. الکافی، ج ۲، صص ۳۶۳-۳۶۴.

۳. یعنی از شدت اهمیت چون نذر است یا به سبب لزوم وفا مانند نذر باید تلقی شود. ر.ک:

مرآة العقول، ج ۱۱، ص ۲۲.

۴. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۱، ص ۱۱۸.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۳۲۹؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۳۵.

پیروان و یاران و شاگردان و خدمتگزاران و اقوام و خویشان،^۱ که البته بازگشت هرگونه برتری جویی جز به نادانی آدمی به خود و خالق هستی نیست. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«الْكِبَرُ أَنْ تَغِيْصَ النَّاسَ وَ تَسْفَهُ الْحَقَّ»^۲

بزرگی فروختن این است که مردم را خوار و حق را سبک شماری.

بی تردید تا فخر فروشی و برتری جویی، تا خودبینی و گردنفرازی هست، نه اثری از اخوت هست و نه از امت.

شکر کن، غزه مشو، بینی مکن	گوش دار و هیچ خودبینی مکن
صد دریغ و درد کین عاریتی	امتان را دور کرد از امتی ^۳

خانواده اسلامی

بنابر آنچه گذشت با ایجاد مقتضیات یاد شده (عوامل دوستی، محبت، مسئولیت و پیوستگی) و رفع موانع یاد شده (عوامل کینه، دشمنی، پراکندگی و گسستگی) خانواده اسلامی چنان که دین می خواهد تحقق می یابد. باید دانست که معیار و ضابطه اصلی در روابط اجتماعی همین اصل برادری است که مبتنی بر آن در روایات پیشوایان حق و عدل، به خانواده تشبیه و تعبیر شده است. امام سجّاد (ع) در گفتگوی خویش با محمد بن شهاب زهّری فرمود:

«يَا زُهْرِيُّ، وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَ الْمُسْلِمِينَ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَتَجْعَلَ كَبِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ وَالِدِكَ، وَ تَجْعَلَ صَغِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ وَلَدِكَ، وَ تَجْعَلَ تَرْبَكَ مِنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ أَخِيكَ، فَأَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تُظْلِمَ؟ وَ أَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَدْعُوَ عَلَيْهِ؟ وَ أَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَهْتِكَ سِتْرَهُ؟»^۴

۱. ر.ک: مرآة العقول، ج ۱۰، صص ۱۸۸ - ۱۹۲ در شرح این موارد.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۱۰ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۰۶.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۵۷ - ۳۲۵۸.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۳۰.

ای زُهری، چه می‌شود که مسلمانان را همانند افراد خانواده خود حساب کنی؟ سالخورده‌گان آنان را چون پدرت و کودکان آنان را چون فرزندت و همسالان آنان را چونان برادر خود قرار دهی؟ آیا به کدام‌یک از اینان (پدر، فرزند، برادر خود) دوست داری ستم کنی؟ و کدام‌یک را دوست داری برضدش ادعا کنی؟ و کدام‌یک را دوست داری که راز پنهانش را آشکار نمایی و آبرویش را بریزی؟

زینت بندگان حقیقی خدا، علی بن حسین (ع) زُهری را به حقیقتی اساسی در دین‌شناسی و دینداری یادآور شده است؛ این‌که جامعه انسانی چونان خانواده‌ای است که جای هیچ ستم و ناروایی در آن نیست. انسان چگونه می‌تواند به پاره تن خود ستم کند و ناروا روا دارد؟ امام سجّاد (ع) پس از تبیین اصل اخوت، تأثیر آن را در اصلاح روابط اجتماعی و پایان بخشیدن به ستمگری و پرده‌داری و تعدی بیان کرده است. این‌ها حقوق مردمان و هم‌کیشان و برادران است که نباید از آن غفلت شود. امام سجّاد (ع) در رساله حقوق خویش در این باره فرموده است:

«وَأَمَّا حَقُّ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَامَّةً: فَأَصْمَارُ السَّلَامَةِ وَنَشْرُ جَنَاحِ الرَّحْمَةِ وَالرِّفْقُ بِمُسِيئِهِمْ وَتَأْلُفُهُمْ وَاسْتِصْلَاحُهُمْ وَشُكْرُ مُحْسِنِهِمْ إِلَى نَفْسِهِ وَإِلَيْكَ فَإِنَّ إِحْسَانَهُ إِلَى نَفْسِهِ إِحْسَانُهُ إِلَيْكَ إِذَا كَفَّ عَنْكَ أَذَاهُ وَكَفَّكَ مَوْثِقَهُ وَحَبَسَ عَنْكَ نَفْسَهُ فَعَمَّهُمْ جَمِيعًا بِدَعْوَتِكَ وَانْصَرَّهُمْ جَمِيعًا بِنُصْرَتِكَ وَأَنْزَلْتَهُمْ جَمِيعًا مِنْكَ مَنَازِلَهُمْ، كَبِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ وَصَغِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ وَأَوْسَطَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْإِخ. فَمَنْ أَتَاكَ تَعَاهُدْتَهُ بِلُطْفٍ وَرَحْمَةٍ. وَصَلْ أَخَاكَ بِمَا تُحِبُّ لِلْإِخ عَلَى أَخِيهِ.»^۱

اما حق تمام هم‌کیشان تو حُسن نیت و مهربانی و مدارا با کج رفتاران و دل به دست آوردن و اصلاح آنان است، و سپاسگزاری از خوشرفتاران با خویش و با تو، زیرا خوبی کردنِ او با خویش چنان است که با تو هم خوبی کرده باشد، چون از آزردن تو بازایستاده و زحمتی به تو نداده و خود را از [زیان رساندن به تو] نگه داشته، پس همه را مشمول دعای خود ساز و با یآوری خود به همه مدد رسان و برای همه نسبت به خود مقامی منظور دار. سالخورده آنان را به جای پدر و

خردلسالشان را به جای فرزند و میانسالشان را به جای برادر خود گیر و هر کدام نزدت آمدند با لطف و مهربانی از آنان دلجویی کن و به کارشان برس. و با برادر [دینی] خود به همان حقوقی که برادر را بر برادرش واجب آمده در پیوند.^۱

بدین ترتیب سخن از خانواده‌ای بزرگ است که همه چون برادر و خواهر، و پدر و مادر با هم زندگی می‌کنند. خانواده‌ای که پیوندشان با علاقه است و عقیده، و در نتیجه استوارتر و ناگسستنی‌تر از خانواده‌هایی که پیوندشان به سبب خون است و نسب. در این خانواده بزرگ رابطه‌ها، رابطه اخوت است و جز دوستی، دلجویی، خیرخواهی، رفق‌ورزی، یاری، همکاری، صلاح‌اندیشی و اصلاحگری میانشان نیست. در این خانواده کینه، دشمنی، بدخواهی، تندی، دوری، زیان‌رسانی، ستمگری و بهره‌کشی جایی ندارد. از این‌رو اگر به‌راستی جامعه‌ای اسلامی باشد و مردم اسلام و اصول آن را بر خود و زندگی اجتماعی حاکم گردانند ستمگری، زورگویی، خودکامگی، بهره‌کشی، ناداری، محروم‌سازی، شادخواری، اسراف‌گری مردمان را به بند نمی‌کشد و آنان را از زندگی سالم محروم نمی‌سازد. خانواده اسلامی کانونی است که براساس علاقه و عقیده شکل می‌گیرد و بر مدار آن می‌گردد. اگر مسلمانان با یکدیگر برادر نباشند و روابط اجتماعی‌شان بر ضوابط برادری استوار نباشد، از ایمان حقیقی بی‌بهره‌اند و مؤمن - در معنای واقعی آن - نیستند. برادری اگر بخواهد از لفظ بگذرد و به عینیت رسد، باید بر اصول مساوات، تعاون و مواسات استوار گردد. نمی‌توان گفت جامعه‌ای برادرند و در یک طرف این جامعه ثروت و رفاه و تجمل و دارایی از حد فزون و مسرفانه موج می‌زند و در طرف دیگر فقر و فاقه و محرومیت و نیاز از حد فزون و مهلکانه.

۱. رهاورد خرد (تحف العقول)، ابن شعبه حرّانی، ترجمه پرویز اتابکی، چاپ اول، نشر و پژوهش



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اصل تعاون، تکافل و مواسات

﴿ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ﴾ *

در نیکوکاری و پروا پیشگی با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تجاوز دستیار هم
مشوید.



مرکز تحقیقات کلیه مباحث علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

جایگاه و اهمیت تعاون، تکافل و مواسات

«تعاون» به معنی یاری و پشتیبانی یکدیگر و همراهی، مشارکت و همکاری در هر کاری است،^۱ و در منطق نبوی مشارکت و همکاری همگانی در تحقق نیکی‌ها و ایجاد و نگهداری جامعه ایمانی است. حیات جامعه انسانی به همبستگی و تعاون و تکافل آن است. «تکافل» به معنی برعهده داشتن امور یکدیگر و مسئولیت مشترک در اداره امور و تضامن است،^۲ این‌که هر عضو جامعه خود را کفیل سایر اعضا بداند و هرکس در جهت تأمین و برطرف کردن نیازهای دیگران و حفظ سلامت و مصالح جامعه تلاش کند.^۳ «کفالت» در اصل به معنی ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر است، و از همین رو به فردی که سرپرستی کودکی را به عهده می‌گیرد «کافل» یا «کفیل» گفته شده است، زیرا درواقع او را به خود منضم می‌کند.^۴ این واژه در قرآن کریم، هم به صورت ثلاثی مجرد (کفل) به معنی سرپرستی و به عهده گرفتن کفالت، و هم به صورت ثلاثی مزید (کفل) به معنی انتخاب کفیل برای کسی به کار رفته است؛ چنان‌که درباره موسی (ع) آمده است:

﴿إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۖ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ

۱. المفردات، ص ۳۵۴؛ لسان العرب، ج ۹، ص ۴۸۴.

۲. المفردات، ص ۴۳۶؛ النهاية فی غریب الحديث والاثار، ج ۴، ص ۱۹۲؛ لسان العرب، ج ۱۲،

ص ۱۲۹.

۳. محمد ابوزهرة، التكافل الاجتماعي فی الاسلام، دارالفکر العربی، القاهرة، ص ۴.

۴. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۵، صص ۱۸۷ - ۱۸۸؛ مجمع البحرين، ج ۵، صص ۴۶۲ - ۴۶۳؛

تاج العروس، ج ۸، صص ۹۸ - ۹۹؛ اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۰۹۴.

عَيْنُهَا. ۱

آن‌گاه که خواهر تو می‌رفت و می‌گفت: آیا شما را بر کسی که عهده‌دار او گردد دلالت کنم؟ بدین‌سان تو را به مادرت بازگردانیدیم تا دیده‌اش روشن شود.

و درباره کفالت و سرپرستی مریم (س) آمده است:

﴿ ذَٰلِكَ مِنْ أُنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ. ۲ ﴾

این از اخبار غیب است که به وحی می‌کنیم، و [گر نه] وقتی که آنان قلم‌های خود را [برای قرعه‌کشی به آب] می‌افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد، نزد آنان نبودی.

و نیز آمده است:

﴿ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَلَبَّتْهَا ثَنَاءًا حَسَنًا وَ كَمَّلَهَا زَكْرِيَّا. ۳ ﴾

پس پروردگارش وی [= مریم] را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد، و زکریا را سرپرست وی قرار داد.

نشانه جامعهٔ ایمانی تکافل اجتماعی و مواسات اهل ایمان با یکدیگر است. «مواسات» در لغت به معنی مساعدت، دستگیری، همیاری، تعاون، برابر داشتن، غمخواری، یاریگری و مددکاری به مال است. و نیز معاونت یاران و دوستان و مستحقان در معیشت و تشریک ایشان در قوت و مال است. همچنین کسی را به مال خود برابر گردانیدن است. مواسات کردن یعنی دیگری را در تن و مال چون خود شمردن، یاری و غمخواری کردن با کسی در مال و جان و کسی را در چیزی همچون خویش داشتن. ۴ به نظر ملاً محسن فیض کاشانی مواسات میان برادران ایمانی عبارت

۱. قرآن، طه / ۴۰.

۲. قرآن، آل عمران / ۴۴.

۳. قرآن، قرآن، آل عمران / ۳۷.

۴. لسان العرب، ج ۱، ص ۱۴۸؛ لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل واژه «مواسات».

از یاری کردن یکدیگر به جان و مال و سایر امور در تمام آن چیزهایی است که نیازمند یاری یکدیگرند، چنان‌که عرب گوید: «أَسَيْتُهُ بِمَالِي مُوَاسَاةً» یعنی او را در مال خود با خویش برابر ساختم.^۱

آدمی با دخول در ساحت دین خود را به کمال تعاون و تکافل و مواسات متصف می‌سازد. به بیان سید قطب در طبیعت فرد مؤمن یگانگی و یکپارچگی و وحدت وجود دارد و طبیعت مؤمن، طبیعت تکافل و تضامن است، و تضامن اهل ایمان در تحقق کارهای نیک و جلوگیری از امور ناپسند است.^۲ آدمی با زدن رنگ الهی بر خود، با اهل ایمان پیوند می‌خورد و همه، هم پشت یکدیگر و کمک کار یکدیگر می‌شوند تا برپادارنده حق و جلوگیری از باطل شوند؛ به بیان امیرمؤمنان علی (ع):

«طَلَبُ التَّعَاوُنِ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ دِيَانَةٌ وَأَمَانَةٌ؛ طَلَبُ التَّعَاوُنِ عَلَى نُصْرَةِ الْبَاطِلِ جِنَايَةٌ وَخِيَانَةٌ»^۳

تعاون جستن برای برپا داشتن حق، دینداری و امانتداری است. تعاون جستن برای یاری کردن باطل، گناه و خیانتکاری است.

انسان اجتماعی است و جامعه انسانی بدون همراهی و مشارکت و همکاری (تعاون) و بدون مسئولیت مشترک و تأمین و تضامن (تکافل) و بدون یاری همه‌جانبه و برابر داشتن (مواسات) خالی از انسانیت است. ارزش و اعتبار جامعه انسانی به میزان تعاون و تکافل و مواسات آن است. میزان مسئولیت همگانی و همیاری جمعی و فداکاری عمومی و همکاری در تحقق نیکی‌ها و جلوگیری از بدی‌ها بیانگر میزان زنده بودن جامعه است. جامعه ایمانی چون پیکری است که با آسیب دیدن یک عضو دیگر اعضا متأثر و متألم می‌شوند و همه در دفع آن آسیب برمی‌آیند. رسول خدا (ص) فرمود:

۱. الوافی، ج ۱، کتاب الايمان والكفر، ص ۸۸؛ و نیز آورده‌اند: «أَسَاءَ بِمَالِي مُوَاسَاةً: أَنَالَهُ مِنْهُ وَجَعَلَهُ فِيهِ أُسْوَةً أَوْ لَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا مِنْ كِفَافٍ فَإِنْ كَانَ فَضْلُهُ بِمُوَاسَاةٍ» مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحيط، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۷۱ ق. ج ۴، ص ۳۰۱.

۲. فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۶۷۵.

۳. غررالحکم، ج ۲، ص ۱۳.

«مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ وَ تَرَاحُمِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ شَيْءٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالشَّهْرِ وَالْحُمَى»^۱

مثل مؤمنان در پیوند و دوستی و محبت و رحمت به هم [و اهمیت دادن به سرنوشت یکدیگر] مثل یک پیکر زنده است که اگر چیزی از آن به درد آید، سایر اجزای پیکر با آن همدردی می‌کنند.

براساس این گرایش و پیوند است که جامعه معنای الهی - انسانی می‌یابد. حقیقت آن است که با پیوند انسان‌ها به هم ارزش آن‌ها ظهور می‌کند و سلامت جامعه تضمین می‌شود. با ظهور روح همبستگی و همیاری است که عمل صالح تحقق می‌یابد و جامعه به سوی کمال سیر می‌کند. امام صادق (ع) در تفسیر عمل صالح فرموده است که آن مواسات با برادران است: «وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ»^۲ «يَعْنِي بِمُوَاَسَاةِ الْإِخْوَانِ»^۳

انسان حقیقتی ملکوتی دارد که «احسن تقویم» اوست، و این حقیقت نازل شده و قوس نزولی را طی کرده و در پایین‌ترین مراتب قرار گرفته است؛ و انسان باید به سوی حقیقت خود بازگردد. زندگی تلاش و مبارزه در سیر به سوی این مقصد است.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۴

به‌راستی انسان را در نیکوترین هیأت آفریدیم. سپس او را به پایین‌ترین پایین‌ها فرود آوردیم.

اگر انسان در این مرتبه نازله بماند، جز «خسران» بهره‌ای ندارد.

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۷۰؛ و نیز ر.ک: تنبيه الغافلين، ص ۱۴۲؛ ابوبکر احمد بن الحسين البیهقي، الأربعون الصغرى، دارالكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ص ۱۵۰؛ الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان، ج ۱، صص ۲۲۸ و ۲۵۸؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۵۵۱.

۲. قرآن، عصر / ۳.

۳. تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۶۶؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۵۰۴؛ تفسیر کنزالدقائق، ج ۱۴،

ص ۴۲۸.

۴. قرآن، نین / ۴ - ۵.

﴿وَالْقَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾^۱

سوگند به زمان که انسان در خسران است.

انسان در مرتبه «اسفل سافلین» خود می ماند و حقیقت خویش را تباه می سازد، مگر آن که با «ایمان» و «عمل صالح» سیر به سوی کمال و قوس صعود را طی کند؛ با «عمل ایمانی».

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^۲

مگر کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده و یکدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند.

و چنان که پیشوای صادق شیعه فرموده است، از جلوه های بارز عمل صالح «مواسات» است، که اگر این امور رنگ ببازد، انسانیت دفن گردد و ارزش های الهی بی رنگ شود و تباهی ها ظهور نماید، که انسان فارغ از «عمل ایمانی» و بریده از «تعاون و تکافل و مواسات» حیوانی است به ظاهر انسانی.

﴿يُنْفِسُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾^۳

در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد.

یعنی انسان در مرتبه حیوانی خود در زمین تباهگری می کند و خون می ریزد. بسیاری از فسادهای اجتماعی ریشه در عدم وجود تعاون و تکافل و مواسات دارد. ظهور تعاون و تکافل و مواسات در زندگی نشانه نزدیکی به ولایت الهی است؛ خود تمسک به ریسمان خداوند است، که پیوند انسان ها با هم رحمت خداست تا جایی که امام صادق (ع) فرموده است:

«أَيُّمَا مُؤْمِنٍ أَتَى [أَخَاهُ] فِي حَاجَةٍ فَإِنَّمَا ذَلِكَ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ سَاقَهَا إِلَيْهِ وَ سَبَّبَهَا [سَبَبَهَا] لَهُ، فَإِنْ قَضَى حَاجَتَهُ، كَانَ قَدْ قَبِلَ الرَّحْمَةَ بِقَبُولِهَا، وَ إِنْ رَدَّ عَنْ حَاجَتِهِ وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهَا فَإِنَّمَا رَدَّ عَنْ نَفْسِهِ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ [الرَّحْمَةُ الَّتِي سَاقَهَا اللَّهُ

۱. قرآن، عصر / ۱ - ۲.

۲. قرآن، عصر / ۳.

۳. قرآن، بقره / ۳۰.

إِلَيْهِ وَ سَيِّبَهَا لَهُ»^۱

هر مؤمنی برای حاجتی نزد برادر مؤمنش رود، جز این نیست که آن رحمتی است که خداوند به سوی آن برادر مؤمن فرستاده و به او عنایت کرده است، پس اگر آن حاجت را پذیرد و روا کند، رحمت خدا را پذیرفته است، و اگر حاجت او را رد کند، با وجود آن که می تواند روا کند، جز این نیست که آن رحمت الهی را از خود رد کرده است.

اهتمام در کفالت خویشاوندان عقیدتی، میزان پیوند با رحمت حق است. دینداری مدعیان دین را محکی سخت است، به طوری که تا آن جا بر پیوند مسلمانان با هم تأکید شده است که اگر کسی به این امور، یعنی رسیدگی به دیگران و کفالت سایرین بی توجه باشد، به منزله خروج از ولایت الهی و قطع پیوند با خدا شمرده شده است، چنان که در حدیث امام کاظم (ع) آمده است:

«مَنْ قَصَدَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ مُسْتَجِيرًا بِهِ فِي بَعْضِ أَحْوَالِهِ فَلَمْ يُجِزْهُ بَعْدَ أَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ فَقَدْ قَطَعَ وَلَايَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲

هر که فردی از برادران ایمانی اش به او روی نماید و در پاره ای از گرفتاری هایش به او پناه آورد و او پناهنش ندهد با این که توانایی بر انجام دادن کار او دارد، بی گمان پیوند خود را از خدای عز و جل بریده است.

و نیز این گونه بی توجهی ها دشمنی با سیره رسول خدا (ص) و خیانت به خدا و فرستاده او عنوان شده است، چنان که در حدیث امام صادق (ع) آمده است:

«مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْضِي لِإَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي حَاجَةٍ فَيَنْصَحُهُ فِيهَا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً، وَمَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً، قُضِيََتِ الْحَاجَةُ أَمْ لَمْ تُقْضَ؛ فَإِنْ لَمْ يَنْصَحْهُ فِيهَا خَانَ اللَّهَ وَ رُسُلَهُ وَ كَانَ النَّبِيُّ (ص) خَصَمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳

هیچ مؤمنی نیست که در راه ادای نیاز برادری ایمانی اش گام زند و برای او اهتمام و

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۹۵؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱،

ص ۵۷۷.

۲. الکافی، ج ۲، صص ۳۶۶-۳۶۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۹۸.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۵.

جَدِّیت نماید، مگر این‌که خداوند به ازای هر گامی که در این راه بردارد برایش نیکی‌ای ثبت کند و بدی‌ای را از [کارنامه] او پاک سازد، چه نیاز آن شخص ادا شود و چه نشود؛ و اگر برای ادای نیاز برادر ایمانی‌اش اهتمام و جدِّیت نکند، به خدا و رسولش خیانت ورزیده، و پیامبر خدا در قیامت دشمن او خواهد بود.

در منطق پیشوایان دین، برقراری مناسبات و روابط دینی در سایه همین امور اساسی اجتماعی است، چنان‌که در تعبیر پیشوای موحدان، علی (ع) آمده است:

«نِظَامُ الدِّينِ خَصْلَتَانِ: إِتْصَافُكَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاسَاةُ إِخْوَانِكَ.»^۱

برقراری دین به دو ویژگی [بسته] است: از جانب خودت انصاف دادن و مواسات با برادرانت.

جامعه ایمانی به «اخوت» بسته است، و هیچ چیز چون «مواسات» سبب پیوند و بقای برادری دینی نیست که امیر مؤمنان علی (ع) فرموده است:

«مَا حَفِظَتِ الْأُخُوَّةُ بِمِثْلِ الْمَوَاسَاةِ.»^۲

هیچ چیز چون مواسات، برادری را نگهداری نمی‌کند.

نشانه دینداری و بندگی خدا پیوند با بندگان اوست، و نشانه این پیوند، رسیدگی و اهتمام به امور آنان است. از رسول خدا (ص) پرسیده شد: «مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ» (محبوب‌ترین مردمان نزد خدا کیست؟) فرمود: «أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.»^۳ (سودمندترین آنان برای مردمان).

در منطق پیشوایان دین، مردمان به منزله عیال خداوند و خانواده اویند، و بهترین کسان نزد خداوند، سودمندترین ایشان نسبت به مخلوقات خداوند است، و کسی که در میان خانواده‌ای شادی بیافریند، چنان‌که در حدیث نبوی آمده است:

«الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ، فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۶۶.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ المحجّة البیضاء، ج ۳، ص ۴۰۷.

سُورَةُ ۱۱۱

هرچه مرتبه انسانیت آدمی بالاتر رود، و وجودش بسیط‌تر شود، و جانش لطیف‌تر گردد، دایره دوست داشتنش و گستره رحمتش وسیع‌تر می‌گردد تا جایی همگان را دوست بدارد، و برای نجات و سعادت همه آدمیان دل بسوزاند و تلاش کند، و در راه امنیت و رفاهت بشر گام زند؛ همان‌گونه که در دعای مبارک ماه رمضان از رسول اکرم (ص) وارد شده است:

«اللَّهُمَّ أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ، اللَّهُمَّ أَشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ، اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عُرْيَانٍ، اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ، اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ كُلِّ مَكْرُوبٍ، اللَّهُمَّ رُدِّ كُلَّ غَرِيبٍ، اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ»^۱
 خدایا همه فقیران را بی‌نیاز کن، خدایا همه گرسنگان را سیر گردان، خدایا همه برهنگان را بپوشان، خدایا وام همه وامداران را ادا کن، خدایا همه گرفتاران را گشایش ده، خدایا همه غریبان را به وطنشان بازگردان، خدایا همه اسیران را آزاد گردان.

سخن از پیوندی شگفت است، که هرچه پیوند بنده‌ای با خالق هستی عمیق‌تر باشد، رحمتش به مظاهر او، و عشقش به جلوه‌های او، به خلق او، بیش‌تر خواهد بود. آنان که در سیر بندگی به جایی رسیده‌اند که نه به خود، به دیگران می‌اندیشند، نه برای خود، برای همگان طلب می‌کنند؛ درد و رنج و نیاز دیگر مردمان، آنان را به درد می‌آورد؛ وجودشان چنان لطیف شده است که گویا در همه جا و با همه کس حضور دارند؛ اندوه‌ها و دردهایشان بزرگ است؛ امنیت و رفاهت و هدایت همگان را می‌خواهند. آنان تا بدانجا پیش رفته‌اند که در پی ادای حاجت همه انسان‌ها و

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ أبوعلی محمد بن الأشعث الکوفی، الجعفریات (الاشعشیات)، مکتبه نینوی، طهران، صص ۱۹۳ - ۱۹۴؛ قریب به همین: فقه‌الرضا، ص ۳۶۹؛ قرب‌الاسناد، ص ۵۷؛ أبوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی)، المعجازات النبویة، شرح و تحقیق طه محمد الزیتی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۶ ق. ص ۲۳۷؛ حلیه‌الاولیاء، ج ۲، ص ۱۰۲، ج ۴، ص ۲۳۷؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۳۳۴؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۲، ص ۲۰۱؛ الفتح الربانی، ص ۱۳۵؛ هدهد الصابرين، ص ۳۰۴؛ المستطرف، ج ۱، ص ۱۷۴؛ فیض‌القدير، ج ۳، ص ۵۰۵؛ دلیل‌الغالبین، ج ۳، ص ۲۱.
 ۲. تقی‌الدین ابراهیم بن علی العاملی الکفعمی، البلد الامین، مؤسسه البلاغ، بیروت، صص ۲۲۲ - ۲۲۳؛ مفاتیح‌الجنان، ص ۳۱۷.

کفالت همه آدم‌ها و سعادت همه گروه‌هایند، و این امر حتی دشمنان را در بر می‌گیرد. این اوج تکافل انسانی است؛ و خداوند بندگان را این‌گونه دوست دارد. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

«قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: الْخَلْقُ عِيَالِي، فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ الْطُّفُّهُمْ بِهِمْ وَ أَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ»^۱
خدای عز و جل فرموده است: خلق خانواده و عیال من‌اند، پس محبوب‌ترینشان نزد من کسی است که نسبت به آنان مهربان‌تر و در [برطرف کردن] نیازهایشان کوشا تر باشد.

همچنین سُفیان بن عُیَیْنَه^۲ از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود:

«عَلَيْكَ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ، فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ»^۳
بر تو باد به خیرخواهی نسبت به خلق خدا به خاطر خدا، زیرا هیچ‌گاه با عملی برتر و بالاتر از آن خدا را ملاقات نمی‌کنی.

آنان که خویشاوند دینی یکدیگرند، مسئولیتی بس سنگین‌تر از مسئولیت نسبت به همه خلق، درقبال هم دارند؛ و نشانه دینداری و بندگی، همت گماشتن به امور مسلمانان و خیرخواهی آنان است. پیامبر اکرم (ص) فرموده است:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۹۹؛ محمد بن الحسن الحرّ العاملی، الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۲ ق. ص ۲۶۴؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۳۶.
۲. ابو محمد سُفیان بن عُیَیْنَه بن ابی عمران هلالی از عالمان زاهدی است که بزرگان و رجالِیون اهل سنت وی را توثیق کرده، حدیث و روایت او را صحیح دانسته‌اند. در سال ۱۰۷ هجری به دنیا آمده و در سال ۱۹۸ هجری از دنیا رفته است. او را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده‌اند. ر.ک: الطبقات الکبری، ج ۵، صص ۴۹۷ - ۴۹۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۷، صص ۲۷۰ - ۳۱۸؛ تاریخ بغداد، ج ۹، صص ۱۷۴ - ۱۸۴؛ صفة الاصفوة، ج ۲، صص ۲۳۱ - ۲۳۷؛ وفيات الأعیان، ج ۲، صص ۳۹۱ - ۳۹۲؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، صص ۲۶۲ - ۲۶۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، صص ۱۷۰ - ۱۷۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، صص ۱۰۴ - ۱۰۷.
۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۳۸.

«أَنَّكَ النَّاسُ تُسْكَا أَنْصَحُهُمْ حَيًّا وَ أَسْلَمُهُمْ قَلْبًا لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ»^۱

عابدترین و خداپرست‌ترین مردمان کسی است که نسبت به همه مسلمانان از دیگران خیرخواه‌تر و دل‌پاک‌تر باشد.

حقیقت آن است که خدای متعال به چیزی برتر و بهتر از رسیدگی به مردمان و اهل ایمان و ادای حق آنان عبادت نمی‌شود. در نظر پیام‌آور تکافل، یاری کردن برادران دینی و اهتمام به امور آنان و مواسات با ایشان از والاترین عبادت‌ها و نشانه کمال بندگی حق است، چنان‌که امام صادق (ع) در نامه‌ای که به اصحاب خود مرقوم فرمود و به آنان فرمان داد که آن را به یکدیگر بیاموزند و در آن نگاه کنند و فرمان‌های آن را از یاد نبرند و بدان‌ها عمل کنند، و آنان نیز این نامه را پس از فراغت از هر نماز می‌خواندند، آمده است:

«... فَإِنَّ أَبَانَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَانَ يَقُولُ: إِنَّ مَعُونَةَ الْمُسْلِمِ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَاعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۲

پدر ما رسول خدا (ص) می‌فرمود: یاری کردن مسلمان بهتر و پاداشش بزرگ‌تر از روزه و اعتکاف یک ماه در مسجد الحرام است.

بر همین سیاق روایاتی بسیار از پیشوایان حق در توصیه و تأکید به یاری و رسیدگی به یکدیگر و مواسات با هم وارد شده است، از امیر مؤمنان علی (ع) چنین نقل شده است:

«أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ مَوَاسَاةُ الْإِخْوَانِ»^۳

و از امام صادق (ع) چنین روایت شده است:

«تَقَرَّبُوا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمَوَاسَاةِ إِخْوَانِكُمْ»^۴

به وسیله مواسات با برادران دینی تان به خدای متعال تقرب جوید.

۱. همان، صص ۱۶۳ - ۱۶۴.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۹؛ بحار الانوار، ج ۷۸، صص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۳. فروع الحکم، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴. الخصال، ج ۱، ص ۸؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۱.

پیام آور مواسات، رسول خدا (ص) ایمان حقیقی را در گرو آن می دانست و می فرمود:

«مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ وَ انْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا»^۱

هر که با فقیر مواسات کند و با مردم از جانب خود انصاف ورزد، او مؤمن حقیقی است.

پیشوایان دین تکافل را چنان والا می دانستند که امام صادق (ع) اقدام در این راه را چون جهاد در راه خدا معرفی کرده و فرموده است:

«إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا جَاءَ أَخُوهُ الْمُسْلِمَ فَقَامَ مَعَهُ فِي حَاجَةٍ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^۲

هرگاه مسلمانی برای نیازی نزد مسلمانی آید و او جهت کمک و رفع آن همراه او اقدام نماید، همچون مجاهد راه خداست.

آن حضرت گام زدن در این راه را چون گام زدن در مبارک ترین ساحت ها، و تأمین نیازها را چون شهادت در بهترین میدان ها توصیف کرده است:

«الْمَاشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَالشَّاعِي بَيْنَ صَفَا وَ الْمَرْوَةِ، وَ قَاضِي حَاجَتِهِ كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ أُحُدٍ»^۳

کسی که برای ادای نیاز برادرش گام برمی دارد همچون سعی کننده میان صفا و مروه است، کسی که نیاز برادرش را برآورده سازد همچون کسی است که در میدان بدر و احد در راه خدا در خون خود غلطیده است.

این گونه است که گام ها در آن روز که دل ها هراسان و دیده ها ترسان و بدن ها لرزان است، استوار خواهد بود، که هرکس صراط دنیا را به درستی عبور کند، صراط آخرت را عبور تواند کرد. از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

۱. الخصال، ج ۱، ص ۴۷؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۵.

۲. کتاب المؤمن، ص ۵۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۸.

۳. کتاب المؤمن، ص ۴۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۱۳.

مَنْ مَشَى فِي حَاجَةٍ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ حَتَّى يُتِمَّهَا أَثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ تَزُلُّ الْأَقْدَامُ.^۱
کسی که برای رفع نیازی از برادر مسلمانش گام بردارد تا آن را به انجام رساند، خداوند گام‌های او را در آن روز (قیامت) که گام‌ها همه می‌لغزد استوار نگاه می‌دارد.

با چنین نگرشی که در آموزه‌های دینی بیان شده است، مواسات برترین کردارها است، چنان‌که در آموزه‌های علوی بر آن تصریح شده است:

«الْمُؤَاسَاةُ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ».^۲

در سفارش‌های پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) والاترین کردار آدمی چنین معرفی شده است:

«سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ، وَ مُؤَاسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ، وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ».^۳

برترین کردارها سه چیز است: انصاف ورزیدن با مردم از جانب خود، و مواسات با برادر [دینی] به‌خاطر خدا، و یاد خداوند در هر حال.

«مواسات» چنان است که در کنار «یاد خدا» در همه حال آمده است. «یاد خدا» که برترین کمالات انسان است. بنابراین «مواسات» برترین کمال اجتماعی است، و خطری بالاتر از ترک آن جامعه ایمانی را تهدید نمی‌کند. ابن‌فهد حلی، عالم کامل می‌نویسد:

«اگر در توانگری جز خطر ترک مواسات با فقیران و مساعدت ناتوانان خطر دیگری نبود، همین یک خطر کافی بود؛ و چنان‌چه شخص توانگر بخواهد هر فقری را که می‌یابد علاج کند و هر نیازی را که بر آن آگاه می‌شود از بین ببرد، ثروتش تمام شود و چون آنان گردد، و از این جاست سخن او ایس قرنی که ادای حقوق خداوند برای ما طلا و نقره‌ای باقی نمی‌گذارد».^۴

۱. کتاب‌المؤمن، ص ۴۶؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۸.

۲. حررالحکم، ج ۱، ص ۶۴.

۳. امالی الطوسی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ و نیز ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ تحف‌العقول، ص ۷ [به‌جای

«مُؤَاسَاة» «مُساوَاة» آمده است؛ الخصال، ج ۱، ص ۶۲؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۲، ج ۷۵، ص ۲۷.

۴. عذة‌الداعی، ص ۱۲۴.

در هر حال آن چه مهم است این است که در راه تعاون و تکافل و مواسات گام برداشته شود و این اصل اصیل اجتماعی به پشت افکنده نشود، هر چقدر مقدور باشد. امیرمؤمنان علی (ع) در وصیت خود به فرزندش حسن (ع) در هنگام رحلت خویش چنین فرمود:

«اللَّهُ اللَّهُ فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ فَشَارِكُوهُمْ فِي مَعَايِشِكُمْ»^۱

خدا را، خدا را، دربارۀ فقیران و مسکینان. آنان را در زندگی خود شریک کنید.

مواسات با نیازمندان، برابر ساختن آنان با خود در زندگی است، و این گونه زیستن است که شایسته است «زنده بودن» نامیده شود. پیشوایان حق، یاران خود را به این گونه بودن فرمان می دادند، همان طور که در خبر کامل بن ابراهیم مدنی^۲ آمده است که امام عسکری (ع) ما را به مواسات با برادران [دینی] فرمان می داد.^۳ در آموزه های پیشوایان دین، از ملاک های تشخیص ایمان حقیقی و شیعه واقعی همین مطرح شده است، چنان که در حدیث امام صادق (ع) آمده است:

«امْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ: عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافَظَتُهُمْ عَلَيْهَا، وَ عِنْدَ

أَسْرَارِهِمْ كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عِنْدَ عَدُوِّنَا، وَ إِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَاسَاتَتُهُمْ لِإِخْوَانِهِمْ فِيهَا»^۴

شیعیان ما را به سه چیز آزمایش کنید: [اول] به اوقات نماز که چگونه آن را محافظت

می کنند، و [دوم] به اسرارشان که چگونه نزد دشمن ما آن ها را حفظ می کنند و

[سوم] به اموالشان که آیا نسبت به برادران دینی خود در آن مواسات دارند؟

و نیز ابوبصیر از آن حضرت روایت کرده است که فرمود:

۱. الکافی، ج ۷، ص ۵۲؛ تحف العقول، ص ۱۳۶؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۹۹.

۲. وی از اصحاب امام عسکری (ع) و از شخصیت های برجسته شیعه بوده است. ر.ک: معجم

رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۰۲.

۳. نک: غیبة الطوسی، ص ۱۴۸؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۳، حدیث ۷.

۴. الخصال، ج ۱، ص ۱۰۳؛ روضة الواعظین، ص ۳۲۱؛ أعلام الدین، صص ۱۳۰ - ۱۳۱؛

وسائل الشيعة، ج ۳، ص ۸۲؛ قریب به همین: قرب الاسناد، ص ۳۸؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۱.

«أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا اسْتَعَانَ بِهِ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِهِ فِي حَاجَةٍ فَلَمْ يُبَالِغْ فِيهَا بِكُلِّ جَهْدٍ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ»^۱

هرکس از اصحاب و شیعیان ما که برادر دینی اش برای نیازی از او یاری جوید و او تمام کوشش و جدیت خود را برای کمک به وی مبذول ندارد، همانا به خدا و رسولش و همه مؤمنان خیانت کرده است.

به بیان علامه مجلسی دلیل تحقق خیانت به خدا آن است که این شخص فرمان خدا را مخالفت کرده و ادعای ایمان نموده اما به مقتضای آن [که باید برادر مؤمنش را یاری دهد و با وی مساوات کند] عمل نکرده است، و دلیل تحقق خیانت به رسول خدا (ص) و ائمه (ع) آن است که به سخنان و فرمان‌های آنان در این باره جامه عمل نپوشانده است، و دلیل تحقق خیانت به سایر مؤمنان آن است که همه اهل ایمان چون پیکری واحدند و نیز آن ایمانی که سبب به کار بستن همه کوشش در ادای نیاز مؤمنان و اهتمام به امور آنان نمی‌شود، ایمان نیست، بلکه خیانتی صورت گرفته است؛ خیانت به ایمان، سبک کردن ایمان و حقیر شمردن آن و انجام ندادن آن چیزی است که لازمه ایمان است.^۲

از مسلمات لوازم ایمان حقیقی، تعاون و تکافل و مواسات است، و آنان که بدان پشت می‌کنند، به رحمت و عنایت خدا پشت می‌کنند و به آتش و خشم الهی رو می‌نمایند.^۳ صفوان بن مهران از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود:

«أَيُّمَا رَجُلٍ أَتَاهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ فِي حَاجَةٍ وَ يَقْدِرُ عَلَى قَضَائِهَا فَمَنَعَهُ إِثَّاها عَيَّرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَعْيِيرًا شَدِيدًا، وَ قَالَ لَهُ: أَتَاكَ أَخُوكَ فِي حَاجَةٍ قَدْ جَعَلْتُ قَضَاءَهَا فِي يَدَيْكَ، فَمَنَعْتَهُ إِثَّاها زُهْدًا مِنْكَ فِي ثَوَابِهَا؟ وَ عِزِّي وَ جَلَالِي لَا أَنْظُرُ إِلَيْكَ فِي حَاجَةٍ مُعَذِّبًا كُنْتُ أَوْ مَغْفُورًا»^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۹۶؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۸۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، صص ۱۸۲-۱۸۳.

۳. باب‌های روایی بسیاری گویای این حقیقت است. ر.ک: الکافی، ج ۲، صص ۱۶۳-۱۶۴.

۱۹۲-۲۰۷.

۴. مجالس ابن الشیخ، ص ۶۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۶۰۰.

هر مسلمانی که مسلمان دیگری برای نیازی نزد او آید و او قادر بر رفع آن باشد و این کار را نکند، خداوند در قیامت او را شدیداً مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد و به او می‌فرماید: چرا وقتی برادرت به خاطر نیازی به تو روی آورد و من ادای حاجت او را به دست تو قرار دادم، او را منع نمودی و نیازش را برطرف نکردی و از ثواب و پاداشی که این عمل داشت روی گرداندی؟ به عزّت و جلالم سوگند که به خاطر این عمل تو در هیچ حاجتی نظر رحمت و عنایت به سویت نخواهم کرد، خواه در آتش بوده و خواه آمرزیده باشی.

رفع نیازهای ضروری و شدید دیگران در حدّ توانایی از وظایف مسلمانان است و نباید نسبت به محرومیت، فقر و مسکنت جامعه بی‌اعتنا و بی‌مسئولیت باشند. سَمَاعَةُ^۱ گوید از امام صادق (ع) پرسیدم که گروهی دارای مال و ثروت بسیار و عده‌ای سخت در مضیقه‌اند به طوری که زکات هم در امورشان گشایشی ایجاد نمی‌کند، آیا درست است که در این دوران سختی عده‌ای سیر و عده‌ای گرسنه به سر برند؟ امام فرمود:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يَحْذُلُهُ وَلَا يَحْرُمُهُ، فَيَجِئُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْاجْتِهَادُ فِيهِ وَالتَّوَاضُّعُ وَالتَّعَاوُنُ عَلَيْهِ، وَ الْمُوَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ، وَ الْعَطْفُ مِنْكُمْ يَكُونُونَ عَلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ فِيهِمْ ﴿رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ مُتَرَاجِمِينَ»^۲

مسلمانان با هم برادرند، نباید به یکدیگر ستم روا دارند و همدیگر را خوار سازند، و نباید به محرومیت هم راضی باشند. مسلمانان باید در این راه تلاش کنند، با هم بکوشند و مواسات و تعاون کنند و به اهل حاجت مدد رسانند که خداوند به رحمت و عطوفت میانشان فرمان داده است.

مواسات مورد بحث تا آن جااست که مفضل بن عمر گوید: امام صادق (ع) فرمود:

۱. سَمَاعَةُ بن مِهْرَان از اصحاب گرانقدر امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از راویان ثقه است.

ر.ک: رجال النجاشی، صص ۱۹۳ - ۱۹۴؛ معجم رجال الحديث، ج ۸، صص ۲۹۷ - ۳۰۱؛ قاموس الرجال، ج ۵، صص ۳۰۲ - ۳۰۷.

۲. الکافی، ج ۴، ص ۵۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۹۷.

«مَنْ كَانَتْ لَهُ دَارٌ فَاحْتَاجَ مُؤْمِنٌ إِلَى سُكْنَاهَا فَمَنْعَهُ إِثْمَاهَا، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: يَا مَلَايِكَتِي أَبْخُلْ عَبْدِي عَلَى عَبْدِي بِسُكْنَى الدَّارِ الدُّنْيَا، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا يَسْكُنُ جَنَانِي أَبَدًا»^۱
هرکس خانه‌ای داشته باشد و مؤمنی به نشستن در آن نیازمند باشد، اما او برادر مؤمن خود را از آن منع کند (خانه خود را از وی دریغ دارد) خدای عزوجل [به فرشتگانش] خطاب کند: ای فرشتگان من، بنده من به بنده دیگر از نشستن در خانه دنیا بخل ورزید، به عزت و جلالم سوگند که او هرگز ساکن بهشت من نشود.

علامه مجلسی در توضیح این حدیث به حقایق مهم و درخور توجهی اشاره کرده است، از جمله این‌که ظاهر این روایات دال بر وجوب یاری و دستگیری اهل ایمان در تمام اموری است که شخص توانایی یاری آنان را دارد، از تأمین مسکن گرفته تا سایر نیازها، بلکه ظاهر این روایات بر آن دلالت دارد که ترک این امور از گناهان کبیره است، و نیز واگذار کردن اهل ایمان در عسرت و سختی شدید با روح آسایش‌خواه شریعت اسلامی منافات دارد.^۲

حقوق متقابل انسانی و ایمانی آن‌چنان قوی و کارساز است که اگر کسی نیاز کسی را برآورده کند، آن‌که نیازش برطرف شده است نیز برگردن برطرف‌کننده، حق پیدا می‌کند، زیرا که سبب اثبات فضیلتی و ادای حق برای آن شخص شده است، و از این رو یاری‌کننده نه تنها که متنی بر وی ندارد که باید ممنون او باشد. به بیان علی (ع):

«مَنْ قَبِلَ مَعْرُوفَكَ فَقَدْ أُوجِبَ عَلَيْكَ حَقٌّ»^۳

آن‌کس که کار نیک و بخشش تو را می‌پذیرد، همانا حقش بر تو واجب و لازم می‌شود.

آن‌کس که بر دارایی خود بخل می‌ورزد و خود را از کمال انسانی و ایمانی یاری کردن و مواسات با دیگر مردمان و اهل ایمان محروم می‌سازد، خشم خدا را بر خود جاری می‌نماید. به تعبیر

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۱۰۱؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۶۷؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۸۶؛

وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۶۰۰؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۹؛ با مختصر اختلاف در لفظ.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۹.

۳. شرح غرر الحکم، ج ۵، ص ۳۸۹.

پیشوای آزادگان، علی (ع):

«مَنْ بَخِلَ عَلَى الْمُحْتَاجِ بِمَا لَدَيْهِ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ»^۱

هرکس به آن‌چه از دارایی نزد اوست، بخل بورزد خداوند بر او خشم گیرد.

بنابراین لازم است که مسلمانان از غفلت نسبت به تکافل و مواسات به در آیند و نسبت به آن اهتمام جدی نمایند و بدانند که این امور از حقوقی است که بر گردن آنان است و پیامدهای پشت کردن بدان بسیار خطرناک و شوم است. در بیانات امیرمؤمنان علی (ع) بر این لزوم تأکید شده چنان‌که فرموده است:

«مَنْ وَجَّهَ رَغْبَتَهُ إِلَيْكَ وَجَبَتْ مَعُونَتُهُ عَلَيْكَ»^۲

هرکه رغبت و روی نیاز خود را به‌سوی تو متوجه سازد، کمک و یاری او بر تو ضروری و لازم است.

«مَنْ احْتَاجَ إِلَيْكَ وَجَبَتْ إِسْعَافُهُ عَلَيْكَ»^۳

هرکه به تو محتاج گردید، برآوردن حاجت او بر تو لازم و ضروری است.

بدین ترتیب از مجموع احادیث وارد شده در باب تعاون، تکافل و مواسات درمی‌یابیم که این امور از حقوق واجب شمرده می‌شود که در این باره به دلایل زیر می‌توان متمسک شد:

۱. به کار رفتن لفظ «وجوب» در احادیث مربوطه.
۲. احادیثی که بیان کرده است «برائت ذمه» از این حقوق حاصل نمی‌شود مگر به ادا یا گذشت از آن.

۳. احادیثی که عنوان می‌کند در قیامت «طلب حق» می‌شود.

۴. احادیثی که تعبیر به «خروج از دایره مسلمانان» کرده است.

۵. احادیثی که تعبیر به «خیانت به خدا و رسول و مؤمنان» کرده است.

۱. غررالحکم، ج ۲، ص ۲۳۸.

۲. شرح غررالحکم، ج ۵، ص ۳۴۱.

۳. همان، ص ۴۶۸.

۶. احادیثی که تعبیر به «خشم الهی» کرده است.
 ۷. احادیثی که تعبیر به «دشمنی رسول خدا» با ترک‌کنندگان این امور کرده است.
 ۸. احادیثی که تعبیر به «قطع رحمت الهی» نسبت به ترک‌کنندگان این امور کرده است.
 ۹. احادیثی که تعبیر به «قطع ولایت الهی» کرده است.
 ۱۰. احادیثی که تهدید به «آتش جهنم» کرده است.
- بنابراین در مورد عسرت و اضطراب [جان، عرض، مال] ترک تعاون، تکافل و مواسات عذاب و عقاب الهی دارد و در معنای وجوب فقهی است، و در مواردی وجوب اخلاقی، ایمانی و انسانی دارد.

پیام آور تکافل و مواسات

پیامبر اکرم (ص) برانگیخته شد تا همه انسان‌ها را به کمال اخلاقی برساند:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۱

تنها برای گسترش و به نهایت کمال رسانیدن مکارم و نیکویی‌های اخلاق برانگیخته شده‌ام.

مرکز تحقیقات کلامی و تربیتی علوم اسلامی

کمال اخلاق انسانی در ساحت اجتماعی به میزان پیوند با بندگان خدا و تضامن و مواسات با آنان است. از همین رو در خبر هند بن ابی‌هاله درباره سیره پیامبر اکرم (ص) آمده است:

«أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ أَغْمُهُمْ نَصِيحَةً لِلْمُسْلِمِينَ، وَ أَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنْزِلَةً أَحْسَنُهُمْ مُوَاسَاةً وَ مُوَازَرَةً»^۲

برترین مردمان نزد رسول خدا (ص) کسانی بودند که بیش‌ترین خیرخواهی را درباره مردم داشتند، و والاترینشان نزد آن حضرت کسانی بودند که [درباره برادران دینی] نیکوترین مواسات و مساعدت را داشتند.

۱. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۳۳۳؛ مکارم‌الاخلاق، ص ۸؛ کنز‌العقال، ج ۳، ص ۱۶؛

بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰، ج ۷۱، ص ۳۸۲؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۸۷.

۲. منابع پی‌نوشت ۲، صص ۱۷-۱۹.

رسول خدا (ص) پیروان خود را چنین می‌خواست: با روحیه‌ای سراسر تکافل و مواسات. آن حضرت در صدد ایجاد امتی بود که یکدیگر را چون خود ببینند و بیش‌ترین مساعدت را با هم داشته باشند و نسبت به زندگی و مشکلات هم بی‌اعتنا نباشد. آن‌گاه که پیامبر اکرم (ص) وارد مدینه شد و اقدامات خود را در جهت ایجاد یک جامعه‌ایمانی آغاز کرد، در دومین خطبه‌ای که در ابتدای ورود خویش ایراد کرد، فرمود:

«تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ بَيْنَكُمْ»^۱

به روح خدا در میانتان با یکدیگر دوستی کنید و به هم محبت ورزید.

پیامبر، بنیاد تکافل و مواسات را بر محبت الهی میان اهل ایمان قرار داد و در منشور مشهور مدینه اعلام تکافل و مواسات کرد. در بندهایی از آن آمده بود:

«مؤمنان دوستان و سرپرستان یکدیگرند. مؤمنان نباید شخص عیالمند و وامدار را به حال خویش رها سازند، بلکه باید او را کمک کنند. مسلمانان باید افراد از پای درآمده را یاری دهند. همسایه مانند خود انسان است، نباید بدو زیانی رسد»^۲

مدینه نمونه‌والای جامعه‌ی مواسات بود. مدینه‌ای که در آن انصار آن‌چه داشتند با مهاجران در طبق اخلاص نهادند و مواسات را آن‌سان که پیامبر می‌خواست تحقق بخشیدند. آنان آموختند که شرط اسلام حقیقی، اهتمام به امور مسلمانان است، که پیامبر اکرم (ص) می‌فرمود:

«مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۳

هر که صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نکند مسلمان نیست.

این اهتمام همه‌ی جنبه‌های تکافل و مواسات را در بر می‌گیرد تا آن‌جا که رسول خدا (ص) می‌فرمود:

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۱۹؛ دلائل النبوة البيهقي، ج ۲، ص ۵۲۵.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، صص ۱۱۹ - ۱۲۳؛ نه‌ایة‌الارب، ج ۱۶، صص ۳۴۸ - ۳۵۱؛ البدایة والنه‌ایة، ج ۳، صص ۲۷۳ - ۲۷۶.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۵۹؛ بحار‌الانوار، ج ۷۴، ص ۳۳۷.

«مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شُبْعَانَ وَ أَخُوهُ الْمُسْلِمِ طَاوٍ»^۱

به من ایمان نیاورده است کسی که شب را با شکم سیر به سر برد و برادر مسلمانش گرسنه باشد.

و نیز می فرمود:

«مَا آمَنَ بِي مَنْ بَاتَ شُبْعَانَ وَ جَارَهُ جَائِعٍ. [قَالَ:] وَ مَا مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ يَبِيتُ [وَ] فِيهِمْ جَائِعٌ، يَنْتَظِرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲

به من ایمان نیاورده است کسی که شب را با شکم سیر به سر برد و همسایه اش گرسنه باشد. [و فرمود:] مردم جامعه ای که شب را بگذرانند و در میان ایشان گرسنه ای باشد، روز قیامت خداوند به آنان نظر [رحمت] نیفکند.

آخرین پیام آور الهی چنان بر مواسات تأکید داشت که می فرمود:

«مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - إِتْرَادُ الْأَكْبَادِ الْحَارَةِ وَ إِشْبَاعُ الْأَكْبَادِ الْجَائِعَةِ، وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بَيْنَهُ لَا يُؤْمِنُ بِي عَبْدٌ يَبِيتُ شُبْعَانَ وَ أَخُوهُ - أَوْ قَالَ جَارَهُ - الْمُسْلِمِ جَائِعٌ»^۳

از جمله بالاترین اعمال نزد خدا سرد کردن جگرهای تفتیده و سیر کردن شکم های گرسنه است. سوگند به خدایی که جان محمد به دست اوست، بنده ای به من ایمان نیاورده است که شب را سیر بگذرانند و برادر مسلمانش - و یا فرمود همسایه اش - گرسنه به سر برد.

در منطق پیامبر اکرم (ص) لازم است مسلمانان در خوراک، پوشاک، نوشاک و سایر نیازهای زندگی با یکدیگر مواسات داشته باشند و آنان که به این اصل پشت کنند به ایمان حقیقی پشت کرده اند؛ و آن حضرت می فرمود:

۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۹۷؛ وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۴۶۵ [«شُبْعَانَا» آمده است].

۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۶۸؛ وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۹۰.

۳. امالی الطوسی، ج ۲، ص ۲۱۱؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۷۶؛ أعلام الدین، ص ۲۱۶.

«مَا آمَنَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْعٍ وَ أَخُوهُ جَائِعٌ، وَ لَا آمَنَ بِاللَّهِ مَنْ اكْتَسَى وَ أَخُوهُ عُرْيَانٌ»^۱

به خدا ایمان نیاورده است کسی که سیر باشد و برادرش گرسنه، و ایمان به خدا ندارد آن‌که پوشیده است و برادرش عریان است.

آنان که دعوت رسول خدا (ص) به تکافل و مواسات را شنیده و فرمان خدا به اهتمام بر امور یکدیگر را دریافته و آن را به چیزی نگرفته‌اند، چگونه انتظار رحمت و آمرزش الهی دارند؟ از امام سجّاد (ع) روایت شده است که فرمود:

«مَنْ بَاتَ شَبَعَانًا وَ بِحَضْرَتِهِ مُؤْمِنٌ جَائِعٌ طَائِرٌ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَلَأْتُكَتِي! أَشْهَدُكُمْ عَلَى هَذَا الْعَبْدِ أَنِّي أَمَرْتُهُ فَعَصَانِي وَ أَطَاعَ غَيْرِي، وَ كَلَّمْتُهُ إِلَى عَمَلِهِ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا غَفَرْتُ لَهُ أَبَدًا»^۲

هرکس شب را با شکم سیر به سر برد درحالی که در نزدیکیش مؤمنی گرسنه و بی طعام باشد، خدای عز و جلّ به فرشتگان گوید: من شما را بر این بنده شاهد می‌گیرم که او را فرمان دادم و مخالفت مرا کرد و از غیر من فرمانبرداری کرد، او را به عملش و اگذازدم، و به عزّت و جلالم سوگند او را هرگز نیامرزم.

آیا با وجود زیر پا گذاشتن اصول انسانی و پشت کردن به تکافل و مواسات ایمانی جز خواری دنیا و عذاب آخرت انتظاری هست؟ از امام سجّاد (ع) وارد شده است:

«مَنْ كَانَ عِنْدَهُ فَضْلٌ قَوَّبَ فَعَلِمَ أَنَّ بِحَضْرَتِهِ مُؤْمِنًا مُحْتَاجًا إِلَيْهِ فَلَمْ يَدْفَعْهُ إِلَيْهِ أَكْبَهُ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - فِي النَّارِ عَلَى مِنْحَرَّتِهِ»^۳

هرکس لباسی اضافی داشته باشد و بداند در نزدیکی اش مؤمنی بدان محتاج است و از وی دریغ دارد و به او ندهد خداوند او را بر رو در آتش دوزخ افکند.

چگونه ممکن است کسی به اسلام عدالت و پیام‌آور مواسات دل ببندد و بر رفع نیاز تهیدستان و

۱. مکارم الاخلاق، ص ۱۳۴.

۲. المعاسن، ج ۱، صص ۹۷ - ۹۸؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۹۶.

۳. المعاسن، ج ۱، ص ۹۸؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۲۹۶.

تأمین همه‌جانبه آنان اهتمام نورزد؟ مگر نه این است که قوانین بسیار وضع شده است تا گرفتاری‌های نیازمندان زدوده و رفاه آنان تدارک شود؟ و مگر نه این است که خداوند برای ایشان «حق معلوم» قرار داده است؟

﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾^۱

و آنان که در اموالشان حقی معلوم برای سائل و محروم هست.

چنان‌چه این حق ادا شود فقری نمی‌ماند. در این باره انس بن مالک از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود:

«وَيُلِّ لِلْأَغْنِيَاءِ مِنَ الْفُقَرَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُونَ رَبَّنَا ظَلَمُونَا حُقُوقَنَا الَّتِي فَرَضْتَ لَنَا عَلَيْهِمْ. فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ عِزِّي وَ جَلَالِي لَا دِينَتُكُمْ وَ لَا بُاعِدْتُهُمْ. ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ (ص): ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾»^۲

وای بر توانگران [به سبب ستمی که از جانب آنان بر مستمندان روا شده است] که در روز قیامت مستمندان گویند: پروردگارا [توانگران] در حقوق ما که تو بر آنان واجب ساخته بودی به ما ستم روا داشته‌اند. پس خدای عزوجل فرماید: به عزت و جلالم سوگند که شما را به خود نزدیک و آنان را دور سازم. آنگاه رسول خدا (ص) این آیه را تلاوت کرد: «آنان که در اموالشان حقی معلوم برای سائل و محروم هست».

خداوند در اموال توانگران مسلمان آن‌قدر حق درباره مستمندان قرار داده است که مستمندی باقی نماند، مگر آن‌که به سبب ستم آنان مستمندی یافت شود. امیرمؤمنان علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت کرده است که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى أَغْنِيَاءِ الْمُسْلِمِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ بِقَدْرِ الَّذِي يَسَعُ فُقَرَاءَهُمْ وَ لَنْ يَجْهَدِ الْفُقَرَاءُ إِذَا جَاعُوا وَ عَرُوا إِلَّا بِمَا يَصْنَعُ أَغْنِيَاؤُهُمْ. أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ يُحَاسِبُهُمْ حِسَابًا شَدِيدًا

۱. قرآن، معارج / ۲۴ - ۲۵.

۲. الترغیب والترهیب، ج ۱، ص ۵۳۹.

و يُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.^۱

بی‌گمان خداوند بر توانگران مسلمان در اموالشان آن قدر حق برای مستمندان قرار داده است که زندگی‌شان گشایش داشته باشد و مستمندان که گرسنه و برهنه می‌مانند دچار رنج نمی‌شوند مگر به سبب آن چه توانگرانشان انجام می‌دهند. بدانید که خداوند ایشان را سخت به پای بازخواست خواهد کشید و با عذابی دردناک عذاب خواهد کرد.

بار رنج و محرومیت مستمندان بر گردن توانگرانی است که حق آنان را دریغ داشته‌اند و به تعبیر پیام‌آور محرومیت‌زدایی، رسول خدا (ص)، از جمله نخستین گروهی که وارد آتش جهنم می‌شوند توانگرانی‌اند که حقوق خداوند (حقوق مستمندان) را که در اموالشان هست نپرداخته‌اند:

«... وَ أَمَّا أَوَّلُ ثَلَاثَةٍ يَدْخُلُونَ النَّارَ... وَ ذُو ثُرْوَةٍ مِنْ مَالٍ لَا يُؤَدِّي حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ.»^۲

پیامبر اکرم (ص) در هر فرصتی مسلمانان را به تکافل و مواسات و اهتمام بر یاری یکدیگر می‌خواند و از غفلت نسبت به این امور حیاتی پرهیز می‌داد. از عبدالله بن عباس و ابوهریره نقل شده است که آن حضرت چند روز پیش از رحلت خطبه‌ای خواند و آن آخرین خطبه مفصل پیامبر در مدینه بود. رسول خدا (ص) آن چنان موعظه‌ای کرد که چشم‌ها را اشک پوشاند و دل‌ها تپید و بدن‌ها لرزید و درون‌ها تحریک شد. آن حضرت به بلال فرمود مردم را فراخواند و همه گرد آمدند و در چنین جمعی موعظه کرد و از جمله فرمود:

«مَنْ مَنَعَ طَالِبًا حَاجَتَهُ وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَى قَضَائِهَا فَعَلَيْهِ مِثْلُ خَطِيئَةِ عَشَارٍ. [فَقَامَ إِلَيْهِ عَوْفُ بْنُ مَالِكٍ فَقَالَ: مَا يَبْلُغُ خَطِيئَةُ عَشَارٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ:] عَلَى الْعَشَارِ كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ وَ مَنْ يَلْعَنُهُ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا.»^۳

۱. همان، ص ۵۳۸.

۲. همان، ص ۵۴۰.

۳. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۳۹؛ أعلام‌الدین، صص ۴۲۱ - ۴۲۲؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۱،

هرکس نیازمندی را رد کند و با وجود توانایی نیاز او را برنیاورد، پس بر او گناهی مانند گناه عَشَّارَن (باج‌گیران) باشد. [عُوف بن مالک^۱ به پا خاست و گفت: ای رسول خدا، گناه باج‌گیران چقدر است؟ فرمود:] بر باج‌گیران در هر شبانه‌روز لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردمان باشد؛ و هرکس را خداوند لعنت کند یاوری برای او نخواهی یافت.

نشانهٔ مسلمانی، پیوند ایمانی است، و شرط آن یگانگی اهل ایمان است تا آن‌جا که چیزی از هم دریغ ندارند، نیازهای یکدیگر را تأمین کنند، و آن‌چه همگان نمی‌توانند تدارک کنند توانایان بی‌منت و مضایقه در اختیار دیگران نهند. سیرهٔ نبوی به چنین ادبی فرامی‌خواند؛ و رسول خدا (ص) از «منع ماعون» نهی می‌کرد.

«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يَمْنَعَ أَحَدُ الْمَاعُونِ جَارَهُ. وَقَالَ (ص): مَنْ مَنَعَ الْمَاعُونَ جَارَهُ، مَنَعَ اللَّهُ خَيْرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ كَلَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، وَ مَنْ وَ كَلَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَمَا أُسْوَأَ حَالَهُ.»^۲

رسول خدا (ص) از این‌که کسی ماعون را دریغ دارد نهی می‌کرد و می‌فرمود: هرکس ماعون را از همسایه‌اش دریغ دارد، خداوند او را از خیر خود در قیامت منع می‌کند، و او را به خود وامی‌گذارد، و هرکس خدا او را به خود واگذارد چه بدحالی دارد.

پیامبر اکرم (ص) در آخرین خطبهٔ بلند خویش فرمود:

«وَمَنْ مَنَعَ الْمَاعُونَ مِنْ جَارِهِ إِذَا احتَاجَ إِلَيْهِ مَنَعَهُ اللَّهُ فَضْلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ كَلَّهُ إِلَى

۱. از اصحاب برجستهٔ رسول خدا (ص) و از فرماندهان آن حضرت که در فتح مکه پرچمدار بود، وی در سال ۷۳ هجری درگذشت. ر.ک: *التاریخ الکبیر*، ج ۷، ص ۵۶؛ *المعارف*، ص ۱۷۸؛ *الاستیعاب*، ج ۳، ص ۱۳۱؛ *اسدالغابة*، ج ۴، صص ۱۲-۱۳؛ *مختصر تاریخ دمشق*، ج ۱۹، صص ۳۴۸-۳۵۲؛ *سیر اعلام النبلاء*، ج ۲، صص ۴۸۷-۴۹۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۳؛ *امالی الصدوق*، ص ۳۴۹؛ *مکارم الاخلاق*، ص ۴۳۰؛ *بحارالانوار*، ج ۷۵، ص ۴۶.

نَفْسِهِ، وَ مَنْ وَكَّلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - إِلَى نَفْسِهِ هَلْكَ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ عُدْرًا.^۱
 هرکه از همسایه خود ماعون را که بدان محتاج باشد دریغ دارد، پروردگار نیز فضل و بخشش خود را در روز قیامت از وی دریغ خواهد داشت، و او را به خود وخواهد گذاشت، و هرکه را خدای عزوجل به خود واگذارد هلاک شود و هیچ عذری از او نخواهد پذیرفت.

در منطق قرآن کریم، آنان که «ماعون» را منع می کنند، حقیقت دین را تکذیب می کنند:

﴿ أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ
 فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاوُونَ وَ يَمْنَعُونَ
 الْمَاعُونَ. ۲﴾

آیا کسی را که روز جزا را دروغ می خواند، دیدی؟ این همان کس است که یتیم را به سختی می راند، و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی کند. پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند؛ آنان که ریا می کنند، و ماعون را بازمی دارند و دریغ می کنند (ضروریات زندگی را از دیگران دریغ می دارند).

سوره ماعون نمونه بارز عنایت کامل اسلام به تکافل و مواسات و توجه به روح و حقیقت و هدف احکام و اعمال است، نه پرداختن به صورت و قشر و ظاهر عاری از حقیقت و محتوا. در این جا چنان بر حقیقت دینداری تأکید شده است که به انجام دهنده نمازی که ستون دین است،^۳ و

۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۳۲؛ اعلام الدین، ص ۴۱۴؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۱.

۲. قرآن، ماعون / ۱ - ۷.

۳. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود:

«الصَّلَاةُ عَمُودُ دِينِكُمْ»

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷.

و نیز: «إِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ»

الکافی، ج ۷، ص ۵۲؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۹۰؛ امالی

المفید، ص ۱۸۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۷۷؛ و از امیرمؤمنان علی (ع): نهج البلاغه، نامه ۴۷.

سرِ اسلام معرفی شده است،^۱ وقتی نمازش روح و حقیقت ندارد، و بریده از آثار اجتماعی و انسانی آن است «ویل» و «عذاب» وعده می‌دهد، هرچند که الفاظ و اذکار را صحیح بخواند و آداب و شروط ظاهری آن را خوب رعایت کند و نیک انجام دهد. این سوره تهدید کسانی است که خود را مسلمان معرفی کرده‌اند ولی متخلق به اخلاق منافقین‌اند و به سیره آنان سیر می‌کنند؛ از قبیل سهو از نماز و ریا کردن در اعمال و منع ماعون، یعنی مضایقه از کارهای خیر و دریغ داشتن از یاری دیگران در آنچه موردنیاز آنان است که هیچ‌یک از این‌ها با ایمان به روز جزا سازگاری ندارد.

اگر نماز این نمازگزاران واجد حقیقت نماز و دور از ریا و مقرب به خدا باشد باید بکوشند تا منابع زندگی و وسائل و امکانات عمومی آن در دسترس همه واقع شود. باید به امور مسلمانان اهتمام داشته باشند. باید اهل تکافل اجتماعی و مواسات باشند. باید حقوق الهی در اموالشان را به تمامی بپردازند. باید چشمشان به سوی خدا و گامشان برای خلق و دستشان برای دستگیری بینوایان و محرومان گشاده باشد. اگر چنین بودند و خود را مسئول خلق دانستند و به کار مسلمانان اهتمام ورزیدند، نماز را در معنا و صورت به پا داشته‌اند، وگرنه تنها نمازگزار و ریاکارند و نه به پا دارنده نماز،^۲ که نماز را باید به پا داشت:

﴿ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ. ۳ ﴾

پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده.

آثار نماز در به پا داشتن آن است.

۱. رسول خدا (ص) در سفارش خود به معاذ بن جبل فرمود:

«وَلْيَكُنْ أَكْثَرُ هَمِّكَ الصَّلَاةَ فَإِنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْإِقْرَارِ بِالْدِّينِ»

بیش‌ترین همت خود را بر نماز بگمار که پس از اعتراف به دین، سرلوحه مسلمانان است.

تحف العقول، ص ۱۹؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۲۷.

۲. نک: سید محمود طالقانی، پرتوی از قرآن، چاپ سوم، شرکت سهامی انتشار، ج ۴، ص ۲۷۴.

۳. قرآن، ابراهیم / ۴۰.

﴿ وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ﴾^۱

و نماز را برپا دار، که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد.

نمازی که در سوره ماعون، انجام‌دهندگان آن وعده «ویل» و «عذاب» دارند، نماز روی و ریا و منع ماعون و عدم اهتمام به امور مسلمانان است؛ نمازی که بازدارنده زشتی‌های فردی و اجتماعی نیست. پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْهُ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^۲

آن‌که نمازش او را از فحشا و منکر باز نمی‌دارد، جز دوری از خدا بدو نمی‌افزاید.

اگر نماز اتصال بنده با مولا است، اگر نماز درک احساس در محضر است، اگر نماز تمرین قوس نزول و صعود است، اگر نماز تلقین عبودیت است، اگر نماز درک ذلت در برابر حق و عزت در برابر غیر اوست، اگر نماز مرور بر اصول و آرمان‌ها و ارزش‌هاست، اگر نماز نفی همه چیز جز اوست ... پس باید همه همت بر آن قرار گیرد،^۳ که رسول خدا (ص) فرمود:

«وَلْيَكُنْ أَكْثَرُ هَمِّكَ الصَّلَاةَ»^۴

بیش‌ترین همت خود را بر نماز بگمار.

نماز وضع شده است تا خانه اخلاص و یکرنگی به پا شود، تا کاشانه کبر و آنانیت زیر و زیر شود، که امام باقر (ع) فرمود:

۱. قرآن، عنکبوت / ۴۵.

۲. ابوبکر عبدالرزاق بن همام الصنعانی، تفسیر القرآن، تحقیق مصطفی مسلم محمد، الطبعة الاولى، مكتبة الرشد، الرياض، ۱۴۱۰ ق. ج ۳، ص ۹۸؛ المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۴۶؛ مسند الشهاب، ج ۱، ص ۳۰۵؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۲۸۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۵۸؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۴۴؛ كنز العمال، ج ۷، صص ۵۲۵ - ۵۲۶؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۹۸.

۳. نک: امام روح‌الله موسوی خمینی، آداب الصلوة، چاپ سوم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲ ش. صص ۲ - ۶.

۴. تحف العقول، ص ۱۹؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۲۷.

«الصَّلَاةُ تَنْبِئُ بِالْإِخْلَاصِ وَ تَنْزِيهِ عَنِ الْكِبَرِ»^۱
 نماز پایدار کردن اخلاص و پاک شدن از کبر است.

آنان که اهل به پا داشتن نمازند، اهل اهتمام به امور دیگرانند که مقدمه عبودیت، عدالت است؛ و آن که قیام به عدالت نمی کند از نماز هم بهره ای جز صورت خشک آن ندارد که پیام آور عدالت و عبودیت فرمود:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ، وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ، فَلَوْلَا الْخُبْزُ مَا صَلَّيْنَا وَ لَا صُمْنَا وَ لَا أَذِينَا فَرَائِضَ رَبِّنَا»^۲

خدایا به نان ما برکت عنایت فرما، و میان ما و نان جدایی ميفکن. چه اگر نان نباشد، نه نمازگزاریم و نه روزه داریم و نه واجبات الهی را ادا کنیم.

توصیه به نماز منهای قیام برای عدالت در کدامین گوش طنین حق می افکند و در کدامین دل می نشیند و کدامین بی نماز را اهل نیاز و فریفته نماز می سازد؟ مگر می شود بدون کفر به طاغوت، ایمان به الله را فراهم کرد؟ مگر می شود کسی اهل ایمان باشد و «منع ماعون» کند؟ سیره پیامبر خدا بر این بود که مسلمانان درباره نیازهای یکدیگر اهتمام داشته باشند و بر رفع آن نیازها تلاش کنند و از «منع ماعون» نهی می کرد. واژه «ماعون» به معنای هر عملی و هر چیزی است که در جهت یاری دیگری برای رفع نیازی از نیازهای او انجام شود، هر چیزی که به شخص محتاجی داده شود تا حاجتی از حوائج زندگی او را برآورد، مانند قرض و بخشش و عاریه و امثال آن،^۳ چنان که در حدیثی از امام صادق (ع) آمده است که در تفسیر «ماعون» فرمود:

«هُوَ الْقَرْضُ يَقْرَضُهُ، وَ الْمَتَاعُ يُعِيرُهُ، وَ الْمَعْرُوفُ يَصْنَعُهُ»^۴

ماعون وامی است که انسان به دیگری می دهد، و وسایل زندگی است که به عنوان عاریه در اختیار دیگران می گذارد، و کمک ها و کارهای خیری است که انسان

۱. امالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۰۲؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۳ [«نَبِئْتُ الْإِخْلَاصِ» آمده است].

۲. الکافی، ج ۵، ص ۷۳، ج ۶، ص ۲۸۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۷.

۳. تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۸.

۴. الکافی، ج ۳، ص ۴۹۸؛ وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۸؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۷۹.

انجام می‌دهد.

بنابراین واژه «ماعون» به معنای هر چیزی است که به آدمی در انجام دادن کار و رفع حاجتش کمک کند، و از این رو به مال و ثروت هم که کمک بزرگی در انجام یافتن مقاصد انسان است گفته می‌شود، و به اسباب و اثاث و وسایل زندگی و آلات عمومی و مواد اولیه چون آب، آتش، نمک، آب جاری، باران پی‌درپی، آب خودجوش، آبی که به آسانی جاری می‌شود و زکات نیز اطلاق می‌گردد.^۱ قُرطبی دوازده قول در این باره نقل کرده است که ماحصل آن همان معانی است که ذکر شد.^۲ قرآن‌شناس بزرگ معاصر، مرحوم آیه‌الله طالقانی در این باره می‌نویسد:

«از معنای لغوی و موارد استعمال لغت خاص ماعون که شرح داده شد، معلوم می‌شود که معنای اصلی آن مطلق فیاض طبیعت است و سپس به آلات و وسایل عمومی تولید و زندگی که برای همه فراهم نمی‌شود و باید در دسترس همه باشد نیز اطلاق شده. آنچه مفسرین درباره لغت ماعون احتمال داده‌اند: دیگ بزرگ، تیشه، دلو، اثاث خانه، آب، نمک؛ بیان مواردی است که در زمان‌های گذشته موردنظر بوده و در دسترس عموم نبوده، و آنچه در بعضی روایات آمده که مقصود از ماعون زکات یا قرض است، گویا نظر به حق قانونی و عمومی است بر کسانی که بیش‌تر از سرمایه‌های عمومی بهره‌مندند... فعل یَمْنَعُونَ اشعار به این دارد که ماعون به وضع و اقتضای طبیعی، برای انتفاع عموم است و آنچه آن را محدود و عموم را از بهره‌برداری محروم می‌دارد، همین مردمان مانع و متجاوزند. پس برای برگشت به وضع اصلی و طبیعی که تعمیم منابع و ثروت است باید این مانع‌ها برکنار شوند و دستشان کوتاه گردد و دیگر قانون و اصلی و مجوزی مورد ندارد.»^۳

آنان که اهل پیرایه بستن به دین نیستند و دل به پیامبری بسته‌اند که پیروانش را اهل مواسات می‌خواست، هرگز نسبت به تکافل اجتماعی غفلت نمی‌ورزند و نیازهای نیازمندان را دریغ نمی‌دارند. آنان که منع ماعون می‌کنند، به‌واقع اهل تکافل اجتماعی و مواسات نیستند که اهل

۱. ر.ک: لسان العرب، ج ۱۳، صص ۱۴۶ - ۱۴۷؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۵؛ پرتوی از قرآن، ج ۴،

ص ۲۷۲؛ تفسیر نوین، ص ۳۵۱.

۲. الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، صص ۲۱۳ - ۲۱۵.

۳. پرتوی از قرآن، ج ۴، صص ۲۷۴ - ۲۷۵.

مواسات نیکو بودن در تأمین نیازمندان و رفع ضروریات و اولیات زندگی آنان است، چنانکه در حدیث آمده است:

«وَحُسْنُ مُوَاسَاتِهِمْ بِالْمَاعُونِ»^۱

و نیکویی مواسات ایشان (اهل ایمان) به ماعون است.

مواسات اهل ایمان

پیوند ایمان و مواسات پیوندی حقیقی و ناگسستنی است، و این که قرآن کریم مؤمنان را «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» معرفی کرده است باید نشانه و ملاک داشته باشد که ظهور و نشانه آن «تواصل» و «تعاون» و «تعاطف» و «مواسات» است، همان گونه که در خبر ابوالمغرا^۲ از امام صادق (ع) آمده است.^۳ مواسات اهل ایمان در همه اموری است که جای مواسات هست، که پیوند وجودی آنان بدان می خوانند؛ از جمله مواسات مالی که جزء حقوق اهل ایمان بر یکدیگر است. وقتی ابوالمأمون حارثی از امام صادق (ع) درباره حق مؤمن بر مؤمن پرسش کرد، حضرت فرمود:

«إِنَّ مِنْ حَقِّ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ الْمَوَدَّةَ لَهُ فِي صَدْرِهِ وَ الْمَوَاسَاةَ لَهُ فِي مَالِهِ...»^۴

بی گمان از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن دوستی قلبی و مواسات مالی است.

مواسات برخاسته از محبت ایمانی است، و آن که واجد ایمان است، محبت مؤمنان در وجودش ریشه دارد و جوشش این چشمه نور تکافل و مواسات است. در همین جهت از امام باقر (ع) روایت شده است:

۱. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۴۶.

۲. ابوالمغرا حُمَید بن مثنی عَجَلی از شخصیت های برجسته و از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از راویان ثقه است. ر.ک: رجال النجاشی، ص ۱۳۳؛ رجال الطوسی، ص ۱۹۲؛ فهرست الطوسی، ص ۱۱۹؛ رجال ابن داود، صص ۱۳۵ - ۱۳۶؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۸۵؛ معجم رجال الحديث، ج ۶، صص ۲۹۴ - ۲۹۶.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵، حدیث ۴.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۱؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۴۸.

«أَحَبُّ أَخَاكَ الْمُسْلِمِ ... وَإِذَا سَأَلَكَ فَأَعْطِهِ وَلَا تَدَّخِرْ عَنْهُ خَيْرًا، فَإِنَّهُ لَا يَدَّخِرُ عَنْكَ؛ كُنْ لَهُ ظَهْرًا فَإِنَّهُ لَكَ ظَهْرٌ»^۱

برادر مسلمانان را دوست بدار ... و هرگاه از تو درخواستی می‌کند او را عطا کن، و هیچ خیری را از او دریغ مدار و پشت و پناه او باش و او نیز باید پشت و پناه تو باشد.

ایمان امری انتزاعی نیست؛ ایمان موجدۀ عمل صالح است، و از مهم‌ترین اعمال صالح مواسات است که میزان شناخت مؤمن حقیقی و جز آن است. شیخ کلینی در کتاب ایمان و کفر به اسناد خود از امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود:

«مَنْ وَاسَى الْفَقِيرَ مِنْ مَالِهِ وَ أَنْصَفَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقًّا»^۲

کسی که در مال خود با فقیر مواسات کند و داد مردم را از جانب خود دهد، او مؤمن حقیقی است.

بی‌گمان هرچه درجه خلوص ایمان بالا رود، میزان اهتمام مؤمن در رفع نیاز اهل ایمان و همگان بیش‌تر شود، چنان‌که در حدیث امام صادق (ع) آمده است:

«مِنْ خَالِصِ الْإِيمَانِ الْبِرُّ بِالْإِخْوَانِ وَ السَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ فِي الْعُسْرِ وَ الْيُسْرِ»^۳

نشانه [و بلکه خود] ایمان خالص نیکی به برادران دینی و اقدام و کوشش برای رفع نیازهای آنان در حال سختی و آسانی است.

بدین ترتیب آنان که به کمالات والای ایمانی دست یافته‌اند، از مواساتی همه‌جانبه برخوردارند که مواسات بالاترین مردانگی است، چنان‌که در تعابیر امیرمؤمنان علی (ع) این‌گونه آمده است:

۱. امالی الصدوق، ص ۲۶۵؛ روضة الواعظین، ص ۴۲۴؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۲.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۴۷؛ الغصّال، ج ۱، ص ۴۷؛ بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۰.

۳. امالی الطوسی، ج ۲، ص ۲۴۷؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲،

«أَفْضَلُ الْمُرُوءَةِ مُوَاسَاةُ الْإِخْوَانِ بِالْأَمْوَالِ وَ مُسَاوَاتُهُمْ فِي الْأَحْوَالِ»^۱

بالاترین مردانگی مواسات کردن با برادران دینی در اموال و برابر گرفتن خود با آنان در زندگی و احوال است.

گام زدن در این راه، بهره‌گیری درست از امکانات فانی و تبدیل آن به اموری جاودانی است؛ فرصتی نیکو برای ارتقای خود و جامعه که با از دست رفتن این فرصت، نعمت‌ها پشت‌کنند و نعمت‌ها روی نماید. به بیان علی (ع):

«إِنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، فَأَعْتِنُمُوهَا وَلَا تَمْلُوهَا فَتَحَوَّلَ نَقْمًا»^۲

به‌راستی که نیاز مردمان به شما خود نعمتی از جانب خدا بر شماست، آن را غنیمت شمارید و از آن خسته نشوید که در این صورت نعمت به نعمت تبدیل شود.

ملاحظه می‌شود که چگونه بینش فرد در تلقی از تکافل و مواسات تصحیح می‌گردد. با این تصحیح بینش است که می‌توان به‌راحتی در میدان تکافل و مواسات گام زد و به رفتاری سراسر گذشت و بزرگواری راه یافت، چنان‌که در خبر آبان بن تغلب از امام صادق (ع) آمده است؛ و با این نگرش است که پیشوای صادق (ع) روایت شده است:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَسْأَلُنِي الْحَاجَّةَ فَأَبَادِرُ بِقَضَائِهَا مَخَافَةَ أَنْ يَسْتَعْنِي عَنْهَا فَلَا يَجِدُ لَهَا مَوْقِعًا إِذَا جَاءَتْهُ»^۳

همانا شخصی از من حاجتی می‌طلبد، پس من برای ادای آن مبادرت می‌ورزم [و سرعت می‌گیرم] زیرا می‌ترسم از حاجتش بی‌نیاز [و منصرف] شود و دیگر چنین موقعیتی پیش نیابد.

چنان‌چه انسان تکافل و مواسات را این‌گونه بنگرد، آن‌وقت با همه وجود در آن مسیر گام برمی‌دارد که تلاش شبانه‌روزی در این راه از جمله حقوق اهل ایمان بر یکدیگر است، همان‌گونه

۱. غررالحکم، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۳۲.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۷۹؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۶.

که امام صادق (ع) به مُعَلّی بن خُنَیس فرمود.^۱

مؤمن، پس از ایمان به خدا، تکافل و مواسات را برترین امور می‌داند و از این‌رو در راه آن شوق و حرص دارد، چنان‌که از امام صادق (ع) نقل شده است:

«أَحْرَصُوا عَلَى قَضَاءِ حَوَائِجِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَيْهِمْ، وَ دَفْعِ الْمَكْرُوهِ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - بَعْدَ الْإِيمَانِ أَفْضَلُ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۲

برای ادای نیازهای مؤمنان و خشنود ساختن ایشان و برطرف کردن نارسا‌حتی‌ها و گرفتاری‌های آنان حرص بزنید، زیرا پس از ایمان هیچ عملی نزد خداوند برتر از مسرور کردن و خشنود ساختن مؤمنان نیست.

بنابراین از بهترین جلوه‌های عمل ایمانی در عرصه اجتماعی، تکافل و مواسات است، و پیروان حقیقی پیشوایان حق با آن شناخته می‌شوند. امام صادق (ع) در سفارش خود به عبدالله بن جُنْدَب^۳ فرمود:

«يَا ابْنَ جُنْدَبٍ، بَلِّغْ مَعَاشِرَ شِيعَتِنَا وَ قُلْ لَهُمْ: لَا تَذْهَبَنَّ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ. فَوَ اللَّهِ لَا تُنَالُ وَلَا يَتُّنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الْإِجْتِهَادِ فِي الدُّنْيَا وَ مُوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ؛ وَ لَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا مَنْ يَظْلِمُ النَّاسَ»^۴

ای پسر جُنْدَب، به گروه شیعه ابلاغ کن و به آنان بگو: به هر راهی مروید. به خدا سوگند به ولایت ما نتوان رسید جز با پروا‌پیشگی و تلاش در دنیا و مواسات با برادران به‌خاطر خدا؛ و کسی که به مردم ستم کند شیعه ما نیست.

پیروان حقیقی پیشوایان دین، کسانی‌اند که گام در جای پای آنان نهند و به ایشان تأسی جویند.

۱. الکامی، ج ۲، ص ۱۷۴، حدیث ۱۴؛ وسائل‌الشیعة، ج ۸، ص ۵۴۶، حدیث ۱۱.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۳.

۳. از اصحاب امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام و از راویان موثق است. ر.ک: معجم

رجال‌الحديث، ج ۱۰، صص ۱۴۹ - ۱۵۱؛ قاموس‌الرجال، ج ۶، صص ۲۹۹ - ۳۰۱.

۴. تحف‌العقول، ص ۲۲۳؛ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۸۱.

مُعَلَّى بن حُنَیْس گوید: شبی بازائی بود. امام صادق (ع) از خانه به سوی ظُلَّة بنی ساعده (طافی که فقیران بیش تر در آن جا منزل می کردند) بیرون شد و من او را دنبال کردم. ناگاه متوجه شدم که چیزی از آن حضرت به زمین ریخت و امام می گفت: «بِسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ رَدِّ عَلَيْنَا» (به نام خدا استعانت می جویم، خداوندا، آنچه را بر زمین ریخته است به من بازگردان). من پیش رفتم و سلام کردم. فرمود: تویی مُعَلَّى؟ عرض کردم: آری. فرمود: جستجو کن هرچه بیابی به من ده. من جستجو کردم. گرده نانی چند در اثبانی بود، به حضرت دادم و عرض کردم: فدایت شوم، اجازه دهید من آن را بیاورم. فرمود: نه، من سزاوارترم به حمل آن از تو، ولی همراه من بیا. مُعَلَّى گوید: رفتیم تا به ظُلَّة بنی ساعده رسیدیم. دیدم جماعتی در آن جا خوابیده اند، و امام (ع) زیر روانداز هر کدام یک گرده یا دو گرده نان می گذاشت تا آخرین فرد ایشان تمام شد و برگشتیم. در راه عرض کردم: فدایت شوم، آیا اینان به حق عارفند (از شیعیان اند)؟ فرمود: اگر از شیعیان بودند که ما بی گمان نمک [یعنی خودش] ایشان را نیز بعهده می کردیم.^۱

پیشوایان حق در تکافل اجتماعی برای خویش و بیگانه تلاش می کردند، و حتی به مخالفان و دشمنانشان رسیدگی می نمودند. پس چگونه می توان مدعی پیروی از آنان بود و هیچ به ایشان تأسی نمود؟ ابواسماعیل^۲ گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: «جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنَّ الشَّيْعَةَ عِنْدَنَا كَثِيرٌ» (فدایت شوم، شیعیان [شما] در نزد ما فراوانند). فرمود:

«إِنَّ هَلْ يَسْغُطُّ الْغَنِيُّ عَلَى الْفَقِيرِ؟ وَ هَلْ يَسْتَجَاوِزُ الْمُحْسِنُ عَنِ الْمُسِيءِ؟
وَيَتَوَاشَوْنَ؟»

آیا توانگران به مستمندان توجه می کنند و نیکوکاران از بدکاران درمی گذرند و با یکدیگر مواسات می کنند؟

عرض کردم: «خیر». فرمود:

۱. الکافی، ج ۴، صص ۸ - ۹؛ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۷۵؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۸۴.

۲. از اصحاب امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۲۱، صص ۲۰ - ۲۱.

«لَيْسَ هَؤُلَاءِ شِيعَةً. الشَّيْعَةُ مَنْ يَفْعَلُ هَذَا»^۱

بنابراین آنان شیعه نیستند. شیعه کسی است که چنان کند.

پیروان پیشوای عدالت‌گرایان، امیرمؤمنان علی (ع) به مواسات با یکدیگر شناخته می‌شوند که آن حضرت این ویژگی را یکی از دو میزان آزمودن آنان و پیوند با پیشوایان معرفی کرده است:

«اخْتَبِرُوا شِيعَتِي بِخِصْلَتَيْنِ، فَإِنْ كَانَتْ فِيهِمْ فَهُمْ شِيعَتِي: مُحَافَظَتُهُمْ عَلَى أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ، وَ مُوَاسَاتِهِمْ مَعَ إِخْوَانِهِمْ بِالْمَالِ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُونَا، فَأَعَزُّبْ ثُمَّ اعْزُبْ!»^۲

شیعه مرا به دو ویژگی بیازمایید که اگر آن دو خصلت در آنان بود از شیعیان من اند: محافظت [ایشان] بر وقت‌های نماز، و مواسات [ایشان] به مال با برادران خود؛ پس اگر این‌گونه نباشند از آنان دوری کن، دوری کن!

امام علی (ع) کسانی را که اهل مواسات با یکدیگر نباشند پیروان حقیقی خود ندانسته است، چنان‌که در خبر توف^۳ آمده است:

«يَا تَوْفُ! ... شِيعَتِي ... فِي أَمْوَالِهِمْ يَتَوَاسَوْنَ، وَ فِي اللَّهِ يَتَبَاذَلُونَ. يَا تَوْفُ! دِرْهَمٌ وَ دِرْهَمٌ، وَ تَوْبٌ وَ تَوْبٌ، وَ إِلَّا فَلَا»^۴

ای توف! شیعیان من کسانی‌اند که در اموال خود مواسات می‌کنند و آن را در راه خدا به یکدیگر می‌بخشند. ای توف! درهمی و درهمی، و جامه‌ای و جامه‌ای، و گرنه، [شیعه من نیستند].

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۳؛ تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۹۸؛ أعلام‌الدین، ص ۱۲۵؛ بحارالانوار،

ج ۷۴، ص ۲۵۴

۲. جامع‌الاخبار، ص ۴۱؛ محمد مهدی الحائری، شجرة الطوی، الطبعة الخامسة، المكتبة الحيدرية،

النجف، ۱۳۸۵ ق. ج ۱، ص ۶.

۳. توف بن فضالة بکالی از اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) است که راوی احادیثی مشهور است. ر.ک:

معجم رجال‌الحديث، ج ۱۹، صص ۱۸۵ - ۱۸۶؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، صص ۴۱۳ - ۴۱۴.

۴. أعلام‌الدین، ص ۱۳۷؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۹۱.

آنان با یکدیگر در اموال و مایحتاج زندگی به برابری رفتار می‌کنند تا جایی که درهمی از آن خود و درهمی از آن برادر خود، جامه‌ای از آن خود و جامه‌ای از آن برادر دینی خود. میزان پیوند پیروان حقیقی، در میزان عمل به تکافل و مواسات است، و پیشوایان حق، پیروان خود را چنین می‌خواهند. امام کاظم (ع) به عاصم^۱ فرمود:

«يَا عَاصِمُ! كَيْفَ أَنْتُمْ فِي التَّوَاضُّعِ وَالتَّوَاسِي؟»

ای عاصم! شما در پیوند و مواسات [با یکدیگر] چگونه اید؟

عاصم گوید: عرض کردم:

«عَلَى أَفْضَلِ مَا كَانَ عَلَيْهِ أَحَدٌ.»

در بهترین وضعی که کسی ممکن است باشد.

فرمود:

«أَيُّنَايِ أَحَدُكُمْ إِلَى دُكَّانِ أَخِيهِ أَوْ مَنْزِلِهِ عِنْدَ الصَّائِقَةِ فَيَسْتَخْرِجُ كَيْسَهُ وَيَأْخُذُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَلَا يُنْكِرُ عَلَيْهِ؟»

آیا چنین است که در وقت تنگدستی کسی از شما به دکان برادرش یا منزل وی رود و نیاز خود را از جیب او بردارد و او ناراحت و مانع نشود؟

عاصم گوید: عرض کردم: «خیر.» فرمود:

«فَلَسْتُمْ عَلَى مَا أُجِبُّ فِي التَّوَاضُّعِ.»^۲

بنابراین شما آن‌گونه که من دوست دارم در پیوند با هم باشید نیستید.

البته اگر اهل ایمان به رشد و کمال واقعی برسند و جامعه ایمانی شکل بگیرد جز این نخواهد

۱. از اصحاب امام کاظم (ع) است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۷۹؛ قاموس الرجال،

ج ۵، ص ۵۹۳.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، صص ۲۳۱ - ۲۳۲.

بود. امام باقر (ع) به سعید بن حسن^۱ فرمود:

«أَيُّجِيءُ أَحَدُكُمْ إِلَى أَخِيهِ فَيَدْخُلُ يَدَهُ فِي كَيْسِهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ فَلَا يَدْفَعُهُ؟»

آیا این‌گونه است که شما نزد برادر دینی‌تان بیایید و دست در جیب او ببرید و هرچه لازم دارید بردارید و او مانع نشود؟

سعید بن حسن گوید: گفتم: «مَا أَعْرِفُ ذَلِكَ فِيمَنَا.» (چنین چیزی را میان خودمان نمی‌بینم). امام فرمود: «فَلَا شَيْءَ إِذَا.» (چیزی از حقیقت تشیع تحقق نیافته است). سعید گوید: گفتم: «فَالْهَلَاكُ إِذَا؟» (آیا با این وضع سرنوشت ما هلاکت است؟) فرمود:

«إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يُعْطُوا أَخْلَامَهُمْ بَعْدُ.»^۲

مردمان هنوز به رشد عقلی نرسیده‌اند.

یعنی عقل آنان کامل نشده است و هنوز به آن مرتبه از کمال نرسیده‌اند که چنین تکلیفی را حمل کنند.^۳

البته هر مقدار که تعاون و تکافل و مواسات تحقق یابد، به همان میزان منشأ تحول در روابط اجتماعی خواهد شد، هرچند که برای رسیدن به نقطه مطلوب راهی طولانی در پیش باشد؛ و اگر حق تعاون و تکافل و مواسات ادا شود، روابط انسانی و ایمان آن‌چنان که باید جلوه می‌یابد که کم‌ترین آن این است که دیگر مستمندی و نیازمندی نمی‌ماند. امام باقر (ع) به حجاج بن أرقطه^۴ فرمود:

«يَا ابْنَ أَرْطَاةَ، كَيْفَ تُوَاسِيكَ؟»

۱. از اصحاب امام باقر (ع) است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۱۱۷.

۲. کتاب المؤمن، ص ۴۴ [فَالْهَلَاكَةُ آمده است]؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۷۴؛ بحار الانوار، ج ۷۴، صص ۲۵۴ - ۲۵۵.

۳. مرآة العقول، ج ۹، ص ۴۶.

۴. حجاج بن أرقطه نخعی کوفی از اصحاب امام باقر (ع) است. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۲۳۱؛ قاموس الرجال، ج ۳، صص ۱۱۰ - ۱۱۱.

ای پسر ارطاة، چگونه با یکدیگر مواسات می‌کنید؟

حجّاج گوید: عرض کردم: «صَالِحُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ» (به گونه‌ای شایسته، ای ابو جعفر). حضرت فرمود:

«يَدْخُلُ أَحَدُكُمْ يَدُهُ فِي كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ إِذَا احتَاجَ إِلَيْهِ؟»

آیا در موقع نیاز چنین است که فردی از شما دست در جیب برادرش کند و نیاز خود را بردارد؟

حجّاج گوید: عرض کردم: «أَمَّا هَذَا فَلَا» (این گونه نیست). حضرت فرمود:

«لَوْ فَعَلْتُمْ مَا احتَجَّجْتُمْ»^۱

اگر این گونه رفتار می‌کردید نیازمند نمی‌داشتید.

بنابراین اگر برادران دینی اهل مواسات با یکدیگر باشند، نیازمندی در میانشان یافت نشود، و اگر سایر جنبه‌های مواسات را عمل کنند، سایر امورشان اصلاح گردد؛ و همان‌طور که اشاره شد کمال مواسات در رعایت همه و جوه آن از جمله مواسات جانی است که ضامن و حافظ اصلاحات اجتماعی است، که این امر از عوامل مهم تحقق نهضت پیامبر اکرم (ص) بود، و شرط نهضت‌های اصلاح طلبانه، البته آنان که به مواسات مالی دست راه نمی‌برند، بی‌گمان یارای مواسات جانی را نیز ندارند و به ایثار هرگز دست نیابند. شیخ مفید به استناد خود از بُرید عَجَلِيّ^۲ نقل کرده است که شیعه به امام باقر (ع) گفتند: «ما در کوفه بسیاریم که اگر فرمان دهی، همه فرمانبردار و پشت سرت خواهند بود.» حضرت فرمود: «يَجِيئُ أَحَدُهُمْ إِلَى كَيْسِ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ» (آیا چنین است که یکی از اینان [در وقت نیاز] سر جیب برادرش بیاید و آنچه نیاز دارد از جیب او بردارد؟) گفتند: «خیر.» فرمود: «فَهُمْ بِدِمَائِهِمْ أَبْخُلُ» (پس اینان [که در راه دادن مال به یکدیگر این‌گونه بخل ورزند] برای دادن خون خویش [در راه اصلاح جامعه و احقاق حق

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۵.

۲. ابوالقاسم بُرید بن معاویه عَجَلِيّ از اصحاب گرانقدر امام باقر و امام صادق علیهما السلام است.

ر.ک: رجال النجاشی، ص ۱۱۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۳، صص ۲۸۵ - ۲۹۱؛ قاموس الرجال، ج ۲، صص ۲۷۶ - ۲۸۷.

دیگران] بخیل تر خواهند بود).^۱

نمونه‌های والای تربیت نبوی، نمونه‌های عمل به مواسات در همه وجوه آن بودند. همه قیام‌های اصلاحگرانه از چشمه مواسات آب خورده است و مصلحان تربیت شده در مدرسه نبوی برپادارندگان مواسات بودند. ابوالفرج اصفهانی^۲ در سخن از قیام‌های شیعه در دوران مأمون عباسی از بزرگ‌مردی وارسته، و آزاده‌ای به دوست پیوسته یعنی محمد بن ابراهیم طباطبای فرزند رشید ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب یاد می‌کند و می‌نویسد که محمد بن ابراهیم طباطبای در زمانی که مخفیانه زمینه نهضت خود را فراهم می‌کرد، روزی در کوچه‌ای از کوچه‌های کوفه پیرزنی [نگون‌بخت] را دید که در پی حمال‌هایی که کیسه‌های پر از خرما حمل می‌کردند در حرکت بود و آنچه از گوشه و کنار بارها بر زمین می‌افتاد برمی‌داشت و در دامن پیراهن خود که سخت چرکین و فرسوده بود می‌ریخت. محمد بن ابراهیم چون این صحنه بدید، پیش رفت و از پیرزن پرسید: «با این‌ها چه می‌خواهی بکنی؟» پاسخ داد: «من زنی هستم که مردی نان‌آور ندارم و دخترانی دارم که نمی‌توانند نان خودشان را تأمین کنند، زیرا کاری از دستشان ساخته نیست، و من از این رهگذر و با این کار قوت خود و فرزندانم را تهیه می‌کنم.» در این هنگام محمد بن ابراهیم به گریه افتاد و سخت گریست و چنین گفت:

«أَنْتِ وَاللَّهِ وَأَشْبَاهُكَ تُخْرِجُونِي غَدًا حَتَّى يَشْفِكَ دَمِي»^۳

به خدا تو و بینوایی چون تو مرا به قیام وامی‌دارید [تا در راه شما برضد این حکومت قیام کنم] و سرانجام خونم بر زمین ریخته شود.

۱. الاختصاص، ص ۱۲۴.

۲. ابوالفرج علی بن حسین بن محمد اصفهانی در گذشته به سال ۳۵۶ هجری از خاندان اموی ولی علوی‌مذهب بود. وی از چهره‌های درخشان و از نوابغ ادبیات عرب و تاریخ است. در علوم متعدد سرآمد بوده و حدود صد تألیف داشته است که متأسفانه فقط سه اثر او «مقاتل الطالبیین»، «الآغانی» و «ادب الغریاء» یا آداب الغریاء یا ادباء الغریاء» باقی مانده است. ر.ک: یتیمه‌الدهر، ج ۳، صص ۱۲۷ - ۱۳۲؛ تاریخ اصبهان، ج ۱، ص ۴۴۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، صص ۳۹۸ - ۴۰۰؛ وفيات الاعیان، ج ۳، صص ۳۰۷ - ۳۰۹؛ روضات الجنات، ج ۵، صص ۲۱۱ - ۲۱۷.

۳. مقاتل الطالبیین، ص ۴۲۶.

او تربیت شده مدرسه‌ای بود که اهتمام به امر مسلمانان را شرط اسلام دانسته است و در کنار سفارش به پرواپیشگی، به مواسات سفارش کرده است و اهل ایمان را با چنین نشانه‌هایی معرفی نموده است، چنان‌که امام صادق (ع) به سدید صیّرفی^۱ فرموده است:

«إِنَّا لَا نَأْمُرُ بِظُلْمٍ، وَ لَكِنَّا نَأْمُرُكُمْ بِالْوَرَعِ الْوَرَعِ وَ الْمُوَأَسَاةِ الْمُوَأَسَاةِ لِإِخْوَانِكُمْ»^۲

بی‌گمان ما به ستمی فرمان نمی‌دهیم، بلکه شما را به پرواپیشگی، پرواپیشگی، پرواپیشگی، و مواسات با برادرانتان فرمان می‌دهیم.

آنان که به بالاترین مراتب پرواپیشگی دست یافته‌اند، برترین صحنه‌های مواسات را جلوه‌گر ساخته‌اند، همان‌طور که در تربیت‌یافتگان مدرسه نبوی می‌توان مشاهده کرد.

مواسات علی (ع)

امیرمؤمنان علی (ع) در مواسات نیز پیشوایی خود را به اثبات رسانید. او نمونه‌اعلای تربیت نبوی در همه چیز از جمله مواسات بود. اگر مواسات برابر گرفتن برادران در جان و مال است، او با برادران خویش چنین کرد. مواسات او با رسول خدا (ص) و تقدم دادن جان آن حضرت بر جان خویش نمونه بارز این حقیقت است. آن‌گاه که سران قریش کمر همت بستند تا رسول حق را بکشند، علی بود که در بستر او خوابید، زیرا پیامبر خدا پس از آن‌که به وسیله فرشته وحی از نقشه مشرکان آگاه شد به علی گفت: «امشب در بستر من بخواب و آن بُرد سبزرنگی را که من هنگام خواب بر خود می‌کشم به روی خود بکش که توطئه‌ای برای قتل من تدارک شده است و من باید به یثرب مهاجرت کنم.» علی از ابتدای شب در بستر پیامبر خوابید. سحرگاهان چهل مرد مسلح با شور و هیجان به خانه وحی ریختند تا با قطع رگ‌های رسول حق، خون انقلاب رهایی‌بخش را بر زمین ریزند، راه نجات انسان‌ها را مسدود کنند و فروپاشی حاکمیت شرک را جلوگیری کنند. در این هنگام علی سر از بستر برداشت و بُرد سبز را کنار زد و پرسید: «چه می‌خواهید؟» گفتند: «محمد

۱. سدید بن حکیم صیّرفی از اصحاب امام سجّاد و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام و از راویان

ثقه است. ر.ک: معجم رجال‌الحديث، ج ۸، صص ۳۴ - ۳۸؛ قاموس الرجال، ج ۴، صص ۶۲۳ - ۶۲۶.

۲. المعاسن، ج ۱، ص ۱۵۸؛ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۳.

کجاست؟» گفت: «مگر او را به من سپرده بودید تا از من بخواهید. مگر شما نگفتید که او را از سرزمین خود بیرون می‌کنید؟ او رفته است»^۱

مواسات گذشتن از خود است و دیگران را چون خود دیدن و آنگاه از این دریچه به فدا کردن همه چیز در راه دوست دست یافتن. جانبازی علی در راه خدا از چنان ارزشی برخوردار بود که آیه زیر در شأن او نازل شد:^۲

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۳

و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.

نقل شده است که امیر مؤمنان علی (ع) در این باره سرود:

وَقَيْتُ بِنَفْسِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى وَ مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ وَ بِالْحِجْرِ
مُحَمَّدٌ لَمَّا خَافَ أَنْ يَمُكُّوا بِهِ فَوَقَّاهُ رَبِّي ذُو الْجَلَالِ عَنِ الْمَكْرِ
وَ بَثُّ أَرْعَاهُمْ وَ مَا يُسْتَوْنِي وَ قَدْ صَبَرْتُ نَفْسِي عَلَى الْقَتْلِ وَ الْأَسْرِ^۴

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

۱. نک: سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۹۵؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۴۸؛ تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۳۹؛ احياء العلوم، ج ۳، ص ۲۴۴؛ نهاية الارب، ج ۱۶، صص ۳۲۸ - ۳۲۹؛ البداية والنهاية، ج ۳، صص ۲۱۶ - ۲۱۷؛ وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۲۳۹؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۵۱.
۲. أبو عبد الله الحسين بن الحكم بن مسلم الكوفي الجبّري، تفسير الجبّري، حققه السيّد محمدرضا الحسيني، الطبعة الاولى، مؤسسة آل البيت، بيروت، ۱۴۰۸ ق. ص ۲۴۲؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۰۱؛ أبو القاسم فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفي، تفسير فرات الكوفي، تحقيق محمد الكاظم، الطبعة الاولى، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامي، طهران، ۱۴۱۰ ق. صص ۶۵ - ۶۶؛ تفسير التبيان، ج ۲، ص ۱۸۳؛ تفسير مجمع البيان، ج ۱، ص ۳۰۱؛ التفسير الكبير، ج ۵، صص ۲۲۳ - ۲۲۴؛ تذكرة الخواص، ص ۴۱؛ ينابيع المودة، ج ۱، ص ۹۰.
۳. قرآن، بقره / ۲۰۷.

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۶۰؛ ويا مختصر اختلاف: الفصول المختارة، ص ۳۳؛ مناقب الخوارزمي، صص ۷۴ - ۷۵؛ تذكرة الخواص، ص ۴۱؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۴۰۶؛ بحار الانوار،

با جان خود بهترین کسی را که بر زمین گام نهاده و نیکوترین انسانی که خانه خدا و حجر اسماعیل را طواف کرده است حفظ کردم.
او محمد است که چون مشرکان برضد او توطئه کردند پروردگارم که جلالت از آن اوست وی را از توطئه آنان حفظ کرد.
من شب را در بستر او به صبح آوردم و در انتظار دشمن بودم و خود را برای مرگ و اسارت آماده و پایدار کرده بودم.

علی (ع) در آن شب زیباترین صحنه‌های مواسات را جلوه بخشید. در خبر مشهور فریقین آمده است که در آن شب خداوند به جبرئیل و میکائیل خطاب فرمود که اگر من برای یکی از شما مرگ و برای دیگری زندگی را مقدر سازم، کدام یک حاضرید مرگ را بپذیرید و زندگی را به دیگری واگذارید؟ هیچ کدام آمادگی این را نداشتند. پس خداوند به آنان خطاب فرمود که بر زمین فرود آیند تا صحنه مورد بحث را مشاهده کنند. آنان فرود آمدند و دیدند که امیرمؤمنان بر بستر رسول خدا خوابیده و جان خود را فدای زندگی پیامبر کرده است. با دیدن این صحنه گفتند:

«بَخِ بَخِ، هَذِهِ الْمُوَاسَاةُ بِالنَّفْسِ»^۱

علی (ع) در سختی‌های دوران مدنی، مواسات را به تمامی جلوه بخشید، و آن‌گاه که ربع قرن پس از رحلت پیامبر، خود زمام حکومت را به دست گرفت، مواسات را در عرصه اجتماعی و مدیریتی جاری ساخت. در خطبه‌ای که پس از بیعت ایراد کرد چنین فرمود:

«وَاللَّهِ مَا كَتَمْتُكُمْ وَشِمَّةً وَلَا كَذَبْتُ كَذِبَةً»^۲

به خدا سوگند، کلمه‌ای از حق را نهوشانم، و دروغی بر زبان نراند.

آن حضرت در نامه‌ای که به سران سپاه خود نوشت، فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أُخْتَجِرَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أَطُورِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي

ج ۱۹، ص ۶۳، ج ۳۴، ص ۴۱۳، ج ۳۶، ص ۴۶، ج ۳۸، ص ۲۹۲؛ *بنا ببع المودة*، ج ۱، ص ۴۱.

۱. اثبات الوصية، ص ۱۰۳.

۲. نهج البلاغه، کلام ۱۶.

حُکْم^۱

بدانید حقّ شماست بر من که چیزی را از شما نپوشانم جز راز جنگ [که از پوشاندن آن ناگذرانم]؛ و کاری را جز در حکم شرع بی مشورت با شما انجام ندهم.

امیرمؤمنان علی (ع) در نحوه زیست، در خوراک و پوشاک و نوشاک با مردم خود مواسات می کرد.^۲ همه آنان که تربیت نبوی را به جان گرفته بودند، مواسات نیز در رفتارشان دیده می شد، همان گونه که انصار با مهاجران به مواسات رفتار کردند.

مواسات انصار با مهاجران

مواساتی که انصار با مهاجران روا داشتند، الگویی برای همه تاریخ است. امام صادق (ع) عمل انصار با مهاجران را به عنوان نمونه ای برجسته معرفی کرده و مسلمانان و شیعیان را به تأسی آن خوانده است.^۳ آن چه در مدینه گذشت و رفتاری که انصار با مهاجران نشان دادند، در تاریخ تحولات اجتماعی بی مانند است. آنان که از خانه و زندگی دست کشیده بودند و از دیار شرک به سرزمین ایمان روی آورده بودند، چیزی با خود نداشتند، و انصار با روی گشاده و دست بخشاینده، آنان را در میان خود پذیرفتند. عبدالرحمن بن زید بن اسلم گوید: رسول خدا (ص) به انصار فرمود: «برادران مهاجر شما اموال و فرزندان خود را ترک کرده و به دیار شما هجرت کرده اند.» انصار گفتند: «آنان در اموال ما شریکند.» رسول خدا (ص) فرمود: «در غیر آن چگونه؟» گفتند: «نظرتان بر چیست؟» فرمود: «آنان مردمی اند که در این جا کاری نمی شناسند، پس آنان را کفایت کنید و ثمرات را با آنان تقسیم کنید.» گفتند: «بسیار خوب.»^۴

در چگونگی مواسات انصار با مهاجران نقل کرده اند که وقتی رسول خدا (ص) میان سعد بن ربیع از انصار مدینه با عبدالرحمن بن عوف از مهاجران مکه پیمان برادری بست و مراسم پیمان بستن به پایان رسید، سعد بن ربیع رو به عبدالرحمن کرد و گفت: «برادر، من اموالی دارم که همه

۱. همان، نامه ۵۰.

۲. ر.ک: سیره نبوی، دفتر اول، سیره فردی، صص ۳۴۲ - ۳۵۱ (بحث ساده زیستی و مواسات).

۳. ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۱۷۵، حدیث ۴.

۴. البدایة والنهاية، ج ۳، ص ۲۸۰.

را با تو نصف می‌کنم و دو همسر دارم که آماده‌ام هر کدام را بخواهی طلاق دهم تا پس از گذشتن عده طلاق او را به همسری خویش درآوری.» عبدالرحمن از او تشکر کرد و در حق او دعا نمود و گفت: «خداوند در مال و خاندانت برکت دهد، مرا بدانها نیازی نیست. تو فقط راهی برای کسب و کار به من نشان ده تا من روزی خود را خود از کسب و کار تحصیل کنم.» سعد نیز همین کار را کرد و تربیتی داد تا عبدالرحمن به کسب و کار مشغول شود.^۱

مهاجران خود از رفتار انصار در شگفت بودند که چگونه می‌شود انسان به این اندازه از کمال در مواسات دست یابد.^۲ انصار چون محصول خرماي خود را برداشت می‌کردند آن را دو بخش می‌کردند و سهم بیش‌تر را به برادران مهاجر خود می‌دادند و از این کار خود جز رضای خدا و بهشت دوست چشم به چیز دیگری نداشتند.^۳

همه آنان که پذیرای تربیت نبوی شده و آن را در خود محقق ساخته بودند، مواسات نیز در رفتارشان دیده می‌شد. اما پس از کم‌رنگ شدن تربیت نبوی و بی‌رنگ شدن ارزش‌های دینی، مواسات نیز در رفتار مسلمانان رنگ باخت. البته در تمام دوران امامت، اوصیای پیامبر تلاش کردند ارزش‌های نبوی را زنده نگاه دارند. حسن بن علی (ع) که شبیه‌ترین مردمان به رسول خدا (ص) بود،^۴ مواسات را زنده نمود. او که در سیره و روش نیز شبیه‌ترین مردمان به پیامبر

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

۱. ر.ک: صحیح البخاری، ج ۷، ص ۸؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۷۹؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۴۵؛

السيرة الحلبیة، ج ۲، صص ۹۰ - ۹۱؛ سيرة زینی دحلان، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲. ر.ک: تاریخ المیدنة المنورة، ج ۲، ص ۴۹۰؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۸۰.

۳. ر.ک: مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۴۰.

۴. از آنس بن مالک نقل شده است که هیچ‌کس به رسول خدا (ص) از حسن بن علی (ع) شبیه‌تر نبود. أبوبشر محمد بن احمد بن حمّاد الانصاری الرازی الدولابی، الذریعة الطاهرة، حققه محمدجواد الحسینی الجلالی، الطبعة الثانية، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ ق. ص ۱۰۱؛ الارشاد، ص ۱۶۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۷۵؛ ترجمة الامام الحسن علیه السلام من تاریخ مدينة دمشق، صص ۲۷-۲۸؛ اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۲؛ كشف الغمة، ج ۱، ص ۵۱۶؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۹؛ الاصابة، ج ۱، ص ۳۲۸؛ الفصول المهمة، ص ۱۵۲.

همچنین نقل کرده‌اند که رسول خدا (ص) به حسن (ع) فرمود:

«أَشْبَهْتُ خَلْقِي وَ خُلُقِي.»

اکرم (ص) بود، سه بار هرچه داشت حتی کفش و پای افزار خود را به دو نیم تقسیم کرد و نیمی از آن را در راه خدا بخشید.^۱ پس از او حسین (ع) که جهادش بازگرداندن سیره پیامبر و علی به جامعه بود و خود می فرمود: «أُرِيدُ أَنْ ... أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۲ (می خواهم به سیره جدم پیامبر و پدرم علی بن ابی طالب رفتار کنم) مواسات را جانی دوباره بخشید.

مواسات اصحاب حسین (ع)

چون حسین بن علی (ع) با حماسه خونین خود رنگ حقیقی دین را بازگرداند، مواسات نیز جان گرفت. آنان که همراه او گشتند به تمامی پایبند ارزش های او شدند که حماسه آنان، حماسه جلوه بخشیدن به تمامی دین و دینداری بود. آنان آموختند که چگونه باید نگرست، چگونه باید زیست، چگونه باید رفت. آنان آموختند که زندگی عاری از عدالت، اخوت، مساوات و مواسات در تعقن زیستن است؛ آموختند که عزت را با ذلت، استقلال را با اسارت، حریت را با رقیئت نمی توان به دست آورد؛ آموختند که تا به مواسات رفتار نشود حقوق برپا نمی گردد. زمانی که قافله امام در مسیر خود به سوی کوفه وارد منزل «زُبَّالَه»^۳ شد، خبر قتل مسلم بن

تو در خلقت و اخلاق به من شباهت داری.

بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۴.

شیخ مفید نیز در این باره چنین نوشته است:

«كَانَ الْحَسَنُ (ع) أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) خَلْقًا وَ هَذَبًا وَ سُؤْدَدًا»

حسن (ع) از نظر خلقت و سیرت و سیادت شبیه ترین مردمان به رسول خدا (ص) بود.

الارشاد، ص ۱۶۹.

۱. أنساب الاشراف، ج ۲، ص ۹؛ ترجمة الامام الحسن عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق،

صص ۱۴۲ - ۱۴۳؛ كشف الغمّة، ج ۱، صص ۵۵۵ - ۵۵۶؛ مختصر تاريخ مدينة دمشق، ج ۷، ص ۲۴؛

الفصول المهمة، ص ۱۵۶؛ تاريخ الخلفاء، ص ۲۱۲؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۲.

۲. فتوح ابن احنم، ج ۵، ص ۳۳؛ مقتل الخوارج، ج ۱، ص ۱۸۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴،

ص ۸۹.

۳. زُبَّالَه به معنای محلی که آب را در خود نگه می دارد، یا محل پرآب، نام یکی از منزلگاه های مسیر

عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن بُقَطَر به وسیله نامه‌ای که از جانب هواخواهان امام در کوفه نوشته شده بود به آن حضرت رسید. امام درحالی که آن نامه را در دست داشت برخاست و به همراهان خود چنین فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ أَتَانَا خَبَرٌ فَطِيعٌ، قُتِلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ وَهَانِيٌّ بْنُ عُرْوَةَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُقَطَرٍ، وَقَدْ خَذَلْتَنَا شِيعَتُنَا. فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْأَنْصَرَفَ فَلْيَنْصَرِفْ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ»^۱

به نام خداوند بخشنده مهربان. اما بعد، خبری بس تأثرانگیز به ما رسیده است، و آن کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن بُقَطَر است؛ و شیعیان ما دست از یاری ما برداشته‌اند، پس اکنون هریک از شما که بخواهد بازگردد، در برگشتن آزاد است و از سوی ما حقی بر گردش نیست.

امام (ع) با صداقت تمام و از سر مواسات با همراهان خود رفتار کرد. او از رسول خدا (ص) آموخته بود که در همه اموری که به سرنوشت مردم ارتباط دارد با آنان صادق و صریح و اهل مواسات باشد. آن حضرت درحالی که نامه رسیده را در دست گرفته بود، به دور از هرگونه پرده‌پوشی، حقیقت را با همراهان خود در میان گذاشت؛ این که اوضاع کوفه دگرگون شده است و آنان که وعده داده و پیمان بسته بودند، مرعوب و مجذوب شده‌اند. بدین ترتیب حسین (ع) بیعت را از گردن همه برداشت تا فقط آنانی بمانند که اهل مواساتند. ابن جریر طبری پس از نقل این خبر توضیحی آورده که مؤید این معناست:

«فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ تَفَرُّقًا، فَأَخَذُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ؛ وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ ظَنَّ أَنَّ أَتْبَعَهُ الْأَعْرَابُ، لِأَنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَأْتِيهِ بَلَدًا قَدْ اسْتَقَامَتْ لَهُ طَاعَةُ أَهْلِهِ، فَكَرِهَ أَنْ يَسِيرُوا مَعَهُ إِلَّا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ عَلَامَ يُقْدِمُونَ،

به سوی کوفه بوده است. آن جا روستایی آباد و مسکونی بوده است که طوایفی از بنی اسد در آن می زیستند.
ر.ک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۲۹.

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۳۹۸ - ۳۹۹؛ الارشاد، ص ۲۰۵؛ روضة الواعظین، ص ۱۹۷؛

إعلام الوری، ص ۲۲۸؛ [یا مختصر اختلاف].

وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُمْ إِذَا بَيَّنَّ لَهُمْ لَمْ يَصْبَحْهُ إِلَّا مِنْ يُرِيدُ مُوَاسَاتَهُ وَالْمَوْتَ مَعَهُ.^۱

پس مردم یکباره از [گرد] وی پراکنده شدند و راه راست و چپ را پیش گرفتند و تنها او ماند و یارانش که از مدینه به همراه وی آمده بودند. این کار را بدان سبب کرد که گمان داشت بدویان از پی او آمده‌اند با این تصور که به سوی شهری می‌روند که مردمش بر اطاعت وی استوارند، و نمی‌خواست آنان با او بیایند و ندانند کجا می‌روند که می‌دانست وقتی برایشان معلوم کند، جز آنان که خواستار مواسات با اویند و می‌خواهند با وی بمیرند همراهش نمی‌روند.

امام می‌دانست که عده‌ای از اعراب بیابانگرد که در راه به او پیوسته بودند پایبند ارزش‌ها نیستند و به امید رسیدن به مال و منال همراه شده‌اند و خیال می‌کنند امام به شهری می‌رود که مردم آن از هر جهت آماده پذیرفتن فرمان وی‌اند، و امام نمی‌خواست کسی بدون بصیرت و فارغ از ارزش‌هایی که او برای برپا کردن آن‌ها قیام کرده بود همراهش باشد. بنابراین وضع کوفه را روشن کرد تا هرکس به دور از ارزش‌های دینی بود برگردد.^۲ آنان رفتند و اهل مواسات آمدند. حرّ بن یزید ریاحی از آن جمله بود. حرّ به دنبال انقلابی درونی، از این‌که راه بر امام بسته بود و به جبهه باطل پیوسته بود، توبه نمود. اسب خویش براند و از دوزخ بیرون شد و به بهشت دوست وارد شد. نزد حسین (ع) آمد و گفت: «خدا مرا فدای تو کند ای فرزند رسول خدا! من همانم که تو را از بازگشت بداشتم و همراه تو شدم و تو را در این مکان فرود آوردم. به خدایی که جز او خدایی نیست، من گمان نمی‌کردم که این قوم پیشنهاد تو را رد کنند و کار آنان به این جا بکشد. به خود می‌گفتم: باکی نیست که قسمتی از فرمان این قوم را اطاعت کنم که نگویند از اطاعتشان بیرون شده‌ام، آنان هم چیزهایی را که حسین می‌گوید می‌پذیرند. به خدا اگر می‌دانستم که نمی‌پذیرند، چنان [جسارت و جنایتی] نمی‌کردم. اکنون نزد تو آمده‌ام و از آنچه کرده‌ام به پیشگاه پروردگارم توبه می‌کنم. وَ مُوَاسِيَا لَكَ بِنَفْسِي حَتَّى أَمُوتَ بَيْنَ يَدَيْكَ (و با تو مواسات خواهم کرد تا در

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۹؛ الارشاد، ص ۲۰۵؛ روضة الواعظین، ص ۱۹۷؛ إصلام الوری،

ص ۲۲۸؛ [با قدری اختلاف].

۲. نک: الارشاد، ص ۲۰۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۳.

پیشگاهت جان بسپارم). آیا این را توبه من می‌دانی؟^۱

حرّ به مواسات با امام خود را زنده ساخت و توبه کرد. امام فرمود: «آری، خداوند توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را می‌بخشد.»^۲

حسین (ع) در مواضع مختلف مواسات و تکافل را به یاد مسلمانان می‌آورد تا بدانند در جامعه‌ای به سر می‌برند که دین چون پوستین وارونه به تن شده است،^۳ و در چنین جامعه‌ای و با چنین روابطی حقی برپا نمی‌شود و حقی برپا نمی‌ماند. حسین (ع) در نامه‌ای خطاب به مردم کوفه^۴ یا در خطبه‌ای در منزل «بَيْضَه»^۵ خطاب به یاران خویش و سپاه حرّ^۶ فرمود:

«... قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ، وَقَدَّمْتَ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ يَبْتَغِيكُمْ؛ أَنْتُمْ لَا تَسْلِمُونِي وَلَا تَحْذَلُونِي، فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَيَّ يَبْتَغِيكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ، فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ...»^۷

نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان با بیعت شما نزد من آمدند که مرا تسلیم نمی‌کنید و از یاری‌ام دست برنمی‌دارید. اینک اگر بر پیمان خود پایدار و وفادار باشید به سعادت و ارزش انسانی خود دست می‌یابید که من حسین پسر علی و

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۲۷ - ۴۲۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۴؛ مقتل الخواریزمی، ج ۲، ص ۱۰ [با مختصر اختلاف].

۲. همان.

۳. امیرمؤمنان علی (ع) درباره بلایی که امویان بر سر اسلام می‌آورند فرموده بود: «وَأَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسُ الْفَرِّ مَقْلُوثًا» (و اسلام پوستین واژگونه پوشد). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۴. بنا به نقل ابن عثم کوفی و خواریزمی.

۵. بَيْضَه به معنای زمین سفید هموار و بی‌گیاه، نام یکی از منزلگاه‌های مسیر به سوی کوفه، متعلق به بنی یربوع بوده است. ر.ک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۲.

۶. بنا به نقل طبری از ابومخنف از عقیبة بن ابی عیزار؛ و نیز ابن اثیر.

۷. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۸؛ با مختصر اختلاف: فتوح ابن

أعثم، ج ۵، صص ۱۲۴ - ۱۴۵؛ مقتل الخواریزمی، ج ۱، ص ۲۳۵.

فرزند فاطمه دختر رسول خدا (ص) هستم که وجود من با شما مسلمانان درهم آمیخته [و جانم با جان‌های شماست] و فرزندان و خانواده شما در حکم فرزندان و خانواده منند. شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خویش قرار دهید.

حسین (ع) مواسات را معنا می‌کند: جان هریک از مسلمانان چون جای دیگری، و خانواده و فرزندان هریک در حکم خانواده و فرزندان دیگری است.

حسین (ع) زمانی که حرّ راه را بر وی بست، با تمثّل به شعر یکی از یاران پیامبر - خطاب به پسرعموی خود که وی را از همراهی و یاری پیامبر و کشته شدن در این راه بیم می‌داد - مواسات جانی با صالحان را آموخت:

سَأْمُضِي وَ مَا بِالْمَوْتِ عَازٍ عَلَى الْفَتَى	إِذْ مَا نَسَوِي حَقًّا وَ جَاهِدَ مُسْلِمًا
وَ أَمَسَى الرَّجَالُ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ	وَ فَارَقَ مَشُورًا وَ خَالَفَ مُجْرِمًا
أَقْلِمُ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَائَهَا	لِتَلْقَى خَمِيصًا فِي الْهِتَاجِ عَرْمَرَمًا
فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُنْذَمْ وَ إِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ	كَسَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَ تُرْغَمَا

من به سوی مرگ خواهم رفت که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست، اگر در جستجوی حق باشد و در راه اسلام جهاد کند.

و بخواهد با مواسات [و ایثار] جاننش از انسان‌های صالح حمایت کند و با جنایتکاران مخالفت نماید و از دشمنی خدا دوری گزیند.

۱. أنساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۴؛ الارشاد، ص ۲۰۸؛ أبوعلی احمد بن محمد مسکویه الرازی، تجارب الامم، تحقیق أبو القاسم امامی، الطبعة الاولى، دار سروش للطباعة والنشر، تهران، ۱۳۶۶ ش. ج ۲، صص ۶۰ - ۶۱؛ روضة الواعظین، ص ۱۹۸؛ إعلام الوری، ص ۲۳۰؛ مقتل الخواریزمی، ج ۱، ص ۲۳۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، صص ۶۹ و ۹۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۹؛ شمس الدین أبوالمظفر یوسف بن قز اوغلی (سبط ابن الجوزی)، تذکرة الخواص، مؤسسة أهل البيت، بیروت، ۱۴۰۱ ق. ص ۲۱۷؛ المنتخب فی جمیع المراثی والخطب، ص ۱۱۱؛ عوالم العلوم، ج ۱۷، صص ۶۷ و ۲۲۹؛ شریف بن عبدالحسین بن محمدحسن صاحب الجواهر، مشیرالاحزان فی احوال الائمة الاثنی عشر امثناء الرحمن، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش. ص ۴۲؛ لواعج الاشجان، ص ۹۴؛ قادتنا، ج ۶، ص ۸۲؛ با تفاوت در تعداد ابیات یاد شده.

من جان خود را فدا می‌کنم و بقای آن را خواستار نیستم، و به‌زودی در جنگی سخت با دشمنی پس بزرگ روبه‌رو خواهم شد.
پس اگر زنده بمانم، پشیمانی ندارم، و اگر کشته شوم، ملامت نگردم، ولی برای تو همین پس که چنین زندگی ذلت‌بار و ننگینی را سپری کنی.

حسین (ع) خواهان عزت مسلمانان و ظهور ارزش‌های انسانی آنان و رشد و سعادت ایشان بود. بدین ترتیب جلوه‌های گوناگون مواسات در اوج خود، در برترین حماسه انسانی - در عاشورا - ظهور یافت.

اقسام و وجوه تکافل و مواسات

همان‌گونه که در معنای واژه مواسات گذشت، این واژه برابر نهادن برادران در جان و مال و سایر امور را می‌رساند. بنابراین همه چیز را در بر می‌گیرد، و آنچه قابل مواسات باشد در عرصه مواسات اهل ایمان است، چنان در فقه‌الرضا (ع) درباره حقوق برادران دینی بر یکدیگر آمده است:

«... وَ مُوَاسَاتِهِمْ وَ مُسَاوَاتِهِمْ فِي كُلِّ مَا يَجُوزُ فِيهِ الْمُسَاوَاةُ وَ الْمُوَاسَاةُ»^۱

و از جمله حقوق برادران بر یکدیگر مواسات کردن و مساوات ایشان در تمام اموری است که مساوات و مواسات جایز است.

در تمام عرصه‌هایی که انسان نیاز به امنیت دارد، تکافل و مواسات از حقوق و تکالیف اهل ایمان نسبت به هم است. از همین‌رو در سخنان، زندگی، رفتار و کردار پیشوایان حق با تأکید فراوان به این جنبه‌ها پرداخته شده است و باب‌های روایی مربوط به تکافل و مواسات سرشار از جلوه‌های انسانی و ایمانی وجوه گوناگون این امور است. در خبری که جابر بن یزید جعفی از امام سجّاد (ع) نقل کرده مواسات همه‌جانبه از حقوق مؤمنان بر یکدیگر شمرده شده است؛ این‌که اهل ایمان به شادی یکدیگر شاد و به اندوه هم اندوهگین می‌شوند، و در تمام کارها یار و دستگیر همدیگرند و در همه امور مادی با یکدیگر مواسات می‌کنند، و درواقع چون ریسمان

واحدی هستند که در همه راحتی‌ها و سختی‌ها، نیکی‌ها و ناگواری‌ها شریکند.^۱
در این صورت است که اهل ایمان شایسته صفت برادری می‌شوند؛ و آن‌جا که تبعیض و ستم و تعدی به یکدیگر هست، رنگی از جامعه ایمانی نیست. سماعه گوید:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) قُلْتُ: قَوْمٌ عِنْدَهُمْ قُضُولٌ وَ إِخْوَانُهُمْ حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ، وَ لَيْسَ تَسْعُهُمُ الرِّكَاءُ، أَيْسَعُهُمْ أَنْ يَشَبَّعُوا وَ يَجُوعَ إِخْوَانُهُمْ، فَإِنَّ الزَّمَانَ شَدِيدٌ؟»

به امام صادق (ع) عرض کردم که گروهی دارای مال و ثروت بسیارند و عده‌ای سخت در مضیقه‌اند، به‌طوری‌که زکات هم در امورشان گشایشی ایجاد نمی‌کند، آیا درست است که در این دوران سختی، عده‌ای سیر و عده‌ای گرسنه به‌سر ببرند؟

امام فرمود:

«الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَحْذُلُهُ وَ لَا يَحْرِمُهُ، فَيَجِئُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْإِحْتِيَادُ فِيهِ، وَ التَّوَاضُّعُ وَ التَّعَاوُنُ عَلَيْهِ، وَ الْمُوَاسَاةُ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ، وَ الْعَطْفُ مِنْكُمْ يَكُونُونَ عَلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ فِيهِمْ ﴿رَحِمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲ مُتَرَاحِمِينَ^۳»

مسلمانان با هم برادرند، نباید به یکدیگر ستم روا دارند و همدیگر را خوار سازند، و نباید به محرومیت هم راضی باشند. مسلمانان باید در این راه تلاش کنند، با هم بکوشند و مواسات و تعاون نمایند و به نیازمندان یاری رسانند که خداوند به رحمت و عطوفت میانشان فرمان داده است.

اگر مواسات در زندگی اهل ایمان جلوه نماید، کسی در گرفتاری و محرومیت نمی‌ماند، کسی به ذلت سؤال کشیده نمی‌شود، که اهل ایمان نباید اجازه دهند که برادران نیازمندشان به زیان آیند، بلکه باید در عین حفظ کرامت و عزت آنان با ایشان مواسات کنند. به بیان پیشوای عدالت‌گرایان، علی (ع):

۱. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۳۲.

۲. قرآن، فتح / ۲۹.

۳. الکافی، ج ۴، ص ۵۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۹۷؛ قریب به همین: کتاب المؤمن، ص ۲۳.

«إِنْدًا بِالْعَطِيَّةِ مَنْ لَمْ يَسْأَلْكَ، وَإِنْدُلْ مَعْرُوفَكَ لِمَنْ طَلَبَهُ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَرِدَ السَّائِلَ»^۱
پیش از آن‌که سائل از تو درخواستی کند، تو خود در عطا کردن پیشقدم شو، و آن‌کس
هم که از تو خیری می‌طلبد، از بذل آن دریغ مدار، و هرگز مباد آن‌که سائل را رد کنی.
در منطق پیشوایان دین، شیرینی زندگی حقیقی در روابط و مناسبات سراسر انسانی و ایمانی
است. به تعبیر علی (ع):

«أَفْضَلُ النَّوَالِ مَا وَصَلَ قَبْلَ السُّؤَالِ»^۲

بالاترین و شیرین‌ترین عطاها بذل و بخششی است که بدون سؤال شخص نیازمند
به او برسد.

از رسول خدا (ص)، پیام‌آور تکافل و مواسات در والایی این امور روایت شده است که فرمود:

«مَنْ عَالَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يُؤْمَهُمْ وَلَيْلَتَهُمْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ»^۳

هرکه خانواده‌ای از مسلمانان را در شبانه‌روزشان سرپرستی کند، خداوند گناهانش را
پیخشد.

اهتمام پیشوایان اسلام در مواسات و تکافل همه‌جانبه‌شان با مردم جهت‌گیری آنان را نشان
می‌دهد. در خبری آمده است که امام سجّاد (ع) شب‌ها پس از تاریک شدن هوا و به خواب رفتن
مردم از جا برمی‌خاست و هرچه خوراک در منزل بود جمع می‌کرد و در انبانی قرار می‌داد و
درحالی‌که صورت خود را پوشانده بود آن را بر دوش می‌گرفت و به منزل نیازمندان می‌برد و
میان آنان تقسیم می‌کرد.^۴ وقتی آن حضرت از دنیا رفت و آن بزرگوار را غسل می‌دادند بر پشتش
- در اثر انبان‌های غذایی که شب‌هنگام به خانه همسایگان ناتوان و خانواده‌های مستمند حمل

۱. شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۴۱۱.

۲. همان، ص ۴۱۱.

۳. الجامع‌الصغیر، ج ۲، ص ۶۲۲.

۴. امالی الطوسی، ج ۲، ص ۱۹۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۳، ص ۶۱؛ مناقب ابن شهر آشوب،

ج ۴، ص ۱۵۳؛ عوالی الآلی، ج ۳، ص ۲۸۳؛ الجامع‌الصغیر، ج ۲، ص ۶۲۲.

می‌کرد - آثار زخم و جراحت مشاهده کردند.^۱

پیشوایان دین در وجوه مختلف مواسات پیشگام بودند و سفارش می‌نمودند که آن‌کس که نمی‌تواند با مال خود مواسات کند، عرصه‌های دیگر در برابر اوست.^۲ از رسول خدا (ص) روایت شده است:

«فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ مَالٌ فَمِنْ جَاهِكُمْ تَبَذَّلُوهُ لِإِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ تَجْرُونَ بِهِ إِلَيْهِمُ الْمَنَافِعَ وَتَدْفَعُونَ بِهِ عَنْهُمْ الْمَضَارَّ»^۳

اگر شما را مالی نیست، پس از آبرویتان برای برادران مؤمن خود بذل کنید تا به آنان منافع و خیر رسانید و مضرات و مشکلات را از ایشان دفع کنید.

از برخی روایات استفاده می‌شود که خداوند از مردمان دربارهٔ مسئولیت‌های اجتماعی‌شان پرسش می‌کند و از همهٔ وجوه مواسات و تکافل بازخواست می‌نماید که اهل ایمان در همهٔ وجوه آن مسئولینند. علامه حلی در الرسائل السعیدیه از رسول خدا (ص) روایت کرده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَسْأَلُ الْعَبْدَ فِي جَاهِهِ كَمَا يَسْأَلُ فِي مَالِهِ. فَيَقُولُ: يَا عَبْدِي، رَزَقْتُكَ جَاهًا، فَهَلْ أَعْنَتَ بِهِ مَظْلُومًا أَوْ أَعْنَتَ بِهِ مَلْهُومًا؟^۴

بی‌گمان خدای متعال از آبروی بنده‌اش پرسش می‌کند همچنان که از مالش پرسش خواهد کرد. پس می‌فرماید: ای بنده من، آبرو و اعتبارات را من روزی تو کردم، آیا با آن بستمیده‌ای را یاری و یا گرفتار و درمانده‌ای را فریادرسی کردی؟

همین معنا در حدیث امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

۱. تفسیر الامام العسکری (ع)، ص ۵۲۰؛ تنبیہ الخواطر، ج ۱، صص ۶۳ - ۶۴؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۰۰، ج ۷۴، ص ۳۱۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۲۷.

۲. ر.ک: ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب الماوردی، ادب الدنیا والدین، تحقیق محمد صبح، دار مکتبه الحیاء، بیروت، ۱۹۸۷ م. صص ۳۳۳ - ۳۳۵.

۳. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۹۹؛ ج ۷۴، ص ۳۱۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۲۷.

۴. عوالی اللالی، ج ۱، ص ۳۷۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۲۹.

«يُسْأَلُ الْمَرْءُ عَنْ جَاهِهِ كَمَا يُسْأَلُ عَنْ مَالِهِ، يَقُولُ: جَعَلْتُ لَكَ جَاهًا، فَهَلْ نَصَرْتُ بِهِ مَظْلُومًا، أَوْ قَمَعْتُ بِهِ ظَالِمًا، أَوْ أَغَشْتُ بِهِ مُكْرُوبًا؟»^۱

خداوند از آبروی انسان پرسش می‌کند همچنان که از دارایی‌اش پرسش می‌کند. می‌فرماید: من برایت آبرو قرار دادم، آیا با آن ستم‌دیده‌ای را یاری کردی؟ آیا با آن به مبارزه و نابودی ستمگری شتافتی؟ آیا با آن گرفتاری را فریادرسی کردی؟

البته آنان که در نزدیکی یکدیگر به سر می‌برند حقوقی همه‌جانبه بر یکدیگر دارند، چنان‌که در رساله حقوق امام سجّاد (ع) درباره کسانی از این جمله، یعنی همسایگان چنین آمده است:

«وَأَمَّا حَقُّ الْجَارِ فَحِفْظُهُ غَائِبًا وَكَرَامَتُهُ شَاهِدًا، وَنُصْرَتُهُ وَمَعُونَتُهُ فِي الْحَالَيْنِ جَمِيعًا. لَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةً وَلَا تَبْحَثْ لَهُ عَنْ سَوَاءٍ لِتَعْرِفَهَا، فَإِنْ عَرَفْتَهَا مِنْهُ عَنْ غَيْرِ إِزَادَةٍ مِنْكَ وَلَا تَكْلُفٍ، كُنْتَ لِمَا عَلِمْتَ حِصْنًا خَصِينًا وَبِثْرًا سَتِيرًا، لَوْ بَحَثْتَ الْأُسْنَةَ عَنْهُ ضَمِيرًا لَمْ تَتَّصِلْ إِلَيْهِ لِأَنْطَوَائِهِ عَلَيْهِ. لَا تَسْتَمِعْ عَلَيْهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ. لَا تُسَلِّمُهُ عِنْدَ شَدِيدَةٍ وَلَا تَحْسُدْهُ عِنْدَ نِعْمَةٍ. تُقِيلُ عَثْرَتَهُ وَتَغْفِرُ زَلَّتَهُ. وَلَا تَذْخُرُ حِلْمَكَ عَنْهُ إِذَا جَهِلَ عَلَيْكَ، وَلَا تَخْرُجَ أَنْ تَكُونَ سَلَمًا لَهُ تَرُدُّ عَنْهُ لِسَانَ السَّيِّمَةِ وَتُبْطِلُ فِيهِ كَيْدَ حَامِلِ النَّصِيحَةِ وَتُعَاشِرُ مُعَاشِرَةً كَرِيمَةً، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۲

و اما حق همسایه این است که در وقتی که غایب است حقوق او را از هر جهت حفظ کنی، و وقتی که حاضر است احترام و تکریمش کنی. اگر به او ستمی شد به یاری‌اش برخیزی، چه حاضر باشد و چه غایب، از کمک کردن به او دریغ نمایی. در جستجوی عیب‌ها و بدی‌های او نباشی و اگر چیزی از عیب‌های او را بدون این‌که اراده داشته باشی و بخواهی بفهمی پی بردی در مورد دانسته‌های خودت چون قلعه محکم و پرده ضخیمی باشی تا اگر نیزه‌ها دلی را برای یافتنش بشکافند بدان نرسند. از طریقی که او بی‌خبر است مراقب گفته‌های او در خانه‌اش مباشی. هنگام سختی‌ها او را وامگذاری و در برابر نعمت‌هایی که دارد بر او حسد مبری. از خطایش درگذری و لغزشش را ببخشی. و اگر با تو جهالتی کرد بردباری‌ات را از او دریغ مداری و از راه

۱. عوالی‌الآلای، ج ۱، ص ۳۶۳؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۲۹.

۲. تحف‌العقول، ص ۱۹۱؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷؛ مستدرک‌الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۶۲.

سازگاری با او بیرون نشوی. باید زبان ملامتگران و ناسزاگویان را از او بازداری و حيلة مکار را از او دفع کنی و رفتاری بزرگوارانه با او داشته باشی. و جنبش و نیرویی نیست جز به خداوند.

بدین ترتیب از مجموع نصوص فراوانی که در باب تکافل و مواسات وجود دارد درمی یابیم که اهل ایمان نسبت به یکدیگر وظیفه تکافل عاطفی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و دفاعی دارند. آنان موظفند از هر جهت یکدیگر را حفظ و حراست کنند و نیازهای هم را برطرف سازند. البته پیامبر اکرم (ص) با تشکیل حکومت تکافل را در چهره‌ای عمومی و فراگیر تحقق بخشید و مادام که دولت اسلامی با جهتگیری عدالت اجتماعی به تکافل نپردازد، این اصل در این وجه خود معنای شایسته خویش را نمی یابد. قوانین مالی و اجتماعی اسلام خودگویای این واقعیت است. منابع مالی متعددی معین شده است تا زندگی مناسبی برای جامعه اسلامی و همه کسانی فراهم شود که در حد رفاه لازم نیستند؛ از جمله: زکات، خمس، انفال، نفقات، صدقات، وقف، حبس، هبه، وصیت، کفارات، قربانی، زکات فطر، خراج، جزیه، اموال بلاصاحب، تبرّعات، نذورات و...

بدین ترتیب نظام تکافل در قالب سرپرستی اجتماعی پوشاننده همه نیازمندان، مستمندان، زمینگیران، از پا افتادگان، آوارگان، در راه ماندگان، خانواده‌های بی سرپرست و بدسرپرست، بیماران، معلولان، مجروحان، کودکان عقب افتاده، یتیمان، سالمندان، اسیران، زندانیان و جز اینان است. پیامبر خود متکفل این سرپرستی بود. نصوص فراوانی در این باره وجود دارد. در حدیث امام صادق (ع) آمده است که رسول خدا (ص) فرمود:

«أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ عَلَيَّ أَوْلَى بِهِ مِنْ بَعْدِي. [فَقِيلَ لَهُ: مَا مَعْنَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ:] قَوْلُ النَّبِيِّ (ص) مَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضَيَاعًا فَعَلَيَّْ، وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ، فَالزَّجَلُ لَيْسَتْ لَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَلَا يَةُ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ، وَ لَيْسَ لَهُ عَلَى عِيَالِهِ أَمْرٌ وَ لَا نَهْيٌ إِذَا لَمْ يُجْرَ عَلَيْهِمُ النَّفَقَةُ وَ النَّبِيُّ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَ مَنْ بَعْدَهُمَا أَلْزَمَهُمْ هَذَا، فَمِنْ هُنَاكَ صَارُوا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مَا كَانَ سَبَبَ إِسْلَامِ عَامَّةِ الْيَهُودِ إِلَّا مِنْ بَعْدِ هَذَا الْقَوْلِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ إِنَّهُمْ آمَنُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ عَلَى عِيَالِهِمْ»^۱

من از هر مؤمنی به خود او سزاوارترم و پس از من این سزاواری را علی دارد. [عرض شد معنی این سخن چیست؟ فرمود:] فرمایش پیامبر است که هرکس بمیرد و از خود بدهی یا بازماندگانی بی سرپرست به جا بگذارد برعهده من است [که بدهی اش را ادا کنم و بازماندگانش را سرپرستی نمایم] و هرکس بمیرد و مالی از خود به جا گذارد، از آن ورثه اوست، پس هرگاه مردی مالی نداشته باشد، بر خود ولایت ندارد و چون مخارج خانواده خود را نپردازد، بر آنان حقی امر و نهی ندارد، و پیامبر و امیرمؤمنان و امامان پس از ایشان بدان ملزمند [که مخارج آنان را بپردازند]، از این رو آنان نسبت به خود مردم از ایشان سزاوارترند و تنها چیزی که موجب شد همه یهود اسلام آورند، همین سخن رسول خدا (ص) بود، زیرا آنان درباره خود و خانواده خود احساس امنیت کردند و آسوده خاطر شدند [زیرا دانستند که نگهداری و کفالت خود آنان اگر بی سرپرست باشند و نیز خانواده ایشان پس از مرگشان، اگر مخارج سرپرستی نداشته باشند، به عهده پیامبر و پس از او به عهده جانشینش یا دولت اسلامی است].

عملکرد حکومتی پیامبر و اوصیای آن حضرت در دوران حکومتشان بر همین منوال بود. در حکومت امیر مؤمنان علی (ع) تأمین اجتماعی تا بدان پایه رسیده بود که تکدی وجود نداشت و به طور نادر و استثنائی دیده می شد، چنان که در خبری آمده است: «مَرْ شَيْخٌ مَكْثُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ» (پیرمردی از کار افتاده دیده شد که دست نیاز به سوی مردم دراز کرده بود). «فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هَذَا؟» (امیرمؤمنان (ع) فرمود: این چیست؟) «فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، نَصْرَانِيٌّ» (گفتند: ای امیر مؤمنان، مردی نصرانی است). «فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ! انْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ» (امیرمؤمنان (ع) فرمود: هنگامی که جوان و توانا بود از او کار کشیدید و اکنون که پیر و ناتوان شده است رهايش کرده اید! او را از بیت المال تأمین کنید).^۱

شکل مطرح شدن این ماجرا و برآشتن امام از دیدن چنین صحنه ای و نوع پرسش حضرت که «مَا هَذَا؟» (این وضع چیست؟) نشان دهنده آن است که نباید فقیر و نیازمندی وجود داشته

باشد؛ و در حکومت کوتاه علی (ع) نیز چنین بوده است، یعنی در مناطقی که در اختیار علی (ع) بوده، فقر و ناداری تا بدان حد کاسته شده بوده است که دیدن یک مورد فقیر موجب شگفتی و اعتراض شدید حضرت را در پی داشته است.

سیره پیامبر اکرم (ص) بر این بود که همه مردمان به درستی تأمین شوند و این را از حقوق اجتماعی آنان می دانست و دولت ها را بدان مکلف می ساخت،^۱ چنان که از آن حضرت روایت شده است که می فرمود:

«مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلَوْ رَثْتَهُ، وَ مَنْ تَرَكَ دَيْنًا فَعَلَيَّْ وَ عَلَى الْوَلَاةِ مِنْ بَعْدِي مِنْ بَيْتِ الْمَالِ الْمُسْلِمِينَ»^۲

هرکس مالی به جا بگذارد از آن وارثان اوست، و هرکس [بمیرد و از خود] بدهی به جا بگذارد بر عهده من است [که بدهی اش را ادا کنم و بعد از من] بر عهده رهبران و جانشینان پس از من است که آن را از بیت المال مسلمانان بپردازند.

رسول خدا (ص) در تبیین این جایگاه می فرمود:

«أَنَا مَوْلَى مَنْ لَا مَوْلَى لَهُ»^۳

من سرپرست کسی هستم که سرپرست ندارد.

و نیز می فرمود:

«رَسُولُ اللَّهِ مَوْلَى مَنْ لَا مَوْلَى لَهُ»^۴

رسول خدا سرپرست کسی است که سرپرست ندارد.

بنابراین مسئولیت و ضمان دولت در این باره، ضمان اعاله است، یعنی اعاله افراد و تدارک

۱. نک: أبو الحسن علی بن عمر الدار قطنی، سنن الدار قطنی، الطبعة الرابعة، عالم الکتب، بیروت،

۱۴۰۶ ق. ج ۴، ص ۸۵.

۲. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۱۱.

۴. همان، ص ۱۴.

امكانات و لوازم زندگي اشخاص به طور مكفي و در حد رفاه، به نحوي كه هر اندازه ميزان رفاه و آسايش عمومي بيش تر شود، وضع زندگي اين اشخاص متناسب با مقتضيات روز تضمين و تأمين گردد.^۱ در اين باره امير مؤمنان علي (ع) در نامه‌اي به قثم بن عباس فرماندار خود در مکه نوشت:

«وَأَنْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالٍ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَالْمَجَاعَةِ، مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ الْفَقَاةِ وَالْخَلَائِ، وَ مَا فَضَّلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنُقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا.»^۲

و در مال خدا (اموال عمومي) كه در نزد تو فراهم شده بنگر و آن را به عيالمندان و گرسنگاني كه نزديكت هستند بده، و آنان كه مستمندند و سخت نيازمند، و مانده را نزد ما بفرست تا ميان كساني كه نزد ما هستند قسمت كنيم.

و نيز در عهدنامه مالک‌اشتر درباره طبقه پايين و عمل به وظيفه الهي درباره آنان، فرمان‌هاي مؤكدي صادر نمود كه زمامدار و حكومت بايد به طور جدّي به حال آنان كه راه چاره ندارند و درمانده‌اند رسيدگي كند و مستمندان و نيازمنندان و تهيدستان و از كار افتادگان را زير پوشش حمايتي قرار دهد و كاملاً تأمين نمايد؛ و اين كه قسمتي از بيت‌المال و قسمتي از خالصجات دولتي در هر مكاني به اين گروه‌ها اختصاص يابد و حق همه آنان رعايت گردد.^۳ در پي اين اهتمام‌هاي همگاني - در همه وجوه - است كه جامعه به امنيت لازم دست مي‌يابد و به سوي سعادت پيش مي‌رود:

آن زمان كه اهل ايمان حق تعاون و تكافل و مواسات را به جا آورند.

۱. نك: محمداقبر الصدر، اقتصادنا، الطبعة الحادية عشرة، دارالتعاريف للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۹ ق. ص ۷۰۱؛ يوسف القرضاوي، مشكلة الفقر وكيف عاجلها الاسلام، مؤسسة الرسالة، بيروت، صص ۱۰۸ - ۱۱۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۶۷.

۳. همان، نامه ۵۳.

منابع و مأخذ



مرکز تحقیقات کتب و پژوهش‌های اسلامی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

«الف»

١. آداب الصلوة، امام روح الله موسى خميني (ف ١٣٦٨ ش)، چاپ سوم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٣٧٢ ش.
٢. أبوهريرة، عبدالحسين بن يوسف شرف الدين الموسوي العاملي (ف ١٣٧٧ ق)، الطبعة الرابعة، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.
٣. الاتعاف بحب الاشراف، عبدالله بن محمد بن عامر الشيراوي (ف ١١٧١ ق)، طبع بالمدينة الادبية بمصر، افست منشورات الرضى، قم، ١٣٦٣ ش.
٤. اثبات الوصية للامام على بن أبي طالب (ع)، أبو الحسن على بن الحسين المسعودي (ف ٣٤٦ ق)، المكتبة المرتضوية، النجف.
٥. اجود التقريرات، السيد أبو القاسم الخوئي (ف ١٤١٣ ق)، الطبعة الثانية، مؤسسة مطبوعاتي ديني، قم، ١٤١٠ ق.
٦. الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور احمد بن على بن أبي طالب الطبرسي (از عالمان قرن ششم)، نشر المرتضى، مشهد، ١٤٠٣ ق.
٧. الاحسان بترتيب صحيح ابن حبان، الامير علاء الدين على بن بلبان الفارسي (ف ٧٣٩ ق)، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٨ ق.
٨. احقاق الحق وازهاق الباطل، القاضي نورالله الشوشتری (ف ١٠١٩ ق)، مع تعليقات السيد شهاب الدين المرعشي النجفي، مكتبة المرعشي النجفي، قم.
٩. احكام القرآن، أبوبكر احمد بن على الرازي الجصاص (ف ٣٧٠ ق)، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية،

بيروت، ١٤١٥ ق.

١٠. الاحكام السلطانية، أبو الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي (ف ٤٥٠ ق)، الطبعة الثانية، افست مركز النشر، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ١٤٠٦ ق.

١١. الاحكام السلطانية، أبو يعلى محمد بن الحسن الفراء (ف ٤٥٨ ق)، صححه وعلق عليه محمد حامد الفقي، الطبعة الثانية، افست مركز النشر، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ١٤٠٦ ق.

١٢. احياء علوم الدين، أبو حامد محمد بن محمد الغزالي (ف ٥٠٥ ق)، صحح باشراف عبدالعزيز عز الدين السيروان، دار القلم، بيروت.

١٣. الاختصاص، أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد (ف ٤١٣ ق)، صححه وعلق عليه علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة المدرسين، قم.

١٤. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، صححه وعلق عليه و قدّم له حسن المصطفوي، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ ش.

١٥. اخلاق النبي وآدابه، أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيّان الاصبهاني المعروف بأبي الشيخ (ف ٣٦٩ ق)، حققه وكتب حواشيه أبو الفضل عبد الله محمد الصديق الغماري، الطبعة الاولى، مطابع الهلال، القاهرة، ١٣٧٨ ق.

١٦. ادب الدنيا والدين، أبو الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي (ف ٤٥٠ ق)، تحقيق محمد صباح، دار مكتبة الحياة، بيروت، ١٩٨٧ م.

١٧. الادب المفرد، أبو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري (ف ٢٥٦ ق)، نشره قصي محب الدين الخطيب، القاهرة، ١٣٧٩ ق.

١٨. —، أبو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري (ف ٢٥٦ ق)، دار مكتبة الحياة، بيروت، ١٩٨٠ م.

١٩. الاربعون الصغير، أبو بكر احمد بن الحسين البيهقي (ف ٤٥٨ ق)، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٢٠. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقب بالمفيد (ف ٤١٣ ق)، صححه وأخرجه السيد كاظم الموسوي الميامي، دار الكتب الاسلامية، طهران، ١٣٧٧ ق.

٢١. ارشاد القلوب، أبو محمد الحسن بن محمد الديلمي (ف سدة هشتم)، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٨ ق.

٢٢. الاستيعاب في اسماء الاصحاب، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر القرطبي المالكي (ف ٤٦٣ ق)، بهامش الاصابة، دار الكتاب العربي، بيروت.

٢٣. اسد الغابة في معرفة الصحابة، عز الدين أبو الحسن علي بن محمد المعروف بابن الاثير (ف ٦٣٠ ق)، دار احياء التراث العربي، بيروت.
٢٤. اسرار الشريعة و اطوار الطريقة و انوار الحقيقة، السيّد حيدر الأملي (ف بعد از ٧٨٢ ق)، مقدّمه و تصحيح محمد خواجهوى، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ١٣٦٨ ش.
٢٥. الاسلام و منطق القوة، محمد حسين فضل الله، الطبعة الثانية، الدار الاسلامية، بيروت.
٢٦. الاسماء و الصفات، أبوبكر احمد بن الحسين البيهقي (ف ٤٥٨ ق)، تصحيح و تعليق محمد زاهد الكوثري الحنفى، دار احياء التراث العربي، بيروت.
٢٧. أشهر مشاهير الاسلام فى العرب والسياسة، رفيق بك العظم (ف ١٣٤٣ ق)، الطبعة السادسة، دارالرائد العربي، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٢٨. الاصابة فى تمييز الصحابة، شهاب الدين احمد بن علي ابن حجر العسقلاني (ف ٨٥٢ ق)، دارالكتاب العربي، بيروت.
٢٩. اصلاح الحال، أبوبكر عبدالله بن محمد المعروف بابن أبي الدنيا (ف ٢٨١ ق)، تحقيق و دراسة مصطفى مفلح القضاة، دارالنشر للجامعات المصرية، ١٤١٠ ق.
٣٠. أعلام الدين فى صفات المؤمنين، أبو محمد الحسن بن محمد الديلمي (ف سده هشتم)، الطبعة الثانية، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، بيروت، ١٤٠٩ ق.
٣١. الأعلام، قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين، خير الدين الزركلى (ف ١٣٩٦ ق)، الطبعة الثامنة، دارالعلم للملأين، بيروت، ١٩٨٩ م.
٣٢. أعلام النساء فى عالمي العرب والاسلام، عمر رضا كحالة، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٣٣. إعلام الورى بأعلام الهدى، أمين الاسلام أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسى (ف ٥٤٨ ق)، تصحيح و تعليق علي اكبر الغفارى، دارالمعرفة، بيروت، ١٣٩٩ ق.
٣٤. أعيان الشيعة، السيّد محسن الامين العاملى (ف ١٣٧١ ق)، دارالتعارف، بيروت.
٣٥. اقبال الاعمال، رضى الدين أبو القاسم علي بن موسى ابن طاووس (ف ٦٦٤ ق)، الطبعة الثانية، دارالكتب الاسلامية، طهران، ١٣٩٠ ق.
٣٦. اقتصادنا، محمد باقر الصدر (ف ١٤٠٠ ق)، الطبعة الحادية عشرة، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٩ ق.
٣٧. اقرب الموارد، سعيد الخورى الشرتونى (ف ١٣٣٠ ق)، افست مكتبة المرعى النجفى، قم، ١٤٠٣ ق.
٣٨. الأم، محمد بن ادریس الشافعى (ف ٢٠٤ ق)، اشرف على طبعه و باشر تصحيحه محمد زهرى النجار،

دارالمعرفة، بيروت.

٣٩. الامالي، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، قدّم له السيّد محمد الصادق بحر العلوم، المطبعة الحيدرية، النجف.

٤٠. الامالي، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق) (ف ٣٨١ ق)، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٠ ق.

٤١. الامالي، أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقّب بالمفيد (ف ٤١٣)، منشورات جماعة المدرسين، قم، ١٤٠٣ ق.

٤٢. الامامة والسياسة، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (ف ٢٧٦ ق)، مكتبة الحلبي، مصر، ١٣٨٨ ق.

٤٣. امام علي، صداي عدالت انسانيت، جُرح جُرداق، ترجمه سيّد هادي خسروشاهي، چاپ اول، مؤسسه مطبوعاتي فراهاني، ١٣٤٤ ش.

٤٤. امتاع الاسماع بما للرسول من الابناء والاموال والعفدة والمتاع، تقى الدين احمد بن علي المقرئ (ف ٨٤٥ ق)، صحّحه و شرحه محمود محمد شاكر، مطبعة لجنة التأليف والترجمة والنشر، القاهرة، ١٩٤١ م.

٤٥. الانتفاضات الشيعة عبر التاريخ، هاشم معروف الحسني، دارالكتب الشعبية، بيروت.

٤٦. أنساب الاشراف، أبو الحسن احمد بن يحيى البلاذري (ف ٢٧٩ ق)، ج ١، تحقيق محمد حميد الله، الطبعة الاولى، دارالمعارف، القاهرة، ١٩٥٩ م. ج ٢، حقّقه و علّق عليه محمد باقر المحمودي، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٤ ق. ج ٣، حقّقه و علّق عليه محمد باقر المحمودي، الطبعة الاولى، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٧ ق. ج ٤ و ٥، تصحيح ماكس شلوسينجر، الطبعة الاولى، مكتبة المثنى، بغداد، ١٩٣٨ م.

٤٧. —، أبو الحسن احمد بن يحيى البلاذري (ف ٢٧٩ ق)، حقّقه و قدّم له سهيل زكار، رياض زركلي، الطبعة الاولى، دارالفكر، بيروت، ١٤١٧ ق.

٤٨. انسان العيون في سيرة الأمين المأمون (السيرة الحلبيّة)، علي بن برهان الدين الحلبي (ف ١٠٤٤ ق)، دار احياء التراث العربي، بيروت.

٤٩. الانوار البهية في تواريخ الحجج الالهية، عباس بن محمدرضا القمي (ف ١٣٥٩ ق)، تقديم و تعليق محمد كاظم الخراساني (الشانه چي)، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٤ ق.

٥٠. الانوار التنزيل والاسرار التأويل (تفسير البيضاوي)، ناصر الدين أبوسعيد عبد الله بن عمر البيضاوي (ف

٧٩١ ق)، دارالكتب العلمية، بيروت.

٥١. الايضاح، أبو محمد الفضل بن شاذان الأزدي النيسابوري (ف ٢٦٠ ق)، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٢ ق.

٥٢. ايضاح الفوائد في شرح القواعد، أبو طالب محمد بن الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبي (فخر المحققين) (ف ٧٧١ ق)، الطبعة الاولى، مطبعة، قم، ١٣٨٩ ق.

«ب»

٥٣. بحار الانوار الجامعة لعلوم الاثقة الأطهار، محمد باقر المجلسي (ف ١١١٠ ق)، الطبعة الثالثة، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٥٤. بدائع الصنائع، أبو بكر بن مسعود الكاشاني (ف ٥٨٧ ق)، الطبعة الاولى، المكتبة الحبيبية، باكستان، ١٤٠٩ ق.

٥٥. البداية والنهاية، أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ف ٧٧٤ ق)، تحقيق علي شيري، الطبعة الاولى، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٥٦. بررسی اجمالی مبانی اقتصاد اسلامی، مرتضی مطهری (ف ١٣٥٨ ش)، چاپ اول، انتشارات حکمت، ١٤٠٣ ق.

٥٧. البرهان في تفسير القرآن، السيد هاشم بن سليمان الحسيني البهراني (ف ١١٠٧ ق)، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم.

٥٨. بستان العارفين، نصر بن محمد بن ابراهيم السمرقندي (ف ٣٧٣ ق)، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٦ ق.

٥٩. بشاره المصطفى لشيعه المرتضى، عماد الدين أبو جعفر محمد بن أبي القاسم الطبري (از عالمان قرن ششم)، الطبعة الثانية، المكتبة الحيدرية، النجف، ١٣٨٣ ق.

٦٠. بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد (ع)، أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار (ف ٢٩٠ ق)، تقديم و تعليق و تصحيح محسن كوجه باغي، مؤسسة الاعلمي، طهران، ١٤٠٤ ق.

٦١. بلاغات النساء، أبو الفضل احمد بن أبي طاهر (ابن طيفور) (ف ٢٨٠ ق)، فهرسة و تحقيق يوسف البقاعي، الطبعة الاولى، دارالاضواء، بيروت، ١٤٢٠ ق.

٦٢. البلد الامين، تقى الدين ابراهيم بن علي العاملي الكفعمي (ف ٩٠٥ ق)، ١٤٥٥، مؤسسة البلاغ، بيروت.

٦٣. بلوغ المرام من أدلة الاحكام، شهاب الدين احمد بن علي ابن حجر العسقلاني (ف ٨٥٢ ق)، عني

بتصحيحه والتعليق عليه محمد حامد الفقي، دارالفكر، بيروت.

٦٤. بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، محمدتقي التستري (ف ١٣٧٤ ش)، الطبعة الاولى، مكتبةالصدر، تهران، ١٣٩٠ ق.

٦٥. البيان في اخبار صاحب الزمان، أبو عبدالله محمد بن يوسف الكنجي الشافعي (ف ٦٥٨ ق)، قدم له و علق عليه محمد مهدي الخرسان، مؤسسة الهادي للطبوعات، قم، ١٣٩٩ ق.

٦٦. البيان والتبيين، أبو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (ف ٢٥٥ ق)، تحقيق على أبو ملحم، الطبعة الثانية، دار و مكتبة الهلال، بيروت، ١٤١٢ ق.

٦٧. البيان والتعريف في أسباب ورود الحديث الشريف، ابراهيم بن محمد بن كمال الدين الحسيني الحنفي المعروف بابن حمزة (ف ١١٢٠ ق)، المكتبة العلمية، بيروت، ١٤٠٢ ق.

٦٨. بيست گفتار، مرتضى مطهرى (ف ١٣٥٨ ش)، انتشارات صدرا، ١٣٥٨ ش.

«پ»

٦٩. پرتوى از قرآن، سيد محمود طالقانى (ف ١٣٥٨ ش)، چاپ سوم، شركت سهامى انتشار.

٧٠. پرتوى از نهج البلاغه، سيد محمد مهدي جعفرى، چاپ اول، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٧٢ - ١٣٨١ ش.

٧١. پيكار صفين، نصر بن مزاحم منقرى (ف ٢١٢ ق)، به تصحيح و شرح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرويز اتابكى، چاپ دوم، شركت سهامى انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، ١٣٧٠ ش.

«ت»

٧٢. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضى الزبيدي (ف ١٢٠٥ ق)، دار مكتبة الحياة، بيروت.

٧٣. تاريخ ادبيات زبان عربى، حنا الفاخورى، ترجمه عبدالمحمد آيتى، چاپ اول، انتشارات توس.

٧٤. تاريخ الاسلام و طبقات المشاهير و الاعلام، شمس الدين أبو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبى (ف ٧٤٨ ق)، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، الطبعة الثانية، دارالكتاب العربى، بيروت.

٧٥. تاريخ اصبهان، أبو نعيم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهاني (ف ٤٣٠ ق) تحقيق سيد كسروى حسن، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١٠ ق.

٧٦. تاريخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر احمد بن على الخطيب البغدادي (ف ٤٦٣ ق)، دارالكتب العلمية، بيروت.

٧٧. تاريخ تمدن، ويل دورانت (ف ١٩٨١ م)، چاپ دوم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج ١ ، مترجمان احمد آرام، ع. پاشایی، امیرحسین آریانپور، ١٣٦٧ ش.
٧٨. تاريخ التمدن الاسلامی، جرجی زيدان (ف ١٣٢٢ ق)، دار مكتبة الحياة، بيروت.
٧٩. تاريخ الجنس العربي، محمد عزّة دروزة، الطبعة الاولى، المكتبة العصرية، صيدا، ١٣٨١ ق.
٨٠. تاريخ الخلفاء، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي (ف ٩١١ ق)، حققه و قدّم له و خرّج آياته قاسم الشماعی الرفاعي، محمد العثماني، الطبعة الاولى، دارالقلم، بيروت، ١٤٠١ ق.
٨١. تاريخ الخميس في أحوال أنفس نفيس، حسين بن محمد بن الحسن الدياربركي (ف ٩٦٦ ق)، الطبعة الاولى، مطبعة عثمان عبدالرزاق، القاهرة، ١٣٠٢ ق.
٨٢. تاريخ الرسل والملوك (تاريخ الطبري)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري (ف ٣١٠ ق)، تحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ١٩٧٩ م.
٨٣. التاريخ الصغير، أبو عبدالله محمد بن اسماعيل البخاري (ف ٢٥٦ ق)، تحقيق محمود ابراهيم زيد، دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٦ ق.
٨٤. تاريخ فخری در آداب ملكداري و دولت های اسلامی، محمد بن علی بن طباطبا معروف به ابن طوطقی (ف ٧٠٩ ق)، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ دوم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٦٠ ش.
٨٥. التاريخ الكبير، أبو عبدالله محمد بن اسماعيل البخاري (ف ٢٥٦ ق)، شرح و تحقيق قاسم الشماعی الرفاعي، الطبعة الاولى، دارالقلم، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٨٦. تاريخ مدينة دمشق، أبو القاسم علی بن الحسن المعروف بابن عساكر (ف ٥٧١ ق)، تحقيق علی شیری، الطبعة الاولى، دارالفکر، بيروت، ١٤١٥ - ١٤١٩ ق.
٨٧. —، ترجمة النساء، تحقيق سكينه الشهابی، الطبعة الاولى، دارالفکر، دمشق.
٨٨. تاريخ المدينة المنورة، أبو زيد عمر بن شبة سميري (ف ٢٦٢ ق)، حققه فهيم محمد شلتوت، الطبعة الاولى، دارالتراث، بيروت، ١٢٠٠ ق.
٨٩. تاريخ المذاهب، الاسلاميه، محمد أبوزهرة (ف ١٣٩٤ ق)، دارالفکر العربي، القاهرة.
٩٠. تاريخ اليعقوبي، حمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن واضح اليعقوبي (ف ٢٨٤ ق)، دار صادر، بيروت.
٩١. تبصرة المتعلمين، جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر (العلامة الحلبي) (ف ٧٢٦ ق)، تحقيق محمد هادي اليوسفي الغروي، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامي، ١٤١١ ق.
٩٢. التبيان في تفسير القرآن، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، دار احياء التراث العربي،

بيروت.

٩٣. التبيين في أنساب القرشيين، موفق الدين أبو محمد عبدالله بن أحمد بن قدامة المقدسي (ف ٦٢٠ ق)، حققه وعلق عليه محمد نايف الدليمي، الطبعة الثانية، عالم الكتب مكتبة النهضة العربية، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٩٤. تجارب الأمم، أبو علي أحمد بن محمد مسكويه الرازي (ف ٤٢٨ ق)، تحقيق أبو القاسم امامي، الطبعة الاولى، دار سروش للطباعة والنشر، تهران، ١٣٦٦ ش.

٩٥. تحرير الوسيلة، الامام روح الله الموسوي الخميني (ف ١٣٦٨ ش)، الطبعة الثانية، مطبعة الآداب، النجف الاشرف، ١٣٩٠ ق. افست.

٩٦. تحف العقول عن آل الرسول، أبو محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني (از عالمان قرن چهارم)، مكتبة بصيرتي، قم، ١٣٩٤ ق.

٩٧. تذكرة الحفاظ، شمس الدين أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (ف ٧٤٨ ق)، تصحيح عبدالرحمن بن يحيى المعلمي، دار الكتب العلمية، بيروت.

٩٨. تذكرة الاخواص، شمس الدين أبو المظفر يوسف بن قز أوغلي (سبط ابن الجوزي) (ف ٦٥٤ ق)، مؤسسة اهل البيت، بيروت، ١٤٠١ ق.

٩٩. التراتيب الادارية (نظام الحكومة النبوية)، عبدالحق الكتاني (ف ١٣٨٢ ق)، دار الكتب العربي، بيروت.

١٠٠. ترتيب نوادر الراوندي، فضل الله بن علي الحسيني الراوندي (ف حدود ٥٦٠ ق)، الطبعة الاولى، مؤسسة البلاغ، بيروت، ١٤٠٨ ق.

١٠١. ترجمة الامام الحسن عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، أبو القاسم علي بن الحسن المعروف بابن عساكر (ف ٥٧١ ق)، تحقيق محمد باقر محمودي، الطبعة الاولى، مؤسسة محمودي للطباعة والنشر، بيروت، ١٤٠٠ ق.

١٠٢. ترجمة الامام علي بن أبي طالب عليه السلام من تاريخ مدينة دمشق، أبو القاسم علي بن الحسن المعروف بابن عساكر (ف ٥٧١ ق)، تحقيق محمد باقر محمودي، الطبعة الثانية، مؤسسة محمودي للطباعة والنشر، بيروت، ١٣٩٨ ق.

١٠٣. ترجمه و شرح مصباح الشريعة، حسن مصطفوي، انتشارات قلم، ١٣٦٣ ش.

١٠٤. الترغيب والترهيب، ركن الدين عبدالعزيز بن عبد القوي المنذري (ف ٦٥٦ ق)، الطبعة الثالثة، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٣٨٨ ق.

١٠٥. التعريفات، الشريف علي بن محمد الجرجاني (ف ٨١٦ ق)، الطبعة الثانية، دار الكتب العلمية، بيروت،

١٤٠٨ ق.

١٠٦. تفسير أبي السعود، أبو السعود محمد بن محمد العمادى (ف ٩٨٢ ق)، دار احياء التراث العربى، بيروت.
١٠٧. تفسير الامام العسكري (ع)، المنسوب الى الامام أبى محمد الحسن بن على العسكري (ع) (ف ٢٦٠ ق)، الطبعة الاولى، مدرسة الامام المهدي، قم، ١٤٠٩ ق.
١٠٨. تفسير بيان السعادة فى مقامات العبادة، الحاج سلطان محمد الجنايدى (ملاً سلطانعلى گنابادى) (ف ١٣٢٧ ق)، الطبعة الثانية، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٨ ق.
١٠٩. تفسير التستري، أبو محمد سهل بن عبدالله التستري (ف ٢٨٣ ق)، علّق عليه و وضع حواشيه محمد باسل عيون السود، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت.
١١٠. تفسير الجلائين، جلال الدين المَحَلّى (ف ٨٦٤ ق)، جلال الدين عبدالرحمن بن أبى بكر السيوطى (ف ٩١١ ق)، باشراف محمد فهمى أبوعبيد، مروان سوار، عبدالمنعم العانى، الطبعة الثانية، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٦ ق.
١١١. تفسير الجبّرى، أبو عبدالله الحسين بن الحكم بن مسلم الكوفى الجبّرى (ف ٢٨٦ ق)، حقّقه السيد محمدرضا الحسينى، الطبعة الاولى، مؤسسة آل البيت، بيروت، ١٤٠٨ ق.
١١٢. تفسير روض الجنان و روح الجنان، جمال الدين أبو الفتح حسين بن على رازى (از عالمان قرن ششم)، مكتبة المرعشى النجفى، ١٤٠٤ ق.
١١٣. تفسير شريف لاهيجى، بهاء الدين محمد بن شيبخعلى شريف لاهيجى (از عالمان قرن يازدهم)، با مقدّمه و تصحيح ميرجلال الدين محدّث (ارموى)، مؤسسة مطبوعاتى علمى، ١٣٦٣ ش.
١١٤. تفسير العيّاشى، أبوالنضر محمد بن مسعود بن عيّاش السّلمى السمرقندى المعروف بالعيّاشى (ف ٣٢٠ ق)، تحقيق هاشم الرسولى المحلّاتى، المكتبة العلمية الاسلامية، طهران.
١١٥. تفسير فرات الكوفى، أبو القاسم فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفى (از عالمان عصر غيبت صغرى)، تحقيق محمد الكاظم، الطبعة الاولى، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى، طهران، ١٤١٠ ق.
١١٦. تفسير القرآن، أبوبكر عبدالرزاق بن همام الصنعانى (ف ٢١١ ق)، تحقيق مصطفى مسلم محمد، الطبعة الاولى، مكتبة الرشد، الرياض، ١٤١٠ ق.
١١٧. تفسير القرآن العظيم، أبو الفداء اسماعيل بن كثير الدمشقى (ف ٧٧٤ ق)، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٠ ق.
١١٨. تفسير القرآن الكريم، محبى الدين أبو عبدالله محمد بن على المعروف بابن عربى (ف ٦٣٨ ق)، تحقيق و تقديم مصطفى غالب، دارالاندلس، بيروت.

١١٩. تفسير القرآن الكريم، صدر الدين محمد بن ابراهيم الشيرازي (صدر المتألهين) (ف ١٠٥٩ ق)، تصحيح محمد خواجهوي، الطبعة الاولى، انتشارات بيدار، قم، ١٤٠٣ ق.
١٢٠. تفسير القرآن الكريم لأبي حمزة الثمالي، أبو حمزة ثابت بن دينار الثمالي (ف ١٥٠ ق)، نجمي عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين، الطبعة الاولى، نشر الهادي، ١٤٢٠ ق.
١٢١. تفسير القمّي، أبو الحسن علي بن ابراهيم القمّي (ف سده چهارم)، صحّحه و علّق عليه و قدّم له السيّد طيّب الموسوي الجزائري، الطبعة الاولى، دار السور، بيروت، ١٤١١ ق.
١٢٢. التفسير الكبير، فخر الدين محمد بن عمر الخطيب الرازي (ف ٦٠٦ ق)، الطبعة الثالثة.
١٢٣. تفسير المنار، محمد رشيد رضا (ف ١٣٥٤ ق)، الطبعة الثانية، دار المعرفة، بيروت.
١٢٤. تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازي، با همكاري جمعي از نويسندگان، دارالكتب الاسلاميه، تهران.
١٢٥. تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ف ١١١٢ ق)، صحّحه و علّق عليه و اشرف على طبعه هاشم الرسولي المحلاتي، دارالكتب العلمية، قم.
١٢٦. تفسير نوين، محمد تقى شريعتي (ف ١٣٦٦ ش)، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
١٢٧. تفسير و نقد و تحليل مثنوي، محمد تقى جعفرى (ف ١٣٧٧ ش)، چاپ دوم، انتشارات اسلامي.
١٢٨. التكافل الاجتماعي في اسلام، محمد أبو زهرة (ف ١٣٩٤ ق)، دار الفكر العربي، القاهرة.
١٢٩. تلبيس ابليس، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي ابن الجوزي (ف ٥٩٧ ق)، تحقيق السيّد الجميلي، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٧ ق.
١٣٠. تلخيص الشافعي، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، حقّقه و علّق عليه السيّد حسين بحر العلوم، الطبعة الثانية، منشورات العزيزي، قم، ١٣٩٤ ق.
١٣١. تمهيدات، أبو المعالي عبد الله بن محمد ميانجي همداني ملقب به عين القضاة (ف ٥٢٥ ق)، با مقدّمه و تصحيح و تحشيه و تعليق عفيف عسيران، چاپ دوم، كتابخانه منوچهری.
١٣٢. تنبيه الامة و تنزيه الملة، محمد حسين نائيني (ف ١٣٥٥ ق)، به ضميمه مقدّمه و پا صفحه و توضيحات سيّد محمود طالقاني، شركت سهامی انتشار.
١٣٣. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورام)، أبو الحسين ورام بن أبي فراس المالكي (ف ٦٠٥ ق)، دار صعب، دار التعارف، بيروت.
١٣٤. تنبيه الغافلين بأحاديث سيّد الانبياء والمرسلين، نصر بن محمد بن ابراهيم السمرقندي (ف ٣٧٣ ق)، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٦ ق.
١٣٥. التنبيه والاشراف، أبو الحسن علي بن الحسين المسعودي (ف ٣٤٦ ق)، عني بتصحيحه و مراجعته

عبدالله اسماعيل الصاوي، دارالصاوي، القاهرة.

١٣٦. تنقيح المقال في علم الرجال، عبدالله بن محمد حسن المامقاني (ف ١٣٥١ ق)، المطبعة المرتضوية، النجف، ١٣٥٢ ق.

١٣٧. تهذيب الاحكام، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، حققه و علّق عليه السيد حسن الخراسان، دارالكتب الاسلامية، طهران، ١٣٩٠ ق.

١٣٨. تهذيب التهذيب، شهاب الدين احمد بن علي ابن حجر العسقلاني (ف ٨٥٢ ق)، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٤ ق.

١٣٩. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، جمال الدين أبو الحجاج يوسف المزي (ف ٧٤٢ ق)، تحقيق بشار عواد معروف، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٦ ق.

«ث»

١٤٠. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق) (ف ٣٨١ ق)، صحّحه و قدّم له و علّق عليه حسين الأعلمي، الطبعة الرابعة، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤١٠ ق.



١٤١. جامع الاخبار، محمد بن محمد الشعيري (از عالمان قرن هفتم)، تحقيق حسن المصطفوي، مركز نشر الكتاب، طهران، ١٣٨٢ ق.

١٤٢. جامع الاسرار و منبع الانوار، السيد حيدر الأملی (ف بعد از ٧٨٢ ق)، با تصحيحات و مقدّمه هانري كُر بن و عثمان يحيى، چاپ دوم، انجمن ايرانشناسی ايران و فرانسه و شركت علمي و فرهنگي، ١٣٦٨ ش.

١٤٣. جامع الاصول من احاديث الرسول، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد المشهور بابن الاثير الجزري (ف ٦٠٦ ق)، تحقيق محمد حامد الفقي، الطبعة الرابعة، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٤ ق.

١٤٤. جامع بيان العلم و فضله و ما ينبغي في روايته و حمله، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر القرطبي المالكي (ف ٤٦٣ ق)، قدّم له عبدالكريم الخطيب، الطبعة الثانية، دارالكتب الاسلامية، القاهرة، ١٤٠٢ ق.

١٤٥. جامع البيان في تفسير القرآن (تفسير الطبري)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري (ف ٣١٠ ق)، الطبعة الاولى، بولاق، مصر، ١٣٢٣ ق. افست دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٦ ق.
١٤٦. جامع الرواة، محمد بن علي الغروي الحائري الاردبيلي (ف ١١٠١ ق)، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
١٤٧. جامع السعادات، محمد مهدي بن أبي ذر النراقي (ف ١٢٠٩ ق)، تحقيق السيد محمد كلانتر، الطبعة الثالثة، منشورات جامعة النجف الدينية، ١٣٨٣ ق.
١٤٨. الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي (ف ٩١١ ق)، الطبعة الاولى، دارالفكر، بيروت، ١٤٠١ ق.
١٤٩. الجامع لاحكام القرآن، أبو عبد الله محمد بن احمد القرطبي الانصاري (ف ٦٧١ ق)، تصحيح أبو اسحاق ابراهيم اطفيش، دارالكتب المصرية، ١٣٧٦ ق. افست دار احياء التراث العربي، بيروت.
١٥٠. الجرح والتعديل، أبو محمد عبدالرحمن بن أبي حاتم الرازي (ف ٣٢٧ ق)، الطبعة الاولى، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد الدكن.
١٥١. جستجویی در نهج البلاغه، محمد مهدي شمس الدين (ف ٢٠٠١ م)، ترجمة محمود عابدي، چاپ دوم، بنياد نهج البلاغه، ١٣٦١ ش.
١٥٢. الجعفریات (الاشعيات)، أبو علي محمد بن الاشعث الكوفي (از عالمان قرن چهارم)، مكتبة نينوى، طهران.
١٥٣. جلوه های رحمانی، امام روح الله موسوی خمینی (ف ١٣٦٨ ش)، چاپ اول، معاونت فرهنگی هنری بنياد شهيد انقلاب اسلامي، ١٣٧١ ش.
١٥٤. جمهرة أنساب العرب، أبو محمد علي بن احمد بن سعيد بن حزم الاندلسي (ف ٤٥٦ ق)، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٣ ق.
١٥٥. الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي، شمس الدين محمد بن أبي بكر (ابن قيم الجوزية) (ف ٧٥١ ق)، دارالفرقان، بيروت، ١٤٠٥ ق.
١٥٦. جوامع الجامع في تفسير القرآن المجيد، أمين الاسلام أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ف ٥٤٨ ق)، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.
١٥٧. جوامع السيرة النبوية، أبو محمد علي بن احمد بن سعيد بن حزم الاندلسي (ف ٤٥٦ ق)، الطبعة الثالثة، دارالجيل، بيروت.
١٥٨. الجواهر الثمين في سير الملوك والسلاطين، صارم الدين ابراهيم بن محمد المعروف بابن دُقماق (ف ٨٠٩ ق)، تحقيق محمد كمال الدين عز الدين علي، الطبعة الاولى، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠٥ ق.

١٥٩. الجواهر السنية في الاحاديث القدسية، محمد بن الحسن الحرّ العاملي (ف ١١٠٤ ق)، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٢ ق.
١٦٠. جواهر الكلام في شرح شرايع الاسلام، محمد حسن النجفي (ف ١٢٦٦ ق)، تحقيق عباس القوجاني، دارالكتب الاسلامية، طهران، ١٣٩٢ - ١٣٩٨ ق.
١٦١. جواهر المطالب في مناقب الامام الجليل علي بن أبي طالب (ع)، محمد بن احمد الدمشقي الباعوني الشافعي (ف ٨٧١ ق)، تحقيق محمد باقر المحمودي، الطبعة الاولى، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، قم، ١٤١٦ ق.
١٦٢. الجهاد، عبدالله بن المبارك (ف ١٨١ ق)، تحقيق نزيد حماد، الطبعة الاولى، دارالمطبوعات الحديث، جدة.

«ح»

١٦٣. الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة، يوسف بن احمد البحراني (ف ١١٨٦ ق)، حققه و علّق عليه محمد تقى الايرواني، الطبعة الثانية، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.
١٦٤. الحسبة في الاسلام أو وظائف الحكومة الاسلامية، تقى الدين أبو العباس احمد بن تيميه (ف ٧٢٨ ق)، مطبعة المؤيد، مصر، ١٣١٨ ق.
١٦٥. الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة (الاسفار الاربعة)، صدرالدين محمد بن ابراهيم الشيرازي (صدرالمتألهين) (ف ١٠٥٩ ق)، مكتبة المصطفوي، قم، ١٣٧٨ ق.
١٦٦. حلية الاولياء و طبقات الاصفياء، أبو نُعَيْم احمد بن عبدالله بن احمد الاصبهاني (ف ٤٣٠ ق)، دارالفكر، بيروت.
١٦٧. الحياة، محمدرضا الحكيمي، محمد الحكيمي، علي الحكيمي، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.
١٦٨. —، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٧١ - ١٣٨٠ ش.
١٦٩. حياة الامام موسى بن جعفر (ع) باقر شريف القرشي، الطبعة الثانية، مطبعة الآداب، النجف الاشرف، ١٣٩٠ ق.
١٧٠. حياة الصحابة، محمد يوسف الكاندهلوي (ف ١٣٨٤ ق)، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٨ ق.
١٧١. حياة محمد (ص)، محمد حسين هيكل (ف ١٣٧٦ ق)، الطبعة الخامسة، مطبعة مصر، القاهرة.

«خ»

١٧٢. خدمات متقابل اسلام و ايران، مرتضى مطهرى (ف ١٣٥٨ ش)، چاپ دهم، انتشارات صدرا، ١٣٥٩ ش.
١٧٣. الخرائج والجرائع، قطب الدين أبو الحسن سعيد بن هبة الله الراوندى (ف ٥٧٣ ق)، الطبعة الثانية، مؤسسة النور للمطبوعات، بيروت، ١٤١١ ق.
١٧٤. خزائن الادب و لب لباب لسان العرب، عبد القادر بن عمر البغدادي (ف ١٠٩٣ ق)، تحقيق و شرح عبد السلام محمد هارون، الطبعة الاولى، مكتبة الخانجي، القاهرة، ١٤٠٦ ق.
١٧٥. الخصال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق) (ف ٣٨١ ق)، صححه و علّق عليه علي أكبر الغفاري، مكتبة الصدوق، طهران، ١٣٨٩ ق.
١٧٦. خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، أبو الحسن محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي) (ف ٤٠٦ ق)، الطبعة الثانية، منشورات الرضي، قم، ١٣٦٣ ش.
١٧٧. خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، أبو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي (ف ٣٠٣ ق)، دار مكتبة التريبة، بيروت، ١٩٨٧ م.
١٧٨. الخلاف، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٤ ش.
- ﴿د﴾
١٧٩. دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الاسلامية، حسين علي منتظري، الطبعة الاولى، المركز العالمي للدراسات الاسلامية، قم، ١٤٠٨ ق.
١٨٠. دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام، السيد جعفر مرتضى العاملي، الطبعة الاولى، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤٠٩ ق.
١٨١. الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة، السيد علي خان المدني الشيرازي (ف ١١٢٠ ق)، الطبعة الثانية، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
١٨٢. در جستجوی راه از كلام امام، امام روح الله موسوي خميني (ف ١٣٥٨ ش)، دفتر اول، مستضعفين، مستكبرين، چاپ اول، انتشارات اميركبير، ١٣٦٨ ش.
١٨٣. الدر المنثور في التفسير بالمأثور، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ف ٩١١ ق)، افست مكتبة المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٤ ق.
١٨٤. دستور معالم الحكم و مأثور مكارم الشيم من كلام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، أبو عبد الله محمد بن سلامة القضاعي (ف ٤٥٤ ق)، مطبعة السعادة، مصر، ١٣٢٢ ق.

١٨٥. دعائم الاسلام و ذكر الحلال والحرام والقضايا والاحكام، أبو حنيفة النعمان بن محمد التميمي (ف ٣٦٣ ق)، تحقيق آصف بن علي أصغر فيضي، دارالمعارف، القاهرة، ١٣٨٩ ق.
١٨٦. الدعوات، قطب الدين أبو الحسن سعيد بن هبة الله الراوندي (ف ٥٧٣ ق)، الطبعة الاولى، مدرسة الامام المهدي، قم، ١٤٠٧ ق.
١٨٧. دلائل الامامة، أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري الامامي (از عالمان قرن چهارم)، المطبعة الحيدرية، النجف، ١٣٨٣ ق. الطبعة الثانية، افست منشورات الرضى، قم، ١٣٦٣ ش.
١٨٨. دلائل النبوة، أبو تميم احمد بن عبد الله بن احمد الاصبهاني (ف ٤٣٠ ق)، تحقيق محمد رؤاس قلعه جي، عبدالبر عباس، الطبعة الثانية، دارالفنais، بيروت، ١٤٠٦ ق.
١٨٩. دلائل النبوة، أبو بكر احمد بن الحسين البيهقي (ف ٤٥٨ ق)، وثق اصوله و خرج حديثه و علق عليه عبدالمعطي قلعه جي، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٥ ق.
١٩٠. دليل الفالحين لطرق رياض الصالحين، محمد بن علان الصديقي الشافعي (ف ١٠٥٧ ق)، دارالكتب العربي، بيروت، ١٤٠٥ ق.
١٩١. ده گفتار، مرتضى مطهرى (ف ١٣٥٨ ش)، انتشارات حكمت.
١٩٢. ديوان اشعار، محمد تقى ملك الشعرا بهار (ف ١٣٣٠ ش)، چاپ سوم، انتشارات اميركبير، ١٣٥٤ ش.
١٩٣. ديوان الامام على (ع)، قطب الدين أبو الحسن محمد بن الحسين بيهقي كيدري (ف سده ششم)، تصحيح، ترجمه، مقدمه، اضافات و تعليقات ابوالقاسم امامي، چاپ اول، انتشارات اسوه، ١٣٧٣ ش.
١٩٤. ديوان الامام على بو أبى طالب (ع)، جمع و ترتيب عبدالعزيز الكرم، انتشارات كتابخانه اروميه، قم.
١٩٥. ديوان دغيل بن على الخزاعي، دغيل بن على الخزاعي (ف ٢٤٦ ق)، جمع و قدم له و حققه عبدالمصاحب عمران الدجيلي، الطبعة الثانية، دارالكتاب اللبناني، بيروت، ١٩٧٢.
١٩٦. ديوان المبتدأ والخبر في تاريخ العرب والبربر و من عاصروهم من ذوى الشأن الاكبر (تاريخ ابن خلدون)، أبو زيد عبدالرحمن بن محمد المعروف بابن خلدون (ف ٨٠٨ ق)، تحقيق خليل شمادة و سهيل زكّار، الطبعة الثانية، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٨ ق.

۸۵

١٩٧. ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى، محب الدين أبو جعفر احمد بن عبد الله الطبري (ف ٦٩٤ ق)، دارالمعرفة، بيروت.
١٩٨. الذرية الطاهرة، أبوبشر محمد بن احمد بن حماد الانصارى الرازى الدولابى (ف ٣١٠ ق)، حققه

محمد جواد الحسيني الجلالى، الطبعة الثانية، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٨ ق.

«ر»

١٩٩. ربيع الابرار و نصوص الأخبار، جازاللة محمود بن عمر الزمخشري (ف ٥٣٨ ق)، تحقيق سليم النعيمي، افست دارالذخائر للمطبوعات، قم، ١٤١٠ ق.

٢٠٠. رجال الطوسي، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، تحقيق جواد القيومي الاصفهاني، الطبعة الاولى، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٥ ق.

٢٠١. رجال النجاشي، أبو العباس احمد بن علي بن العباس النجاشي (ف ٢٥٠ ق)، تحقيق السيد موسى الشبيري الزنجاني، الطبعة الاولى، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤٠٧ ق.

٢٠٢. الرحلة المدرسية والمدرسة السيارة في نهج الهدى، محمد جواد البلاغي (ف ١٣٥٢ ق)، الطبعة الثانية، دارالكتب الاسلامي، بيروت، ١٩٨٣ م.

٢٠٣. رسالة توضيح المسائل، امام روح الله موسى خميني (ف ١٣٦٨ ش)، چاپ هفتم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٣٧٠ ش.

٢٠٤. الرسالة السعدية، جمال الدين الحسن بن يوسف المطهر (العلامة الحلي) (ف ٧٢٦ ق)، تحقيق عبد الحسين محمد علي بقال، الطبعة الاولى، مكتبة المرعشي النجفي، قم، ١٤١٠ ق.

٢٠٥. رسالة نقد النقود في معرفة الوجود، السيد حيدر الأملي (ف بعد از ٧٨٢ ق)، با تصحيحات و مقدمه هانري كرين و عثمان يحيى، چاپ دوم، انجمن ايرانشناسي فرانسه و شركت علمي و فرهنگي، ١٣٦٨ ش.

٢٠٦. رسالة وحدت از دیدگاه عارف و حكيم، حسن حسن زاده آملی، چاپ اول، انتشارات فجر، ١٣٦٢ ش.

٢٠٧. رسائل ابن سينا، أبو علي حسين بن عبدالله (ابن سينا) (ف ٤٢٨ ق)، انتشارات بيدار، قم.

٢٠٨. رسائل حكيمه، علي بن مدرس يزدي حكيم (ف ١٣٤٤ ق)، چاپ دوم، اداره كل انتشارات و تبليغات وزارت ارشاد اسلامي، ١٣٦٥ ش.

٢٠٩. رسائل الشريف المرتضى، أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي (الشريف المرتضى) (ف ٤٣٠ ق)، تقديم و اشراف احمد الحسيني، اعداد مهدي الرجائي، مؤسسة النور للمطبوعات، بيروت.

٢١٠. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، شهاب الدين أبو الفضل محمود الألوسي البغدادي (ف ١٢٧٠ ق)، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٥ ق.

٢١١. روضات الجنات في احوال العلماء و السادات، محمد باقر الخوانساري (ف ١٣١٣ ق)، الطبعة الاولى، الدار

الاسلامية، بيروت، ١٤١١ ق.

٢١٢. الروض الأثف في شرح السيرة النبوية لابن هشام، عبدالرحمن بن عبدالله بن احمد الخثعمي السهيلي (ف

٥٨١ ق)، تحقيق و تعليق و شرح عبدالرحمن الوكيل، دارالكتب الحديثة، القاهرة.

٢١٣. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، زين الدين بن علي بن احمد العاملي (الشهيد الثاني) (ف

٩٦٦ ق)، مكتبة طباطبائي، انتشارات جهان.

٢١٤. روضة الواعظين، أبو علي محمد بن الفثال النيسابوري (ف ٥٠٨ ق)، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمي

للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ ق.

٢١٥. الروض المعطار في خبر الأقطار، محمد بن عبدالمنعم الحميري (ف حدود ٩٠٠ ق)، حققه احسان

عبّاس، الطبعة الثانية، مكتبة لبنان، بيروت، ١٩٨٤ م.

٢١٦. رهاورد خرد (تحف العقول)، ابن شعبة حرّاني (از عالمان قرن چهارم)، ترجمة پرويز اتابكي، چاپ اول،

نشر و پژوهش فرزاد روز، ١٣٧٦ ش.

٢١٧. رياحين الشريعة، ذبيح الله محلاتي (ف ١٣٦٤ ش)، چاپ چهارم، دارالكتب الاسلامية، تهران،

١٣٦٤ ش.

٢١٨. رياض الصالحين من كلام سيّد المرسلين، محيي الدين أبوزكريا يحيى بن شرف النووي (ف ٦٧٦ ق)،

الطبعة الثانية، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٢١٩. رياض المسائل في بيان الاحكام بالادلة، السيّد علي الطباطبائي (ف ١٢٣١ ق)، مؤسسة آل البيت، قم،

١٤٠٤ ق.

٢٢٠. الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنة، محب الدين أبوجعفر احمد بن عبدالله الطبري (ف

٦٩٤ ق)، دارالندوة الجديدة، بيروت، ١٤٠٨ ق.

«ز»

٢٢١. زاد المسير في علم التفسير، أبو الفرج عبدالرحمن بن علي ابن الجوزي (ف ٥٩٧ ق)، تحقيق محمد بن

عبدالرحمن عبدالله، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٢٢٢. زبدة البيان في احكام القرآن، احمد بن محمد الشهير بالمقدّس الاردبيلي (ف ٩٩٣ ق)، المكتبة

المرتضوية، طهران.

٢٢٣. زنان صدر اسلام، محمد علي بحر العلوم، ترجمة محمد علي اميني، چاپ اول، انتشارات حكمت،

١٣٥٨ ش.

٢٢٤. زيباترين روح پرستنده، على شريعتي (ف ١٣٥٦ ش)، انتشارات بعثت، ١٣٥٦ ش.
 ٢٢٥. زين الفتى، أبو محمد أحمد بن محمد بن علي العاصمي (متولد ٣٧٨ ق)، هذبه و علق عليه محمد باقر المحمودي، الطبعة الاولى، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، قم، ١٤١٨ ق.

«س»

٢٢٦. المراتر الحاوي لتحرير الفتاوى، أبو جعفر محمد بن ادريس الحلّي (ف ٥٩٨ ق)، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٠ ق.
 ٢٢٧. سبل الهدى في سيرة خير العباد، محمد بن يوسف الصالح الشامي (ف ٩٤٢ ق)، تحقيق عادل احمد عبدالموجود، دار الكتب العلمية، بيروت.
 ٢٢٨. سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار، عباس بن محمدرضا القمي (ف ١٣٥٩ ق)، مؤسسة انتشارات فراهاني.
 ٢٢٩. سقط الزند، أبو العلاء احمد بن عبد الله المَعْرِي (ف ٤٤٩ ق)، دار بيروت للطباعة والنشر، بيروت، ١٤٠٧ ق.
 ٢٣٠. السقيفة و فذلك، أبو بكر احمد بن عبد العزيز الجوهرى (ف ٣٢٣ ق)، رواية عز الدين عبد الحميد بن ابن أبي الحديد المعتزلي، تقديم و جمع و تحقيق محمد هادي الاميني، مكتبة نينوى الحديثة، طهران.
 ٢٣١. سنن ابن ماجه، أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني المعروف بابن ماجه (ف ٢٧٣ ق)، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٣٩٥ ق.
 ٢٣٢. سنن أبي داود، أبو داود سليمان بن الأشعث السجستاني (ف ٢٧٥ ق)، الطبعة الاولى، شركة مكتبة و مطبعة الحلبي، مصر، ١٣٧١ ق.
 ٢٣٣. سنن النبی، محمد حسين طباطبائي (ف ١٣٦٠ ش)، ترجمه و تحقيق محمد هادي فقهي، چاپ دوم، كتابفروشي اسلاميه، ١٣٦٢ ش.
 ٢٣٤. سنن الترمذی، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذی (ف ٢٧٩ ق)، دار الفكر، بيروت.
 ٢٣٥. سنن الدارقطني، أبو الحسن علي بن عمر الدارقطني (ف ٣٨٥ ق)، الطبعة الرابعة، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠٦ ق.
 ٢٣٦. سنن الدارمي، عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي السمرقندي (ف ٢٥٥ ق)، دار احياء السنّة النبويّة.
 ٢٣٧. السنن الكبرى، أبو بكر احمد بن الحسين البيهقي (ف ٤٥٨ ق)، دار المعرفة، بيروت.
 ٢٣٨. سنن النسائي، أبو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي (ف ٣٠٣ ق)، شرح جلال الدين السيوطي و

حاشية السندی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

٢٣٩. سیر أعلام النبلاء، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي (ف ٧٤٨ ق)، اشرف علی تحقیق الكتاب و خرّج احادیثه شعيب الأرناؤوط، الطبعة الثامنة، مؤسسة الرسالة، بیروت، ١٤١٢ ق.

٢٤٠. سيرة ابن اسحاق (كتاب المبتدأ والمبعث والمغازي)، محمد بن اسحاق بن يسار (ف ١٥١ ق)، تحقيق و تعليق محمد حميد الله، الطبعة الاولى، معهد الدراسات والابحاث للتعريب.

٢٤١. سيرة علوي، محمد باقر بهبودي، چاپ اول، تهران، ١٣٦٨ ش.

٢٤٢. سيرة نبوي، مرتضى مطهري (ف ١٣٥٨ ش)، دفتر انتشارات اسلامي.

٢٤٣. سيرة نبوي (منطق عملي)، دفتر اول، سيرة فردی، چاپ سوم، انتشارات دریا، ١٣٨٣ ش.

٢٤٤. السيرة النبوية وأخبار الخلفاء، أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد التميمي البستي (ف ٣٥٤ ق)، صححه و علّق عليه السيد عزيز بك و جماعة من العلماء، الطبعة الاولى، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٢٤٥. السيرة النبوية، أبو الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ف ٧٧٤ ق)، ضبطه و صححه احمد عبدالشافى، دار الكتب العلمية، بيروت.

٢٤٦. السيرة النبوية، احمد بن زيني دحلان (ف ١٣٠٤ ق)، بهامش السيرة الحلبية، دار احیاء التراث العربی، بيروت.

٢٤٧. سيرة النبي، أبو محمد عبد الملك بن هشام (ف ٢١٣ ق)، تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، دار الفكر، بيروت.

٢٤٨. سیر حکمت در اروپا، محمد علی فروغی (ف ١٣٢١ ش)، کتابفروشی زوّار، ١٣٤٤ ش.

٢٤٩. سیری در نهج البلاغه، مرتضى مطهري (ف ١٣٥٨ ش)، چاپ دوم، انتشارات عین الهی، ١٣٥٨ ش.

«ش»

٢٥٠. شجرة طوبى، محمد مهدي الحائري، الطبعة الخامسة، المكتبة الحيدرية، النجف، ١٣٨٥ ق.

٢٥١. شرايع الاسلام، نجم الدين أبو القاسم جعفر بن الحسن (المحقق الحلّي) (ف ٦٧٦ ق)، المكتبة العلمية الاسلامية، طهران، ١٣٧٧ ق.

٢٥٢. شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار، أبو حنيفة النعمان بن محمد التميمي (ف ٣٦٣ ق)، تحقيق السيد محمد الحسيني الميلاني، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٤ ق.

٢٥٣. شرح حديث جنود عقل و جهل، امام روح الله موسوي خميني (ف ١٣٦٨ ش)، چاپ اول، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٣٧٧ ش.
٢٥٤. شرح غررالحكم و دررالكلم، جمال الدين محمد خوانساري (ف ١١٢٥ ق)، با مقدمه و تصحيح و تعليق ميرجلال الدين محدث (ارموي)، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٣ ش.
٢٥٥. شرح فصوص الحکم، تاج الدين حسين بن حسن خوارزمي (ف ٨٤٠ ق)، به اهتمام نجيب مايل هروي، انتشارات مولی، ١٣٦٤ ش.
٢٥٦. شرح نهج البلاغة، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله ابن أبي الحديد المعتزلي (ف ٦٥٦ ق)، بتحقيق محمد أبو الفضل ابراهيم، الطبعة الاولى، دار احیاء الکتب العربیة، مصر، ١٣٧٨ ق.
٢٥٧. شرح نهج البلاغة، کمال الدين میثم بن علی بن میثم البحرانی (ف ٦٧٩ ق)، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ١٣٦٢ ش.
٢٥٨. شرح نهج البلاغة، محمد عبده (ف ١٣٢٣ ق)، دارالمعرفة، بیروت.
٢٥٩. شروح سقط الزند، أبو زکریا یحیی بن علی النبریزی (ف ٥٠٢ ق)، أبو محمد عبدالله بن محمد البطلانیوسی (ف ٥٢١ ق)، أبو الفضل قاسم بن حسین الخوارزمی (ف ٦١٧ ق)، تحقیق مصطفی الشقا، عبدالرحیم محمود، عبدالسلام هارون، ابراهیم الابیاری، حامد عبدالمجید، باشراف طه حسین، الطبعة الثالثة، الهيئة المصرية العامة لکتاب، ١٤٠٨ ق.
٢٦٠. الشفا بتعريف حقوق المصطفى، أبو الفضل عبّاض بن موسى بن عبّاض الیحصی (القاضی عبّاض) (ف ٥٤٢ ق)، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالکتب العربی، بیروت.
٢٦١. شفا الغرام بأخبار البلد الحرام، تقی الدین أبو الطیب محمد بن احمد بن علی الفاسی المالکی المکی (ف ٨٣٢ ق)، حقه و وضع فهارسه عمر عبدالسلام تدمری، دارالکتب العربی، بیروت، ١٤٠٥ ق.
٢٦٢. شمائل الرسول، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی (ف ٧٧٤ ق)، شرح و تحقیق مصطفی عبدالواحد، دارالرائد العربی، بیروت، ١٤٠٧ ق.
٢٦٣. الشمائل النبویة، أبو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی (ف ٢٧٩ ق)، الادارة الدینیة لمسلمی آسیا الوسطی و قازاقستان، طشقند، ١٤٠٠ ق.
٢٦٤. الشیعة والحاكمون، محمد جواد مغنیة (ف ١٤٠١ ق)، الطبعة الخامسة، دار و مكتبة الهلال، دارالجواد، بیروت، ١٩٨١ م.

«ص»

٢٦٥. صبحي الأعشى في صناعة الانشاء، احمد بن علي الفلقسندی (ف ٨٢١ ق)، شرحه و علق عليه و قابل نصوصه محمد حسين شمس الدين، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٢٦٦. صحيح البخاري، أبو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري (ف ٢٥٦ ق)، شرح و تحقيق قاسم الشماعي الرفاعي، الطبعة الاولى، دارالعلم، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٢٦٧. صحيح مسلم، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري (ف ٢٦١ ق)، بشرح النووي، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٢٦٨. —، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري (ف ٢٦١ ق)، تحقيق و تعليق موسى شاهين لايش، احمد عمر هاشم، الطبعة الاولى، مؤسسة عز الدين، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٢٦٩. الصحيح من سيرة النبي الاعظم، السيد جعفر مرتضى العاملي، الطبعة الاولى، قم، ١٤٠٠ ق.
٢٧٠. صحيفة الامام الرضا، تحقيق و نشر مدرسة الامام المهدي، قم، ١٤٠٨ ق.
٢٧١. صحيفة سجاديه، الامام علي بن الحسين (ع) (ف ٩٤ ق)، ترجمة صدر بلاغي، چاپ اول، انتشارات حسينية ارشاد، ١٣٥٥ ش.
٢٧٢. صحيفة نور، مجموعه رهنمودهای امام خميني، امام روح الله موسوي خميني (ف ١٣٦٨ ش)، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٣٦١ - ١٣٧١ ش.
٢٧٣. صفة الصفوة، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي ابن الجوزي (ف ٥٩٧ ق)، حققه و علق عليه محمود فاخوري، خرّج أحاديثه محمد رؤاس قلعه جي، الطبعة الرابعة، دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٦ ق.
٢٧٤. صلح امام حسن، پرشكوه ترين نرّمش قهرمانانه تاريخ، راضي ال ياسين (ف ١٩٥٣ م)، ترجمة سيد علي خامنه اي، مؤسسه انتشارات آسيا، ١٣٥٤ ش.
٢٧٥. الضوايق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقة، احمد بن محمد بن حجر الهيتمي (ف ٩٧٤ ق)، تحرير و تعليق عبد الوهاب بن عبد اللطيف، الطبعة الثانية، مكتبة القاهرة، مصر، ١٣٨٥ ق.

«ض»

٢٧٦. ضحى الاسلام، احمد امين (ف ١٣٧٣ ق)، الطبعة العاشرة، دارالكتب العربي، بيروت.

«ط»

٢٧٧. طبقات الشافعية الكبرى، تاج الدين أبو نصر عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي الشبكي (ف ٧٧١ ق)،

- تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو، محمود محمد الطناحي، دار احياء الكتب العربية، القاهرة.
٢٧٨. الطبقات الكبرى، أبو عبدالله محمد بن سعد (ف ٢٣٠ ق)، دار بيروت للطباعة والنشر، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٢٧٩. طلب و اراده، امام روح الله موسوي خميني (ف ١٣٦٨ ش)، ترجمه و شرح سيّد احمد فهري، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، ١٣٦٢ ش.

«ع»

٢٨٠. العبر في خبر من خبر، شمس الدين أبو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (ف ٧٤٨ ق)، دارالكتب العلمية، بيروت.
٢٨١. عدّة الداعي و نجاح الشاعى، احمد بن فهد الحلّي (ف ٨٤١ ق)، صحّحه و علّق عليه احمد الموحّد القمّي، دارالمرتضى، دارالكتاب الاسلامي، بيروت، ١٤٠٧ ق.
٢٨٢. عدل الهى، مرتضى مطهرى (ف ١٣٥٨ ش)، چاپ دهم، انتشارات حكمت، ١٣٥٧ ش.
٢٨٣. العروة الوثقى، جمال الدين محمد بن صفدر الحسينى الاسدآبادى (ف ١٣١٥ ق)، محمد عبده (ف ١٣٢٣ ق)، دارالكتب العربى، بيروت، ١٣٨٩ ق.
٢٨٤. العقد الفريد، أبو عمر احمد بن محمد بن عبدربه الاندلسى (ف ٣٢٨ ق)، شرحه و ضبطه و عنون موضوعاته احمد امين، احمد الزين، ابراهيم الاسيارى، الطبعة الاولى، دارالاندلس، بيروت، ١٤٠٨ ق.
٢٨٥. علل الحديث، أبو محمد عبدالرحمن بن أبى حاتم الرازى (ف ٣٢٧ ق)، دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٢٨٦. علل الشرايع، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الصدوق) (ف ٣٨١ ق)، قدّم له السيّد محمد صادق بحر العلوم، الطبعة الثانية، المكتبة الحيدرية، النجف، ١٣٨٥ - ١٣٨٦ ق. افست دار احياء التراث العربى، بيروت.
٢٨٧. عمدة عيون صحاح الاخبار فى مناقب امام الابرار، يحيى بن الحسن الاسدى الحلّي المعروف بابن البطريق (ف ٦٠٠ ق)، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، ١٤٠٧ ق.
٢٨٨. عوالم العلوم والمعارف والاحوال من الآيات والاخبار والاقوال، عبدالله بن نورالدين البحرانى الاصفهانى (از عالمان قرن دوازدهم)، الطبعة الاولى، مدرسة الامام المهدي، قم، ١٤٠٧ ق.
٢٨٩. عوالى اللآلى العزیزية فى الاحاديث الدينيّة، محمد بن على بن ابراهيم الاحسانى المعروف بابن أبى جمهور (ف ٨٨٠ ق)، تحقيق آقا مجتبى العراقى، قدّم له شهاب الدين المرعشى النجفى، مطبعة سيّد الشهداء، قم، ١٤٠٣ ق.

٢٩٠. عيون الاثر في فنون المغازي والشمال والسير، محمد بن عبدالله بن يحيى بن سيد الناس (ف ٧٣٤ ق)، دار الحضارة، بيروت، ١٤٠٦ ق.

٢٩١. عيون الاخبار، أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (ف ٢٧٦ ق)، دار الكتاب العربي، بيروت.

٢٩٢. عيون اخبار الرضا، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق) (ف ٣٨١ ق)، عن بتصحيحه و تذييله مهدي الحسيني اللاجوردی، انتشارات جهان.

٢٩٣. عيون الحكم والمواعظ، علي بن محمد الليثي الواسطي (از عالمان قرن ششم)، تحقيق حسن الحسيني البيرجندی، الطبعة الاولى، دار الحديث، ١٣٧٦ ش.

«غ»

٢٩٤. الغارات، أبو اسحاق ابراهيم بن محمد الكوفي المعروف بابن هلال الثقفي (ف ٢٨٣ ق)، حققه و علّق عليه السيّد عبدالزهراء الحسيني الخطيب، الطبعة الاولى، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٢٩٥. الفدير في الكتاب والسنة والادب، عبدالحسين الاميني (ف ١٣٩٠ ق)، الطبعة الخامسة، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٢٩٦. غرر الحكم و درر الكلم، عبدالواحد التميمي الأمدي (ف ٥٥٠ ق)، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٢٩٧. الغيبة، محمد بن ابراهيم النعماني (از عالمان قرن چهارم)، تحقيق علي اكبر الغفاري، مكتبة الصدوق، طهران.

٢٩٨. الغيبة، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، الطبعة الثانية، مكتبة بصيرتي، قم، ١٤٠٨ ق.

«ف»

٢٩٩. فتح الباري (شرح صحيح البخاري)، شهاب الدين احمد بن علي ابن حجر العسقلاني (ف ٨٥٢ ق)، تحقيق عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، محمد فؤاد عبدالباقی، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١٠ ق.

٣٠٠. الفتح الرباني والفيض الرحماني، محبي الدين أبو محمد عبدالقادر الجيلاني (ف ٥٦١ ق)، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٠ ق.

٣٠١. فتح القدير، محمد بن علي بن محمد الشوكاني (ف ١٢٥٠ ق)، دارالمعرفة، بيروت.

٣٠٢. الفتوح، أبو محمد احمد بن أعثم الكوفي (ف ٣١٤ ق)، دارالندوة الجديدة، بيروت.

٣٠٣. فتوح البلدان، أبو الحسن أحمد بن يحيى البلاذري (ف ٢٧٩ ق)، عنى بمراجعتة والتعليق عليه رضوان محمد رضوان، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٣٩٨ ق.
٣٠٤. الفتوحات المكيّة، محيى الدين أبو عبد الله محمد بن على المعروف بابن عربى (ف ٦٣٨ ق)، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٣٠٥. الفخرى فى أنساب الطالبين، عزيز الدين أبوطالب اسماعيل بن الحسين المروزي الأزورقاني (ف پس از ٦١٤ ق)، تحقيق السيّد مهدي الرجائي، الطبعة الاولى، مكتبة المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٩ ق.
٣٠٦. فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد الجوينى الخراسانى المعروف بابن المؤيد (ف ٧٣٠ ق)، مؤسسه المحمودى، بيروت، ١٤٠٠ ق.
٣٠٧. الفردوس بمأثور الخطاب، أبو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه الديلمى (ف ٥٥٨ ق)، تحقيق السعيد ابن بسيونى زغلول، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٦ ق.
٣٠٨. فرهنگ فارسى، محمد معين (ف ١٣٥٠ ش)، چاپ چهارم، انتشارات اميركبير، ١٣٦٠ ش.
٣٠٩. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبيرات عرفاني، سيّد جعفر سجّادى، چاپ دوم، انتشارات طهورى، ١٣٥٤ ش.
٣١٠. فصوص الحكم، محيى الدين أبو عبد الله محمد بن على المعروف بابن عربى (ف ٦٣٨ ق)، نصحيح و تعليق أبو العلاء عفيفى، الطبعة، مركز تحقيق و نشر ميرزا محمد باقر، ١٣٥٤ ش.
٣١١. الفصول المختارة من العيون والمحاسن، أبو عبد الله محمد بن النعمان البغدادي الملقّب بالمفيد (ف ٤١٣ ق)، الطبعة الرابعة، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٣١٢. الفصول المهمّة فى معرفة أحوال الائمة عليهم السلام، على بن محمد المالكي الشهير بابن الصباغ (ف ٨٥٥ ق)، منشورات الاعلمى، طهران.
٣١٣. فقه الرضا، الامام على بن موسى الرضا (ع) (ف ٢٠٣ ق)، تحقيق مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، الطبعة الاولى، نشر مؤتمر العالمى للامام الرضا (ع)، مشهد، ١٤٠٦ ق.
٣١٤. فقه السيرة النبويّة من زاد المعاد فى هدى خير العباد، شمس الدين محمد بن أبى بكر (ابن قيم الجوزية) (ف ٧٥١ ق)، تنسيق و ترتيب و شرح و تقديم السيّد الجميلى، الطبعة الاولى.
٣١٥. الفقيه والمتفقه، أبوبكر احمد بن على الخطيب البغدادي (ف ٤٦٢ ق)، حقّقه عادل بن يوسف الغرازي، الطبعة الاولى، دار ابن الجوزى، جدّة، ١٤١٧ ق.
٣١٦. فوات الوفيات، صلاح الدين محمد بن شاكر الكتبي (ف ٧٦٤ ق)، تحقيق احسان عبّاس، دار صادر، بيروت، ١٩٧٣ - ١٩٧٤ م.

٣١٧. الفهرست، محمد بن اسحاق النديم (ف ٣٨٠ ق)، الطبعة الاولى، دارالمعرفة، بيروت.
٣١٨. الفهرست، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، به كوشش محمود رامیار، دانشگاه مشهد، ١٣٥١ ش.
٣١٩. فيض القدير، شرح الجامع الصغير للسيوطي، محمد عبدالرؤوف المناوي (ف ١٠٣١ ق)، دارالفكر، بيروت، ١٣٩١ ق.
٣٢٠. في ظلال القرآن، سيد قطب (ف ١٣٧٨ ق)، الطبعة الخامسة عشرة، دارالشروق، بيروت، ١٤٠٨ ق.

«ق»

٣٢١. قادتنا، السيد محمد هادي الحسيني الميلاني (ف ١٣٩٥ ق)، تحقيق تعليق السيد محمد علي الميلاني، الطبعة الاولى، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٤٠٦ ق.
٣٢٢. قاعدة جلية في التوسل والوسيلة، تقى الدين أبو العباس احمد بن تيمية (ف ٧٢٨ ق)، تحقيق السيد الجميلي، دارالكتب العربي، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٣٢٣. قاموس الرجال، محمد تقى التستري (ف ١٣٧٤ ش)، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٠-١٤٢٤ ق.
٣٢٤. القاموس المحيط، مجد الدين محمد بن يعقوب الفيروزآبادي (ف ٨١٧ ق)، مطبعة السعادة، مصر، ١٣٧١ ق.
٣٢٥. قرآن حكيم، ترجمه و توضيح از سيد جلال الدين مجتبوي (ف ١٣٧٨ ش)، چاپ اول، انتشارات حكمت، ١٣٧١ ش.
٣٢٦. قرآن كريم، ترجمه، توضيحات و واژه نامه از بهاء الدين خرمشاهي، چاپ اول، انتشارات نيلوفر، انتشارات جامي، ١٣٧٤ ش.
٣٢٧. قرآن مجيد، ترجمه محمد مهدي فولادوند، چاپ اول، دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامي، ١٣٧٣ ش.
٣٢٨. قرب الاسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري القمي (ف ٣١٠ ق)، مكتبة نينوى الحديثية، طهران.
٣٢٩. القرطين أو كتابي مشكل القرآن و غريبه لابن قتيبة، أبو عبد الله محمد بن احمد بن مطرف الكتاني (ف ٤٥٤ ق)، دارالمعرفة، بيروت.
٣٣٠. قصص الانبياء، قطب الدين أبو الحسن سعيد بن هبة الله الراوندي (ف ٥٧٣ ق)، تحقيق غلامرضا عرفانيان، الطبعة الاولى، مؤسسة الهادي، قم، ١٤١٨ ق.

٣٣١. قواعد الاحكام، جمال الدين الحسن بن يوسف المطهر (العلامة الحلي) (ف ٧٢٦ ق)، چاپ سنگي، تهران.

«ك»

٣٣٢. الكافي، أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني (ف ٣٢٩ ق)، صححه و علق عليه علي أكبر الغفاري، دار الكتب الاسلامية، طهران، ١٣٨٨ ق.

٣٣٣. الكامل في التاريخ، عز الدين أبو الحسن علي بن محمد المعروف بابن الاثير (ف ٦٣٠ ق)، دار صادر، بيروت، ١٣٨٥ ق.

٣٣٤. الكامل في اللغة والادب، أبو العباس محمد بن يزيد بن عبد الاكبر الثمالي الأزدي المعروف بالمبرّد (ف ٢٨٦ ق)، مؤسسه المعارف، بيروت.

٣٣٥. كتاب الحج، السيد أبو القاسم الخوئي (ف ١٤١٣ ق)، الطبعة الاولى، مكتبة لطفی، قم، ١٤٠٧ ق.

٣٣٦. كتاب الحدائق في علم الحديث والزهديات، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي ابن الجوزي (ف ٥٩٧ ق)، حققه و علق عليه مصطفى السبكي، الطبعة الاولى، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٣٣٧. كتاب الفرج، القاضي أبو يوسف يعقوب بن ابراهيم (ف ١٨٢ ق)، دار المعرفة، بيروت، ١٣٩٩ ق.

٣٣٨. كتاب الرجال، أبو جعفر احمد بن أبي عبد الله البرقي (از عالمان قرن چهارم)، تصحيح السيد كاظم الموسوي الميامي، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٢ ش.

٣٣٩. كتاب الرجال، نقي الدين الحسن بن علي بن داود الحلّي (ف ٧٠٧ ق)، تصحيح السيد كاظم الموسوي الميامي، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٢ ش.

٣٤٠. كتاب الزهد، أبو محمد الحسين بن سعيد الكوفي الاهوازي (ف سده سوم)، تحقيق و اخراج و تنظيم غلامرضا عرفانيان، الطبعة الاولى، المطبعة العلمية، قم، ١٣٩٩ ق.

٣٤١. كتاب السنة، عمرو بن أبي عاصم الضحاك (ف ٢٨٧ ق)، تحقيق محمد ناصر الدين الالباني، الطبعة الثالثة، المكتب الاسلامي، بيروت، ١٤١٣ ق.

٣٤٢. كتاب الصافي في تفسير القرآن، محمد بن مرتضى المدعو ملا محسن الفيض الكاشاني (ف ١٠٩١ ق)، تصحيح حسن الحسيني اللواساني النجفي، چاپ پنجم، المكتبة الاسلامية، طهران، ١٣٥٦ ش.

٣٤٣. كتاب الصلاة، السيد أبو القاسم الخوئي (ف ١٤١٣ ق)، الطبعة الاولى، مكتبة لطفی، قم، ١٤٠٧ ق.

٣٤٤. كتاب الطبقات، أبو عمرو خليفة بن خياط بن أبي هُبيرة الليثي (خليفة العُصفري) (ف ٢٤٠ ق)، حققه سهيل زكار، الطبعة الاولى، دار الفكر، بيروت، ١٤١٤ ق.

۳۴۵. کتاب فيه ما فيه، جلال الدين محمد بلخي (مولوی) (ف ۶۷۲ ق)، با تصحيحات و حواشی بديع الزمان فروزانفر، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ش.
۳۴۶. کتاب الکبائر، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (ف ۷۴۸ ق)، دارالقلم، بيروت.
۳۴۷. کتاب مقدس، انجمن پخش کتب مقدسه، ۱۹۷۸ م.
۳۴۸. کتاب المؤمن، أبو محمد الحسين بن سعيد الكوفي الاهوازي (ف سده سوم)، الطبعة الاولى، مدرسة الإمام المهدي، قم، ۱۴۰۴ ق.
۳۴۹. كحل البصر في سيرة سيد البشر، عباس بن محمدرضا القمي (ف ۱۳۵۹ ق)، انتشارات الرسول المصطفى (ص)، ۱۴۰۴ ق.
۳۵۰. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل، جابر الله محمود بن عمر الزمخشري (ف ۵۳۸ ق)، نشر ادب الحوزة.
۳۵۱. كشف الريبة عن أحكام الغيبة، زين الدين بن علي بن احمد العاملي (الشهيد الثاني) (ف ۹۶۶ ق)، المكتبة المرتضوية، طهران.
۳۵۲. كشف الغمّة في معرفة الائمة، أبو الحسن علي بن عيسى الاربلي (ف ۶۹۳ ق)، مكتبة بني هاشم، تبريز، ۱۳۸۱ ق.
۳۵۳. كفاية الاثر في النص على ائمة الاثنى عشر، أبو القاسم علي بن محمد الخزّاز (از عالمان قرن چهارم)، تحقيق عبداللطيف الحسيني الكوه كمری، انتشارات بيدار، قم، ۱۴۰۱ ق.
۳۵۴. كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيب (الخصائص الكبرى)، جلال الدين عبدالرحمن بن أبي بكر السيوطي (ف ۹۱۱ ق)، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۵ ق.
۳۵۵. کلیات اشعار فارسی، محمد اقبال لاهوری (ف ۱۳۱۷ ش)، با مقدّمه احمد سروش، کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۴۳ ش.
۳۵۶. کلیات شیخ سعدی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی (ف در فاصله ۶۹۱ - ۶۹۵ ق)، به تصحیح محمد علی فروغی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران.
۳۵۷. کمال الدین و تمام النعمه، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق) (ف ۳۸۱ ق)، مكتبة الصدوق، طهران، ۱۳۹۵ ق.
۳۵۸. كنز العرفان في فقه القرآن، جمال الدين الفاضل المقداد بن عبدالله السيوري (ف ۸۲۶ ق)، علّق عليه محمد باقر شريف زاده، و أشرف علی تصحيحه و اخراج احاديثه محمد باقر البهبودي، الطبعة الاولى، المكتبة المرتضوية، طهران، ۱۳۸۴ ق.

۳۵۹. كنز العمال في أحاديث الأقوال والأفعال، علاء الدين بن حسام الدين المتقي الهندي (ف ۹۷۵ ق)، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۹ ق.

۳۶۰. كنز الفوائد، محمد بن علي بن عثمان الكراچكي (ف ۴۴۹ ق)، تحقيق عبد الله نعمة، دارالاضواء، بيروت، ۱۴۰۵ ق.

۳۶۱. الكنى واللقاب، عباس بن محمدرضا القمي (ف ۱۳۵۹ ق)، مؤسسة الوفاء، بيروت، ۱۴۰۳ ق.

«ل»

۳۶۲. اللزوميات، أبو العلاء أحمد بن عبد الله المنزلي (ف ۴۴۹ ق)، الطبعة الثانية، دارالكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۶ ق.

۳۶۳. لسان العرب، جمال الدين محمد بن مكرم ابن منظور (ف ۷۱۱ ق)، نسق و علق عليه و وضع فهارسه على شيرى، الطبعة الاولى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۰۸ ق.

۳۶۴. لسان الميزان، شهاب الدين أحمد بن علي ابن حجر العسقلاني (ف ۸۵۲ ق)، الطبعة الاولى، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۷ ق.

۳۶۵. لغت نامه، على اكبر دهخدا (ف ۱۳۳۴ ش)، چاپ اول، سازمان لغت نامه دهخدا، ۱۳۲۵ - ۱۳۵۲ ش.

۳۶۶. لوايح الاشجان في مقتل الحسين، السيد محسن الامين العاملي (ف ۱۳۷۱ ق)، مطبعة العرفان، صيدا، ۱۳۳۱ ق. افست مكتبة بصيرتى، قم.

۳۶۷. اللؤلؤ والمرصوع، محمد بن خليل القاوقجي (ف ۱۳۰۵ ق)، طبع مصر.

«م»

۳۶۸. المبسوط، شمس الدين أبوبكر محمد بن أحمد بن سهل السرخسى (ف ۴۸۳ ق)، دارالمعرفة، بيروت، ۱۴۰۶ ق.

۳۶۹. المبسوط في فقه الامامية، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ۴۶۰ ق)، صححه و علق عليه محمد باقر البهبودي، المكتبة المرتضوية.

۳۷۰. مثنوى معنوى، جلال الدين محمد بلخي (مولوى) (ف ۶۷۲ ق)، به كوشش توفيق - ه. سبحانى، چاپ دوم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۳۷۴ ش.

۳۷۱. مثنوى هاى حكيم سنائى، ابوالمجد مجدود بن آدم سنائى (ف بين ۵۲۵ و ۵۴۵ ق)، به كوشش محمد تقى مدرس رضوى، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ش.

٣٧٢. مثير الازعان في احوال الائمة الاثني عشر امثاء الرحمن، شريف بن عبدالحسين بن محمد حسن صاحب الجواهر (ف ١٣١٤ ق)، منشورات الرضى، قم، ١٣٦٣ ش.
٣٧٣. المجازات النبوية، أبو الحسن محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضى) (ف ٤٠٦ ق)، شرح و تحقيق طه محمد الزيتي، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٦ ق.
٣٧٤. المجالس، الحسن بن محمد الطوسي (ابن الشيخ) (ف پس از ٥١٥ ق)، چاپ سنگي، طهران، ١٣١٣ ق.
٣٧٥. مجالس المؤمنين، قاضي نورالله شوشتري (ف ١٠١٩ ق)، انتشارات كتابفروشي اسلاميه، تهران، ١٣٥٤ ش.
٣٧٦. مجمع البحرين، فخرالدين بن محمد الطبري (ف ١٠٨٥ ق)، المكتبة المرتضوية، طهران، ١٣٦٥ ش.
٣٧٧. مجمع البيان في تفسير القرآن، أمين الاسلام أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ف ٥٤٨ ق)، مكتبة المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٣ ق.
٣٧٨. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نورالدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ف ٨٠٧ ق)، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٤٠٢ ق.
٣٧٩. المجموع في شرح المذهب، محيي الدين أبو زكريا يحيى بن شرف النووي (ف ٦٧٦ ق)، دارالفكر، بيروت.
٣٨٠. المحاسن، أبو جعفر احمد بن محمد بن خالد البرقي (ف ٢٨٠ ق)، به اهتمام جلال الدين الحسيني المحدث، دارالكتب الاسلامية، طهران، ١٣٧٠ ق.
٣٨١. المحاسن والمساوي، ابراهيم بن محمد البيهقي (از عالمان قرن سوم)، دار بيروت للطباعة والنشر، بيروت، ١٤٠٤ ق.
٣٨٢. المختصر، حسن بن سليمان الحلبي (از عالمان قرن نهم)، الطبعة الاولى، المكتبة الحيدرية، النجف، ١٣٧٠ ق.
٣٨٣. المحببة البيضاء في تهذيب الاحياء، محمد بن المرتضى المدعو ملا محسن الفيض الكاشاني (ف ١٠٩١ ق)، صححه و علق عليه علي اكبر الغفاري، الطبعة الثانية، دفتر انتشارات اسلامي.
٣٨٤. محمد خاتم پيامبران، جمعی از نویسندگان، انتشارات حسینیة ارشاد، ١٣٤٧ ش.
٣٨٥. المعلى، أبو محمد علي بن احمد ابن حزم الاندلسي (ف ٤٥٦ ق)، تحقيق احمد محمد شاکر، دارالجيل، بيروت.
٣٨٦. مختصر تاريخ دمشق لابن عساکر، جمال الدين محمد بن مکرم ابن منظور (ف ٧١١ ق)، الطبعة الاولى، دارالفکر، دمشق، ١٤٠٤ - ١٤٠٨ ق.
٣٨٧. المختصر في أخبار البشر (تاريخ أبي الفداء)، أبو الفداء اسماعيل بن علي بن محمود (ف ٧٣٢ ق)، طبع

مصر.

٣٨٨. المختصر النافع في فقه الامامية، نجم الدين أبو القاسم جعفر بن الحسن (المحقق الحلّي) (ف ٦٧٦ ق)، مؤسسة البعثة، طهران، ١٤٠٢ ق.

٣٨٩. مرآة الجنان و عبرة اليقضان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، أبو محمد عبد الله بن اسعد الياضي (ف ٧٦٨ ق)، مؤسسة الاعلمي، بيروت، ١٣٩٠ ق.

٣٩٠. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر المجلسي (ف ١١١٠ ق)، اخراج و مقابلة و تصحيح السيد هاشم الرسولي، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٦٣ ش.

٣٩١. مراصد الاطلاع على اسماء الامكنة والبقاع، صفى الدين عبد المؤمن بن عبد الحق البغدادي (ف ٧٣٩ ق)، تحقيق و تعليق على محمد البجاوي، الطبعة الاولى، دارالجيل، بيروت، ١٤١٢ ق.

٣٩٢. مروج الذهب و معادن الجواهر، أبو الحسن علي بن الحسين المسعودي (ف ٣٤٦ ق)، دارالاندلس، بيروت.

٣٩٣. مسائل الامام احمد بن حنبل، أبو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ف ٢٤١ ق)، رواية ابنه عبد الله بن احمد، تحقيق زهير الشاويش، الطبعة الثالثة، المكتب الاسلامي، ١٤٠٨ ق.

٣٩٤. مستدركات علم رجال الحديث، على النمازي الشاهرودي (ف ١٤٠٥ ق)، الطبعة الاولى، تهران.

٣٩٥. المستدرک على الصحيحين، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ف ٤٠٥ ق)، دارالمعرفة، بيروت.

٣٩٦. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسين بن محمد تقى النورى الطبريسى (ف ١٣٢٠ ق)، الطبعة الثانية، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٣٩٧. المستطرف في كل فن مستظرف، شهاب الدين محمد بن احمد الابشيهي (ف ٨٥٢ ق)، دارالندوة الجديدة، بيروت.

٣٩٨. مستملاك العروة الوثقى، السيد محسن الحكيم (ف ١٣٩٠ ق)، الطبعة الثالثة، مطبعة الآداب، النجف، افست دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٣٨٨ ق.

٣٩٩. المسند، أبو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشيباني (ف ٢٤١ ق)، دار احياء التراث العربى، بيروت.

٤٠٠. مسند الامام الشافعى، محمد بن ادريس الشافعى (ف ٢٠٤ ق)، دارالكتب العلمية، بيروت.

٤٠١. مسند زيد بن علي، زيد بن علي بن الحسين (ف ١٢٢ ق)، الطبعة الاولى، دارالحياة، بيروت.

٤٠٢. مسند الشهاب، أبو عبد الله محمد بن سلامة القضاعى (ف ٤٥٤ ق)، بتحقيق عبد الحميد السلفى، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٤٠٣. مشكاة الانوار في غرر الاخبار، رضى الدين أبو الفضل علي بن أبي نصر الطبريسى (ف اوائل سده هفتم)،

الطبعة الثالثة، مؤسسة النور للمطبوعات، بيروت.

٤٠٤. مشكلة الفقر وكيف عاجلها الاسلام، يوسف القرضاوى، مؤسسة الرسالة، بيروت.

٤٠٥. مصباح الأنس فى شرح مفتاح الغيب الجمع والوجود لصدراالدين محمد بن اسحاق القونوى، شمس الدين محمد بن حمزة العثماني (ابن الفناري) (ف ٨٣٤ق)، مع تعليقات ميرزا هاشم الكيلاني اشكوري و حسن حسن زاده آملی، چاپ دوم، انتشارات فجر، ١٣٦٣ ش.

٤٠٦. مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة، المنسوب الى الامام جعفر بن محمد الصادق (ع) (ف ١٤٨ ق)، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٠ ق.

٤٠٧. مصباح الفقيه، آقا رضا بن محمد هادي الهمداني (ف ١٣٢٢ ق)، طبعة حجرية، مكتبة الصدر.

٤٠٨. مصباح الهداية الى الخلافة والولاية، الامام روح الله الموسوي الخميني (ف ١٣٦٨ ش)، مقدمه از سيد جلال الدين آشتياني، چاپ اول، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ١٣٧٢ ش.

٤٠٩. المصنّف، أبوبكر عبدالرزاق بن همام الصنعاني (ف ٢١١ ق)، عنى بتحقيق نصوصه و تخريج أحاديثه و التعليق عليه حبيب الرحمن الاعظمي، الطبعة الثانية، من منشورات المجلس العلمى، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٤١٠. المصنّف فى الاحاديث والآثار، أبوبكر عبدالله بن محمد بن أبى شيبة (ف ٢٣٥ ق)، تحقيق و تعليق سعيد محمد اللحام، الطبعة الاولى، دارالفكر، بيروت، ١٤٠٩ ق.

٤١١. مصيبت نامه، فريدالدين ابو حامد محمد بن ابى بكر (عطار نيشابورى) (ف ٦١٨ ق)، به اهتمام و تصحيح نورانى وصال، كتابفروشى زوّار، ١٣٥٦ ش.

٤١٢. المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، شهاب الدين احمد بن على ابن حجر العسقلاني (ف ٨٥٢ ق)، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمي، دارالمعرفة، بيروت.

٤١٣. المعارف، أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قُتَيْبَةَ الدينورى (ف ٢٧٦ ق)، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٤١٤. معالم التنزيل (تفسير البغوى)، أبو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى (ف ٥١٠ ق)، تحقيق خالد عبدالرحمن العك، مروان سوار، دارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٧ ق.

٤١٥. معانى الاخبار، أبو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (الصدوق) (ف ٣٨١ ق)، عنى بتصحيحه على اكبر الغفارى، مكتبة الصدوق، طهران، ١٣٧٩ ق.

٤١٦. معجم البلدان، شهاب الدين أبو عبدالله ياقوت الحموى (ف ٦٢٦ ق)، دار بيروت للطباعة والنشر، بيروت، ١٤٠٨ ق.

٤١٧. معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة، السيّد أبو القاسم الموسوي الخوئي (ف ١٤١٣ ق)، دارالزهراء، بيروت، ١٤٠٣ ق.
٤١٨. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني (ف ٣٦٠ ق)، حقه و خرّج أحاديثه حمدي عبدالمجيد السلفي، الطبعة الثانية، مكتبة ابن تيمية، القاهرة، ١٤٠٤ ق.
٤١٩. معجم مقاييس اللغة، أبو الحسين أحمد بن فارس بن زكريا (ف ٣٩٥ ق)، بتحقيق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، الطبعة الثانية، شركة مكتبة و مطبعة الحلبي، مصر، ١٣٨٩ ق.
٤٢٠. المعيار والموازنة، أبو جعفر محمد بن عبد الله الاسكافي (ف ٢٤٠ ق)، تحقيق محمد باقر المحمودي، بيروت، ١٤٠٢ ق.
٤٢١. المغازي، أبو عبد الله محمد بن عمر الواقدي (ف ٢٠٧ ق)، تحقيق مارسدن جونز، الطبعة الثالثة، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٩ ق.
٤٢٢. المغني، موفق الدين أبو محمد عبد الله بن أحمد قدامة (ف ٦٢٠ ق)، دارالكتاب العربي، بيروت.
٤٢٣. المغني في أبواب التوحيد والعدل، أبو الحسين عبد الجبار بن أحمد الهمداني الاسد آبادي (القاضي عبد الجبار) (ف ٤١٥ ق)، تحقيق عبد الحليم محمود، سليمان دنيا، مراجعة ابراهيم مذكور، بإشراف طه حسين، الدار المصرية للتأليف والترجمة.
٤٢٤. مفاتيح الاعجاز في شرح گلشن راز، شمس الدين محمد اميري لاهيجي (ف ٩١٢ ق)، با مقدمة كيوان سميعي، انتشارات كتابفروشي محمودي.
٤٢٥. مفاتيح الجنان، عباس بن محمدرضا قمّي (ف ١٣٥٩ ق)، ترجمة مهدي الهی قمشه ای، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٦٤ .
٤٢٦. مفاتيح الغيب، صدرالدين محمد بن ابراهيم الشيرازي (صدرالمتألهين) (ف ١٠٥٩ ق)، مع تعليقات للمولى علي الثوري، صححه و قدّم له محمد خواجوي، چاپ اول، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ١٣٦٣ ش.
٤٢٧. مفتاح الكرمه في شرح قواعد العلامة، محمد جواد الحسيني (ف حدود ١٢٢٦ ق)، مؤسسة آل البيت.
٤٢٨. المفردات في غريب القرآن، أبو القاسم الحسين بن محمد الراغب الاصفهاني (ف ٥٠٢ ق)، تحقيق و ضبط محمد سيّد كيلاني، دارالمعرفة، بيروت.
٤٢٩. مقاتل الطالبين، أبو الفرج علي بن الحسين بن محمد الاصفهاني (ف ٣٥٦ ق)، شرح و تحقيق السيّد احمد صقر، الطبعة الثانية، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٨ ق.
٤٣٠. مقتل الامام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع)، أبو بكر عبد الله بن محمد المعروف بابن أبي الدنيا (ف

- ٢٨١ ق)، تحقيق محمد باقر المحمودي، الطبعة الاولى، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامي، ١٤١١ ق.
٤٣١. مقتل الحسين، أبو المؤيد الموفق بن احمد حنفي المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمي) (ف ٥٦٨ ق)، تحقيق و تعليق محمد السماوي، مكتبة المفيد، قم.
٤٣٢. مقتل الحسين، عبدالرزاق الموسوي المقرّم (ف ١٣٩١ ق)، الطبعة الخامسة، مكتبة بصيرتي، قم، ١٣٩٤ ق.
٤٣٣. المقنعة، أبو عبدالله محمد بن النعمان البغدادي الملقّب بالمفيد (ف ٤١٣ ق)، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٠ ق.
٤٣٤. مكارم اخلاق، رضى الدين ابوجعفر محمد نيشابوري (ف ٥٩٨ ق)، به كوشش محمدتقى دانش پزوه، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤١ ش.
٤٣٥. مكارم الاخلاق، رضى الدين أبو نصر الحسن بن الفضل الطبرسي (از عالمان قرن ششم)، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٢ ق.
٤٣٦. المكاسب، مرتضى بن محمد امين الذوقلي الانصاري (ف ١٢٨١ ق)، الطبعة الثانية، مطبعة اطلاعات، تبريز، ١٣٧٥ ق.
٤٣٧. المكاسب المحرّمة، الامام روح الله الموسوي الخميني (ف ١٣٦٨ ش)، مع تذييلات المجتبي الطهراني، مطبعة مهر، قم، ١٣٨١ ق.
٤٣٨. الملل والنحل، أبو الفتح محمد بن عبدالكريم الشهرستاني (ف ٥٤٨ ق)، تخريج محمد بن فتح الله بدران، الطبعة الثانية، مكتبة الانجلو المصرية، القاهرة، افست منشورات الرضى، قم، ١٣٦٤ ش.
٤٣٩. الملهوف على قتلى الطفوف، رضى الدين أبو القاسم على بن موسى ابن طاووس (ف ٦٦٤ ق)، تحقيق و تقديم فارس تبريزيان (الحسون)، الطبعة الاولى، دارالاسوة للطباعة والنشر، ١٤١٤ ق.
٤٤٠. منار الهدى فى النص على امامة الائمة الاثنى عشر، على بن عبدالله بن على البحراني (ف ١٣١٩ ق)، تحقيق السيّد عبدالزهراء الحسيني الخطيب، دارالمنتظر، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٤٤١. المناقب، أبو المؤيد الموفق بن احمد الحنفي المعروف بأخطب خوارزم (الخوارزمي) (ف ٥٦٨ ق)، قدّم له محمدرضا الموسوي الخراساني، مكتبة نينوى الحديثة، طهران.
٤٤٢. مناقب آل أبي طالب، أبو جعفر محمد بن على بن شهر آشوب (ف ٥٨٨ ق)، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٤٤٣. مناقب الامام على بن أبي طالب، أبو الحسن على بن محمد الشافعي المعروف بابن المغازلي (ف ٤٨٣ ق)، تحقيق محمد باقر البهودي، دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٤٤٤. منتخب الاثر في الامام الثاني عشر، لطف الله الصافي الكلبايگانی، مكتبة الصدوق، طهران.
٤٤٥. المنتخب في جميع المراثي والخطب، فخر الدين بن محمد الطُّرَيْحِي (ف ١٠٨٥ ق)، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت.
٤٤٦. منتهى الآمال، عباس بن محمدرضا قمی (ف ١٣٥٩ ق)، انتشارات جاويدان، تهران.
٤٤٧. المنجد، لويس معلوف اليسوعي (ف ١٣٦٥ ق)، الطبعة الحادية والعشرون، دارالشرق، بيروت، ١٩٧٣ م.
٤٤٨. من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق) (ف ٣٧٦ ق)، صححه وعلّق عليه علي أكبر الغفّاري، الطبعة الثانية، منشورات جماعة المدرسين، قم، ١٤٠٤ ق.
٤٤٩. المنطق في أخبار قريش، محمد بن حبيب البغدادي (ف ٢٤٥ ق)، صححه وعلّق عليه خورشيد احمد فاروق، الطبعة الاولى، عالم الكتب، بيروت، ١٤٠٥ ق.
٤٥٠. منهج الصادقين في الزام المخالفين، مولى فتح الله كاشاني (ف ٩٨٨ ق)، مقدّمه و پاورقي سيّد ابوالحسن مرتضوى، تصحيح علي أكبر الغفّاري، انتشارات علميّة اسلاميه، طهران.
٤٥١. منية المرید في آداب المفيد والمستفيد، زين الدين بن علي بن احمد العاملي (الشهيد الثاني) (ف ٩٦٦ ق)، اعداد السيّد احمد الحسيني، مجمع الذخائر الاسلاميه، قم، ١٤٠٢ ق.
٤٥٢. المواعظ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الصدوق) (ف ٣٨١ ق)، ترجمه عزيز الله عطاردی، انتشارات مرتضوى، نشر تحقيق كميتر علوم اسلامی.
٤٥٣. المؤلف والمختلف، أبو الحسن علي بن عمر الدارقطني (ف ٣٨٥ ق)، تحقيق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، الطبعة الاولى، دارالغرب الاسلامي، بيروت، ١٤٠٦ ق.
٤٥٤. موسوعة التاريخ الاسلامي، احمد شلبي، الطبعة الثالثة عشرة، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة، ١٩٨٨ م.
٤٥٥. الموطأ، أبو عبدالله مالك بن انس (ف ١٧٩ ق)، صححه ورقمه وخرج أحاديثه وعلّق عليه محمد فؤاد عبد الباقي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٦ ق.
٤٥٦. مهج الدعوات و منهج العبادات، رضى الدين أبو القاسم علي بن موسى ابن طاووس (ف ٦٦٤ ق)، الطبعة الثالثة، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٩ ق.
٤٥٧. المهدّب، عبدالعزيز بن البرّاج الطرابلسي (ف ٤٨١ ق)، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤٠٦ ق.
٤٥٨. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، شمس الدين أبو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي (ف ٧٤٨ ق)، تحقيق علي محمد البجاوي، دارالفكر، بيروت.
٤٥٩. ميزان الحكمة، محمد محمدي الري شهري، الطبعة الاولى، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، ١٤٠٣ - ١٤٠٥ ق.

٤٦٠. الميزان في تفسير القرآن، السيّد محمد حسين الطباطبائي (ف ١٣٦٠ ش)، دارالكتاب الاسلامي، قم، ١٣٩٣ ق.

٤٦١

٤٦١. النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة، جمال الدين أبوالمحسن يوسف بن تَغْرِي بَزْدِي الاتابكي (ف ٨٧٤ ق)، وزارة الثقافة والارشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة للتأليف والترجمة والطباعة والنشر، القاهرة، ١٣٨٣ ق.

٤٦٢. نسب قريش، أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب الزبيري (ف ٢٣٦ ق)، عنى بنشره لأول مرة و تصحيحه والتعليق عليه إ. ليفي بروفنسال، دارالمعارف للطباعة والنشر، القاهرة، ١٩٥٣ م.

٤٦٣. النص والاجتهاد، عبدالحسين بن يوسف شرف الدين الموسوي العاملی (ف ١٣٧٧ ق)، الطبعة الرابعة، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٣٨٦ ق.

٤٦٤. النظام السياسي في الاسلام، باقر شريف القرشي، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٢ ق.

٤٦٥. نفحة الروح و تحفة الفتوح، أبو عبد الله مؤيد الدين بن محمود بن صاعد جندی (ف حدود ٧٠٠ ق)، با تصحيح و تعليق نجيب مايل هروي، چاپ اول، انتشارات مولی، ١٣٦٢ ش.

٤٦٦. نفس المهموم في مصيبة سيدنا الحسين المظلوم، عباس بن محمد رضا القمي (ف ١٣٥٩ ق)، تحقيق رضا استادي، مكتبة بصيرتي، قم، ١٤٠٥ ق.

٤٦٧. نقد النقود في معرفة الوجود، السيّد حيدر الأملي (ف بعد از ٧٨٢ ق)، با تصحيحات و مقدّمه هانري كُرين و عثمان يحيى، چاپ دوم، انجمن ايرانشناسي ايران و فرانسه و شركت علمي و فرهنگي، ١٣٦٨ ش.

٤٦٨. نقص معروف به بعض مثالب النواصب في نقض بعض فضائح الروافض، نصير الدين ابو الرشيد عبد الجليل بن ابي الحسين قزويني رازي (از عالمان قرن ششم)، به تصحيح ميرجلال الدين محدث، انتشارات انجمن آثار ملي، ١٣٥٨ ش.

٤٦٩. نمونه بيّنات در شأن نزول آيات، محمد باقر محقق، چاپ دوم، انتشارات اسلامي، ١٣٥٩ ش.

٤٧٠. نهاية الارب في فنون الادب، شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب النويري (ف ٧٣٣ ق)، الطبعة الاولى، دارالكتب المصرية، القاهرة، ١٣٤١ - ١٤٠٥ ق.

٤٧١. النهاية في غريب الحديث والاثر، مجد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري (ف ٦٠٦ ق)، تحقيق طاهر احمد الزاوي، محمود محمد الطناحي، چاپ چهارم، افست

انتشارات اسماعيليان، قم، ١٣٦٤ ش.

٤٧٢. النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ف ٤٦٠ ق)، با ترجمة فارسي، به

كوشش محمدتقي دانش‌پژوه، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٤٢ - ١٣٤٣ ش.

٤٧٣. نهج البلاغة، أبو الحسن محمد بن الحسين الموسوي (الشریف الرضي) (ف ٤٠٦ ق)، ضبط نصّه وابتكر

فهارسه العلمية صبحي الصالح، الطبعة الاولى، دارالكتاب اللبناني، بيروت، ١٣٨٧ ق.

٤٧٤. —، مصورة من نسخة مخطوطة نادرة من القرن الخامس، اعده و قدّم له السيد محمود المرعشي،

مكتبة المرعشي النجفي، ١٤٠٦ ق.

٤٧٥. —، ترجمة اسدالله مبشري (ف ١٣٦٩ ش)، چاپ پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ١٣٧١ ش.

٤٧٦. —، ترجمة سيدجعفر شهيدى، چاپ اول، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، ١٣٦٨ ش.

٤٧٧. —، ترجمه و شرح عليبنقي فيض الاسلام (ف ١٣٦٤ ش)، چاپخانه حيدري، ١٣٣٠ ش.

٤٧٨. —، ترجمه گويا و شرح فشرده‌اي بر نهج البلاغه، محمدجعفر امامي و محمدرضا آشتياني، زیر نظر

ناصر مكارم شيرازي، چاپ اول، مؤسسه مطبوعاتي هدف، قم.

٤٧٩. نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغه، محمدباقر المحمودي، الطبعة الاولى، مؤسسة الاعلمي

للمطبوعات، مؤسسة التضامن الفكري، بيروت، ١٣٨٥ - ١٣٩٧ ق.

٤٨٠. نيل الاوطار (شرح منتقى الاخبار من أحاديث سيد الاخبار لابن تيمية)، محمد بن علي بن محمد الشوكاني

(ف ١٢٥٠ ق)، دارالحديث، القاهرة.

«و»

٤٨١. الوافي، محمد بن المرتضى المدعو ملا محسن الفيض الكاشاني (ف ١٠٩١ ق)، مكتبة المرعشي

النجفي، قم، ١٤٠٤ ق.

٤٨٢. الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن ابيك الصفدي (ف ٧٦٤ ق)، دارالنشر فرانزشتاينر بيسبادن،

١٤٠١ ق.

٤٨٣. الوحدة الاسلامية، محمد أبوزهرة (ف ١٣٩٤ ق)، دارالرائد العربي، بيروت.

٤٨٤. وحى و نبوت، مرتضى مطهرى (ف ١٣٥٨ ش)، چاپ اول، انتشارات حكمت، ١٣٥٧ ش.

٤٨٥. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ف ١١٠٤ ق)، بتصحيح و

تحقيق و تذييل عبدالرحيم الرئاني الشيرازي، دار احياء التراث العربي، بيروت.

٤٨٦. الوفاء بأحوال المصطفى، أبو الفرج عبدالرحمن بن علي ابن الجوزي (ف ٥٩٧ ق)، تحقيق مصطفى

عبدالواحد، الطبعة الاولى، دارالكتب الحديثة، مصر، ١٣٨٦ ق.

٤٨٧. وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفى، نورالدين علي بن احمد السمهودي (ف ٩١١ ق)، تحقيق محمد

محيي الدين عبدالحميد، الطبعة الرابعة، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٤ ق.

٤٨٨. وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، شمس الدين أبو العباس احمد بن محمد بن خلّكان (ف ٦٨١ ق)،

تحقيق احسان عباس، دارالثقافة، بيروت.

٤٨٩. وقعة صفّين، أبو الفضل نصر بن مزاحم الميثقي (ف ٢١٢ ق)، تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون،

افست مكتبة المرعشي النجفي، قم، ١٤٠٣ ق.

٤٩٠. ولاءها و ولايتها، مرتضى مطهرى (ف ١٣٥٨ ش)، انتشارات صدرا، قم، ١٣٥٥ ش.

٤٩١. ولايت فقيه (حکومت اسلامي)، امام روح الله موسوي خميني (ف ١٣٦٨ ش)، چاپ اول، مؤسسه تنظيم

و نشر آثار امام خميني، ١٣٧٣ ش.

«ي»

٤٩٢. يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر، أبو منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل الثعالبي النيسابوري (ف

٤٢٩ ق)، شرح و تحقيق مفيد قميحة، الطبعة الثانية، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٣ ق.

٤٩٣. ينابيع المودة، سليمان القندوزي الحنفي (ف ١٢٧٠ ق)، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت.

494. *Capital*, Karl Marx (1817 - 1883), Translated from the fourth German edition by Eden and Cender Paul, Everyman's Library, London, 1974.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

انتشارات دریا به همین قلم منتشر کرده است:



- 📖 سیری در تربیت اسلامی
- 📖 جمالِ دولتِ محمود: حکومتِ امام علی (ع) حکومتِ موفق تاریخ
- 📖 میراثِ ربوده: تحلیلی بر رویداد سقیفه
- 📖 دولت آفتاب: اندیشهٔ سیاسی و سیرهٔ حکومتی علی (ع)
- 📖 مدرسهٔ حسینی
- 📖 نهضتِ حسینی، عزتِ حسینی
- 📖 حماسهٔ حسینی و ظهورِ حقیقتِ آدمی
- 📖 پیشگاهِ حقیقت: کربلا و عاشورا، راه‌ها و انتخاب‌ها
- 📖 عارض خورشید: مقدمه‌ای بر اندیشهٔ سیاسی امام خمینی
- 📖 دولت مهدی (ع)، سیرت مهدی (ع)
- 📖 چشمهٔ خورشید: آشنایی با نهج‌البلاغه

- 📖 ماه مهر پرور: تربیت در نهج البلاغه
- 📖 حکومت حکمت: حکومت در نهج البلاغه
- 📖 ارباب امانت: اخلاق اداری در نهج البلاغه
- 📖 رهنمایان دین: آسیب شناسی دین و دینداری در نهج البلاغه
- 📖 طایر فرخ پی: کمالات انسانی در نهج البلاغه
- 📖 مزرع مهر: موانع و مقتضیات تربیت در نهج البلاغه
- 📖 منظر مهر: مبانی تربیت در نهج البلاغه
- 📖 مکتب مهر: اصول تربیت در نهج البلاغه
- 📖 مشرب مهر: روشهای تربیت در نهج البلاغه
- 📖 سیره نبوی (منطق عملی)، دفتر اول، سیره فردی
- 📖 سیره نبوی (منطق عملی)، دفتر سوم، سیره مدیریتی